این کتاب نایاب مسمّی به مآثر الامراء کامل هر سه جلد بتاریخ
۲۶ اکتوبر سنه ۱۹۴۷ خریده شد۔ قیمتش مع محصول ڈاک و اجرت
تجلید پنجاه و پنج روپیه

سید ذکی الدین ترجمان بلوری

قیمت مآثر الامراء هر سه جلد	پنجاه و پنج روپیه
محصول ڈاک " "	
اجرت تجلید " "	

جلد دوم

از

مآثر الامرا

تاليف

نواب صمصام الدوله شاه نواز خان

بتصحيح

در درج دانشوري - دري برج هنر پروري - سخن سنج معني
نکته رس والا قياس - دور بين عالي خيال - بلند بينش
خلاق بدائع معاني - سباق فرسان سخن‌راني - زيب افزاى
دانش آموزي - چمن پيراى بوستان فضائل اندوزي

مورد رحمت خداى کريم

مولوي عبدالرحيم

و

قدرے بتصحيح

مولوي مرزا اشرف على

مدرسين مدرسهٔ عاليهٔ کلکته

از طرف ايشياتک سوسايتئ بنگاله

در مطبع اُردو گائيد

واقع

کلکته

در سنه ۱۸۹۰ ع از طبع بجامهٔ نو بر

THE

MAÁSIRU-L-UMARÁ

BY

NAWÁB SAMSÁMU-D-DAULAH SHÁH NAWÁZ KHÁN.

VOL. II

EDITED FOR

THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

MAULAVÍ 'ABDUR RAHÍM

ARABIC PROFESSOR,

AND

MAULAVÍ MIRZÁ ASHRAF

FIRST. PERSIAN TEACHER,

CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA.

PRINTED BY MAULAVÍ 'ABDUL BÁRÍ AT THE URD

AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOC

NO. 57 PARK STREET, CALCUTTA

1890.

جلد اول

از

مآثر الامرا

تاليف

نواب صمصام الدوله شاه نواز خان

بتصحيح

در درج دانشوري - دري برج هنرپروري - سخن سنج معني شناس
نكته رس والا قياس - دوربين عالي خيال - بلند بينش بے مثال - خلاق
بدائع معاني - سباق فرسان سخن راني - زيب افزاى دبستان دانش آموزي
چمن پيراى بوستان فضائل اندوزي - مورد رحمت خداى كريم

مولوي عبد الرحيم

مدرس مدرسهٔ عاليهٔ كلكته

از طرف ايشياٹك سوسايٹي بنگاله

در مطبع آردوگائيڈ

واقع

كلكته

در سنه ۱۸۸۸ع از طبع بجامهٔ نو برآمد

مير محمد

... ...

ملا محمد عادل شاهي

ملا محمد لاري ٥١٨ - ١٤٣

ملا محمد يزدي ٤٧٢

ملا مير علي ... ٦٨٩

ملا نظيري ... ٠٩

ملتفت خان ٦١ - ٥٠٣

... ... ٧٨١ - ٦

ملتفت خان بدخشي

ملتفت خان مير ابراهيم

.. ..

ملك بدن ..

ملك بريد

ملك ثا

٤٥٣

ملا احمد نايته تحقيق نوايت

٢٦٣ - ٣٩٨ - ٠

٦١ ...

٧٥٤ - ٥٠

محمد شرواني (شف -

ميرزا پير محمد شرواني

٦٦ - ٣٧٨ - ٤٦٩ - ٥٤٩ -

... ... ٦٢٤

ملا شكيبي ... ٦٩٨

ملا عبد الغفور ملك التجار

بندر سورت ... ٣٣٨

القوي ٢٢٦ - ٢٢٧

د الله سيالكوتي ٣٥٠

بد الله مخدوم الملك ٥٤٩

بد المجيد لاهوري ٤

عرفي شيرازي ... ٥٦٠

ملا علاء الملك ... ٦١

ملا علي ... ٢٤١

موسی بوسی .. ۲۵
موسی خان فولادي ۳۸۰
مولانا پیر محمد شرواني
۶۶ - ۳۷۸ - ۴۶۹ - ۵۴۹ -
۶۲۴
.. ..
مولانا جمال الدین شرواني
۱۰۰
.. ..
مولانا عبدالرزاق گیلاني ۵۵۸
مولانا عبد الله مخدوم الملک
۶۲۷
.. ..
مولانا علي احمد .. ۶۸۵
مولانا قاسم کاهي ماوراء النهري
۱۰۸
.. ..
مولانا محمد رضای مشهدي
رضائي تخلص .. ۵۷۰
مولانا میر .. ۷۵
مولانا نور الدین محمد خان
۴۸۰
.. ..
مومن خان نجم ثاني ۴۵۸
مهابت خان ۱۱۴ - ۱۴۰ -
۱۴۲ - ۱۵۳ - ۱۵۸ - ۱۸۶ -
۲۰۶ - ۲۰۸ - ۲۵۰ - ۳۹۹ -
۴۳۰ - ۴۸۴ - ۶۶۷ - ۶۸۶ - ر
۶۸۸ - ۷۰۳ - ۷۰۶ - ۷۰۷ -
۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۲ -
۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۳۷ -
۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۴ - ۷۴۵ -
۷۴۷ - ۷۵۲ - ۷۷۵ - ۸۰۱
مهابت خان حیدرآبادي ۶۱
مهابت خان خانخانان (اشف
خانخانان مهابت خان) ۶۰ -
۱۴۳ - ۱۹۶ - ۲۰۰ - ۷۵۸ -
۷۵۹
.. ..
مهابت خان زمانه بیگ ۴۰
مهابت خان سپه سالار ۱۶۹
۲
.. ..
مهابت خان لهراسپ ۱۱
۷
.. ..
مهاراجه اجیت سنگهه را
و کیفیت فوت

محمد اکبر ۶۲ - ۳۴۰ -
.. .. ۳۴۲
مهاراجه جانوجي جسونت
بخالکر .. ۶۲
مهاراجه جسونت سنگهه راتهور
۶۱ - ۲۰۲ - ۲۱۵ - ۲۵۲ -
۴۴۷ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۸۰۳
مهامائي .. ۶۴۸
مهتر خان انيس .. ۶۰
مهدويه (طائفه) .. ۲۳۵
مهدي قاسم خان ۵۹ - ۸۱ -
.. .. ۵۵۱
مهر النسا دختر ميرزا
غياث بيگ ۱۲۹
مهر علي خان سلدوز ۵۹
مهيس داس راتهور .. ۶۰
يان جوه پسر عبد الرحيم
رايت خان .. ۴۸۴
ان خان پسر دولت خان
خلف امين خان غوري

.. .. ۶۸۳
ميان شاه نور حمامي ۲۶۴
ميان غني خان پسر خانخانان
.. .. ۶۷۱
ميان فهيم .. ۷۱۲
مير آزاد .. ۴
مير ابو تراب گجراتي ۵۹ -
.. .. ۹۷ - ۵۶۲
مير ابو القاسم قندزي (يا)
قندرسگي (يا) قندزکي
.. .. ۲۲۶
مير ابوالمعالي خوافي ۷۹۸
مير ابوالوفا نبيرهٔ ضياء الدين
خان .. ۳۱۰
مير ابوالوفا نبيرهٔ مير ابوالبقا
.. .. ۱۷۳
مير احمد خان اول ۶۲
مير احمد خان ثاني و کيفيت
هنگامهٔ محبوب خان در
کشمير .. ۶۲

میر احمد خان ناظم برهان پور ۲۹۰
میر الٰهی همدانی ۵۸۹
میران حسین نظام شاه پسر سلطان حسن مرتضی نظام شاه .. ۱۲۱
میران صدر جهان مفتی ۶۰ - ۵۶۴
میران مبارک شاه والی خاندیس .. ۸۸ - ۸۹ - ۳۹۰
میر بهاء الدین .. ۳۴۶
میر جلال صدالصدور ۷۷۱
میر جمال الدین انجو ۶۰
میر جمله خانخانان عبدالله نام .. ۶۲
میر جمله معظم خان و احوال سلطان شجاع و کیفیت جنگ بهادر و آسام (شف- معظم خان میر جمله) ۶۱ - ۲۰۱ - ۲۱۸ - ۲۴۸
میر حسام الدین .. ۵۹
میر حسن .. ۲۸۹
میر حسن علی .. ۱۶
میر حسین .. ۲۵۸
میر حسین امانت خان ۱۵ - ۱۶ - ۲۵۸ - ۲۵۹ ..
میر حسین امانت خان ثانی .. ۲۵۸ - ۲۵۹ ۲۶۷
میر حیدر پسر میر غلام حسین ۲۹۱
میر حیدر کاشغری .. ۳۳۴
میر خان .. ۲۰۰ - ۷۸۱
میر خلیل الله یزدی و احوال شاه نعمت الله ولی ۶۰ - ۱۶۷
میر زین الدین علی سیادت خان .. ۱۸۴
میر سلطان حسین مخاطب به طالع یار خان ۳۰۳
میر سید احمد مخاطب به

امانت خان .. ۲۹۰
میر سید جلال صدر ۶۰
میر سید علی همدانی ۱۰۲
میر سید محمد .. ۴۷۹
میر سید محمد پور میر
غلام حسین .. ۲۹۱
میر سید محمد جونپوری
.. ۱۲۰ - ۱۲۳ - ۱۲۴
میر سید محمد قنوجی وحکایت
شیخ محمدی ۶۱ - ۴۷۹
میر شاه ابوالمعالی ۵۹
میر شریف آملی و تحقیق
مردم نقطویه .. ۵۹
میر شمس .. ۶۱
میر شمس الدین مختار خان
.. .. ۵۳۵
میر عبدالجلیل بلگرامی ۴۹۹
میر عبدالحی خان ۳۱ -
.. .. ۳۴ - ۴۰ - ۴۱
میر عبدالرحمن پور اسلام خان
مشهدی .. ۱۶۷
میر عبدالرحمن وزارت خان ۱۶
میر عبد الرزاق مخاطب به نواب
صمصام الدوله شاه نواز خان
(که مصنف این کتابست)
(شف - صمصام الدوله)
.. ۲ - ۱۴ - ۱۸
میر عبدالسلام خان ۳۱ -
.. ۳۴ - ۴۰ - ۴۱
میر عبدالسلام (یا) میر عبدالله
مخاطب به اختصاص خان
(شف - اسلام خان مشهدی)
۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵
.. .. ۱۶۶ - ۲۷۲
میر عبدالغنی خان ۳۳
میر عبدالقادر .. ۷۸۳
میر عبدالقادر دیانت خان
.. ۱۵ - ۱۷ - ۲۶۷
میر عبد الکریم ۳۰۳ ۴۵۸
میر عبدالکریم ملتفت خان ۱۷۴

میر عبداللطیف قزوینی ۳۸۴
میر عبدالله رضوی ۱۷۷
میر عبدالمنان .. ۷۹۳
میر عبدالنبی خان ۳۱
میر عبدالهادی مخاطب به
اصالت خان (شف اصالت
خان میر عبدالهادی) ۱۴۳ -
.. ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰
میر عسکری عاقل خان ۷۶۲
میر علی اکبری موسوی ۵۹
میر علی شیر .. ۷۱۰
میر عماد .. ۴۸۶
میر غلام حسین پسر ارشد خان
میر ابو العلاء .. ۴۹۱
میر غلام علی متخلص به آزاد
.. ۳ - ۵ - ۱۰ - ۱۱ - ۳۹
میر غلام محمد امروهه ۴۵۲
میر غیاث الدین ترخان ۱۲۶
میر غیاث الدین منصور شیرازی
.. .. ۱۰۰

میر فراغت .. ۶۲۰
میر فضل الله بخاری ۶۰
میر کمال الدین .. ۱۴
میرک جیو .. ۲۶۱
میرک حسین .. ۱۴
میرک حسین خوافی ۱۴ -
.. .. ۲۵۹ - ۲۶۰
میرک شیخ هروی .. ۴۱
میرک عطاء الله .. ۲۵۹
میرک کمال .. ۲۵۹
میرک محمد تقی .. ۱۷
میرک معین الدین احمد ۲۶۰
میرک معین الدین (یا)
میرک معین خان مخاطب
به امانت خان خوافی
۱۴ - ۱۷ - ۲۵۸ - ۲۶۰ -
.. ۲۶۷ - ۲۸۹ - ۲۹۰
میر گیسوی خراسانی ۵۹
میر مبارک الله .. ۲۰۳
میر محمد امین برهان الملک

سعادت خان ۴۶۳ -
.. .. ۴۶۵ - ۴۶۶
میر محمد امین میر جمله
و کیفیت اصفهان ۶۰
میر محمد پناه (نام امیرالامرا
غازي‌الدین خان بهادر
فیروز جنگ) (شف -
غازي‌الدین خان بهادر
فیروز جنگ) ۴۴ -
۵۷ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۹
میر محمد تقي فدویت خان
.. .. ۲۹۰
میر محمد حسین خان ۱۷
میر محمد خان .. ۵۵۶
میر محمد خان مشهور به
خان کلان ۵۹ - ۵۵۶
میر محمد رضا لاهوري ۸۰۴
میر محمد علي برهانپوري ۵ -
.. .. ۶۱۶
میر محمد غیاث پور اسلام خان
مشهدي .. ۱۶۶
میر محمد فاضل ۳۵۸
میر محمد نعمان ۲۱۹
میر محمود منشي ۶۳۷
میر مرتضی .. ۶۹۹
میر مرتضی سبزواري ۵۹ - ۶۵۹
میر مرتضی شریفي ۶۲۷
میر مظفر .. ۷۵
میر مظفر حسین ۷۹۸
میر معز الملک .. ۲۸۶
میر معز الملک اکبري ۵۹
میر معز الملک مشهدي ۸۵ -
.. .. ۳۸۵
میر معصوم خان بهکري ۵۹ -
.. .. ۶۶۲
میر ملک حسین .. ۷۹۸
میر منو پسر اعتماد الدوله
قمرالدین خان بهادر ۲۶۰
میر مومن .. ۲۷۱
میر میران یزدي .. ۱۶۷

میر نجم گیلانی .. ۴۰۸
میر نظام الدین علی حسام الله خان .. ۵۸۷
میر نعمان .. ۲۲۰
میر نعمان خان ۵۰۴ - ۷۹۳
میر نورالله پسر میر اسدالله فوجدار تهانیسر ۸۰۵
میر ویس غلزی .. ۶۲
میر هدایت الله .. ۲۰۵
میرزا ابراهیم مرحمت خان ۲۸۷
میرزا ابوسعید ۶۱ - ۱۸۰
میرزا ابو الحسن آصف خان مشهور به آصف جاهی ۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۶ - ۲۰۸ - ۶۶۷ - .. .. ۷۳۷ - ۷۳۸
میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران ۴۶۸
میرزا ابو المعالی .. ۶۱
میرزا حسن صفوی ۱۷۹
میرزا احمد بیگ .. ۹۰
میرزا اسحق امیر خان ۲۸۷
میرزا الغ بیگ ولد میرزا سلطان ۴۶۷
میرزا امان ناصر خان ۵۹۳
میرزا امرالله .. ۷۱۱
میرزا امین (مولف هفت اقلیم) ۱۲۸
میرزا انور الدین محمد ۳۹۵
میرزا انور پسر میرزا عزیز کوکه ۶۹۳
میرزا ایرج پسر خانخانان میرزا عبدالرحیم ۲۷۱ - ۶۹۷
میرزا باقر ولد ملا میر علی ۶۸۹
میرزا بایسنغر پسر سلطان دانیال .. ۱۵۵
میرزا بدیع الزمان ۹۰ - ۱۰۷ - ۲۰۴
میرزا بدیع مشهدی ۲۲۲

میرزا برخوردار　۷۳۵ - ۷۳۶
میرزا بهرام　..　۴۵۴
میرزا بهره ور پسر مهابت خان　..　۱۵۳
میرزا بیگ متخلص به سپهری برادر زادهٔ خواجه جهان　..　..　۶۳۲
میرزا پرویز بیگ　..　۱۹۳
میرزا جان　..　۳۶۱
میرزا جان بیگ　..　۱۹۱
میرزا جان بیگ وزیر الملک　..　..　۲۹
میرزا جانی بیگ ارغون حاکم تتهه و احوال صوبهٔ تتهه　..　۵۹ - ۶۹۷ - ۶۹۸
میرزا جعفر　..　۲۲۹
میرزا جعفر آصف خان　۱۲۶- ۹۳ - ۱۱۱ - ۲۰۴ - ۶۶۲ ـ
..　..　..　۱۷۴
میرزا جعفر بخشی بیگی مخاطب به آصف خان　..　..　۷۰۲ - ۷۳۷
میرزا جعفر پسر میرزا زین العابدین پسر آصف خان　..　۱۱۳
میرزا جعفر (همنام و همتخلص جد خود) ۱۱۳
میرزا جعفر عقیدت خان　۲۸۶
میرزا جهان شاه　..　۳۷۱
میرزا چین قلیچ　..　۶۰
میرزا حسن صفوی　۶۰
میرزا حفیظ الله　..　۵۲۹
میرزا حکیم　۴۸۱ - ۵۰۵ - ۶۵۷
میرزا حیدر پسر میرزا سلطان نظر بسالت خان　..　۴۶۲
میرزا خان　۱۲۱ - ۶۹۵ - ۶۹۶
میرزا خان حاکم براز　۵۸۲
میرزا خان خانخانان　۴۷۷
میرزا خان عبد الرحیم　۱۰۰
میرزا خان منوچهر (یا میرزا جان)　..　۶۱ - ۱۴۳ - ۵۳۱

میرزا خرم پسر میرزا عزیز کوکه .. ۹۳ - ۶۹۳
میرزا خورشید نظر پسر خواجه ابوالحسن تربتی ۷۳۹
میر زاده علي خان ۵۹
میرزا راجه .. ۲۷۳ - ۴۴۶
میرزا راجه بهار سنگهه ۶۰
میرزا راجه جي سنگهه کچهواهه .. ۶۱ - ۲۲۲ - ۴۴۵
میرزا رحمن داد .. ۷۱۱
میرزا رستم صفوي ۶۰ - ۱۷۸ - .. ۵۲۵ - ۷۳۶
میرزا زین العابدین ۱۱۳
میرزا سافي پسر سیف خان .. ۱۱۳
میرزا سلطان صفوي ۶۱
میرزا سلیمان والی بدخشان ۵۹ - ۳۸۳ - ۵۵۶ - ۶۴۹
میرزا شادمان پسر میرزا کوکه .. ۶۹۳
میرزا شاه حسین حاکم تتهه .. ۶۳۶
میرزا شاهرخ ۶۰ - ۴۰۷ - .. ۶۴۹ - ۶۹۸ - ۶۹۹
میرزا شاهنواز خان صدرالدین .. ۶۲
میرزا شرف الدین حسین یزنهٔ پادشاه ۵۹ - ۴۱۳ - .. ۵۱۰ - ۵۱۴
میرزا شرف الدین حسین احراري .. ۶۴۶
میرزا شکرالله پسر خان‌زمان بهادر میرزا امان‌الله ۷۴۸
میرزا شمسي جهانگیر قلي خان پسر میرزا عزیز کوکه ... ۴۸۵
میرزا صابر پسر میرزا باقر ۴۱۲
میرزا صادق اردو بادي ۱۲۲
میرزا صفوي خان ۶۲
میرزا عابد خان ... ۶۶۳

میرزا عارف ... ۶۷۳

میرزا عاقبت محمود سزاوار خان ... ۵۸۶

میرزا عبدالرحمن دولدي ۷۳۲ ... ۱۳۳

میرزا عبدالرحیم خانخانان (شف - خانخانان میرزا عبد الرحیم) ۴۷ - ۱۹۲ - ۳۹۶ - ۳۹۹ - ۶۹۱ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - .. .. ۷۰۹ - ۷۱۰

میرزا عبد الرضا ... ۲۷۱

میرزا عبدالسبحان فوجدار الہ اباد ... ۷۰۶

میرزا عبد الله پسر میرزا عزیز کوکه مخاطب به سردار خان ... ۶۹۳

میرزا عبدالله مغل ... ۶۱۹

میرزا عزیز کوکه ۲۳۵ ۲۰۲ - ... ۴۷۳

میرزا عسکري ۶۴ - ۳۹۵ - ۴۶۷ - ۶۱۳ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۶۰

میرزا عطاءالله ... ۵۹۳

میرزا علاءالدوله آقا ملا ۱۲۸

میرزا علي ... ۲۵۷

میرزا علي اصغر پسر میرزا جعفر آصف خان ... ۱۱۴

میرزا علي بیگ اکبرشاهي ۶۰

میرزا علي یوسف خاني ۳۵۵

میرزا عیسی ترخان ۶۰

میرزا غازي بیگ ۶۰ - ۴۰۱ - ۴۸۲

میرزا غیاث الدین علي آصف خان بخشي ۱۰۷ ۵۸۴

میرزا غیاث الدین محمد معروف به غیاث بیگ طهراني ... ۱۲۸

میرزا فریدون خان برلاس ۶۰

میرزا فقیر الله ۵۰۴ - ۵۰۵
میرزا فولاد بیگ پسر خداداد برلاس و احوال ملا محمد تتوي ... ۵۹
میرزا قلي ... ۵۵۶
میرزا قوام الدین جعفر بیگ مخاطب به آصف خان ۴۲ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۰
میرزا کاظم ... ۳۲۰
میرزا کامران ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۳۷۴ - ۴۷۶ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۶۷ - ۶۱۸ - ۶۳۲
میرزا کوکه ۶۸۲ - ۶۸۷
میرزا گدا ۵۰۴ - ۵۰۵
میرزا لشکري پسر مخلص خان ۷۲۴
میرزا محمد افضل ۴۸۹
میرزا محمد پدر حکیم مسیح الزمان ۴۹۰
میرزا محمد پسر افضل خان ۱۴۸
میرزا محمد پسر میر بدیع مشهدي ... ۷۷۴
میرزا محمد تقي نظیري ۱۲۲
میرزا محمد حکیم ۱۲۶ - ۴۸۲ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۶۲۷ - ... ۶۳۸ - ۶۵۶ - ۶۶۵
میرزا محمد سعید ۲۷۲
میر محمد شریف پسر اسلام خان مشهدي ۱۶۶
میرزا محمد هاشم خلیفه سلطان ۶۲
میرزا محمد یار ... ۴۶۱
میر محمود ... ۲۲۴
میرزا مظفر حسین صفوي ۵۹
میرزا معالي قلعه دار گلبرگه ۱۹۳
میرزا مقیم نقشبندي ۹۲
میرزا مکرم خان صفوي ۶۱

میرزا نجف خان بهادر ۵۴۸
میرزا منوچهر ... ۲۷۱
میرزا میرک رضوي خان ۵۹
میرزا نعمت الله ... ۵۸۶
میرزا نوذر (یا بوذر یا نوذر)
صفوي .. ۲۱ - ۷۷۶
میرزا نورالدهر ... ۵۷۶
میـــرزا نورالدین پسر میرزا
غیاث‌الدین آصف خان
... ... ۹۲ - ۹۳
میرزا نورالدین محمد ۳۷۵
میرزا والي ... ۶۰
میرزا هندال ۳۹۴ - ۳۹۵
میرزا یار احمد اصفهاني ۴۰۸
میرزا یار علي بیگ ۶۲
میرزا یوسف خان ۱۰۹ -
... ۵۱۵ ۵۵۷ - ۶۲۷
میرزا یوسف خان رضوي ۵۹ -
... ۱۲۶ - ۵۰۹ . ۶۴۸
میوان (قوم) ... ۷۱۶

* حرف نون *

نادر شاه ۵ - ۳۵۷ - ۳۶۰ -
۴۰۸ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۵۰۳ -
۸۲۲ - ۸۲۳ - ۸۲۸ - ۸۲۹
ناصر جنگ ۳۶۱ - ۳۶۲ -
.. .. ۳۶۴ - ۳۶۸
ناصر جنگ شهید ۸۳۲ - ۸۳۴
ناصر خان محمد امان ۶۳ -
.. .. ۳۰۰
نامدار خان ۶۳ - ۵۳۴
ناهر (قوم) .. ۴۱۰
نتهو .. ۹۶
نذار محمد خان شیر جنگ
.. .. ۴۶۵
نجابت خان ۲۹۹ ۰ ۳۰۵
نجابت خان میرزا شجاع ۶۳
نجم‌الدین علي خان ۲۴۳
نجیب الدوله شیخ علي خان
بهادر .. ۶۳

نجیب الدوله نجیب خان
.. .. ۵۴۷ - ۶۳
نذر بے (اتالیق امام قلي خان)
.. .. ۷۶۷
نذر بیگ اوزبک خان ۱۹۶
نذر بیگ تغائي ۴۴۱
نذر قلي .. ۸۲۳
نذر محمد خان ۷۶۹ - ۷۷۷
نذر محمد خان والی بلخ
مشهور به یلنگتوش ۱۸۹ -
۲۶۰ - ۴۰۴ ۴۳۱ - ۷۴۰ -
.. .. ۷۴۱ - ۷۶۷
نذر محمد خان والیٔ توران
۱۷۱ - ۴۲۱ - ۴۲۳ - ۴۳۸ -
۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳
نذر محمد سلطان ۴۳۶ - ۴۳۷
نراین داس راتهور .. ۹۲
نرمل .. ۲۲
نصارای فراسیس ۲۰ - ۲۴
نصرت جنگ خاندوران ۷۵۶ -
.. .. ۷۵۷
نصرت خان (یا) نصیر خان
(یا) نصیري خان ۲۶۹
نصیر الدوله صلابت جنگ ۶۳
نصیرالدین محمد همایون
پادشاه ملقب به جنت
آشیاني (شف - جنت
آشیاني) ۹ - ۶۴ -
۶۵ ۶۶ - ۷۳ - ۷۵ - ۷۸ -
۸۴ - ۳۴۳ - ۳۷۲ - ۳۷۳ -
۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۸۲ - ۳۹۶ -
۴۶۶ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۶ -
۴۷۹ - ۴۸۱ - ۵۰۷ - ۵۵۰ -
۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۶۷ -
۶۱۳ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ -
۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۲ - ۶۲۴ -
۶۳۲ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۵۵ -
۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۸ - ۶۹۳ -
.. .. ۷۰۹ - ۸۰۱
نصیر خان مخاطب به سپهدار

خان .. ٨٠٦
نصيري خان ٧٣٩ - ٧٤٣ -
٧٥١ - ٧٥٢ - ٧٨٢ - ٧٨٣ -
.. .. ٧٨٤ - ٨١١
نظام الدوله آصفجاه ٦٣ -
٣٦١ - ٣٦٥ - ٣٦٩ - ٣٧٠
نظام الدوله ناصر جنگ ٦٣
نظام الدين احمد ٦٦٢
نظام الدين خان .. ٧٩٧
نظام الدين علي .. ٥٨٤
نظام الملک آصف جاه (شف -
آصف جاه) ٢٩ - ٦٣
٢٨٧ - ٣٥٨ - ٣٦١ - ٣٦٣ -
٥٠٧ ٥٢٣ - ٥٤٠ - ٥٨٢ -
.. ٧٥٠ - ٧٩٣ - ٨٣٤
نظام الملک دکني ١٦١ -
١٨٨ - ٣٩١ - ٣٩٧ - ٥١٦
نظام الملک فتح جنگ بهادر
نظام شاه ٢٠٩ - ٢٦٣ -
٥١٨ - ٥١٩ - ٥٢٠ ٧٠٢ -
٧٢٢ - ٧٢٦ - ٧٢٨ - ٧٤٢ -
.. ٧٤٧ - ٧٤٩ - ٧٦٠
نظام قلماق چراغچي بزم ميرزا
حكيم .. ٥١٢
نظر بهادر خويشگي .. ٦٣
نعمت خان عالي .. ٤
نعيم بيگ پور اخلاص خان
حسين بيگ ١٥١
نقيب خان قزويني ٥٣٠
نقيب خان مير غياث الدين ٦٣
نڈهو (يا) نٹهو .. ٩٥
نواب آصف جاه ٣ - ١٢ -
١٧ - ١٨ - ٢١ - ٢٥ - ٢٦ -
٢٧ - ٣٠ - ٣٢ - ٤١ -
.. .. ٢٥٤ - ٨٣٢
نواب آصفجاه ثاني ٢٩ -
.. .. ٣١ - ٤٠
نواب امير الممالک صلابت جنگ
٣ - ٢١ - ٢٢ - ٢٣ - ٢٤ -
٢٥ - ٢٦ - ٢٧ - ٢٩ - ٣٠ -

.. ۳۱ - ۳۴ - ۴۱
نواب بائي .. ۴۴۹
نواب سالار جنگ بهادر ۳۷
نواب شجاع الملک بسالت جنگ
.. .. ۲۷ - ۲۸ - ۳۴
نواب صلابت جنگ امیرالممالک
(شف - نواب امیرالممالک
.. .. ۳ - ۲۱
نواب صمصام الدوله شاه نواز
خان خوافي (مصنف
کتاب) ۱۱ - ۱۴ - ۱۶ -
۱۷ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ -
۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ -
۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ -
.. ۳۵ - ۳۷ - ۳۸
نواب فتح جنگ .. ۳۵۶
نواب نظام الدولهٔ ثاني ۲۹
نواب نظام الدوله شهید
ناصر جنگ ۳ - ۱۲ -
۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۴ - ۳۸ -

.. .. ۳۹
نواب یمین الدوله ۳۱ - ۳۳
نوازش خان .. ۲۴۶
نوازش خان عبدالکافي ۶۳ -
.. .. ۴۳ - ۴۰۱
نورالحق .. ۴ - ۲۳۸
نور الدین پسر عم آصف خان
.. .. ۵۶۱ - ۵۶۲
نور الدین قلي .. ۶۳
نور الدین محمد جهانگیر پادشاه
ملقب به جنت مکاني
(شف - جنت مکاني)
۴ - ۹ - ۹۳ - ۱۱۱ - ۱۱۶ -
۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ -
۱۲۱ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۴۶ -
۱۴۸ - ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۴ -
۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۶۲ - ۱۶۷ -
۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۸۲ - ۱۸۵ -
۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۸ - ۲۰۶ -
۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۲۰ - ۲۵۹ -

۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ -
۴۰۷ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ -
۴۸۱ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۹۶ -
۵۱۶ - ۵۲۵ - ۵۲۷ - ۲۵۸ -
۵۳۰ - ۵۶۱ - ۵۶۷ - ۵۷۱ .
۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۷۷ - ۵۸۳ -
۵۸۸ - ۶۶۳ - ۶۶۷ - ۶۷۲ -
۶۸۸ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۳ -
۷۰۴ - ۷۰۶ - ۷۰۸ - ۷۱۱ -
۷۱۳ - ۷۱۷ - ۷۲۱ - ۷۲۲ -
۷۲۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ -
۷۳۷ - ۷۴۰ - ۷۴۲ - ۷۴۸ -
۷۴۹ - ۷۶۹ - ۷۷۴ - ۷۷۵

نور العیان .. ۱۹۳

نوراللہ خان پسر اسداللہ خان ۳۳۵

نور جہان بیگم (مہرالنساء دختر میرزا غیاث) ۴۲ - ۱۳۰ -
۱۳۱ - ۱۴۶ - ۱۵۱ - ۴۱۰ -
۵۷۴ - ۶۹۰ - ۷۰۶ - ۷۹۹ -

.. .. ۷۳۷

نور قلیج .. ۶۳

نور محل (مہرالنسا دختر میرزا غیاث بیگ) ۱۳۰

نوروز بیگ قاقشال ۵۱۱

نوری سفیدونی .. ۴۷۹

نول بائی مخاطب برانی ۳۲۰

نول رای کایتھہ .. ۳۶۶

نیابت خان (یا) دیانت خان ۵۶۲

نیابت خان عرب ۶۳

نیکو سیر پسر بادشاہزادہ محمد اکبر .. ۲۳۱

* حرف واو *

وتو ۶۰۱

وتوزیان (قوم) .. ۶۰۲

وتو شوزیانی (قوم) ۶۰۱

وجیه (یا) جهیه (یا) جهتیه

.. .. ۱۰۵

وحدت علي .. ۱۰۹

وزارت خان متخلص بگرامي

.. .. ۱۷ - ۲۶۷

وزیر جمیل .. ۶۳

وزیر جمیل بیگ ۳۸۷

وزیر خان ۸۱ - ۸۲ - ۱۶۰ -

.. .. ۶۹۴

وزیر خان حکیم علیم الدین ۶۳

وزیر خان محمد طاهر ۶۳

وزیر خان مقیم نام ۶۳

وزیر خان نائب برهانپور ۲۶۹

وزیر خان هروي .. ۶۳

وزیر معظم جعفر خان ۳۱۱

وقاص حاجي ایلچي نذر محمد

خان والي توران ۴۸۶

ولي اتگه ۶۳۸

ولي بیگ ذو القدر ۶۴۵

ولي محمد خان ۴۳۲ - ۴۳۳

۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ -

.. .. ۴۳۹ - ۴۴۰

ونکت رام زمیندار پرگنهٔ برلاس

سرکار ایلکندل (یا) پرلاس

سرکار یلکندل ۲۵۶

ونکت راو .. ۱۴۴

* حرف ها *

هادي خان .. ۲۸۷

هادي داد خان .. ۶۳

هادي داد خان انصاری ۲۰۱

.. .. ۵۸۵

هاشم خان پسر قاسم خان ۶۳

.. .. ۶۷۱

هانسو پسر عماد .. ۶۴۰

هدایت الله پسر تربیت خان

.. .. ۴۸۲ - ۴۹۷

هزاره (قوم) .. ۴۲۲

هزبر خان خلف السهروردي

خان .. ٦٣

همايون پادشاه ملقب به جنت آشياني (شف جنت آشياني) ٩ - ٦٤ - ٦٥ - ٦٦ - ٧٣ . ٧٥ - ٧٨ - ٨٤ - ٢٤٣ - ٣٧٢ - ٣٧٣ - ٣٧٤ - ٣٧٥ - ٣٨٢ - ٣٩٦ - ٤٦٦ - ٤٦٨ - ٤٦٩ - ٤٧٦ - ٤٧٩ - ٤٨١ - ٥٠٧ - ٥٥٠ - ٥٥٤ - ٥٥٥ - ٥٥٦ - ٥٦٧ - ٦١٣ - ٦١٥ - ٦١٦ - ٦١٧ - ٦١٨ - ٦١٩ - ٦٢٢ - ٦٢٤ - ٦٣٢ - ٦٣٥ - ٦٢٦ - ٦٥٥ - ٦٦٠ - ٦٦١ - ٦٦٨ - ٦٩٣ - ٧٠٩ - ٨٠١

همت خان ٢١٧ - ٨٠٧ .

.. .. ٨١٠ - ٨١١

همت خان بهادر ٤٥٢ -

.. .. ٤٥٣ - ٦٠٧

همت خان سپهدار خان ٦٣

همت خان مير بخشي ٢٢٠ -

.. .. ٢٧٤

همت خان مير عيسي ٦٣

هوشدار خان ٦٣ - ٢١٦

هوشنگ پسر سلطان دانيال

.. .. ٧١٤

هيرة كنيز دائي دل آرام مرضعهٔ نور جهان بيگم ١٣٣

هيمو بقال ٦٦ - ٦٧ - ٧٣ - ٨٤ - ٤٦٨ - ٤٦٩ - ٤٧٠ - ٥٤٩ - ٥٥٦ - ٦١٣ - ٦١٤ -

.. .. ٦٢٣

* حرف يا *

يادگار علي سلطان طالش (يا طانش) .. ٧٣٤

يادگار عمزادهٔ ميرزا يوسف خان

رضوي .. ۶۷۰
يار بيگ .. ۳۷۲
يار علي بيگ .. ۳۵۰
يار محمد .. ۸۲۶
يار محمد خان ۴۳۲ - ۴۳۳ -
.. .. ۴۳۶
يافث بن نوح عم ۲۷۴
ياقوت خان حبشي ۶۴ - ۷۴۳
ياقوت خداوند خان ۷۵۰
يحيى پاشا ۲۴۲ - ۲۴۳
يعقوب خان پسر ابراهيم خان
.. .. ۳۰۰
يعقوب خان بدخشي ۶۳
يكه تاز خان عبدالله بيگ ۶۴
يلنگتوش خان بهادر ۶۴ -
.. .. ۴۳۷ - ۴۶۸
يمين الدوله ۱۶۸ - ۱۷۲ -
۱۸۰ - ۲۰۸ - ۴۱۸ - ۷۱۳ -
.. ۷۱۴ - ۷۴۵ - ۷۶۱
يمين الدولة آصفجاهي ۵۸۴
يمين الدوله آصف خان
خانخانان سپه‌سالار (شف -
آصف خان) ۱۵۶ -
۱۵۷ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۹۵ -
۲۷۸ - ۳۱۱ - ۴۲۹ - ۴۵۴ -
۴۸۶ - ۵۳۱ - ۵۷۷ - ۷۲۴ .
.. .. ۷۸۶
يمين الدوله منصور جنگ ۱۷
يوسف خان ۲۵۵ - ۲۵۷
يوسف خان روز بهاني ۲۵۶
يوسف خان كشميري ۶۳
يوسف خان ولد حسين خان
تكريه .. ۶۳
يوسف زئي (قوم) ۱۰۶ -
۲۷۸ - ۴۸۱ - ۵۱۱ - ۵۵۹
يوسف محمد خان ۴ - ۵۲۹
يوسف محمد خان تاشكندي
.. ۶۴ - ۱۷۷ - ۴۱۸

یوسف محمد خان کوکلتاش ۶۳	یوام بیگ .. ۱۹۶
یولبارس خان (یا) یولبارش	یهود .. ۲۲۶
یوام بهادر اوزبک ۱۹۵	ییلاق کرمکی .. ۱۷۰

تمام شد اسمای مردمان و قبائل و اقوام

و بتلوه اسماء المواضع

مناظر دوم در اسمای مواضع و قلعجات و آبها و کوهها وغیره

* حرف الف *

آب آمویه .. ۴۳۶
آب بهت ۱۵۳ - ۷۰۸ - ۷۳۷
آب بیاه .. ۵۶۶ - ۵۸۶
آب پن پن .. ۱۱۷
آب تبتی ۱۶۰ - ۷۰۷ - ۷۵۷
آب جمنا .. ۵۴۵
آب جون .. ۱۵۰
آب جوی یعنی دریاے جونپور
.. .. ۱۷۹
آب جیحون .. ۴۳۷
آب چیتل .. ۷۱۴
آب سندهه .. ۳۷۳
آب غوربند .. ۴۷۷
آب گنگ ۱۱۵ - ۱۱۶ -
.. .. ۳۸۶ - ۳۹۸
آب لاهور .. ۱۵۴
آب مانجرا (یا) مانچرا ۱۱۶
.. .. ۱۷۷ - ۴۱۷
آب موس .. ۴۱۴
آب مهندری .. ۴۶۶
آب نربده .. ۷۵۳ - ۷۶۰
آذربائیجان (یا) آذربایجان
.. ۳۷۱ - ۷۳۳ - ۸۲۳
آسیر .. ۳۹۷
آشام .. ۱۶۳ - ۲۷۵
آک محل .. ۶۵۰
آگره ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۵ -
۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۹ - ۹۰ -
۱۰۸ - ۱۵۲ - ۱۵۶ - ۱۵۸ -
۱۷۵ - ۲۰۴ - ۲۲۵ - ۲۳۷ -
۲۵۳ - ۲۹۳ - ۳۰۹ - ۳۱۵ -

۲۳۱ - ۳۳۲ - ۳۷۶ - ۳۹۰ -
۴۰۷ - ۴۲۸ - ۴۶۰ - ۴۶۶ -
۵۱۶ - ۵۲۸ - ۵۴۶ - ۵۴۹ -
۵۶۲ - ۵۶۶ - ۶۱۰ - ۶۲۸ -
۶۳۰ - ۶۳۲ - ۶۳۷ - ۶۴۱ -
۶۴۹ - ۶۶۱ - ۶۶۶ - ۶۷۲ -
۶۷۳ - ۶۷۹ - ۶۹۴ - ۷۱۳ -
۷۱۴ - ۷۱۶ - ۷۲۴ - ۷۲۶ -
.. .. ۷۳۸

آنبیر ۳۳۱

ابراهیم آباد سودهره ۳۰۰

اتاوه .. ۳۸۵

اتک .. ۱۹۱ - ۲۵۴

اجمیر (شف - صوبهٔ اجمیر)
۱۵۱ - ۲۱۶ - ۲۵۴ - ۲۶۰ -
۲۶۳ - ۳۰۰ - ۳۳۵ - ۴۰۱ -
۴۰۲ - ۴۴۷ - ۴۵۵ - ۴۹۵ -
۵۰۹ - ۵۱۴ - ۵۴۳ - ۵۹۵ .
۵۹۶ - ۶۴۶ - ۶۶۹ - ۶۷۴ .
۶۸۸ - ۷۶۵ - ۷۸۸ - ۸۹ -
.. ۸۰۰ - ۸۰۳ - ۸۲۲

اجودهن .. ۶۷۵

اجیانا .. ۷۷۲

اجین ۲۳۵ - ۳۴۹ - ۷۵۱

اجینه (یا) اجنیه ۱۱۶ - ۷۹۸

احمد آباد (یا) احمد آباد
گجــرات (شف - صوبهٔ
احمدآباد گجرات) ۹۱ -
۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ -
۹۹ - ۱۳۵ - ۱۵۶ - ۱۷۴ -
۱۷۹ - ۱۹۶ - ۲۳۷ - ۲۳۹ -
۲۴۰ - ۲۹۹ - ۵۲۸ - ۶۶۰ -
۶۶۱ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸ -
۶۸۲ - ۶۸۹ - ۶۹۴ - ۶۹۵ -
.. ۶۹۸ - ۷۱۳ - ۷۴۸

احمدشاه .. ۵۶۲

احمد نگر ۱۲۱ - ۱۲۳ -
۱۴۳ - ۱۹۲ - ۲۶۳ - ۲۶۸ -
۲۶۹ - ۳۱۲ - ۴۵۳ - ۴۵۵ -
۵۰۴ - ۵۱۸ - ۵۲۸ - ۶۰۹ -

۶۱۰ - ۶۵۹ - ۶۹۸ - ۶۹۹ -
۷۰۲ - ۷۰۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ -
.. ۷۸۳ - ۷۸۸ - ۸۱۴
ادوني .. ۱۹۳ - ۶۰۷
اديپور ۲۵۹
اردستان .. ۵۹۹
ارکات (یا) ارکاٹ ۲۰ - ۲۴ -
.. .. ۳۸ - ۳۰۲
ارگنج ۷۶۷
استنبول .. ۲۴۱
اسلام آباد ۴۲۰ - ۴۲۷ - ۴۲۹
اسلام آباد متهرا ۱۷۹ - ۲۷۳
اسلام پوري معروف به
برم پوري (یا) اسلام آباد
بوم پوري ۳۱۴ - ۴۹۸ -
.. .. ۶۰۷ - ۸۱۰
اسلام گڈهه عرف راهبري ۲۹۲
اشتي (یا) آشتي برار ۱۸۸
اصفهان ۱۲۸ - ۴۳۸ - ۸۲۴
اعتماد پور .. ۹۰
اعزآباد .. ۲۴۸
اعظم نگر بنگاپور .. ۱۹۷
افغانستان .. ۵۵۵
اکبرآباد (شف صوبهٔ اکبرآباد)
۱۱۳ - ۱۳۵ - ۱۵۰ - ۱۶۰ -
۱۶۳ - ۱۸۲ - ۲۱۶ - ۲۱۹ -
۲۳۲ - ۲۷۶ - ۲۹۶ - ۳۰۹ -
۳۲۳ - ۳۳۳ - ۳۰۱ ۴۰۷ -
۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۵۹ - ۴۶۰ -
۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۹۲ - ۵۰۶ -
۵۱۱ - ۵۲۶ - ۵۳۸ - ۵۳۹ -
۵۴۰ - ۵۷۶ - ۵۸۸ - ۵۸۹ -
۵۹۵ - ۶۱۰ - ۷۳۶ - ۷۶۲ -
۷۶۵ - ۷۸۰ - ۷۹۹ - ۸۱۰ -
۸۱۵ - ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۳۱ -
اکبر نگر (یا) اکبرنگر بنگاله)
۱۱۸ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۲۰۰ -
۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۸ - ۶۶۴
الذن (یا) للذن ۵۸۷
اله آباد (شف - صوبهٔ اله آباد)

۱۲۴ - ۱۷۸ - ۲۲۲ - ۲۳۱ -
۲۷۸ - ۲۹۹ - ۳۶۵ - ۳۶۷ -
۳۶۸ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۷ -
۴۵۷ - ۴۵۳ - ۵۱۹ . ۵۲۵ -
۵۴۷ - ۵۹۵ - ۶۲۸ - ۶۷۰ -
۶۸۱ - ۷۰۸ - ۷۳۶ - ۷۶۱ -
.. ۷۸۵ . ۸۰۱ - ۸۱۰
امرکوت ۴۶۷ - ۷۱۱ -
.. .. ۸۲۹
امیتهي پوري (یا) پورب
.. .. ۱۳۹
انبه پاتر .. ۷۲۸
انتاپور .. ۴۱۴
انتور .. ۷۲۸
انجرائي .. ۲۰۹
اندجان .. ۷۹۲
اندخود ۴۲۱ - ۴۳۶
اندراب .. ۱۷۰ - ۷۷۰
اندوچهه .. ۴۲۷
اندور (شف پرگنهٔ اندور)
.. .. ۳۵۰
انکر فیروز گدهه (یا) انکرو
(یا) انکیر .. ۱۹۳
انکي تنکي دکن ۶۶۴
اندي .. ۲۹۲
انیورن .. ۸۲۳
اوجین ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۵۷۴ -
.. .. ۵۷۵ - ۶۹۸
اوچهه (یا) اوچه ۱۱۶
اودگیر .. ۵۸۷ - ۷۵۴
اودهه (شف - صوبهٔ اودهه)
۷۵ - ۷۷ - ۸۵ - ۸۶ -
۱۸۲ - ۲۰۴ - ۲۴۸ - ۲۵۰ -
۳۰۰ - ۳۶۳ - ۳۶۵ - ۳۶۷ -
۳۶۸ - ۴۱۰ - ۴۶۵ . ۴۹۴ -
۴۹۷ - ۶۲۷ - ۸۱۴ - ۸۲۲
اودیپور ۱۰۹ - ۴۰۲ - ۵۹۶
.. .. ۶۸۸ - ۷۱۳
اودیسه (شف - صوبهٔ اودیسه
۸۶ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۸۵ -

- ۴۹۴ - ۴۹۷ - ۱۹۴ - ۳۲۳ -
.. .. ۴۱۰ - ۴۱۱ -
۶۲۴ - ۶۴۰ - ۶۴۲ - ۶۴۳ -
۶۵۴ - ۶۷۱ - ۶۸۱ - ۷۸۵
اور کنج .. ۳۴۷
اورنگ آباد ۱۵ - ۱۷ -
۱۸ - ۲۱ - ۲۶ - ۲۹ - ۳۰ -
۳۱ - ۴۰ - ۱۶۵ - ۱۶۷ -
۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۱۷ - ۲۴۰ -
۲۵۵ - ۲۶۳ - ۲۶۶ - ۳۰۴ -
۳۴۸ - ۳۵۱ - ۳۶۰ - ۳۶۲ -
۳۶۹ - ۴۶۳ - ۵۲۲ - ۵۲۳ -
۶۱۰ - ۷۸۹ - ۷۹۱ - ۸۰۶
اورنگ گدهه .. ۴۱۴
اوسا (یا) اوسه مضاف دکن
.. .. ۱۹۶ - ۲۰۶
اوندچهه (یا) اوندچه ۸۷ -
.. .. ۴۱۶ - ۴۲۸
ایدر .. ۹۱ - ۱۰۷
ایران (یا) ایران دیار (یا)
ایران زمین ۴ - ۹۰ -
۱۰۷ - ۱۲۵ - ۱۶۷ - ۱۷۸ -
۱۸۹ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۲۳ -
۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۳۵ - ۲۴۳ -
۲۸۲ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۳۷ -
۴۶۵ - ۴۷۶ - ۴۹۰ - ۴۹۵ -
۴۹۷ - ۵۰۷ - ۵۵۷ - ۵۹۱ -
۶۳۶ - ۷۴۰ - ۷۶۵ - ۸۰۶ -
.. .. ۸۲۴ - ۸۲۵
ایرج .. ۲۷۹
ایکلوج .. ۶۰۶ - ۷۹۶
ایلچپور ۲۹ - ۱۴۰ - ۱۸۶ -
۲۱۱ - ۲۴۷ - ۲۷۰ - ۶۸۲ -
.. .. ۷۱۹ - ۷۹۲

* حرف با *

بابا خاتون .. ۴۷
باره ۷۶۳
بارهمولهٔ کشمیر .. ۶۹۷
باریگ آب .. ۵۶۵

باسم .. ۱۴۴ - ۱۴۵

باغ اعز آباد .. ۵۳۳

باغ بیگم .. ۳۱

باغ زین آباد .. ۱۶۰

باغ سعادت آباد ۷۳۴

باغ فرمانبداري (یا) باغ فرح نیازي .. ۲۱۷

باغ کامران .. ۵۶۷

باغ مراد .. ۴۴۲

باغ نور منزل ۲۳۰ - ۵۳۲

باقر آباد ملتان .. ۴۱۰

بالا پور (یا) بالا پور برار ۵۸۶ - ۶۹۹ - ۷۰۵ - ۷۲۶ ..

بالاگهات (یا) بالاگهات دکن (یا) بالاگهات کرناتک ۱۱۱ - ۱۴۲ - ۳۱۲ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۱ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۵۱ - ۷۵۳

بالکنده ۳۵۴ - ۳۵۵ ۳۵۶

باندهو .. ۷۶۱

بحیرة .. ۱۷۴

بخارا ۱۹۰ - ۴۳۵ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۳۰ - ۷۶۸

بدان دیس .. ۷۰۲

بدخشان (یا) بدخشانات ۶۴ - ۶۵ - ۱۶۲ - ۱۷۰ - ۱۹۸ - ۲۲۱ - ۲۸۰ - ۳۷۲ - ۴۲۰ - ۴۳۱ - ۴۳۶ - ۴۳۸ - ۴۴۰ - ۴۴۲ - ۴۸۸ - ۵۸۸ - ۶۱۸ - ۶۴۹ - ۷۶۷ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۶ ۸۱۹

بدن پورة پتي پتي .. ۳۷۱

برار (شعبه صوبهٔ برار) ۱۸ - ۱۹ - ۲۲ - ۲۹ - ۴۰ - ۲۱۱ - ۲۴۰ - ۲۷۱ - ۲۹۰ - ۳۵۴ - ۳۵۶ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۵۲۲ - ۵۸۲ - ۵۸۶ - ۵۹۷ - ۶۸۲ - ۶۹۹ - ۷۰۴ - ۷۲۶ - ۷۴۵ - ۷۵۳ - ۷۵۵ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۸۸ - ۷۹۲ - ۸۲۴ ..

برج شیر حاجی .. ۵۸۱
بردوان ۱۹۴ - ۳۹۹ - ۴۰۰
برودہ ۹۷
برہانپور (شف صوبۂ برہانپور)
۱۲۴ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ -
۱۴۳ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۵۱ -
۱۵۷ - ۱۵۹ - ۱۶۵ - ۱۶۷ -
۱۷۵ - ۱۸۰ - ۱۸۶ - ۱۹۷ -
۲۰۵ - ۲۱۵ - ۲۱۷ ۲۲۳ -
۲۲۴ - ۲۲۸ - ۲۴۰ - ۲۷۱ -
۲۷۲ - ۲۷۶ - ۲۹۰ - ۳۲۶ -
۳۶۲ - ۳۷۲ - ۳۹۰ - ۳۹۹ -
۴۲۵ - ۴۶۲ - ۵۱۶ - ۵۱۷ -
۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۸ - ۵۳۹ -
۵۸۷ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۸۷ -
۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۵ - ۷۰۶ -
۷۰۷ - ۷۱۸ - ۷۲۱ - ۷۲۲ -
۷۲۶ - ۷۲۹ - ۷۳۶ - ۷۳۸ -
۷۴۲ - ۷۴۴ - ۷۴۸ - ۷۵۰ -
۷۵۳ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۸۷ -
۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۲ - ۷۹۹ -
.. ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۳۴
برہم پتر (دریا) .. ۴۷۴
برہم پوری .. ۴۹۸
بست .. ۱۹۹ - ۴۲۶
بست صوبہ بیدر (شف -
پرگنہ بست) ۸۱۷
بسنت پور .. ۵۵۴
بسنت گڈھہ .. ۴۹۹
بصرہ ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ -
.. .. ۴۹۰ - ۵۷۸
بغداد .. ۹۲ - ۲۴۲
بکلانہ (مضاف خاندیس)
۲۱۵ - ۳۹۰ - ۴۱۳ - ۴۳۸
بالچ .. ۴۲۲
بلخ ۲۵ - ۱۶۲ - ۱۶۹ -
۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۹۰ - ۱۹۹ -
۲۲۱ - ۲۵۲ - ۲۵۹ - ۲۶۰ -
۲۸۰ - ۳۷۲ - ۴۲۰ - ۴۳۱ -
۴۳۳ - ۴۳۶ - ۴۳۸ - ۴۴۰

۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ -
۴۶۱ - ۴۷۷ - ۴۸۷ - ۴۸۸ -
۴۸۹ - ۴۹۴ - ۵۸۸ - ۵۹۷ -
۷۴۰ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ -
۷۷۰ - ۷۷۳ - ۷۷۶ - ۷۷۷.
.. .. ۸۲۵
بلدهٔ برهانپور (شف - برهانپور)
.. .. ۷۸۷
بلدهٔ گور .. ۷۴
بلدهٔ لاهور .. ۶۱۴
بل سالار (یا) پل سالار ۴۳۴
بلوچستان .. ۱۰۵
بنارس ۲۱۳ - ۲۷۷ -
۳۸۶ - ۳۹۴ - ۴۰۰ - ۷۸۴
بندر بلازل ۵۲۴ - ۶۸۴
بندر پهلچري یا - پهلجهري
یا - پهولچهري (شف -
پهلچهري) ۲۰ - ۲۴ .
.. ۲۵ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶۸
بندر دیو .. ۶۸۴

بندر سورت (شف - سورت)
۱۴۵ - ۱۴۷ - ۱۶۶ - ۱۶۷ -
۲۱۱ - ۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۸۶ -
۳۲۸ - ۳۷۳ - ۴۱۲ - ۵۰۴ -
.. .. ۵۷۸ - ۸۲۱
بندر عباسي .. ۲۱۱
بندر لاهري ۴۹۰ - ۵۷۸
بندر هوگلي .. ۱۸۳
بندهیا چل .. ۴۱۴
بندیل کهند ۴۲۰ - ۴۲۷
بنکاپور (یا) بیکاپور و (یا)
پتکاپور .. ۱۹۳
بنگاله یا بنگ (شف - صوبهٔ
بنگاله) ۲۴ - ۷۴ - ۷۷ -
۸۶ - ۸۷ - ۸۹ - ۱۰۵ - ۱۰۷
۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۳۶ -
۱۳۷ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۸ -
۱۵۳ - ۱۶۳ - ۱۷۸ - ۱۸۱ -
۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۵ - ۱۹۴ -
۲۱۳ - ۲۲۲ - ۲۳۴ - ۲۵۱ -

۲۷۵ - ۲۹۰ - ۲۹۳ - ۲۹۹ -
۳۰۰ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۶۵ -
۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۴ - ۳۹۵ -
۳۹۶ - ۴۰۴ - ۴۵۳ - ۴۶۰ .
۴۷۲ - ۴۷۳ - ۵۱۱ - ۵۱۳ -
۵۲۵ - ۵۵۱ - ۵۵۸ - ۵۶۱ -
۵۶۳ - ۵۹۴ - ۶۳۳ - ۶۳۴ -
۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۴ -
۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ -
۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۶۴ - ۶۶۵ -
۶۷۰ - ۶۸۰ - ۶۸۶ - ۷۰۷ -
۷۱۶ - ۷۲۱ - ۷۴۱ - ۷۵۸ -
.. ۸۱۰ - ۸۱۹ - ۸۲۱
بنگش ۱۲۷ - ۴۲۵ - ۵۶۶ -
.. .. ۵۹۳
بنگشات .. ۲۵۴
بنگ و بہار (شف - صوبۂ بنگ
و بہار) ۴۷۸ - ۵۵۸
بني شاہ درک .. ۲۹۲
بني شاہ گڈھہ ۵۰۲ - ۶۰۸
بني نگر عرف آتذور قوال ۳۶۳
بودن مضاف نانديڑ (شف
پرگنہ بودن) ۳۵۴
بوريہ (يا) پوربہ ۲۴۸
بہاتوري ۱۴۰ - ۱۴۳ - ۵۱۸
بہاتي ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۵۱۱
بہادر پور بنارس ۵۹۳
بہادر پورہ ۷۸۹ - ۸۰۴
بہادر گڈھہ ۶۰۶ - ۷۹۶
بہار (شف - صوبۂ بہار) ۸۷ -
۱۱۰ - ۱۱۶ - ۱۱۸ - ۱۷۹ -
۱۸۱ - ۱۹۱ - ۲۱۳ - ۲۵۱ -
۲۷۹ - ۲۹۸ - ۳۹۲ - ۳۹۳ -
۳۹۶ - ۴۰۰ - ۴۴۵ - ۴۵۳ -
۴۵۴ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۹۷ -
۵۱۳ - ۵۴۷ - ۶۱۵ - ۶۳۳ -
۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ -
۶۴۴ - ۶۵۱ - ۶۵۵ - ۶۵۶ -
۶۶۴ - ۶۸۰ - ۶۸۵ - ۷۰۸ -
۷۱۳ - ۷۳۲ - ۷۳۶ - ۷۷۴ -

.. .. ۷۷۵
بهاگلپور .. ۱۸۹ - ۵۹۷
بهاگلپور بهار .. ۶۵۰
بهالکي ۲۶ - ۱۷۷ - ۴۱۷
بهاندیر ۷۲۹
بهبها یا مفسهسا مضافات شیراز
.. .. .. ۲۴۲
بهته ۵۰۹
بهادر ۵۴۷
بهرام پوره ۵۲۵
بهرایچ .. ۱۸۲ - ۸۱۴
بهرونج (یا) بهرونچه ۹۶ -
.. .. ۴۷۸ - ۶۹۸
بهکر ۸۹ - ۱۰۵ - ۳۰۳ -
۳۹۵ - ۵۲۹ - ۶۳۶ - ۸۰۰ -
.. ۸۲۵ - ۸۲۸ - ۸۲۹
پهلوان ۷۶۴
بهنبهر ۱۵۴
بهوپال مالوه .. ۵۴۶
بهیو ۸۲۲

بهیره ۵۳۱
بهیلسه (یا) بهسایه (یا) بهسله
.. .. ۲۷۰ - ۶۹۸
بیاک (شف - پرگنه بیاک)
.. .. .. ۸۳
بیانه ۵۵۵
بیت الله ۲۸۶
بیجاپور ۱۶ - ۱۴۳ - ۱۴۵ -
۱۴۸ - ۱۶۳ - ۱۶۸ - ۱۹۳ -
۲۰۱ - ۲۳۲ - ۲۳۸ - ۲۳۹ -
۲۴۷ . ۲۵۴ - ۲۶۳ - ۲۷۴ -
۲۸۸ - ۳۰۲ - ۳۰۷ - ۳۱۲ -
۴۱۸ - ۴۵۲ - ۴۵۶ - ۵۰۷ -
۵۱۸ - ۵۲۹ - ۵۳۶ - ۵۶۸ -
۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ -
۷۱۹ - ۷۴۲ - ۷۵۴ - ۷۵۶ -
۷۶۳ - ۷۹۲ - ۷۹۵ - ۸۰۲ -
.. ۸۰۶ - ۸۱۰ - ۸۳۳
بیجاگدهه ۳۹۰ - ۷۱۲ - ۷۵۳
بیدر - (شف صوبهٔ بیدر) ۲۶ -

۱۷۷ - ۱۷۸ - ۳۵۰ - ۳۶۵ -
۵۳۶ - ۵۶۹ - ۸۰۶ - ۸۱۴
بیر (یا) بیرگانون (شف پرگنہ
بیر) ۱۷۵ - ۱۹۷ - ۴۰۲
۴۱۸ - ۸۱۵ - ۷۲۶ - ۷۴۵ -
.. .. ۷۶۳
بیجواره ۱۹۵ - ۲۰۳ - ۲۱۰ -
.. .. .. ۸۰۱
بیجول ۴۱۵
بیضاپور ۷۲۸
بیکانیر .. ۳۴۴ - ۳۷۸

* حرف پے *

پاتھري ۲۶۸
پانباني (یا) پانپاتي ۳۵۰
پانڈیہ بیرگانون (یا) پیرگانون
.. .. ۷۸۳
پاني پت .. ۵۳۳ - ۶۲۳
پایان گھاٹ ۷۳۹ - ۷۵۳
پپلي .. ۱۳۷ - ۱۹۴

پٹھان (شف پرگنہ پٹھان)
.. .. ۴۸۳
پٹھري ۳۵۶ - ۴۸۹ - ۷۰۰
پٹن (یا) پٹن گجرات ۹۶ -
۹۸ - ۹۹ - ۲۳۵ - ۲۳۶ -
۳۸۰ - ۴۷۲ - ۵۱۱ - ۶۶۰ -
۶۶۱ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۸ -
.. .. ۶۹۴ - ۷۴۵
پٹنہ (شف صوبۂ پٹنہ) ۲۱۶ -
۱۸۲ - ۲۱۳ - ۲۲۲ - ۲۵۹ -
۲۸۷ - ۳۲۳ - ۳۲۶ - ۳۴۰ -
۳۹۳ - ۴۴۵ - ۴۵۴ - ۴۷۳ -
۵۱۳ - ۵۲۵ - ۵۵۳ - ۶۳۱ -
.. ۶۳۴ - ۶۴۱ - ۸۳۱
پٹنۂ جالندھر ۲۰۵ - ۲۵۰
پرسرور ۳۶۰
پرگنۂ الور .. ۴۸۴
پرگنۂ امیٹھي (یا) امھٹي
.. .. ۱۹۵
پرگنۂ اندور .. ۳۵

پرگنهٔ بسمت صوبهٔ بیدر ۸۱۷

پرگنهٔ بودن مضاف ناندیر ۳۵۴

پرگنهٔ بولاس سرکار ایلکندل

(یا) پولاس سرکار یلکندل

.. .. ۲۵۶

پرگنهٔ بهاندیر .. ۲۲۸

پرگنهٔ بیاک .. ۸۳

پرگنه بیر .. ۷۲۶

پرگنهٔ پتهان .. ۴۸۳

پرگنهٔ جایس .. ۱۳۹

پرگنهٔ جلگانون صوبهٔ برار ۸۳۵

پرگنهٔ چندوار .. ۲۲۱

پرگنهٔ سامانه .. ۴۷۹

پرگنهٔ سرور .. ۶۳۷

پرگنهٔ سنکرور ۲۱۱ - ۶۲۸

پرگنهٔ شادآباد .. ۵۹۵

پرگنهٔ شجاعت پور ۷۵۵

پرگنهٔ کلپاک .. ۲۵۶

پرگنهٔ کوکاک .. ۱۲۴

پرگنهٔ نگرچند .. ۱۶۰

پرگنهٔ وکلور سرکار ناندیر ۵۸۲

پرگنهٔ هندیه .. ۵۶۳

پرزاله .. ۵۰۱

پرینده ۱۱۴ - ۱۶۸ - ۱۸۷ -

۲۰۸ - ۵۰۷ ۷۴۴ - ۷۵۲ -

.. .. ۷۶۱ - ۷۸۲

پشاور ۲۵۰ - ۲۵۴ - ۲۸۱ -

.. ۳۰۰ - ۴۸۱ - ۸۳۰

پنجاب (شف - صوبهٔ پنجاب)

۶۶ - ۶۸ - ۷۸ - ۸۲ - ۹۰ -

۱۷۴ - ۲۰۵ - ۲۹۷ - ۳۷۵ -

۳۷۸ - ۴۸۲ - ۵۸۴ - ۵۱۵ -

۵۲۲ - ۵۳۳ - ۵۴۹ - ۶۰۳ -

۶۱۱ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۲۳ -

۶۲۸ - ۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ -

۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۶ - ۶۶۶ -

۶۶۷ - ۷۲۸ - ۷۷۴ - ۷۸۱ -

.. .. ۸۱۰

پنه ۵۴۰

پورماندل .. ۱۲۴

پونار خاندیس .. ۴۱۴
پون گدهه .. ۵۰۱
پهولجهری (یا) پهـولچری (یا) پهولچهری ۲۰ - ۲۴ - ۲۵ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶۸ ..

* حرف تا *

تاجپور .. ۴۷۳
تارا گدهه .. ۱۶۹
تاریکنده .. ۲۵۷
تاشکند .. ۷۶۷
تالاب اناساگر ۴۴۸ - ۴۵۵
تالاب بهکر .. ۲۹۲
تالاب سپیدده .. ۷۲۹
تالاب کانگریده .. ۷۱۳
تالاب کلان .. ۷۹۱
تال کانون .. ۷۶۰
تاپیدان .. ۷۷
تبت .. ۱۸۰
تبتی (آب) .. ۷۵۷
تبریز .. ۳۹۶ - ۴۳۹
تپلی .. ۴۱۴
تربت .. ۷۳۷
ترچنـاپلی (یا) ترجناپلی ۲۰۵
ترکستان ۴۴۲ - ۲۸۳
ترمک .. ۷۳۸
ترنکلـواری (شف - قلعهٔ ترنکلوای) .. ۷۴۷
ترهت ۳۹۳ - ۴۹۷ - ۷۷۴
تغلق آباد .. ۴۶۹
تکرزئی (یا) تکروئی مضاف اودیسه .. ۷۲۴
تل کوکن .. ۳۴۷
تلنگانه (یا) تلنگ ۱۱۵ - ۱۳۶ - ۱۴۸ - ۲۰۱ - ۲۵۵ - ۳۹۸ - ۴۱۰ - ۵۸۵ - ۵۸۷ - ۷۰۷ - ۷۴۵ - ۷۵۰ - ۷۶۳ - ۷۹۳
تلواره ۲۷۹

تنگ شیر (یا) تنگ شر ۴۲۲
توران (یا) توران دیار ۱۰۹ -
۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۸۹ - ۴۰۰ -
۴۰۹ - ۴۳۳ - ۴۳۶ - ۴۳۹ -
۴۴۴ - ۴۸۶ - ۵۰۳ - ۵۶۵ -
۵۸۸ - ۵۸۹ - ۶۷۳ - ۷۶۸ -
۷۶۹ - ۸۲۳ - ۸۳۲ - ۸۲۴
تورکل (یا) نورکل ۲۸۸
تورنا حصار .. ۲۹۳
توره .. ۴۹۵
تون .. ۴۳۲
تهاره (یا) تهاته (یا) تهاره
.. .. ۷۷۴
تهانهٔ انندی ۳۵۷
تهانهٔ چانی .. ۷۷۹
تهانهٔ کوتهلمیر .. ۲۴
تهانهٔ گندمک .. ۲۵۱
تهانهٔ میسوری .. ۴۹۸
تهانیسر .. ۷۱۹ - ۸۰۵
تیراه .. ۱۰۷ - ۱۰۹

* حرف ٹے *

ٹانڈه ۱۸۵ - ۲۱۳ - ۲۶۸ -
۳۹۲ - ۴۷۳ - ۵۱۱ - ۶۴۲ -
.. .. ۶۴۴ - ۶۵۰
ٹهٹهه (یا) تهته (شف - صوبهٔ
ٹهٹهه) ۱۳۹ - ۱۴۰ -
۱۷۲ - ۱۷۳ - ۲۲۶ - ۳۰۳ -
۳۹۵ - ۴۸۳ - ۵۱۲ - ۵۳۲ -
.. ۶۵۴ - - ۶۹۷ - ۸۲۸

* حرف جیم *

جالناپور ۵۱۷ - ۷۲۷ - ۷۴۵
جالندهر ۱۰۵ - ۳۷۹ - ۵۴۹
جالنه ۱۶۱
جالور .. ۶۷۸ - ۶۹۴
جام .. .. ۴۷۸ - ۶۲۲
جامکهیری .. ۱۶۱
جانبی (یا) جانپی ۲۳۰
جانپانیر .. ۹۷ - ۴۶۶

جایس مضاف لکھنو (شف
پرگنۂ جایس) ۱۳۹ - ۱۹۵
جگتا ۲۲۰
جگدلک .. ۲۷۶
جگدیس پور .. ۳۹۶
جلال آباد ۳۵۰ - ۲۵۱ - ۶۳۹ -
جلگانون صوبہ برار ۸۳۵
جمو ۱۲۷ - ۲۵۰ - ۲۶۸ -
.. .. ۵۳۰
جنت آباد عرف گور ۵۵۷
جنیر (یا) جنیر دکن (یا)
قلعہ جنیر (شف قلعۂ
جنیر) ۱۲۲ - ۲۰۸ -
۶۲۷ - ۷۱۳ - ۷۲۱ - ۷۴۵ -
.. ۷۴۶ - ۷۴۸ - ۷۶۹
جودھپور ۳۷۸ - ۳۴۰ - ۴۴۷ -
.. .. ۵۹۵ - ۸۰۳
جواہیر .. ۴۱۵
جون ۲۴۴ - ۶۲۰ - ۷۷۸ -
.. .. ۸۳۱

جونپور ۸۲ - ۸۶ - ۱۲۵ -
۱۷۹ - ۲۱۲ ۲۵۴ - ۳۸۶ -
۳۹۵ - ۴۲۵ - ۴۷۲ ۴۹۷ -
۵۲۵ - ۵۹۳ ۶۲۵ - ۶۲۶ -
۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۹ - ۶۴۵ -
.. ۶۵۳ - ۶۶۲ - ۶۹۷
جونہ گڈھہ (یا) جونا گڈھہ -
(یا) چونہ گڈھہ مضاف
صوبۂ گجرات ۴۰۳ -
۵۲۵ - ۶۸۲ - ۶۹۳ - ۶۹۵ -
جہانسی .. ۴۲۸
جہانگیرنگر معروف بڈھاکہ
.. ۱۶۴ - ۱۸۵ - ۲۱۹
جیتارن .. ۴۴۸
جیت پور .. ۴۸۷
جیہون .. ۴۳۸

* حرف چے *

چاٹگام .. ۱۶۴
چاکنہ (یا) جاکتہ ۲۰۵

چاندا (یا) چاندوا ۴۱۹
.. .. ۲۷۰ - ۲۷۲
چاندي .. ۴۴۶
چنکوبه (یا) چنکوبه (یا)
جنکوبه ۱۷۷ - ۴۱۷
چکلتهانه .. ۷۴۳
چکلهٔ اتاوه .. ۸۳۱
چکوتي (یا) چکوتي ۸۰۱
چمار کونده از محالات احمدنگر
.. .. ۷۴۶
چناب .. ۲۴۹
چندابور .. ۴۱۴
چندن و مندن ۴۵۶
چندوار (شف پرگنهٔ چندوار)
.. .. ۲۲۱
چنگیز هتي .. ۱۵۴
چوبره .. ۸۰۵
چورا گدهه مضاف صوبهٔ مالوه
۸۰ - ۲۰۱ - ۵۲۷ - ۷۶۲
چوسا (یا) جوسا ۶۳۹ - ۶۶۱
چهتر دوار .. ۴۱۰
چهتره .. ۴۲۷
چیتل درک .. ۶۱۲
چیتور (یا) چیت پور ۵۵۱ -
.. .. ۶۴۶ - ۸۰۳
چیناپتن .. ۳۵

* حرف حا *

حاجي پور ۵۵۳ - ۶۳۱ -
۶۳۴ - ۶۴۱ - ۶۸۰ - ۶۸۱
حجاز ۶۷ - ۷۴ - ۹۷ -
۱۰۵ - ۱۲۵ - ۲۳۸ - ۲۷۳ -
۲۷۷ - ۳۸۰ - ۳۸۴ - ۵۲۴ -
۵۵۰ - ۵۷۷ - ۶۱۹ - ۶۳۱ -
.. ۶۳۲ - ۶۲۹ - ۶۸۳
حرمین شریفین ۲۲۰ - ۲۳۵
حسن ابدال ۲۶۲ - ۴۴۹ -
.. .. ۵۵۹ - ۵۶۰
حصار ایرج .. ۴۱۶
حصار بیرو .. ۵۱۸

حصار بهوں .. ۶۴۸
حصار تورنا — ۳۰۶
حصار چاندور .. ۲۰۹
حصار دهرپ .. ۲۰۹
حصار شادمان .. ۳۷۲
حصار کاجنه (یا) کاچنه ۲۰۹
حصن راجدهر .. ۲۰۹
حصن کلیان .. ۷۹۹
حلب ۲۴۱
حیدر آباد (شف - صوبهٔ حیدر آباد) ۲۳ - ۲۵ -
۲۶ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۴ - ۴۰ -
۴۱ - ۱۶۷ - ۲۳۸ - ۲۵۴ -
۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۶۳ - ۳۰۲ -
۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۶۸ - ۳۶۹ -
۴۵۸ - ۴۶۳ - ۵۰۷ - ۵۳۶ -
۶۶۴ - ۷۹۵ - ۷۹۷ - ۸۰۲ -
.. ۸۰۸ - ۸۳۲ - ۸۳۴

*** حرف خا ***

خاندیس (شف - صوبهٔ خاندیس) ۶۹ - ۸۸ -
۱۰۱ - ۲۱۵ - ۳۲۷ - ۳۶۲ -
۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۹ - ۳۹۰ -
۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۶۲ - ۵۲۲ -
۵۳۱ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۸۵ -
۶۹۸ - ۷۰۰ - ۷۰۲ - ۷۰۴ -
۷۴۲ - ۷۴۵ - ۷۵۱ - ۷۵۳ -
.. .. ۷۶۳ - ۷۸۸
خانزمان نگر .. ۷۹۴
ختا ۴۷۴
خجسته بنیاد ۲۸۹ - ۳۱۲
۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۳۳ - ۳۵۷ -
۳۶۴ - ۳۶۹ - ۴۱۵ - ۵۳۹ -
.. .. ۶۰۹ - ۸۰۳
خدا آباد ۸۲۷ - ۸۲۹
خراسان ۱۲۸ - ۱۸۹ - ۲۵۸ -
۴۲۱ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۷۱ -
۴۹۴ - ۵۰۸ - ۵۸۸ - ۶۶۷ -
.. ۷۳۷ - ۷۴۰ - ۸۲۳
خضر آباد .. ۸۰۰

خضر پور .. ۴۷۴
خلد مکان موسوم بخلد آباد ۶۰۹
خذجان .. ۱۷۰
خنچي .. ۳۱۳
خواجه اواش .. ۴۷۷
خواجه سياران .. ۴۷۷
خواف ۱۴ - ۶۶۷ - ۶۶۸ -
.. .. ۸۲۵
خوافي پوره - يا خوافي پورة
لاهور .. ۲۶۳ - ۶۶۷
خيبر ۲۷۶
خير آباد .. ۸۵ - ۳۶۳

• حرف دال •

دار الخلافة آگره ۲۳۳ -
۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۰ -
۶۳۱ - ۶۳۹ - ۶۴۷ - ۷۷۸ -
۷۷۹ - ۷۸۱ - ۷۸۶ - ۷۹۹ -
۸۰۰ - ۸۰۳ - ۸۲۲ - ۸۳۲
دار الخلافة شاهجهان آباد ۱۳۹
دار السلطنة لاهور ۲۳۳ -
.. .. ۲۶۳ - ۷۷۲
دار الملک دهلي .. ۱۶۹
دربهنگه .. ۴۹۷
دروازة مالوري .. ۴۲۳
درة کز و شادمان ۱۷۱
دريا گنج .. ۳۶۶
درياى بهت ۴۸۴ - ۴۸۸ -
.. .. ۷۴۱
دريا بهيمر .. ۵۰۲
درياى تبتي .. ۷۲۹
درياى جمنا .. ۵۷۵
درياى جون ۳۷۶ - ۴۰۰ -
.. .. ۴۹۷ - ۵۳۳
درياى چناب .. ۵۶۷
درياى چنبل (يا) چيتل
.. .. ۷۲۴ - ۷۵۹
درياى سندهه ۶۳۲ - ۶۶۵ -
.. .. ۶۹۷ - ۸۰۰
درياى سون .. ۶۲۶

دریای کشنا ۲۸۸ - ۳۱۲ -
.. .. ۴۹۹ - ۶۱۲
دریای گنذک .. ۶۳۴
دریای گنگ (یا) گنگا ۱۳۸ -
۳۹۶ - ۴۰۰ - ۴۴۶ - ۴۵۳ -
.. ۴۷۴ - ۶۲۶ - ۶۳۴
دریای مانجرا .. ۳۹۸
دریای نربده ۲۰ - ۳۹۰ -
.. .. ۷۵۸ - ۷۶۲
دشت سواد ۱۰۷ - ۱۰۹
دک پیراهه مضاف صوبهٔ مالوه
.. .. ۲۰۵
دکن (شف صوبهٔ دکن) ۸ -
۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۲۰ -
۴۷ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۱۱ -
۱۱۵ - ۱۲۰ - ۱۲۳ - ۱۴۰ -
۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ -
۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۶۲ - ۱۶۴ -
۱۷۵ - ۱۸۶ - ۱۸۸ - ۱۸۹ -
۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۶ - ۷۹۱ -
۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۱ - ۲۰۲ -
۲۰۶ - ۲۱۱ - ۲۲۱ - ۲۲۲ -
۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ -
۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۷ - ۲۴۵ -
۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۶۰ -
۲۶۱ - ۲۶۳ - ۲۶۸ - ۲۶۹ -
۲۷۰ - ۲۷۲ - ۲۷۶ - ۲۸۷ -
۲۹۵ - ۳۱۲ - ۳۱۵ - ۳۲۶ -
۳۳۰ - ۳۳۳ - ۳۴۱ - ۳۴۸ -
۳۵۱ - ۳۵۶ - ۳۵۸ - ۳۶۱ -
۳۶۶ - ۳۶۹ - ۳۹۸ - ۴۱۲ -
۴۳۰ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۷۸ -
۴۸۷ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۱۲ -
۴۱۶ - ۵۱۷ - ۵۲۰ - ۵۲۲ -
۵۲۸ - ۵۴۳ - ۵۶۲ - ۵۶۵ -
۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ -
۵۹۹ - ۶۵۴ - ۶۵۹ - ۶۶۰ -
۶۶۶ - ۶۸۱ - ۶۹۸ - ۷۰۱ -
۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۱۰ -
۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۱ - ۷۲۲ -

۷۳۷ - ۷۴۲ - ۷۴۷ - ۷۴۹ -
۷۵۱ - ۷۵۶ - ۷۵۸ - ۷۶۳ -
۷۶۹ - ۷۷۲ - ۷۷۴ - ۷۸۳ -
۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹ -
۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۸ -
۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۵ - ۸۰۹ -
۸۱۱ - ۸۲۰ - ۸۲۲ - ۸۳۲ -
.. .. ۸۳۴
دوآب .. ۵۹۲
دو آبهٔ پتنهٔ جالندهر ۲۰۵
دوارکا ۶۸۳
دولت آباد ۲۷ - ۲۸ - ۱۲۱ -
۱۷۶ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ -
۲۰۸ - ۲۱۰ - ۲۲۴ - ۳۲۳ -
۴۳۰ - ۵۱۷ - ۵۲۱ - ۵۲۳ -
۵۳۶ - ۶۰۹ - ۶۲۳ - ۷۱۸ -
۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۳۲ -
۷۴۵ - ۷۴۷ - ۷۵۲ - ۷۶۲
درن .. ۷۷۸ - ۷۷۹
درنگر پور .. ۹۵ - ۲۸۸

دهار (مضاف صوبهٔ مالوه)
.. .. ۳۶۳ - ۵۳۴
دهارور ۱۷۸ - ۱۹۸ - ۶۱۲ -
۷۲۷ - ۷۴۵ - ۷۶۲ - ۷۶۳ -
.. .. ۷۸۷
ڈهاکه ۱۳۷ - ۱۳۹ - ۱۹۵
دهامونی ۱۱۴ - ۲۴۶ - ۷۵۳
دهرپ (یا) دهرب ۲۰۸ -
.. .. ۲۰۹
دهرنگانون .. ۷۲۸
دهنکوت (یا) نکوت موسوم
بمعظم نگر .. ۲۴۹
دهلي (شف صوبهٔ دهلي)
۱۸ - ۲۳ - ۶۵ - ۷۲ - ۷۳ -
۷۴ - ۷۸ - ۸۴ - ۱۵۸ -
۱۸۱ - ۲۱۰ - ۲۱۵ - ۲۲۶ -
۲۲۸ - ۲۴۱ - ۲۴۸ - ۲۷۸ -
۳۲۲ - ۳۲۶ - ۳۲۸ - ۳۴۶ -
۳۶۷ - ۳۷۷ - ۳۸۵ - ۴۰۳ -
۴۴۶ - ۴۵۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ -

۴۷۱ - ۴۷۹ - ۵۱۱ - ۵۴۰ -
۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۲ - ۶۱۳ -
۶۲۱ - ۶۲۳ - ۶۴۶ - ۶۷۴ -
۶۹۳ - ۷۰۰ - ۷۰۸ - ۷۰۹ -
۷۲۳ - ۷۴۲ - ۷۵۱ - ۷۸۱
دهلی کهنه .. ۸۰۰
دهمتهري .. ۶۴۷
دهولپور ۴۲۹ - ۷۱۴ - ۷۲۴ -
.. .. ۷۵۹ - ۷۸۰
دهوندا .. ۴۹۰
دیبال پور (یا) دیپال پور مالوه
.. .. ۸۹ - ۶۷۵
دیتا ۵۹۰
دیذور ۳۷۱
دیوا پور .. ۳۰۶
دیوگدهه ۲۲۳ - ۲۷۰ - ۵۲۶ -
۵۳۱ - ۵۸۲ - ۷۵۵ - ۷۶۲
دیول گانون ۱۷۵ - ۵۲۳ - ۷۲۷

* حرف را *

راجندري (یا) راجندري (یا)
راجیندري ۲۴ - ۲۶ -
.. ۳۴ - ۸۳۲ - ۸۳۳
راج پیپله .. ۶۹۶
راجگدهه .. ۶۰۷
راجور .. ۱۵۴
راجوري .. ۷۲۷
رامپوري .. ۱۷۵ - ۵۱۲
رامدره .. ۵۳۷
رامگیر (مضاف بگلانه) ۴۱۳
راوي (آب) .. ۶۶۲
راه تلنگانه .. ۱۹۴
راهیري .. ۷۹۵ - ۸۰۵
راي باغ .. ۱۵۷ - ۷۴۶
راي سین .. ۶۸۱ - ۷۸۳
رباط بریان .. ۴۳۴
رخنگ .. ۲۱۹ - ۴۵۳
رسول پور .. ۵۹۸
رنتهپور (یا رنتنبهور) ۳۲۲ -
.. .. ۶۴۷
ردم .. ۲۴۳ - ۷۳۵ - ۸۲۴

روهنکیره (یا) روهنکهیره ۱۲۳ -
.. ۱۸۶ - ۷۴۳ - ۷۴۴
روهیل کهند .. ۴۲۰
روهتاس - ۱۹۸ - ۵۶۶ - ۵۶۷
ري ۱۳۸

* حرف زا *

زابلستان ۱۰۵ - ۱۰۶ -
.. .. ۵۶۵
زمین داور .. ۶۴ - ۲۸۴
زین آباد ۴۶۷ - ۶۱۸ - ۷۵۷
زین آباد باغ عالم آراي برهانپور معروف به آهو خانه
.. .. ۷۹۰

* حرف سین *

سانگانون ۵۳۷ - ۶۵۲
سارنگپور (یا) سارنگپور مالوه
۶۰ - ۷۰ - ۲۳۵ - ۳۸۹ -
.. .. ۳۸۹ - ۷۵۱
سالوته ۴۱۵
سالهیر موسوم به سلطان گدهه
(قلعه) .. ۴۱۵
سام چاریک .. ۷۷۳
سامانه (پرگنه) ۴۷۹
سافور ۲۵
ساوه ۱۷۴
سبز پنگاه .. ۲۶۳
سبیا (یا) سیپا ۱۳۰
ستاره ۲۲۸
ستلج .. ۲۷۳ - ۷۹۹
سچاوند .. ۶۴
سدهوت .. ۶۱۲
سرا ۸۲۵
سرا دهرن .. ۷۶۳
سراي کوت کهچوه ۶۵۷
سرچشمهٔ منات کونکان (یا)
کولیکان (یا) کواکان ۸۲۳
سرخ آب .. ۵۵۵
سرکار بکلانه .. ۳۶۴

سرکار بیجاگڈھہ .. ۵۸۶
سرکار بیر مضاف صوبۂ دکن (یا) صوبۂ اورنگ آباد دکن .. ۱۷۳
سرکار چیتور .. ۸۳
سرکار حاجی پور .. ۳۹۳
سرکار سنبھل .. ۵۵۱
سرکار سورتھہ .. ۴۰۳
سرکار کالپی .. ۴۱۶
سرکار کرۂ جہان آباد مضاف الہ آباد .. ۵۴۰
سرکار مانکپور .. ۷۸
سرکار مانڈو .. ۵۵۱
سرکار ناندیر .. ۵۸۲
سرکار نذر بار .. ۷۵۳
سرکار ھانڈیہ .. ۷۵۳
سرکیچ (یا) سرکچ ۶۶۱ .. ۶۹۵
سرمور .. ۷۷۸
سروار .. ۳۸۵
سرونج .. ۷۲۸ - ۷۵۸
سرھر پور (یا) نرھر پور ۷۵ - ۷۶
سرھند ۳۵۹ - ۳۶۶ - ۳۷۵ - ۴۰۴ - ۶۲۳ - ۸۳۰
سرھنہ .. ۶۱۴
سری رنگ پٹن ۳۵۳ - ۶۱۲
سری گھاٹ .. ۱۶۴
سری نگر ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۷۷۳ - ۷۷۸ - ۷۷۹
سعد نگر .. ۷۹۶
سفیدون .. ۴۷۹
سکندر آباد دھلی ۳۷۷
سلطان پور .. ۴۱۴
سلطان پور بلہری (یا) ملہری .. ۲۷۷
سمرقند ۱۹۰ - ۴۳۵ - ۴۳۷ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۶۷۹ - ۷۶۷
سموگڈھہ (یا) سموکر ۱۲۰ - ۱۹۲ - ۲۱۵ - ۲۳۴ - ۲۷۳ -

.. ۲۹۵ - ۵۹۲ - ۷۷۴
سنار گانون .. ۴۷۴
سنبها چل .. ۴۱۴
سنبهل ۳۵۸ - ۳۷۲ - ۵۶۲-
.. ۶۲۴ - ۶۶۳ - ۷۴۲
سندکهیر ۲۹ - ۳۰ - ۵۲۱ -
.. .. ۵۲۳
سندهه ۳۷۳ - ۶۳۶ - ۶۹۷ -
۷۱۱ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ -
.. .. ۸۲۸ - ۸۲۹
سنسني (یا) سینیني ۸۱۰
سنکر (یا) سنکهر ۳۱۳
سنکمنیر (یا) ضلع سنکمنیر
(یا) سنگمنیر ۱۸۷ -
۲۰۸ - ۲۲۱ - ۷۳۵ - ۷۹۵
سوجت .. ۴۴۸
سورت (یا) سورتهه (شف ; -
بندر سورت) ۱۵ - ۱۶ -
۲۴ - ۲۸ - ۹۶ - ۹۷ -
۱۴۵ - ۱۴۷ - ۱۶۶ - ۱۶۷ -
۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۲۸ - ۲۳۸ -
۲۴۰ - ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۳۲۸ -
۳۸۳ - ۴۱۲ - ۴۱۴ - ۵۰۴ -
.. ۵۲۵ ۵۷۸ - ۸۲۱
سومنات ۵۲۴ - ۶۸۳ - ۶۸۴
سون .. ۶۴۰
سونپت .. ۶۵۶
سوندہ .. ۶۰۸
سهرند که نام سابقش سرهند
است ... ۶۷
سهیندہ ... ۷۳۶ - ۷۶۱
سیالکوت ۸۵ - ۱۷۴ - ۳۶۰
سیاہ آب ... ۵۵۵
سیستان ... ۳۹۵
سیکاکل (یا) سیکاکول ۲۴ -
۲۶ - ۳۴ - ۵۰۷ - ۷۵۸ -
.. ... ۸۳۲
سیوستان ۱۳۹ - ۱۷۳ - ۱۹۵ -
۲۷۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۶۹۷ -
... ۷۲۸ - ۸۲۶ - ۸۲۹

سیوی دره (یا) سیوودهاهر
(یا) سیوي ودها ۸۲۶
سیهوان ... ۸۹

* حرف شین *

شادي آباد ... ۳۶۳
شاه پور ۲۵۷ - ۶۹۹
شاهجهان آباد ۲۰ - ۲۰۴ -
۲۱۲ - ۲۳۷ - ۲۴۴ - ۲۷۹ -
۳۱۵ - ۳۴۶ ۳۵۹ - ۴۰۸ -
۴۵۷ - ۴۶۳ ۵۰۲ - ۵۳۳ -
۵۳۴ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۹۴ -
۷۷۲ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۸۲۰ -
.. ... ۸۳۰
شاه دهورا ... ۸۳۰
شاه گده ... ۳۰
شاه گنج ... ۲۶۳
شرغان ... ۴۲۱
شکار پور ... ۸۲۷
شکر کهیره ... ۵۲۳
شکوه آباد ... ۳۶۳
شولا پور ۲۴۶ - ۵۹۶ - ۵۹۸ -
... ... ۷۶۲ - ۸۱۰
شهباز گدهه ... ۲۷۸
شهرسانور ... ۲۳
شهر گور ۳۹۲ - ۵۵۱ -
... ... ۶۴۴
شیراز ۱۰۱ - ۱۴۵ - ۲۴۳ -
... : ۳۷۲ - ۶۶۸
شیر پور ... ۷۷۳

* حرف صاد *

صحت پور حوالئ ٹانده ۶۵۳
صحن بغداد ... ۸۳۳
صفاهان ۴۹۵ - ۷۲۰
صوبهٔ اجمیر ۲۶۰ - ۳۰۰ -
... ... ۵۰۹
صوبهٔ احمدآباد گجرات ۹۱
صوبهٔ اکبرآباد ۴۰۱ - ۴۶۳ -
... ... ۴۶۴ - ۸۱۰

صوبهٔ الٰه‌آباد ۱۱۰ - ۳۶۷ -
۳۶۸ - ۴۴۴ - ۴۵۷ - ۵۹۵
... ... ۷۸۴
صوبهٔ اودهه ۱۸۲ - ۳۰۰ -
... ... ۳۶۵ - ۴۶۵
صوبهٔ اڑیسه ۱۸۵ - ۴۹۴ -
... ... ۴۹۷
صوبهٔ بندرزنبور نغر ۴۴۵
صوبهٔ برار ۱۸ - ۲۹ - ۲۱۱ -
... ... ۳۷۰ - ۳۷۱
صوبهٔ برهانپور ۲۷۱ - ۸۳۴
صوبهٔ بنگاله (یا - بنگ ۸۷ -
۸۹ - ۴۷۲ - ۵۱۱ - ۶۶۴ -
... ... ۶۶۵
صوبهٔ بنگ و بهار ۴۷۸
صوبهٔ بهار ۸۷ - ۱۱۰ - ۲۵۱ -
۳۹۶ - ۴۷۲ - ۴۷۳ ۱۰۹۷ -
۶۴۰ - ۶۴۴ - ۶۶۴ - ۶۸۵ -
۷۱۳ - ۷۳۲ - ۷۷۴ - ۷۷۵
صوبهٔ بیدر ۲۶ - ۳۵۰ -
... ... ۳۶۵ - ۸۱۴
صوبهٔ پتنه ۲۵۹ - ۵۱۳
صوبهٔ پنجاب ۶۶ - ۲۰۵ -
۴۸۲ - ۵۱۵ - ۶۰۳ - ۶۱۴ -
... ... ۶۴۹ - ۸۱۰
صوبهٔ تتهه ... ۵۳۲
صوبهٔ حیدرآباد ۲۵۵
صوبهٔ خاندیس ۳۶۲ - ۳۶۳ -
... ... ۳۶۴ - ۵۳۱
صوبهٔ دکن ... ۲۳۶
صوبهٔ دهلي ... ۱۸۱
صوبهٔ کابل ۲۶۱ - ۲۷۶ - ۷۷۶
صوبهٔ گجرات ۱۱ - ۱۴۰ -
۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۷۸ - ۴۰۳ -
.. .. ۴۴۴
صوبهٔ مالوه ۲۰۵ - ۲۱۵ -
۳۴۸ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۴۷۷ -
۴۷۸ - ۵۲۶ - ۷۵۳ - ۷۷۴ -
۷۸۳ - ۷۸۹ - ۸۱۶ - ۸۲۲ -
صوبهٔ ملتان ۱۷۲ - ۲۶۱ -

.. ۴۰۱ - ۶۸۵ - ۸۲۶

صوبهٔ نیز (یا صوبهٔ نبیر) ۲۶۳

حرف ظا

ظفرآباد بیدر ۱۹۳ - ۶۳۵ -

.. ۷۸۸

ظفرنگر .. ۱۸۶ - ۷۴۳

حرف عین

عراق ۶۴ - ۶۵ - ۱۶۷ - ۱۷۴ -

۳۷۲ - ۳۷۴ - ۳۹۵ - ۴۰۵ -

۴۳۹ - ۴۴۱ - ۴۶۷ - ۴۷۹ -

۴۹۰ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۶۱۳ -

۶۱۶ - ۶۱۸ - ۶۴۲ - ۶۳۱ -

.. .. ۶۳۶

عراق عرب .. ۳۷۱

عربستان .. ۵۸۲

عظیم آباد پتنه ۳۲۲ - ۳۶۵

عمان پور .. ۱۹۲

عنبر کوت .. ۱۸۶ - ۷۵۱

حرف غین

غازیپور .. ۸ - ۵۰

غوربند ۱۲۶ - ۱۷۰ - ۴۹۴

حرف فا

فادوت .. ۶۹۶

فارس .. ۳۷۲ - ۶۶۸

فتح آباد .. ۷۸۷

فتح آباد دهارور .. ۱۹۷

فتح پور ۱۰۱ - ۱۲۹ - ۱۳۵ -

۱۵۲ - ۶۵۲ - ۶۵۹ - ۶۷۷ -

.. .. ۶۸۰

فتح پور سیکری ۱۰۸ - ۱۱۹ -

۱۲۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۵۸۷ -

.. .. ۷۲۱

فتح دروازه در حیدرآباد ۴۶۳

فراه .. ۱۲۵ - ۴۲۵

فرخ آباد .. ۳۶۶ - ۴۹۶

فرنگ .. ۲۰۷

فیروز پور میوات .. ۸۲۹

* حرف قاف *

قایق ۴۳۲

قراتبت (یا) قراتیت ۱۸۱

قرشي .. ۴۴۰ - ۷۶۷

قزوین .. ۷۳۳ - ۷۳۵

قصبهٔ اتاوه .. ۶۳۱

قصبهٔ آشتي .. ۷۰۰

قصبهٔ ایلچپور .. ۲۷۱

قصبهٔ بارهه .. ۵۵۴

قصبهٔ بالسانه (یا) بایسانه

.. .. ۶۷۸

قصبهٔ بدري .. ۲۸۸

قصبهٔ بریلي .. ۶۲۸

قصبهٔ بیر .. ۷۲۷

قصبهٔ پاتوز .. ۷۳۹

قصبهٔ پتهري .. ۵۸۲

قصبهٔ پرمني (یا) برمني ۳۵۶

قصبهٔ تلنبه (یا) تلهنه ۶۴۹

قصبهٔ جون ۷۳ ۳

قصبهٔ جوهني .. ۶۴

قصبهٔ جهجهر (یا) جهجر ۵۵۲

قصبهٔ چشت .. ۶۰۲

قصبهٔ چمیاري .. ۶۱۴

قصبهٔ خلیل ساگر ۷۸۶

قصبهٔ خواف .. ۲۴۵

قصبهٔ دکدار جالندهر ۶۴۵

قصبهٔ دهاراسین .. ۷۶۳

قصبهٔ رهنکهیره (یا) رهنکیره

.. .. ۶۵۹

قصبهٔ ریواري .. ۴۶۸

قصبهٔ سرونج (یا) سرونج ۷۷۲

قصبهٔ سعید آباد .. ۵۴۱

قصبهٔ سندیله .. ۷۷

قصبهٔ سهرند .. ۴۷۰

قصبهٔ سیواس .. ۵۵۲

قصبهٔ قصور ۶۰۰ - ۶۰۲ -

.. ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۴۸

قصبهٔ کره .. ۶۲۵

قصبهٔ کلانور .. ۳۷۵

قصبهٔ کهرک پور .. ۶۶۵
قصبهٔ گنگهی ۹۹ - ۶۶۱
قصبهٔ لکهنور .. ۳۷۲
قصبهٔ متهرا .. ۲۹۷
قصبهٔ نکودر دوآبهٔ پنجاب
.. .. ۸۱۱
قطب آباد کلکله (یا) کلکه
.. .. ۲۸۸
قطب پورهٔ اورنگاباد ۲
قلعهٔ آسیر ۸۹ - ۱۲۰ - ۶۸۵ -
.. .. ۶۸۷ - ۷۰۶
قلعهٔ آگره ۱۵۲ - ۴۶۱ -
.. .. ۴۹۳ - ۷۲۱
قلعهٔ اتک ۱۵۳ - ۶۶۷
قلعهٔ احمدنگر ۱۲۱ - ۱۸۷ -
.. ۷۰۱ - ۷۰۴ - ۷۳۱
قلعهٔ اختیارالدین .. ۵۰۸
قلعهٔ ارک خجسته بنیاد ۱۴۹ -
.. ۲۸۹ - ۳۴۲ - ۳۴۳
قلعهٔ اکبرآباد ۳۳۱ - ۴۲۸ -
.. .. ۵۴۷
قلعهٔ الله آباد .. ۴۴۶
قلعهٔ اودگیر ۵۷۹ - ۵۸۵ -
.. .. ۷۵۴
قلعهٔ اوسه (یا) اوسا ۱۶۱ -
.. .. ۷۵۴
قلعهٔ اهونت ... ۲۰۹
قلعهٔ باندهو ۷۹
قلعهٔ بوبلی ... ۵۶۳
قلعهٔ بست .. ۴۳۱
قلعهٔ بهکر .. ۱۷۳
قلعهٔ بیرانه ... ۵۴۹
قلعهٔ بیدر ۲۰۱ - ۲۶۹ -
... ... ۷۸۳ - ۷۹۹
قلعهٔ پتنه ... ۶۴۰
قلعهٔ پرناله ... ۷۹۵
قلعهٔ پرینده ۱۷۸ - ۳۰۲ - ۵۲۷
قلعهٔ پونار ... ۲۹۸
قلعهٔ تاریکنده .. ۲۵۶
قلعهٔ ترنگ ... ۷۴۷

قلعهٔ ترچناپلي ... ۸۳۳

قلعهٔ ترنکلوازي ... ۷۴۷

قلعهٔ تلنگي ... ۱۶۱

قلعهٔ تهون ... ۵۴۶

قلعهٔ تازکه .. ۱۰۸

قلعه جنیر ۱۶۳ - ۲۲۱ -

... ۷۰۶ - ۷۴۷ - ۷۶۳

قلعه جودهپور ... ۶۴۶

قلعهٔ جودهن ... ۷۴۷

قلعهٔ جوله (یا) چوله ۲۰۹

قلعهٔ چارجو ... ۴۳۸

قلعهٔ چاکنه (یا) چاکته ۱۹۷

قلعهٔ چاندور ۲۰۸ - ۶۹۸

قلعهٔ چنقه ۳۶۵ - ۳۸۶ -

... ... ۵۰۸

قلعهٔ چنار ... ۷۸

قلعهٔ چتوز ۸۳ - ۱۹۹

قلعهٔ خنجي ... ۲۹۱

قلعهٔ دولت آباد ۲۶ ۳۷ -

۴۰ - ۴۱ - ۱۴۳ - ۴۳۰ -

۵۲۷ - ۷۴۳ - ۷۴۶ - ۷۵۱ -

... ... ۷۵۴

قلعهٔ دهارور ۱۷۸ - ۱۹۸

قلعهٔ راجگدهه ۲۹۳ - ۵۰۲

قلعهٔ رام سج (یا) رام سیج

.. .. ۱۸۷

قلعهٔ راهیري .. ۷۹۳

قلعهٔ رایسین .. ۷۸۴

قلعهٔ رنتهپور (یا) رنتنبهور ۶ ۵

قلعهٔ روله (یا) اوله ۲۰۹

قلعهٔ روهتاس ۳۶۵ - ۷۱۳

قلعهٔ سالهیر ۸۰۴ - ۸۰۵

قلعهٔ ستاره .. ۴۹۹

قریهٔ سکراول موسوم بفتحپور

.. .. ۶۲۸

قلعهٔ سواله .. ۵۰۹

قلعهٔ سورت .. ۶۷۶

قلعهٔ سیهوان (یا) سهوان

.. .. .. ۶۳۶ - ۶۹۷

قلعهٔ شیرگدهه .. ۶۲۷

قلعهٔ غوز .. ۱۶۳
قلعهٔ غوري .. ۷۷۶
قلعهٔ فيروز آباد .. ۶۲۵
قلعهٔ قندهار ۶۴ - ۵۱۴ -
۵۲۸ - ۶۱۳ - ۷۰۵ - ۷۱۹ -
.. .. ۷۷۴
قلعهٔ کاگرون (يا) کاگرون ۷۰ -
.. .. ۵۵۱
قلعهٔ کالنه ۶۷۰ - ۷۴۳
قلعهٔ کانگره .. ۱۳۰
قلعهٔ کتک .. ۲۴۳
قلعهٔ کتک بنارس موسوم باتک
بنارس .. ۶۶۵
قلعهٔ کنذانه (يا) کهندانه ۳۱۹
قلعهٔ کنذانه موسوم به بخشنده
بخش .. ۵۰۲
قلعهٔ کوتله .. ۶۴۷
قلعهٔ کهمود .. ۷۷۶
قلعهٔ کهيلنه (يا) کهيلنا ۳۴۷ -
.. ۴۵۶ - ۵۰۲ - ۷۹۵

قلعهٔ گدهه پتلي (يا) پتهلي
.. .. ۴۵۴
قلعهٔ گلکنده ۳۴ - ۴۰ -
.. .. ۳۱۴ - ۸۰۷
قلعهٔ گواليار ۷۵۹ - ۶۲۱ -
.. .. ۶۸۸ - ۶۹۳
قلعهٔ لاهور .. ۴۹۴
قلعهٔ للنگ .. ۶۷۰
قلعهٔ مانکپور .. ۸۱
قلعهٔ مانکوٹ ۵۵۱ - ۶۱۵
قلعهٔ ماهور .. ۱۴۳
قلعهٔ ماهولي .. ۷۴۶
قلعهٔ مو ۱۶۹ - ۲۲۱ - ۴۸۲ -
.. .. ۷۶۴
قلعهٔ مولهير ۴۰۳ - ۴۱۴
قلعهٔ ميرتهه ۸۳ - ۵۱۰
قلعهٔ ناسک .. ۴۰۲
قلعهٔ ناندگدهه .. ۴۵۶
قلعهٔ نگوکوٹ .. ۶۴۷
قلعهٔ نلدرک ۱۹۳ - ۸۰۲

قلعهٔ نندبال عرف غازي پور
.. ... ۳۱۲

قلعهٔ نور پور ۷۶۴

قلعهٔ واکنکیره ۳۱۲ ۳۴۸

قلعهٔ هوسل .. ۷۴۷

قلعهٔ هریس .. ۷۴۷

قم .. ۷۳۳

قمر نگر عرف کرنول ۲۵۵

قندز یا قندوز ۳۷۲ - ۷۶۷ -
.. ... ۷۷۰

قندهار ۶۴ - ۶۵ - ۱۲۹ -
۱۴۰ - ۱۴۶ - ۱۶۶ - ۱۸۹ -
۱۹۱ - ۱۹۴ - ۱۹۹ - ۲۰۰ -
۲۱۱ - ۲۶۱ - ۲۶۸ - ۲۷۳ -
۲۸۰ - ۳۶۶ - ۲۷۴ - ۳۸۱ -
۳۸۵ - ۳۹۵ - ۴۰۱ - ۴۱۰ -
۴۲۳ - ۴۳۱ - ۴۲۵ - ۴۲۶
۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۶ - ۴۴۴ -
۴۶۷ - ۴۸۱ ۴۸۲ - ۴۸۳ -
۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۸۸ - ۵۹۱ -
۶۰۵ - ۶۱۶ - ۶۲۲ - ۶۳۶ -
۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۴۰ - ۷۵۰ -
۷۷۳ - ۷۷۸ - ۷۸۲ - ۸۰۰ -
.. ۸۲۳ - ۸۲۶ - ۸۲۷

قنوج ۳۶۷ - ۳۷۲ - ۳۹۵ -
۴۱۲ - ۴۱۸ - ۴۲۳ - ۵۵۷ -
.. .. ۶۲۷ - ۷۰۳

قهستان ۴۳۲

* حرف کاف تازی *

کابل (شف - صوبهٔ کابل)
۱۴ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۱۱۰ -
۱۳۴ - ۱۳۶ - ۱۷۰ - ۱۷۱ -
۱۹۰ - ۱۹۱ - ۲۱۱ - ۲۱۲ -
۲۲۱ - ۲۲۷ - ۲۳۳ - ۲۴۷ -
۲۵۰ - ۲۵۴ - ۲۵۹ - ۲۶۱ -
۲۷۲ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۳ -
۲۸۴ - ۲۸۶ - ۲۹۰ - ۲۹۷ -
۳۰۰ - ۳۷۴ - ۳۸۳ - ۳۹۵ -
۴۰۴ - ۴۲۰ - ۴۲۲ - ۴۲۳ -

۴۳۱ - ۴۳۴ - ۴۴۳ - ۴۴۴ -
۴۴۵ - ۴۷۱ - ۴۷۶ - ۴۷۷ -
۴۸۳ - ۴۹۷ - ۵۱۵ - ۵۲۳ -
۵۳۰ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۹ -
۵۶۲ - ۵۶۷ - ۵۸۹ - ۶۱۷ -
۶۱۸ - ۶۲۲ - ۶۳۶ - ۶۳۷ -
۶۳۸ - ۶۴۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷ -
۶۶۶ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۷۰۹ -
۷۳۶ - ۷۳۸ - ۷۴۰ - ۷۴۱ -
۷۶۹ - ۷۷۱ - ۷۷۶ - ۷۷۸ -
.. .. ۸۲۸
کاشان .. ۱۰۷ - ۲۲۶
کاشغر ۶۱۳
کالا پهاڑ ۶۵۱
کالپي ۱۰۷ - ۴۱۸ - ۴۲۳ -
.. ۵۲۶ - ۷۰۳ - ۷۲۸
کالنجر ۱۹۷ - ۴۵۷ - ۷۲۹
کالنه .. ۴۱۴
کامان پهاڑي .. ۵۴۰
کانت کوله .. ۲۷۹
کانگره .. ۲۶۸
کانوادهن .. ۲۵۰
کتراپو .. ۴۷۴
کتل اندیه گهات .. ۲۴۷
کتل چلک .. ۲۵۱
کتل طول .. ۴۲۰ - ۷۷۰
کتل فرداپور .. ۸۰۴
کتل گندگ .. ۷۷۶
کتخگه .. ۷۹
کتک .. ۱۳۷ - ۱۹۴
کچهه .. ۶۸۲ - ۶۸۳
کورده (یا) کرده ۲۱ - ۳۱۲ -
.. ۳۱۳ - ۳۶۴ - ۶۱۲ -
کورد ستان .. ۳۷۱
کورد ماند کانون برار .. ۷۵۵
کورمان .. ۶۷۹
کرناٹک .. ۲۷۴ - ۵۳۸
کرناٹک بیجاپور ۳۵۳ - ۸۱۴
کرناٹک حیدر آباد ۲۹۴ -
.. .. ۳۶۴ - ۸۳۳

کرنال (یا) کرمال ۸۲۲
کرنج گانون .. ۳۷۱
کرنول ۴۱ - ۳۰۲ - ۳۵۴ -
.. .. ۳۶۴
کروهه (یا) کردهه (یا) کرونیه
.. .. ۱۹۴
کرهلمیر (یا) کوپهلمیر (یا)
کوهلمیر ۲۵۹
کره .. ۸۲ - ۴۴۵
کره مانکپور ۸۲ - ۶۲۷ - ۶۳۱
کشمیر ۱۴ - ۱۰۲ - ۱۰۹ -
۱۱۰ - ۱۲۶ - ۱۳۰ - ۱۴۸ -
۱۵۶ - ۱۵۸ - ۱۷۵ - ۱۷۹ -
۱۸۰ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۳۷ -
۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۵۴ - ۲۷۳ -
۲۹۲ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ -
۳۴۴ - ۴۰۷ - ۴۸۹ - ۵۱۵ -
۵۲۷ - ۵۳۳ - ۵۴۵ - ۵۷۵ -
۵۷۸ - ۵۹۲ - ۶۵۴ - ۶۷۰ -
۶۷۱ - ۷۳۵ - ۷۳۹ - ۷۵۶
کشفا ۸۰۶
کشن گڈهه مضاف صوبهٔ
اجمیر .. ۳۱۴
کلات .. ۸۴۷ - ۸۲۸
کلال بار دروازه ۳۳۵ - ۵۹۹
کلانور .. ۳۵۰ - ۷۳۵
کلپاک .. ۲۵۷
کلکله ۲۸۹
کلهار ۱۷۰
کلیان مضاف صوبهٔ بیدر ۱۹۲ -
.. .. ۷۸۳
کلیکوت .. ۶۱۲
کمایون (یا) کماوُن ۵۵۴ -
.. .. ۷۷۹
کنبایت (قصبه) ۴۴۱
کنجي کوت .. ۶۱۴
کوبنهلمیر (یا) کوتهلمیر ۴۰۲
کوت گیر .. ۷۵۴
کوتلهٔ میرک جیو ۲۶۱
کوچ .. ۴۷۳

کوچ هاجو (یا) کوچ هاجو
.. .. ۱۶۴ - ۱۸۴
کورپال (یا) کوبرپال (یا)
کورپال .. ۶۱۲
کوکاک (پرگنه) ۱۲۴
کوکن ۱۹۷ - ۳۲۹ - ۵۳۵ -
.. .. ۷۴۶
کوکنار ۴۳۵
کوکنده .. ۶۵۲
کول ۳۶۶
کولاپور .. ۷۹۵
کولار ۷۴۶
کول جلالي .. ۱۳۹
کوه برني .. ۵۴۳
کوه بندر .. ۶۶۹
کوه تن .. ۴۳۷
کوهستان (یا کوه) سزي نگر
.. ۲۴۸ - ۴۴۶ - ۷۷۸
کوه سلطان پور .. ۸۰۵
کوه سلیمان .. ۱۰۲

کوهستان بکلانه .. ۸۰۵
کوهستان جمو .. ۲۷۸
کوهستان سواد و بجور ۱۰۶
کوه سوالک (یا) کوهستان
سوالک ۶۸ - ۷۴ -
۳۷۹ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۶۱۴ -
.. .. ۶۱۵
کوه کوه مار (یا) کوه‌بار ۲۷۸
کوه کمایون .. ۳۶۷
کوه مداریه .. ۳۶۷
کوه مهادیو .. ۴۹۸
کهائي کتک .. ۶۸۱
کهتانون .. ۴۵۶
کهجوه (یا) کهچوه ۵۹۴ -
.. .. ۸۰۰
کهرکپور (یا) کهورکپور ۵۱۳
کهرکون صوبهٔ خاندیس ۸۳۴
کهرکي ۷۲۱ - ۷۴۳ - ۷۴۴
کهرد (یا) کمهرد ۱۸۹ - ۸۶۸
کهنبایت ۴۷۷ - ۶۷۷

کھیرلہ مضاف برار ۱۶۲

کھیرہ پاڑہ .. ۴۱۰

کھیلاگھر .. ۷۷۸ - ۷۷۹

کھیلنا .. ۳۱۴

کیلچھر (یا) کیاچھر ۷۵۵

* حرف کاف فارسی *

گجرات (شف - صوبۂ گجرات)
۹۱ - ۹۲ - ۹۶ - ۹۷ -
۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۰۶ -
۱۱۰ - ۱۲۵ - ۱۴۰ - ۱۴۶ -
۱۴۷ - ۱۷۴ - ۱۷۸ - ۲۴۱ -
۲۹۵ - ۳۶۰ - ۳۷۲ - ۳۷۳ -
۳۷۸ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۴۰۳ -
۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۴۴ -
۴۶۶ - ۴۸۵ - ۴۹۵ - ۵۱۰ -
۵۲۴ - ۵۲۸ - ۵۵۶ - ۵۵۷ -
۶۱۹ - ۶۴۹ - ۶۶۱ - ۶۶۲ -
۶۶۳ - ۶۷۷ - ۶۷۹ - ۶۸۲ -
۶۸۷ - ۶۸۹ - ۶۹۴ - ۶۹۵ -
۶۹۶ - ۶۹۸ - ۷۱۰ - ۷۱۳ -
۷۱۸ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ -
۷۳۴ - ۷۴۸ - ۸۰۰ - ۸۰۱ -
.. .. ۸۲۰

گدھہ ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۳۸۸ -
.. ۴۱۹ - ۵۵۲ - ۶۸۱

گدھہ کتنگہ .. ۳۹۴

گدھہ مکنیسر (یا) مکتیسر
.. .. ۵۵۴

گدھی .. ۶۵۰

گدھی بنگالہ .. ۶۹۷

گدھی دھندیری ۶۰۷

گدھی سرم .. ۵۳۷

گدھی سن سینی ۵۴۲

گدھی ھرسول .. ۲۶۳

گذر اکبرپور .. ۷۶۰

گذر چوسا .. ۵۲۵

گذر کلیف .. ۱۷۱

گرجستان .. ۶۷۹

گلبرگہ ۱۹۳ - ۲۰۵ - ۲۰۶ -

.. .. ۳۰۲
گلشن آباد ۱۸۷ - ۳۶۴ - ۸۰۵
گلکنده ۳۰۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ -
۵۸۴ - ۵۸۵ - ۷۵۴ - ۷۷۴ -
.. .. ۷۹۴
گندمک (گندهک) ۵۵۵
گنگ (یا - آب گنگ) ۱۷۵ -
۱۷۷ - ۴۱۸ - ۲۷۵ - ۵۰۸ -
۵۴۷ - ۶۲۵ - ۶۲۷ - ۶۲۸ -
۶۴۱ - ۶۹۰ - ۷۲۷ - ۷۷۸
گنگداس پور (یا) گنگ راس
پور .. ۶۴۱
گوالیار (یا) گوالیر ۱۳۴ -
۲۳۰ - ۲۵۴ ۲۹۳ - ۳۰۹ -
۳۱۴ - ۴۷۲ - ۵۳۸ - ۶۱۰ -
۶۴۷ - ۷۵۷ - ۷۶۳ - ۷۶۵ -
.. .. ۷۸۴
گورکهپور ۸۶ - ۲۱۶ - ۳۱۱ -
.. .. ۲۴۸ - ۲۵۰
گونکرانبه ۷۹ - ۷۲۶ - ۷۵۵
گهات راجوري .. ۷۲۷
گهات کوناتک .. ۶۱۲
گهورا گهات ۳۹۱ - ۴۷۳ -
.. .. ۳۹۶ - ۶۴۴

* حرف لام *

لات فیروز شاه .. ۳۳۰
لانجي .. ۴۱۹ - ۷۲۶
لادکانه (یا) لاڑکانه ۸۲۸
لاهور ۱۴ - ۱۸ - ۶۸ - ۷۰ -
۸۵ - ۱۱۰ - ۱۳۴ - ۱۴۲ -
۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۵ -
۱۵۶ - ۱۵۸ - ۱۷۵ - ۲۳۳ -
۲۳۷ - ۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۱ -
۲۶۵ - ۲۸۰ - ۲۸۶ - ۲۹۲ -
۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۲۲ -
۳۵۰ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۶ -
۳۶۷ - ۴۰۳ - ۴۲۹ - ۴۳۰ -
۴۳۵ - ۴۴۵ - ۴۵۷ - ۴۸۵ -
۵۴۹ - ۵۵۱ - ۵۶۲ - ۵۶۷ -

۵۶۸ - ۵۷۳ - ۵۷۸ - ۵۸۸ -
۶۰۱ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۱۱ -
۶۲۷ - ۶۶۲ - ۶۶۶ - ۷۰۸ -
۷۰۹ - ۷۱۳ - ۷۲۲ - ۷۴۲ -
۷۵۶ - ۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵ -
۷۷۷ - ۷۸۱ - ۷۹۹ - ۸۰۰ -
.. .. ۸۱۰ - ۸۳۰
لحسا ۲۴۲
لکهنؤ ۷۶ - ۸۶ - ۱۹۵ -
۲۰۰ - ۲۰۳ - ۲۱۰ - ۲۴۸ -
.. ۴۴۶ - ۶۲۴ - ۶۳۲
لکهنوتي (سرکار) .. ۳۹۲
لکهي جنگل ۱۴۱ - ۵۲۸ -
.. .. ۶۰۳ - ۷۷۴
لکهي دروازه .. ۶۹۷
لنگرکوت .. ۲۷۸
لوهه کاتي .. ۹۸
لودهيانه (يا) لودهانه ۴۳۷
وه گدهه .. ۵۴۳

* حرف ميم *

ماچنه (يا) ماچنه (حصار)
.. .. ۲۰۹
ماچهيواره ۷۴ - ۳۷۴ - ۳۸۰
مارو چاق .. ۴۲۴
مازندران .. ۷۳۴
مالديو .. ۳۷۳
مالوه (شف - صوبهٔ مالوه)
۱۶ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۴ - ۹۲ -
۹۶ - ۱۳۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ -
۱۵۴ - ۱۶۶ - ۲۰۱ - ۲۰۲ -
۲۰۵ - ۲۰۸ - ۲۱۵ - ۲۲۳ -
۲۳۶ - ۲۴۵ - ۲۵۲ - ۲۷۰ -
۲۹۳ - ۳۲۶ - ۳۳۰ - ۳۳۹ -
۳۴۸ - ۳۵۹ - ۳۶۳ - ۳۷۲ -
۳۸۵ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ -
۳۹۵ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۵۱۵ -
۵۲۶ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۳ -
۵۵۱ - ۶۰۹ - ۶۶۲ - ۶۶۹ -

۶۸۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۷۰۳ -
۷۲۳ - ۷۲۸ - ۷۴۲ - ۷۴۵ -
۷۵۱ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۶ -
۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۷۲ - ۷۷۴ -
۷۸۳ - ۷۸۹ - ۸۱۴ - ۸۱۶ -
.. .. ۸۲۴
مالي گڈھہ .. ۳۹۷
مالدل .. ۸۴۴
ماندو ۸۸ - ۸۹ - ۱۴۷ -
۱۶۴ - ۲۲۴ - ۲۴۷ - ۳۶۳ -
۴۸۷ - ۷۰۴ - ۷۰۶ - ۷۲۲ -
.. .. ۷۲۳ - ۸۳۴
مانکپور ۸۴ - ۱۲۴ - ۶۲۸
مانکوٹ .. ۶۷ - ۳۸۵
ماوراء النہر ۱۹۰ - ۴۰۵ -
۴۳۲ - ۴۳۵ - ۴۴۲ - ۵۸۸ -
.. ۶۲۴ - ۷۶۷ - ۷۶۹
ماہور .. ۱۴۲ - ۱۴۴
متھرا ۱۵۲ - ۲۱۰ - ۲۳۰ -
۲۳۲ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۶۶ -

۵۷۱ - ۵۷۵ - ۵۹۴ - ۵۹۸
مچھلي کانون (یا) مچھلي
کانون (یا) منجھاي کانون
.. .. ۱۷۵
مچھلي بندر .. ۲۵ - ۴۱
مچھي بھون .. ۷۶۴
محلۂ سنوارۂ بلدۂ برہان پور
.. .. ۴۶۲
محلۂ فاضل پورۂ بلدۂ اورنگاباد
.. .. ۴۶۳
محمد نگر گلکنڈہ .. ۵۳۶
محي آباد .. ۵۰۲
محي آباد پونا .. ۳۱۹
مخاص پور .. ۵۹۴
مدینۂ منورہ .. ۲۴۱
مراد آباد ۲۲۴ - ۲۳۱ -
۲۴۶ - ۳۴۰ - ۳۴۸ - ۴۴۶
مرتضی آباد مرج ۱۳۹ -
.. .. ۲۹۴ - ۴۹۸
مرتضی نگر .. ۷۹۷

مرج .. ۱۵۷ - ۷۴۶
مرو .. ۴۳۳
مروان گدهه .. ۴۵۶
مستقر الخلافة اکبرآباد ۲۰۴ - ۲۱۶ - ۲۱۸ - ۲۲۱ - ۲۲۴ -
.. .. ۷۷۹ - ۷۸۷
مشهد مقدس ۷۳ - ۳۸۱ - ۴۰۰ - ۴۷۸ - ۴۸۴ - ۸۲۳ -
.. .. ۸۲۴
مکهٔ معظمه ۱۴۷ - ۲۸۶ - ۶۳۹
ملتان (شف - صوبهٔ ملتان) ۱۴ - ۱۶ - ۱۳۹ - ۱۷۲ - ۱۹۵ - ۲۱۶ - ۲۴۸ - ۲۶۱ - ۲۶۳ - ۳۸۵ - ۴۰۱ - ۴۱۰ - ۴۲۰ - ۶۳۹ - ۶۹۷ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۸۱ - ۸۰۰ - ۸۱۷ - ۷۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۸ - ۸۳۲
ملکاپور براز .. ۲۴۰
ملک میسوریه .. ۶۱۲
ملکوسه (یا) ملکوته ۲۱۸
ملکهیر (یا) ملکهر عرف مظفر نگر ۱۹۳ - ۱۹۴
منجهلی گانون .. ۷۲۷
منصور گدهه (شف قلعه منصور گدهه) .. ۴۱۰
منزل ضحاک .. ۷۷۷
منزل توره .. ۳۳۴
مندسور مالوه ۲۰۵ - ۲۲۴ -
.. .. ۲۴۶ - ۷۷۴
مؤ .. ۱۶۹ - ۴۲۰
مورنگ .. ۲۳۰
موضع شاه پور عملهٔ پرگنهٔ تری کنده (یا) نری کنده سرکار بهونکیر (یا) بهونگر ۲۵۶
موضع سوره .. ۵۴۱
مهابن .. ۵۴۰
مهاکوت .. ۷۵۲
مهکر صوبهٔ براز ۱۴۲ - ۵۲۱ -
.. .. ۵۲۳ - ۷۱۱
مهندري (آب) .. ۶۷۶

میوات .. ۷۷۷
میانکال .. ۴۳۵
میر پور (یا) راهر پور (یا)
رامیر پور سرکار خیر آباد
اودهه .. ۳۶۳
میرتهه ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ -
.. .. ۵۱۰ - ۶۲۳
میهور .. ۲۳
میهوری .. ۴۹۹
میوات ۳۷۷ - ۴۲۵ - ۴۶۸ -
۶۴۶ - ۶۹۳ - ۷۱۶ - ۷۴۰
میوار .. ۵۱۵

*** حرف نون ***

نارنول ۴۶۸ - ۶۷۴ - ۷۸۶
ناسک ۱۸۷ - ۴۱۴ - ۶۷۰ -
.. .. ۷۳۸
ناگپور .. ۳۷۰ - ۷۵۵
ناگور ۳۷۸ - ۴۷۲ - ۵۱۶ -
.. .. ۵۵۰ - ۶۴۶
ناندیر ۱۱۶ - ۳۵۳ - ۳۵۴ -
.. .. ۳۵۶ - ۴۱۵
نخاس آگره .. ۷۱۵
ندر بار (یا - نذر بار) ۴۱۴ -
.. .. ۶۸۲
ندیذه .. ۴۴۶
نربده ۲۵۲ - ۲۶۹ - ۲۷۰ -
.. .. ۳۹۹ - ۷۰۶ -
نرمل .. ۲۲ - ۳۵۵
نصیر آباد دهارور (یا) دهاروار
.. .. ۱۹۳ - ۵۳۱
نگرچند (پرگنه) ۱۶۰
نوا نگر .. ۱۷۹
نور پور .. ۱۶۹
نور محل متعلق صوبهٔ پنجاب
.. .. ۲۰۵
نوشهره .. ۱۵۴ - ۲۱۹
نهرواله .. ۲۳۶ - ۳۸۰
نیلاب .. ۲۴۸
نیلنکه (یا) تیلنکه ۷۹۹

*** حرف واو ***

واکنکیره ۲۹۵ - ۳۰۲ - ۳۰۶ -
.. .. ۴۲۴ - ۵۰۲
ورنکل .. ۲۵۶
وکلور (پرگنه) سرکار ناندیر
.. .. ۵۸۳
ولایت .. ۲۲۵
ولایت برار .. ۶۵۹
ولایت بنگاله .. ۲۳۲
ولایت بهاتي .. ۶۵۲
ولایت بهار .. ۶۴۶
ولایت پکهلي ۵۶۵ - ۵۶۶
ولایت تهه .. ۷۸
ولایت شرقیه .. ۶۵۶
ولایت عادلشاهیه ۷۸۳
ولایت کچهه .. ۸۰۰
ولایت کوچ .. ۶۵۲
ولایت کهمرد .. ۷۷۶

*** حرف ها ***

هاندیه .. ۷۴۴
هتکانته متهکانتهه ۶۸
هتگدهه .. ۴۱۵
هرات ۷۷ - ۲۵۸ - ۳۰۳ -
۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۷۱ - ۴۷۹ -
۴۸۱ - ۵۰۵ - ۵۰۷ - ۵۰۸ -
.. ۶۶۸ - ۶۷۹ - ۷۳۳
هردوار ۲۴۸ - ۳۷۳ - ۴۴۶ -
.. .. ۷۷۹
همدان .. ۳۷۱
هندوستان (یا - هند) ۱۴ -
۱۵ - ۱۸ - ۶۵ - ۷۸ - ۹۱ -
۱۰۴ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۳۳ -
۱۴۴ - ۱۴۹ - ۱۶۷ - ۱۶۸ -
۱۷۰ - ۱۷۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ -
۲۰۷ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۳۶ -
۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ -
۲۵۳ - ۲۵۹ - ۲۶۹ - ۲۸۶ -

۲۹۵ - ۳۲۹ - ۳۳۴ - ۳۴۴
۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۵۷ - ۳۵۸ -
۳۸۵ - ۴۰۰ - ۴۰۸ - ۴۰۹ -
۴۲۲ - ۴۳۳ - ۴۴۴ - ۴۵۹ -
۴۶۱ - ۴۶۵ - ۴۶۷ - ۴۷۷ -
۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۶ - ۴۸۷ -
۴۸۹ - ۴۹۲ - ۴۹۵ - ۵۰۳ -
۵۱۳ - ۵۴۹ - ۵۶۷ - ۵۶۸ -
۵۷۵ - ۵۷۷ - ۵۸۸ - ۶۰۵ -
۶۱۰ - ۶۱۴ - ۶۱۷ - ۶۱۹ -
۶۲۳ - ۶۳۱ - ۶۳۶ - ۶۳۸ -
۶۳۹ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۵۴ -
۶۵۶ - ۶۶۰ - ۶۶۳ - ۶۷۴ -
۶۷۹ - ۶۹۳ - ۷۲۴ - ۷۳۰ -
۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۴۲ - ۷۵۶ -
۷۷۱ - ۷۷۳ - ۷۹۲ - ۸۱۸ -
۸۱۹ - ۸۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۸ -
... ۸۲۹ - ۸۳۲ - ۸۳۴
هندون بیانه ۳۲۲ - ۴۶۳
هندیه (پرگنه) .. ۵۶۳
هوشنگ آباد .. ۵۳۱

* حرف یا *

یزد .. ۱۲۸
یلغرب صوبهٔ بیدر ۳۶۵

تمام شد

فهرست اغلاطی چند که درحین انطباع مرزده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۶	۱۷	هشاد	هشتاد
۹۷	۱۹	دیرباز	دیرباز
۱۰۰	۵	پٹن	پٹن
۱۰۱	۸	زمانے	زمانے
۱۰۵	۱۱	سال سیم	سال سي ام
۱۰۶	۱	لابه گذاری	لابه گزاری
ایضا	۴	بجور	بهو
ایضا	۶	تنک	تنک
۱۰۹	۱	ارذیپور	اودیپور
۱۱۱	۳	بالاگهات	بالاگهات
۱۱۴	۱۱	یسیار	بسیار
ایضا	۱۷	رنته	رفته
۱۱۵	۴	ببالاي	بپالاي
۱۱۷	۱۰	وخیم العاقبت	وخیم العاقبة
۱۲۱	۱۶	انفاق	اتفاق
۱۲۶	۵	گذارانیده	گذرانیده
۱۲۹	۱۲	مزار	هزار

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۵	۱۳	صوبهدار	صوبه دار
۱۳۷	۸	جولانگاه نگاهی	جولانگاهی
۱۴۱	۱۴	بحعاظت	بحفاظت
ایضا	۱۶	خوشدز	خوشدل
۱۴۲	۱۲	براي	به راي
۱۴۳	۳	ملا محمد لا ري	ملا محمد لاري
۱۵۲	۴	آدام	ادام
۱۶۲	۶	سال نهوزم	سال نوزدهم
۱۷۱	۱۱	الملانان	الهانان
۱۸۸	۲۰	دور	و در
۳۲۴	۱	دوسر دار	دو سردار
۳۳۱	۱۰	بمقلابل	بمقابل
۳۹۱	۱۴	سایر	سایر
۴۳۲	۹	جاني خلن	جاني خان
۴۴۱	۱	ناچار	ناچار
۴۴۸	۱۳	راچپوتیهٔ	راجپوتیهٔ
۴۸۴	۱۰	بعدم سر افوستدان	بعدم سرا فوستدان
۵۱۴	۱۸	متراترهٔ	متواترهٔ
۵۵۴	۹	بدگوهو	بدگوهر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۶۶	۱	شرف ملات	شرف ملازمت
ایضا	۱۲	دی الحجه	ذی الحجه
۵۷۶	۹	معتقدانه ورخوردي	معتقدانه‌درخوردي
۶۸۱	۱۷	حاجیپو	حاجیپور
۶۹۰	۲	انگاشم	انگاشتم
۷۱۸	۱۳	ور خورد	در خورد
ایضا	۱۹	حزیمت	هزیمت
۷۱۹	۴	وا باید گذاشت	وا باید گذاشت
۷۳۵	۱۳	یران	ایران
۶۱۲	نمبر صفحه	۱۱۲	۶۱۲
۶۱۳	ایضا	۱۱۳	۶۱۳

فهرست

نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و آبها (که در اولین جلد - مآثر الامرا اندراج یافته اند)
بترتیب حروف هجا

از طرف

ایشیاٹک سوسائیٹی بنگاله

حسب تالیف و تصحیح

مولوي مرزا اشرف علی صاحب

پروفیسر عربي و فارسي
پریسیڈنسي کالج

در مطبع آردوگائیڈ پریس
واقع نمبر ١٤ غلام سبحان لین
زیور طبع پوشید
کلکته
سنه ١٨٩٤ ع

فهرست مضامین کتاب ماثر الامرا جلد اول

صفحات

اذکار

حمد و نعت ۱

تمهید که مولف مغفور این نسخه یعنی میر عبد الرزاق الحسینی الخوارزمی الاورنگ‌آبادی هنگام شروع بقید قلم آورده ۵

خطبه و تمهیدے که میر غلام علی آزاد بر سر اجزای فراهم آمده ابتداء نوشته ۱۰

احوال نواب صمصام الدوله شاه نواز خان خوافی شهید اورنگ‌آبادی رحمه الله ۱۴

دیباچهٔ میر عبد الرزاق بحوالهٔ صفحه (۵) .. ۴۱

مقدمه در فهرست کتاب ۴۲

حرف الالف هشتاد و پنج (۸۵) ترجمه .. ۴۲

حرف الباء بست و نه (۲۹) ترجمه .. ۴۴

حرف التاء شازده (۱۶) ترجمه .. ۴۵

حرف الثاء دو (۲) ترجمه ۴۶

حرف الجیم هفده (۱۷) ترجمه .. ۴۶

اذکار　　　　　　　　　　　　　　　　　　　　صفحات

حرف الخاء چهل و چهار (۴۴) ترجمه .. ۴۷

حرف الدال بیست و یک (۲۱) ترجمه .. ۴۸

حرف الذال شش (۶) ترجمه ۴۹

حرف الراء هشتاد (۸۰) ترجمه ۴۹

حرف الزاء چهار (۴) ترجمه ۵۲

حرف السین پنجاه و پنج (۵۵) ترجمه .. ۵۲

حرف الشین پنجاه و چهار (۵۴) ترجمه .. ۵۳

حرف الصاد نه (۹) ترجمه ۵۵

حرف الضاد یک (۱) ترجمه ۵۵

حرف الطاء دو (۲) ترجمه ۵۵

حرف الظاء دو (۲) ترجمه ۵۵

حرف العین سي (۳۰) ترجمه ۵۶

حرف الغین هفت (۷) ترجمه ۵۷

حرف الفاء پانزده (۱۵) ترجمه ۵۷

حرف القاف بیست و نه (۲۹) ترجمه ... ۵۷

حرف الکاف نه (۹) ترجمه ۵۸

حرف اللام پنج (۵) ترجمه ۵۸

حرف المیم یکصد و پنجاه و دو (۱۵۲) ترجمه .. ۵۹

حرف النون پانزده (۱۵) ترجمه ۶۳

صفحات

اذکار

حرف الواو پنج (۵) ترجمه ۶۳
حرف الهاء شش (۶) ترجمه ۶۳
حرف الیاء هشت (۸) ترجمه ۶۳

* باب الالف *

اسمعیل بیگ دولدي ۶۴
اعتبار خان ناظر ۶۵
افضل خان ۶۵
ادهم خان کوکه ۶۷
اشرف خان میر منشي ۷۳
ابراهیم خان اوزبک ۷۵
آصف خان خواجه عبدالمجید هروي .. ۷۷
اسکندر خان اوزبک ۸۴
الغ خان حبشي ۸۷
اعتماد خان خواجه‌سرا ۸۸
آصف خان خواجه غیاث‌الدین علی قزویني ... ۹۰
اعتماد خان گجراتي ۹۳
امیر فتح الله شیرازي ۱۰۰
اسمعیل قلي خان ذوالقدر ۱۰۵
آصف خان میرزا قوام الدین جعفر بیگ ... ۱۰۷

اذکار	صفحات
افضل خان شیخ عبدالرحمن	۱۱۵
اسلام خان چشتی فاروقی	۱۱۸
ابوالفتح خان دکنی	۱۲۰
احمد بیگ خان کابلی	۱۲۶
اعتماد الدوله میرزا غیاث بیگ طهرانی ..	۱۲۷
اعتبار خان خواجه سرا	۱۳۴
ابراهیم خان فتح جنگ	۱۳۵
اسد خان معموری	۱۴۰
اوداجی رام	۱۴۲
افضل خان علامی ملا شکرالله شیرازی ..	۱۴۵
اخلاص خان حسین بیگ	۱۵۱
آصف خان مشهور به آصف جاهی ...	۱۵۱
اهتمام خان	۱۶۰
اسلام خان مشهدی	۱۶۲
اصالت خان میر عبدالهادی	۱۶۷
امیر خان میر ابوالبقا	۱۷۲
اعظم خان میر محمد باقر عرف ارادت خان ...	۱۷۴
اعتقاد خان میرزا شاپور	۱۸۰
آله یار خان	۱۸۲

صفحات

اذکار

احمد خان نیازي	۱۸۵
آتش خان حبشي	۱۸۸
آله قلي خان اوزبک	۱۸۹
الف خان امان بیگ	۱۹۱
احمد بیگ خان	۱۹۴
اوزبک خان نذر بهادر	۱۹۵
اخلاص خان شیخ آلهدیه	۱۹۸
افتخار خان خواجه ابوالبقا	۲۰۰
ارادت خان میر اسحق	۲۰۳
اشرف خان خواجه برخوردار	۲۰۶
آله وردي خان	۲۰۷
اکرام خان سید حسین	۲۱۵
الله یار خان میر توزک	۲۱۶
اسلام خان میر ضیاء الدین حسینی بدخشي ..	۲۱۷
احتشام خان اخلاص خان شیخ فرید فتح پوري ..	۲۲۰
اصالت خان میرزا محمد	۲۲۲
اعتماد خان شیخ عبد القوي	۲۲۵
آله وردي خان عالمگیرشاهي	۲۲۹
اعتقاد خان میرزا بهمن یار	۲۳۲

اذکار	صفحات

اسلام خان رومي	٢٤١
اعظم خان کوکه	٢٤٧
افتخار خان سلطان حسين	٢٥٢
آتش خان جان بيگ	٢٥٥
امانت خان ميرک معين الدين احمد ..	٢٥٨
ايرج خان	٢٦٨
اشرف خان مير محمد اشرف	٢٧٢
آغر خان پير محمد نام	٢٧٤
ارسلان خان	٢٧٧
امير خان مير ميران	٢٧٧
امانت خان ثاني	٢٨٧
ارشد خان مير ابوالعلا	٢٩٠
اسمعيل خان مکها	٢٩١
ابونصر خان پسر شايسته خان	٢٩٢
امان الله خان	٢٩٣
ابراهيم خان	٢٩٥
احسن خان سلطان حسن	٣٠١
امير خان سندهي	٣٠٣
آصف الدوله جملة الملک اسد خان ..	٣١٠

صفحات

اذکار
امیر الامرا سید حسین علي خان ۳۲۱
اعتقاد خان فرخ شاهي ۳۳۹
اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر ... ۳۴۶
اخلاص خان اخلاص کیش ۳۵۰
امین خان دکني ۳۵۲
امین الدوله امین الدین خان بهادر سنبهلي ... ۳۵۷
اعتماد الدوله قمرالدین خان بهادر ... ۳۵۸
امیرالامرا غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ ۳۶۱
ابوالخیر خان بهادر امام جنگ ۳۶۳
ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ ... ۳۶۵
آصف الدوله امیرالممالک ۳۶۸
اسمعیل خان بهادر پني ۳۷۰

* باب الباء *

بیرام خان خانخانان ۳۷۱
بهادر خان شیباني ۳۸۴
باز بهادر ۳۷۷
بابا خان قاقشال ۳۹۱
بهادر ۳۹۳
باقي محمد خان ۳۹۴

اذکار　　صفحات

اذکار	صفحات
پاینده خان مغل	۳۹۴
پیشرو خان	۳۹۶
بهادر الملک	۳۹۸
بیرم بیگ ترکمان	۳۹۹
بهادر خان اوزبک	۴۰۰
بیگلر خان	۴۰۱
بالجو تلیچ شمشیر خان	۴۰۴
بےبدل خان سعیدای گیلانی	۴۰۵
باقر خان نجم ثانی	۴۰۸
بهرجي زمیندار بگلانه	۴۱۲
بهادر خان روهله	۴۱۵
پردل خان	۴۲۴
باقي خان چیلهٔ قلماق	۴۲۷
پرتهیراج راتهور	۴۲۹
بهرام سلطان	۴۳۱
بهادر خان باقي بیگ	۴۴۴
بادشاه قلي خان	۴۴۷
بزرگ امید خان	۴۵۳
بهره‌مند خان	۴۵۴

صفحات

اذکار

باقي خان حيات بيگ ۴۵۸

بسالت خان ميرزا سلطان نظر ۴۶۱

بيان خان ۴۶۲

برهان الملک سعادت خان ۴۶۳

* باب التاء *

تردي بيگ خان ترکستاني ۴۶۶

تاتار خان خراساني ۴۷۱

ترسون محمد خان ۴۷۱

تولک خان قوچين ۴۷۵

تردي خان ۴۷۸

ترخان مولانا نورالدين ۴۷۸

تخته بيگ سردار خان ۴۸۱

تاش بيگ تاج خان ۴۸۲

تربيت خان عبد الرحيم ۴۸۳

تہور خان ميرزا محمود ۴۸۴

تربيت خان فخرالدين احمد بخشي .. ۴۸۶

تقرب خان حکيم داؤد ۴۹۰

تربيت خان برلاس ۴۹۳

تربيت خان ميرآتش ۴۹۸

اذکار	صفحات
ترکتاز خان	۵۰۳
تیغ بیگ خان میرزا گل	۵۰۴

باب الثاء

ثاني خان هروي	۵۰۵
ثناء الله خان و امان الله خان	۵۰۶

باب الجیم

جعفر خان تکلو	۵۰۷
جلال خان قورچي	۵۰۹
جگمال	۵۱۰
جانش بہادر	۵۱۱
جہانگیر قلي خان لاله بیگ	۵۱۲
جگناتهه	۵۱۴
جان سپار خان ترکمان	۵۱۶
جادو راو کانتیه	۵۲۰
جہانگیر قلي خان شمس‌الدین	۵۲۴
جگراج عرف بکرماجیت	۵۲۶
جان نثار خان کمال‌الدین حسین	۵۲۷
جان سپار خان خواجه بابا	۵۳۰

صفحات

افکار ٥٣٠

جلال کاکر ٥٣١

جعفر خان عمدة الملک ٥٣٥

جان سپار خان میر بہادر دل ٥٣٧

جان نثار خان خواجه ابوالمکارم ٥٤٠

چورامن جات .. .. ..

* باب الحاء *

حاجي محمد خان سیستاني ٥٤٨

حسین خان تکریه ٥٥١

حیدر محمد خان آخته بیگي ٥٥٤

حاجي یوسف خان ٥٥٧

حکیم مسیح الدین ابوالفتح ٥٥٨

حکیم عین الملک شیرازي ٥٦٢

حکیم همام ٥٦٣

حسن بیگ خان بدخشي شیخ عمري .. ٥٦٥

حکیم علي گیلاني ٥٦٨

حاکم بیگ ٥٧٣

حکیم صدرا ٥٧٧

حبش خان ٥٧٩

حیات خان ٥٨٣

اذکار	صفحات
حسام الدين خان	۵۸۴
حکيم حاذق	۵۸۷
حقيقت خان	۵۹۰
حسين بيگ خان زيک	۵۹۱
حسن علي خان بهادر	۵۹۳
حکيم الملک مير محمد مهدے	۵۹۹
حسين خان خويشگي	۶۰۰
حميد الدين خان بهادر عالمگير شاهي ...	۶۰۵
حيدر علي خان بهادر	۶۱۱

* باب الخاء *

خضر خواجه خان	۶۱۳
خواجه جلال الدين محمود خراساني بجرق ...	۶۱۵
خواجه معظم	۶۱۸
خان زمان علي قلي	۶۲۲
خواجه جهان هروي	۶۳۰
خان عالم چلمه بيگ	۶۳۲
خانخانان منعم بيگ	۶۳۵
خان جهان حسين قلي بيگ	۶۴۵
خواجه شاه منصور شيرازي	۶۵۳

صفحات

اذکار

خداوند خان دکنی ۶۵۹

خواجه نظام الدین احمد ۶۶۰

خواجه شمس الدین خوافی ۶۶۴

خواجگی فتح الله ۶۶۹

خواجگی محمد حسین ۶۷۱

خواجه جهان کابلی ۶۷۲

خسرو بی ۶۷۳

خان اعظم میرزا عزیز کوکه ۶۷۵

خانخانان میرزا عبد الرحیم ۶۹۳

خدمت پرست خان رضا بهادر ۷۱۳

خانجهان لودي ۷۱۶

خان اعظم میرزا برخوردار ۷۳۲

خواجه ابو الحسن تربتی ملقب به رکن السلطنة ۷۳۷

خان زمان بهادر میرزا امان الله ۷۴۰

خواجه جهان خوافی خواجه جان نام .. ۷۴۸

خان دوران نصرت جنگ خواجه صابر نام .. ۷۴۹

خان جهان بارهه ۷۵۸

خواجه عبد الهادي ۷۷۲

خوشحال بیگ کاشغری ۷۷۳

اذکار				صفحات
خواص خان بختیار خان دکهنی	..	..		۷۷۴
خلیل الله خان	..	..	..	۷۷۵
خان دوران سید محمود	..	..		۷۸۳
خان زمان میر خلیل	..	..		۷۸۵
خواجه عبد الرحیم خان	..	..		۷۹۲
خان زمان شیخ نظام حیدر آبادی	..	..		۷۹۴
خان جهان بهادر ظفر جنگ کوکلتاش میر ملک حسین				۷۹۸
خدابنده خان	..	..	..	۸۱۴
خان عالم اخلاص خان	..	..	..	۸۱۶
خان جهان بهادر کوکلتاش ظفر جنگ علی مراد				۸۱۷
خاندوران امیر الامرا خواجه عاصم	..	..		۸۱۹
خدا یار خان	..	..	..	۸۲۵
خان زمان میواتی	..	..	..	۸۲۹
خواجه عبد الله خان	..	..	..	۸۳۲
خواجم قلی خان بهادر	..	..	..	۸۳۴

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و آبها وغیره (که در اولین جلد مآثر الامرا اندراج یافته‌اند) بترتیب حروف هجاء - مرتب بر دو منظر - اولین برای مردمان - و دومین برای مواضع وغیره *

* شعر *

حسبي الله العالمین فانه * مولی حبیب قادر و نصیر

---

* منظر اول در اسامی مردمان و قبائل و اقوام وغیره *

* حرف الف *

آتش خان جان بیگ ۴۳
.. .. ۲۵۴
آتش خان حبشي ۴۳
.. .. .. ۱۸۸
آدینه بیگ خان .. ۳۶۰
آزاد ولي شیخ عبد الرحمن درویش
(شف شیخ عبد الرحمن)
.. .. ۶۰۰

آصف الدوله .. ۲۸۶
آصف الدوله امیر الممالک
پور نظام الملک آصف جاه
.. .. ۴۴ - ۳۶۸
آصف الدوله جملة الملک
اسد خان محمد ابراهیم
(شف محمد ابراهیم)
۴۴ - ۲۶۲ - ۲۹۱ - ۲۹۲ -
۳۱۰ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ -

.. ۳۲۰ - ۴۵۹ - ۸۱۵
آصف الدوله صوبه‌دار لاهور
.. .. ۳۰۰
آصف جاه ۱۹۸ - ۲۰۵ - ۳۵۷ -
۷۹۸ - ۸۱۶ - ۸۳۳ - ۸۳۵
آصف جاهي (یا) آصف خان
میرزا ابوالحسن مشهور به
آصف جاهي (شف میرزا
ابوالحسن ۴۳ ۱۴۹ -
۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۶ -
۱۸۰ - ۲۰۸ ۶۳۷ - ۶۲۸ -
۶۶۷ - ۷۱۴ - ۷۳۷ - ۷۳۸ -
.. ۷۴۳ - ۷۸۲
آصف خان خواجه عبد المجید
هروي (شف خواجه
عبد المجید) ۴۳ - ۷۷ -
- ۸۰ - ۸۲ - ۸۳
آصف خان خواجه غیاث الدین
علی قزویني (شف خواجه
غیاث‌الدین) ۴۲ - ۹۰ -
.. .. ۹۱
آصف خان میرزا قوام الدین
جعفر بیگ (شف میرزا
قوام‌الدین ۴۲ ۹۳ - ۱۰۷ -
۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۲۰۴ -
.. ۶۶۲ - ۷۰۳ - ۷۳۷
آصف خان یمین الدوله (شف
یمین الدوله) ۴۸۶ -
.. ۷۴۲ - ۷۷۵
آغر خان پیر محمد ۴۴ - ۲۵۰ -
۲۵۱ - ۲۷۴ - ۲۷۶ - ۲۸۱ -
.. .. ۶۰۴
آغر خان ثاني پسر آغر خان
پیر محمد .. ۲۷۷
آقا بیگ پسر قلندر سلطان چوله
.. .. ۴۹۵
آقا رشیدا .. ۴۸۶
آقا محمد طاهر وصلي (شف
محمد طاهر) ۱۲۸
آقا ملای دوات‌دار قزویني

(یا) آقا ملا ۹۰ - ۱۰۷
آی خانم دختر عبدالله سلطان
زوجهٔ عبدالمؤمن خان - و
ایشم خان قزاق و پیر محمد
خان و باقي محمد خان و
والي محمد خان و امام‌قلي
خان ۴۳۸ - ۴۴۰ - ۴۴۱
ابراهیم حسین میرزا ۵۱۱ -
۵۵۲ - ۵۵۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ -
ابراهیم خان ۱۰۵ - ۱۹۵ -
۲۱۹ - ۲۹۹ - ۵۵۵ - ۶۲۷
ابراهیم خان آق سقال ۷۶
ابراهیم خان اوزبک ۴۲ - ۷۵ -
.. ۲۹۵ - ۲۹۸ - ۳۸۶
ابراهیم خان پسر علي مردان
خان .. ۴۴
ابراهیم خان فتح جنگ خلف
اعتماد الدوله میرزا غیاث
۴۳ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ -
۱۸۳ - ۱۹۴ - ۶۶۴ . ۷۵۸
ابراهیم عادل شاه ۱۲۳ - ۱۲۴ -
.. ۱۶۳ - ۲۰۱ - ۵۸۰
ابراهیم قلي .. ۱۰۷
ابره (قوم) .. ۸۲۵
ابشر پاشای حلب ۲۴۱ - ۲۴۲
ابوالبرکات خان امام جنگ
.. .. ۳۶۵
ابوالبقا پسر احمد بیگ خان
کابلي .. ۱۲۷
ابوالحسن ۴۵۸ - ۸۰۸
ابوالحسن حیدرآبادی ۳۲۰ -
.. .. ۸۰۷
ابوالحسن قطب شاه ۵۳۷
ابوالحسن والی تلنگ یا تلنگانه
۳۰۴ - ۳۰۵ - ۵۳۶ - ۷۸۹
ابوالخیر خان بهادر امام جنگ
.. .. ۴۴ - ۳۶۳
ابوالخیر خان پسر امیر خان
سندهي .. ۳۱۰
ابوالفتح .. ۶۳۸

ابوالفتح برادر زادهٔ خانخانان
.. .. ۶۷۱
ابوالفتح پسر منعم خان ۴۷۷
ابوالفتح خان دکني ۴۲
.. ۱۲۰ - ۸۱۱
ابوالفضل .. ۶۸۴
ابوالقاسم حاکم گواليار ۲۷۲ -
.. .. ۲۷۳
ابوالمعالي .. ۱۹۷
ابوالمنصور خان بهادر صفدر
جنگ ميرزا مقيم ۴۶ -
.. ۳۶۵ - ۴۶۶
ابو طالب پسر آصف خان
.. .. ۱۵۳
ابونصر خان پسر شايسته خان
.. ۴۴ - ۲۹۲
ابهنگ خان حبشي ۶۹۹
اپروپ يا آپروپ (نام فيل
سلطان خسرو) ۵۷۱ - ۵۷۲
اتگه خان يا اتکه خان ۳۷۹-۶۳۷
اتگه خيل (طائفه) ۶۴۷
اجيت سنگهه راتهور ۳۲۴
اچلا و راگهو پسران جادو راو
.. .. ۵۲۱
اچهه ناير .. ۲۹۱
اچهدروپ اسوم سناسي ۵۷۴
احتشام خان (شف - اخلاص
خان) ۴۳ - ۲۲۰ - ۲۲۲ -
.. .. ۸۱۷
احتشام خان ثاني ۸۱۷
احسن الدوله بهادر شرزه جنگ
.. .. ۷۸۳
احسن خان سلطان حسن عرف
مير ملنگ ۴۴ - ۳۰۱
احشام علي .. ۱۷۰
احمد بيگ خان برادر زادهٔ
ابراهيم خان فتح جنگ
۴۳ - ۱۰۹ - ۱۳۶ - ۱۳۸ -
۱۳۹ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۲۰۳
احمد بيگ خان کابلي ۴۲ -

.. ۱۲۶ - ۱۸۶ - ۴۸۳
احمد چک .. ۱۸۰
احمد خان ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۵۸۲
احمد خان بنگش ۳۶۶ - ۳۶۷
احمد خان نیازي ۴۳ - ۱۸۵
احمد خویشگي ۲۲۲
احمد شاه پادشاه (یا) احمد
شاه ۱۹ - ۳۶۱ - ۳۶۲ -
.. ۳۶۶ - ۳۶۸ - ۳۶۹
احمد شاه درانی ۳۵۹ - ۳۶۰
اختیار الملک گجراتي ۶۷۹
اخلاص خان اخلاص کیش (یا)
اخلاص خان ۴۳ - ۴۴ -
۱۹۸ - ۲۲۲ - ۳۵۰ ۶۰۷
اخلاص خان حسین بیگ ۴۳
.. .. ۱۵۱
اخلاص خان شیخ الهدیه ۴۳
.. .. ۱۹۸
اخلاص خان شیخ فتحپوري
مخاطب به احتشام خان

(شف احتشام خان) ۴۳ -
... ۲۲۰ - ۲۲۲ - ۸۱۷
ادهم خان ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱
۷۳ - ۳۷۷ - ۳۹۵ - ۶۳۷
ادهم خان کوکه ۴۲ - ۶۷ - ۳۸۹ -
.. .. ۳۹۰ ۳۹۴
ارادت خان ۲۰۳ - ۷۳۷
ارادت خان ساوجي ۱۴۹
ارادت خان صوبه دار اوده
.. .. ۲۴۸
ارادت خان میر اسحق ۴۳ -
.. .. ۲۰۳
ارادت خان میر محمد باقر
مخاطب به اعظم خان (شف
اعظم خان) ۴۳ ۱۷۴ -
.. ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۷۴۲
ارجمند بانو بیگم موسوم به ممتاز
محل دختر زادهٔ میرزا
غیاث الدین آصف خان
.. .. ۱۰ - ۱۵۱

ازدس (طائفه) .. ۴۳۲
ارزانی هندو .. ٦۴۹
ارسطو .. ۳٦
ارسلان خان ارسلان قلي ۴۴
.. ۲۷۷
ارشاد خان پسر امين الدوله
امين الدين خان بهادر ۳۵۸
ارشد خان مير ابوالعلا ۴۴ -
.. ۲۸۴ - ۲۹۰
ارغونية (طائفه) .. ۱۴۰
اركات (قوم) .. ۲۰
ارلات (قوم) .. ۵۰٦
اسدالدين احمد پسر پادشاه
قلي خان ۴۵۲
اسدالله حيدر جنگ ۲۵
اسدالله خان .. ۲۸۷
اسد خان .. ۲۰۳
اسد خان مخاطب به
آصف الدوله جملة الملک
(شف آصف الدوله) ۴۴ -
۲٦۲ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۳۱۰
۳۱۳ - ۳۰۴ - ۳۱۵ - ۳۲۰ -
.. ۴۵۹ - ۸۱۵
اسد خان معموري ۴۳ - ۱۴۰
اسد علي خان جولاق ۳۵۴
اسفنديار . ۱۱۵ - ۱۱۹
اسفنديار پسر الهيار خان ۱۸۴
اسفنديار پسر تولک خان ۴۷۷
اسفنديار خان .. ۵٦۸
اسفنديارخان حاكم اركنج ۷٦۷
اسكندر خان اوزبک .. ۸۴
اسلام خان ۱۱٦ - ۱۸۴ - ۲۱۱
۲۱٦ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ -
۲۲۳ - ۲۴۴ - ۴۸۹ - ۷۲۴
اسلام خان رومي ۴۳ - ۲۴۱
اسلام خان شيخ علاءالدين
چشتيء فاروقي يا اسلامخان
چشتي (شف علاءالدين)
.. ۴۲ - ۱۱۸ - ۱۸۲
اسلام خان مشهدي ۴۳ - ۱٦۲ -

.. ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۲۷۲
اسلام خان میر ضیاء الدین حسین
بدخشی ۴۳ - ۲۱۷
اسمعیل .. ۲۷۹
اسمعیل اتائی .. ۱۷۰
اسمعیل برادر زادهٔ محمد عادل
شاه بیجاپوری ۵۷۹ - ۵۸۰ -
.. .. ۵۸۱
اسمعیل بیگ دولدی ۴۲ - ۶۴
اسمعیل پسر برهان شاه ۱۲۱
اسمعیل خان .. ۷۷
اسمعیل خان بهادر پنی ۴۴ - ۳۷۰
اسمعیل خان مکها ۴۴ - ۲۹۱
اسمعیل خرس .. ۶۵
اسمعیل قای خان ۲۴۸
اسمعیل قای خان ترکمان ۱۰۹
اسمعیل قای خان ذوالقدر ۴۲
.. ۱۰۵ - ۱۰۶
اسمعیل نظام شاه ۱۲۲ - ۱۲۳
اشرف خان ۷۴ - ۲۰۷ - ۲۷۴
.. ۶۴۴ - ۸۲۰
اشرف خان پسر اسلام خان
مشهدی ۱۶۶
اشرف خان خواجه برخوردار
.. ۴۳ - ۲۰۶
اشرف خان میرزا محمد اشرف
.. ۴۴ - ۲۷۲
اشرف خان میر منشی ۴۲ -
۶۶ - ۷۳ - ۸۵ - ۴۶۹ ۶۳۷
اصالت خان ۱۷۱ - ۲۲۱ - ۲۲۴ -
۲۵۴ - ۳۰۵ - ۴۲۰ - ۴۲۱ -
۴۲۲ - ۴۴۲ - ۷۷۷ - ۷۸۲
اصالت خان پسر خانجهان
لودی .. ۷۳۲
اصالت خان میر بخشی ۴۴۱ -
.. ۲۵۲ - ۷۷۵
اصالت خان میرزا محمد ۴۳ -
.. .. ۲۲۲
اصالت خان میر عبدالهادی
.. ۴۳ - ۱۶۷

اعتبار خان خواجه سرا ۴۳ .
.. ۹۳ ۱۳۴
اعتبار خان خواجه عنبر ۴۲
اعتبار خان ناظر .. ۶۵
اعتبار راو .. ۱۷۷
اعتقاد خان ۲۰۳ - ۳۳۰ -
.. ۳۴۲ - ۳۴۶
اعتقاد خان محمد مراد
فرخ شاهي ۴۴ ۳۳۹
اعتقاد خان ميـــرزا بهمن يار
.. .. ۴۳ - ۲۳۲
اعتقاد خان ميرزا شاپور (يا)
شاهپور ۴۳ - ۱۸۰
اعتماد الدوله ۱۳۶ - ۱۸۰ - ۶۹۰ -
.. .. ۷۳۷
اعتماد الدولهٔ جهانگيري ۵۷۳ -
.. .. ۵۷۴
اعتماد الدوله قمر الدين خان
بهادر ۴۴ - ۳۵۰ - ۳۵۸ -
۳۶۱ - ۳۶۶ - ۵۴۰ - ۸۲۲

اعتماد الدوله محمد امين خان
چين بهادر (يا) اعتماد
الدوله محمد امين خان
بهادر ۴۴ - ۲۲۴ - ۳۴۶ -
.. .. ۳۵۸
اعتماد الدوله ميرزا غياث بيگ
طهراني پدر نور جهان بيگم
۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ -
.. .. ۱۵۱
اعتماد الملک .. ۹۵
اعتماد خان ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۶۹۵
اعتماد خان خواجه ادراک ۱۳۷
اعتماد خان خواجه سرا پهول
ملک نام (شف پ) ۴۲
.. .. ۸۸
اعتماد خان شيخ عبدالقوي
.. ۱۳ - ۲۲۵
اعتماد خان گجراتي ۴۲ - ۹۳ -
۹۴ - ۹۵ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ -
۱۰۰ - ۵۶۲ - ۶۶۱ - ۶۶۵

اعظم خان ۱۶۱ - ۱۷۸ - ۷۵۹ -
.. .. ۷۸۶
اعظم خان جهانگیری ۲۰۳
اعظم خان حاجي صوبه‌دار دکن
(یا) اعظم خان ناظم دکن
۴۱۶ - ۵۱۹ - ۷۲۶ - ۷۵۰
اعظم خان کوکه معروف به
فدائي خان مظفر حسین
(یا) خان کوکه (یا) اعظم
خان کوکه (شف فدائي
خان) ۴۳ - ۱۰۱ - ۱۰۲ -
.. ۲۴۷ - ۲۵۱ - ۲۸۱
اعظم خان میر بخشي ۱۵۴
اعظم خان میر محمد باقر عرف
ارادت خان (شف ارادت
خان) ۴۳ - ۱۷۴ - ۱۷۶ -
.. .. ۱۷۷ - ۷۴۲
اعظم شاه ۳۱۵ - ۳۴۷ - ۳۵۱
افاغنه .. ۲۳ - ۶۰۴ - ۸۲۴
افاغنهٔ ابدالي .. ۹۲۳

افتخار خان ۲۰۱ - ۲۰۲ -
۲۰۳ - ۲۵۳ - ۴۴۷ - ۷۸۱
افتخار خان ترکمان ۱۸۲
افتخار خان خواجه ابوالبقا
.. .. ۴۳ - ۲۰۰
افتخار خان سلطان حسین
.. .. ۴۳ - ۲۵۲
افراسیاب خان ۲۴۴ - ۲۴۶
افریدي (افغانان) ۱۰۹ - ۷۳۶
افضل بیگ .. ۵۳۶
افضل خان .. ۶۵ - ۱۱۷
افضل خان خواجه سلطان (یا)
خواجه سلطان علي (شف
خواجه سلطان علي) ۴۲ -
.. .. ۶۵ - ۵۶۹
افضل خان دیوان اعلی ۷۱۶
افضل خان شیخ عبدالرحمن
.. ۴۲ - ۱۱۵ - ۱۱۶
افضل خان صدر الصدر ۳۱۰
افضل خان علامي ملا شکرالله

شیرازي (یا) افضل خان
شکر الله ۴۳ - ۱۴۵ - ۱۴۶ -
.. ۱۴۸ - ۱۵۰
افضل علي خان .. ۶۰۶
افغانان (طائفه) ۸۶ - ۸۸
افغان بلغاک .. ۲۷۹
افغان پني .. ۱۲۵
اقضی القضاة قاضي عبدالوهاب
.. .. ۴۳ . ۲۳۵
اکبر (یا) اکبر ابتر (یا)
اکبرباغي ۴۵۰ . ۶۴۱ -
.. .. ۷۸۸ - ۸۰۶
اکبر آبادي محل .. ۴۹۲
اکبرا بادشاه (شف جلال‌الدین
محمد اکبر بادشاه) ۶۵ - ۶۶۹
اکرام‌خان سید حسن ۴۳ - ۲۱۵
اکرام خان هوشنگ .. ۱۲۰
الغ خان حبشي .. ۴۲ - ۸۷
الف خان امان بیگ ۴۳ - ۹۵
.. .. ۱۹۱ - ۱۹۲

الله قلي خان اوزبک (یا)
آله قلي‌خان اوزبک ۴۳ -
.. .. ۱۸۹ - ۱۹۰
الله وردي خان ۴۳
الله وردي خان پسر الله وردي
خان .. ۴۳
الله‌یار خان پسر افتخار خان ۴۳
الله یار خان توزک ۴۳ - ۲۱۶
المان (یا) المانان (قوم)
۱۸۰ - ۱۹۹ - ۴۲۱ - ۴۴۲ -
.. ۷۴۰ . ۷۷۰ - ۷۷۱
النگ توش .. ۱۸۹ - ۱۹۰
الوس بلوچ .. ۱۰۵
آله وردي خان ۱۵۵ - ۱۸۲ -
۱۸۳ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۰ -
۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴
۲۱۵ - ۲۲۹ - ۲۹۳ - ۵۹۳ -
.. .. ۷۴۵
آله وردي خان عالمگیر شاهي
.. .. ۲۳۰ - ۲۷۸

الیم سلطان .. ۴۳۲

امام ثامن ضامن علي (یا) ثامن

و ضامن موسی رضا ۲۲۲

امام قلي خان ۱۹۰ - ۴۳۲ -

۴۳۸ ۴۴۰ ۴۴۳ ۵۱۹ -

.. .. ۷۶۷ - ۷۶۸

امام قلي خان والی توران ۵۸۸

امام قلي سلطان ۴۳۶ - ۴۳۷

امان الله .. ۲۳۱ - ۷۴۴

امان الله خان نبيرة اللهوردي

خان .. ۴۴ - ۲۹۳

.. .. ۲۹۴ - ۵۰۶

امانت خان ۱۴ - ۱۵۰ - ۲۶۱ -

.. ۲۶۴ ۲۶۶ - ۳۱۱

امانت خان خوافي ۲۸۷ -

.. .. ۲۹۰

امانت خان میر حسن (یا)

امانت خان ثاني ۴۴ -

.. .. ۲۸۷

امانت خان مبرک معين الدين

احمد .. ۴۳ - ۸۱۱

امر سنگهه .. ۲۰۰

امیر ابراهیم خان .. ۲۲۰

امیر ابوالقاسم نمکین .. ۳۰۳

امیرالامرا سید حسین علي

خان (یا) حسین علي

خان (شف حسین علي

خان امیرالامرا) ۱۲ - ۴۴ -

۳۱۸ - ۳۲۱ ۳۲۴ ۳۲۵ -

۳۲۶ - ۳۲۷ ۳۳۰ - ۳۳۳ -

۳۳۴ - ۳۳۶ - ۳۴۸ - ۳۴۹ -

۳۵۲ - ۳۵۴ - ۳۵۸ - ۴۶۲ -

۴۶۳ - ۴۶۴ - ۸۲۰ - ۸۲۱

امیرالامرا شایسته خان (شف

شایسته خان امیرالامرا)

۵۵ - ۱۹۷ - ۲۴۸ - ۵۳۶

امیرالامرا شریف خان (شف

شریف خان امیرالامرا)

۵۴ - ۱۳۴ - ۷۰۲ - ۷۱۸

امیر الامرا علي مردان خان

(شف علي مردان خان
اميرالامرا) ۵۶ - ۱۸۲ -
۲۸۴ - ۲۹۵ - ۴۳۱ - ۴۴۱ -
.. ۷۷۰ - ۷۷۷
اميرالامرا غازي الدين خان
بهادر فيروز جنگ (شف -
غازي الدين خان بهادر
فيروز جنگ) ۴۴ - ۵۷ -
.. .. ۳۶۱ - ۳۶۹
امير تيمور (شف صاحبقران)
.. ۹ - ۷۷ - ۴۰۷ -
.. ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۳۲
امير حبيب الله خان ۴۷۲
امير خان سندهي مير
عبدالكريم ۳۰ - ۴۴ - ۳۰۳
امير خان مير ابوالبقا ۴۳ -
.. .. ۱۷۲
امير خان مير ميران (يا)
اميرخان ۴۴ - ۲۷۷ -
۲۷۹ - ۲۸۱ - ۲۸۳ - ۲۸۴ -
۲۸۵ - ۲۸۶ - ۳۰۳ - ۴۴۵ -
.. .. ۴۹۷ - ۶۰۸
امير خسرو شاه .. ۳۷۲
امير فتح الله شيرازي ۴۲ -
.. .. ۱۰۰ - ۱۰۳
امين احمد رازي (يا) امين
رازي .. ۴ - ۶۶۷
امين اعــز الدين استرآبادي
.. .. ۱۲۲
امين الدوله امين الدين خان
بهادر سنبهلي - ۴۴ - ۳۵۷
امين الدين خان پسر امين
الدوله امين الدين خان
بهادر .. ۳۵۸
امين خان .. ۷۹۷
امين خان دكني ۴۴ - ۳۵۲
امين خان غوري .. ۶۸۳
انتظام الدوله خان خانان پسر
قمر الدين خان ۳۶۱ - ۳۶۷
.. .. ۳۶۸

انور الدین خان تعلقه دار
کرناتک .. ۳۶۴
انور الدین خان شهامت جنگ
گوپا موئی .. ۲۰
انور خان پسر وزیر خان ۳۰۶
انوری .. ۵۹۰
انوشه خان والی اورگنج ۳۴۷
انیرای سنگدلن .. ۵۸۳
اوداجی رام ۴۳ - ۱۴۲ -
.. .. ۱۴۳ - ۱۴۴
اودا چوهان .. ۵۰۷
اورک زئی (افغانان) ۱۰۹
اوزبک (یا) اوزبکیه (قوم)
۴۲۱ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۹ -
۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۶۲۶ -
۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۶ - ۷۸۰
اوزبک خان نذر بهادر ۴۳ - ۱۹۵
اهتمام خان کوتوال ۴۳ - ۱۶۰
.. .. ۴۵۸
ایرج خان پسر قزلباش خان
(یا) ایرج خان ۴۳ - ۲۶۸ -
۲۶۹ - ۲۷۰ - ۵۹۷ - ۷۸۳ -
.. .. ۷۸۸
ایسونت راو (یا) ایسونت
رای .. ۵۲۱ - ۵۲۲
ایشم خان قزاق .. ۴۳۸
ایل قرقلو (قوم) .. ۸۲۳
ایمانچی (یا) المانچی ۷۴۱
ایمل خان .. ۲۸۱ - ۲۸۳
ایمل خان ترین ۷۲۸ - ۷۲۹

* حرف باء *

بابا خان قاقشال ۴۴ - ۲۲۸ -
۲۲۹ - ۳۸۶ - ۳۹۱ - ۳۹۲
بابا دوست بخشي .. ۶۱۵
بابا زنبور .. ۶۹۴
بابا عنایت الله یزدي ۴۲۹
بابا فیروز .. ۵۸۲
بابا قشقه برادر کوکي ۳۹۴
بابا قوچین .. ۴۷۷
بابر پادشاه - (شف - فردوس

مکانی) ۶۴ - ۶۵ - ۳۷۲ -
۴۰۹ - ۴۷۹ - ۶۶۰ - ۶۶۸ -
.. .. ۶۷۹
بابو نایک سردار مرهته ۳۲۴
باجي راو .. ۵۴۶ - ۸۲۲
بادشاهزاده بهادر شاه ۳۱۰
بادشاهزاده سلطان خرم ۶۹۳
بادشاهزاده محمد اکبر ۳۱۲
بادشاهزاده محمد کام بخش
.. .. ۴۵۷
بادشاهزاده محمد معظم ۳۱۱
.. .. ۸۳۰
باز بهادر ۳۸۷ - ۳۹۰ - ۳۹۱
باز بهادر بایزید ۴۴ - ۶۹ - ۷۰
باقر خان نجم ثاني - ۴۵ - ۱۶۹
۱۸۰ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۱
باقي خان پسر باقي خان ۴۲۸
باقي خان چیله قلماق
شاهجهاني ۴۵ - ۴۲۷ -
.. .. ۵۹۰ - ۶۰۵
باقي خان حیات بیگ ۴۵ -
.. .. ۴۵۸
باقي محمد خان کوکه (یا)
باقي خان ۴۵ - ۳۹۴ -
۴۰۰ - ۴۲۸ - ۴۳۰ - ۴۳۲ -
۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۸ - ۴۶۰
باقي یوز اتالیق بهرام خان ۷۶۷
باگهه پسر رانا .. ۵۱۶
بالاجي راو مرهته ۲۹ - ۳۰۹
بالچو قلیچ شمشیر خان (یا)
بالچو قلیچ ۴۵ - ۴۰۴
بال سندر میرزا کوکه ۶۲۸
بایزید .. ۲۸۸ - ۲۸۹ -
.. .. ۲۹۰ - ۶۴۰
بایزید خان .. ۶۰۰
بتک زئي (یا) بتک (یا)
تتک (قوم) ۶۰۱ - ۶۰۲
بختان بیگ روز بهاني ۲۵۵
بختاور خان خواجه سرا ۴
بختیار خان زمیندار شکار پور

.. .. ۸۲۷
بخشي الملک اسد خان ۲۴۴
بخشي الملک اشرف خان ۴۵۵
بدن سنگهه .. ۵۴۶ - ۵۴۷
بديچند پسر راجه جيچند ۶۴۷
بديع سلطان ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲
براهمه (قوم) .. ۶۴۸
برج علي .. ۶۲۵
برق انداز خان مير آتش ۵۹۲
برهان الدين قلندر ۱۹۴
برهان الملک سعادت خان
صوبه‌دار اوده ۴۵ - ۴۶۳ -
.. .. ۸۲۲
برهان خادم سلطان محمود
گجراتي .. ۹۴
برهان نظام شاه .. ۱۲۳
بزرگ اميد خان ۴۵ - ۴۵۲ -
.. .. ۴۵۳
بسالت خان ميرزا حفيظ الله
.. .. ۵۲۹
بسالت خان ميرزا سلطان نظر
.. ۴۵ - ۳۵۱ - ۴۶۱
بسنت راى (هيمو بقال خود را
باين نام خوانده بود) ۴۶۹
بهواس راو .. ۲۹
بشوتن .. ۱۱۵
بکرماجيت پسر ججهار سنگهه
بنديله ۷۲۶ - ۷۲۸ - ۷۵۳
بکرماجيت ججراج .. ۵۲۶
بلوچ (قوم) .. ۴۱۰
بلوکات (قوم) .. ۴۲۰
بندرابن ديوان .. ۴۵۸
بنديله (قوم) .. ۵۲۶
بهادر ۲۳۰ - ۳۹۳ - ۶۲۶
بهادر الملک .. ۴۵ - ۳۹۸
بهادر برادر زادهٔ خانجهان ۱۶۱
بهادر پسر سعيد بدخشي ۴۵
بهادر پور ابراهيم .. ۷۰۲
بهادر پور زادهٔ برهان نظام شاه
.. .. ۶۹۹

بهادر جي .. ۵۲۲
بهادر خان ۸۲ - ۸۳ - ۳۸۶ -
۳۹۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۱ -
۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۳۷ - ۶۲۵ -
۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۹ -
.. .. ۸۰۰
بهادر خان اوزبک ابو النبي
.. .. ۴۵ - ۴۰۰
بهادر خان باقي بيگ مخاطب
به غيرت خان ۴۵ - ۴۴۴ -
.. .. ۴۴۵
بهادر خان بدخشي ۴۷۳
بهادر خان پسر سليمان کرراني
.. .. ۶۳۹
بهادر خان روهله ۴۵ - ۱۷۱
۱۷۶ - ۱۷۷ - ۲۲۱ - ۴۱۵ -
۴۱۶ - ۴۴۲ - ۷۲۷ - ۷۴۶
بهادر خان شيباني ۴۴ - ۸۵ -
.. .. ۸۶ - ۳۸۴
بهادر خان فوجدار کرنول ۳۶۴
بهادر خان کوکه ۲۱۷ - ۲۳۱ -
.. .. ۷۸۱ - ۷۸۵
بهادر خان لودي .. ۷۲۷
بهادر خان مرزبان خانديس ۶۸۵
بهادر شاه ملقب به خلد منزل
(شف خلد منزل) ۹ -
۲۰۵ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ -
۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۵ - ۲۹۹ -
۳۰۰ - ۳۰۹ - ۳۱۴ - ۳۱۵ -
۳۳۹ - ۳۴۸ - ۳۵۱ - ۳۵۲ -
۴۵۳ - ۴۵۷ - ۴۶۰ - ۴۶۱ -
۵۰۳ - ۵۳۴ - ۵۳۸ - ۵۴۲ -
۵۴۳ - ۵۸۷ - ۶۰۳ - ۶۱۰ -
۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۹
بهار سنگهه بنديله (يا) بهار
سنگهه .. ۱۸۶
بهاء الدين .. ۷۸۱
بهدوريه (قوم) ۴۸
بهرام پسر جهانگير قلي خان
.. .. ۵۲۵

بهرام سلطان (ولد نذر محمد
خان) ۴۵ - ۴۳۱ - ۴۴۱ -
.. ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۷۶۷
بهره مند خان عزيزالدين
ميربخشي ۴۵ - ۲۸۶ -
۳۰۸ - ۴۵۴ - ۴۵۷ - ۴۵۹
بهرجي زميندار بگلانه ۴۵ -
۳۹۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ -
... ... ۴۱۴
بهگونت سنگهه ... ۵۴۰
بهلول ۱۶۱
بهلول بيجاپوري ... ۲۴۵
بهلول خان ۳۷۱ - ۷۲۷ - ۷۲۸ -
.. ... ۷۴۳
بهلول خان ميانه ۷۲۶ - ۷۵۴
بهو بيگم (يا بيگم)
ماماي صالحه ... ۲۷۱
بهوجبل نايكواري ۲۰۸ - ۲۱۰
بهوجراج حارس قلعهٔ اوسه ۷۵۴
بهيگن خان (يا) بهنگن خان
قريشي ... ۷۲۵
بهيل (قوم) ... ۸۰۵
بهيم نراين زميندار چوراگدهه
... ... ۵۲۷
بيان خان شيخ فاروقي ۴۵ -
... ... ۴۶۲
بےبدل خان سعيداى گيلاني
۴۵ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷
بي بي فاطمه اردوبيگي
جنت آشياني ... ۶۲۰
بيتوجي ... ۵۲۲
بيچه جيو والدهٔ ميرزا عزيز
كوكه ... ۶۸۵
بيدر (قوم) ... ۵۸۷
بيراگي (قوم) ... ۷۹۵
بيرام خان خانخانان (شف
خانخانان بيرام خان) ۴۴ -
۶۷ - ۶۸ - ۷۴ - ۷۸ - ۱۰۱ - ۱۰۱
۱۰۵ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ -
۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۹ - ۳۸۰ -

۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۵ - ۴۷۰ -
۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۸۰ - ۵۴۸ -
۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ -
۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۴ -
۶۲۵ - ۶۳۲ - ۶۳۷ - ۶۴۵ -
... ۶۴۶ - ۶۹۳ - ۷۱۲
بیربر ... ۱۰۶
بیرساه ... ۸۰ - ۸۱
بیرم بیگ ترکمان (یا) میرم
بیگ ۴۵ - ۳۹۹ - ۴۰۰ -
.. ۶۳۵ - ۷۰۶ -
بیرم ساه پسر بهرجي مخاطب
به دولتمند خان ۴۱۴
بیگ اوغاي اتالیق عبدالعزیز
خان ... ۷۶۷
بیگلر بیگي خان ... ۸۳۴
بیگلر خان ... ۴۵ - ۱۹۳
بیگلر خان تیغ بیگ ۵۰۵
بیگلر خان سعدالله ... ۴۰۱
بیگلر خان میرزا احمد ۵۰۴
بیگلر خان ولد سعید خان ۵۲۵
بیگ محمد خان قلعه دار
ادوني ... ۱۹۳

* حرف پے *

پاپرا ... ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷
پادشاه (نام اسپ شاهجهان
پادشاه) ۵۷۸
پادشاه زاده دارا شکوه ۱۹۹ -
۲۰۰ - ۲۲۱ - ۲۶۸ - ۷۷۲
پادشاه زاده عظیم الشان ۲۸۷
پادشاه زاده محمد اعظم شاه
۲۵۱ - ۳۱۴ - ۵۲۹ - ۷۹۷
پادشاه زاده محمد اورنگ زیب
بهادر ۱۹۷ - ۱۹۸ -
۱۹۹ - ۲۰۲ - ۲۲۰ - ۲۵۹ -
... ... ۷۴۷
پادشاه زاده محمد شجاع ۲۲۱
پادشاه زاده مراد بخش ۲۲۱ -
... ... ۵۹۷
پادشزاده ولیعهد شاهجهان

... ۱۳۵ - ۱۴۲ - ۵۸۳
پادشاه قلي خان تهوز خان ۴۰
۴۴۷ - ۴۴۹ - ۴۵۱ - ۴۵۲
پاینده خان مغل ۴۵ - ۳۹۴
پاینده محمد سلطان ۳۹۵ -
... ۴۳۲ - ۴۴۴
پتنگ راو .. ۵۲۲
پرب خان (یا) بتري خان
(یا) پري خان ملقب
به هات پتهر ... ۸۰۷
پرتاب زمیندار پلاؤن (یا)
پلامون ... ۱۸۱ - ۱۸۹
پرتهیراج راتهور ۴۵ - ۴۲۸ -
... ... ۴۲۹
پرتهي سنگهه مرزبان سري نگر
... ... ۲۴۸
پردل خان بیرا (یا) بیرام (یا)
پیرا ۴۵ - ۲۵۶ - ۴۲۴ -
... ۴۲۵ - ۴۲۶
پکهلي وال (سلطان حسین
خان) .. ۵۶۶
پهول ملک اعتماد خان
خواجه سرا ۴۲ - ۸۸
پیر خان ... ۶۰۰
پیر علي ... ۳۷۱
پیرما نایک زمیندار (یا)
هرما نایک ۳۰۲
پیر محمد خان ۴۳۵ - ۴۳۶ -
... ۴۳۸ - ۶۲۵
پیر محمد خان شرواني ۶۹ -
.. ۷۱ - ۳۹۰ - ۶۱۵
پیر محمد سلطان ... ۴۳۶
پیشرو خان .. ۶۲۰
پیشرو خان مهتر سعادت ۴۵ -
... ... ۳۹۶

حرف تا

تاتار بیگ ... ۱۹۷
تاتار خان خراساني ۴۵ - ۴۷۱
تاتار سلطان ولد محمد خان

شرف الدين اوغلي تكلو ۱۲۸
تاج خان ۴۵ - ۴۰۱ - ۴۸۳
تاج خان پسر دولت خان خلف
امين خان غوري ۶۸۳
تاج خان كرراني ... ۶۴۰
تاريكيان (قوم) ۴۸۱ - ۴۸۲ -
... ... ۵۱۲
تاش بيگ ... ۴۵
تال شاه قلي خان محرم ۷۸۶
تان سين كلانوت ... ۵۰۹
تخته بيگ سردار خان ۴۵ -
... ... ۴۸۱ - ۴۸۲
تربيت خان ۲۰۳ - ۲۲۷ -
... ... ۲۴۷ - ۲۹۴
تربيت خان شفيع الله برلاس
۴۶ - ۴۹۳ - ۴۹۵ - ۴۹۶ -
... ... ۴۹۷
تربيت خان عبد الرحيم ۴۵ -
... ... ۴۸۳
تربيت خان فخر الدين احمد
بخشي ۴۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ -
... ... ۴۸۸
تربيت خان مير آتش مير
محمد خليل ۴۶ - ۴۹۸ -
... ۵۰۰ - ۶۰۸
ترخان مولانا نور الدين ۴۵ -
... ... ۴۷۸
ترخانيان (قوم) ۸۲۸
تردي بيگ خان (يا) تردي
خان تركستاني ۴۵ - ۶۶ -
۶۷ - ۷۳ - ۸۴ - ۴۶۶ -
۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ -
... ۴۷۸ - ۵۴۹ - ۵۵۶ -
... ... ۶۲۳ - ۷۶۸
ترسون محمد خان (يا) ترسون
سلطان ۴۵ - ۴۳۶ - ۴۷۱ -
۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۵۵۰ -
... ... ۶۵۶
ترک (قوم) ... ۶۲۷

ترکتاز خان ... ۴۶ - ۵۰۳
تفاخر خان ... ۲۵۴
تقرب خان ... ۷۸۱
تقرب خان حکیم داؤد ۴۵ -
... ... ۴۹
تقرب خان شیرازي ۳۱۷
تمام عیار (نام اسپ شاهجهان
بادشاه ... ۵۷۸
تمیم انصاري ... ۳۵۷
توزین (قوم) ... ۶۰۱
توکل خان قزاق ... ۴۳۵
تولک خان قوچین ۴۷۵ - ۴۷۶ -
... ... ۴۷۷
توانش ... ۷۴۹
تهور خان پسر صلابت خان ۸۱۲
تهور جنگ بهادر ۸۳۳
تهور خان مخاطب به بادشاه
قلي خان ۴۴
تهور خان میرزا محمود ۴۵ -
... ... ۴۸۴ - ۴۸۵
تیغ بیگ خان میرزا گل ۴۶ -
... ... ۵۰۴

٭ حرف ثاء ٭

ثاني خان هروي ۴۶ - ۵۰۵
ثناء الله خان امان الله خان
... ... ۴۶ - ۵۰۶

٭ حرف جیم ٭

جت (قوم) ۲۷۶ - ۵۳۰ -
.. ۵۹۸ - ۸۰۹
جادوان (قوم) ... ۵۲۰
جادو رای (یا) راو ۱۴۲ -
... ۵۲۰ - ۵۲۲ - ۵۲۳
جادو رای کایته (یا) کانتیه
(یا) جادو راو کانتیه ۴۲ -
... ۱۴۳ - ۵۲۰
جالینوس الزماني حکیم علی
گیلاني .. ۵۷۲
جام زمیندار نوانگر ۱۷۸ -
... ۱۷۹ - ۶۸۲ - ۶۸۳

جانا بیگم دختر خانخانان میرزا عبدالرحیم ۷۰۲
جان نثار خان ۴۶ - ۱۳۷ - ۵۲۸ - ... ۵۳۹ - ۷۲۲
جان نثار خان خواجه ابوالمکارم ... ۴۶ - ۵۳۷ - ۸۱۲
جان نثار خان کمال الدین حسین ... ۵۲۷
جان سپار خان ... ۵۱۸
جان سپار خان پسر مختار خان ۴۶
جان سپار خان ترکمان جهانگیر بیگ ۴۶ - ۵۱۶ - ۵۱۸
جان سپار خان خواجه بابا ۴۶ ... ... ۵۳۰
جانسپار خان میر بهادر دل ۵۳۵
جانش بهادر ۴۶ - ۵۱۱
جانوجي بهونسله پسر رگهـو بهونسله ۴۰ - ۳۷۰
جاني خان ۴۳۲ - ۴۳۶ - ۶۰۴
جاوید خان بهادر خواجه سرا ... ۳۶۲ - ۳۶۷
جباري بیگ ... ۱۸۱
جتي (یا) جیتـــي ازبک ... ۱۸۹ - ۷۴۰
ججهار سنگهه بندیله (یا) بوندیله (یا) ججهـــار بندیله (یا) ججهار سنگهه ۱۱۴ - ۱۹۸ - ۲۲۱ - ۴۱۶ - ۴۱۹ - ۴۲۷ - ۵۲۷ - ۵۹۰ - ۷۲۳ - ۷۲۶ - ۷۳۸ - ۷۴۵ - ... ۷۵۴ - ۷۵۹ - ۷۶۲
ججهار خان ... ۹۵
جسونت ۲۱۷ - ۷۸۸ - ۷۹۹
جعفر بیگ (یا) جعفر (یا) جعفري ۲۳۱ - ۵۰۸ - ۸۲۴
جعفر خان ... ۲۶۲ - ۷۷۷

جعفر خان تکلو ۳۶ - ۵۰۷
جعفر خان عمدة الملک ۳۶ -
... ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۴
جعفر خان ناظم بنگاله ۱۹۱ -
... ۲۹۰ - ۸۲۱
جعفر میرزا مخاطب به آصف
خان ۹۳ - ۱۱۱ - ۲۰۴ -
... ۷۰۲ - ۷۳۷
جکتا (یا) چکتا زمیندار موء
... ... ۱۶۹
جگت پلمه ... ۳۵۵
جگ جیون پسر اراداجي رام
مخاطب به اوداجي رام
... ... ۱۴۴
جگ جیون جراح ۱۴۴ -
... ... ۷۶۰
جگدیو رای ۵۲۲ - ۵۲۳
جگراج پسر ججهار سنگهه ۷۳۸
جگراج عرف بکرماجیت ۳۶ -
... ... ۵۲۶
جگ مال برادر خورد راجه
بهارهمل ۳۶ - ۵۱۰
جگناتهه پسر راجه بهارهمل
... ... ۳۶ - ۵۱۴
جلال الدین .. ۶۴۰
جلال الدین روشاني (یا) جلالة
روشاني (یا) روستائي
... ۱۰۶ - ۱۰۹
جلال الدین محمد اکبر بادشاه
ملقب به عرش آشیاني
(شف عرش آشیاني ۷ -
۸ - ۹ - ۵۶ - ۶۷ - ۶۸ -
۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ -
۸۴ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ -
۹۱ - ۹۲ - ۹۵ - ۹۶ -
۱۰۱ - ۱۰۴ - ۱۱۱ - ۱۱۵ -
۱۱۸ - ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۹ -
۲۳۵ - ۲۵۹ - ۲۷۹ - ۲۹۲ -
۳۶۵ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۹ -
۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۹۱ - ۳۹۳ -

۳۹۶ - ۳۹۸ - ۴۰۱ - ۴۰۷ -
۴۰۹ - ۴۱۲ - ۴۲۵ - ۴۳۳ -
۴۵۵ - ۴۶۸ - ۴۷۱ - ۴۷۷ -
۴۷۸ - ۴۸۲ - ۴۸۴ - ۵۰۸ -
۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ -
۵۱۴ - ۵۲۴ - ۵۳۷ - ۵۴۹ -
۴۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۶ -
۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۲ -
۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۸ - ۵۷۰ -
۵۸۷ - ۵۸۸ - ۶۱۳ - ۶۱۴ -
۶۱۶ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ -
۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۵ -
۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ -
۶۳۱ - ۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۸ -
۶۳۹ - ۶۴۱ - ۶۴۵ - ۶۴۶ -
۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۵۶ - ۶۵۷ -
۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ -
۶۶۴ - ۶۶۹ - ۶۷۱ - ۶۷۵ -
۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۳ -
۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۷ - ۶۹۱ -
۶۹۴ - ۶۹۵ - ۷۰۱ - ۷۰۲ -
۷۰۵ - ۷۱۰ - ۷۳۳ - ۷۳۷
جلال الدین محمد ۶۷۳
جلال خان قورچی ۴۶ - ۵۰۹ -
... ... ۵۱۰
جلال کاکر ... ۴۶ - ۵۳۰
جمال الدین خان مخاطب
بصفدر خان ... ۸۰۶
جمال الدین محمود ۶۱۷
جمال خان حبشی غلام بیرام
خان ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ -
.. ... ۱۲۴ - ۳۷۹
جمال خان عمزادهٔ حسین خان
میواتی .. ۶۹۳
جمشید خواجه ۶۵۲
جملة الملک اسد خان امیرالامرا
۳۰۸ - ۳۱۶ - ۳۱۸ - ۳۱۹ -
... ۳۵۵ - ۴۵۶ - ۸۱۴
جملة الملک سعدالله خان ۱۹۹ -
... ۴۲۳ - ۷۷۳

جمیل بیگ ... ۴۸۳

جنت آشیانی (یعنی نصیرالدین محمد همایون بادشاه) (شف همایون بادشاه) .. ۹ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۷۳ - ۷۵ - ۷۸ - ۸۴ - ۳۴۳ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۸۲ - ۳۹۶ - ۴۶۶ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۶ - ۴۷۹ - ۴۸۱ - ۵۰۷ - ۵۵۰ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۶۷ - ۶۱۳ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۲ - ۶۲۴ - ۶۳۲ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۵۵ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۸ .. ۶۹۳ - ۷۰۹ - ۸۰۱

جنت مکانی (یعنی نور الدین محمد جهانگیر بادشاه) (شف - جهانگیر بادشاه) ۴ - ۹ - ۹۳ - ۱۱۱ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۶۲ - ۱۶۷ - ۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۸۲ - ۱۸۵ - ۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۸ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۲۰ - ۲۵۹ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۷ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۸۱ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۹۶ - ۵۱۶ - ۵۲۵ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۳۰ - ۵۶۱ - ۵۶۷ - ۵۷۱ - ۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۷۷ - ۵۸۳ - ۵۸۸ - ۶۶۳ - ۶۶۷ - ۶۷۲ - ۶۸۸ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۳ - ۷۰۴ - ۷۰۶ - ۷۰۸ - ۷۱۱ - ۷۱۳ - ۷۱۷ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۴۰ - ۷۴۲ - ۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۶۹ - ۷۷۴ ۷۷۵

جنو یا خبو .. ۶۴۷

جنید کررانی عم داؤد ۶۴۴

.. .. ۶۵۱

جواهر خان ناظر ۵۴۱ -

.. .. ۵۹۵

جواهر سنگهه .. ۵۴۸

جهان آرا بیگم .. ۱۰

جهاندار شاه .. ۳۱۶ -

۳۲۰ - ۳۲۳ - ۳۳۹ - ۳۴۲ -

۳۵۴ - ۳۵۷ - ۴۶۱ - ۶۱۱ -

.. ۸۱۸ - ۸۲۰ - ۸۳۱

جهانگیر بادشاه (ملقب به جنت

مکانی) (شف جنت

مکانی) ۴ - ۹ - ۹۳ - ۱۱۱ -

۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۹ -

۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۴ -

۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۵۱ - ۱۵۳ -

۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۶۲ -

۱۶۷ - ۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۸۲ -

۱۸۵ - ۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۸ -

۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۲۰ -

۲۵۹ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ -

۴۰۵ - ۴۰۷ - ۴۰۹ - ۴۱۰ -

۴۱۱ - ۴۸۱ - ۴۸۴ - ۴۸۵ -

۴۹۶ - ۵۱۶ - ۵۲۵ - ۵۲۷ -

۵۲۸ - ۵۳۰ - ۵۶۱ - ۵۶۷ -

۵۷۱ - ۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۷۷ -

۵۸۳ - ۵۸۸ - ۶۶۳ - ۶۶۷ -

۶۷۲ - ۶۸۸ - ۶۹۰ - ۶۹۱ -

۶۹۳ - ۷۰۴ - ۷۰۶ - ۷۰۸ -

۷۱۱ - ۷۱۳ - ۷۱۷ - ۷۲۱ -

۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ -

۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۴۰ - ۷۴۲ -

۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۶۹ - ۷۷۴ -

.. .. ۷۷۵

جهانگیر بیگ .. ۵۱۷

جهانگیر قلی خان ۵۱۳ -

۵۱۹ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۶۸۸

جهانگیر قلی خان پسر کلان

خان اعظم میرزا عزیز کوکه

.. .. ۶۸۷ - ۶۹۳
جهانگیر قلي خان شمس الدين
مشهور به ميرزا شمسي
.. .. ۴۶ - ۵۲۴
جهانگير قلي خان لاله بيگ
کابلي .. ۴۶ -
.. .. ۱۱۸ - ۵۱۲
جهيله رام ناگر يا چهيله رام
.. .. ۳۲۲ - ۸۳۱
جي اپا سنديهه .. ۳۶۷
جيجي انگه مادر خان اعظم
ميرزا عزيز کوکه ۶۷۵
جي سنگهه .. ۳۲۴

* حرف چے *

چاند بي‌بي سلطان همشيرهٔ
برهان نظام شاه و زوجهٔ
علي عادل شاه بيجاپوري
.. .. ۶۹۹ - ۷۰۱
چتر بهوج چوهان .. ۷۷۹
چتر بهوج کاتب سرکار اسلام‌خان
.. .. ۱۶۵ - ۱۶۶
چغتا (يا) چغتائي (قوم)
.. .. ۱۷۰ - ۶۵۰
چغتاي برلاس .. ۱۹۱
چنپت بنديله ۴۲۰ - ۴۲۸
چنپت سنگهه .. ۴۲۸
چندرسين پسر خرد راي
مالديو .. ۶۴۶
چندر سين راجهٔ ماروار ۵۰۹ -
.. .. ۵۱۰
چنگيز خان .. ۹۵ -
.. .. ۳۹۰ - ۵۶۲
چورامن جات ۴۶ - ۵۴۰ -
.. .. ۵۴۲ - ۶۶۴
چيته (يا) چيته .. ۸۷
چيته خان خواجه سرا ۷۰۱
چين قلي خان .. ۸۱۴

* حرف حا *

حاجم خان والي اورکنج

دار الملک خوارزم ۴۳۲
حاجي حور پـرور خانم زوجهٔ
ابراهيم خان فتح جنگ
و خالهٔ نور جهان بيگم ۱۳۹
حاجي خان غلام شيرشاه ۴۶۸
حاجي شفيع خان .. ۲۸۸
حاجي عبد الشکور ۳۸ - ۳۹
حاجي محمد .. ۳۹۵
حاجي محمد خان سيستاني
۴۶ - ۸۳ - ۴۷۲ - ۵۴۸ -
۵۴۹ - ۵۵۰ - ۶۱۴ - ۶۶۴
حاجي محمد خان قدسي ۴۰۷
حاجي محمد خان کوکي ۳۹۴
حاجي يوسف خان ۴۶ - ۵۵۷
حارث بن کلاره .. ۵۷۷
حافظ خان .. ۲۰۶
حافظ نصرالله .. ۷۱۲
حاکم بيگ داماد اعتماد الدوله
.. ۴۷ - ۵۷۳ - ۵۷۴
حبش خان سيدي مفتاح
حبشي .. ۴۷ - ۵۷۹
حبيب چک .. ۱۸۰
حرزالله خان .. ۱۹
حسام الدين خان ميـرزا
حسام الدين حسن ۴۷ -
.. ۵۸۴ - ۵۸۶ - ۵۸۷
حسن پادشاه آقا قوئيلو ۳۷۱
حسن بيگ ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸
حسن بيگ پسر بيرم بيگ ۴۰۰
حسن بيگ خان بدخشي
شيخ عمري .. ۴۶ -
.. ۴۲۴ - ۴۸۳ - ۵۶۵
حسن بيگ صف شکن خان
.. .. ۳۲۳
حسن خان پتني (يا) پني
.. .. ۶۲۶
حسن خان پسر خانجهان لودي
.. .. ۷۲۹
حسن خان خزانچي ۳۹۱
حسن خان کهتوبه .. ۴۶

حسن صباغ (یا) صباح (یا)
صالح ۶۶۸
حسن عرب (یا) حسن علي
عرب .. ۱۰۹ - ۶۹۷
حسن علي خان ۲۲۱ - ۲۷۸ -
.. ۵۹۴ - ۵۹۸ -
حسن علي خان بهادر عالمگیر
شاهي ملقب بمیرزا باگهه
دومین خلف آله وردي
خان .. ۴۷
۲۷۱ - ۵۴۱ - ۵۹۳ - ۵۹۶ -
.. .. ۵۹۷ - ۵۹۹
حسین ۶۰۱
حسین بیگ خان اوزبک ۴۷
حسین بیگ خان زیک
خواهر زاده و خویش علي
مردان خان .. ۵۹۱
حسیني بیگ علي مردان خان
(یا) حسیني بیگ
خانسامان .. ۸۰۷
حسین پاشا ولد علي پاشا ۲۴۱
.. .. ۲۴۲
حسین پسر خانجهان لودي ۷۲
حسین خان تکریه ۵۵۱ - ۵۵۲
حسین خان خویشگي پسر کلان
سلطان احمد اعظم شاهي
۴۷ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲ -
.. ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵
حسین خان میواتي ۶۹۳
حسین شاملو حاکم هرات ۴۸۱
حسین علي خان امیر الامرا
(شف امیر الامرا سید
حسین علي خان) ۱۲ -
۴۴ - ۳۱۸ - ۳۲۱ - ۳۲۴ -
۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۳۰ -
۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۶ - ۳۴۸ -
۳۴۹ - ۳۵۲ - ۳۵۸ - ۴۶۲ -
۴۶۳ - ۴۶۴ - ۸۲۰ - ۸۲۱
حسین علي خان ناظم دکن
.. .. ۵۳۹

حسین قلی .. ۲۷۴

حسین قلی بیگ ۳۷۸ -

.. .. ۶۴۶

حسین قلی خان مخاطب به

خانجهان ۱۰۵ - ۳۸۱ -

.. ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹

حسین مغول خان .. ۷۹۷

حسین نظام شاه .. ۱۲۲

حسینی و برهانی نبادۀ ر

اشرف خان .. ۷۵

حقیقت خان .. ۴۷

اسحق بیگ یزدی ۵۹۰ -

.. .. ۵۹۱

حفظ الله خان .. ۶۰۵

حفیظ الدین خان .. ۳۶۳

حکیم الملک میر محمد مهدی

.. .. ۴۷ - ۵۹۹

حکیم ابوالفتح گیلانی ۱۰۱ -

.. ۵۵۸ - ۵۶۱ - ۵۶۳

حکیم حاذق پسر حکیم همام

گیلانی ۴۷ - ۵۶۵ - ۵۸۷

حکیم خوشحال .. ۵۶۵

حکیم داؤد تقرب خان ۴۹۱ -

.. .. ۴۹۲ - ۴۹۳

حکیم رکنای کاشی ۴۱۲

حکیم صدرا ملقب به مسیح الزمان

.. ۴۷ - ۵۷۷ - ۵۸۹

حکیم عبدالوهاب .. ۵۷۳

حکیم علی گیلانی ۴۷ - ۱۰۲ -

.. ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰

حکیم عنایت الله .. ۴۹۰

حکیم عین الملک شیرازی ۴۶ -

.. .. ۵۶۲ - ۵۶۹

حکیم فتح الله .. ۵۶۲

حکیم فخرالدین شیرازی ۵۷۷

حکیم محسن خان مخاطب به

تقرب خان .. ۳۰۲

حکیم مسیح الدین ابوالفتح

.. ۴۶ - ۵۵۷ - ۵۶۵

حکیم نورالدین قراری تخلص

.. .. ۵۵۸ - ۵۶۰
حکیم همام (اصل نامش حکیم همایون بوده) ۴۶ - ۵۵۸ -
.. ۵۶۱ - ۵۶۳ - ۵۶۴
حمیدالدین خان ۵۰۰ -
.. .. ۶۰۶ - ۶۱۰
حمیدالدین خان بهادر عالمگیر شاهي ۴۷ - ۲۹۴ - ۳۰۹ -
.. .. ۳۱۴ - ۳۱۹
حمید خان حبشي ۳۹۸ - ۷۲۱
حمیده بانو بیگم صبیهٔ سیف خان ۱۰ - ۲۷۷ - ۲۷۸ -
.. .. ۷۷۵
حیات خان داروغهٔ آبدار خانه
.. .. ۴۷ - ۵۸۳
حیات خان .. ۴۵۸ - ۴۸۲
حیدر جنگ ۲۵ - ۲۶ -
۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۴ - ۴۰
حیدر سلطان .. ۶۲۳
حیدر علي خان بهادر ۶۱۱
حیدر قاسم کوه بر .. ۶۳۸
حیدر قلي خان .. ۳۳۲ -
.. ۳۳۴ - ۳۵۴ - ۸۲۰
حیدر محمد خان آخته بیگي
.. ۴۶ - ۵۵۴ - ۶۷۱
حیدر محمد خان ۵۵۵ -
.. .. ۵۵۶

* حرف خا *

خافي خان .. ۲۲۸
خاقان زمان .. ۸۳۲
خالدي خان .. ۳۹۲
خان احمد والي ایران ۵۵۸
خان اعظم صوبه‌دار مالوه ۱۱۱ -
.. .. ۶۶۲
خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش (یا) خان اعظم میرزا عزیز کوکه (یا) خان اعظم کوکه
۴۷ - ۱۴۰ - ۵۲۴ - ۵۷۶ -
۶۷۰ - ۶۷۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷ -
۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۳ - ۷۰۵ -

.. .. ۷۱۹ - ۷۲۱

خانجهان بارهه سید مظفر خان ابوالمظفر ۴۸ - ۷۳۰ -
.. .. ۷۵۸

خانجهان بهادر کوکلتاش میر ملک حسین علي مراد مخاطب به ظفر جنگ
۱۵ - ۴۸ - ۸۷ - ۲۴۷ -
۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۱۲ - ۴۵۳ -
۵۴۰ - ۵۴۲ - ۵۹۵ - ۷۹۸ -
۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۱۱ - ۸۱۸

خانجهان ترکمان ۸۹ -
۱۰۸ - ۶۳۱ - ۶۵۰ - ۶۵۱ -
۶۵۲ - ۶۵۳ - ۷۶۱ - ۸۰۳ -
۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ -
۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۲ -
... ... ۸۱۳

خان جهان حسین قاي بیگ خواهر زادهٔ بیرام خان خانخانان ۴۷ - ۶۴۵

خانجهان لودي ۴ - ۴۸ - ۹۳ -
۱۱۱ - ۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۶۱ -
۱۶۳ - ۱۷۵ - ۱۷۸ - ۱۸۸
۴۰۹ - ۴۱۶ - ۴۲۹ - ۵۱۸ -
۵۱۹ - ۵۲۱ - ۵۲۶ - ۵۲۸ -
۶۸۶ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۱۴ -
۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ -
۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ -
۷۲۳ - ۷۲۶ - ۷۲۹ - ۷۳۰ -
۷۳۶ - ۷۳۸ - ۷۴۲ - ۷۵۰ -
.. ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۷۲

خانخانان بیرام خان (شف بیرام خان خانخانان)
۴۴ - ۷۴ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۸ -
۱۰۱ - ۱۰۵ - ۳۷۱ - ۳۷۲ -
۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۹ -
۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۵ -
۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۸۰ -
۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ -
۵۵۲ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ -

۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۳۲ - ۶۳۷ -
۶۴۵ - ۶۴۹ - ۶۹۳ - ۷۱۲
خانخانان سپه سالار ۱۰۲ -
۱۱۱ - ۱۲۴ - ۱۴۵ - ۲۷۵ -
۲۷۹ - ۶۳۲ - ۶۳۴ - ۶۳۹ -
۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ -
۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۵۱ -
۶۵۴ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۸۳۰ -
خانخانان منعم بیگ ۴۷ -
... ... ۶۳۵
خانخانان منعم خان (شف
منعم خان خانخانان) ۶۲ -
۶۵ - ۶۷ - ۷۱ - ۷۴ - ۷۶ -
۸۶ - ۸۹ - ۲۰۵ - ۳۰۹ -
۳۱۵ - ۳۹۵ - ۵۵۱ - ۵۵۴ -
۵۵۶ - ۵۵۷ - ۶۱۷ - ۶۲۶ -
۶۲۷ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۴۹ -
۶۵۳ - ۶۷۱ - ۶۹۵ - ۸۳۰
خانخانان مهابت خان (شف
مهابت خان خانخانان)
۶۰ - ۱۴۳ - ۱۹۶ - ۲۰۰ -
.. .. ۷۵۸ - ۷۵۹
خانخانان میرزا عبدالرحیم
(شف - میرزا عبدالرحیم
خانخانان) ۴۷ - ۱۹۲ -
۳۹۶ - ۳۹۹ - ۶۹۱ - ۶۹۳ -
۶۹۴ ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ -
۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۷ - ۷۰۸ -
.. .. ۷۰۹ - ۷۱۰
خاندوران ۱۶۱ - ۲۰۸ -
۲۱۱ - ۲۲۲ - ۵۸۰ ۷۵۳ -
۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۶۲ - ۷۷۱ -
۷۸۴ - ۷۸۵ - ۸۰۱ - ۸۱۸ -
.. .. ۸۲۲
خاندوران امیرالامرا خواجه عاصم
... ۴۸ - ۳۱۰ - ۸۱۹
خاندوران سید محمود پسر میانهٔ
خاندوران نصرت جنگ
.. ... ۴۸ ۷۸۲
خاندوران نصرت جنگ ۴۸ -

١٦٤ - ٢٦٠ - ٧٤٩ - ٧٨٢
خان‌زمان بهادر میرزا امان الله
٤٨ - ٧٤٠ - ٧٦٣ - ٨٣٢
خان‌زمان شیباني ٨١ - ٥٠٨ -
... ... ٥٥٣ - ٦٣١
خان زمان شیخ نظام
حیدر آبادي ٤٨ - ٣٥٢ -
... ... ٦٠٦ - ٧٨٤
خان زمان صوبه‌دار بالاگهات
... ... ٤٣٠
خان زمان علي قلي خان پسر
حیدر سلطان اوزبک شیباني
(یا) خان زمان علي قلي
متخلص به سلطان ٤٧ -
... ٣٨٤ - ٦٢٢ - ٦٣٠
خانزمان فتح جنگ ٧٩٧
خان زمان میر خلیل پسر دوم
اعظم خان جهانگیري
... ... ٤٨ - ٧٨٥
خان زمان میواتي ٤٨ -
٨٢ - ٨٣ - ٢٠٤ - ٢٧٠ -
٦٢٥ - ٦٢٦ - ٦٢٧ - ٦٢٨ -
٦٢٩ - ٦٣٩ - ٦٥٣ - ٧٤٢ -
٧٤٣ - ٧٤٤ - ٧٤٥ - ٧٤٦ -
٧٤٧ - ٧٥٣ - ٧٨٨ - ٧٨٩ -
٧٩٠ - ٧٩٢ - ٨٠٤ - ٨٢٩ -
... ... ٨٣٠
خان عالم ١٦٧ - ٣٥٢ -
٣٥٣ - ٤٩٦ - ٦٣٤ - ٧١٩ -
... ٧٣٤ - ٧٩٧ - ٨١٧
خانعالم اخلاص خان پسر ارشد
خانزمان شیخ نظام ٤٨ -
... ... ٨١٦
خانعالم ثاني ... ٨١٧
خان‌عالم چلمه بیگ کوکه پسر
همدم کوکه کوکلتاش
میرزا کامران - متخلص به
همدمي ٤٧ - ٦٣٢ -
... ... ٦٣٣ - ٦٣٥
خان‌عالم میرزا برخوردار ٤٨ -

... ... ۷۳۲ - ۷۳۶

خان فیروز جنگ ۷۹۴

خان قلي اوزبک برادر کلان قلیج خان شاهجهاني ۱۴۸ ... ...

خانه‌زاد خان خان زمان پسر مهابت خان ۱۹۰ - ۲۳۳ - ۶۰۷ - ۷۴۰ - ۷۴۱

خدابنده خان پسر شایسته خان امیرالامرا ۴۸ - ۸۱۴ - ۸۱۵

خداوند خان دکني از امرای نظام شاهیهٔ احمدنگر ۴۷ ... ... ۶۵۹ - ۶۶۰

خدایار خان تتهي مرزبان سندهه مشهور بلیقي ۴۸ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ ... ... ۸۲۸ - ۸۲۹

خدمت پرست خان ۷۲۴

خدمت پرست خان رضا بهادر ۴۸ - ۱۵۶ - ۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵

خدیجه بیگم زن حاکم بیگ و همشیرهٔ نورجهان بیگم ... ۲۸۷ - ۴۱۰ - ۵۷۴

خسرو بے اوزبک قرقچي ۴۷ - ... ... ۶۷۳ - ۶۷۴

خسرو سلطان پسر نذر محمد خان والي بلخ ۴۸ - ۴۳۱ - ۴۴۱ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ... ... ۷۷۰ - ۷۷۱

خضر خواجه خان ۴۷ - ۶۴ - ۸۵ - ۵۴۹ - ۶۱۳ - ۶۱۴

خلد مکان (یعني محي‌الدین اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه غازي - شف - محي‌الدین محمد اورنگزیب) ۸ - ۹ - ۱۷۳ - ۲۰۶ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ -

۲۲۲ - ۲۳۲ - ۲۲۴ - ۲۳۷ -
۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۵ - ۲۵۵ -
۲۶۶ - ۲۷۴ - ۲۷۷ - ۲۷۸ -
۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۸۷ - ۲۹۰ -
۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۵ - ۲۹۷ -
۳۰۶ - ۳۱۴ - ۳۲۲ - ۳۴۵ -
۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۴ - ۳۵۸ -
۳۶۳ - ۴۰۸ - ۴۱۴ - ۴۴۵ -
۴۵۷ - ۴۵۹ - ۴۹۳ - ۴۹۵ -
۴۹۶ - ۴۹۸ - ۵۰۲ - ۵۰۳ -
۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۸ - ۵۴۱ -
۵۸۵ - ۵۹۱ - ۵۹۵ - ۵۹۸ -
۶۰۵ - ۷۷۵ - ۷۸۱ - ۷۹۰ -
۷۹۲ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۸۱۰ -
۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ -
... ۸۱۹ - ۸۲۴ - ۸۲۵

خلد منزل (یعنی) قطب‌الدین محمد معظم شاه عالم مخاطب به بهادر شاه
کشف - بهادر شاه) ۹ -
۲۰۵ . ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ -
۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۵ - ۲۹۹ -
۳۰۰ - ۳۰۹ - ۳۱۴ - ۳۱۵ -
۳۳۹ - ۳۴۸ - ۳۵۱ - ۳۵۳ -
۴۵۲ - ۴۵۷ - ۴۶۰ - ۴۶۱ -
۵۰۳ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۳ -
۵۸۷ - ۶۰۳ - ۶۱۰ - ۸۱۵ -
.. .. ۸۱۷ - ۸۱۹

خلیل الله خان برادر خرد اصالت خان ۴۸ -
۲۱۶ - ۲۴۸ - ۲۷۸ - ۲۹۸ -
۵۳۲ - ۷۷۳ - ۷۷۵ - ۷۷۶ -
۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ -
۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۰۰ - ۸۰۷

خلیل قلی .. ۱۰۷

خنجر خان ۲۴۹ - ۵۱۸

خواجگی خواجه ۱۲۸

خواجگی فتح الله پسر حاجی حبیب الله کاشی ۴۷ -
.. .. ۴۶۹

خواجگي محمد حسين كهين برادر قاسم خان مير بحر .. .. ۴۷ - ۶۷۱

خواجم قلي خان بهادر قلعه‌دار دهار و فوجدار ماندو .. .. ۴۸ - ۳۶۳

خواجه ابوالحسن تربتي ملقب به ركن السلطنة ۴۸ - ۴۲۹ - ۶۸۷ - ۷۰۳ - ۷۱۴ - ۷۲۴ - ۷۳۷ - ۷۵۱ - ۷۵۹

خواجه ابوالقاسم .. ۷۹۲

خواجه ابوهاشم خواجه ۷۵۸

خواجه پادشاه قلي ۶۱۶

خواجه جلال‌الدين محمود خراساني بجوق (يا) شمس‌الدين محمد خان .. .. ۴۷ - ۶۱۴

خواجه جمال الدين محمود ۱۰۰

خواجه جهان خوافي خواجه جان نام ۴۸ - ۷۴۸ - ۷۷۳

خواجه جهان كابلي جهانگيري ۴۷

خواجه جهان هروي خواجه امين‌الدين محمود مشهور به امينا مخاطب بخانجهان ۴۷ - ۶۲۷ - ۶۳۰ - ۶۳۱

خواجه حسن عطار ۳۷۵

خواجه حسين .. ۳۷۵

خواجه حسين خان ۸۱۸

خواجه حصاري نقشبندي ۷۴۹

خواجه حميد خان ۵۰۴

خواجه حيات خان ۳۰۵

خواجه خان .. ۵۰۳

خواجه خضر خان ۵۴۹

خواجه دوست محمد مخاطب به خواجه جهان كابلي ۴۷ - ۶۷۲

خواجه رحمت الله خان ۸۳۲
خواجه سعدالله خان ۸۳۳
خواجه سلطان علي (شف -
افضل خان خواجه سلطان)
.. ۴۲ - ۶۵ - ۴۶۹
خواجه سلطان محمد رشيدي
... ... ۶۱۸
خواجه سليمان ... ۴۸۳
خواجه شاپور ... ۱۲۸
خواجه منصور شيرازي ۴۷ -
... ۶۵۳ - ۶۵۶ - ۶۹۵
خواجه شريف خان ۵۰۴
خواجه شمس الدين خوافي
(يا) خافي (يا) خواجه
شمس الدين محمد خوافي
پسر خواجه علاءالدين ۴۷ -
۲۵۹ - ۵۵۹ - ۶۶۴ - ۶۶۵
خواجه صابر مخاطب به
خان دوران نصرت جنگ
... ... ۷۴۹
خواجه صادق بدخشي ۲۷۷
خواجه طاهر محمد مخاطب به
تاتار خان خراساني ۴۷۱
خواجه عاشوري (يا) خواجه
عاشور ... ۸۲۳
خواجه عبادالله خان ۸۳۳
خواجه عبدالخالق ۶۶۷
خواجه عبدالرحمن ۲۴۰
خواجه عبدالرحيم خان ۴۸ -
... ۲۸۹ - ۵۰۵ - ۷۹۲
خواجه عبدالله خان ۴۸ -
... ... ۳۶۱ - ۸۳۲
خواجه عبدالله نقشبندي ۶۵۰
خواجه عبد المجيد هروي
مخاطب به آصف خان
(شف - آصف خان) ۴۲
۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۲ -
.. .. ۸۳ - ۶۴۶
خواجه عبدالهادي ۴۸ - ۷۷۲
خواجه علاءالدين محمد ۴۵۸

خواجه عنبر .. ۶۵ - ۱۶۵
خواجه غیاث‌الدین ۶۶۸
خواجه غیاث‌الدین علی قزوینی مخاطب به آصف خان (شف - آصف خان) .. ۴۲ . ۹۰ - ۹۱ - ۹۲
خواجه قدرت الله خان ۸۳۵
خواجه قلندر بلخی ۲۵
خواجه قلی خان بهادر پسر نذربی .. ۸۳۴
خواجه مجدالدین ۶۶۸
خواجه محسن خاندوران ۸۳۱
خواجه محمد باسط پسر خواجه محمد جعفر .. ۸۱۹
خواجه محمد پارسا ۲۳۹
خواجه محمد جعفر ۸۱۹
خواجه محمد شریف هجری .. ۱۲۷
خواجه معظم برادر اعیانی مریم مکانی ۴۷ -
.. ۶۱۸ - ۶۲۰ - ۶۲۲
خواجه معین الدین سنجری ۶۰۲
خواجه مکارم جان‌نثار خان ۴۵۱
خواجه مودود چشتی ۶۰۲
.. .. ۶۶۸
خواجه مومن .. ۶۶۷
خواجه میرزا احمد ۱۲۸
خواجه میرک .. ۴۴۱
خواجه میرک اصفهانی مخاطب به چنگیز خان .. ۶۵۹
خواجه نصیب .. ۴۴۱
خواجه نظام‌الدین احمد پسر خواجه مقیم هروی ۴۷ -
.. .. ۶۶۰ - ۶۶۱
خواجه نعمت الله خان ۸۳۳
خواجه ویسی دیوان سلطان پرویز .. ۹۳ - ۱۸۲
خواص خان بختیار خان دکنی .. ۴۸ - ۷۷۴ - ۷۷۵

خواص خان مدار علیه سلطنت
بیجاپور .. ۱۵۷
خوافي خان صاحب تاریخ
لب لباب ۴ - ۲۶۴ - ۴۵۱
خوشحال بیگ کاشغري ۴۸ -
.. .. ۷۷۳
خویشگیان (قوم) - ۶۰۱ -
.. .. ۶۰۲
خیرالله .. ۵۹۹
خیریت خان حبشي ۷۵۴
خیریت خان عم زندوله خان
.. .. ۱۵۷

* حرف دال *

داراب خان ۴۵۷ - ۵۳۹ -
۷۰۶ - ۷۰۸ - ۷۱۱ - ۷۱۲
داراب خان بني مختار (یا)
داراب خان بن مختار خان
.. .. ۴۹ - ۴۹۸
داراب خان میرزا داراب ۴۸
دارا شکوه ۱۵ - ۱۲۰ -
۱۵۸ - ۱۹۲ - ۲۰۴ - ۲۱۵ -
۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۲ -
۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۳۰ - ۲۳۴ -
۲۴۸ - ۲۵۲ - ۲۶۹ - ۲۷۰ -
۲۹۵ - ۲۹۶ - ۴۴۵ - ۴۵۳ -
۴۹۴ - ۴۹۵ - ۵۳۲ - ۵۳۳ -
۵۳۵ - ۵۸۶ - ۵۹۲ - ۵۹۴ -
۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۴ -
۷۸۵ - ۷۹۱ - ۷۹۹ - ۸۰۰
دانشمند خان میر بخشي
.. .. ۴۸ - ۲۴۴
داؤد ۶۳۴ - ۶۴۱ - ۶۴۲ -
.. ۶۴۳ - ۶۵۱ - ۶۵۲
داؤد افغان .. ۶۴۹
داؤد خان .. ۳۲۲ - ۳۲۷ -
.. .. ۳۲۸ - ۳۵۴
داؤد خان پتني (یا) پني
.. ۳۰۲ - ۴۶۲ - ۸۰۲
داود پوتره (قوم) ۸۲۷ -

.. .. ۷۲۹
داؤد خان قریشي ۴۸ - ۷۸۸
داؤد خان کرراني (یا) داؤد
کرراني ۵۵۱ - ۶۳۳ -
.. .. ۶۵۰
داؤد خان و بهادر خان
و سلیمان خان .. ۴۹
داور بخش پسر خسرو ۴۵۴
دتاجي ۵۴۲
درویش محمد .. ۵۸۰
دریا خان .. ۱۳۸ - ۱۴۶ -
.. .. ۴۱۷ - ۷۲۸
دریا خان داؤد زئي ۴۱۵
دریا خان روهله ۴۸ - ۵۲۶ -
.. ۷۲۲ - ۷۲۷ - ۷۷۲
دریا خان عنایت .. ۴۸
دستم خان .. ۴۸
دلاور خان برنج (یا) بریچ
.. .. ۴۲۴
دلاور خان بهادر ۴۹ -
.. .. ۲۵۷ - ۵۳۰
دلاور پسر بهادر خان ۴۲۴
دلاور خان جماعه‌دار ۲۵۶
دلاور خان کاکر .. ۴۸
دلپت اجینیه ۷۳۲ - ۷۳۳
دلپت بیکانیري .. ۵۱۶
دلیرجنگ .. ۶۰۴
دلیر خان داوزي (یا) داؤدزئي
.. .. ۴۹
دلیر خان عبدالرؤف میانه
۴۹ - ۲۷۰ - ۲۹۸ - ۳۱۲ -
.. .. ۴۴۶ - ۵۲۲
دلیر خان هراول .. ۲۷۵
دنت جي .. ۵۴۱
دوداڻیان (قوم) ۴۱۰
دوست علي خان ۸۳۳
دولت خان خواص خان ۴۸ -
.. .. ۴۲۷ - ۷۱۵
دولت خان لودي شاهو خیل
۴۸ - ۶۹۵ - ۷۰۰ - ۷۰۱

.. .. ۷۱۵
درندي راو .. ۴۶۸
دهبيدي .. ۴۳۷
دهيراج راجه جيسنگهه سوائي
(شف - راجه دهيـراج
جيسنگهه سوائي (يا) راجه
جيسنگهه سوائي) ۴۹ -
۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۳۱ - ۳۴۳ -
.. .. ۵۴۴ - ۵۴۵
ديانت خان ۱۶ - ۱۲۹ -
.. .. ۲۰۵
ديانت خان حكيم جمالا ۴۸
ديانت خان دشت بياضي (يا)
دست بياضي ۴۸ - ۵۲۸
ديانت خان قاسم بيگ ۴۸
ديانت خان منجم ۳۱۱
ديانت خان مير عبدالقادر ۴۹
ديانت خان مير علي نقي
.. .. ۴۹
ديبي داس .. ۳۵۰

ديسپا نديه (قوم) ۷۵۶
ديسمكهه (يا) ديسمكهي (قوم)
.. ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۷۵۶
ديندار خان بخاري ۴۸
دين محمد .. ۸۲۶
دين محمد خان مشهور به يتيم
سلطان بن جاني سلطان
بن يار محمد خان ۴۳۲
۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶
ديو ۷۷۹
ديوداس .. ۵۱۰

* حرف ذال *

ذوالفقارالدوله قايم جنگ ۳۴ -
.. .. ۸۳۴
ذو الفقار الدوله ميرزا نجف
خان بهـادر ملقب به
نصرت جنگ (يا) ذو الفقار
خان بهادر ۴۹ - ۲۹۱ - ۳۱۳ -
۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۸ - ۳۲۰ -

۳۲۶ - ۴۶۱ - ۶۱۰ - ۶۱۱ -
.. .. ۸۱۸
ذوالفقار پسر اله یار خان ۱۸۴
ذوالفقار خان قراملو ۴۹ -
.. .. ۳۱۰
ذوالفقار خان محمد بیگ (یا)
ذوالفقار بیگ بخشي ۴۹ -
.. .. ۳۲۷
ذوالقدر خان ترکمان ۴۹ -
.. .. ۴۲۳

* حرف را *

راجپوتیه (یا) راجپوتان (قوم)
۴۴۸ - ۴۶۲ - ۶۴۸ - ۷۸۸ -
.. .. ۸۰۳
راج سنگهه .. ۴۴۷ - ۴۴۸
راجومنا ۷۰۲
راجه اندرمن دهندهیرا ۵۱
راجه اندرودة کور .. ۵۱
راجه انمچند (یا) ایمچند (یا)
اتمچند راجهٔ گوالیار ۶۴۷
راجه انوپ سنگهه بد گوجر ۵۰
راجه باسو .. ۵۰ - ۷۶۴
راجه بدیچند .. ۶۴۸
راجه بر سنگهه دیو بندیله ۵۰
راجه بکرماجیت (که هیمو بقال
خود را خوانده بود) ۴۶۹
راجه بکرماجیت پتر داس ۴۹ ،
.. .. ۱۴۵ - ۷۱۲
راجه بکرماجیت رای رایان ۵۰
.. .. ۱۴۵ - ۷۱۲
راجه بهارتهه بندیله .. ۵۰
راجه بهار سنگهه بندیله ۵۰ -
.. .. ۷۲۷
راجه بهار همل (یا) بهارامل
۴۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۴
راجه بهگونت داس ۴۹ -
... ... ۱۰۵ - ۳۹۵
راجه بهیم ۷۰۷
راجه بیتهـــل داس (یا)

بتهل داس و (یا)
پتهل داس ۵۰ - ۲۲۱ -
... ۴۳۱ - ۷۱۴ - ۷۲۴ -
راجه بیربر ... ۹۴ - ۴۸۲
راجه بیر بهادر ... ۵۱
راجه تودرمل ۸۷ - ۱۰۱ -
- ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۶۵۰ - ۶۵۲ -
۶۵۳ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷
راجه تودرمل شاهجهانی ۵۱
راجه تودرمل کهتری لاهوری
... ۴۹ - ۵۱ - ۵۱۳
راجه ججهار سنگهه بندیله
... ۵۰ - ۴۱۹ - ۵۲۹
راجه جسونت ... ۲۱۸ -
... ... ۵۹۵ - ۷۸۴
راجه جگت سنگهه ولد
راجه باسو ۵۰ - ۴۲۵ - ۷۶۴
راجه جهیلا رام ناگر ۵۱
راجه جی چند راتهور ۴۱۲ -
... ... ۶۴۷ - ۶۴۸
راجه جیسنگهه ۳۱۴ - ۵۹۴ -
... ... ۷۵۴ - ۸۰۰
راجه جی رام بدگوجر ۵۰
راجه چندرسین ... ۵۱
راجه دهیراج جی سنگهه سوائی
(یا) راجه جیسنگهه سوائی
(شف - دهیراج راجه
جیسنگهه سوائی) ۴۹
۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۳۱ - ۳۴۳ -
... .. ۵۴۴ - ۵۴۵
راجه دیبی سنگهه بندیله ۵۱
راجه راج روپ ... ۵۱
راجه راج سنگهه کچهواهه ۵۰
راجه رام ... ۵۴۲
راجه رام چند بگهیله ۴۹
راجه رامچند جد جیچند ۶۴۷
راجه رام چندر ۲۹ - ۷۹
راجه رام داس کچهواهه ۵۰ -
.. .. ۶۸۹
راجه رام داس نرنوری ۵۰

راجه رام سنگهه کچهواهه ۵۱

راجه رایسال درباري ۵۰

راجه راي سنگهه سیودیه ۵۱

راجه رتن چند ۳۳۱ -
.. .. ۳۳۲

راجه رگهناتهه داس ۳۶۴ -
... ... ۳۶۹

راجه رگهوناتهه .. ۵۱

راجه روز افزون .. ۵۰

راجه ساهو بهونسله ۵۱ -
۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ -
۴۹۹ - ۵۲۳ - ۷۹۶ - ۷۹۷

راجه سجان سنگهه بندیاه (یا)
سبهان سنگهه ... ۵۱

راجه سلطانجي بنالکر (یا)
نبالگر) ۵۱

راجه سنگرام مرزبان کهرکپور
(یا) کهور کپور ۵۱۳ -
.. ... ۶۶۵

راجه سورج سنگهه راتهور ۵۰

راجه سورجمل پسر راجه باسو
.. .. ۵۰

راجه سیورام گور .. ۵۰

راجه علي خان فاروقي (یا)
راجي علي خان ۱۰۱ -
۱۰۲ - ۱۲۳ - ۳۹۷ - ۶۹۹

راجه علي‌خان مرزبان خاندیس
.. .. ۶۸۷ - ۶۹۸

راجه کشن سنگهه بهدوریه ۵۰

راجه گج سنگهه پسر راجه
سورج سنگهه ۵۰ - ۵۱۶ -
... ... ۷۵۰

راجه گوپال سنگهه گور ۵۱

راجه مالگوسائین زمیندار
ولایت کوچ .. ۶۵۲

راجه مان سنگهه پسر راجه
بهگونت داس کچهواهه
۵۰ - ۱۱۱ - ۱۱۸ - ۴۷۸ -
۶۵۲ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۷۰۲ -
.. .. ۷۱۶ - ۷۱۸

راجه مترسين .. ۳۷۲
راجه محكم سنگهه كتهري ۵۱ -
.. .. ۳۲۸
راجه مدهكر بنديله ۴۹ - ۸۷
راجه مترروپ .. ۵۱۶
راجه مهاسنگهه و جگت سنگهه
.. .. ۵۰
راجي حامد شاه مانكپوري
.. .. ۱۲۴
راگهو .. ۵۲۳
رام جات : ۸۱۰
رامچند بگهيله راجۀ بهته ۵۰۹
رام چند چوهان .. ۴۹
رام چندر مرهته ۲۶ - ۵۱۶
رام داس پسر جيمل ۵۱۵
رام راجه .. ۷۹۶
رام سنگهه .. ۴۳۱
رام سنگهه ولد كرنسي راتهور
... ... ۵۱
رام سنگهه هادا ... ۵۱
رانا اوديسنگهه ۸۳ - ۳۹۱ -
... ... ۶۴۶
رانا بهونسله (يا) رانا ۱۰۹ -
۱۱۰ - ۱۲۴ - ۵۹۶ - ۵۹۸ -
... ۶۵۲ - ۸۰۳ - ۸۱۶
رانا پرتاب زميندار ميوار
... ۳۹۵ - ۵۱۱ - ۵۱۵
رانا سگرا پسر رانا اودي سنگهه
... ... ۵۰
رانا كرن پسر رانا امرا ۵۰
راني درگاوتي ۷۹ - ۳۸۸
راو امر سنگهه پسر كلان
راجه گج سنگهه ... ۵۰
راو بالاجي (يا) بالاجي راو ۲۳
راو بهاو سنگهه هادا ۵۱
راو دلپت بونديله (يا) بنديله
(يا) راودليپ ۵۱ - ۳۱۳
راو رتن هادا پسر راو بهوج
۵۰ - ۱۴۱ - ۳۹۹ - ۷۵۰
راو سترسال هادا نبيرۀ راو رتن

... ... ۵۰ - ۷۴۶
راو سور بهورتهیه ... ۵۰
راو کرن بهورتهیه ... ۵۱
راو مالدیو ... ۴۶۷
رای باگهنی زن اوداجی رام ۱۴۴
رای بهوج پسر رای سرجن هادا ... ۴۹
رای پتر داس ... ۱۱۰
رای پرشاد حاکم امرکوت ۴۶۷
رای درک داس ... ۶۹۰
رای درگا سیسودیه ۴۹
رای رای سنگهه بهورتهیه ۴۹
رای سرجن هادا ... ۴۹
رای کلیان مل ... ۳۷۸
رای گور دهن سورج دهج دیوان اعتماد الدوله ۵۰ - ۶۹۱
رای لونکرن کچهواهه ۴۹
رای مالدیو راجهٔ جودهپور ... ۳۷۸ - ۶۴۶

رای مکند کایتهه ... ۵۰
رای ناگر گجراتی پیشکار افضل خان علامی شکر الله ۱۵۰
رحمت خان .. ۴۵۲
رحمت خان حکیم ضیاء الدین ۵۱
رحمت خان میر فیض الله ۵۰
رحمن یار برادر اله یار خان ۱۸۴
رحیم بیگ .. ۴۴۱
رحیم خان افغان .. ۳۰۰
رحیم خان دکنی .. ۱۸۵
رستم ... ۱۱۹
رستم و اسفندیار .. ۷۱۵
رستم خان ۱۹۱ - ۱۹۹ - .. ۴۳۱ - ۷۰۶ - ۷۷۳
رستم خان دکنی ۲۰۰ - ... ۲۱۷ - ۲۴۴ - ۷۹۹
رستم خان شغالی ۵۰ - ۳۹۹

رستم خان فیرز جنگ ۴۴۵
رستم خان مقرب خان ۵۱
رستم خان ولد خسرو سلطان
... ... ۴۴۳
رستم دل خان بني مختار
صوبه دار حیدر آباد ۵۱ -
۲۵۵ - ۲۵۶ - ۳۰۲ - ۳۰۳ -
... ... ۵۳۷
رستم هند معین الملک مخاطب
به میر منو ... ۳۶۰
رشیدا پسر عقیدت خان بخشي
دکن ... ۱۴۳
رشید خان ... ۱۸۵
رشید خان الهام الله ۵۱
رشید خان انصاري ۵۰
رضا قلي ... ۴۵۳
رضوي خان سید علي بخاري
... ... ۵۱ - ۲۷۳
رضي الدین خان شیخ
رضي الدین ... ۵۹۷
رضي الملک .. ۹۴
رعادت خان ظهیر الدوله ۵۱
رعد انداز خان ... ۲۱۶
رفیع الدرجات ... ۳۴۲
رکن الدوله ... ۳۷۰
رکن الدوله اعتقاد خان بهادر
فرخ شاهي ۳۴۰ - ۳۴۱
رکن الدوله سید لشکر خان
... ... ۳۶۹
رکن الدین ... ۴۰۴
رکن الدین سید لشکر خان بهادر
نصیر جنگ ... ۵۱
رگهو بهوسله ... ۲۲
رگهو جي بهوسله ... ۳۷۰
رندوله خان ۷۴۳ - ۷۴۶
رندوله خان بیجاپوري ۱۷۷ -
... ... ۷۶۳
رندوله خان حبشي ۱۵۷
رندوله خان عادلخاني ۴۱۸
رندوله خان عادلشاهي ۷۵۰

رندوله خان غازي ... ۵۱

رن هتن (خيل عرش آشياني) ... ۵۷۱ - ۵۷۲

روپ سنگهه راتهور ... ۵۱

روبهي برادر زاده راجه بهارهمل ۴۹

روپ متي (يا) روپ مني ... ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱

روح الله خان ۳۰۸ - ۳۱۳ - ... ۴۵۶ - ۵۰۰ - ۷۸۱

روح الله خان اول پسر دوم خليل الله خان ۵۱ - ۲۲۵

روح الله خان ثاني ۲۸۷ - ۸۱۴

روح الله خان خانسامان ۳۵۰ - ۳۵۱

روح الله خان خانه زاد خان ۵۱

روشن الدوله رستم جنگ ۵۱

روهله (قوم) ... ۵۴۷

ريحان شولا پوري ۷۶۳

* حرف زا *

زاهد خان كوكه ۵۲ - ۵۷ - ... ... ۱۱۳ - ۴۱۳

زاهد خان پسر صادق خان ... ... ۵۲ - ۲۰۴

زبردست خان ۵۲ - ۱۸۱

زبردست خان پسر ابراهيم خان ۳۰۰

زكريا خان بهادر هزبر جنگ ۴۹

زهره آقا دختر فاطمه بي بي ۶۲۰

زيب النسا بيگم ... ۵۹۹

زين آبادي ... ۷۹۰

زينت النسا بيگم ۳۰۱ - ... ... ۳۱۴ - ۳۱۵

زين خان ... ۱۰۶

زين خان كوكه ۵۲ - ۱۰۹ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۵۱۱ - ۵۵۹ - ۶۹۳

* حرف سين *

سادات خان ذوالفقار جنگ ... ... ٥٣ - ٦٠٤

ساهو بهونسله (يا) ساهوجي بهونسله ... ١٦١ - ١٨٧ - ٢٠٨ - ٣٢٨ - ٤٣٥ - ٥٢٣ - ٧٣٩ - ٧٤٢ - ٧٤٣ - ٧٤٦

سجان سنگهه و پرسديو پسران سورجمل سيوديه ٥٢

سبحان قلي (يا) سبحان قلي سلطان پسر نذر محمد خان ... ٤٤١ - ٧٦٨

سبحان قلي ١٩٠ - ٤٤٢ - ٦٧٨

سبل سنگهه سيوديه ... ٥٣

سپهدار خان ... ٢٩٩ - ٧٢١ - ٨١١

سپهدار خان محمد صالح ٥٢

سپهدار خان مخاطب به اعزالدوله خانجهان بهادر ... ... ٢٩٩ - ٣٢٣

سپهر شكوه ... ٨٠٠

سترسال بنديله ... ٥٣

ستي خانم صدرالنساء ١٦٠

سجاول خان ... ٣٨٧

سراج الدوله انورالدين خان بهادر ظفر جنگ ٥٣ - ٢١٤

سراج الدين علي خان آرزو ٥

سرافراز خان بلوالي (يا) بلوالي ٥٣

سرافراز خان پسر لشكر خان ... ... ٥٢ - ٨٢٩

سر بلند خان خواجه رحمت الله ... ... ٥٣ - ٣٤٠

سردار خان چيله ... ٥٣

سردار خان خواجه يادگار ٥٢ - ... ... ٣٢٨ - ٣٥٩

سردار خان شاهجهاني ٥٢ - ٧٧٤

سردار خان کوتوال نبیرهٔ
باقي خان چیله قلماق
شاهجهاني ۴۵۸ - ۶۰۵
سرفراز خان چغتا ... ۵۲
سرفراز خان سید لطیف ۵۳
سرمد ۲۲۷
سرمست خان ... ۳۷۰
سریا راو (یا) سربا راو زمیندار
نرمل ۲۲
سعادت الله خان تعلق دار
کرناتک حیدرآباد ۵۳ -
.. ۶۷۰ - ۸۳۲ - ۸۳۳
سعادت خان برهان الملک
ناظم اکبرآباد ... ۵۴۵
سعادت خان پور ظفر خان ۵۳
سعادت خان نیشاپوری ۳۳۴
سعادت یار کوکه ... ۱۱۵
سعد الله خان بهادر مظفر جنگ
وزیر اعظم فردوس آشیاني
(شف - علامي سعد الله
خان) ۱۳ - ۵۲ -
۵۳ - ۱۶۵ - ۳۴۲ - ۷۷۱ -
.. .. ۷۷۶ - ۷۸۲
سعد الله خان پسر علي محمد
خان روهله ۱۹ - ۳۶۶
سعد الله خان هدایت الله
... ... ۵۳ - ۴۹۴
سعیداي سرمد ۲۲۶ - ۲۲۷
سعید بدخشي ... ۳۹۳
سعید خان بهادر ظفر جنگ
پسر احمد بیگ خان کابلي
ناظم کابل ۵۲ - ۱۲۶ -
۱۲۷ - ۱۹۱ - ۲۸۰ - ۵۳۰ -
... ... ۵۳۲ - ۵۹۱
سعید خان چغتائي ۴۰۱
... ... ۴۰۴ - ۴۲۳
سکندر بیگ منشي راقم تاریخ
عالم آراي عباسي ۷۳۵
سکندر بیگ منشي ... ۴
سکندر خان ۵۶۴ - ۶۱۵ - ۶۲۷

سکندر خان اوزبک ۷۶ - ۷۷ -
- ... .. ۳۸۵ - ۳۸۶
سکندر خان پسر عبد الله خان
... ... ۴۳۲
سکندر دوتانی ۷۲۲ - ۷۲۶ -
... ... ۷۲۸
سکندر شاه سور (یا) سکندر
خان سور (یا) سکندر سور
۶۸ - ۷۵ - ۸۵ - ۳۷۵ -
... ۵۴۹ - ۶۱۴ - ۶۱۹
سکندر والی بیجاپور ۵۳۶
صلاح خان ۲۵۵
سلاطین آل مظفر ... ۶۶۷
سلطان ابراهیم پسر سلطان
رفیع الشان ... ۶۶۴
سلطان ابراهیم لودي ... ۶۲۳
سلطان احمد شاه بانی احمد آباد
.. ۹۴ - ۲۴۱ - ۳۶۶
سلطان بایسنغر ... ۱۴۹
سلطان پرویز ۱۱۱ - ۱۴۱ -
۲۰۷ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۷۰۶ -
... ... ۷۰۷ - ۷۲۱
سلطان جلال الدین منگبری ۶۷۹
سلطان جهاندار شاه ۸۱۷
سلطان حسن خان جلایر (یا)
سلطان حسین خان جلایر
... ۷۷ - ۲۵۳ - ۳۷۹
سلطان حسین افتخار خان پور
اصالت خان ... ۱۷۲
سلطان حسین خان پکهلي وال
... ... ۵۶۵
سلطان حسین صفوي ۸۲۳
سلطان حسین مشهور به میر
ملنگ (یا) سلطان حسن
... ... ۲۹۴ - ۳۰۲
سلطان حسین میرزا ۶۶۸ - ۷۱۰
سلطان خان ... ۳۷۰
سلطان خرم ۵۷۲ - ۶۶۶ - ۷۰۳
سلطان خسرو پسر کلان شاهزاده سلیم
۹۳ - ۱۱۰ - ۱۱۶ - ۱۲۹ -

۵۶۱ - ۵۶۶ - ۵۷۲ - ۵۷۶ -
... ... ۶۸۵ - ۷۱۴
سلطان خواجه نقشبندي ۵۲
سلطان داراشکوه ... ۷۹۲
سلطان دانیال ... ۷۰۱
سلطان داور بخش مشهور به
سلطان بلاقي پسر سلطان خسرو
۱۴۰ - ۶۸۹ - ۷۲۲ - ۷۲۳ -
.. ۷۱۴ - ۷۷۴ - ۷۹۲
سلطان رفیع الدرجات ۳۴۹
سلطان زین العابدین ۱۷۸
سلطان سکندر سور (یا) سکندر
شاه سور (یا) سکندر خان
سور (شف - سکندر شاه)
۶۸ - ۷۵ - ۸۵ - ۳۷۵ -
.. ۵۴۹ - ۶۱۴ - ۶۱۹
سلطان سلیم (یا) سلیم شاه
(شف - سلیم شاه) ۶۸ -
۸۸ - ۳۸۰ - ۳۸۷ - ۳۸۸ -
.. ۴۶۹ - ۵۱۲ - ۵۳۹
سلطان سلیمان شکوه (یا)
سلیمان شکوه پسر کلان
داراشکوه ۲۴۸ - ۲۷۳ -
۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۷ ۴۵۲ -
۴۵۳ - ۴۵۴ - ۵۹۳ - ۵۹۴
سلطان سنجر سلجوقي ۲۰۷
سلطان شجاع .. ۷۷۵
سلطان شهریار پسر سلطان خسرو
۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۵۴ - ۱۵۵ -
.. ۱۵۶ - ۷۱۴ - ۷۲۲
سلطان عبدالله قطب شاه ۲۰۱
سلطان عظیم الشان ۸۱۶ -
.. .. .. ۸۱۹ - ۸۲۰
سلطان علي .. ۴۷۹
سلطان علي افضل خان ۷۴
سلطان فیروز شاه پادشاه دهلي
.. .. ۲۴۱
سلطان کام بخش ۳۴۸
سلطان گرشاسپ ۷۱۴
سلطان محمد ۲۱۷ - ۲۴۸ -

.. .. ۵۰۸ - ۷۸۵

سلطان محمد اکبر - ملقب به عرش آشیانی (شف - عرش آشیانی) ۷ - ۸ - ۹ - ۵۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۸۴ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۱۰۱ - ۱۰۴ - ۱۱۱ - ۱۱۵ - ۱۱۸ - ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۹ - ۱۳۵ - ۲۵۹ - ۲۷۹ - ۲۹۴ - ۳۴۵ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۹ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۹۱ - ۳۹۳ - ۳۹۶ - ۳۹۸ - ۴۰۱ - ۴۰۷ - ۴۰۹ - ۴۱۲ - ۴۲۵ - ۴۳۳ - ۴۵۵ - ۴۶۸ - ۴۷۱ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۸۲ - ۴۸۴ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۴ - ۵۲۴ - ۵۳۷ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۴ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۴ - ۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۸ - ۵۷۰ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۶ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۱ - ۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۱ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۴ - ۶۶۹ - ۶۷۱ - ۶۷۵ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۷ - ۶۹۱ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۵ - .. .. ۷۱۰ - ۷۳۳ - ۷۳۷

سلطان محمد اورنگ زیب بهادر (شف - خلد مکان) ۸ - ۹ - ۱۷۳ - ۲۰۶ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۲۲ - ۲۳۲ - ۲۳۴ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۰ -

۲۴۵ - ۲۵۵ - ۲۶۶ - ۲۷۴ -
۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۴ -
۲۸۷ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ -
۲۹۵ - ۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۱۴ -
۳۲۴ - ۳۴۵ - ۳۵۰ - ۳۵۱ -
۳۵۴ - ۳۵۸ - ۳۶۳ - ۴۰۸ -
۴۱۴ - ۴۴۵ - ۴۵۷ - ۴۵۹ -
۴۹۳ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۸ -
۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۲۹ - ۵۳۱ -
۵۳۸ - ۵۴۱ - ۵۸۵ - ۵۹۱ -
۵۹۵ - ۵۹۸ - ۶۰۵ - ۷۷۵ -
۷۸۱ - ۷۹۰ - ۷۹۲ - ۷۹۶ -
۷۹۷ - ۸۱۰ - ۸۱۳ - ۸۱۴ -
۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۹ - ۸۲۴ -
.. .. ۸۲۵
سلطان محمد معظم ۲۰۴
سلطان محمد میرزا پسر کلان
شاه طهماسپ صفوي ۵۰۷ -
.. .. ۵۵۱
سلطان محمـــود بن سلطان
ابوسعید .. ۳۷۵
سلطان محمود کلان ۱۲۵
سلطان محمود گجراتي ۸۷ -
.. ۹۳ - ۹۶ - ۳۷۳
سلطان محمود میرزا ۳۷۲ -
.. .. ۳۷۳
سلطان مراد بخش ۱۶۶ -
.. ۵۳۰ - ۷۱۳ - ۷۷۳
سلطان مظفر گجراتي ۴۷ -
۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ -
۴۷۸ - ۶۶۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳ -
.. .. ۶۹۴
سلطان نصیر الدین .. ۵۶۶
سلیمان خان .. ۶۴۰
سلیمان داؤد پسر لودي خان
.. .. ۶۴۰
سلیمان شکوه پسر کلان داراشکوه
۲۴۸ - ۲۷۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ -
۴۴۷ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ -
.. .. ۵۹۳ - ۵۹۴

سليمان كرراني حاكم بنگاله
و بهار .. ۸۴ - ۶۳۹
سليم شاه .. ۶۸ - ۸۸ -
۳۸۰ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۴۶۹ -
.. .. ۶۳۹
سليم قلي .. ۱۰۷
سليمه سلطان بيگم ۴۴ - ۳۷۵ -
.. .. ۴۸۴
سمان جي خان قرغوچي ۵۲
سنبل (قبيلهٔ از قبائل افغان
نيازي) .. ۲۴۹
سنبهاى بهونسله ۳۱۲ -
۶۰۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۸۰۵ -
.. .. ۸۰۶ - ۸۱۴
سنبهاى سوائي ۷۸۹ - ۸۰۴
سنتا كهورپره ۲۹۱ - ۵۳۸ -
.. .. ۸۱۲
سنجر بيگ .. ۲۶۶
سنكراجي ملهار .. ۳۲۹
سنكرام هوسناک .. ۷۲

سنكي جات .. ۵۴۱
سوده (قوم) ۵۲۹ - ۷۱۱
سورجمل جات ۳۶۷ - ۵۴۷
سوم ديو داماد بهرجي ۴۱۳
سومناتهه (فيلبان) .. ۶۲۹
سهراب خان پسر آصف خان
مرزا جعفر .. ۱۱۴
سهيل خان بيجاپوري ۷۰۰ -
.. .. ۷۱۱
سهيل خان خواجه سرا ۶۹۹
سيادت خان سيد اوغلان ۵۳
سيادت خان مير زين الدين
علي .. ۵۳
سيد ابو سعيد .. ۲۳۸
سيد ابو الفتح ۱۲۳ - ۱۲۴
سيد ابو محمد .. ۷۷۵
سيد احمد خان بارهه ۵۲
سيد احمد قلعه دار كالنجر ۷۲۹
سيد اختصاص خان بارهه عرف
سيد صلابت خان .. ۵۲

سید اختصاص خان سید فیروز خان .. ٥٣
سید اله داد .. ١٢٣
سید امیر خان خوافی ٥٣ - ٢٢٧
سید جلال صدر الصدور ٤٤٣
سید جعفر بارهه مخاطب بهشجاعت خان .. ١٤٨
سید حامد خان بخاری ٥٢ .. .. ٨٧
سید حسن خان بارهه صوبه‌دار لاهور (یا) سید حسین خان بارهه .. ٥٣ - ٦٠٤
سید حسن علي خان ناظم اله‌آباد .. ٣٢٣
سید حسین علي خان ناظم پتنه .. ٣٢٢ - ٣٢٣
سید خانجهان بارهه ٧٦٢ - .. .. ٧٦٣ - ٧٦٦
سید خان جهان خالوي
قطب‌الملک ٥٤٤
سید خان چغتا .. ٥٢
سید دلاور علي خان ٣٧٠
سید دلیر خان بارهه ٥٢
سید دولت .. ٧٧
سید راجو بارهه .. ٥٢
سید رستم خان دکني ٥٣
سید سالار خان .. ٢١٦
سید شجاعت خان بهادر بهکري .. ٥٣
سید شیر زمان پسر خانجهان سید مظفر بارهه ٧٦٥
سید صلابت خان مخاطب به اختصاص خان ٥٨٦
سید عالم بارهه .. ٥٢
سید عالم علي خان بهادر ٣٥٦
سید عبد الله خان ٣٣٥ - ٣٤٢ - ٥٤٤ - ٦٥١ - ٦٥٢
سید عبد الله خان بارهه ٥٣
سید عبد الله خان پسر

میر خوانندہ .. ۵۲
سید عبد الله خان قطب الملک
.. .. ۴۶۲
سید عبد الوهاب خاندیسي ۴۱۳
سید عـزت خان عبد الرزاق
گیلاني .. ۵۳
سید علي اکبر قاضئ لاهور ۲۳۷
سید غیرت خان ۳۳۵ -۸۲۱
سید غیرت خان بارهه ۴۶۴
سید قاسم بارهه قلعه‌دار آله‌آباد
.. .. ۷۸۴ - ۷۸۵
سید قاسم و سید هاشم ۵۲
سید لشکر خان بارهه ۵۳ -
.. .. ۷۶۵
سید ماکهن پسر سید عبد الله
.. .. ۷۶۱
سید مبارک خان بخاري ۹۴ -
.. .. ۳۲۳
سید محمـد پسر خاندوران
نصرت جنگ ۷۵۸ - ۷۸۲
سید محمد جونپوري مهدوي
.. .. ۲۳۵ ۰ ۸۲۵
سیـد محمـد گیسودراز
(قدوة الواصلین) ۱۹۳
سید محمد میر عدل ۸۹
سید محمود پسر نصرت جنگ
خاندوران .. ۷۵۸
سید محمود خان بارهه ۵۲ -
.. .. ۶۳۷
سید مرتضی خان ۷۵۲
سید مظفر خان بارهه ۵۳ -
۷۰۶ - ۷۱۴ - ۷۲۴ - ۷۲۸ -
.. .. ۷۲۹ - ۷۶۱
سید منصور خان بارهه پسر خان
جهان سید مظفـر بارهه
.. .. ۵۲ - ۷۶۵
سید منور پسر خان جهان سید
مظفر بارهه .. ۷۶۵
سید میرک اصفهاني جعفري
.. .. ۶۴۱

سيد نجم الدين علي خان بارهه
.. .. ٥٣
سيد نياز خان قلعه دار ٣٠٢
سيد وجيه الدين گجراتي ٢٣٦
سيد هدايت الله صدر ٥٢
سيد هزبر خان بارهه ٥٢
سيدي حسن .. ٥٨٢
سيدي سالم .. ١٧٧
سيدي مرجان قلعه دار بيدر ٢٠١
سيدي مفتاح حبش خان
.. ٥٧٩ - ٥٨٠ - ٧٥٤
سيدي ياقوت خان حبشي ٥٣
سيف الدوله سيد شريف خان
بهادر ٥٣
سيف الدوله عبد الصمد خان
بهادر دليرجنگ ٥٣ - ٦١١
سيف الدوله عمدة الملک ٢٥
سيف الدين علي خان ٣٢٨ -
.. .. ٥٣٩
سيف الله خان ميربحر ٥٣
سيف الله صفوي ٢١٤ - ٧٨١
سيف خان سيد علي اصغر
٥٢ - ٢١٦ - ٢٥٣ - ٢٥٤ -
.. .. ٢٧٨ . ٢٨٧
سيف خان فقير الله ٥٣
سيف خان كوكه .. ٥٢
سيف خان ميرزا صفي ٥٢ -
٢١٦ - ٢٥٣ . ٢٥٤ - ٢٧٨ -
.. .. ٢٨٧
سيف علي بيگ پدر بيرام
خان .. ٣٧٢
سيمجه (يا) سمجهه (قوم) ٥٢٩
سيوا (يا) سيوا بهونسله (يا)
سيواى بهونسله ٢٧٦ -
٢٩٣ - ٣١٤ - ٤٩٨ - ٥٢٣ -
٦٠٧ - ٧٨٣ - ٨٠١ - ٨٠٢

* حرف شين *

شادمان پسر ميرزا عزيز كوكه
.. .. ٦٨٤

شاه ملک خانم بنت سلطان
محمد میرزا بن
جهانگیر میرزا پسر امیر
صاحب قران .. ۴۸۷
شادي خان ازبک ۵۴
شاه ابوالمعالي ۶۵ - ۷۵ -
.. .. ۴۷۶
شاه اسمعیل صفوي ۳۷۲ -
.. .. ۴۰۸ - ۸۲۳
شاه بداغ خان ۵۴ - ۳۸۶ -
.. .. ۴۷۱
شاه بیگ خان ارغون ۵۴
شاه بیگ خان ازبک ۵۴
شاه بیگ خان حاکم قندهار
.. .. ۴۸۲
شاه بیگ خان خاندوران ۴۸۳
شاه بیگ خان صوبه‌دار قندهار
.. .. ۴۳۴ - ۷۷۷
شاهجهان بادشاه (ملقب به
صاحب قران ثاني و فردوس
آشیاني) - (شف - فردوس
آشیاني) ۸ - ۹ -
۱۱۳ - ۱۲۶ - ۱۳۳ - ۱۴۱ -
۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۵۴ -
۱۵۶ - ۱۵۹ - ۱۶۷ - ۱۷۵ -
۱۸۸ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۵ -
۱۹۶ - ۲۰۶ - ۲۳۶ - ۲۴۷ -
۲۹۵ - ۳۹۹ - ۴۰۴ - ۴۰۵ -
۴۲۲ - ۴۲۴ - ۴۴۳ - ۴۴۵ -
۴۶۱ - ۴۷۹ - ۴۹۰ - ۴۹۳ -
۴۹۶ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۵ -
۵۲۸ - ۵۳۰ - ۵۷۴ - ۵۷۹ -
۵۸۸ ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۲ -
۶۴۹ - ۶۸۸ - ۷۲۱ - ۷۲۳ -
۷۳۰ - ۷۳۶ - ۷۴۲ - ۷۴۸ -
۷۵۰ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۵ -
.. ۷۶۹ - ۷۹۲ - ۷۹۸
شاه دراني .. ۳۶۶ - ۳۶۷
شاهرخ میرزا .. ۶۶۸
شاهزاده اعزالدین .. ۸۳۱

شاهزاده بیداربخت ناظم مالوه
۲۹۹ - ۵۴۲ - ۷۹۷ - ۸۱۰
شاهزاده پرویز ۵۱۷ - ۷۰۲ -
.. .. ۷۱۸
شاهزاده خسرو .. ۱۲۴
شاهزاده دارا شکوه ۱۵۶ -
۲۱۱ - ۲۶۱ - ۲۷۳ - ۴۳۱ -
.. ۴۴۴ - ۷۶۵ - ۷۷۸
شاهزاده دانیال ۴۷۸ - ۷۰۲ -
.. .. ۷۱۷ - ۷۳۷
شاهزاده سلطان پرویز ۱۱۰ -
.. .. ۵۱۶ - ۷۵۸
شاهزاده سلطان خرم مخاطب
بشاهجهان ۱۲۴ - ۱۵۲ -
.. ۲۵۹ - ۵۱۷ - ۷۵۸
شاهزاده سلطان دانیال ۴۷۸ -
.. ۷۰۲ - ۷۱۷ - ۷۳۷
شاهزاده سلطان سلیم ۱۱۰ -
۴۸۱ - ۵۷۲ - ۶۷۰ - ۶۸۵ -
.. .. ۶۹۴ - ۷۲۳
شاهزاده سلطان محمد معظم
.. .. ۵۳۷
شاهزاده سلطان مراد ۵۱۵ -
.. .. ۶۸۲ - ۶۹۸
شاهزاده سلیمان شکوه ۲۲۱
شاهزاده شاهجهان ۱۳۶ -
۱۴۵ - ۱۵۳ - ۳۹۹ - ۴۱۰ -
۴۱۶ - ۵۲۵ - ۵۲۷ - ۶۶۳ -
۶۸۸ - ۷۰۵ - ۷۰۷ - ۷۱۳ -
.. ۷۲۰ - ۷۴۰ - ۷۴۹
شاهزاده شاه عالم بهادر ۲۸۴ -
.. .. ۳۰۴
شاهزاده شجاع .. ۴۴۵
شاهزاده شهریار پور خرد
جنت مکانی .. ۱۳۳
شاهزاده عظیم الشان ۳۱۲ -
.. .. ۳۲۲ - ۳۲۳
شاهزاده محمد اعظم (یا) اعظم
شاه ۲۶۳ - ۲۹۹ - ۴۹۷
.. ۵۳۴ - ۵۹۶ - ۸۰۶

شاهزاده محمد اکبر ٦٥ - ٢٢٤ -
٢٥٤ - ٣٧٥ - ٤٤٨ - ٤٤٩ -
٤٥٤ - ٥٣٤ - ٦١٦ - ٦٣١ -
.. .. ٦٣٦ - ٨٠٥
شاهزاده محمد اورنگ زیب
بهادر ١٥٦ - ١٦٢ -
١٩٦ - ٢٠١ - ٢٢٤ - ٢٢٥ -
٢٥٢ - ٢٦٣ - ٢٦٩ - ٢٧٥ -
٤١٣ - ٤٢٣ - ٤٣٠ - ٤٣١ -
٤٩٤ - ٥٣٥ - ٥٨٢ - ٧٥٢ -
٧٥٥ - ٧٦٣ - ٧٧٦ - ٧٧٧ -
٧٨٢ - ٧٨٣ - ٧٨٧ - ٧٩٨
شاهزاده محمد حکیم ٦٣٦
شاهزاده محمد سلطان ٢٢٢
شاهزاده محمد شجاع ١٦٠ -
١٧٨ - ١٨٤ - ١٨٥ - ٥٩٣ -
.. ... ٧٤٤ - ٧٦١
شاهزاده محمد معزالدین
٢٦٦ - ٧٨٩ - ٨١٣ - ٨٢٥ -
... ... ٨٢٧
شاهزاده محمد معظم مخاطب
به شاه عالم ٢٥٣ - ٢٨٠ -
٤٥٨ - ٤٩٦ - ٨٠١ - ٨٠٧
شاهزاده مراد بخش ١٧٤ -
٢٢٣ - ٢٩٥ - ٣١٢ - ٤٢٠ -
٤٤١ - ٧٠١ - ٧٦٥ - ٧٧٠
شاه سبحان ... ٦٦٨
شاه شجاع ١١٤ - ١٦٨ -
.. .. ٧٨٢
شاه صفي .. ٢١١ - ٧٦٥
شاه طهماسپ صفوي ٩٠ -
١٠٧ - ١٢٨ - ٣٩٦ - ٤٧١ -
... ٥٠٧ - ٥٥٧ - ٥٧٧
شاه عالم بهادر ٢٧٩ - ٢٨٠ -
٢٩٩ - ٣٠٠ - ٣١٢ - ٣٢٢ -
٣٢٣ - ٣٥١ - ٤٤٨ - ٤٥٠ -
.. ٥٤٣ - ٥٨٢ - ٧٨٨
شاه عباس ثاني ٤ - ٢١١ -
٢٢٧ - ٤٢٥ - ٤٤١ - ٤٩٠ -
.. .. ٤٩٥ - ٧٠٢

شاه عباس ماضي صفوي (يا)

شاه عباس صفوي (يا)

شاه عباس ماضي ۱۶۷ -

۴۰۷ - ۴۳۳ - ۴۳۹ - ۴۹۰ -

۵۸۸ - ۶۶۸ - ۷۰۵ - ۷۱۹ -

... ... ۷۳۳

شاه عيسى سندهي ۷۱۱

شاه فخرالدين .. ۵۴

شاه فيض قادري .. ۸۳۰

شاه قلي چيله ۵۴۱ - ۵۹۵

شاه قلي خان ۴۸۸ - ۵۳۰

شاه قلي خان محرم ۵۴ - ۶۵۶

شاه قلي خان نارنجي ۵۳

شاه قلي خان وقاص حاجي

.. .. ۵۴

شاه محمد .. ۳۹۵

شاه محمد خان قلاتي ۵۴ -

.. .. ۳۸۵

شاه محمد سيف الملوك ۴۷۱

شاهم بيگ (ساربان پسر)

... ... ۶۲۴ - ۶۲۵

شاهم خان جلاير ۵۴ - ۳۹۳ -

.. .. ۶۴۳

شاهم علي .. ۶۶۲

شاه منصور .. ۶۵۷

شاه نواز خان بهادر ميرزا ايرج

۵۴ - ۴۹۰ - ۷۰۳ - ۷۰۴ -

.. .. .. ۷۱۱ - ۷۷۴

شاه نواز خان صفوي ۵۴ -

.. ۱۷۴ - ۲۲۳ - ۴۵۴

شاه نور ۳۳

شاه ولي .. ۶۳۸

شاهي خان .. ۶۲۳

شايسته خان ۱۸۱ - ۱۸۷ -

۱۸۸ - ۱۸۹ - ۲۰۱ - ۲۰۸ -

۲۲۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۳۳۱ -

.. .. ۴۵۲ - ۷۸۶

شايسته خان اميرالامرا (شف -

امير الامرا شايسته خان)

۵۵ - ۱۹۷ - ۲۴۸ - ۵۳۶

شجاع ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ -
۲۱۸ - ۲۲۲ - ۲۴۸ - ۲۴۹ -
۲۵۳ - ۲۷۳ - ۵۹۴ - ۷۷۴ -
.. .. ۷۸۵ - ۸۰۰
شجاع الدوله ۵۵ - ۳۶۸ -
.. .. ۸۲۱
شجاع الملک امیرالامرا ۵۵ -
.. .. ۸۳۳
شجاعت خان ۱۹۸ - ۴۸۳
شجاعت خان بهادر محمد شاه
نام .. ۵۵ - ۱۹۸
شجاعت خان رعدانداز بیگ
.. .. ۵۴
شجاعت خان سلام الله عرب ۵۴
شجاعت خان سور ۳۸۷
شجاعت خان شادي بیگ
.. .. ۵۴ - ۵۱۲
شجاعت خان شیخ کبیر ۵۴ -
.. .. ۱۸۳
شجاعت خان عرف مقیم خان
عرب .. ۵۴
شجاعت خان محمد بیگ
ترکمان .. ۵۵
شرف بیگ عامل خواجه شاه
منصور .. ۶۵۷
شرف الدین .. ۳۵۰
شرف الدین پسر بهره مند خان
.. .. ۴۵۵
شریف الملک حیدر آبادي
.. .. ۵۵ - ۱۴۶
شریف خان اتکه .. ۵۴
شریف خان امیرالامرا (شف -
امیر الامرا شریف خان)
۵۴ - ۱۱۰ - ۱۳۴ - ۷۰۲ -
... ... ۷۱۸
شریف خان بخشي ۶۶۴
شریف خان کروره گنج ۳۰۵
شگون پسر قراچه ۴۷۷
شمال خان قورچي ۵۱۰
شمس الدوله ابوالخیر

خان بهادر تيغ جنگ ٣٦٥
شمس الدوله دلاور جنگ ١٤١
شمس الدين خان پسر کلان
نظر بهادر .. ٥٤
شمس الدين محمد خان اتگه
٥٣ - ٧١ - ٨٨ - ٦١٥ -
.. .. ٦٤٥ - ٦٧٥
شمسي پسر ميرزا عزيز کوکه
... ... ٦٨٤
شمشير خان ارسلان بي اوزبک
.. .. ٥٤
شمشير خان تربتي ٥٥
شمشير خان حيات تربتي ٥٤
شکر راو .. ١٤٤
شهاب الدين احمد خان ٥٤ .
٩٤ - ٩٨ - ٩٩ - ١٠٠ -
١٠١ - ١٠٢ - ٣٧٧ - ٤٧٨ -
٥٥١ - ٦٦١ - ٦٨٢ - ٦٩٥
شهاب الدين محمد صاحبقران
ثاني (يا) فردوس آشياني
(يعني - شاه جهان بادشاه)
(شف - فردوس آشياني)
٨ - ٩ - ١١٣ - ١٢٦ - ١٣٣ -
١٤١ - ١٤٨ - ١٤٩ - ١٥١ -
١٥٤ . ١٥٦ - ١٥٩ - ١٦٧ -
١٧٥ - ١٨٨ - ١٩١ - ١٩٢ -
١٩٥ - ١٩٦ - ٢٠٦ - ٢٣٦ -
٢٤٧ - ٢٩٥ - ٣٩٩ - ٤٠٤ -
٤٠٥ ٤٢٢ . ٤٢٤ - ٤٤٣ -
٤٤٥ - ٤٦١ - ٤٧٩ - ٤٩٠ -
٤٩٣ - ٤٩٦ - ٥١٩ - ٥٢٥ -
٥٢٨ - ٥٣٠ - ٥٧٤ - ٥٧٩ -
٥٨٨ . ٥٨٩ - ٥٩٠ - ٥٩٢ -
٦٤٩ - ٦٨٨ - ٧٢١ - ٧٢٣ -
٧٣٠ - ٧٣٦ . ٧٤٢ - ٧٤٨ -
٧٥٠ - ٧٦٢ . ٧٦٣ - ٧٦٥ -
.. ٧٦٩ - ٧٩٢ - ٧٩٨
شهامت خان سيد قاسم بارهه
.. .. .. ٥٤
شهباز خان خواجه سرا ٢٩٨ -

.. .. ۵۱۱
شهباز خان کنبو ۵۴ - ۴۷۳ -
.. .. ۴۷۴ - ۶۸۱
شهباز خان معروف به شیرو روهله .. ۵۴
شهباز خان میر توزک ۹۷ - ۳۸۷ - ۳۹۱ - ۴۱۸ - ۴۷۳
شه بیگم دختر علی شکر بیگ .. ۳۷۵
شهداد خان خویشگی ۵۵
شهریار ۱۷۵
شیخ ابراهیم پور شیخ موسی ۵۴
شیخ ابوبکر تایبادی ۷۷
شیخ ابوالفضل مبارک علامی (شف - علامی شیخ ابوالفضل صاحب اکبرنامه) ۴ - ۱۳ - ۵۴ - ۷۳ - ۱۰۰ - ۱۱۵ - ۱۱۸ - ۵۶۹ - ۶۶۰ - ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۹ - ۶۹۲ -
.. .. ۷۱۰
شیخ ابوالفیض فیضی ۵۴ -
... ... ۱۰۳ - ۶۹۷
شیخ احمد فتح پوری ۵۴
شیخ الاسلام خان ۲۳۷ - ۲۴۰
شیخ الشیوخ شیخ شهاب‌الدین سهروردی ... ۹۰
شیخ بدهک پسر خویشگی نبیرهٔ شیخ الاسلام شیخ مودود چشتی ۶۰۱ - ۶۰۲
شیخ بهاء الدین ... ۳۶۳
شیخ بهلول ... ۵۴
شیخ جمال بختیار ۵۴
شیخ حسام بخاری ۱۱۶ -
... ... ۱۱۷ - ۳۸۱
شیخ دانیال ... ۱۲۴
شیخ داود ... ۸۲۶
شیخ دین محمد ... ۸۲۵
شیخ زین الملة و الدین خوافی ۶۶۸
شیخ زین صدر نبیرهٔ شیخ

زين الدين خوافي ٦٦٨
شيخ سراج الدين ... ۲۴۰
شيخ سليم چشتي ... ۱۲۰
شيخ سليم فتحپوري ۱۱۸
شيخ عبدالحميد لاهوري ۷۳۵
شيخ عبدالرحيم لكهنوي ۵۴
شيخ عبدالسلام لكهنوي ۷۱۰
شيخ عبدالعزيز خان ۵۵
شيخ عبدالقادر بداؤني ۴ - ... ۳۹۴ - ۶۸۴ - ۶۹۱
شيخ عبدالله خان ... ۵۴
شيخ عبدالله واعظ ملتاني ۸۱۹
شيخ عبدالنبي صدر ۵۴
شيخ علي متقي .. ۲۳۵
شيخ غلام مصطفى كار طلب خان والاشاهي بهادر شاهي ۸۲۹
شيخ فاضل متبحر ... ۵۹۸
شيخ فريد الدين شكرگنج قدس سره (يا) شيخ فريد شكر گنج ... ۳۶۳ - ۶۷۵
شيخ فريد بخشي ۶۷۰ - .. .. ۶۸۵ - ۶۸۹
شيخ فريد بهكري ... ۴
شيخ فريد مرتضى خان بخاري ۵۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۴۰۱
شيخ فضل الله برهان پوري ۷۳۲
شيخ فيضي (شف - شيخ ابو الفيض فيضي) ۵۴ - ... ... ۱۰۳ - ۶۹۷
شيخ كبير شجاعت خان ۱۱۸
شيخ گدائي كنبو .. ۵۴
شيخ الاسلام شيخ مودود چشتي ۶۰۱
شيخ محمد بخاري ۵۴
شيخ محمد برادر زادهٔ داؤد ۶۴۳
شيخ محمد طاهر بوهره ۲۳۵

شيخ محمد غزنوي ٦٧٦
شيخ محمد غوث .. ٥٤
شيخ معروف بهكري ٢٦٠
شيخ معظم .. ١٢٠
شيخ مير خوافي ٥٤ - ٢٩٨
شيخ نجيب الدين سهر وردي
.. .. .. ٩١
شيخ نصير .. ٨٢٥
شيخ نظام حيدر آبادي ٢٢٢ -
.. .. ٣٠٤ - ٤٥٨
شيخ نظامئ گنجه ١١٢
شيخ نور محمد ٨٢٦ - ٨٢٧
شير افگن خان ١٢٩ - ١٣٣
شير افگن خان استجلو ٥١٣
شير افگن خان علي قلي بيگ
.. .. ٥٤
شير خان .. ٣٧٢ - ٤٣٢
شير خان تربتي .. ٥٤
شير خان تونور ناظم گجرات
.. ٥٤ - ١٢٠ - ١٦٣
شير خان سور ٣٩٤ - ٦٦١ -
.. .. ٧٢٠
شير خان سيد شهاب بارهه ٥٤
شير خان فولادي ٩٦ - ١٠٠
شير خان گجراتي ٣٩٠
شير خواجه ٥٠ - ٥٤ - ١١٥ -
.. .. ١١٦
شيرزاد خان بهادر بيرمل ٧٣٦
شير شاه ١١٨ - ٣٨٧ - ٦٣٩
شير علي نوكر ميرزا كامران ٦٤
شير محمد ديوانه خدمتگار
خواجه معظم ٤٧٩
شيرويه خان .. ٥٤

* حرف صاد *

صاحبجي ٢٨٤ - ٢٨٥ -
... ... ٢٨٦
صاحب قران (يعني امير
تيمور) - (شف - امير
تيمور) ٩ - ٧٧ - ٤٠٧ -

.. ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۳۲
صاحب قران ثاني (يا)
فردوس آشياني (يعني
شهاب الدين محمد شاهجهان
پادشاه)-(شف- شاهجهان
بادشاه) ۸ - ۹ - ۱۱۳
۱۲۶ - ۱۳۳ - ۱۴۱ - ۱۴۸
۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۵۴ - ۱۵۶ -
۱۵۹ - ۱۶۷ - ۱۷۵ - ۱۸۸ -
۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۵ - ۱۹۶ -
۲۰۶ - ۲۳۶ - ۲۴۷ - ۲۹۵ -
۳۹۹ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۲۲ -
۴۲۴ - ۴۴۳ - ۴۴۵ - ۴۶۱ -
۴۷۹ - ۴۹۰ - ۴۹۳ - ۴۹۶ -
۵۱۹ - ۵۲۵ - ۵۲۸ - ۵۳۰ -
۵۷۴ - ۵۷۹ - ۵۸۸ - ۵۸۹ -
۵۹۰ - ۵۹۲ - ۶۴۹ - ۶۸۸ -
۷۲۱ - ۷۲۳ - ۷۳۰ - ۷۳۶ -
۷۴۲ - ۷۴۸ - ۷۵۰ - ۷۶۲ -
۷۶۳ - ۷۶۵ - ۷۶۹ - ۷۹۲ -
... ... ۷۹۸
صادق خان ۶۹ - ۸۷ - ۱۰۶ -
۳۹۳ - ۴۵۴ - ۵۱۲ - ۵۵۴
صادق خان ميربخشي ۵۵ -
.. ۲۷۱ - ۳۱۱ - ۵۳۱
صادق محمد خان هروي ۵۵
صالح بيگ برادر زادهٔ آصف
خان جعفر .. ۳۹۹
صالح بيگ فوجدار بردوان ۱۹۴
صالح خان .. ۳۲۰
صالح خان فدائي خان ۲۵۱
صالحه بانو مخاطب به پادشاه
محل صبيهٔ قايم خان ۴۸۴
صدرالصدور عابد خان ۲۴۴
صدرالنسا محل ۲۳۴ - ۳۳۴
صدر خان ۷۲۸ - ۷۲۹
صفدر جنگ ۳۵۹ - ۳۶۱ -
.. .. ۳۶۶ - ۳۶۷
صفدر خان .. ۲۵۲
صفدر خان آقاسي ۴۹۶

صفدر خان خواجه قاسم ۵۵ -
.. .. ۷۷۲
صفدر علي خان .. ۸۳۳
صف شکن خان ۲۴۹ ۵۹۴
صف شکن خان محمد طاهر
.. .. ۵۵
صف شکن خان میرزا لشکري
.. .. ۵۵
صف شکن خان میر صدرالدین
.. .. ۵۵
صفـــي خان پسر اسلام خان
مشهدي ۵۵ - ۱۶۶
صلابت جنگ ۳۷۰ - ۷۸۳ -
.. .. ۸۳۳ - ۸۳۴
صلابت خان ۱۶۹ - ۲۰۰ -
.. .. ۳۷۱ - ۴۵۵
صلابت خان چرکس ۶۵۹
صلابت خان روشن ضمیر ۵۵
صلابت خان خواجه میر خوافي
.. .. ۵۵
صمصام الدوله (یعنـــي میر
عبدالرزاق) ۲ - ۱۸
صمصام الدوله خاندوران بهادر
منصور جنگ ۸۲۰
صمصام جنگ .. ۴۱

* حرف ضاد *

ضحاک بامیان .. ۴۰۴
ضیـــاءالدوله پســـر خواجه
سعد الدین خان ۵۵
ضیاء الدین خان .. ۲۷۷
ضیاء الدین یوسف پور امیر خان
میر ابو البقا .. ۱۷۳
ضیاء الله خان .. ۵۰۶

* حرف طا *

طالب کلیم ۲۱۰ - ۷۳۰ -
.. .. ۷۳۹
طاهر خان طاهر شیخ ۵۵
طائفهٔ مهدویه ۱۲۳ - ۱۲۴

طهماسپ خان جلایر ۴۶۶
طهمورث (یا طهمورس) و هوشنگ پسران سلطان دانیال ۱۵۶ - ۷۱۴
طیب خان جویباري .. ۵۵

* حرف ظا *

ظفر خان پسر خواجه ابو الحسن تربتي .. ۷۳۸ - ۷۳۹
ظفر خان پسر زین خان کوکه ۵۵
ظفر خان خواجه احسن الله ۵۵
ظهیر الدین محمد بابر بادشاه (ملقب به فردوس مکاني) (شف - فردوس مکاني) ۹ - ۶۴ - ۶۵ - ۳۷۲ - ۴۰۹ - ۴۷۹ - ۶۶۰ - ۶۶۸ - ۶۷۹

* حرف عین *

عابد خان دیوان .. ۶۶۴
عادل خان بیجاپوري ۵۶۲ - ۷۶۳ .. ..
عادل شاه بیجاپوري ۱۰۱ - ۱۴۰ - ۲۰۱ - ۴۱۸ - ۴۳۰ - ۶۴۵ - ۷۴۶ - ۷۵۴ - ۷۶۱ - ۷۶۲ .. ..
عارف خان چیله .. ۶۰۴
عاقل خان .. ۵۶ - ۷۹۴
عاقل خان عنایت الله ۵۹۱
عاقل خان خوافي ناظم شاهجهان آباد ۵۳۶ - ۸۳۰
عاقل میر عسکري .. ۵۶
عالم علي خان ۵۰۳ - ۵۳۹
عالم علي خان برادر زاده و متبناي حسین علي خان ۳۳۲
عالمگیر پادشاه (ملقب به خلد مکان) (شف - خلد مکان) ۴ - ۸ - ۹ - ۱۵ - ۲۶ - ۱۷۳ - ۲۰۶ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۲۰ - ۲۲۲ - ۲۳۲ - ۲۳۴ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۵ -

۲۵۵ - ۲۶۶ - ۲۷۴ - ۲۷۷ -
۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۸۷ -
۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۵ -
۲۹۶ - ۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۱۴ -
۳۲۲ - ۳۴۵ - ۳۵۰ - ۳۵۱ -
۳۵۴ - ۳۵۸ - ۴۹۵ - ۴۹۶ -
۴۹۸ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۲۹ -
۵۳۱ - ۵۳۸ - ۵۴۱ - ۵۸۵ -
۵۹۱ - ۵۹۵ - ۵۹۸ - ۶۰۰ -
۶۰۵ - ۶۰۹ - ۷۷۵ - ۷۸۱ -
۷۹۰ - ۷۹۲ - ۷۹۶ - ۷۹۷ -
۸۱۰ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ -
۸۱۶ - ۸۱۹ - ۸۲۴ - ۸۲۵ -
.. .. ۸۳۴
عالمگیر ثاني ۲۳ - ۸۲۳
عباد الله سلطان .. ۴۳۸
عباس سلطان .. ۴۳۶
عبد الباقي .. ۲۵۴
عبد الحق .. ۲۴۰
عبد الحکیم .. ۲۶۲

عبد الحکیم خان میانه ۶۱۲
عبد الرحمن سلطان ولد
نذر محمد خان ۵۶ - ۴۳۱ -
.. .. ۴۴۳
عبد الرحمن حیدر جنگ ۲۵ -
... ... ۶۱۵
عبد الرحیم بیگ ازبک ۵۶
عبد الرحیم خان پسر اسلام خان
مشهدي ۵۶ - ۱۶۶
عبد الرحیم خواجه جویباري
.. .. ۵۸۸
عبد الرحیم دیوان لاهور ۵۶۷ -
... ... ۵۶۸
عبد الرحیم مخاطب به
تربیت خان ۴۸۴
عبد الرزاق .. ۴۱
عبد الرزاق پسر امیر خان میر
ابوالبقا .. ۱۷۳
عبد الرزاق خان لاري ۵۶ -
.. .. ۲۹۲

عبدالصمد خان ۳۶۱ ۶۰۴
عبدالصمد خان دلیر جنگ
... ... ۳۵۸ ۶۰۳
عبدالعزیز خان ۷۶۸ - ۷۶۹
عبدالعزیز خان بهادر شیخ
مقبول عالم .. ۵۶
عبدالعزیز خان پسر خسروسلطان
.. ... ۷۶۷
عبدالعزیز خان والی بخارا
.. .. ۱۷۱ - ۳۴۷
عبدالقادر خان ۲۶۳ - ۲۷۲
عبدالله خان ۱۱۱ - ۴۰۰ -
۴۰۳ - ۴۳۲ - ۴۳۴ - ۴۳۵ -
۷۰۳ - ۷۴۹ - ۷۵۴ - ۸۲۸
عبدالله خان اوزبک والی توران
۵۶ - ۱۰۹ - ۳۹۰ - ۴۰۹ -
.. ۵۶۴ - ۵۸۸ - ۶۹۱
عبدالله خان بروهي (یا)
بروهي مرزبان کلات ۸۲۷
عبدالله خان بهادر فیروز جنگ
۵۶ - ۱۳۸ - ۱۹۵ - ۲۰۰ -
۴۱۶ - ۴۱۹ - ۴۲۸ - ۵۲۵ -
۶۶۳ - ۷۲۸ - ۷۶۰ - ۷۶۱ -
.. .. ۷۶۲
عبدالله خان خویشگي ۲۵۴
.. .. ۲۸۳ - ۲۸۴
عبدالله خان زخمي ۷۱۸ -
... ... ۷۲۹
عبدالله خان سعید خان ۵۶
عبدالله خان سید میان ۵۳۹
عبدالله صاحب مدني قریشي
... ... ۶۱۱
عبدالله قطب شاه ۷۸۳
عبدالمطلب خان ۵۶ -
... ... ۴۸۲
عبدالمؤمن خان ۴۰۰ -
... ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۵
عبدالنبي خان ... ۵۴۱
عبدالنبي پسر خاندوران
نصرت جنگ ... ۷۵۸

عبدالغني خان فوجدار كرپه
... ... ٣٦٤ - ٥٩٥
عبد الغني خان ميانه ٢٧٢
عبد الوهاب خان عنايتي (يا)
عنائي تخلص .. ١٤٠
عبد الهادي .. ٢٥٤
عترت (يا) عبرت .. ٧٩٣
عثمان افغان .. ١٩٨
عثمان خان .. ١١٨ - ١١٩
عثمـــان خان لوحاني (يا)
لوهاني .. ١٨٣
عدلي مخاطب به شير شاه
.. .. ٦٢٥ - ٦٣٩
عرب بهادر ٥٦ - ٥٦٢ - ٦٦٥
عرب خان .. ٤٧٣ ٧٨٧
عرب خان نور محمد ٥٦
عـــرش آشيـــاني (شف
جلال الدين محمد اكبـــر
بادشاه) ٧ - ٨ - ٩ -
٥٦ - ٦٧ - ٦٨ - ٦٩ - ٧٠ -
٧١ - ٧٢ - ٧٣ - ٧٨ - ٨٢ -
٨٣ - ٨٤ - ٨٧ - ٨٨ - ٨٩ -
٩٠ - ٩١ - ٩٢ - ٩٥ - ٩٦ -
١٠١ - ١٠٤ - ١١١ - ١١٥ -
١١٨ ١٢١ - ١٢٣ - ١٢٩ -
٢٣٥ - ٢٥٩ - ٢٧٩ - ٢٩٢ -
٣٣٥ - ٣٧٥ - ٣٧٦ - ٣٧٩ -
٣٨٥ ٣٨٦ - ٣٩١ - ٣٩٣ -
٣٩٦ - ٣٩٨ - ٤٠١ - ٤٠٧ -
٤٠٩ - ٤١٢ - ٤٢٥ - ٤٣٣ -
٤٥٥ - ٤٦٨ - ٤٧١ - ٤٧٧ -
٤٧٨ - ٤٨٢ - ٤٨٤ - ٥٠٨ -
٥٠٩ - ٥١٠ - ٥١١ - ٥١٢ -
٥١٤ - ٥٢٤ - ٥٣٧ - ٥٤٩ -
٥٥٠ - ٥٥١ - ٥٥٢ - ٥٥٦ -
٥٥٧ - ٥٥٨ - ٥٥٩ - ٥٦٢ -
٥٦٤ - ٥٦٥ - ٥٦٨ - ٥٧٠ -
٥٨٧ - ٥٨٨ - ٦١٣ - ٦١٤ -
٦١٦ - ٦١٨ - ٦١٩ - ٦٢٠ -
٦٢١ - ٦٢٢ - ٦٢٣ - ٦٢٥ -

۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ -
۶۳۱ - ۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۸ -
۶۳۹ - ۶۴۱ - ۶۴۵ - ۶۴۶ -
۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۵۶ - ۶۵۷ -
۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ -
۶۶۴ - ۶۶۹ - ۶۷۱ - ۶۷۵ -
۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۳ -
۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۷ - ۶۹۱ -
۶۹۴ ۶۹۵ - ۷۰۱ - ۷۰۲ -
۷۰۵ - ۷۱۰ - ۷۳۳ - ۷۳۷

عزت خان خواجه بابا ۵۶

عزیز الله .. ۷۸۱

عزیز الله خان پسر هیوم
خلیل الله خان ۵۶

عزیز الله خان پسر یوسف خان
.. .. ۵۶

عزیز خان بهادر. .. ۴۲۴

عزیز خان پسر خانجهان لودي
.. .. ۷۲۶ - ۷۲۹

عسکر خان حیدرآبادي ۸۱۴

عسکر خان نجم ثاني ۵۶

عضد الدوله عوض خان بهادر
قسور جنگ ۵۶ - ۳۷۰

عطاء الله خان .. ۲۹۴

عظمت پسر خانجهان لودي
.. .. ۷۲۵

عظمت خان .. ۳۷۰

عقیدت خان ۱۴۳ - ۲۲۵

علاء الدین چشتي فاروقي
مخاطب به اسلام خان
(شف اسلام خان چشتي)
.. ۴۲ - ۱۱۸ - ۱۸۴

علاءالدین محمد .. ۳۷۵

علامه امیر عضد الدوله شیرازي
.. .. ۵۵۹

علامي سعد الله خان (شف
سعد الله خان) ۱۳ - ۵۲ -
۵۳ - ۱۶۵ - ۳۴۲ - ۷۷۱ -
.. .. ۷۷۶ - ۷۸۲

علامي شیخ ابو الفضل (شف

شیخ ابوالفضـــل مبارک
علامی) ۴ - ۱۳ - ۵۴ -
۷۳ - ۱۰۰ - ۱۱۵ - ۱۱۸ -
۵۶۹ - ۶۶۰ - ۶۶۳ - ۶۶۴ -
.. ۶۶۹ - ۶۹۲ - ۷۱۰
علي آقا ترکمان .. ۱۲۴
علي بیگ خان ۲۴۴ - ۲۴۵
علي شکر بیگ بهارلو ۳۷۱
علي شیر خان .. ۱۹۱
علي عادل شاه (یا) عادل شاه
والیء بیجاپور ۲۶۹ -
.. .. ۵۶۹
علي عسکر خان .. ۸۳۱
علي قلي خان ۳۸۶ - ۵۵۷
علي قلي خان اندرابي ۵۶ -
.. .. ۶۲۹
علي قلي خان خانزمان ۷۵ -
۷۶ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۵۰۶
۵۰۸ - ۵۵۶ - ۶۲۳ - ۶۲۴
علي محمد خان روهله ۵۶ -
.. .. ۳۵۹ - ۳۶۶
علي مردان بهادر ۵۶ - ۱۱۵
علي مردان خان ۳۰۰ -
.. ۴۲۵ - ۵۹۱ - ۵۹۲
علي مردان خان امیرالامرا
(شف - امیـــرالامـــرا
علي مردان خان) ۵۶ -
۱۸۲ - ۲۸۴ - ۲۹۵ - ۴۳۱ -
.. ۴۴۱ - ۷۷۰ ۷۷۷
علي مردان خان حیدر آبادي
.. .. ۵۶
علي مردان خان کوکلتاش
... ... ۸۱۵
علي نقي خان ... ۱۷
علي وردي خان میرزا بندي
ناظم صوبهٔ بنگاله ۵۶ -
... ... ۳۶۵
عمادالملک ... ۳۶۱
عمادالملک غازي الدین خان
پسر امیرالامرا فیروز جنگ

... ... ۵٦

عماد الملک مبارز خان ۷-۵۰

... ... ۸۳۲

عمدة الملک امیر خان میر اسحق .. ۵٦ - ۳٦۵

عمدة الملک جعفر خان ۲۷۰-

.. ۴۵۴

عمدة الملک خان جهان بهادر ناظم دکن ۲٦ - ۲۴۵ - ۳۵۹ -

عمدة الملک خانخانان ۵۴۳

عمدة الملک خلیل الله خان .. ۷۸

عمدة الملک موسی بوسی ۳۰ - ... .. ۳۲ - ۳۴

عنایت الله پسر قاسم خان ناظم بنگاله .. ۵٦ - ۱۸۳

عنایت الله خان ۵٦ - ۳۰۹ - ... ۳۱۹ - ۵۰٦ - ٦۰۹

عنایت الله خان مخاطب به ... خان .. ۱۵۱

عنایت خان ۲٦۲ - ۴۵۱

عنایت خان خوافي ۵٦ - ۴۴۷

عوض خان بهادر قسوره جنگ ۳۵۴ - ۳۵٦ - ۳۵۷ - ۵۸۲

عوض خان قاقشال ۵٦

عیسی خان منین .. ۵٦

عیسی خیل .. ۴۸۲

عیسی مرزبان بهاتي ۴۷۴ .. .. ٦۵۲ - ٦۵۳

* حرف غین *

غازي الدین خان بهادر غالب جنگ .. ۵۷

غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ (شف — امیر الامرا

غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ) ۴۴ - ۵۷ - .. .. ۳٦۱ - ۳٦۹

غازي الدین خان ثالث مخاطب

بدعمان الملک ۳۶۲
غازي خان ۱۰۵ - ۶۱۵
غازي خان بدخشي ۵۷
غازي خان تنوري .. ۷۸
غازي خان سور .. ۵۵۵
غالب خان بیجاپوري ۵۷
غضنفر خان پسر الله وردي خان
.. .. ۵۷ - ۵۹۲
غلام رضا .. ۲۱۱ - ۲۱۲
غلام شاه .. ۸۲۹
غلزه ۸۲۳
غني خان ۵۵۶ - ۶۳۷ -
.. .. ۶۳۸
غني خان پسر منعم بیگ
خانخانان ۴۷۶ - ۴۷۷ -
.. .. ۶۴۵
غني کشمیري .. ۲۱۹
غیاث الدین .. ۷۷
غیاث بیگ ۱۱۶ - ۱۱۷
غیرت خان ۲۱۰ - ۳۵۸
غیرت خان خواجه کامگار ۵۷
غیرت خان محمد ابراهیم ۵۷

* حرف فا *

فاخر خان پسر باقر خان ۴۱۲
فاخر خان نجم ثاني ۵۷ -
.. .. ۲۳۴
فاضل بیگ برادر پادشاه قلي
خان ۴۵۲
فاضل خان .. ۲۵۳ - ۵۹۵
فاضل خان آقا افضل اصفهاني
.. .. ۵۷ - ۱۴۱
فاضل خان برهان الدین ۵۷
فاضل خان خانسامان ۷۸۰
فاضل خان دیوان اعلی ۵۳۳
فاضل خان دیوان دکن ۷۲۲
فاضل خان شیخ مخدوم صدر
.. .. ۵۷
فاطمه بیگم .. ۲۳۴
فتح الله خان بهادر

عالمگیر شاهي ۵۷ - ۳۱۴ -
.. .. ۴۵۶ - ۴۹۹
فتح جنگ خان روهله ۵۷
فتح جنگ خان میانه ۵۷
فتح خان پتني (یا) پني پسر
سلیم شاه .. ۶۲۷
فتح خان حبشي .. ۵۸
فتح خان ولد ملک عنبر ۷۴۲
فتح سنگهه متبنای راجه ساهو
.. .. .. ۳۵۵
فتو غلام عدای .. ۷۸
فخر الدوله پسر انتظام الدوله
.. .. ۳۶۱
فدائي خان مظفر حسین ملقب
به اعظم خان کوکه (شف
اعظم خان) ۴۳ - ۱۰۱ -
.. ۱۰۲ - ۲۴۷ - ۲۵۱
فدائي خان میرزا هدایت الله
۵۷ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ -
.. .. ۴۹۷
فدوي خان محمد صالح ۵۷
فرانسیس .. ۳۶۹
فرحت خان (خاصه خیل) ۷۲
فرحت خان مهتر سکائي ۵۷
فرخ سیر ۳۴۰ - ۳۵۴ - ۴۵۲ -
۵۳۹ - ۵۴۳ - ۶۰۳ - ۶۱۱
فردوس آرامگاه (یعني محمد
شاه بادشاه) ۱۰ - ۲۷۷ -
۳۴۹ - ۳۵۲ - ۳۵۷ - ۳۵۸ -
۳۶۱ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۴۶۴ -
۴۶۵ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۷ -
۵۴۰ - ۵۴۷ - ۸۲۱ - ۸۲۴ -
.. .. ۸۳۴
فردوس آشیاني (یعني
شهاب الدین محمد
شاهجهان پادشاه - صاحب
قران ثاني - شف - شاهجهان
بادشاه) ۸ - ۹ - ۱۱۳ -
۱۲۶ - ۱۳۳ - ۱۴۱ - ۱۴۸ -
۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۵۴ - ۱۵۶ -

۱۵۹ ۱۶۷ ۱۷۵ - ۱۸۸ -
۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۵ - ۱۹۶ -
۲۰۶ - ۲۳۶ - ۲۴۷ - ۲۹۵ -
۳۹۹ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۲۲ -
۴۲۴ - ۴۴۳ - ۴۴۵ - ۴۶۱ -
۴۷۹ - ۴۹۰ - ۴۹۳ - ۴۹۶
۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۵ - ۵۲۸ -
۵۳۰ - ۵۷۶ - ۵۷۹ - ۵۸۸ -
۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۲ - ۶۴۹ -
۶۸۸ - ۷۲۱ - ۷۲۳ - ۷۳۰ -
۷۳۶ - ۷۴۲ - ۷۴۸ - ۷۵۰ -
۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۵ - ۷۶۹ -
.. .. ۷۹۲ - ۷۹۸

فردوس مکاني (يعني ظهير الدين محمد بابر پادشاه) (شف - بابر پادشاه) ۹ - ۶۴ -
۶۵ - ۳۷۲ - ۴۰۹ - ۴۷۹ -
.. ۶۶۰ - ۶۶۸ - ۶۷۹

فرزانه بيگم مشهور به بي بي جيو زوجهٔ جعفر خان

عمدة الملک ۵۳۱ - ۵۳۴

فريد برادر امين خان دکني ۳۵۲

فريد صاحب .. ۷۹۷

فريدون خان .. ۶۵۷

فضائل خان ميرهادي ۵۷

فضيل بيگ برادر منعم خان ۴۷۷

فضيل بيگ کور ۶۳۸

فقير الله سيف خان ۴۹۰

فيروز خان خواجه سرا ۵۷

فيض الله خان .. ۲۴۶

فيضي (شف ابو الفيض فيضي)
.. ۵۶۰ - ۶۸۴ - ۶۹۲

* حرف قاف *

قادر داد خان بهادر انصاري ۵۸

قارلوغ (قوم) .. ۵۶۵

قاسم ارسلان مشهدي ۳۸۱

قاسم بارهه .. ۷۰۰

قاسم بیگ میر هزاره　۱۷۰
قاسم خان　..　۶۰۷ - ۶۶۶
قاسم خان جماعه دار　۲۲۴ -
..　..　۲۵۶
قاسم خان جوینی و کیفیت
هوگاي بندر　۵۸ - ۱۷۸
قاسم خان کرمانی　..　۵۸
قاسم خان میر آتش　۵۸
قاسم خان میر بحر　۵۸
قاسم خان ناظم بنگاله　۱۸۳
قاسم خان نمکین (یا) تمکین
..　..　۵۸ - ۱۷۲
قاسم علي خان　..　۵۸
قاسم محمد خان نیشاپوري
..　..　۵۷
قاضي برهان خوافي　۴۷۹
قاضي خوب الله　..　۴۵۲
قاضي شهاب الدين ملک العلماء
(قدس سره)　۳۲۲
قاضي عبدالله صدر　۳۴۷
قاضي عبد الوهاب　۲۳۶ -
..　..　۲۳۸ - ۲۴۰
قاضي علي بخشي بيگي
..　..　۱۰۸ - ۱۰۹
قاضي محمد اسلم　۵۸
قاضي محمد حسين جونپوري
..　..　۵۹۸
قاقشلان (طائفه)　۱۰۸ - ۳۹۱
قايم خان　..　۴۸۳
قايم خان بنگش　۳۶۶
قباد خان مير آخور　۵۸ - ۷۷۶
قبچاق خان امان بيگ　۵۸
قتلق سلطان　..　۴۴۲
قتلق قدم خان　..　۵۷
قتلوي لوهاني　۱۱۸ - ۶۸۱
قرا بهادر خان　..　۵۷
قراچه خان　..　۶۴
قرا سکندر　..　۳۷۱
قراقوئيلو (قوم ترکمان)　۳۷۱ -
..　..　۳۷۲

قرا يوسف .. ۳۷۱
قريش سلطان کاشغري ۵۸
قزق خان ۱۷۳ - ۲۲۸ -
.. .. ۵۰۷ - ۵۰۸
قزاق خان ولد تاتار سلطان ۱۲۸
قزاق خان باقي بيگ اوزبک
.. .. ۵۸
قزلباش (قوم) ۱۲۷ - ۲۴۲ -
۲۴۳ - ۳۸۵ - ۴۰۹ - ۴۲۶ -
۴۳۱ - ۴۳۳ ۴۳۹ - ۴۸۲ -
.. .. ۵۹۱ - ۶۵۰
قزلباش خان افشار ۵۸ - ۲۶۸
قطام الملک بهادر فتح جنگ
.. .. ۳۴۰
قطب الدوله محمد انور خان
بهادر .. ۵۸
قطب‌الدين حيدر ۷۳۷
قطب الدين خان اتکه ۵۷ -
.. .. ۶۶۹
قطب الدين خان خويشگي
پسر دوم نظر بهادر ۵۸
قطب‌الدين خان خويشگي عرف
بايزيد .. ۵۸
قطب‌الدين خان کوکلتاش (يا)
کوکه .. ۱۳۰ - ۵۱۳
قطب‌الدين علي خان پنکوري
(يا) پتکوري ۲۶۳
قطب‌الدين محمد معظم‌شاه عالم
مخاطب به بهادر شاه
(شف - خلد منزل) ۱۰
قطب الدين خان شيخ خوبن
.. ۵۸ - ۱۹۸ - ۲۲۰
قطب‌الدين روهله ۶۰۳
قطب الملک سيد عبدالله خان
وزير اعظم ۱۲ - ۵۸ -
۱۱۶ - ۳۱۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ -
۳۴۱ ۳۴۸ - ۴۱۱ - ۶۰۴
قلعه‌دار خان چيله ۷۱۵
قلعه‌دار خان ميرزا علي ۵۸
قلندر بيگ ۱۹۲ - ۲۲۸

قلندر خان ایلچی شاه درانی ۳۶۷
قلندر سلطان چوله تفنگچی آقاسی .. ۴۹۵
قلیچ خان ۹۲ - ۱۹۱ - ۴۲۶ - ۴۷۷ - ۶۶۶ - ۶۹۵ - .. ۷۵۷ - ۷۷۳ - ۷۷۶
قلیچ خان اندجانی ۵۸
قلیچ خان تورانی .. ۵۸
قلیچ خان جانی قربانی ۴۰۴
قلیچ خان خواجه عابد پور عالم شیخ ۵۸ - ۳۴۶
قلیچ خان صوبه دار پنجاب ۴۳۵
قلیچ خان صوبه دار قندهار ۵۲۹
قلیچ خان ناظم ظفر آباد ۳۰۵
قمرالدین خان وزیر ۳۶۱
قمر خان .. ۵۷
قنبر دیوانه .. ۶۲۳
قوام‌الدین خان اصفهانی ۵۸ - ۲۹۸
قوام‌الدین میرزا جعفر بیگ مخاطب به آصف خان ۴۲ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۰
قیا خان .. ۵۵۷
قیا خان کنگ ۵۷ - ۴۷۸
قیصر .. ۲۴۲ - ۲۴۳

* حرف کاف تازی *

کابلی بیگم .. ۲۲۵
کاتهی (یا) کاتهی ۶۹۵
کار طلب خان ۵۸ - ۲۶۹ - .. .. ۷۸۳ - ۸۳۰
کاظم خان .. ۱۶ - ۲۶۷
کاکر خان افغان .. ۷۸۹
کاکر خان عرف جهان خان .. .. ۵۸ - ۸۰۴
کاکر علی خان .. ۵۸
کام بخش .. ۳۱۳

كامگار خان پسر دوم جعفر خان .. ٥٨ - ۴٥٩ - ٥٣۴
كامل خان (خطاب ميرزا خرم) پسر ميرزا عزيز كوكه ٦٩٣
كامياب خان .. ٥٣٩
كانهوجي سركيا .. ٣٥۴
كب كلس ٧٩٥ - ٧٩٦
كچهواهه (قوم) .. ٥۴٧
كرجائي زن جادو راو ٥٢١
كرم الله برادر شهباز خان كنبو ٦٥٧
كريم قلي خان بخشي فوج دلير جنگ .. ٦٠۴
كشن سنگهه راتهور .. ٥٨
كشور خان شيخ ابراهيم ١٩٨
كفايت خان ٢٩٠ - ٣١١
كلا پسر رام راي .. ٥١٠
كلهوره (قوم) ٨٢٥ - ٨٢٩
كمال الدين بن ركن الدين روهله .. .. ۴٠۴ - ٥٣٠
كمال الدين خان پسر دلير خان ۴٥٠
كمال الدين علي خان ٢٨٩
كمال خان ككهر .. ٥٨
كنور ابهي سنگهه .. ٣٢۴
كنور جگت سنگهه .. ٥٨
كنور مانسنگهه ۴٨١ - ٥١١ - .. .. ٥١٢ - ٥١٥
كنهر راو (يا) كنيهر راو ٢٠٩
كوتوال خان غلام گرجي دولت خان ٧١٥
كورامل .. ٣٦٠
كورندور (كپتان) .. ٢٥
كولا جات .. ٥۴١ ٥٩٥
كوكلتاش خان خانجهان ٨١٨ - ٨٣١
كوكنا زميندار ديوگدهه ٥٣١
كوكيا راجهٔ ديوگدهه ٧٥٥
كولي ٨٠٥
كهندو ديهاريه .. ٣٢٧

کھنکار ۵۱۱
کیرت سنگھہ (یا) کیرت سنگھہ
(یا) کیول سنگھہ (یا)
گیری سنگھہ .. ۵۹۴
کیسری سنگھہ (یا) کپری سنگھہ
... ... ۴۳۱

* حرف کاف فارسي *

گجپتي زمیندار صوبهٔ بہار ۳۹۶
گجموتي (نام فیل قطب الملک
موسوم به پادشاه پسند
.. .. ۷۵۴ - ۷۵۵
گرانبار (نام فیل جنت مکاني
.. .. ۵۷۱ - ۵۷۲
گردھر بہادر .. ۳۳۲
گرشاسپ برادر داور بخش ۱۵۶
گکھران (قوم) .. ۶۸
گلبدن بیگم .. ۶۱۳
گلبرگ بیگم .. ۳۷۵
گنجعلي خان عبدالله بیگ ۵۸
گوپال سنگھہ .. ۵۱۶
گوجر خان کرراني ۶۳۴ - ۶۴۰ -
.. .. ۶۴۲
گونڈان (قوم) ۷۹ - ۷۵۵
گوهر آرا دختر فردوس آشیاني
.. .. ۱۵۹
گیري سنگھہ .. ۵۸

* حرف لام *

لچھمنان .. ۳۳ - ۳۴
لشکر خان ۲۷۳ - ۲۹۸ - ۳۱۱
لشکر خان ابو الحسن ۱۴۳
لشکر خان اکبري .. ۵۸
لشکر خان جان نثار خان ۵۸
لشکر خان مشهدي .. ۵۸
لشکر خان ناظم .. ۴۰۴
لطف الله خان ۵۸ - ۲۹۲
لطف الله خان صادق ۵۸ -
.. .. ۴۵۰ - ۴۵۵
لعل کنور .. ۸۱۸

لودي خان .. ۶۴۰

* حرف میم *

مادهو راو .. ۱۴۴
مادهو سنگهه .. ۷۲۹
مادهو سنگهه هادا ۶۰
مادهو سنگهه کچهواهه ۵۹
مالوجي دکني .. ۳۱۳
ماندهاتا (یا) ماندها پسر
کانهوجي سرکیا قوم مرهټه
.. .. ۳۵۴
مان سنگهه ۵۴۲ - ۵۲۳
مانک رای برادر مرزبان مگهه
.. .. ۱۶۳
مانوجي و پرسوجي ۶۱
ماولیه (قوم) .. ۲۹۴
ماه بانو همشیرهٔ میرزا عزیز کوکه
.. .. ۶۹۴ - ۷۰۱
ماه جوجک بیگم (یا) چوچک
والدهٔ میرزا محمد حکیم
.. .. ۶۳۸
ماهم انگه (یا) انگه مادر ادهم
خان کوکه ۶۷ - ۷۰ -
۷۳ - ۳۷۷ - ۳۸۵ - ۳۹۴
ماه یار پسر الهیار خان ۱۸۴
مبارزالملک سر بلند خان ۶۲
مبارز خان روهله .. ۶۰
مبارز خان عدلي .. ۴۶۹
مبارز خان عماد الملک ۶۲
مبارز خان میر کل ۶۱ -
۲۰۵ - ۳۵۷ - ۵۲۳ - ۸۳۴
مبارز خان نیازي ۷۵۴
مبارک خان لوحاني ۳۸۰
مبارک خان نیازي ۶۱ - ۱۹۶
متهور خان بهادر خویشگي
.. .. ۶۲ - ۳۵۶
مجاهد خان برادر فیروز جنگ
.. .. ۴۵۰
مجد الدوله عبد الاحد خان
.. .. ۶۲

مجنون خان قاقشال ۵۹ -
۸۱ - ۸۲ - ۳۹۱ - ۶۲۷ -
.. .. ۶۲۸
محب علي خان پسر نظام الدين
علي .. ۵۹ - ۴۷۴
محب علي خان رهتاسي ۵۹
محتشم خان .. ۴۴۹
محتشم خان شيخ قاسم ۶۰
محتشم خان مير ابراهيم ۶۲
محتشم خان مير خان ۶۲
محراب خان ۴۲۵ - ۴۲۶
محسن خان .. ۷۹۳
محکم سنگهه ۳۳۸ - ۵۴۵ -
.. .. ۵۴۶
محلدار خان .. ۶۰
محمد ابراهيم آصف الدوله
جماعة الملک اسد خان ۴۴-
.. .. ۳۱۰
محمد ابراهيم ملتفت خان
پور اصالت خان ۱۷۲

محمد اسحق پسر تربيت خان
مير آتش ۵۰۲ - ۵۰۳
محمد اسلم خان .. ۶۴
محمد اصغر - ملقب به
اشرف خان مير منشي
.. .. ۷۳
محمد اعز الدين پسر جهاندار
شاه ۸۱۸
محمد اعظم شاه ۱۹۷ - ۲۹۵ -
۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۹ - ۳۲۲ -
۳۳۲ - ۳۵۲ - ۴۶۰ - ۴۶۱ -
۵۰۲ - ۵۳۸ - ۵۴۳ - ۵۹۷ -
۵۹۹ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۸۱۰ -
۸۱۲ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶
محمد اکبر بادشاه (شف -
جلال الدين محمد اکبر
بادشاه) ۶۹۱ - ۸۱۲
محمد اکرم .. ۲۴۰
محمد امين خان ۲۷۶ - ۳۲۴ -
.. .. ۳۳۹ - ۷۸۰

محمد امین خان بهادر ۲۹۴ -
.. .. ۴۶۴ - ۸۲۰
محمد امین خان چین بهادر
.. .. ۳۳۰ - ۵۴۳
محمد امین خان خلف محمد
معظم خان .. ۷۸۸
محمد امین خان صوبه دار کابل
.. .. ۲۵۰
محمد امین خان میر محمد
امین .. ۶۱
محمد امین خان میر بخشي
.. .. ۲۷۸ - ۷۷۹
محمد امین دیوانه ۶۹۴
محمد امین مصطفی خان داماد
ملا محمد لاري ۱۵۷
محمد انور خان برهانپوري
.. .. ۳۲۹
محمد اورنگ زیب بهادر
ملقب به خلدمکان (شف
خلدمکان) ۸ - ۹
۱۷۳ - ۲۳۷ - ۲۴۰ - ۲۹۰ -
۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۵ - ۲۹۷ -
۳۰۶ - ۳۱۴ - ۳۲۲ - ۳۴۵ -
۳۵۰ - ۳۵۱ - ۲۵۴ - ۳۵۸ -
۳۶۳ - ۴۰۸ - ۴۱۴ - ۴۴۵ -
۴۵۷ - ۴۵۹ - ۴۹۳ ۴۹۵ -
۴۹۶ - ۴۹۸ ۵۰۲ - ۵۰۳ -
۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۸ - ۵۴۱ -
۵۸۵ - ۵۹۱ - ۵۹۵ - ۵۹۸ -
۵۹۹ - ۶۰۵ - ۷۸۱ - ۷۹۰ -
۷۹۲ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۸۱۰ -
۸۱۳ - ۸۱۴ ۸۱۵ - ۸۱۶ -
.. .. ۸۱۹ - ۸۲۵
محمد باقي قلماق ۴۳۷
محمد بدیع سلطان ۶۱
محمد بقا مخاطب بمظفر خان
.. .. ۸۰۶
محمد بن ابي بکر الصدیق
رضي الله عنهما .. ۹۱
محمد بیدار بخت ۸۱۶

محمد بیرام خان خانخانان (شف - خانخانان بیرام خان) ۴۴ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۴ - ۷۸ - ۱۰۱ - ۱۰۵ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۵ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۸۰ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۳۲ - ۶۳۷ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - .. .. ۶۹۳ - ۷۱۲

محمد تقي خان بني مختار ۴۵۷

محمد تقي سیم ساز ۶۰

محمد جعفر .. ۲۰۴

محمد جعفر تقرب خان ۴۶۳

محمد حسین ۳۵ - ۶۲

محمد حسین میرزا ۶۷۶ - .. ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹

محمد خان ۶۳۹ - ۷۱۶ - ۷۱۷

محمد خان (خطاب پهول ملک اعتماد خان خواجه سرا) (شف - اعتماد خان خواجه سرا پهول ملک فام) ۴۲ - ۸۸ - ۸۹

محمد خان بنگش ۳۳۲ - ۳۶۶

محمد خان شرف الدین اَغلي تکلو ۵۰۷

محمد خان مشهور ببتک ۶۰۱

محمد خان نیازي ۶۰ - ۱۸۵

محمد زمان بخشيِ سلطان پرویز ۴۰۰

محمد زمان طهراني ۶۰

محمد سلطان میرزا ۵۹ - .. .. ۲۱۸ - ۷۸۴

محمد سعید .. ۳۸۵

محمد سمیع مخاطب بنصیري خان .. ۸۰۶

محمد شاه بادشاه ملقب به

فردوس آرامگاه (شف -
فردوس آرامگاه) ۱۰ -
۱۸ - ۲۷۷ - ۳۲۲ - ۳۴۹ -
۳۵۴ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۶۱ -
۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۵۰۴ -
۵۰۵ - ۵۰۷ - ۵۴۰ - ۵۴۷ -
۸۲۱ - ۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۳۴
محمد شجاع (شف - شاهزاده
محمد شجاع) ۱۵۶ -
۱۶۰ - ۱۷۸ - ۱۸۴ - ۱۸۵ -
۲۵۵ - ۲۷۵ - ۵۹۳ - ۷۴۴ -
... ... ۷۶۱
محمد شریف پسر اعتماد الدوله
... ... ۹۳
محمد شریف پسر میرزا غیاث
بیگ ... ۱۴۹
محمد شفیع نبیرهٔ خواجه
ابوالحسن تربتي ۷۵۹
محمد شفیع وارد تخلص ۵
محمد شه لودي ۷۱۴ - ۷۱۵
محمد صالح خان ترخان ۶۱
محمد صالح کنبو ... ۴
محمد طاهر ... ۴۱۳
محمد عادل شاه والئ بیجاپور
... ۱۵۷ - ۵۷۹ - ۷۴۲
محمد عاقل ... ۴۵۲
محمد عظیم الشان (شف -
شاهزاده عظیم الشان)
۳۰۰ - ۳۱۲ - ۳۲۲ - ۳۲۳
... ... ۵۰۳
محمد عظیم شاه ۴۵۹ - ۴۶۰
... ... ۵۳۸ - ۶۱۰
محمد علي خان ... ۴۰
محمد علي خان پسر حکیم
داوٗد تقرب خان ۴۹۳
محمد علي خان خانسامان
... ... ۶۱ - ۲۶۶
محمد علي خان محمد علي
بیگ ... ۶۰
محمد غیاث خان بهادر

غياث بيگ ... ۶۲
محمد فرخ سير پادشاه (شف -
فرخ سير ... ۱۲
۲۰۵ - ۲۵۴ - ۳۰۹ - ۳۱۷ -
۳۲۱ - ۳۲۳ - ۳۴۰ - ۳۴۲ -
۳۴۳ - ۳۴۵ - ۳۴۸ - ۳۴۹ -
۳۵۲ - ۳۵۴ - ۳۵۷ - ۳۵۸ -
۴۵۲ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۵۳۹ -
۵۴۳ - ۶۰۳ - ۶۱۱ - ۸۱۸ -
۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۶ - ۸۳۱
محمد قاسم ... ۴
محمد قاسم خان بدخشي ۵۹
محمد قلي افشار ۱۰۹
محمد قلي ترکمان ۶۰
محمد قلي توقبائي ۵۹
محمد قلي خان برلاس ۵۹ -
... ۸۶ - ۳۸۵ - ۶۴۲
محمد قلي خان بهوسله ۶۱
محمد قلي قطب الملک ۵۸۰
محمد کاظم ... ۳۵۰
محمد کاظم خان ... ۶۲
محمد کاظم منشي ... ۴
محمد کام بخش (شف -
سلطان کام بخش) ۲۵۶ -
... ۲۹۱ - ۳۰۱ - ۳۴۸
محمد ماه ... ۸۱۸
محمد محسن ... ۸۰۲
محمد مراد بخش (شف -
شاهزاده مراد بخش)
۱۷۴ - ۱۹۸ - ۲۲۳ - ۲۹۵ -
۳۱۲ - ۴۲۰ - ۴۴۱ - ۷۰۱ -
... ... ۷۶۵ - ۷۷۰
محمد مراد خان ۳۰۱ - ۳۳۹ -
... ... ۵۰۲
محمد مراد خان اوزبک ۲۸۹
محمد مراد خان پسر امير بيگ
... ... ۵۹
محمد مراد خان پسر
مرشد قلي خان ۶۲
محمد مراد خان حاجب ۳۰۵

محمد مرتضی خان ۴۶۳
محمد معصوم پسر احمد بیگ خان کابلي ... ۱۲۷
محمد معالي خان ... ۲۴۰
محمد معز الدین (شف - شاهزاده محمد معزالدین) ۲۹۶ - ۴۵۹ - ۷۸۹ - ۸۱۳ - ... ... ۸۲۵ - ۸۲۷
محمد معصوم ... ۷۱۰
محمد معظم (یعني شاه عالم مخاطب به بهادر شاه) (شف - خلد منزل) ۸۱۲
محمد معظم (یا) محمد عظیم ۸۱۳
محمد مقیم ... ۵۹۹
محمد مومن خویش ایرج خان ... ۵۹۸
محمد نیاز خان ... ۳۰۹
محمد وارث ... ۴
محمد والي ... ۱۹۷
محمد و محمود نبایر عالم خان لودي ... ۷۲۵
محمد یار خان پسر میرزا بهمن یار ... ۶۲ - ۲۳۴
محمود خان پسر خانجهان لودي ... ۷۲۹
محمود خان حارس قلعهٔ کانده ۷۴۲
محي الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر غازي ملقب به خلد مکان (شف - خلد مکان) ۸ - ۹ - ۱۷۳ - ۲۰۶ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۲۲ - ۲۳۲ - ۲۳۴ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۵ - ۲۵۵ - ۲۶۶ - ۲۷۴ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۸۷ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۵ - ۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۱۴ - ۳۲۲ - ۳۴۵ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۴ -

۳۵۸ - ۳۶۳ - ۴۰۸ - ۴۱۴ -
۴۴۵ - ۴۵۷ - ۴۵۹ - ۴۹۳ -
۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۸ - ۵۰۲ -
۵۰۳ - ۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۸ -
۵۴۱ - ۵۸۵ - ۵۹۱ - ۵۹۵ -
۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۵ - ۷۸۱ -
۷۹۰ - ۷۹۲ - ۷۹۶ - ۷۹۷ -
۸۱۰ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ -
... ۸۱۶ - ۸۱۹ - ۸۲۵
مختار بیگ ۲۴۵ - ۲۴۶
مختار خان ۲۵۴ - ۲۹۳ -
... ... ۷۸۹
مختار خان سبزواری ۶۰ -
... ... ۵۳۵
مختار خان شمس‌الدین ۶۱
مختار خان قمرالدین ۶۲
مخدوم الملک عبدالله و احوال
شیخ حسن علائی ۵۹
مخصوص خان برادر خرد
سعید خان چغتا ۵۹
مخلص‌الله خان افتخار خان پسر
احمد بیگ خان کابلی ۱۲۷
مخلص خان ۲۰۷ - ۳۰۸ -
... ... ۵۰۰ - ۷۲۴
مخلص خان بخشی ۲۶۶
مخلص‌خان برادر کلان الله‌وردی
خان ... ۶۰
مخلص خان عالمگیری ۶۱
مخلص خان قاضی نظاما ۶۱
مراد بخش ۵۱ - ۱۶۲ - ۲۰۳
مرار راو کهور پره ... ۸۳۳
مرتضی پاشا ۲۴۲ - ۲۴۳
مرتضی خان انجو ۶۰ - ۱۷۲
مرتضی‌خان سید شاه محمد
... ... ۶۱
مرتضی خان سید مبارک خان
... ... ۶۲
مرتضی خان سید نظام ۶۰
مرتضی قلی ... ۵۱۹
مرتضی نظام شاه سلطان حسن

بن سلطان حسین سبزواري
... ... ۱۲۱ - ۶۵۹
مرحمت خان ۲۸۷ - ۳۶۳ -
... ... ۸۳۴
مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ
... ... ۶۳
مرحمت خان ولد صادق خان
مرحوم ... ۷۷۱
مرشد قلي خان ... ۲۱۰
مرشد قلي خان ترکمان و احوال
مرشد قلي خان لله استجاو
... ... ۶۰ - ۵۴۰
مرشد قلي خان خراساني
و کیفیت دهار و دکن ۶۱
مرهته (قوم) ۱۹۸ - ۲۷۶ -
۲۹۶ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۵۵ -
۳۶۲ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۹ -
۴۹۸ - ۵۰۳ - ۵۲۲ - ۵۵۷ -
۶۱۲ - ۷۸۳ - ۸۰۶ - ۳۶۹ -
... ... ۸۳۴
مریم مکاني (یعني والدهٔ
ماجدهٔ عرش آشیاني ۱۰ -
۶۵ - ۱۱۰ - ۳۷۷ - ۶۲۱ -
... ... ۶۶۶ - ۸۱۴
مستعد خان محمد ساقي (یا)
محمد شافي ۴ - ۳۵۰۱
مسعود حسین ... ۴۴۹
مسعود میرزا ... ۶۴۸
مصاحب بیگ ... ۵۹
مصطفی بیگ ترکمان ۶۰
مصطفی خان پسر علي خان
خویش بایزید خان ۶۰۴
مصطفی خان خوافي ۶۱
مصطفی خان کاشي و حکایت
آمدن محمد اعظم شاه نزد
خلد مکان ... ۶۱
مطلب خان سبزواري ۶۲ -
... ... ۸۱۵
مظفر ... ۶۶۳
مظفر جنگ ۲۰ - ۲۴ - ۲۵ -

... ... ۳۸ - ۳۶۴
مظفر حسین میرزا ۶۶۹ - ۶۷۰
مظفر خان ۳۹۲ - ۵۴۶ -
۶۳۱ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۸۲۲
مظفر خان بارهه ... ۷۱۳
مظفر خان تربتی ۵۹ -
... ۸۲ - ۱۰۱ - ۱۰۸
مظفر خان دیوان ۶۵۳
مظفر خان سپه سالار ۶۵۵
مظفر خان صاحب صوبهٔ بنگاله
.. .. ۳۹۲
مظفر خان صوبه دار بهار ۶۵۱
مظفر خان گجراتی ۶۹۵ -
... ... ۶۹۶
مظفر خان مخاطب به همت
خان ... ۸۰۶
مظفر خان معموری ۱۴۰ -
... ... ۷۲۳
مظفر خان میر عبد الرزاق ۶۰
مظفر خان ناظم بنگ و بهار
... ... ۵۵۸
مظفر شاه گجراتی ۳۹۶
معتقد خان ۲۶۹ - ۷۵۱
معتقد خان میرزا بیگی ۶۰
معتمد الدوله بهادر سردار جنگ
... ... ۷۸۳
معتمد خان ۴۸۷ - ۷۹۳
معتمد خان بخشی ۴ - ۱۱۵
معتمد خان محمد شریف ۶۰
معتمد خان محمد صالح خوافی
... ... ۶۱
معز الدوله حامد خان بهادر
صلابت جنگ ... ۶۳
معز الدوله حیدر قلی خان
اصفهانی ... ۶۲
معز الدین ۳۱۶ - ۶۰۶
معصوم بیگ صفوی ۵۰۸
معصوم خان ... ۶۸۲
معصوم خان فرنخودی ۵۹ -
... ... ۴۷۳ - ۶۵۶

معصوم خان كابلي ۵۹ -
۱۰۸ - ۲۹۲ - ۳۹۳ - ۴۷۳ -
... ۴۷۴ - ۶۶۵ - ۶۸۱
معصوم عاصي (يا) معصوم
خان عاصي ... ۶۵۶
معظم خان ۱۹۹ - ۲۴۹ -
... ... ۲۷۵ - ۵۳۲
معظم خان خانخانان ۱۸۵
معظم خان شيخ بايزيد ۶۰
معظم خان صفوي ... ۷۰۹
معظم خان مير جمله (شف -
مير جمله معظم خان ۶۱ -
... ۲۰۱ - ۲۱۸ - ۲۴۸
معمور خان مير ابوالفضل
۶۱ - ۲۵۴ - ۲۸۸ - ۴۴۹
معين الدين ... ۳۳۰
معين الدين خان بهادر عرف
ميان اچهن پور شاه مكهن
... ... ۵۰۵
معين الدين خان فرزخودي

... ... ۵۹
مغل (يا) مغوليه (قوم) ۷۹۵ -
... ... ۸۲۳
مغل خان بلخي ۶۱
مغل خان پسر زين خان كوكه
... ... ۶۰
مفتخر خان ۲۳۴ - ۷۸۷
مفوض الله خان بهادر ۷۸۳
مقرب خان ۱۶۱ - ۱۷۷ -
۱۷۸ - ۳۵۶ - ۵۵۶ - ۷۲۷ -
... ... ۷۹۵
مقرب خان پسر امين خان ۶۲
مقرب خان شيخ حسو ۶۰
مقصود علي ... ۹۰
مقيم خان ... ۴۸۳
مكرمت خان ۵۳۲ - ۵۹۰ -
... ... ۷۷۷
مكرمت خان ملا مرشد وكيفيت
بلدهٔ شاهجهان آباد ۶۰
مكرم خان ... ۲۱۲

چشم پوشي بكار برد - و يكدست مراسم حزم و كار آگهي از دست
واهشته هركه از روي هوا خواهي حرفي از بد انديشان مخفي باو
ميگفت از تنگ ظرفي بافشاي آن او را شرمسار و بے اعتبار
ميگردانيد - تا آنكه دفعةً تمام توران و همه تورانيان برشوريدند
و يكبارگي طبل مخالفت فروكوفته خطبهٔ ماوراء النهر بنام عبدالعزيز
خان خواندند - و المانان فرصت جو دست بنهب و تاراج بر آورده
اكثر كارخانجات (۲) را يغمائي ساختند - آخرالامر نذرمحمد خان با پسر
بمصالحه پرداخت - كه فرمان روائي ماوراءالنهر بخود متعلق ساخته (۳)
بلخ و بدخشان باو بگذارد - و خود بعد آشتي از پيكار و نبرد
بر آسود - اما از دورنگي اوزبكان و خودسري المانان بيم جان و مال
هر روز مي افزود - ترك صيد و شكار نموده چندے درون حصار
بلخ خانه نشين گشت - و چون بعد وقوع حادثهٔ ناگزير جنت مكاني
و بودن وارث تخت و تاج يعني صاحبقران ثاني بر بعد مسافت
در جنير (كه اقصاي دكن است) عرصه خالي پنداشت از شورش طلبي
و غرور جواني لشكرے گران بتسخير كابل كشيد - هرچند كارے
پيش نبرده از صولت لشكر فيروزي رجعت قهقري نمود اما دست
تعدي و تطاول دراز ساخته از سكنهٔ شهر و رعاياي نواحي و اطراف
هرچه اوزبكان تهي دست يافتند بنهب و غارت بردند - و ابواب
بيداد و ستم بر روي اهل آنديار فراز نمود - ازان وقت مركوز

(۲) در [اكثر نسخه] اكثر كارها را (۳) در [بعض نسخه] شناخته *

خاطر اعلی حضرت بود - که بمقتضای * مصرع *

* کلوخ انداز را پاداش سنگ است *

(۲)
فوجی جرار بر سر بلخ و بدخشان فرستاده آن ملک موروثي را انتزاع نمایند - بسبب اشتغال مهمات ملکي ارادهٔ مذکور از مکمن بطون بر منصهٔ ظهور نرسید - درین وقت (که خود بخود دران ولایت هرج و مرج افتاد - و المانان بی دین آتش ظلم افروخته در قتل و اسر اهل اسلام و هتک استار ناموس اشراف و اخیار خود را مستحق انواع سیاست ساختند) شاهزاده مراد بخش را با پنجاه هزار سوار بتسخیر آندیار و مالش آن گروه نا هنجار در نوزدهم سال باستعجال رخصت فرمود - و چون شاهزاده از کتل طول گذشته بمیدان سرا منزل نمود اوزبک و المان (که قریٰ و مواضع بدخشانات را بجاروب غارت پاک رفته کار بر خسرو سلطان تنگ ساخته بودند) از آوازهٔ موکب منصور بپای سرعت راه فرار پیمودند - خسرو سلطان بر وفق مصلحت دید خرد با پسر خود بدیع سلطان و دو هزار خانه‌دار از احشام و اهل قندوز (که بیشتر رعایای جور کشیدهٔ تالان دیده بودند) احرام ملازمت شاهزاده بست و چون نزدیک باندراب رسید امیرالامرا علي‌مردان خان پذیره شده بر پشت اسپ دریافت - و پس ازانکه داخل خیمهٔ شاهزاده شد آن قاعده دان بر طبق حکم پادشاهي تا منتهای بساط رفته معانقه

(۲) نسخهٔ [ب] بر بلخ و بدخشان *

نموده همراه آورد - و نزدیک بمسند نشانده گوناگون عاطفت و دلجوئي بکار برد - و انواع عطایا و پنجاه هزار روپیه نقد تواضع نموده روانهٔ حضور ساخت - از پیشگاه خلافت مرحمت‌خان ولد صادق خان‌مرحوم با چهار اسپ عربي و عراقي با زین طلا و بیش‌قیمت‌پارچه از نوادر اقمشهٔ هندوستان و یک پالکي و چهار ڈولي با چوبهای نقره و غلافهای مخملي برای سواري عورات و دو دست پیش‌خانهٔ مکمل تعین گردید - که اشیای مذکور را بسلطان مزبور رسانیده همه جا بمرافقت او بوده بدرگاه رساند - بیست و پنجم ربیع الآخر سنه (۱۰۵۶) یکهزار و پنجاه و شش هنگامیکه بظاهر کابل رسید مدار المهام سعد الله خان و میر جلال صدر الصدور استقبال نموده بملازمت رسانیدند - او التماس قدمبوس نمود - باجازت آن امتیاز بخشیدند - پس ازان سرش را اعلی حضرت از راه قدرشناسي بدو دست برداشته بآغوش عاطفت در آوردند - و بحکم نشستن مباهات اندوخت - و باقسام عنایات و نوازش و انعام پنجاه هزار روپیه نقد کامیاب گشته بمنصب شش‌هزاري دو هزار سوار اختصاص یافت - و منزل خاندوران بهادر را با فروش و اسباب تجمل برای او آراسته قرار یافت - و بدیع سلطان پسرش (که همراه پدر بود) بسالیانهٔ دوازده هزار روپیه نوازش یافت - و چون خسرو سلطان مرد ضعیف بنیهٔ افیوني (که مدتها بتعدي و اشتلم اوزبکیه روی بهبود ندیده بود - و از بیم و هراس دست‌انداز المانان

دمے نه آسوده) یک دفعه بے رنج و تعب بدولت خدا داد رسید بفراغبال و ترفه حال بهره یاب لذت زندگاني گشت - تکاپوی نوکري درمیان نبود - گاهے در دارالسلطنت لاهور و گاهے در شاهجهان‌آباد و احیانا در رکاب بهر میبرد - و در سال بیست و ششم اورا از منصب باز داشته بلک روپیه مشاهره موظف گردید - و درین سال پسرش بدیع سلطان بمنصب هزاري دو صد سوار سرافرازي یافت - و تا آخر سلطنت اعلی حضرت بمنصب دو هزار و پانصدي رسیده بود *

* خواجه عبدالهادي *

پسر کلان صفدر خان خواجه قاسم است - اوائل سلطنت فردوس آشیاني در قصبهٔ سرونج (۲) تیول پدر خود مي بود - سال چهارم (که خانجهان لودي باتفاق دریا خان روهله از دکن بمالوه شتافته بقصبهٔ مذکور رسید) از بحراست آنجا از قرار واقع پرداخت تا سال بیستم بمنصب نهصدي شش صد سوار فایز شده سال بیست و یکم از اصل و اضافه بپایهٔ هزار و پانصدي هشت صد سوار مرتقي گشته سال بیست و سیوم باضافهٔ دویست سوار چهرهٔ عزت برافروخته سال بیست وششم همراه پادشاهزاده دارا شکوه (که بتسخیر قلعهٔ قندهار نامزد شده) دستوري پذیرفته وقت رخصت از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار و عطای خلعت و اسپ با زین نقره و سال بیست و هفتم بعنایت علم لوای بلند رتبگي برافراخت

(۲) در [بعضے نسخه] پرونج *

سال سیم مطابق سنه (۱۰۶۶) یک هزار و شصت (۲) و شش هجري پا در عدم خانه گذاشت - پسرش خواجه جان تا سال سیم هزاري چهار صد سوار منصب داشت *

* خوشحال بیگ کاشغري *

سال نوزدهم جلوس فردوس آشیاني بمنصب هزاري چهار صد سوار چهرهٔ عزت بر افروخته با سلطان مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان رخصت پذیرفت - و پس از فتح بلخ و مراجعت شاهزادهٔ مذکور بهندوستان چون جملة الملک سعد الله خان به بندوبست آنجا تعین شد اورا با دیگر کاشغریان بتهانه‌داري شیرپور و سام چاریک مقرر نمود - سال بیستم حسب تجویز جملة الملکي از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار عز امتیاز اندوخت - و سال بیست و دوم همراه سلطان محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار مرخص گشته ازانجا همراه رستم خان و قلیج خان در محاربهٔ قزلباشان پاي قیام مستحکم داشته مصدر تردد گردیده سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و دویست سوار سررشتهٔ اعتبار بدست آورده سال بیست و پنجم باز همراه شاهزادهٔ مذکور بمهم محطور شتافت - و سال بیست و هشتم همراه جملة‌الملک (۳) بر سر چیتور کسیل شده گام جلادت برداشت - پستر همراه خلیل خان بتادیب زمیندار سري‌نگر شتافته اواخر سال سي و یکم با مهاراجه

(۲) نسخهٔ [ب] هزار و شصت هجري (۳) نسخهٔ [ب] خلیل الله خان ●

جسونت سنگهه جهت سد راه بودن بر فوج دکن (که عزیمت سلطان محمد اورنگ زیب بهادر بحضور بتقریب عیادت پدر والا قدر زبان زد شده بود) بصوبهٔ مالوه دستوري یافته دامن همت بر کمر عقیدت زد - پس ازان در جنگ سموگڈهه برکاب سلطان داراشکوه بود باقي احوالش بنظر نرسید •

* خواص خان بختیار خان دکهني *

در عهد جنت مکاني در سلک ملازمان انتظام یافته سال هشتم جلوس فردوس آشیاني بخدمت فوجداري لکهي جنگل و تهاره (۲) از تغیر سردار خان چهرهٔ اعتبار برافروخته سال دوازدهم (که پادشاه بسرحد پنجاب ورود فرمود) او احراز سعادت ملازمت نمود و سال چهاردهم ازانجا معزول شده در کومکیان صوبهٔ بهار قرار یافته سال شازدهم بفوجداري ترهت مضاف صوبهٔ بهار عز امتیاز اندوخته سال بیستم بعنایت خلعت و اسپ سرفراز گشته ببدخشان دستوري پذیرفته سال بیست و یکم بحضور رسیده دولت بار یافت و بفوجداري و تیولداري مندسور مضاف مالوه لواي کامراني برافراشت سال بیست و سیوم چون صوبه‌داري مالوه بشاهنواز خان و مندسور بمیرزا محمد پسر میر بدیع مشهدي (که خویش خان مزبور میشد) قرار گرفته او ازانجا تغیر شده بستور داخل کومکیان دکن گردیده در محاصرهٔ گلکنده همراه سلطان محمد اورنگ زیب بهادر

---

(۲) در [بعض نسخه] تهاده - یا تهاره باشد •

مصدر ترددات بود - و پس ازان (که زمام سلطنت باختیار شاهزادهٔ مزبور در آمد) از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري هزار و پانصد سوار و خطاب خواص خان بر نواخته شد - و در حروب متواتر (که خلد مکان را با مهاراجه جسونت سنگهه و شرکای سلطنت رو داد) در رکاب پادشاهي بوده بتعیناتی صوبهٔ بهار بدان حدود شتافت و چون قبل از جلوس ثاني قلعهٔ چنار از دست سید ابو محمد نام نوکر سلطان شجاع مستخلص گردید او بحراست آنجا اعتبار اندوخت - و سال دوم از انجا عزل پذیرفت - بر مآل حالش اطلاع نیست *

* خلیل الله خان *

برادر خرد اصالت خان میر بخشي ست - حمیده بانو بیگم صبیهٔ سیف خان و صبیه زادهٔ آصف خان یمین الدوله در عقد ازدواج داشت - در عهد جنت مکاني هنگام استیلای مهابت خان همراه آن آصف مرتبت در قید مهابت خان افتاد - و در سال سیوم جلوس اعلی حضرت بخطاب خاني سر برافراخت - پستر بخدمت میر تزکي اختصاص گرفت - و در سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري بخدمت میر آتشي مباهات اندوخت - و در سال نهم بمنصب دو هزاري صید مراد بدام آورد - و قراول بیگي گردید - و در سال هیزدهم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرفرازي یافت - و بخدمت قوربیگي کمر خدمت بر بست - و در سال نوزدهم

بهمراهی شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان رخصت یافته بسرداری فوج طرح دست چپ متعین گردید - شاهزاده خلیل الله خان را باتفاق چین قلیچ خان و میرزا نوذر (۲) صفوي از چاریکاران براه آبدره بانتزاع قلعهٔ کهمرد و غوري روانه نمود خان مزبور از چستي و کارطلبي با میرزا نوذر یک منزل پیش افتاده چون از کتل گندک (که سرحد صوبهٔ کابل و ولایت کهمرد است) گذشت جمعی را بسرعت هرچه تمامتر بر سر کهمرد تعین کرد - اوزبکان بمجرد وصول بهادران منصور مضطر گشته از حصار برآمده هریکے بطرفے بدر زد - بعضے ازانها اولا ثبات قدم ورزیده آخر کار زینهار پژوه شده قلعه را سپردند *

خلیل الله خان خاطر از استحکام آن وا پرداخته باز باتفاق میرزا نوذر یک منزل از قلیچ خان پیش راهي گشته بدستور کهمرد جوقے را بسوی غوري کسیل نمود - آنها با قباد میر آخور محافظ غوري (که فوج منصوره را مردم هزارجات پنداشته از قلعه برآمده بود) درآویختند - او بکمتر آویزه ره سپر فرار گردید - دلیران چالاک پاشنه‌کوب با او جنگ کنان بحصار درآمدند - قباد بارک پناه جسته بعهد و پیمان خلیل‌الله خان را دید - خان مسطور قلعه را باهتمام خان سپرده خود با قباد بشاهزاده پیوست - و پس از درآمدن آن‌مملکت بتصرف اولیای دولت قاهره و وصول علامي سعدالله خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] بوذر - یا نودر باشد *

ببلدهٔ بلخ جهت بند و بست آنديار خليل الله خان متعلقان
نذر محمد خان را همراه گرفته بحضور پادشاهي آورد - و در سال
بيستم در رکاب شاهزادهٔ فتح نصاب ظفر نصيب محمد اورنگ زيب
باز رخصت يساق بلخ يافت - بمنزل ضحاک رسيده بود که از واقعهٔ
بلخ در گذشتن اصالت خان بوضوح پيوست - او از فرط محبت
و افزوني وداد دل از اسباب تعلق برگرفته زاويه‌گزيني اختيار نمود
با آنکه پادشاهزاده بتعزيت شتافته مواعظ شکيب افزا فرموده گفت
(که در چنين مهمي خود را از کارهاي پادشاهي باز داشتن منافي
طريقهٔ عقيدت و ارادت است) بخان مذکور درنگرفت - لهذا از پيشگاه
فرمانروائي بعزل منصب و جاگير معاتب گشت - و در سال بيست
ويکم نقوش ندامت و پشيماني از سيماي حالش بر خوانده بدستور
سابق بمنصب چهار هزاري ذات سه هزار سوار و تيول ميوات
و فوجداري آن از تغير شاه بيگ خان سربلند گردانيده امر شد - که
دولت ملازمت نا يافته از لاهور روانهٔ تعلقه گردد - و در سال بيست
و دوم بپايهٔ بخشيگري دوم مرتقي گرديد - و در سال بيست و سيوم
از تغير جعفر خان بتفويض خدمت والاي مير بخشيگري پايهٔ
دولت برتر افراخت - و در سال بيست و چهارم باضافهٔ هزار سوار
کامياب گشته از انتقال مکرمت خان بصوبه داري شاهجهان آباد
مرخص شد - و در سال بيست و ششم بمنصب عمدهٔ پنجهزاري
چهار هزار سوار تحصيل بلند نامي نمود - و بهمراهي علي مردان

خان امیر الامرا بحراست کابل (که نظم آن بشاهزاده دارا شکوه و پسرش متعلق بود . و شاهزاده درین سال بمحاصرهٔ قندهار عازم شد) با فوجی بسیار تعین گشت . و پس ازان [که مرزبان سري نگر (که در کوهستان شمالی دارالخلافه است) باستظهار مصاعب مکان و مضائق کوهستان از زمان سریر آرائی اعلی حضرت دولت تقبیل عتبهٔ خلافت در نیافته سر نخوت مي افراشت] خلیل الله خان بمالش آن خود سر مقرر گشته حکم شد . که به تیول خود رفته و خاطر از نظم و نسق آن را پرداخته رو بمقصد نهد . او در سال بیست و نهم از اقطاع خود (۲)

بدارالخلافه آمده در ماه صفر سنه (۱۰۶۵) هزار و شصت و پنجم با هشت هزار سوار نبردکار بره نوردي در آمد . زمیندار سرمور (که سر کوه است شمالی دارالخلافه . و بیخ ازانجا بشاهجهان آباد آرند) بخلیل الله خان پیوسته کمر ارادت بخدمتگاري بر بست (۳) (۴) و چون بدون [که جاکائےست بیرون کوه سري نگر بدرازي بیست کروه و پهنائي پنج کروه (که بطول یکسر آن بجون پیوسته . و دیگر بگنگ) و در اطراف مواضع و محال آباد دارد] رسید از نزدیک کهیلاگهر شروع بتهانه بندي نمود . تا ساحل گنگ هر جا مناسب دانست گلین قلعه احداث نموده جمعی را باستحکام آن برگماشت و چون بساحل گنگ (که ازان عبور نموده بکوه در مي آیند)

---

(۲) در [اکثر نسخه] سال (۳) نسخهٔ [ب] جنگل است (۴) در [بعضی نسخه] هشت کروه *

رسید جمعی عبره نموده تهانهٔ چاندني را (که از توابع سري‌نگر است - و خارج دون و کهیلا گهر) بتصرف در آوردند - بهادرچند مرزبان کماؤن بارادهٔ خدمتگذاري بلشکر ملحق گشت *

ازان رو [که برسات نزدیک رسید - و موسم یساق آن سرزمین و هنگام درآمد کوهستان درگذشت - معهذا گرفتن آن هیچ مصلحت نبود - و آب و هوای آن مکان جز سکنهٔ آنجا را (که از قبیل دیو و دد اند) سازگار نیست] خلیل الله خان بر طبق یرلیغ والا مهم کوه را موقوف داشته دون را (که حاصل آن هنگام معموري یک‌لک و پنجاه هزار روپیه است بشصت لک دام موافق دوازده ماه) بطریق وطن در تیول چتربهوج چوهان (که هزار و پانصدي هزار سوار منصب داشت) مقرر نموده و تهانهٔ چاندني را بکروري هردوار سپرده بحضور موفور السرور معاودت نمود - و مکرر باضافهٔ سواران دو اسپه سه اسپه سرافرازي یافت - و در سال سي و یکم (که بعد طریان عارضه باعلی حضرت و حصول تخفیف در عوارض کوفت بنابر تغیر مکان حرکت لازم گردید - و در محرم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري از دار الخلافه متوجه مستقر الخلافهٔ اکبرآباد شدند) خان مزبور بحراست شاهجهان‌آباد مامور گشت و چون اواخر دولت اعلی حضرت دارا شکوه محمد امین خان میر بخشي را باتهام نظربند نمود آن خدمت والا بخان مشارالیه باز گردید - و پس ازان (که دارا شکوه تصمیم مقابلهٔ عالمگیري

بخود قرار داد) از فرط اعتماد و وفور فدویت (که بآن عمدهٔ بارگاه خلافت گمان داشت) اورا با فوج جرار (۲) برسم منقلا از اکبرآباد بدهولپور رخصت نمود - در روز جنگ با سایر تورانیه و امرای پادشاهی بسرداری میمنه قیام داشت - و چون پنهانی عهد و پیمان بندگی و درست اخلاصی استوار ساخته بود در وقت گرمی کارزار با پانزده هزار سوار تیغ زن نیزه گذار از جای خود حرکت ننمود مگر بقدر مدافعه جنود اوزبکیه (که با او بودند) دست جرأت بر کشودند - و پس از هزیمت دارا شکوه چون ظاهر اکبرآباد مضرب خیام عالمگیری گردید فاضل خان خانسامان مکرر از جانب اعلی حضرت سلسله جنبان شوق گشته دواعی ادراک ملازمت برانگیخت - جناب عالمگیری سخن او بسمع رضا اصغا نموده ثانیا بتحریک مصلحت کیشان خود کام از قدمبوس پدر والا قدر ابا آورد - اعلی حضرت خلیل الله خان را باتفاق فاضل خان بگذارش پیغام فرستاد - خان مذکور بنابر سابقهٔ یکتائی پیش از فاضل خان باریاب خلوت گشته چندان براه عکس مدعا شتافت که وحشت و کلفت شاهی از یکی بصد رسیده خلیل الله خان را نزد خود نگاهداشته فاضل خان را بے نیل مقصود بر گردانیدند - اگرچه میر بخشی گری بدستور سابق بمحمد امین خان بحال فرمودند اما عمدة الملک خلیل الله خان را بمنصب والای شش هزاری

---

(۲) نسخهٔ [ب] بافواج جرار *

(۲)
شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه مشمول التفات خسروانه ساخته
از اعز آباد دهلي بپاشليقي جيوش منصور بتعاقب دارا شکوه
مرخص کردند - و خان مذکور باتفاق بهادرخان کوکه تا ملتان
عنان مسارعت بازپس نکشید - و در همان ایام مبادی سنه (۱۰۶۹)
هزار و شصت و نهم هجري خلیل الله خان بصوبه‌داری پنجاب
مباهي شد - و در سال چهارم در لاهور عارضه بر مزاج او طاري گشت
چون کوفت او بامتداد کشید بدار الخلافه آمده از شدت ضعف
ملازمت ناکرده بسر منزل خویش فرود آمد - تقرب خان و دیگر
حکمای پایهٔ سریر خلافت بحکم والا بمعالجهٔ او پرداختند - بسبب
(۳)
ازمان مرض فتور قوی بمرتبهٔ کمال رسیده بود - باندک نقصے (که از
بے‌تدبیري غذا رو داد کارش از مداوا در گذشت - دوم رجب سنه
(۴)
(۱۰۷۲) یکهزار و هفتاد و دو هجري روزگار حیاتش بسر آمد
خلد‌مکان بمقتضای قدرشناسي سایهٔ عاطفت پایه بر سر بازماندهای
آن مرحوم افکنده بانواع تسلیه و دلجوئي نوازش فرموده میرخان
و روح‌الله خان و عزیز الله پسران اورا و افتخار خان و ملتفت خان
و بهاءالدین برادر زادها و سیف الله صفوي دامادش را بعطای
خلاع فاخره بر نواخته از کدورت ماتم رسیدگي بر آوردند - و زوجه
و صبیه اش را بسالیانهٔ پنجاه هزار روپیه کامیاب گردانیدند - و پسران

---

(۲) در [بعضے نسخه] شش هزار سوار چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه
(۳) در [بعضے نسخه] نقصے (۴) نسخهٔ [ج] هفتاد هجري *

و دامادش باضافهٔ مناصب مطرح انظار خسروانه (۲) گشتند *

خلیل الله خان با علو حسب و بزرگی نژاد درین سلطنت علیهٔ عالیه دیرین خدمت و قدم بندگی داشت - و آخر عمر را در خیر اندیشی و هوا خواهی خلیفهٔ زمان سپری ساخت - ازین رو اخلافش هریکی بدولت و کامرانی کوس بلندنامی بر نواختند - گویند خلیل الله خان نسبت ببرادر کلان اصالت خان درشت خوی تندگو بود - چون هر دو برادر بهمراهی شاه شجاع بمهم پرینده تعین گشتند مهابت خان سپه سالار آنقدر که از اصالت‌خان راضی و خرسند گشت همانقدر از خلیل الله خان آزرده و گله مند گردید - و آصف خان نیز از ناسازی مزاجش همیشه ازو ذخیرهٔ خاطر داشت *

* خان دوران *

سید محمود پسر میانهٔ خاندوران نصرت جنگ است - بعد فوت پدر بمنصب هزاری هزار سوار سر افرازی یافت - و بدستیاری اقبال و پایمردی نیکوخدمتی در تلاش جاه و دولت از برادر کلان سید محمد سبقت گرفت - در سال بیست و دوم بمنصب دو هزاری سر بر افراخت - و در یساق قندهار متلزم رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بود - سال بیست و سیوم بهنگام معاودت بهمراهی سعد الله خان (که در استلام سدهٔ سلطنت و جهانبانی پیش آهنگی کرده) شرف بار یافت - و باولین خطاب پدر نصیری خان چهرهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ج] انظار عنایت خسروانی *

ناموري برافروخت - و پس ازان بتعيناتي صوبهٔ مالوه و تيولداري و قلعه داري رايسين دستوري يافت - و در سال سيم بموافقت صوبه دار مالوه (كه با جميع كمكيان آن ناحيه تعين شاهزاده محمد اورنگ زيب ناظم دكن بنا بر تحريك عبدالله قطب شاه شده) بدانجا شتافت - و پس ازان مهم (كه بآئين شايسته انجام گرفت) بمكان خود معاودت نمود - و در همين سال باز بر طبق حكم حضور بدكن رفته بهمراهي شاهزادهٔ مذكور در تاخت و تاراج ولايت عادلشاهيه جوهر مردي نمايان ساخت *

وچون سيوا و مناجي بهونسله باشارهٔ بيجاپوريه در حوالي احمدنگر سر بشورش برداشته برخي محال را تاختند نصيري خان با سه هزار سوار باتفاق جمعي از امرا مثل كارطلب خان و ايرج خان بدان سو رو آورده دست و بازوي جرأت بركشاد - و بسياري از مردم سيوا علف تيغ بيدريغ گردانيد - و خود پانديه بيرگانون (۲) را اقامت جا برساخت - تا آسيب آن مفتنان بمحالات پادشاهي نرسد - و پس از كشايش قلعهٔ بيدر (۳) و كليان مساعي هريك از امراي كمكي از نوشتهٔ پادشاهزاده بعرض اعلى حضرت رسيده هركدام از پيشگاه نوازش باضافهٔ درخور كامياب گرديد - خان مذكور نيز از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار بلندپايگي

---

(۲) در [بعضي نسخه] پيرگانون (۳) در [اكثر نسخه] بدر - اما در [اكثر جا] بيدر آمده *

یافت - و چون در یساقهای متوالیه بصدور نیکو خدمتی و فدویت شایان گوناگون عاطفت شاهزاده گردید رشتهٔ عقیدتش با اخلاص تاب یافته و مشام ارادتش از شمامهٔ یکجهتی معطر بوده بعد محاربهٔ راجه جسونست چون نواحی گوالیار مضرب خیام آن‌شاهزادهٔ ظفر نصیب گشت نصیری خان از قلعهٔ رایسین برطبق یرلیغ طالب جبهه سای عتبهٔ عالمگیری شده بخطاب والای خاندورانی کله گوشهٔ مباهات باوج اعزاز رسانید - و در جنگ دارا شکوه بسرداری فوج طرح میسره اختصاص گرفته بعد از فتح بمنصب پنج هزاری پنجهزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه کلاه نشاط بر افلاک انداخت - و او با برخے از عساکر پادشاهی بنظم صوبهٔ الهآباد و تسخیر قلعهٔ مذکور (که در رزانت و حصانت شهرهٔ ایام است و سید قاسم بارهه از جانب دارا شکوه بحکومت آن جانب قیام داشت - و باوجود آگهی بر فرار دارا شکوه تصمیم دولتخواهیش بخود داده سر بر خط انقیاد نهاده بر استحکام آن قلعه افزود) دستوری یافت - خان مذکور از کار طلبی چست و چالاک شتافته بمحاصرهٔ آن پرداخت - پس ازان (که شجاع بقصد کارزار و پیکار از بنارس گذشته نزدیک بالهآباد رسید) خان‌دوران دست از محاصرهٔ قلعه باز کشیده بشاهزاده سلطان محمد (که بطریق منقلا بحوالی قلعه رسیده بود) پیوست - و چون شجاع اسباب تجمل و جاه بباد نهب و غارت داد و فوجے بباشلیقی محمد سلطان

بتکامشی آن آوارهٔ دشت ناکامي تعین گشت خاندوران نیز کمکی شاهزاده گردید *

درین وقت سید قاسم بارهه قلعه دار الهآباد (که بنوشتهٔ دارا شکوه ضمیمهٔ لشکر شجاع گردیده بود) بعد هزیمت یافتن او از پخته کاري برسم ایلغار پیش از شجاع بقلعه رسیده داخل شد و از مآل اندیشي ابواب تصرف بر روی آن پاس زدهٔ (۲) روزگار بر بست و از صواب بیني بندگی پادشاهي برگزید - و پس از وصول سلطان محمد بقرب الهآباد بخاندوران (بمناسبت آنکه قبل ازین حکومت آنجا یافته بمحاصره قیام داشت) ملتجي گشت - و اورا وسیلهٔ صفح جرائم خود ساخت - خان مذکور بامر پادشاهي اورا مستمال عواطف پادشاهانه نموده قلعه را بتصرف درآورد - و بحکومت و ایالت آنصوبه همت برگماشت - ودر سال دوم چون صاحب صوبگی آنولایت ببهادر خان کوکه تفویض یافت خاندوران بارسال فرمان صوبه داری اوڈیسه پذیرای سعادت گردیده بدان سمت شتافت و مدتے دران آلکای دور دست گذرانید - و در سال دهم سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري باجل طبعي همانجا بساط هستي در نوردید *

* خان زمان *

میر خلیل - پسر دوم اعظم خان جهانگیري ست - و داماد

(۲) در [بعضی نسخه] یاس زدهٔ *

یمین الدوله آصف خان خانخانان سپهسالار - بهمراهی پدر بزرگوار کارهای نمایان و ترددهای شایان بمنصهٔ ظهور آورد - و میر شمشیر و صاحب مدار پدر او بود - در ایام حکومت جونپور (که باعظم خان متعلق بود) بمرتبهٔ در متمردان افگنی و سرکش براندازی کوشید که نام مفسد دران ناحیه نماند - و هر جا گدهی مستحکم شدید یا بهنیری تدبیر یا بدستیاری دلیری و دلاوری منهدم ساخت - اکثر قلعچها (که مملو به بندوق و تفنگ بود - و حکام سابق ایام ممتد صرف کشایش آن نمودند) او باندک روز از بن برانداخته نشان نگذاشت - و چون پدر فوت کرد از پیشگاه خلافت و جهانبانی بمنصب هزاری هفتصد سوار سر عزت بر افراخت *

گویند در فوجداری نارنول (که مفسدزارے ست مقروری قریب دارالخلافه) کارهای رستمانه کرده نامے بشجاعت و مردانگی برآورد و در ظاهر آن قصبه خلیل ساگر تالابے بر ساخت - که تال شاهقلی خان محرم را (که چهل ساله جاگیر دار آنجا بود) پیش او آبرو نماند و در سال سیم باضافهٔ پانصدی (۲) سرافرازی یافته با برادر کلان خود ملتفت خان تعین دکن گشت - و در همین سال خدمت داروغگی توپخانهٔ کل دکن حسب التماس شایسته خان ناظم آنجا بدو مفوض گردید - آنچه او بندوبست درین کارخانه نمود از صوبه‌داران نشده بود - خود را بهمه قلاع رسانید - و بتغییر و قطمیر هر قلعه

---

(۲) نسخهٔ [ج] سیوم *

وا رسیده در خور هر مکان از غله و سرب و باروت ذخیره نمود - و کهنه عمله و فعلهٔ احشام را (که سالها بحمایت و رعایت بکار سازی و زرپاشی بعوض و بلاعوض گذرانیده بودند) (۲) همه را موجودی ساخت - و دیوار سه گز دراز و پهنا را نشانه قرار داده از هر تفنگچی سه مرتبه از فصل چهل قدم امتحان گرفت - تیر هر که یکبار هم بنشانه نرسید اورا برطرف کرد - و برخی ضعیف و زبون را علوفه کم کرده نگاهداشت - و بدین صیغه در یک و نیم ماه مبلغ پنجاه هزار روپیه کفایت پادشاهی نمود - و دیانت و جزرسی و کاردانی و معامله فهمی خود را بعالمیان ظاهر ساخت - و در سال بیست و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار و خطاب مفتخر خان چهرهٔ افتخار بر افروخت - و از انتقال عرب خان مرحوم بقلعه‌داری فتح‌آباد و دهارور (۳) مامور شد - وچون درین مدت اقامت دکن باظهار بندگی و فدویت نقش حرف یکجهتی و اخلاص خود دلنشین پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر صاحب اختیار دکن ساخته بود در ایام برهم خوردگی و آشوب سلطنت (که شاهزاده را عزیمت مستقر الخلافهٔ اکبرآباد باقتضای وقت واجب گردید) او نیز کمر مرافقت بنطاق همت چست بست - پس از وصول بلدهٔ برهانپور باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب سه هزاری دو هزار

(۲) نسخهٔ [ب] بے عوضی و بلاعوضی و نسخهٔ [ج] بے عوض و بلاعوض

(۳) نسخهٔ [ب] فتح آباد دهار وار*

سوار و خدمت میر بخشیگري و خطاب سپهدار خاني امتیاز یافت - و بعد جنگ جسونت بخطاب خانزماني و بعنایت طوغ و نقاره بلند آوازه گردید - و پس از نگون ساري اعلام داراشکوهي و وزیدن نسائم از مهب عنایت ایزدي بر شقهٔ رایت عالمگیري میر بخشیگري بمحمد امین خان خلف محمد معظم‌خان باز گردید و خانزمان را از مصالح دکن دانسته باضافهٔ هزاري بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار مورد نوازش فرموده بقلعه‌داري ظفرآباد بیدر (که بصرف توجه آن شاه جهان ستان عالمگیر قریب العهد ضمیمهٔ ممالک محروسه شده بود) مرخص گشت - و پستر بنظم مهام احمد نگر مامور گردید - و در سال نهم از تغیر داؤد خان قریشي بصوبه‌داري خاندیس رایت اعتبار برافراشت - و در سال هیزدهم بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار بصوبه‌داري برار مورد مراحم گردید و در سال بیستم بانتظام صوبهٔ ظفرآباد بیدر و حراست قلعهٔ مذکور اعزاز اندوخت - و بهمراهي شاه عالم سال بیست و چهارم از دکن باجمیر رسیده استلام سدهٔ خلافت نمود - و روزے چند برکاب شاهزاده بتعاقب اکبر باغي و بمالش راجپوتیهٔ ضلالت کیش پرداخته در همین سال مجددا بخدمت صوبه داري برهانپور از تغیر ایرج خان مقرر گشت - و بافزایش یکهزار سوار منصب سرافرازي یافت *

اتفاقا در همین سال [که سنین هجریه (۱۰۹۱) یکهزار و نود

و یک بود] پیش از ورود خان مزبور سنبهای سوائي از سي و پنج کروه شبگیر نموده دفعة بر بهادر پوره دو کروهي برهانپور ریخته دست تصرف بناموس و مال اهل اسلام و کفره بر کشاد - برخے از شرفا را فرصت جوهر کردن اهل و عیال بدست آمد - و بسیارے بے سر و پا دست آنها گرفته آواره گشتند - کاکر خان افغان (که بنیابت خانزمان حراست شهر مي‌نمود) بصد دشواري شهر را از آسیب آن ستمگر محفوظ نگاهداشت - وچون فضلا و مشائخ آن بلده ترک نماز جمعه داده محضر استیلای کفار (که عرض و مال مسلمین دستخوش تاراج آنها گشته) بحضور ارسال نمودند از اجمیر عزیمت دکن تصمیم یافت - و دوازدهم ذیقعده سال بیست و پنجم بلدهٔ برهانپور بورود موکب پادشاهي رونق پذیرفت - خانزمان ناظم آنجا ناصیهٔ بندگي را باستانبوس خلافت نوراني ساخت *

و چون درین سال غرهٔ ربیع الاول سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و سیوم هجري جانب اورنگ‌آباد نهضت پادشاهي اتفاق افتاد شاهزاده محمد معز الدین باقامت برهانپور مامور شده از بهادر پوره رخصت یافت - خانزمان در خدمت شاهزادهٔ مذکور متعین گردید - و در همین ایام از تغیر مختار خان (۲) بایالت صوبهٔ مالوه رخش عزیمت راند - و در آخر سال بیست و هفتم سنه (۱۰۹۵)

(۲) در [بعضی نسخه] سال ٭

یکهزار و نود و پنج هجري همانجا رخت اقامت بعالم بالا کشید
از هر علم بهره و در حسن خط شهره داشت - انشاپرداز درست سلیقه
دانشور معامله فهم بود - در تمشیت مهام برهنموني غیرے محتاج نه
و خوش اوضاع پسندیده اطوار جوهر شناس بود - مردم خوب فراهم
آورد - خصوص تفنگچیان قدر انداز او (که دیدهٔ مار در شب تار
به تیر آتشبار میدوختند) مشهور آفاق است - و در فن موسیقي
مهارت تمام داشت - و با دوام انهماک در کارهای دنیوي مواع
و شیفتهٔ راگ و رنگ بود - پري چهرگان خوش آواز و مغنیات
عشوه ساز در خانه داشت - زین آبادی مشهور (که محبوبه
و مرغوبهٔ ایام پادشاهزادگی خلد مکان بود) ازان زمره است - گویند
مدخولهٔ اوست *

روزے شاهزاده بباغ عالم آرای زین آباد برهانپور معروف
باهو خانه با اهل محل تشریف فرمود - و با مخصوصان بزم الفت
گشت و واگشت مي‌نمود - زین‌آبادي در نغمه سنجي هوش ربا
و در شیوهٔ دلبري یکتا بود - همراه اهلیهٔ محترمهٔ خانزمان (که
خالهٔ شاهزاده میشد) آمده در عین سیر درخت انبهٔ پر بار دیده
بے آنکه پاس ادب شاهزاده نماید از شوخي و شنگي پیش رفته
(۲)
بر جست - و دانهٔ ازان بدست آورد - این انداز (که سراسر انداز
دلبري و دلربائي بود) شاهزاده را از خود برده هوش را

(۲) نسخهٔ [ج] انداز دلربائي بود *

* خورد *

و پارسائي را در باخت *

* عجب گیرنده دامے بود در عاشق ربائیها *

* نگاه آشنای یار بیش از آشنائیها *

بابرام و سماجت اورا از خالهٔ مکرمه گرفته بآن همه زهد و ورع خشک و تقشف بحدّ شیفته و دل دادهٔ او شد - و پیالهٔ (۲) شراب بدست خود پر کرده باو میداد *

گویند روزے او هم قدح باده بدست شاهزاده داد - و تکلیف نمود - هرچند عجز و نیاز بکار برد بر سر رحم نیامد - شاهزاده ناچار خواست در نوشد - آن عیارهٔ جادو طراز خود پیاله درکشید - و گفت غرض امتحان محبت بود - نه تلخ کامیِ شما باین آب پرشر و شور و این عشقبازي بمرتبهٔ سرکشید که باعلی حضرت رسید - دارا شکوه (که عناد دلي داشت) این حکایت را دستمایهٔ سعایت و غمازي ساخته باعلی حضرت میگفت - که آن مزور ریائي چه صلاح و تقوی ساخته - خود را برای یک کنیز خاله برباد داد - قضا را در عین بهار گل زندگیش پژمرد - و شاهزاده را بداغ هجران ابدي مبتلا ساخت - مقبره‌اش در اورنگاباد است متصل تالاب کلان ازانجا (که فقدان محبوب طاقت ربای مردان است) روز فوتش طرفه تغیر حال بشاهزاده شد - از فرط قلق بسواري شکار توجه فرمود - میرعسکري عاقل خان در جلو بود - خلوت یافته بعرض

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] که پیالهٔ شراب •

رسانید - که باین حالت اختیار شکار مصلحتے خواهد بود در جواب خواند * * بیت *

* نالهای خانگي دل را تسلي بخش نیست *
* در بیابان میتوان فریاد خاطرخواه کرد *

عاقل خان مناسب مقام دیده این بیت خواند * * بیت *

* عشق چه آسان نمود آه چه دشوار بود *
* هجر چه دشوار بود یار چه آسان گرفت *

شاهزاده بے اختیار رقتها نموده بیت را یاد گرفت - خانزمان در صوبه‌داری برار موضع هرم را (که سه کروهی ایلچپور حاکم نشین آنصوبه است) اقامت‌جا برساخته خانزمان‌نگر نامید - و عمارات عالیه طرح انداخت - هنوز آثار آن نمودار است - در برهانپور هم حویلي دارد - از پسرانش هیچکدام ترقي نکرده در گذشتند *

* خواجه عبدالرحیم خان *

وطن نیاکانش اندجان متعلقهٔ ولایت فرغانه است - پدرش خواجه ابوالقاسم از مشائخ آنجا بود - در عهد فردوس آشیاني وارد هندوستان گردید - خان مذکور در ایام شباب برفاقت سلطان داراشکوه امتیاز داشت - پس از سریر آرائی خلدمکان حصول ملازمت نموده چون مزاجش بتشرع آشنا بود در خدمت پادشاه مذکور اختصاص پذیرفته بمنصب درخور و خطاب خاني لوای کامیاب برافراشته سال بیست وششم بحجابت بیجاپور تعین گردید - و بعد

معاودت ازانجا بعطای فیل مباهات اندوخت - و سال سي و دوم
از تغیر محسن خان بتفویض خدمت بیوتاتي چهرهٔ عزت برافروخت
و چون سال سي و سیوم قلعهٔ راهیري مفتوح گشت برای ضبط
اموال آنجا متعین شد - پستر از انتقال معتمد خان داروغگی
داغ و تصحیحه نیز بنام او قرار یافت - سال سي و ششم مطابق
سنه (۱۱۰۳) هزار و یکصد و سه هجري شربت واپسین در کشید
چندتا پسر داشت - دوم آنها میر نعمان خان است - که پسرش
میر عبدالمنان بدکن رسیده چندے بخدمات خانگی نظام الملک
آصف جاه میپرداخت - آخر خانه نشین گردید - شعر میگفت
و عترت (۲) تخلص میکرد - ازوست * بیت *

* آهوی وحشی چشم تو چسان رام کنم *
* پیچ وتاب دل خود را مگرش دام کنم *

از پسرانش کلاني معتمد الدوله بهادر سردار جنگ - که در عمل
صلابت جنگ دیوان سرکارش گشته مطابق سنه (۱۱۸۸) هزار
و یکصد و هشتاد و هشت هجري رحلت نمود - دومین میر نعمان
خان که در عمل صلابت جنگ در جنگ مرهته بکار آمد - سیومین
میر عبدالقادر که در جواني بمرض درگذشت - چهارمین احسن الدوله
بهادر شرزه جنگ و پنجمین مفوض الله خان بهادر یکه تاز جنگ
هردو بقید حیات اند - و با محرر سطور دوستي دارند *

---

(۲) یا عبرت باشد *

* خان زمان شیخ نظام *

حیدرآبادي - از شیخ‌زاده‌های سپاهي پیشهٔ دکن است - از پردلي و جگرداري نصیبهٔ[۲] وافر داشت - و در دولت ابوالحسن والیٔ تلنگانه رتبه افزای امارت گشت - و بهرداري و سرکردگي و صف آرائي و سپه کشي نام برآورد - در ایام محاصرهٔ گلکنده بسری عساکر قطب شاهیه سر برافراخته بیرون قلعه با افواج پادشاهي زد و خورد مي‌نمود - روزے برسر مورچال با خان فیروز جنگ دوچار شده شور قیامت ریخت - کوشش و کشش سترگ از طرفین بکار رفت هرچند پردلان فوج پادشاهي از روی جلادت خواستند (لاش یکے از مردهای خود بدست آرند) میسر نیامد - و آنها لاشهای مردم خود با لاش چندے ازین طرف برداشته بردند *

و چون اقبال و نیک اختري از ابوالحسن رو تافته آثار تباهي و بیدولتي هر روز در تزاید بود ازین‌رو دل از همراهي و دولتخواهیٔ او برکنده بذریعهٔ رسوخ عقیدت بآستان عالمگیري ملتجي گردید چون نوکران عمدهٔ ابوالحسن از آزوري و حرص اندوزي بامید منصب و حکومت خاک بے حقیقتي برفرق روزگار خود بیخته بملازمت پادشاهي پیوستند وتا آن وقت دیگرے غیر ازو صاحب فوج نماند افتراق[۳] او موجب کار شکنیٔ ابوالحسن پنداشته بیشتر باستمالت خان مذکور پرداختند - و پس از ادراک ملازمت بتفویض

---

(۲) نسخهٔ [ج] وافي (۳) یا پیشتر باشد *

منصب شش هزاري پنجهزار سوار و خطاب مقرب خان و عطای علم و نقاره و انعام لک روپیه نقد با اسپان عربي و عراقي و فیلان تنومند و دیگر مواهب شایان مورد التفات خسرواني گردید - و پسران و اقربای او بمناصب نمایان (که چندے ازانها از چهارهزاري کم نیست) همگي بمنصب بیست و پنجهزاري بیست و یکهزار سوار ممتاز گشت و پس از تسخیر حیدرآباد چون مرتبهٔ ثاني سواد بیجاپور مضرب خیام پادشاهي شد اورا (که در فنون سپاهگري و سرداري یکتائي داشت) بکشایش قلعهٔ پرناله (که در تصرف غنیم بود) مامور فرمود خان مذکور باقتضای دواعي هوشیاري و خبرداري جواسیس خود را بآوردن اخبار سنبها (که بعد فوت پدر سر راجگي و سرداري دکن مي افراشت) مقرر داشت - ناگهان خبر رسید که او بنابر نزاعے با قوم بیراگي (که نسبت خویشي بآنها دارد) از راهیري بقلعهٔ کهیلنه رسیده بعد دار و مدارے بآن طایفه و وا پرداختن خاطر از ذخیرهٔ قلعه در سنگمنیر نام جائے (که پیشکار او کب کلس آنجا عمارات و باغات عالیه بنا گذاشته) آمده ببسط بساط لهو و نشاط اشتغال دارد (۲) خان شجاعت نشان از کولاپور (که تا آنجا چهل و پنج کروه بود و عقبات صعب و هولناک هایل) در راه نمک خوارگي والي نعمت دست از جان برداشته با معدودے از فدائیان ناموس پرست ایلغار کرد - هرچند جاسوسان بسنبها خبر کردند که فوج مغل رسید

(۲) نسخهٔ [۱] سنگمیر *

آن مست بادهٔ سفاهت و غرور بایمای ابرو سر از تن آنها برداشت و بر زبان بطالت بیان گذراند - بیخبران دیوانه شدند - فوج مغل دریتجا می‌تواند رسید - تا آنکه خان شهامت آثار پس از تحمل فراوان محن و مشاق (که اکثر جا خود پیاده شده راه میرفت) بسرعت برق با سه صد سوار بسروقت او رسید - آن سرشار دو بالای نشهٔ رعونت و باده نوشي باعتضاد چهار پنج هزار سوار دکنی نیزه گذار حمله آور شد - قضا را تیرے از شست تقدیر بکب کلس رسید - و باندک زد و خورد آن حزب ادبار طریق فرار گزید - و او در حویلیِ کب‌کاس درخزید - و خودش با کب‌کاس و بیست و پنج کس از عمدهای او با زنان و دختران سوای رام راجه برادر خردش (۲) (که در یکے از قلاع بود) دستگیر گردید - ازان میان راجه ساهو پسر کلانش هفت هشت ساله بود - و چون این نوید در مقام ایکلوج بپادشاه رسید آن مکان بسعدنگر موسوم شد - و پس ازان (که خان فیروزمند بتدابیر صائبه ازان دیولاخ برآمد) هیچکس از اعوان و انصارش دست و پا نتوانست زد - در بهادر گدهه بحضور رسید - اورا زنداني مکافات کردند - همان زمان خلد مکان از تخت فرود آمد - و گوشهٔ قالین شکسته بادای سجدات شکر سر نیاز بر زمین ابتهال آورد * مصرع *

۱۱۰۰

* با زن و فرزند شد سنبها اسیر *

---

(۲) نسخهٔ [ج] پسر خودش •

تاریخ است - خان منصور در جلدوی این شگرف خدمتے بخطاب
خانزمان فتح جنگ و از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار
سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر انواع عطایا و مواهب
سر مباهات بچرخ برین سود - و پسران و رفقای او بافزونیٔ مناصب
و عطیهٔ خلاع سرافرازي یافتند - پس ازان خانزمان مدتے متعینهٔ
فوج پادشاهزاده محمد اعظم شاه بود - در سال سي و هفتم شاهزاده
بسبب عارضهٔ استسقا بحضور رسید - خانزمان شرف اندوز ملازمت
گشته با پسران و اقربا گرانبار عنایت و انعام پادشاهي شده بهمراهیٔ
شاهزاده بیدار بخت به تنبیه غنیم لئیم رخصت یافت - و گویا در
سال چهلم باجل طبعي ودیعت حیات مستعار سپرد - کثیرالاولاد
بود - پسرانش خانعالم و منور خان از ناموران دهر بودند - از احوال
آنها معلوم توان کرد - و دیگرے فرید صاحب - که همراه برادران
در جنگ اعظم شاه مردانه کشته شد - و احوال امین خان نیز جدا
بتحریر آمده - دیگرے حسین منور خان بود - که سکونت حیدرآباد
اختیار نمود - و از سرکار آصف جاه عاملیٔ مرتضی‌نگر گرفت - و در
سنه (۱۱۵۸) هزار و یکصد و پنجاه و هشت درگذشت - پسرانش
زیر محاسبهٔ سرکاراند - و دیگر نظام‌الدین خان - که حضرت خلدمکان
بوصیت پدرش از راه خانه زاد نوازی در حضور تربیت فرمود
و همشیرهٔ راجه ساهو را (که پسند افتاده بود) بنکاح او در آورد - اوضاع
مغلي داشت - هیچ بپدر و برادران مانا نبود - در خجسته بنیاد

طرح اقامت ریخت - خالي از نام ونشان نبود - بخست میگذرانید
و در سنه (۱۱۵۵) هزار و صد و پنجاه و پنج(۲) هجري بمنزل خاموشان
شتافت - پسران (که باهم علاتي بودند) در دعوی ترکهٔ پدر مدتے
با یکدیگر منازعت داشتند *

* خانجهان بهادر ظفرجنگ کوکلتاش *

میر ملک حسین نام - پدرش میر ابوالمعالي خوافي ست
سیدے بود موصوف بصلاح و تقوی - بعنوان درویشانه میگذرانید
چون حلیلهٔ جلیلهٔ او بشرف رضاعت فیض اشاعت شاهزاده محمد
اورنگ زیب بهادر رسید پسرانش میر مظفرحسین و میر ملک حسین
بمناصب مناسب سرافرازي یافته اوج پیمای دولت و امارت گشتند
نشو و نمای اولین در حضور فردوس آشیاني بود - چنانچه از احوال
او پرتو وضوح میدهد - دومین از صغر سن در خدمت شاهزاده
تربیت یافته بقرب و اعتبار اختصاص گرفت - در سال بیست
و هفتم از خدمت شاهزاده گران خاطر گشته جدائي گزید - و بقصد
بندگی پادشاهي از دکن بحضور شتافت - اعلیحضرت بمنصب
هفت صدي صد سوار کامیاب عزتش فرمود - و چون ترک
رفاقت او پسندیدهٔ شاهزاده نبود در سال سیم از جناب پدر
والا قدر فوجداری هوشنگ آباد هندیه بنام او التماس نمود
بدین تقریب اورا بجانبهٔ عاطفت بدکن کشیدند - و در سال سي

(۲) نسخهٔ [ج] پنجاه هجري *

و بکم چون شاهزاده بعد تسخیر قلعهٔ بیدر همت بکشایش حصن کلیان برگماشت اورا بگرفتن حصار نیلنکه[2] مامور گردانید - پس از وصول بمقصد باوجود آنکه متحصنان در مدافعت و ممانعت کوشیدند سر سواری قلعه را بقهر و غلبه بدست آورد - و محافظان را با تمامی اسپ و اسلحه مقید ساخته نزد شاهزاده فرستاد - دران هنگام (که شاهزاده لوای جهان کشائي از برهانپور بصوب اکبرآباد برافراخت) اورا بخطاب بهادر خاني نامور ساخت - ازانجا (که جرأت و جلادت او دلنشین شاهي بود) در محاربهٔ جسونت از پیش آهنگان مقدمة الجیش گردید - و در صف آرائی داراشکوه بسرداری طرح دست راست معین گشت - و از غایت کار طلبي پیش رفته قریب بهراول پیوست - ناگاه رستم خان دکني با همگي فوج جرانغار مخالف باو برخورده بجنگ و پیکار پرداخت - خان مذکور آنچه نهایت مرتبهٔ تلاش و سپاهگري بود بتقدیم رسانیده زخمی برداشت - و بعد ازین فتح چون موکب عالمگیري از اکبرآباد بسمت دارالخلافه باهتزاز آمد اورا باضافهٔ هزاري پانصد سوار بر نواختند و بتعاقب دارا شکوه (که بقصد سرانجام اسباب تدارک بلاهور شتافته بود) دستوري یافت - خان مذکور بچستي و چالاکي از آب ستلج (که مردم مخالف باستحکام آن پرداخته بودند - و عبور ازان بآساني صورت نداشت) گذشته بسطوت و صولت حمله بران

---

(۲) در [بعض نسخه] تیلنکه •

بیخبران ادبار گرفته آورد - آنها عنان تماسک از دست داده راه فرار سپردند - داراشکوه در لاهور هم پای تمکن (۲) نیفشرده روی آوارگي بجانب بهکر گذاشت - بهادر خان باتفاق خلیل الله خان تا ملتان دنبال از دست نداد - و در جنگ کهجوه (که با شجاع اتفاق افتاد) بهادر خان بسرکردگی التمش پادشاهي انتظام داشت به نیروی همت داد بردلي داد - چون داراشکوه بار دیگر در اجمیر طرح کارزار انداخته فرار بجانب گجرات نمود بهادر خان باتفاق راجه جیسنگهه بتکامشی آن رمیده همت گام سرعت برداشت - و چون آن آوارهٔ دشت سرگشتگي بولایت کچهه رفته راه بهکر پیش گرفت و از دریای سندهه گذشته بنابر سابقهٔ معرفتی (که با ملک جیون دهادهر داشت) نزد او شتافت و روزے چند از تعب راه برآسوده بعزم قندهار برآمد آن زمیندار حق ناشناس صلاح کار خویش در دستگیر ساختن او دیده سر راهش گرفته دستگیر ساخت - و حقیقت حال ببهادر خان بر نوشت - خان مذکور بهمعنانی تعجیل خود را بدان حدود رسانید - و اورا بدست آورده با راجه جیسنگهه از راه بهکر بر جناح استعجال روانهٔ حضور گردید - و شازدهم ذی الحجه سال دوم جلوس بدارالخلافه رسیده زمین بوس دریافت - و آنروز داراشکوه را با پسرش سپهر شکوه در حوضهٔ سر کشاده بر ماده فیل نشانده از راه میان شهر و بازار بدهلی کهنه برده بخضر آباد

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] تمکین *

در جای محفوظ نگاهداشتند - روز دوم بیست و یکم شهر ذي الحجه
سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجري چراغ زندگانیش خاموش
گردانیده در مقبرهٔ جنت آشیاني مدفون گشت - خان مزبور بعطای
یکصد راس اسپ (که بکثرت ایلغار اسپ بسیار ازو تلف شده بود)
نوازش یافت - و پس ازان بقلع فساد بهادر بچگوتي (۲) (که بسمت
بیسواره سر بفساد برداشته بود) مامور شد - و بعد انصرام آن مهم
بارسال فرمان صوبه داري آله آباد از تغیر خاندوران و منصب پنجهزاري
پنجهزار سوار چهرهٔ عزت افروخت - و مدتها بصاحب صوبگي ولایت
مذکور گذرانید - و در سال دهم صوبه داري گجرات از تغیر مهابت
خان باو تفویض یافت - از آله آباد عازم آندیار گردید - و مدتے
به بندوبست آنصوبه قیام نمود - و در سال شانزدهم از اصل و اضافه
بمنصب شش هزاري شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه مرتقي
مدارج دولت و اقبال گشت - و بعطای خطاب خانجهان بهادر
و تفویض صوبه داري دکن از تغیر وکلای شاهزاده محمد معظم لوای
بلند نامي افراخت - و خلعت خاصه و جمدهر مرصع مصحوب
گرز برداران بخان مذکور مرسل شد - و حکم شد که ماهي مراتب
مرحمت فرموديم - خود بسازد - از کار طلبیها در همین سال بایلغار
شصت کروهي سیوای بهونسله را (که دران ایام تاخت و تاراج
از حد گذرانیده آرام گاه و جمعیت رعایای سکنهٔ دکن بود) بشکست

---

(۲) در [بعضی نسخه] بچکوتي *

فاحش مغلوب (۲) و منکوب ساخت - و غنیمت فراوان بدست آورد
پس ازان (که بتاختهای متواتر و قطره و پویهٔ زیاد سر پرشور و شر
سیوا را پست و نگون ساخت) در سرزنش و مالش دیگر سرکشان
ممالک دکن سعي نمایان بظهور آورد - و پیشکش از والیان بیجاپور
و حیدرآباد بتحصیل در آورده (۳) مرارا بحضور ارسال داشت - پادشاه
قدرشناس در جایزهٔ کارهای دست بسته آن پیش قدم معرکهٔ رزم
و پیکار را در سال هیزدهم سنه (۱۰۸۶) هزار و هشتاد و شش هجري
بخطاب خانجهان بهادر ظفرجنگ کوکلتاش و از اصل و اضافه
هفت هزاري هفت هزار سوار و انعام کرور دام بر امثال و اقران سري
و برتري بخشید - و در سال بیستم سنه (۱۰۸۸) هزار و هشتاد
و هشت هجري قلعهٔ نلدرک را (که از معظم قلاع ولایت بیجاپور
است) بصرف اسباب قلعه‌گیري و جنگ و پیکار مورچال از دست
داؤد خان پنني (که طفل چهار ساله بود) انتزاع نموده بتصرف
اولیای دولت در آورد - و در جنگ مورچال این قلعه محمد محسن
نام پسرش بکار آمد - ازانجا (که عمدگي و عالیجاهي بخود رائي
و خود آرائي میکشد - و کار سرکردگي و کامیابي باستغنا و رعونت
(۴) مي‌انجامد - بل از کارطلبي بکهنه عملگي مي‌برد) در پیشگاه خلافت
برخے تقصیرات بوی اثبات یافته طالب حضور شده بعزل خدمت

(۲) نسخهٔ [ب] مغلوب ساخت (۳) در [بعضے نسخه] که بتحصیل (۴)
در [اکثر نسخه] میرود ٭

و منصب و ساب خطاب و ضبط اموال از صامت و ناطق معاتب گردید - و چون نقش سرداریش در جانب و اجانب درست نشسته و نام عمدگی او بدور و نزدیک رسیده و دیرین‌بندگی و نیکوخدمتیها علاوه داشت پس از چندے سال بیست و یکم بدستور سابق ببحالی منصب و خطاب و تفویض رتبهٔ علیا و اعادهٔ دولت عظمی آب رفته بجویش درآمد - و چون سال بیست و دوم مهاراجه جسونت به نیستي سرا درشد و خلفی و جا نشینی نداشت جهت ضبط ملکش (۲) خانجهان تعین یافت - و رایات پادشاهي بسیر جانب اجمیر باهتزاز در آمد - و خان مذکور تکتک پای نموده در جودهپور (۳) (که حاکم‌نشین آندیار است) بانهدام بتخانها پرداخت - و چندین ارابه بار اصنام (که اکثر مرصع بطلا و نقره بود) بعد معاودت اعلام خسرواني بدار الخلافه آورد - و بحکم پادشاهي در جلوخانهٔ دربار زیر زینهای جام جهان نما انداختند - مدتها پامال مترددین (۴) شد - تا نام و نشانے ازان نماند - اما بند و بست آن ضلع چنانچه باید صورت نبست - و شورش راجپوتیه و سرکشی رانا سرکشیده و منجر بنهضت پادشاهي گردید - خانجهان در سال بیست و سیوم سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجري از حوالی چیتور رانا از تغیر (۵) شاهزاده محمد معظم بنظم صوبهٔ دکن رخصت یافت - او در عین

---

(۲) در [بعضی نسخه] خلفی جا نشینی (۳) یا تکتک پائي باشد (۴) در [اکثر نسخه] جامع جهان نما (۵) نسخهٔ [ج] جیت پور ۰

برشکال همت بمحاصرهٔ قلعهٔ سالهیر (که رفیع ترین قلاع بلاده است - و بتصرف غنیم در آمده بود) همت گماشت - و انواع تعب و صعوبت کشیده بے نیل مقصود برخاسته بخجسته بنیاد شتافت - میر محمد رضا لاهوري شارح مثنوی معنوي بعنوان منصب‌داري همراه او بود (۲) - این یساق را منظوم ساخته در کثرت گل ولا گفته * مصرع *

* شده گاو بیچاره گاو زمین *

القصه در همین سال ماه محرم سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجري سنبهای سوائي از سي و پنج کروهي شبگیر کرده بیخبر بر بهادر پوره (که دو کروهی برهانپور معمورهٔ عظیم بود) ریخته غارت کرد - کاکر خان نایب خانزمان صوبه‌دار برهانپور با معدودے در شهر متحصن گردید - آن شقي بخاطر جمع پورهای معتبر اطراف شهر را آتش زده بخاک سیاه برابر کرد - و دران حادثه بر اکثر شرفا بے ناموسیها رو داد - برخے از غیرت قبیله را ته تیغ آورده کشته شدند - خانجهان ازین آگهي از خجسته بنیاد ایلغار نموده در یک شبانه روز خود را بکتل فرداپور (که سي و دو کروه مسافت دارد) رسانید - و درانجا بتقریب عبور کتل چهار پاس توقف گزید - بر زبانها افتاد که برجوع وکیل سنبها و تعهد مبلغ خطیر این درنگ بیوقت واقع شد - و درین فرصت سنبها با هرچه

(۲) نسخهٔ [ج] همراه بود *

توانست برداشته با جمعے از اسیران راه چوپره برگرفته بقلعهٔ سالهیر شتافت - خانجهان (که مي بايست از عرض راه بجانب او عنان‌تاب میشد) راه راست گرفته ببرهانپور رسید - و این اغماض باور سوء الظن مردم گشت - و باعث تغیر مزاج پادشاهي بتازگي شد و فرمان عتاب‌آمیز سر زد - و دران سال آنچه تجویز او از منصب و اضافه بحضور رفته بود یکقلم نامنظور گردید - اتفاقا در همان ایام شاهزاده محمد اکبر سال بیست و چهارم روی فرار بجانب دکن گذاشت - احکام بجمیع حکام رسید - که اکبر ابتر هرطرف سر برآرد سد راه او گشته تا ممکن زنده دستگیر نمایند - و الا بقتل رسانند چون از متصل کوه سلطان پور میگذشت خانجهان (که بارادهٔ گرفتنش گرم‌روي نموده نزدیک رسیده بود) عنان بازکشید - تا آنکه اکبر از کوهستان بکلانه گذشته باعانت بهیل و کولي براهیري رسید - و روزے چند در پناه سنبها بیاسود - هرچند اخبار نویسان از تحریر این مراتب خود را باز داشتند اما میر نور الله پسر میر اسد الله فوجدار تهانیسر (که مرد بیباک بود) باعتبار خانه زادي و اعتمادے که داشت مفصل بر نوشته برنخیرهٔ خاطر پادشاهي افزود و کهنه عملگي و عیاري خانجهان بر همگنان ظاهر شد *

و چون مالش سنبها و گوشمال اکبر هریک بانفراده داعي توجه پادشاهي بود سال بیست و پنجم سرزمین دکن مطرح رایات عالمگیري گشت - خانجهان بتسخیر قلعهٔ رام سیج متعلقهٔ گلشن‌آباد

(که در تصرف سنبها بود) مامور گردید - و هرچند در کشایش آن سعي زیاد بکار برد از خبرداري و دیدبانی قلعه دار (که از مرهتهای آزموده کار بود) پیش نرفت - ناچار از پای قلعه برخاست و روز کوچ بمصالح مورچال از چوب و غیره (که بمبلغ خطیر فراهم آمده بود) آتش زد - مردم قلعه بشوخی تمام بر کنگرهای اطراف برآمده طبل و نقاره زده ناگفتنیها میگفتند - چون بسه کروهی اورنگاباد رسید از پیشگاه خلافت بارسال خلعت خرسند ساخته حکم شد که ملازمت درنیافته سمت بیدر رفته اقامت نماید - و هر طرف خبر آوارگی اکبر برسد بتعاقب پردازد - وچون دران ایام اکبر از حدود سنبها برآمده بسواری جهاز عازم ایران‌دیار گردید خانجهان تنبیه اشقیا وجهۀ همت ساخته در سال بیست و هفتم ازسي کروه تاخته بآویزش سخت سلسلۀ جمعیت مقهوران را (که باراده فاسد بر کنار آب کشنا فراهم آمده بودند) گسیخت - و بسیارے از کفار اشرار را عرضۀ تیغ بیدریغ نمود - و مال و ناموس را دست خوش تاراج ساخت - و بجایزۀ آن فرمان تحسین و آفرین از حضور اصدار یافته پسرانش مظفر خان بخطاب همت خان و نصیري خان بخطاب سپهدار خان و محمد سمیع بخطاب نصیري خان و محمد بقا بخطاب مظفر خان و برادر زاده و داماد او جمال الدین خان بخطاب صفدر خان مورد مراحم والا شدند *

و چون شاهزاده محمد اعظم شاه بمحاصرۀ بیجاپور قیام داشت

اورا باقامت تهانهٔ ایذدي (۲) بجهت رسانیدن رسد بلشکر شاهزاده محکوم گردانیدند - و ازهمانجا آخر سال بیست و هشتم بهمراهی شاهزاده محمد معظم (که بتادیب ابوالحسن حیدرآبادي رخصت یافته بود) متعین شده با ده هزار سوار پیش آهنگ شاهزاده گشت و با خلیل الله خان سرلشکر و حسیني بیگ (۳) علي مردان خان (که با سي هزار سوار جرار (۴) درمقابل عساکر پادشاهي سر نخوت مي افراشتند) کارزار های سترگ نمود - روزی از هنگام دمیدن سپیدهٔ صبح کوس و کرنای رزم بلند آوازه گشته تا سه پهر بازار پیکار گرمي داشت - بهادران از تیر و تفنگ گذشته دست و گریبان بجمدهر گشتند - و هر طرف از کشتها پشتها نمودار گردید - دران هنگام بر پسرش همت خان که هراول بود عرصهٔ جنگ تنگ تر گردید هرچند از پدر طاب کمک نمود اعادي آنچنان هجوم نموده اورا هاله وار درمیان گرفتند که نمي توانست یک قدم برداشت - و دران اثنا پرب خان (۵) ملقب بهات پتهر (که از مبارزان جانباز قطب شاهیه بود - و سنگ دستش از دور کار تیر و تفنگ میکرد) اسپ تازان نیزه در دست بمقابلهٔ فیل خانجهان رسیده فریادکرد که سردار کدام است - و خواست نیزه حواله نماید - خانجهان بتهذیب تمام بانگ

---

(۲) نسخهٔ [ب] تهانه بذدي - و نسخهٔ [ج] تهانهٔ ابذدي (۳) نسخهٔ [ج] حسیني بیگ خانسامان که (۴) نسخهٔ [ب] سوار درمقابل (۵) نسخهٔ [ج] بذري خان یا پري خان باشد *

برزد - که سردار مذکور - و اورا فرصت نیزه اندازي نداده به تیر
ترکش از زین بر زمین انداخت - و آخرکار صولت‌افزائیهای مخالف
بجائے رسید که نزدیک بود که آثار هزیمت پدیدار گردد - ناگاه اقبال
عالمگیري بصورتے دیگر جلوه نمود - که فیل مستے از لشکر پادشاهي
بمیان آنها در آمد - و اسپان را بچراغ پائي در آورد - و دران ته و بالا
اسپ و آدم دو سه سردار نامي بزمین سرنگون افتاده فوج
حیدرآبادي رو بگریز آورد - و با وصف چنین صف آرائیها (که کرةً
بعد اولی و مرةً بعد اخری افواج گران را از پیش رو زده برداشت)
و بدست آوردن حیدرآباد * 　　　　　　　　• بیت •

　　　　　　　　(۲)　　　۱۰۹۷
* شد فتح بجنگ حیدرآباد *

تاریخ این واقعه است - و متحصن شدن والیٔ آنجا در قلعهٔ گلکنده
چون در اصل مزاج پادشاهزاده و خانجهان بر استیصال ابوالحسن
نبود و اول وهله میخواستند واسطهٔ صلح شده عفو جرائم او از جناب
خلافت نمایند هرچند که امرای جهالت کیش او بجنگ و پرخاش
رسانیدند در مراسم تعاقب و مراتب تاخت و تاراج همه جا اغماض
و خود داري بکار مي‌رفت - و این معني در پیشگاه سلطنت علاوهٔ
بے دماغیهای سابق گشت - خانجهان را بحضور طلبیدند - چون
او با پادشاه همبازي بود و سرباری آن نسبت رضاعت (که
نسبتے ست رعونت افزا) و باز پندار تفرد بخود در کاردانی

(۲) در [بعضے نسخه] بے جنگ •

و سرکردگي خصوص مهمات دکن (که میدانست بے او متمشي نخواهد شد) و با این همه زبان و دستش باختیار او نبود (وبرو گستاخانه عرض مي نمود - و در غیبت سردیوان نا گفتني میگفت و در کارهای ملکي هرچه مي خواست بے محابا میکرد - اگر حکم حضور هم میرسید موثر نمیشد - چنانچه (۲) ممنوعات و منهیات (که مزاج پادشاهي مصروف رفع آن بود) در لشکر او ترویج تمام یافته - مکرر ارشاد اعتراض آمیز رفت - اصلا در منع آن نمیکوشید - روزے در جلو خانه بر سر پالکي گذاشتن میان مردم او و معظم خان صفوي خانه جنگي عظیم برپا گردید - خانجهان را رخصت کردند که رفته مردم خود را از شورش و پرخاش باز دارد او بعد برآمدن از خود سري بمردم خود گفت - که بازار معظم خان تاراج نمایند - و این معني سر باري (۳) سرگرانیهای پادشاه گردیده ملالت بر ملالت افزود - ناچار بعد ازین در نخوت شکني او تدبیرے اندیشیده بصوبه داري هر جا که تعین میگردید هنوز تمتعے از فصل سالم بر نمیداشت که تغیر میشد - و زیر بار خسارت سبکبندي (۴) مي آمد *

بالجمله آخر سال بیست و نهم به تنبیه جات (۵) و مفسدان صوبهٔ

---

(۲) در [اکثر نسخه] رفع ممنوعات و منهیات که مزاج پادشاهي مصروف آن بود (۳) نسخهٔ [ا] سرباري و سرگرانیهای پادشاه (۴) نسخهٔ [ب ج] سبکبندي (۵) نسخهٔ [ب] جات مفسدان *

اکبرآباد دستوری یافت - و بانعام دو کرور دام مباهات اندوخت
و سوای همت خان (که تعین مهم بیجاپور شده بود) دیگر پسران
بمرافقت پدر مرخص گردیدند - و چون آن مهم دشوار انجام بے لشکر
فراوان و کوشش بے پایان سر نمیشد شاهزاده بیدار بخت نخستین
خلف محمد اعظم شاه را نیز در پی آن کار تعین نمودند - و پس
ازان بمساعی جمیلهٔ شاهزاده و اهتمام خانجهان سنه (۱۰۹۹)
یکهزار و نود و نه هجري راجا رام جات سرکردهٔ مفسدان آن نواحي
بزخم تفنگ درگذشت - شاهزاده بانتزاع سنسني (۲) و دیگر مکانهای
احداث کردهٔ آن شقي رهب افزای آن مرز و بوم گشت - خانجهان
بصوبه داری بنگاله متعین گردید - و در سال سي و سیوم بنظم
صوبهٔ الهآباد مامور شد - و در سال سي و چهارم بایالت صوبهٔ پنجاب
رخش عزیمت دواند - و در سال سي و هفتم حسب الطلب از لاهور
بسجود قدسي آستان خلافت ناصیهٔ بندگي آراست - و باز از حضور
بجای دیگر نشتافت - تا در سال چهل و یکم در چهاوني اسلام آباد
برمپوري (۳) نوزدهم جمادي الاولی سنه (۱۱۰۹) هزار و یکصد و نه
هجري جهان گذاشتني (۴) را واگذاشت - چون مرض او اشتداد داشت
خلدمکان وقت معاودت از شولاپور بنگاه اورا بشرف عیادت نوازش
فرمود - چون صاحب فراش بود از بستر نتوانست برخاست

---

(۲) نسخهٔ [ب] سینیني و نسخهٔ [ج] سنسي (۳) نسخهٔ [ج] یکصد
هجري (۴) نسخهٔ [ج] گذشتني را *

زار زار گریست - که نمیتوانم دولت قدمبوس دریافت - و آرزوی خود ظاهر کرد - میخواستم که در معرکه بکار بیایم - بر زبان پادشاه گذشت - تمام عمر در بندگي و اخلاص جان نثار بوده اید - مگر درین عمر آرزو باقي ست - تابوت اورا بقصبهٔ نکودر (۲) دوآبهٔ پنجاب (که گورخانه اش آنجا بود) نقل نمودند - از پسرانش احوال همت خان و سپهدار خان بجای خود مرقوم گشته - دیگر پسرانش چندان رشادے نداشتند - نصیري خان مرد دیوانهٔ بے رتبه بود و ابوالفتح خان کهین پسرش تا مبادی جلوس محمد شاهي در قید حیات بود - و بپریشاني میگذرانید *

خانجهان بهادر سپه سالار سردار ممالک مدار بود - بعلو شان و سمو مکان و کثرت اسباب جاه و دولت و افزوني مواد ثروت و صولت در نوئینان والا قدر عدیل و نظیر خود نداشت و خلیق و مهربان و مستجمع مراتب بر و احسان بود - و محفل او شانے عالي داشت - جز او کم کسے حرف میزد - آنچه او میخواست خود میگفت - دیگران را جز نعم جوابے نبود - زیاده گوئي خوش نداشت - بیشتر ذکر مجلس او نظم و نثر و شمشیر و جواهر و اسپ و فیل و ادویهٔ مبهي بود - فراستے غریب داشت - روزے در ایام صوبه داری دکن با جد کلان محرر این سطور امانت خان میرک معین الدین مغفور (که در انوقت دیوان مستقل دکن بود)

---

(۲) نسخهٔ [ب] نکو درادانهٔ پنجاب *

نقل میکرد - که پادشاه بوقت رخصت بمن فرمود - که اگر بشنوي (که محمد معظم علم بغي و طغیان بر افراشته) قبول خواهي کرد - اگرچه ازو متمشي نخواهد شد - و اگر بنام محمد اعظم شهرت دهند زینهار باور نخواهي کرد - هر چند که مي‌تواند پیش برد - و محمد اکبر طفل است - اما آنچه من متفرس شده ام این راه ناهنجار را غیر از اکبر دیگرے نخواهد پیمود - و دران وقت اصلا از سرداري اکبر و ارادهای او اثرے و خبرے نبود - بعد از شش ماه این کچه گل کرد - و دریافت درست خانجهان مطابق واقع گردید و پندار سوي و سرداري هم طرفه درسر داشت - بلند پروازیها و کله بر زنیهای او مثل عالمگیر پادشاهے را (که با عزم و همت خود دیگرے را نمي سنجید) به پیچ و تاب مي‌آورد - ازین جهت بود که آخرها او را بے جاگیر و بے کار در حضور نگاهداشتند - و برغم او تعریف سپاهگري و سپه کشي برخے از خانه زادان تازه بعرصه آمده مي‌نمودند - چنانچه تهور خان پسر صلابت خان و جان نثار خان خواجه ابو المکارم قضا را در همان ایام اینها را با سختاي شقي اتفاق جنگ افتاد - تمام فوج و توپخانه بغارت داده جان‌نثار خان نیم جانے بتکتک پا بدر برد - و تهور خان زخمي خود را میان مردها انداخته عمر دو باره یافت - چون این سرگذشت بعرض پادشاه رسید فرمود (٢) اینها همه از مقدرات است - باختیار کسے

---

(٢) نسخهٔ [ب] این همه مقدرات است •

نیست - خان جهان این کلام را شنیده گفت - خیر در عالم بالا عرض مکرر نمي باشد - که بدهند و باز ستانند - چرا در سرداري مدتها بمن چشم زخمے نرسید - حرفهای دروغ و حکایات مبالغه (که نقل از قبول آن آبي ست - و از قبیل خرافات است) مشهور و زبانزد مردم است - اگرچه در خوبیها و بزرگیهای خانجهان حرفے نیست که قریب بتواتر رسیده اما نظر بانصاف سبکی مزاج هم فطري داشت - و چرا نباشد - که از هفتصدي یک دفعه بمرتبهٔ پنجهزاري رسید - و بر مراتب شتی (که درین میانه عبور واقع مي شود) نگذشته بود - اما چنین پادشاهے را (که از غضب و غیرت سر زنده نمیخواست) این قسم نوکر بے محابای گستاخ از حکمتها بود *

در آخرها روزے (۲) در عدالت‌گاه آفتابهٔ خرد چیني مدور از نظر پادشاهي گذرانید - و گفت آفتابهٔ حضرت موسی است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام - خلد مکان بران نگاهے انداخته بشاهزاده محمد معزالدین و محمد معظم (۳) داد - دو سطر نقشے مانا بخط در گردن آن مرقوم بود - شاشزادها گفتند - این خط عبراني خواهد بود - بهادر طور حرف دریافته گفت - عبراني میبراني نمیدانم - کسیکه فروخت همچو نشان داد - پادشاه فرمود این که حرفے ست چنیک (۴) بد نیست *

(۲) نسخهٔ [۱] درآخر روزے (۳) در [اکثر نسخه] محمد عظیم
(۴) در [بعضی نسخه] خشک *

* خدا بندہ خان *

پسر شایسته خان امیرالامرا ست - در حیات پدر والا قدر
از پیشگاه خلافت در سال سي و ششم عالمگیري بمنصب هزاري
و فوجداري بهرایچ (۲) مضاف صوبهٔ اودهه سرافرازي یافته بود - بعد
از فوت پدر در سال سي و نهم (۳) عالمگیري از محال فوجداري
بحضور رسیده حسب الارشاد خسرواني وصلت خان مذکور با صبیهٔ
جملة الملک اسد خان قرار یافت * ع *

۱۱۰۱
* سعدین کرده اند ببرج اسد قران *

تاریخ است - در سال چهلم از تغیر مرید خان بمیر بخشیگري
احدیان اختصاص گرفت - و در سال چهل و یکم بخدمت بیوتاتي
رکاب پادشاهي امتیاز یافت - و در سال چهل و چهارم از تغیر
عسکر خان حیدرآبادي بنظم صوبهٔ بیدر مامور شد - و در سال
چهل و ششم از تغیر چین قلیج خان بفوجداري کرناتک بیجاپور
دستوري یافت - و در سال چهل و هشتم از انتقال روح الله خان
ثاني بخدمت خانساماني پایه افزای اعتبار گردید - دو هزار
و پانصدي هزار سوار منصب داشت - آخرها در احمدنگر پانصدي
دو صد سوار اضافه یافت - در همان ایام واقعهٔ ناگزیر خلد مکان اتفاق
افتاد - از اخلاف خلافت محمد اعظم شاه (که بصوبهداري مالوه
رخصت یافته بیست کروهي لشکر رفته بود) فورا از سنوح این

(۲) نسخهٔ [ب] بهرونچه (۳) نسخهٔ [ج] در سال نهم *

سانحه بارد وی معلی برگشته سریر آرای سلطنت گردید - اعیان
و ارکان عالمگیري کام و ناکام بل از طوع و رغبت (که بظاهر طرف
غالب مي‌نمود) مرافقت او برگزیدند - و خان مذکور نیز همراهي
نمود - در جنگ بهادر شاه (که بعد از سه ماه و بیست روز از واقعهٔ
خلد مکان رو داد - و دران معرکهٔ مرد آزما محمد اعظم شاه با دو
پسر و بسیارے از امرای پادشاهي و مردم شاهي دلیرانه شربت
واپسین نوشیدند) مشارالیه نیز زخمهای کاري برداشت - و باکبرآباد
رسیده با آنکه زخم رو ببهي آورده بود و ملازمت خلد منزل هم نمود (۲)
اما بد پرهیزیها بکار برده زخمها عود نموده درگذشت *

گویند از میدان جنگ اورا با مطلب خان چون برداشته بردند
علي مردان خان کوکلتاش بسر وقت آنها حاضر شده سرزنشے (که
لازمهٔ چنین اوقات است - و مردم طرف غالب بمصیبت زدهای
طرف ثاني میکنند - و نمکے بر جراحتها مي‌پاشند) میکرد - مطلب
خان از ضعیف نالیها میگفت که ما مجبور بودیم - و باکراه آمدیم
خدا بنده خان (که بسبب زخمها پارهٔ غشي داشت) مي‌شنید
یکدفعه دران حالت تند شد - وگفت خیر ما بشوق تمام آمده بودیم
که زن و بچهٔ شما را اسیر کنیم - و شما را قتیل نمائیم - خدا نخواست
این سر حاضر است - بهرکیدے که خواسته باشد ببدترین جای
خود باندازد - پسران داشت - اما از بطن صبیهٔ اسد خان نبودند

---

(۲) نسخهٔ [ج] مي‌نمود *

یکے ازانها خطاب پدر یافته بخلاف امیر زادها (که بلهو و لعب مشغول مي‌باشند) در کمال صلاح و تقوی ست - و بوظائف و اوراد اشتغال دارد - در حالت تحریر بدیوانی سرکار آصف جاه اختصاص یافت - و جوهر دیانت خود را (که همیشه در عالم کمیاب بوده است) بر همگنان ظاهر ساخت - از نا قدردانیها بخارسائي منصوب شده معزول گردید *

* خانعالم اخلاص خان *

پسر ارشد خانزمان شیخ نظام است - سال بیست و نهم جلوس خلد مکان همراه پدر بدولت ملازمت پیوسته بمنصب شایسته قامت لیاقت آراست - و سال سي و دوم چون پدرش در گرفتار ساختن سنبها جهد بلیغ نموده خدمت نمایان بظهور آورد او نیز درین تردد با پدر شریک بود - از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري چهار هزار سوار و خطاب خانعالم سرمایهٔ ناموري اندوخت - و سال سي و نهم باضافهٔ هزاري هزار سوار بلند رتبگي یافت - سال چهل و سیوم در جنگے (که محمد بیدار بخت را با رانا بهونسله رو داد) مصدر کشش و کوشش بسیار گردید - سال پنجاهم بحراست صوبهٔ مالوه نامزد شده با محمد اعظم شاه (که چند روز پیش از ارتحال پادشاه رخصت مالوه یافت) تعین گردید - پس از وقوع آن قضیهٔ ناگزیر برفاقت محمد اعظم شاه تن در داده روز جنگ با بهادر شاه بمقابلهٔ سلطان عظیم الشان

شتافته دليرانه حمله آورد - و جرأتهاى سترگ نمود - بزخم تير از پا در افتاد - پسرانش يكے خانعالم ثاني - كه بعد از پدر بهرداري رسيد - پرگنهٔ بسمت صوبهٔ بيدر ارثاً در جاگير داشت - و بطور وطن قرار داده بود - با منكوحهٔ خود محبت بسيار داشت - كار وبار جاگير باو گذاشته بود - از نيرنگئ تقدير مهمات مذكوره فوت كرده الم بسيار برو طاري گرديده بفاصلهٔ چهار ماه خود هم منتقل گشت بجمع جواهر و سلاح حريص بود - با آنكه استعمال نميكرد - نقد هم معتدبه فراهم آورده بود - پس ازو زياده بر نصف بضبط سركار در آمد - پسر نداشت - دومين احتشام خان - كه در اوائل حال بعالم بقا خراميد - پسرش احتشام خان ثاني با عم خود خانعالم ميگذرانيد - و صبيهٔ او در خانه داشت - ازو يک پسر ماند - كه بعد سعي بسيار بخطاب خانعالم و تيولدارئ محال (۳) ارثئ مذكور كامياب شد - اما به نيرنگ سازئ فلک كج رفتار در اوائل ايام شباب كوس سفر بملک آخرت نواخت *

* خانجهان بهادر كوكلتاش خان ظفرجنگ *

علي مراد نام كوكهٔ سلطان جهاندار شاه است - و بنجابت خاندان موصوف - در اوان شاهزادگي بمزاج آقا جا كرده در صوبهدارئ ملتان راتق و فاتق مهمات سركار او گشت - و در عهد بهادرشاهي بخطاب كوكلتاش خان مخاطب گرديد - پس از ارتحال خلد منزل

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] بجميع جواهر (۳) نسخهٔ [ب] از محال *

و بقتل رسیدن هر سه پادشاهزاده (که شاهد سلطنت هندوستان
در آغوش جهاندار شاه در آمد) او از اصل و اضافه بمنصب
نه هزاري نه هزار سوار و خطاب خانجهان بهادر ظفرجنگ و خدمت
میربخشیگري پایهٔ عزت برافراخت - و محمد ماه برادر کوچک او
(که بظفرخاني مخاطب بود) و خواجه حسین خان یزنهٔ او هریک
بمنصب هشت هزاري و اولین باعظم خاني و نظامت اکبرآباد
و دومین بخاندوراني و بخشیگری دوم لوای اعتبار برافراختند
و این همان خاندوران است که اتالیق محمد اعزالدین پسر جهاندار
شاه مقرر شده بمقابلهٔ محمد فرخ سیر شتافته - و از غردلي (۲)
و بیجگري بدون آنکه شمشیر از نیام بر آید و خونے از بینئ احدے
بریزد باتفاق شاهزادهٔ مذکور وقت شب از لشکر بر آمده راه
اکبرآباد گرفت *

بالجمله کوکلتاش خان در مساعئ فدویت کوتاهي نمي ورزید
اما چون فیمابین او و ذوالفقار خان هم چشمي واقع شده مواد
حسد در جوش بود و در مشورت خلاف یکدیگر گفتن و باندیشهٔ
مآل‌کار نپرداختن شیوهٔ لازم و طریقهٔ واجب گردیده علاوه پادشاه
وقت (که بعشق لعل کنور مبتلا بود) رسوم خبرداري و هوشیاري را
خیرباد گفته بلوازم سلطنت و مراسم جهانداري نمي‌پرداخت
گل مراد نشگفت - و چمن آرزو رنگ خزان گرفت - در جنگے (که

(۲) نسخهٔ [ب] غرهٔ دلي *

با محمد فرخ سیر در سنه (۱۱۲۳) هزار و یکصد و بیست و سه هجري متصل اکبر آباد رو داد) او ثبات قدم ورزیده بکار ولي نعمت در آمد *

* خاندوران امیر الامرا *

خواجه عاصم نام - از خاندان نجابت بود - نیاگانش از روستاق بدخشان بهندوستان وارد شده در اکبرآباد سکونت گزیدند - بعضی ازانها بزيّ سپاهگري و برخی بلباس درویشي میگذرانیدند - برادر کلانش خواجه محمد جعفر از مجذوبان با اعتبار بود - قضیهٔ شیخ عبدالله واعظ ملتاني با او بتقریب مناقب‌خوانی ایمهٔ دین (که سال سیوم سلطنت محمد فرخ سیر پادشاه رو داده) بر زبانها ست - خواجه محمد باسط پسر خواجه محمد جعفر است - نام‌برده ابتدا بمنصب قلیل در والا شاهیان سلطان عظیم الشان انسلاک یافته - در وقتي (که بعد فوت خلد مکان حسب الطلب پدر خود از بنگاله عزیمت اکبر آباد نمود - و پسر خود محمد فرخ سیر را در صوبهٔ مذکور گذاشت) او را نیز تعینات پسر ساخت - ازانجا (که سلیقهٔ درست داشت - و بارقهٔ لیاقت از ناصیهٔ حالش مي تافت) در چند روز ساز موافقت با مزاج محمد فرخ سیر کوک کرده دخیل مهمات جزوي و کلي گردید - تعلقه داران دیگر شکایت او آنقدر نوشتند که سلطان عظیم الشان اورا بحضور خود طلبداشت درین ضمن (که خلد منزل طبل رحل بعالم بقا کوفت - و سلطان

عظیم الشان با برادران جنگ نموده کشته شد - و محمد فرخ سیر بر تخت جهانداري پا گذاشته باتفاق سادات بارهه کمر عزیمت بجنگ عم خود جهاندار شاه بربست) مشار الیه خود را نزد محمد فرخ سیر رسانیده نظر بر قدم ارتباط و افزونی اعتماد بداروغگی دیوان خاص و اضافهٔ شایسته وخطاب اشرف خان اختصاص گرفت و چندے میر آتشي هم ضمیمهٔ داروغگی دیوان خاص سر براه میکرد و پس ازانکه محمد فرخ سیر برعم خود ظفر یاب گشت بعد رسیدن شاهجهان آباد سال اول جلوس نامبرده از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و علم و نقاره و خطاب صمصام الدوله خاندوران بهادر منصور جنگ لوای ترفع بر افراشت - پستر (که مابین پادشاه و سادات بارهه بنابر در اندازی مردم سبک مزاج و ناتجربگی والی وقت و خود رائی سادات بارهه صحبت یکرنگي مبدل بدو روئي شد) مشار الیه (که سیر فکري ضمیمهٔ سنجیدگي داشت) هرچند با پادشاه شریک مصلحت بود اما با سادات نشکست (۲) - سال دوم (که امیر الامرا حسین علي خان بنظم صوبهٔ دکن از تغیر نظام الملک فتح جنگ بهادر دستوري پذیرفت) او به نیابت میربخشیگري چهرهٔ اعتبار برافروخت - و در همان ایام ببخشیگری دوم از تغیر محمد امین خان بهادر سر افرازي یافت - پستر بصوبه‌داری گجرات سربلند گشته حیدر قلي خان (که بمتصدیگری

---

(۲) نسخهٔ [ب] بشکست *

بخدرسورت از حضور مقرر بود) به نیابت او تعلقهٔ مذکور را سرانجام میداد *

چون سلطنت بفردوس آرامگاه رسید و سال اول جلوس حسین علي خان کشته گردید و فوج همراهئ او جوق جوق و سید غیرت خان همشیره زادهٔ او با فوج خود رو بسرا پردهٔ پادشاهي آوردند پادشاه بتجویز دولت خواهان بر فیل سوار شده پیش دولتخانه ایستاد - نامبرده در عین گرمئ هنگامه با جمعیت خود رسیده بمثل هراولي (۲) تعین یافت - و پس از کشته شدن غیرت خان و فرونشستن هنگامه بخطاب امیرالامرا و تفویض میر بخشیگري درجهٔ اعتلا پیمود - مدتها باستقلال بتعلقهٔ مذکور پرداخت - خوش وضع و خوش محاوره بود - بصحبت علما و فضلا رغبت بسیار داشت و همواره در مجلس او فصوص الحکم مذکور میشد - با غربا بخلق پیش مي‌آمد - و با همچشمان بر خود مي پیچید - هرچه از جاگیرش مي‌آمد صرف سپاه (که همه بیش قرار بودند) مي‌نمود و در معاملات پادشاهي رسم کارسازي مطلق نداشت *

گویند چون جعفر خان صوبه دار بنگاله فوت کرد و شجاع الدوله خویش خان مذکور بجای او مقرر گردید مبلغي (که تعبیر بالکوک توان کرد) برای او سوای پیشکش پادشاهي فرستاد - او مبلغ مذکور را همراه پیشکش مزبور داخل خزانهٔ پادشاهي ساخت

---

(۲) نسخهٔ [ب] مثل هراولي *

راجها اکثر با او توسل داشتند - چون شورش مرهتهای دکن در صوبهٔ مالوه رو داد سال (۱۱۴۷) هزار و یک صد و چهل و هفت هجري باتفاق راجها جهت گوشمال آن فرقهٔ ضاله حسب الحکم روانه شد - و فوجے دیگر بسرداری اعتماد الدوله قمر الدین خان بود و مقابل خاندوران ملهار راو هولکر - اما کارے که باید صورت نبست صلح گونه نموده بحضور برگشت - سال (۱۱۴۹) هزار و یک صد و چهل و نه هجري (که باجي راو بدور دار الخلافه هنگامه آراست) او از بلده برآمد - باجي راو عطف عنان نمود - و سال (۱۱۵۱) هزار و یک صد و پنجاه و یک هجري (که نادر شاه بهندوستان رسید و پادشاه وقت بعزیمت مقابله تا کرنال (۲) نهضت فرمود) برهان الملک سعادت خان صوبه دار اوده (که عقب مانده بود) منزل طولاني کرده بملازمت پیوست - و باستماع خبر تاراجی بهیر خود بمقابلهٔ فوج ایران شتافت - خاندوران نیز با جمعیت خود بنابر کومک از عقب رسید - فوج مقابل بطریق قزاقي بمیدان کشیدند - نامبرده پا قایم داشته تا مقدور در زد و خورد کوشید - همراهانش اکثرے بکار آمدند - خود هم بزخم تفنگ مجروح گشته بخیمه آوردند روز فردای آن بدیار باقي خرامید - سه پسر او (که همراه بودند) و مظفر خان برادر او (که بعمدگي نام برآورده بود - و چندے صوبهداری اجمیر داشت) درین جنگ ره سپر وادی عدم گردیدند

(۲) در [بعضی نسخه] کرمال *

خواجه عاشوري نام پسر او (كه اسير مخالف گرديده بود) (۲) در عهد محمد شاه پادشاه بخطاب پدر امتياز اندوخته سنه (۱۱۶۷) هزار و يكصد و شصت و هفت هجري بمير آتشي و در عصر عالمگير ثاني بامير الامرائي علم بلند رتبگي افراخته پس از چندے درگذشت *

چون مذكور نادر شاه بزبان قلم گذشته تحرير پارهٔ احوال او نيز ناگزير خامهٔ اخبار طراز است - او از ايل قرقلو (كه صنفي از افشار تركمان است) بود - در قديم الايام مسكن اين قوم توركستان - و در ايام استيلاى مغوليهٔ توران ازانجا بر آمده در آذربايجان توطن گزيده در عهد شاه اسمٰعيل صفوي بتقاريب كوچ كرده در سرچشمهٔ منات كونكان (۳) محال انيورد (۴) متعلقهٔ خراسان (كه در سمت شمالي مشهد مقدس بفاصلهٔ بيست فرسخي قرب جوار مرو واقع شده) اختيار سكونت نمود - تولد او در سال (۱۱۰۰) هزار و صد هجري بوقوع آمده بنام جد خود نذر قلي موسوم گرديد - ازانجا [كه اواخر سلطنت سلطان حسين صفوي بنابر وفور حلم و عدم سياست (كه لازمهٔ رياست است) نسق عملداري برهم خورده در هر سرے سوداى حكمرائي و در هر خاطرے تمناى فرمانروائي جا كرد - چنانچه در خراسان و قندهار افاغنهٔ ابدالي و غلزه

(۲) نسخهٔ [ب] عاشور نام (۳) نسخهٔ [ب] كوايكان - يا كولكان باشد
(۴) در [بعضي نسخه] اهيورد *

دست تصرف یافتند - و اهل روم بر اماکن سرحد مستوای شدند]
او در وطن خود سکهٔ خروج زده اول با هم‌قومان خود (که با او طریق معاندت می‌پیمودند) جنگ کرده غالب شد - پستر بصف‌آرائیهای متواتره افاغنه را بقتل رسانیده دست تصرف آنها را کوتاه ساخت و پس ازان بتسخیر مشهد مقدس پرداخته در سال (۱۱۴۱) هزار و یکصد و چهل و یک هجري اصفهان را گرفت - و سال (۱۱۴۵) هزار و یک صد و چهل و پنج هجري افواج روم را شکست داده مصالحت را بقبول پنج شرط مقرر نمود - اول اینکه علماء روم طریقهٔ امامیه را مذهب خامس شمارند - دوم اینکه ارکان اربعهٔ مسجدالحرام (که بایمهٔ اربعه متعلق است) مردم این مذهب هم در یک رکن با ایشان شریک بوده بآئین جعفري نماز گذارند - سیوم هر سال از جانب ایران میر حاج تعین شود - و باعزاز و احترام او پردازند چهارم اینکه اسارای مملکت ایران و روم نزد هرکس که باشد مطلق‌العنان شود - و بیع و شرای آنها روا نباشد - پنجم اینکه وکیل همدیگر در پای تخت هر یک حاضر باشد - که امور هر مملکت بآئین بهین فیصل میداده باشد - و سال (۱۱۴۷) هزار و یکصد و چهل و هفت هجري بر تخت سلطنت نشست - و سنه (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجري بهندوستان آمد - و فردوس آرامگاه آخر بدر صلح زده مبلغ خطیر و جنس بیکران و تخت طاؤسي (که ساختهٔ اعلی‌حضرت بود) سپرد - و سال (۱۱۵۲) هزار و یکصد

و پنجاه و دو هجري معاودت نمود - و تمام ممالک ایران و بلخ و خوارزم بتصرف درآورد - و سال (۱۱۶۰) هزار و یکصد و شصت هجري مردمے کشک باش وقت شب در سراپرده در آمده کار او را باتمام رسانیدند - پس ازو چندے پسرانش بهري برخاستند آخر ازانها هم جزنامے باقي نماند *

* خدا یارخان *

مرزبان سندهه مشهور بلیتي در نسب عباسي ست - و لقب عشیرهٔ او بزبان سندهه کلهوره است - و اتباع او را سرائیان گویند زیراکه اکثر این قوم از سرا اند - که ضلعهٔ مابین بهکر و ملتان را سرا گویند - اجدادش در لباس درویشي بهره میبردند - و سلسلهٔ طریقت از سید محمد جونپوري مهدوي نیز داشته اند - یکے از اسلاف او برئیس قوم ابره (که از قدیم الایام مرزبانان ولایت سندهه بودند) پیوست - و پارهٔ اراضي بطریق مددمعاش حاصل کرد - اولادش بدان مستظهر شده قوتے گرفتند - و مریدان و معتقدان بسیار بهم رسانیدند - و آخر بصیغهٔ زمینداري برآمده محصول بحکام ادا میکردند - و رفته رفته برقوم ابره غالب آمده اکثر مواضع ایشان را درتحت تصرف آوردند - تا آنکه نوبت بشیخ نصیر رسید - و او استقلالے کلي در امر زمینداري بهم رسانید - و بعد فوت او پسر کلانش شیخ دین محمد برباست نشست - و در عهد خلد مکان چون شاهزاده معزالدین بحکومت

صوبهٔ ملتان قامت مباهات برافراخت و رایات شاهزاده بسیوستان رسید دین محمد سر از اطاعت پیچیده بملازمت نیامد - و آخر قرآن درمیان داده دین محمد را با دو کس دیگر از اقربای او طلبداشتند - و بعد ازانکه هرسه تن بدرگاه رسیدند شاهزاده فوجے را تعین کرد - تا باقي ماندگان را با عیال و اطفال بسته بیارند یار محمد برادر خرد دین محمد بسرعت تمام قبائل را در شعاب جبال گذاشته مستعد بجنگ شد - و بعد از محاربه فوج شاهزاده شکست یافت - و یار محمد قوي‌دل شده بدرهای کوه متوصد جنگ نشست - و شاهزاده بقید آن سه تن اکتفا کرده رایت معاودت بصوب ملتان بر افراخت - و در ملتان حکم فرمود تا آن هرسه (۲) کس را بقتل رسانیدند - و پس ازین یار محمد بتدریج استقلال تمام گرفت - و سیوستان را بقبض آورد - و سیوي دره (۳) (که مملکتے وسیع از سندهه و بقندهار پیوسته است) و دیگر محالات را از تصرف زمینداران قدیم بر آورده بتصرف خود در آورد و روز بروز اختر طالعش عروج داشت - و ظاهرا در عهد محمد فرخ سیر بخطاب خدا یار خان و منصبے سرافرازي یافت و در اواخر عهد فرخ سیر رخت سفر بآن‌عالم کشید (۴) - از جملهٔ اولادش دو فرزند رشید بودند - شیخ نور محمد و شیخ داوٗد - روزے چند

---

(۲) نسخهٔ [ب] هرسه تن را (۳) در [بعضے نسخه] سیوو دهاهر - و در [بعضے] سیوي و دها (۴) نسخهٔ [ب] رخت سفر عالم بقا کشید ●

درمیان هردو برادر غبار محاربه مرتفع بود - آخر شیخ نور محمد غالب آمده بجای پدر نشست - و برادر را بصلح طلبیده پارهٔ اقطاعی مقرر کرد - شیخ نور محمد از پیشگاه خلافت بخطاب پدر یعني خدا یار خان و منصبی سر باوج عزت برافراخت - و قوت و شوکتش از جمیع اسلافش درگذشت - و دبدبهٔ امارت و کوکبهٔ ایالت باقصی الغایة مهیا شد - اکثر زمینداران اطراف را منقاد خود ساخت - و در اوائل حکومت خود با جماعهٔ داؤد پوتره زمینداران شکار پور وغیره جنگهای صعب نموده غالب آمد - و آن جماعه را از مواطن اصلی خودها با عیال و اطفال قریب شش هفت هزار مرد و زن را اخراج نمود - جماعهٔ داؤد پوتره در عهد شاهزاده معز الدین بزمینداری شکار پور قایم شده بودند - سببش آنکه چون شاهزاده بر بختیار خان زمیندار شکار پور فوج فرستاد جماعهٔ داؤد پوتره در رکاب فوج والا ترددات نمایان بظهور رسانیدند - و سر بختیار خان را بریده آوردند - شاهزاده بجلدوی این خدمت آن ضلع را بآن جماعه مرحمت فرمود - و عبدالله خان بروهي (۲) مرزبان کلات (که حصن حصین است مابین سندهه و قندهار) همیشه در ملک خدا یار خان تاخت مي آورد - و هر سال پیشکشی میگرفت

خدا یار خان در سنه (۱۱۴۳) هزار و یکصد و چهل و سه هجري قصد عبد الله خان نمود - و از نشیمن خود (که خدا آباد است)

---

(۲) یا بردهي باشد *

حرکت نموده بلادکانه (۲) آمده نشست - و فوج جرار پیش فرستاد عبد الله خان (که در شجاعت و مردانگي یگانه بود) با فوجی قلیل از کلات بر آمده و سرحد ملک خود گذاشته استقبال این فوج نمود و جنگی صعب انداخته بقضای الهي در معرکه کشته گردید - و خدایار خان هرچند بعضی مضافات کلات را متصرف شد اما بسبب صعوبت شعاب جبال کلات را نتوانست بدست آورد - و بعد ازین فتح از پیشگاه خلافت بخطاب خدا یار خان بهادر ثابت جنگ و منصب پنجهزاري با اصل و اضافه و عطیهٔ نوبت و خلعت فاخره پیرایهٔ امتیاز پوشید - و در سنه (۱۱۴۹) هزار و یک صد و چهل و نه هجري حکومت صوبهٔ تتهه و سرکار بهکر نیز بوی مقرر شد - و جمیع مملکت ترخانیان مع شی زاید در قبضهٔ اقتدار او در آمد *

و چون نادر شاه قصد هندوستان کرد بخدا یار خان نوشت - که از جانب ملک خود راه دهد - خدا یار خان سر ابا باز زد - و درهای کوه را مضبوط ساخت - ناچار نادر شاه از راه کابل بهندوستان رفت و بعد معاودت کابل چون غبار خاطری از خدا یار خان داشت توسن عزیمت را جانب سندهه معطوف العنان ساخت - و هرگاه خبر وصول نادر شاه بدایرهٔ غازي خان (که از ملتان سي کروه مفاصله دارد) بخدا یار خان رسید خواست که از ممالک خود کناره کند - و بطرف دشت و ریگستان (که عبور لشکر جرار درانجا

---

(۲) نسخهٔ [ب] بلاورکانه *

محال باشد) انتقال نماید - باراده آنکه هرگاه نادر شاه از ملک سندهه بگذرد باز بر ملک خود قایم شود - باین کنکاش با جمیع اهل و عیال و قبائل کلهوره و سرداران معتبر خود از خدا آباد و سیوستان کوچ کرده بامرکوت (که قلعهٔ مستحکم است) رسید - و نادر شاه از استماع این خبر ایلغارکرده خود را بامرکوت رسانید - خدا یار خان جز اطاعت چاره ندیده آمده ملازمت نمود - نادر شاه بعد از عتاب و خطاب گفت - چرا از ما گریختی - خدا یار خان جواب داد - که ما از آبا و اجداد نوکر پادشاه هندوستان بودیم اگر با شما موافقت میکردیم شما را هم برما اعتماد نمی‌ماند این حرف معقول و مقبول افتاد - و در همان مجلس مژدهٔ بشارت تفویض ملک بدستور سابق داد - و بعد از اخذ اموال و امتعه نادر شاه سیوم حصهٔ آن ملک باو باز گذاشت - و یک حصه بقوم داؤد پوتره و یک حصه بزمینداران بهکر سپرد - و قبیل از حالت تحریر غلام شاه نامی و سرافراز خان پسرش (که نسبت قرابت با خدا یار خان داشتند) بحکومت این صوبه می‌پرداختند درین اوان هم بهمان مردم متعلق است *

* خانزمان میواتي *

پدرش شیخ غلام مصطفی کار طلب خان والا شاهی بهادر شاهي که از قاضي‌زادهای فیروز پور میوات است - بقدرے طالب علمي داشت - برخے نسخهٔ متداوله گذرانیده بود - آغاز کار در سرکار

عاقل خان خوافي ناظم شاهجهان آباد ملازم شده بتعلیم پسران خان مزبور مامور گردید - پس ازان با منعم خان (که دیوان پادشاهزاده محمد معظم بود) مربوط گشته بوسیلهٔ آن خان فیض رسان بمنصب شاهي امتیاز یافت - دران هنگام (که منعم خان از جانب شاهزاده بصوبه‌داری لاهور قیام داشت) کار گذاري و تمشیت اکثر مهام خان مذکور بمشار الیه مفوض بود - چون پادشاهزاده بعد واقعهٔ والد بزرگوار از پشاور بسواد دار السلطنت لاهور رسید و بر تخت سلطنت متمکن گشته بضرب سکه و خواندن خطبه بساط خرمي چید ملازمان قدیم و جدید را باضافه و افزوني مناصب و عطای خطابهای مناسب بر نواخت - مشار الیه از فرط کار طلبي و کارپژوهي بافزایش منصب و خطاب کار طلب خاني فرق اعتبار برافراخت و بعد از جلوه گری شاهد ظفر در آغاز فرمانروائي از پیشگاه سلطنت بخدمت کرور گری گنج اردوی معلی درجهٔ اعزاز پیمود اما چون منعم خان بخطاب خانخاناني باذنامي یافته مربع‌نشین چار بالش وزارت گردید او بقدم مصاحبت و دیرین ربط در سایر شیون ملکي و مالي دخلے تمام نموده بمنصب عمده فایز گشت و دران هنگام [که شاه ڈهورا (۲) (که پرگنه ایست مضاف سرهند و بمیامن نسبت مزار شاه فیض (۳) قادري مشهور) معسکر بهادر شاهي بود] پیش از فوت خانخانان بساط هستي برچید - خانزمان (که درانوقت

---

(۲) یا دهورا باشد (۳) در [اکثر نسخه] شاه قیص •

مخاطب بعلي عسکر خان بود) بفوجداري چکلهٔ اتاوه (که از محالات خالصهٔ شریفهٔ اکبرآباد است - برسي کروهي کنار آب جون) فرق اعتبار بسري و سرداري مي‌افراشت - پس ازانکه نوبت فرمان فرمائي بجهاندار شاه رسید (۲) شاهزاده اعزالدین نخستین خلف او باتالیقي خواجه حسن خاندوران در مقابل محمد فرخ سیر (که از پتنه راهي شده بود) تعین‌گردید - اکثر فوجداران سر راه و اطراف آنجا بکومک مامور شدند - خان مزبور (که فوج خوب با خود داشت) رفته ملحق گشت - و روزے چند همراهي گزیده بر رویهٔ سردار و اسلوب دربار آگهي یافت - شاهزاده (که جز نامے بیش نیست) محکوم خاندوران است - و مدار کار آن سردار نا تجربه‌کار بر حیله و غدر است - و از غردلي و نامردي دلے که نداشت باي داده هوش و عقل باخته نقوش تباهي و ادبار از سیماي احوال فوج نکبت‌موج پیدا و هویدا ست - در انتهاض قابو و کمین شده چون آمد آمد فرخ سیر قریب گردید با فوج و خزانهٔ تعلقهٔ خویش (که همراه داشت) بر خاسته بایوار و شبگیر بار پیوست - و مورد هزاران آفرین و تحسین شد - در جنگ جهاندار شاه باتفاق جهیله (۳) رام ناگر بجانب کوکلتاش خان خانجهان عنان‌ریز گشته بآویز و ستیز در آمد - و مکرر دلیرانه تاخته معرکهٔ سرتابي و سرفشاني گرم نمود - بعد فتح چون چهرهٔ عقیدت او بیگلگونهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] فرمان روائي (۳) نسخهٔ [ب] چهبله رام •

تلاشهای نمایان آراستگي یافته بود بخطاب خانزمان بهادر و منصب عالي مشمول نوازش پادشاهي گردید - و بعدتر بصوبه‌داری ملتان رخصت یافته رایت بلند نامي برافراخت - در عهد خاقان زمان چندان عزت و اعتبارش نماند - چنانچه بعد از سانحهٔ نادرشاهي (که نواب آصف جاه عزیمت دکن فرمود) محالات تیول خویش (که در هندوستان تن شده بود) سپرد او نمود - آخر سائیهٔي کاه فروشي ست - در همین کار پیمانهٔ حیاتش لبریز گردید *

* خواجه عبدالله خان *

اصلش از مملکت توران است - ابتدا نام برده باتفاق برادر خود خواجه رحمت‌الله خان در رفاقت عمادالملک مبارزخان بود هردو عاملی سیکاکول و راجندري (۲) داشتند - چون پس از کشته شدن مبارزخان نظام‌الملک آصف جاه بحیدرآباد آمد هردو پیش نوئین مذکور رسیده او بخدمت خانساماني بانضمام تعلقهٔ محال راجندري و برادرش بخدمت دیوانی سرکارش امتیاز یافتند خواجه رحمت‌الله خان زود درگذشت - و پس از فوتش او بدیوانی سرکار آن امیر چهرهٔ بخت افروخته در ایامی (که نوبت دوم آصف‌جاه عزیمت دارالخلافه نمود) او را اتالیق ناصرجنگ شهید نموده در دکن گذاشت - و پس ازانکه آصف جاه مراجعت بدکن نمود او همیشه جلیس راز دار بود - چون سعادت‌الله خان

(۲) نسخهٔ [ب] راجبندي - یا راجبندري باشد *

تعلق دار کرناتک حیدرآباد فوت نمود و دوست علي خان برادر زاده اش با صفدر علي خان بتفصیلی (که در احوال سعادت الله خان مرقوم شده) بکار آمدند و قلعهٔ ترچناپاي (که از مشاهیر قلاع آن الکا ست) بتصرف مرار راو کهوربره رفت آصف جاه تعلقداری کرناتک مذکور بنام برده مقرر نموده خود بمحاصرهٔ قلعهٔ مزبور همت گماشت - و پس از تسخیر هنگام مراجعت جانب صحن بنیاد او بعطای نقاره بلند آوازه گشته دستوری تعلقه یافت - و همان شب سنه (۱۱۵۷) هزار و یکصد و پنجاه و هفت هجري بمرگ مفاجات از مکاره دنیا باز رست نقارهٔ آخر تاریخ است - مرد ولایت‌زای آرمیده مزاج بود - بجود و نان‌دهي متصف - اما مغلوب الغضب - هرگاه بر یکے غصه میشد و دیگرے حسب‌الاتفاق وارد میگردید با او هم بعنف و درشتي پیش مي آمد - ارشد اولادش خواجه نعمت الله خان - بعد فوت پدر چندے بعاملی راجبندري (۲) مامور شد - و در عمل صلابت‌جنگ به نیابت صوبه داری بیجاپور و خطاب تهور جنگ بهادر افتخار اندوخت - و بعد چندے مادهٔ سودا بر دماغش ریخته بساط زندگي را در پیچید - دیگر اخلافش خواجه عباد الله خان و خواجه سعد الله خان بنوکری شجاع الملک امیر الامرا بسر مي برند دومي با علم مناسبتے دارد *

---

(۲) ن [بعضے جا] راجندري آمده *

* خواجم قلي خان بهادر *

پسر نذر بے ست - كه از عمدهاى توران ديار بود - و بسفارت ازانجا پيش عالمگير پادشاه آمد - و بعد معاودت يولبارس خان (۲) پسر كلان خود را براى نوكري بهندوستان فرستاد - بعد فوتش پسر دوم او بيگلر بيگي خان با توابع و لواحق پيش برادر كلان خود آمد - خان مذكور درانوقت سن رضاعت داشت - بيگلر بيگي خان در ايام استقلال سادات بارهه بفوجداري و قلعه داري ماندو از تغير مرحمت خان سر بر افراخته بود - او نيز با برادر همراهي داشت - سنه (۱۱۳۶) هزار و يكصد و سي و شش هجري (كه نظام‌الملك آصف جاه پس از تقرر وزارت از فردوس آرامگاه درخواست رخصت نموده بدكن روانه گرديد) او را از اثناى راه همراه گرفت - و پس از جنگ مبارز خان تيول از صوبهٔ برهانپور يافته بفوجداري سركار كهركون صوبهٔ خانديس اوقات را بسر مي‌برد در عمل اول ناصر جنگ شهيد نيابت نظامت برار بنام او تقرر پذيرفت - و بعد چند ماه معزول گرديد - و پس ازان گاهے بفوجداري بگلانه و كرةً بعد اولى به نيابت صوبه‌داري برهانپور مامور گشت - و در عمل صلابت جنگ بخطاب ذو الفقار الدوله قايم‌جنگ سرمايهٔ نامورى اندوخت - چون الكاى خانديس بتصرف مرهته رفت او بحسرت و پريشاني پيش صلابت جنگ بحيدرآباد

(۲) نسخهٔ [ب] يولبارش خان •

آمد - و پرگنهٔ جلگانو صوبهٔ برار در اقطاع یافته راهی آنصوب (۲)
گردید - و بعد چند روز در سنه (۱۱۷۹) هزار و یکصد و هفتاد
و نه هجري رخت سفر بدار عدم بر بست - آصف جاه با وی
سلوک بامتیاز مي‌نمود - و وقت مجرا دست بسر میگذاشت
اما او بسیار بر خود مي چید (۳) - شعر ساده میگفت - و موزون تخلص
مي نمود - ازوست * بیت *

* بیتو هر گه که بگلشن گذرے بود مرا *

* نکهت غنچه و گل درد سرے بود مرا *

از پسرانش هیچ یک ترقي نکرده - و بعد پدر بفاصلهٔ کم و زیاد پای
بدیار عدم گذاشتند - مگر خواجه قدرت‌الله خان بقید حیات است *

* تمام شد *

* جلد اول از مآثرالامرا *

---

(۲) نسخهٔ [ب] هفتاد هجري (۳) نسخهٔ [ب] مي پیچید •

ازان استفسار رفت گفت واقعي ست - که او مسلوب الباه بود - اما من بگفتهٔ حکیمی چهل روز سر ماهی روهو بخوردش دادم - رجولیت پیدا کرد - خواجه گفت آن طفل را دو جلودار با خود بدوانند و عرقی (که بر رو و بدنش آید) برومال بگیرند - پس ازانکه رومال تر شد گرفته بو کرد - في الواقع بوی ماهي بود - حضار همه استشمام کرده تصدیق نمودند - دیگر گویند شخصی همیان از راه برداشته بے تصرف بمالک سپرد - آن خام طمع آزمند بمنازعت برخاست که نصف زر من گرفته است - چون این مرافعه بخواجه بردند خواجه همیان بیابنده حواله نمود - که فتوح غیبي ست ببر - و بمالک گفت از تو دیگر خواهد بود - فورا او بعجز گرائیده اقرار کرد که زر من اینقدر است - چون شمردند درست برآمد - خواجه باجل طبعي در گذشت - در آگره عمارتے رفیع الشان طرح انداخته - از پسرانش جلال الدین محمود تا آخر عهد اعلی حضرت منصب و جاگیرے داشت - رشدے نکرد - (۲) و میرزا عارف خوشرو و خوش وضع بود - و در چوگان بازي نظیر نداشت - در خدمت جنت مکاني قرب و منزلتے بهمرسانیده - (۳) در بهار جواني گل حیاتش پژمرد *

* خسرو بے *

اوزبک قورچي - نیاکانش در توران دیار ابا عن جد صاحب ثروت و دولت بودند - و همه بامارت و حشمت سر مي افراشتند

---

(۲) نسخهٔ [ب] جاگیر نداشت (۳) نسخهٔ [ب] منزلت ه

و نامے بشجاعت و مردانگي داشتند - مشار اليه نيز باين صفات متصف بود - چون وارد هند گرديد جنت مكاني بتلاقي اكرام معزز گردانيده بمنصب عالي بر نواخت - و چون آثار رشادت و كارداني از وجنات احوالش ظاهر و لايح بود از پيشگاه خلافت و جهانباني بتفويض فوجداري نواحي دهلي و نارنول (كه ديولاخے فتنه زا ومعكن و ماواى فساد پيشگان تبه‌راى است) دستوري يافت - گويند مشار اليه چهار صد سوار اوزبك قرقره دار تركي سوار نوكر داشت و همه مردانه و با تردد - درين فوجداري در تلع و قمع آن گروه لازم الاستيصال دقيقهٔ نامرعي نگذاشت - و آن سر زمين را از خار و خس وجود مفسدان پيرايش داد - و در بارگاه خلافت مورد تحسين و آفرين گشت - چون سال هشتم جهانگيري بلدهٔ اجمير معسكر پادشاهي گرديد شاهزادهٔ وليعهد (كه با لشكر آراسته بر سر رانا تعين گشت) خسرو بے نيز در كمكيان انتظام داشت - مشاراليه دران مهم كارهاى دست بسته و تلاشهاى بجا نمود - شاهزاده بذل التفات بحال او فرموده بر منصب و اعتبارش افزود - و سفارش او بدرگاه والا برنوشت - و چون به نيروى اقبال شاهي در كوهستان رانا تهانه‌بندي پادشاهي قرار يافت او هم بتهانه‌داري مكاني مامور گشت - و درانجا باجل طبعي در گذشت - همت عالي داشت هر روز طعام بسپاه ميخورانيد - و هر كس كه بر سفره حاضر نميشد غير حاضري او وضع ميكرد - در بخشش و انعام افراط ميكرد - اسپ

پیش او حکم بز داشت - راه و روشی را (که در توران داشته) اصلا تبدیل ننمود *

* خان اعظم میرزا عزیز کوکه *

پسر خرد شمس‌الدین محمد خان اتگه است - با عرش‌آشیانی هم‌سن و همبازي بود - و همواره بقرب و منزلت و فرط مراحم و اشفاق اختصاص داشت - مادرش جیجي انگه نیز نسبت قوي بپادشاه داشت - مراعات خاطر او از والدهٔ حقیقي بیشتر میفرمود - ازین جهتها بود که پیوسته پادشاه گستاخیهای خان‌اعظم را در میگذرانید و میگفت که میان من و عزیز جوی شیر واسطه است - ازان نمي‌توان گذشت - و چون پنجاب از اتگه خیل بنابر آنکه از مدتها تمکن گرفته بودند تغیر شد دیپالپور و غیره محال تیول میرزا (که بدوام حضور تحصیل سعادت مي‌نمود) بحال‌داشتند - چون در سال شازدهم آخر سنه (۹۷۸) نهصد و هفتاد و هشت پس از زیارت مزار شیخ فرید شکرگنج قدس الله سره (۲) (که در پتن پنجاب مشهور باجودهن آسوده‌اند) قصبهٔ دیپالپور معسکر والا گردید عرش‌آشیانی بالتماس میرزا کوکه منزل اورا بقدوم زینت افزود - میرزا جشنی بزرگ ترتیب داده پیشکش فراوان از اسپان عربي و عراقي با زینهای طلا و نقره و فیلان تنومند با ساز و زنجیر و دیگر طلا آلات از اواني و ظروف و تخت و کرسي و جواهر ثمینه و اقمشهٔ نفیسهٔ هر دیار از نظر

---

(۲) نسخهٔ [ج] قدس سره *

گذرانیده مورد الطاف بے پایان گشت - و بشاهزادها و مخدرات تتق عصمت تحفهای گرانمایه تکلیف نمود - و سایر ارکان دولت و اعیان سلطنت را از ارباب مناصب و اهل فضل و کمال بلکه مجموع عساکر منصوره را از مایدهٔ مروت و انسانیت خود بهره‌ور گردانید - شیخ محمد غزنوي تاریخ این بزم یافته * مصرع *

۹۷۸

* میهمانان عزیزند شه و شهزاده *

صاحب طبقات گفته چنین ضیافتے بتکلف کمتر شده باشد - و در سال هفدهم چون احمدآباد گجرات بحوزهٔ تصرف اکبري درآمد ایالت آن ولایت تا کنار مهندري بمیرزا مکرمت فرموده خود بتسخیر قلعهٔ سورت متوجه شد - فیهٔ باغیه یعني محمد حسین میرزا و شاه میرزا باتفاق شیر خان فولادي میدان خالي یافته پتن را گرد گرفتند - میرزا کوکه با قطب‌الدین خان و غیره امرا (که بتازگي از مالوه رسیده بودند) بدان‌سمت شتافته عرصهٔ نبرد آراست اگرچه اول صورت شکست نمودار گشت اما آخر نسیم فتح از مهب ایزدي عنایت وزید - گویند چون فوج برانغار و هراول و التمش تاب نیاورده بے همتي نمودند میرزا با فوج قول رسیده خواست خود حمله نماید - برخے کهنه عملهٔ سپاهگري عنان گیر شده نگاهداشتند - که حمله بردن سردار باعث تفرقهٔ فوج است - خصوص درچنین هنگام - میرزا ثبات ورزید - تا سلک جمعیت اعادي (که اکثرے بتعاقب و تاراج گریختها پراگنده شده بودند) از هم گسیخت

و میرزا بفیروزمندی باحمد آباد مراجعت نمود *

و چون پادشاه از یورش گجرات معاودت نموده دوم صفر سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک داخل فتح پور شد اختیار الملک (که پناه بایدر برده بود) بنواح احمدآباد آمده شورش افزود - و محمد حسین میرزا از دکن برگشته بطرف کهنبایت گرد غارت و تالان برانگیخت - و پس ازان باهم اتفاق کرده خواستند بلدهٔ احمدآباد را متصرف شوند - خان اعظم اگرچه مردم بجمعیت بیشتر داشت اما کیفیت اخلاص و یکروئی درانها نمیدید - مبادرت بمبارزت نکرده شبگیر بشهر نمود - و باستحکام برج و باره پرداخت - مخالفان بهیئت مجموعی آمده گردگرفتند - و جنگ مورچال آغاز کرده میرزا کوکه بتواتر و توالی بپادشاه نوشت * ع *

* سر فتنه دارد دگر روزگار *

و التماس قدوم گرامی نمود * * بیت *

* بجز صرصر بادپایان شاه *

* کس این گرد را بر ندارد ز راه *

عرش آشیانی بعضی امرا را پیش روانه کرده خود چهارم ربیع الاول سنه مذکور با برخی از ملتزمان قرب خاص جمازه سوار برسم ایلغار راهی شد * * بیت *

* یلان بر شتر ترکش اندر کمر *

* شتر چون شتر مرغ در زیر پر *

(۲)

در جالور امرای پیش و در قصبهٔ بالسانه پنج کروهی پٹن میر محمد خان با لشکر آنجا ملحق گردید - عرش آشیاني تقسیم فوج (که همگي سه هزار سوار بود) نموده خود با صد سوار در کمین‌گاه قرار یافت - و بے تحاشا بتعجیل رانده بسه کروهی احمدآباد رسیده نقاره و کرنا بنوازش در آورد - محمد حسین میرزا بتحقیق خبر خود بکنار آب آمده بسبحان‌قلي ترک (که پیش آهنگ بود) پرسید که چه لشکر است - گفت کوکبهٔ دولت پادشاهي ست - میرزا گفت امروز چهارده روز است - که جاسوسان معتمد در دارالخلافه گذاشته‌اند و اگر خود مي‌بودند فیلان جنگي کو - سبحان قلي گفت آنها راست گفته اند - نهم روز است که پادشاه بر آمده - پیدا ست که فیلان باین سرعت کی توانند رسید *

محمد حسین میرزا اندیشناک گشته اختیار الملک را با پنج‌هزار سوار بمحافظت دروازها گذاشت - که تا مانع خروج محصوران باشد و خود با پانزده هزار سوار بتسویهٔ صفوف پرداخت - درین اثنا فوج پادشاهي از دریا گذشته باهم درآویختند - نزدیک بود که بنابر کثرت غنیم چشم زخم بهراول پادشاهي رسد که خود عرش آشیاني با صد سوار حمله آور گشته شکست بر مخالفان افتاد - محمد حسین میرزا و پس ازو اختیار الملک علف تیغ گشتند - چنانچه در احوال میرزایان بقلم آمده *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بابسانه *

از سلاطین سابق هم مثل این ایلغارها در کتب نوشته اند چنانچه ایلغار سلطان جلال‌الدین منگبرني (۲) از هندوستان بکرمان و ازانجا بگرجستان - و فتح قرشي (۳) امیر تیمور کورگان - و تسخیر هرات سلطان حسین میرزا - و کشایش سمرقند بابر پادشاه - لیکن بر اهل تتبع مخفي نیست - که مجموع از روی اضطرار بوده - و غفلت یا کمی مخالف دیده تاخته اند - نه اینکه پادشاهے (که بر جمع دو لک سوار قادر باشد) از روی اختیار با وصف عام کثرت دشمن و سرداری شجاع بهادر مثل محمد حسین میرزا (که بیشتر در معارک بر امور خارج از قدرت ابنای زمان اقدام مي‌نمود) و بعد مسافت از آگره تا گجرات (که زیاده بر چهار صد کروه رسمي‌ست) از ابتدای آفرینش مروي نگشته *

بالجمله پس ازین فتح میرزا جان تازه یافته از شهر برآمد - و گرد موکب پادشاهي را در دیدهٔ انتظار دیده بجای سرمه کشید و سال دیگر (که نهضت پادشاهي باجمیر واقع شد) میرزا بقاید شوق ملازمت بحضور رسید - عرش‌آشیاني قدمے چند استقبال کرده در بغل گرفتند - و چون پسران اختیار الملک گجراتي سرے بشورش برداشته بودند از آگره دستوري یافت - سال بیستم (که رواج داغ اسپ سپاه تصمیم خاطر پادشاهي شد) اکثر امرا ابا نمودند - میرزا

---

(۲) در [بعض نسخه] منکبرني - یا منگبري باشد (۳) نسخهٔ [ج] قراشي امیر تیمور کورگان *

حضور طلب گشت - تا رونق افزای معاملهٔ داغ گردد - او زیاده بر همه سر باز زد - پادشاه (که بیش از فرزندان میرزا را میخواست) ازین حرکت ناخوش شد - چندے از امارت فرود آمد - و در باغ خودش (که موسوم بجهان آرا در آگره ترتیب داده بود) پخه پذیر ساخت و در سال بیست و سیوم میرزا مجددا مشمول عواطف پادشاهي گشته برتبهٔ سابق امتیاز گرفت - اما در همان ایام بنابر جهتے از افزونیِ واهمه گمان بےالتفاتيِ پادشاه نموده منزوي گشت - چون سال بیست و پنجم سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت شورش ناسپاسان شرقي دیار و کشته شدن مظفر خان صوبه‌دار بنگاله بمیان آمد میرزا را (که پایهٔ اعتبار افزوده بمنصب پنجهزاري اختصاص بخشیده بودند) بخطاب خان اعظم بر نواخته با فوجے گران کسیل نمود - اگرچه میرزا بنابر شورش صوبهٔ بهار رو به بنگاله نیاورد اما در انتظام این دیار و استیصال آن گروه شقاوت آثار تکاپوی شایسته بکار برده در حاجي‌پور رحل اقامت افگند - و چون آخر سال بیست و ششم عرش آشیاني از یورش کابل معاودت بفتح‌پور نمود میرزا کوکه بملازمت رسیده بگوناگون نوازش سرافرازي یافت - و چون در سال بیست و هفتم جباري و خبیطه و ترخان دیوانه از بنگاله ببهار آمده حاجي‌پور را از مردم میرزا گرفته برعیت‌آزاري شورش بر انگیختند میرزا در سال بیست و هفتم رخصت یافت - که فتنه اندوزان بهار را سزای شایسته داده همت بتسخیر بنگاله گمارد - اگرچه پیش از رسیدن میرزا

این ناسپاسان از جنود فیروزي باد افراه یافته بودند اما موسم بارش سر راه گرفت - میرزا عزیمت پیش ننمود - چون برشکال منقضي گشت در آغاز سال بیست و هشتم با تیولداران الهآباد و اوده و بهار عازم بنگاله گردیده گدهي (که دروازهٔ آن ملک است) بآساني بر گرفت - معصوم کابلي (که بسری کافر نعمتان علم مي افراخت) بر ساحل گهاتي گنگ مقابل آمده نشست - اگرچه هر روز آویزشها بظهور آمدے لیکن غنیم را وزنے گران نهاده دلها بصف جنگ قرار نگرفتے - درین اثنا میان معصوم و قاقشالان دورویي (۲) تیرگي افزود خان اعظم باستمالت قاقشالان پرداخته پیمان نیکو بندگي برگرفت و قرار یافت که دست از کارزار برداشته رو به بنگاه خویش آرند و ازانجا بمعسکر فیروزي پیوندند - معصوم خان بسراسیمگي افتاده راه گریز سپرد - خان اعظم فوج نصرت پیوند را بدفع قتلوی لوهاني (که درین هرج و مرج بر ولایت اودیسه و برخے از بنگاله چیره دستي یافته بود) تعین نمود - و خود ناسازي هوای آندیار بحضور نوشت حکم شد که آنولایت را بشهباز خان کنبو (که عنقریب میرسد) بازگذاشته باقطاع خود بهار برگردد - درهمین سال (که عرش آشیاني باله آباد نهضت نمود) میرزا از حاجیپور بملازمت رسیده بجاگیرداري گدهه و رایسین کامیاب گشت - و در سال سي و یکم سنه (۹۹۴) نهصد و نود و چهار بتسخیر دکن مامور گردید - چون فوجها جمع

(۲) در [بعضے نسخه] دوئي *

شد و براه آورد - اما دورویي و دو زباني رفقا شورش افزود شهاب‌الدین احمد خان (که کوکي بود) بکینهٔ دیرینه نفاق بروی روز آورد - میرزا ببدگماني افتاد - و از توقفهای بیجا و غرضهای پراگنده سپاه کمي پذیرفت - و غنیم که برخود میلرزید چیره گشته بآهنگ کارزار روانه شد - میرزا نیروی آویزش ندیده یکسو شده بصوب برار گام فراخ برزد - روز نوروز ایلچپور را خالي یافته یغمائي ساخت و با فراوان غنیمت گجرات رویه روان شد - مخالف از برگردیدن بحیرت در شده جریده تعاقب نمود - میرزا از وهم ناکي گرم رفتار گشته تا ندربار عنان باز نکشید - اگرچه غنیم دست نیافت اما ملک برگرفته از دست داد - و از ندربار جریده بگجرات شتافت تا سپاه آنجا فراهم آورد - خانخانان حاکم آنجا گرم جوئیها (۲) نموده در کمتر زمانے گزین‌لشکرے سرانجام داد - اما از هرزه سگالي مردم عزیمت دگرگوني گرفت - و در سال سي و دوم دختر میرزا کوکه را با شاهزاده سلطان مراد عقد ازدواج بسته جشن‌عالي ترتیب یافت و در آخر سال سي و چهارم ایالت گجرات از تغیرخانخانان بدو نامزد شد - میرزا مالوه را بهتر دانسته در رفتنها درنگ نمود آخر در سال سي و پنجم باحمد آباد شتافت - چون سلطان مظفر باعانت جام و زمیندار کچهه و حاکم جوناگده شورش مي‌افزود میرزا در سال سي و ششم بدان ملک در آمده بجنگ صعب•

(۲) یا گرم خوئیها باشد *

هزیمت افگن مخالفان گشت - و سال سي و هفتم جام و دیگر زمینداران ایل گشته سومنات و غیره شازده بندر بتصرف در آورده بمدامرا جوناگدهه (که حاکم نشین ولایت سورتهه است) پرداخت میان خان و تاج خان پسران دولت خان خلف امین خان غوري بزینهار در آمده قلعه حواله نمودند - میرزا بهر یکے جاگیر آباد دلخواه کرده همگي همت بگرفتاري سلطان مظفر (که خاربن فتنه بود) گماشت - و فوجے بدوارکا (که به پناه بومي آنجا خزیده بود) تعین کرد - آن زمیندار باویزش برخاسته فروشد - و آن تیره بخت بکچهه گریخت - میرزا خود بدان مملکت رفته خواست که بنگاه اورا بتاراج دهد - بابلي گرائیده مظفر را حواله کرد - نزد میرزا مي آوردند بیهانهٔ خلا جا بگوشهٔ در شده استرهٔ (که باخود داشت) برگلو رانده و جان بسپرد *

و چون عرش آشیاني سال سي و نهم سنه (۱۰۰۱) هزار و یک میرزا را طلب حضور کردند او سوء المزاجي استشمام کرده عزیمت حجاز نمود - گویند چون سجده بپادشاه و حلق لحیه و دیگر مراتب مستحدثه (که معمول پیشگاه خلافت شده بود) اصلا بجا نمي آورده و بخلاف آن ریشے دراز میگذاشت لهذا رفتن حضور ناگوار دانسته عذرها نوشت - آخر پادشاه در جواب نوشتند - این همه تعلل در آمدن دارید - ظاهرا پشم ریش شما سنگیني میکند - گویند میرزا هم در مقدمهٔ مذهب حرفهای پوست کنده و تند نوشت - تا اینجا

که بجای عثمان و علي فیضي و ابوالفضل را قرار داده باشند - آیا بجای شیخین کرا مقرر کرده‌اند *

و بالجمله میرزا کشایش بندر دیو را آوازه انداخته راهي گشت و با فرنگي آشتي نموده در بندر بلاول (که نزدیک سومنات است) بجهاز الهي خود با شش پسر خرم و انور و عبدالله و عبداللطیف و مرتضی و عبد الغفور و شش دختر و مامکان ایشان و صد کس از ملازمان نشسته لنگر برداشت - عرش آشیاني افسوس بسیار کرده شمسي و شادمان پسران کلان اورا بمنصب و جاگیر آباد نوازش فرمود شیخ عبدالقادر بداوني تاریخ یافته * بیت *

* بجای راستان شد خان اعظم *
* ولی در زعم شاهنشاه کج رفت *
* چو پرسیدم بدل تاریخ این سال *
* بگفتا میرزا کوکه بحج رفت *
۱۰۰۲

گویند در حرمین زرهای بسیار صرف کرد - و بپاس آبرو بشرفا و اعیان تواضعها نمود - و خرج روضهٔ مبارک جناب رسالت (صلی الله علیه و آله) برآورد پنجاه ساله کرده حوالهٔ شریف نمود - و حجرها خریده وقف آن مکان مقدس ساخت *

و چون بر مهربانیهای عرش آشیاني بتازگي آگهي یافت بدریا نوردي درآمده در همان بندر فرود آمده در آغاز سنه (۱۰۰۳) هزار و سیوم ملازمت دریافت - و ببحالی منصب و تیول

صوبهٔ بهار مورد نوازش شده سال چهلم (۲) بخدمت والای وکالت و تفویض مهر پادشاهي (که مولانا علي احمد تا صاحبقران نام آبای قدسیه کنده کارنامهٔ ساخته بود) سر بر آسمان سود - و در سال چهل و یکم صوبهٔ ملتان بجاگیر میرزا مقرر گشت - و سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت (که در رکاب پادشاهي بمحاصرهٔ قلعهٔ آسیر اقدام داشت) والده اش بیچه جیو ودیعت حیات سپرد عرش آشیاني تابوتش بدوش گرفته در سوگواري موی سر و بروت ستردند - هرچند کوشش رفت که جز فرزندان او دیگرے نتراشد ممنوع نگشتند - عالمے این رسم بجا آورد - و آخر همین سال بهادر خان مرزبان خاندیس بوساطت میرزا ملازمت نموده قلعه بسپرد و چون با سلطان خسرو پسر کلان شاهزاده سلیم (که همشیره زادهٔ راجه مانسنگهه میشد) نیز صبیهٔ میرزا منسوب شده این هردو رکن رکین سلطنت در ارتفاع دولت خسروي کوشش فراوان داشتند - خصوص میرزا (که طرفه محبتے بدو داشت) میگفت راضیم که در گوش راست من مژدهٔ سلطنت او رسانند - و از راه گوش چپ روح مرا قبض کنند در بیماریِ ارتحال عرش آشیاني برای ولایت عهد سلسله جنبان شدند - پذیرائي نیافت - و هنوز رمقے از عرش آشیاني باقي بود که شیخ فرید بخشي و دیگران بشاهزاده سلیم (که باشارهٔ پادشاه و از اندیشهٔ غدر این دولت (۳) نا خواهان بیرون قلعه خانه نشین بود)

---

(۲) در [اکثر نسخه] سنه چهلم (۳) در [بعضی نسخه] این نا دولتخواهان*

پیوستند - و راجه مانسنگهه نیز بقرار آنکه خسرو را همراه گرفته بصوبه داری بنگاله شتابد از قلعه با خسرو بر آمد - خان اعظم مضطرب شده قبائل خود بخانهٔ راجه فرستاد - که من هم همراهم اما تحمیل خزانه ناگزیر - و بار بردار موجود نیست - راجه نیز همین عذر را پیش آورد - ناچار میرزا تنها در قلعه مانده بتکفین و تجهیز پرداخت - و پس ازانکه در سال اول جهانگیری خسرو گریخته با پدر عالي قدر بغي ورزید باغوا (٢) و رهنموني او محمول داشته در معرض عتاب و خطاب آمد *

گویند خان اعظم کفن پوشیده بدربار میرفت - و میدانست که او را خواهند کشت - اما زبانش باختیار نبود - بیصرفه حرف میزد شبی با امیرالامرا گفتگوی تند کرد - پادشاه برخاسته در خلوت استشاره کردند - امیر الامرا گفت - کشتن او توقف نمیخواهد - مهابت خان عرض کرد - که مرا در کنکاش دخلی نیست - سپاهیم - شمشیر نیروئي دارم - بکمر او میزنم - اگر دو حصه نکند دست مرا ببرند - چون نوبت بخانجهان لودي رسید گفت - من حیران طالع اویم - که هرجا نام حضرت رفته نام او هم شهرت دارد - بظاهر ازو حرکتي سر نزده که واجب القتل شده باشد - اگر بکشند مظلوم زبان زد عالمیان خواهد شد - ازین حرف اندکے سورت غضب پادشاهي اطفا یافته که درین اثنا سلیمه بیگم والدهٔ سببي پادشاه از پس پرده فریاد کرد

(٢) نسخهٔ [ج] باغرا *

که حضرت همه بیگمان بجهت شفاعت میرزا کوکه در محل جمع
شده‌اند - اگر تشریف آرند بهتر - والا بر می‌آیند - ناچار بمحل رفته
بمبالغهٔ آنها عفو تقصیرش فرموده افیون معتاد (که نخورده بود)
از حبهای خاصه عنایت کرده رخصت خانه نمودند - اما روزے
در همان ایام خواجه ابوالحسن تربتي خط میرزا کوکه را (که
در وقتے براجه علي خان مرزبان خاندیس بالفاظیکه بهیچ احدے
سزاوار نیست در حق عرش آشیاني نوشته - و بعد فتح آسیر
از اموالش بدست خواجه افتاده سالها با خود داشت - آخر ضبط
نتواند کرد) از نظر گذرانید - جنت مکاني بدست خان اعظم دادند
او بے محابا شروع بخواندن کرد - بار یابان حضور از هر جانب بلعن
و طعن زبان کشودند - پادشاه فرمودند - که تا حال همان نسبت
محبتے (که عرش آشیاني با تو داشتند) مانع است - و الا دوش ترا
از بار سر سبک میکردم - و از منصب و جاگیر معزول شده نظر بند
گردید - در سال سیوم صوبه‌داري گجرات بنام او قرار یافته پسر
کلانش جهانگیر قلي خان نیابةً بحراست آن ملک تعین گشت *
(۲)
و چون مهم دکن از بے التفاتيِ امرا متمشي نگردید سال پنجم
خان اعظم با ده هزار سوار بکمک رخصت یافت - و پس ازان
او از برهان پور مهم رانا بنام خود درخواست کرد - میگفت اگر
درین جنگ کشته شوم شهید میشوم - حسب خواهش او آنچه سامان

---

(۲) نسخهٔ [ج] بے اتفاقي *

و سرانجام آن مهم بود تمشیت یافت - و چون بر سر کار آمد عرض داشت - که بدون توجه رایات پادشاهي افتتاح این عقده دشوار میفماید - لهذا در سال هشتم سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دو هجري الویهٔ جهانگیري بدارالخیر اجمیر نزول نمود - و بالتماس او شاهزاده شاهجهان تعین گشته مدار کارها بعهده و صوابدید او ماند لیکن پادشاهزاده بنابر طرف داري خسرو سلوکهای ناپسند پیش گرفت لهذا مهابت خان دستوري یافت - که او را از اودیپور بدرگاه آورد و در سال نهم حوالهٔ آصف خان شد - که در قلعهٔ گوالیار محبوس دارند - زبانی میرزا نقل کرده اند - که اصلا مرا از دعوت خبرے نبود آصف خان بعرض رسانید - که فلاني بافنا و اعدام من دعوت مي خواند - و چون خلوت و ترک حیوانات و جماع شرط آنست و آن همه در حبس موجود حکم شد - که در وقت اطعمهٔ لذیذه از گوشت مرغ و دراج از بهر میرزا بپزند *　　* ع *

* عدو شود سبب خیر چون خدا خواهد *

و بعد از سالے (که از زندان بر آوردند) اول نوشته گرفتند - که درحضور ناپرسیده حرف نزند - چه زبان باختیار نداشت - شبے جنت مکاني بجهانگیر قلي خان گفتند - ضامن پدر میشوي - عرض کرد که کفیل همه چیز او هستم - اما ضامن زبان او نمي توانم شد - و چون خواستند منصب پنجهزاري بحال نمایند جهانگیر پادشاه بشاهجهان نقل کردند - که چون عرش آشیاني خواستند (که خان اعظم را

اضافهٔ دو هزاري بدهند) شيخ فريد بخشي و راجه رام داس را بخانه اش فرستادند - كه مباركباد بگويند - او در حمام بود - تا يك پاس سر دروازه نشستند - پس ازان (كه در ديوان خانه بر آمد) آنها را طلبيده مباركباد شنيد - نشسته دستي برسر گذاشت - و گفت كه ضرور شد براي كار ايشان جمعيت ديگر نگاهداشت - و بآنها هيچ مدارائي نكرده رخصت نمود - اين حرف مرا ياد است - شرم مي‌آيد كه براي بحالي منصب ميرزا كوكه ايستاده تسليم نمايد بابا شما بنيابت او آداب بجا آريد - و در سال هيزدهم (٢) ميرزا كوكه باتاليقي و همراهي سلطان داور بخش پسر خسرو (كه بصوبه‌داري گجرات نامزد شده بود) رخصت يافت - و در احمدآباد سال نوزدهم سنه (١٠٣٣) هزار و سي و سه هجري باجل طبعي در گذشت - بحدت ذهن و سلاست بيان يكتا بود - و در تاريخ‌داني مستثني - گاهي شعر هم ميگفت - ازوست * بيت *

* چون نشد حاصل مرا كام دل از ناموس و ننگ *

* بعد ازين خواهم زدن بر شيشهٔ ناموس سنگ *

و خط نستعليق بسيار خوش مينوشت - شاگرد ميرزا باقر پسر ملا مير علي ست - كه باتفاق ارباب استعداد نمك قلم او از خط استادان مشهور هيچ كم نيست - در مدعا نويسي يد طولي داشت هرچند عربيت نورزيده ميگفت كه من در عربي داه عربم (٣) - گويند

---

(٢) نسخهٔ [ب] شازدهم (٣) نسخهٔ [ب ج] عربيم *

در مصاحبت بے نظیر بود - سخنهای رنگین داشت - ازو ست *
شخصی حرفی گفت - راست انگاشتم - چون مبالغه کرد بشبهه افتادم
همین که سوگند خورد دانستم دروغ است - و از مطایبهای او که
مردم دولتمند را چهار زن لازم است - یکے عراقي بجهت مصاحبت
و همزباني - دوم خراساني برای سامان خانه - سیوم هندي بواسطهٔ
زناشوئي - چهارم ماوراءالنهري بجهت شلاق - تا دیگران عبرت گیرند
اما در خبث و نفاق و درشت گوئي هم سرآمد ابنای زمان بود
و بسیار مغلوب غضب میشد - هرگاه عامل معزول بحضورش میآمد
مستوفي زرے (که بر ذمه‌اش برآورده) اگر فورا ادا کرده رهیده
و الا چندان میزد که تار و پود زندگي میگسیخت - و اگر بعد ازین
زنده ماندے دیگر مزاحمت نبود - گو همگي لک روپیه بر ذمه‌اش
میشد - و سالے نبود که یک دو مرتبه هنود اهل قلم را سر نمي‌تراشید
گویند هنگامے اکثر اینها رخصت غسل گنگ گرفتند - بدیوان خود
رای درک داس گفت - چرا تو نمیروي - عرض کرد که غسل گنگ
بنده زیر قدم نواب است - فهمیده آن طریقه را بر طرف کرد - اگرچه
بنماز مقید نبود اما در مذهب تعصب تمام داشت - ازین جهت
در مراسم ارتداد و زندقه (که پادشاه وقت اختیار کرده بود) اصلا
تبعیت ننمود - بے محابا بزشتي و شناعت منسوب ساختے - اصلا
زمانه ساز نبود - در عهد جنت‌مکاني با آنهمه پیش‌آمد سلسلهٔ
اعتماد الدوله بخانهٔ هیچکس نرفت - حتی بر دروازهٔ نور جهان

بیگم هم - بخلاف خانخانان میرزا عبدالرحیم - که بخانهٔ رای گوردهن دیوان اعتماد الدوله شتافت *

چون ذکر ارتداد اکبر پادشاه تقریبا بزبان قلم گذشت مجملے شرح آن ناگزیر سیاق کلام افتاد - اگرچه این مقدمه از کفر ابلیس مشهورتر است - و هرچند (که مورخین و اخبار نویسان عهد بترس ضرر و توهم اذیت زبان خامه بدان آشنا نکرده اند) مگر برخے بکنایه و شیخ عبدالقادر بداوني و امثال او بصراحت هم نوشته اند - لهذا جهانگیر پادشاه قدغن نمود که تاریخ شیخ مصنفان ممالک محروسه بیع و شرای آن ننمایند - ازین جهت آن نسخه کمیاب است و اخراج علما و احداث سجده و ترویج دیگر رسوم خلاف اسلام همه از اوضح براهین این مطلوب (۲) است - و زیاده برین چه میباشد که عبدالله خان اوزبک والئ توران درین باب (که بیکے از آحادالناس نمیتوان گفت - تا بپادشاه عظیم الشان چه رسد) بعرش آشیاني نوشت - در جواب تبریه (۳) و تزکیهٔ بسیار بتحریر آورده باین قطعه معذرت خواست *

* قطعه *

* قیل ان الآله ذو ولد *

* قیل ان الرسول قد کهنا *

* ما نجا الله و الرسول معا *

* من لسان الوری فکیف انا *

---

(۲) در [بعضے نسخه] مطلب (۳) نسخهٔ [ب] تنزیه *

چنانچه در اکبرنامه و منشآت شیخ ابو الفضل مندرج است - اما آنچه از تتبع آثار و اخبار محرر (۲) اوراق متفرس شده و بذهن متبادر میگردد حاشا که دعوی الوهیت و نبوت باشد - پادشاه زمان اصلا مقدمات علمي نورزیده - و مساس کتاب مطلقا نداشت - اما فطانت رسا و شعور تند بدرجهٔ اعلی بود - هرچه بعقل (۳) پسندیده مي‌نمود میخواست روائي یابد - اکثر علما مراتب دنیوي مطمح نظر داشته مزاج‌گوئي و خداوند ستائي اختیار کردند - پیش‌آمد فیضي و ابو الفضل هم ازین جهت بود - که آنها برگزیده و مختار خاطر پادشاهي را بدلیل عقلی سفسطي مدلل مي‌نمودند - و خلع ربقهٔ تقلید سلف را تحقیق نامیده پادشاه را محقق زمانه و مجتهد وقت قرار دادند - و چون فضل و کمال این دو برادر دران مرتبه بود (که هیچ کس از همعصران قوت سر پنجگی آنها نداشتند) و در اصل درویش زاده و مفلوک بیش نبودند و یک دفعه بقرب و اعتبار سلطاني اختصاص یافتند حسد پیشها (که همیشه عالم ازین قسم مردم پر است) خصوص همچشمان از ملاهای سقیفه‌بند (که رشک اندوزي و ناتوان بیني را حمیت دین نام نهند) چه اراجیف و اکاذیب که شهرت ندادند - و چه هنگامها که برپا نکردند و از عصبیت و نفسانیت جان و مال خود درین کار باختند عفا الله عنهم •

---

(۲) نسخهٔ [ج] بمحور اوراق (۳) نسخهٔ [ج] بعقاش •

خان اعظم اولاد بسیار داشت - ارشد آنها جهانگیرقلي خان است
که احوال او بقید قلم در آمده - دیگر میرزا شادمان - که در عهد
جهانگیري به شاد خان مخاطب گردیده - دیگر میرزا خرم است - که
وقت عرش‌آشیاني حکومت جونه‌گذهه مضاف صوبهٔ گجرات (که
در جاگیر پدرش مقرر بود) داشت - و در عصر جنت مکاني بکامل
خان نامور شده در مهم رانا همراه پادشاهزاده سلطان خرم تعین یافته
دیگر میرزا عبدالله است - که در زمان سلطنت جهانگیري سردار
خان خطاب یافته - و پادشاه اورا همراه خان اعظم بقلعهٔ گوالیار
محبوس نموده بود - پس از رهائی پدر او هم مورد ترحم گشته
دیگر میرزا انور است - که صبیهٔ زین خان کوکه را بقید ازدواج آورده
هر یکے ازینها بمنصب سه هزاري و دو هزاري رسیده *

* خانخانان میرزا عبدالرحیم *

خلف الصدق بیرام خان است - والده‌اش از نژاد خانان میوات
بود - چون جنت آشیاني در سنه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک
بدارالملک دهلي نزول اقبال نموده مرتبهٔ ثاني سریرآرای هندوستان
شد برای استمالت و تالیف زمینداران اطراف و جوانب اولیای
دولت را با فرزندان آن طبقه نسبت میکرد - جمال خان عم زادهٔ
حسین خان میواتي (که از زمینداران معتبر هندوستان بود) چون
بملازمت رسید دو صبیه داشت - کلان را پادشاه در حبالهٔ عقد
خود آورده دوم را به بیرام خان تزویج فرمود - چهاردهم صفر سنه

(۹٦۴) نهصد و شصت و چهار هجري آخر سال جلوس اكبري در بلدهٔ لاهور ميرزا عبدالرحيم متولد شد - وقتي (كه پدرش در پتن گجرات بر دست افغاني شهادت يافت) چهار ساله بود بے اعتدالان دست تاراج باردوي خان دراز كردند - محمد امين ديوانه و بابا زنبور ميرزا را با والدهٔ او ازان آشوبگاه بر آورده احمد آباد رويه روانه شدند - و با افغانان دنبال گرفته جنگ كنان بشهر رسيدند - پس از چهار ماه محمد امين ديوانه و برخے پرستاران ميرزا را برداشته عازم حضور گشتند - در جالور فرمان طلب از پيشگاه خلافت نيز رسيد - سر آغاز سال ششم سنه (۹٦۹) نهصد و شصت و نه هجري در آگره بزمين بوس عرش آشياني استسعاد يافت پادشاه با هجوم بدگويان و بد انديشان آثار نجابت و حقيقت از ناصيهٔ او دريافته مشمول تربيت و پرورش خاص گردانيد *

و چون بسن رشد و تميز رسيد بخطاب ميرزا خاني سرفرازي يافته ماه بانو همشيرهٔ خان اعظم كوكه را بازدواج او درآوردند - سال بيست و يكم سرداري گجرات بنام ميرزا نامزد گشته حل و عقد مهمات بوزير خان قرار گرفت - در سال بيست و پنجم بمير عرضي حضور افتخار اندوخت - و سال بيست و هشتم باتاليقي شاهزاده سلطان سليم بلند مرتبه گرديد - و در همين سال بر سلطان مظفر گجراتي ظفر يافت *

تفصيلش اينكه سلطان مظفر در نخستين يورش گجرات بدست

ملازمان پادشاهي افتاده زنداني گشت - او را نزد منعم خان
خانخانان فرستادند - چون روزگارش بسر آمد بحضور باز گردید
و بخواجه شاه منصور ديوان حواله شد - سال بيست و سيوم از حبس
گریخته بگجرات شتافت - و در حواشي جونه گدهه (۲) در حمايت
کاتهي (۳) آرامش گرفت - امرا سهل انگاري نموده بدو نپرداختند
درين هنگام (که اعتماد خان از تغير شهاب‌الدين احمد خان
ايالت گجرات يافت) بعضے نوکران حاکم معزول در بے حقیقتي زده
سر شورش برداشتند - مظفر نيز بآنها پيوسته بسري هنگامه آرا گشته
احمدآباد را متصرف شد - عرش‌آشياني ميرزا خان را با فوجے
شايسته تعين نمود - چون با مظفر چهل هزار سوار فراهم آمده
وهمگي مردم پادشاهي ده هزار بودند امرا مصلحت جنگ نميدادند
و پادشاه نيز نوشت - که تا قليج خان و غيره امراي کمک از مالوه
نرسند جنگ را آماده نگردد - دولت خان لودي (که صاحب
و ميرشمشير ميرزا بود) گفت - درانوقت فتح بشرکت است - اگر
ميخواهي خانخانان شوي تنها فتح بايد کرد - والا کشته شدن به از
بگمنامي زيستن است - ميرزا خان بهمت افزائي همراهان درآمده
همه را دل‌نهاد محاربه ساخت - و بسرکيچ سه کروهي احمد آباد
سخت چپقلش رو داد - هر طرف بهادران با يکديگر آويخته

---

(۲) در [بعض نسخه] جونا گدهه - و در [بعضے] چونه گدهه (۳) نسخهٔ
[ب] کاتهي •

داد مردي ميدادند - ميرزا خان با سه صد جوان و صد فيل مست ايستاده بود که مظفر با شش هفت هزار سوار در برابر آمد - بعضے هوا خواهان جلو گرفته آهنگ برگردانيدن نمودند - ميرزا خان پاى جلادت افشرده برخے را خون بخاک آميخت - و بسيارے راه گريز سپردند - مظفر (که ايستاده نخوت ميفروخت) سراسيمه گشته رو بهزيمت نهاد - وبکهنبايت رفته مالے از تجاران بر گرفت و باز سر شورش برداشت - ميرزا خان امراى مالوه را (که بتازگي پيوسته بودند) همراه گرفته روانه شد - ومکرر مالشے بسزا داد او سر بطرف نادوت بر آورد - و دران ناحيه از سرنو هنگامهٔ پيکار گرمي گرفت - تهور منشان هر دوسو پياده شده کارنامها ظاهر کردند آخر مظفر رو از جنگگاه برتافته سمت راج پيپله (۲) ره سپر ناکامي گشت - ميرزا خان از پيشگاه خلافت و جهانباني بمنصب عمدهٔ پنجهزاري و خطاب والاى خانخاناني مباهي گشته سر افتخار بآسمان برين رسانيد *

گويند روز فتح گجرات آنچه با او بود همه را بمردم بخشيد آخر وقت شخصے آمده گفت که بمن چيزے نرسيده - يک قلمدان باقي مانده بود - باو داد - و پس از نظم و نسق ملک برهم خوردهٔ گجرات قليچ خان را درانجا گذاشته خود شرف حضور دريافت در سال سي و چهارم وقائع بابري را (۳) (که از زبان ترکي بفارسي

---

(۲) نسخهٔ [ب] راج پله (۳) نسخهٔ [ب] فارسي کرده بود *

برده بود) بنظر پادشاه درآورده فراوان آفرین اندوخت - و درهمین
سال (که سنه (۹۹۸) نهصد و نود و هشت هجري بود) بوالا پایهٔ
وکالت بلند مرتبه شده جونپور باقطاع او مقرر گردید - و در سال
سي و ششم سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه ملتان در تیولش
قرار یافته تسخیر تته و ولایت سندهه پیش‌نهاد همت ساخته
عازم گشت - شیخ فیضي تاریخ این عزیمت * قصد تته * یافته *
۹۹۹
و چون خانخانان بچالاکي و تیزدستي از پایان قلعهٔ سیهوان
که سیوستان (۲) گویند گذشته لکهي (۳) را (که دروازهٔ آن ملک است - مثل
گدهي بنگاله و بارهمولهٔ کشمیر) بدست آورد میرزا جاني حاکم تته
(که بپاداش ستیز آمده بود) پس از جنگهای سخت هزیمت
یافته در سال سي و هفتم باشتي گرائید - بشرط آنکه قلعهٔ سیهوان را
(که برساحل دریای سندهه است) بسپارد - و میرزا ایرج پسر
خانخانان را بدامادي برگیرد - و بعد از برشکال بملازمت شتابد
چون از کم آذوقي بسپاه پادشاهي هم خستگي راه یافته‌بود خانخانان
پذیرش نموده قلعه بحسن علي عرب سپرده ببیست کروهي
سیهوان متوقف شد - چون هنگام بارش بسرآمد میرزا جاني عذرها
در نیامدن پیش آورد - ناچار خانخانان روانهٔ تته شد - میرزا
سه کروهي شهر برآمده فکرها داشت که یکدفعه فوج پادشاهي
چیره دست گردید - ناگزیر بلابه‌گري در آمده تمام مملکت بمردم

(۲) نسخهٔ [ا ب] سوستان (۳) در [بعضی نسخه] لکي را *

پادشاهي باز گذاشته با زه و زاد همراه خانخانان بملازمت رسیده کامیاب عافیت گردید - ملا شکیبي (که نوکر خانخانان بود) مثنویئ درین فتح گفته - این بیت ازانجا ست * * بیت *

* همائے که بر چرخ کردے خرام *

* گرفتي و آزاد کردي ز دام *

خانخانان هزار اشرفي صله داد - میرزا جاني نیز هزار اشرفي بملا داده گفت - رحمت خدا مرا هما گفتي - اگر شغال میگفتي زبانت (۲)
که میگرفت *

چون شاهزاده سلطان مراد حسب الامر پادشاهي بتسخیر دکن از احمدآباد گجرات بر آمده بانتظار لشکر کمکي در بهرونچ نشست خانخانان (که بهمراهئ شاهزاده از حضور تعین شده بود) در بهیلسه محال جاگیر خود لختے بسر برده باوجین رو آورد (۳)
شاهزاده ازین آگهي برآشفته خشم آلود پیغامے بر گذارد - او نوشت که راجه علي خان مرزبان خاندیس یگانگي داستان بر میسراید - اورا همراه گرفته میرسد - شاهزاده بغضب در شده بهمان سپاه گجرات روانهٔ دکن شد - خانخانان لشکر و توپخانه را بمیرزا شاهرخ سپرده خود با راجه علي‌خان تیزروي فرا پیش گرفت - و در قلعهٔ چاندور سي کروهئ احمدنگر بشاهزاده پیوست - بعد چندے بار دادند اما هیچ التفاتے بحالش نرفت - خانخانان بآزردگي در شده دست

---

(۲) نسخهٔ [۱] گرفتي (۳) در [بعضے نسخه] بهلسه

از کار باز کشید - اگرچه آخر ربیع‌الآخر سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار هجري احمد نگر را گرد گرفتند و بمورچال دواني و نقب زني پرداختند ليکن بهوشياري و دلاوري چاند بي‌بي سلطان همشيرهٔ برهان نظام شاه زوجهٔ علي عادل شاه بيجاپوري (که باتفاق ابهنگ خان حبشي تحصن گرفته بود) و هم بعلت نفاق امرا و کار شکني يکديگر فتح قلعه بآساني صورت نگرفت *

چون درونيان از دوئي سران لشکر آگهي يافتند آشتي داستان برسرائيدند - که بهادر پور زادهٔ برهان نظام شاه را از زندان برآورده آن خرد سال را خطاب نظام الملک داده نوکر والا درگاه برسازند و آباد ملک احمد نگر باقطاع او قرار گيرد - و ولايت برار بتصرف پادشاهي باز گردد - هرچند کارآگهان کم آذوقي و سراسيمگي و دستان سرائي دژ نشينان برگذاردند از بے اتفاقي کسے گوش نکرد و درين ضمن آمدآمد سهيل خان خواجه سرا معتمدالدوله بيجاپوري بکمک نظام‌شاهيه يارد پيشين عزم گشته بوساطت مير مرتضى صلح نموده ببالا پور برار برگشتند - و چون سهيل خان با فوج بيجاپور در ميمنه و قطب‌الملکيه دست چپ و نظام الملکيه در قول نخوت افزوده عرصهٔ مبارزت آراست شاهزاده را بسبيچ آويزش در سر گرفت امرا از پايه نشناسي (۲) بدان نگرائيدند - خانخانان با ميرزا شاهرخ و راجه علي خان از شاه پور بسوی غنيم چالش نمود - آخر

(۲) در [بعضی نسخه] پايه شناسي

جمادی الاخری سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج هجري نزد قصبهٔ اشتي دوازده کروهی پتهري (۲) نبرد پیرا گردید - آویزش سخت روداد مرزبان خاندیس با پنج سردار و پانصدکس (که در مقابلهٔ عادلخانیه بود) مردانه فرو شد - آنها اورا قول فهمیده بسر آمدن حیات میرزا شاهرخ یا خانخانان دانسته دست بتاراج کشادند - خانخانان نیز فوج روبروی خود را برداشته دران تیره شب از یکدیگر جدا شده ایستادند - و هردو گروه گمان فیروزي بخود برده شب بر پشت اسپ گذرانیدند - بامدادان فوج پادشاهي (که هفت هزار کس بود) چون همه شب بتشنگي گذشت دریا سو گام برداشت - مخالف با بیست و پنج هزار سوار آهنج پیکار در سر گرفته رو بآویزش نهاد سرداران بسیار از هر سه فوج غنیم دست فرسود نیستي گشتند *

گویند دولت خان لودي (که هراول خانخانان بود) هنگامے (که سهیل خان توپخانه و فیلان بر رو داده قدم فراتر گذاشت) با خانخانان گفت - که همگي ششصد سواریم - پیش رو رفتن خود را بپای دادن است - در کمر غنیم در مي آیم - خانخانان گفت که نام دهلي بباد میدهي - جواب داد که حریف را اگر برداشتیم صد دهلي ایجاد کرده باشیم - و اگر مردیم کار با خداست - و چون خواست (که اسپان بردارد) قاسم بارهه با سادات همراه بود - گفت که ما و شما هندوستاني ایم - غیر از کشته شدن چاره نیست - ارادهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] بتهري *

خان باید دریافت که چیست - دولت خان برگشته بخانخانان گفت که چنین انبوهے در پیش است - و فتح آسماني - اگر شکست رو دهد جائے نشان دهید - که ما شما را دریابیم - گفت زیر لاشها - دولت خان با سادات بارهه از کمرگاه درآمده غنیم را برشورانید - و در کمتر زمانے سهیل راه فرار سپرد - گویند خانخانان درین روز از نقد و جنس هفتاد و پنج لک روپیه با خود داشت - همه را یغمائي ساخت - زیاده بر دو شتر بار همراه نماند - و با وصف چنین فتح سترگ مهمات انجام شایسته نگرفت - خانخانان حضور طلب گردید - سال چهل و سیوم بملازمت سربلندي یافت - کوچ او ماه بانو هم درین سال درگذشت *

چون عرش آشیاني کنگاش مهم دکن ازو استفسار کردند طلب شاهزاده بحضور و تفویض رتق و فتق دکن بنام خود عرض نمود پادشاه را بد آمد - از نظر انداختند - و چون شاهزاده مراد فوت کرد و سال چهل و چهارم سلطان دانیال بکشایش دکن مامور شد و عرش آشیاني خود نیز عزیمت آندیار فرمود خانخانان را مجددا برنواخته نزد شاهزاده فرستادند - آخر شوال سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري شاهزاده باتفاق خانخانان قلعهٔ احمدنگر را گرد گرفت - از هر جانب فراوان کوشش بکار رفت چاند بي‌بي عهد و پیمانے درمیان آورد - چیته خان خواجه سرا ازین معني سر باز زده باتفاق برخے بدگوهران آن گزین بانو را

جان بشکرد - و توپ اندازي فرا پیش گرفته مکرر از قلعه بیرون شده در آویختند - پس ازانکه بنقب سي گز دیوار بر هوا شد از برج بلبلي (۲) گنداوران درون شده بدم تیغ بسیارے را گذرانیدند - و بهادر پور ابراهیم را (که بنظام شاهي برگرفته بودند) بدست آوردند - و پس از محاصرهٔ چهار ماه و چهار روز قلعه کشایش یافت - خانخانان نظام شاه را گرفته در برهانپور بملازمت عرش آشیاني شرف اندوز گشت - و بهنگام معاودت پادشاهي بدارالخلافه خاندیس را بدان دیس موسوم ساخته بشاهزاده دانیال مرحمت فرمودند و جانا بیگم دختر خانخانان را بشاهزاده پیوند بیوگاني دادند و آن سپهسالار را بمالش راجو منا (که پور شاه علي عم مرتضی نظام شاه را بسري برداشته گرد فتنه بر انگیخته بود) بسمت احمدنگر دستوري دادند - و پس از فوت عرش آشیاني فتورے عظیم بولایت دکن راه یافت - خانخانان سال سیوم جهانگیري سنه (۱۰۱۷) هزار و هفده بحضور رسیده متعهد گردید - که سوای متعینهٔ سابق اگر دوازده هزار سوار تازه کمکي شود در مدت دو سال مهم دکن بانصرام میرسد - لهذا فورا رخصت دکن یافته شاهزاده پرویز باتالیقی آصف خان جعفر و امیرالامرا شریف خان و راجه مانسنگهه کچهواهه و خانجهان لودي مرةً بعد اولی بکمک تعین گشتند - و چون ظاهر شد [که خانخانان از برهانپور در عین برشکال

(۲) در[بعضی نسخه] بلیلي *

(که موسم سکون و قرار است) شاهزاده را ببالاگهات برآورده و از بے اتفاقی سران سپاه سررشتهٔ تدبیر از دست داده بغلای غله و سقطی دواب خستگی تمام بجنود پادشاهي راه یافت - و ناچار آشتی نازیبا (که شایان این دولت نبود) بامخالفان کرده مراجعت نمود] مهمات دکن بخانجهان مفوض گشته مهابت خان بآوردن آن کهنه عملهٔ روزگار تعین شد •

چون بحضور رسید در سال پنجم بتیولداری کالپي و قنوج دستوري یافت - که سایر متمردان آن نواح را از بیخ و ریشه براندازد و در سال هفتم چون در دکن بعبدالله خان چشم زخم عظیم رسید و از خانجهان کارے متمشي نشد انتظام آن مهم منحصر در فرستادن خانخانان دانسته با خواجه ابو الحسن رخصت یافت - و چون درین مرتبه نیز باوصف بودن شاهزاده پرویز و امرای عمده کارے صورت نگرفت جنت مکاني سال یازدهم سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنج هجري سلطان خرم را بخطاب شاهي (که از زمان صاحبقران تا آنوقت بهیچ شاهزاده تجویز نشده) رخصت دکن فرموده خود هم در محرم سنه (۱۰۲۶) هزار و بیست و شش بمالوه رسیده طرح اقامت بماندو انداختند - و شاهزاده در برهانپور رنگ توقف ریخته مردم سخندان نزد دنیا داران دکن روانه ساخت - و در همین ایام دختر شاه نواز خان پسر خانخانان را حسب الحکم بعقد ازدواج خویش درآورد - بعد وصول مردم شاهي عادلشاه پنجاه زنجیر

فیل و نقد و جواهر (که مجموع پانزده لک روپیه قیمت میشد) پیشکش فرستاده بعنوان شایسته اظهار بندگي و فرمان پذیري نمود چنانچه بالتماس شاهزاده بخطاب فرزندي امتیاز یافته در عنوان فرمان بقلم خاص بدیهه این بیت مرقوم گشت * * فرد *

* شدي از التماس شاه خرم *

* بفرزندی ما مشهور عالم *

و قطب الملک هم بارسال همین قدر پیشکش محفوف عنایت گردید ملک عنبر نیز سر خدمت بربقهٔ اطاعت در آورده کلید قلعهٔ احمدنگر و دیگر قلاع با سایر پرگنات بالا گهات (که متصرف شده بود) تسلیم نمود *

شاهزاده چون از نسق دکن خاطر جمع کرد صاحب صوبگی خاندیس و برار و احمدنگر بسپه سالار تفویض فرموده شاهنواز خان پسر کلانش را بضبط ولایت مفتوحهٔ بالاگهات مقرر ساخت و هر محالی را بجاگیر یکی از امرای صاحب جمعیت کمکي تنخواه کرده سي هزار سوار موجود و هفت هزار توپچي گذاشته سال دوازدهم در ماندو بملازمت پدر والا قدر پیوست - جنت مکاني وقت ملاقات بی اختیار برخاسته دو سه قدم باستقبال شتافت و منصب سي هزاري بیست هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب شاهجهاني. و بجهت نشستن صندلي متصل تخت (که عنایتی ست مخصوص و از زمان امیر تیمور درین سلسله رسم نبود) عنایت فرموده

(۲)
خود از چهرهٔ پایان آمده خوانچه از جواهر و خوان از زر برسر فرزند اقبال پیوند نثار فرمود - و چون در سال پانزدهم از عهد شکنی ملک عنبر و تسلط و استیلای برگیان او تهانه داران پادشاهی عنان تماسک از دست داد (حتی داراب خان از بالا گهات برگشته ببالاپور آمد و درانجا نیز پای استقامت نتوانست افشرد و ببرهانپور آمده باتفاق پدر نامور شهربند گردید) شاهزاده شاهجهان با یک کرور روپیه جهت اخراجات یساق و انعام ده کرور دام از ولایت مفتوحهٔ دکن مرتبهٔ ثانی بطریق استعجال دستوری یافت *

گویند چون پیهم عرائض او از نظر پادشاهی گذشت [که کار برمن تنگ شده - و قرار جوهر (که رسمے ست مقرر) بخود داده‌ام] جنت مکانی بشاهزاده ولیعهد فرمود - که چنانچه عرش‌آشیانی خان اعظم را بایلغار خاص از محاصرهٔ گجراتیان رهائی بخشیده شما خانخانان را ازین مهلکه نجات دهید - دکنیان بصیت آمد آمد شاهی از هم پاشیدند - شاهزاده ببرهانپور رسیده از سر نو به بندوبست دکن پرداخت - و چون سال هفدهم شاه عباس صفوی بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار انتهاض نمود و شاهزاده بعجلت هرچه تمام‌تر طلب حضور گشت خانخانان را نیز همراه گرفت - درین میان زمانه طرح دیگر انداخت - و باغوای کوته خردان فساد خانه بجائی رسید که بفتنهٔ بیگانه نپرداختند - ناچار شاهزاده با خانخانان

(۲) نسخهٔ [ب] خوانچهٔ جواهر *

عور نموده بماندو اقامت ورزید - جنت‌مکاني بتحریک نور جهان بیگم سلطان پرویز را بسپه‌سالاری مهابت خان تعین فرمود - شاهزاده بعد نمک حرامی رستم خان (که پیش روی عساکر پادشاهي فرستاده بود) با خانخانان از نربده گذشته بیرم بیگ بخشي را بکنار آب نگاهداشته روانهٔ برهانپور گردید - دربن‌وقت خط خانخانان (۲) (که بنهان بمهابت خان نوشته بود - و این بیت عنوان ساخته) * بیت *

(۳)

* صد کس بنظر نگاه میدارندم *

* ورنه بپریدمے ز بے آرامي *

بنظر شاهزاده درآمد - خانخانان را طلبیده اظهار کردند - عذر مسموعے نداشت - لهذا با داراب خان پسرش نظر بند گشت - چون بحوالی قلعهٔ آسیر گذر افتاد پدر و پسر را حوالهٔ سید مظفر خان بارهه نموده بقلعه فرستادند - ازانجا (که حبس داراب خان بسبب بے‌تقصیري بعید از انصاف بود - و گذاشتن او و نگاهداشتن پدر پسندیده ننمود) هردو را طلبیده بقول و عهد وا گذاشتند - و چون مهابت خان با سلطان پرویز بکنار نربده رسیده دید (که کشتیها را بیرم بیگ آن طرف آب برده گذرها را بتفنگ و توپ استحکام داده‌است) بفریب کاري درآمد - و مخفي بخانخانان نوشتها فرستاده آن دیرین سال تجربه‌کار را از راه برد - خانخانان بشاهزاده

---

(۲) نسخهٔ [ب] فرد خانخانان (۳) نسخهٔ [ج] صد کس بنگاه قید مي‌دارندم *

عرضي نمود که فلک بر سر ناسازي‌ست - اگر روزے چند طرح آشتي اندازند هرآئینه سبب امنیت بندها خواهد بود - شاهزاده (که همواره همت برفع فساد مصروف داشت) سنوح این سانحه فوز عظیم دانسته خانخانان را بخلوت سرا برد - و مجددا بسوگند مصحف شریف خاطر ازو مطمئن ساخته روانه نمود - که این طرف آب بوده در انچه صلاح طرفین باشد صلح قرار دهد - چون از رسیدن خانخانان و آوازهٔ آشتي در پاسبانی گذرها وهنے راه یافت مهابت خان (که منتهز فرصت بود) هنگام شب جمعے از جوانان کار طلب را از آب در گذرانید - و خانخانان بمراسلات مزورانهٔ سلطان پرویز و مهابت خان فریفته گشته از دنیا دوستي حق ناشناسي بکار برده و عهد و سوگند تازه نسیا منسیا نموده بمهابت خان پیوست - ناچار شاهزاده شاهجهان توقف در برهانپور مناسب ندیده از راه تلنگانه عازم بنگاله گردید - مهابت خان ببرهانپور آمده باتفاق خانخانان از آب تبتي گذشته بتعاقب قدرے راه نوردید - خانخانان براجه بهیم (که از ارکان دولت شاهي بود) بر نوشت - که اگر شاهزاده فرزندان مرا وا گذارند لشکر پادشاهي را بلطائف الحیل بر میگردانم و الا کار بدشواري خواهد انجامید - راجه بهیم جواب فرستاد - که هنوز پنج شش هزار جانفشان در رکاب - هرگاه نزدیک رسید (۲) اولادت را بقتل آورده بر تو خواهیم تاخت *

---

(۲) در [بعض نسخه] رسند *

شاهزاده پس از ضبط ولایت بنگاله چون عزیمت بهار نمود داراب خان را از قید برآورده حاکم آنجا ساخت - مهابت خان درین هنگام (که بمقابلهٔ شاهزاده رهگرای الهآباد بود) خانخانان را (که از نیرنگ سازي و افسون طرازی او نگراني داشت) نظر بند ساخت - در سال بیستم جنت مکاني اورا از پیش مهابت خان بحضور طلب داشته صفح جرائم فرموده معذرت خواستند - که این همه از قضا و قدر سر زده - باختیار ما و شما نبود - من خود را شرمنده تر از تو مي بینم - و بانعام یک لک روپیه و بحالی منصب و خطاب و جاگیر ملکوسه سرفرازي یافت - آن پیر ننگ و ناموس بباد دادهٔ دنیا پرست این بیت در نگین نقش کرد * بیت *

* مرا لطف جهانگیري ز تائیدات رباني *

* دوباره زندگي داده دوباره خانخاناني *

مهابت خان در حین طلب حضور او معذرتها خواست - و در سامان و سرانجام کوتاهي ننموده بزعم خود در رفع غبار خاطرش کوشید بحسب اتفاق خانخانان رخصت جاگیر گرفته در لاهور متوقف بود که مهابت خان معاتب گشته بعزم حضور بلاهور رسید - خانخانان اصلا احوال پرسي هم نکرد - مهابت خان سوختهٔ بیمروتی او شد - چون بکنار آب بهت استیلا یافت مردم تعین کرد - که اورا از راه برگردانند خانخانان در دهلي لنگر اقامت انداخت - درهمان ایام شعبده باز فلک لعبتی دیگر برانگیخت * وقت مراجعت رایات پادشاهي

از کابل مهابت‌خان آوارهٔ ادبار گشت - نور جهان بیگم خانخانان را طلب داشته (۲) با فوجی بتعاقب او تعین کرد - و دوازده لک روپیه با فیل و اسپ و شتر از طرف خود رعایت نمود - و تیول مهابت خان نیز بدو تنخواه کرد - اما زندگي فرصت نداد - در لاهور بیمار شد - و بدهلي رسیده در سن هفتاد و دو سالگي سنه (۱۰۳۶) هزار و سي و شش هجري آخر سال بیست و یکم جهانگیري ودیعت حیات سپرد * خان سپه سالار کو * تاریخ است ۱۰۳۶ و متصل مقبرهٔ همایون پادشاه مدفون گردید *

خانخانان در قابلیت و استعداد یکتای روزگار بود - و او عربي و فارسي و ترکي و هندي روان داشت - شعر خوب مي‌فهمید و میگفت - رحیم تخلص میکرد - گویند که باکثر زبانها (که در عالم رایج است) حرف میزد - و سخا و همت او ضرب‌المثل هند است بلکه برخی حکایات مستبعد شمارند - گویند روزی بر براتها دستخط میکرد - بر برات پیادهٔ بجای هزار تنکه هزار روپیه دستخط کرد و همان بحال داشت - مکرر شعرا را در صله بزر سرخ سنجید - روزی (۳) ملا نظیري گفت - که لک روپیه چه قدر توده میشود - ندیده ام فرمود از خزانه بیارند - و چون جمع کردند ملا گفت - شکرالله که بسبب نواب من اینقدر زر دیدم - فرمود همه بملا دهند - که حالا شکر الهي کند - همواره مبلغهای خطیر بدرویشان و علما باعلان و اخفا

---

(۲) نسخهٔ [ج] طلبیده (۳) در [بعضی نسخه] ملا نظری *

میداد - و بدور دستها سالیانه میفرستاد - اجتماع اهل کمال از هر فن در وقت او مثل عهد سلطان حسین میرزا و میرعلي شیر بود *

بالجمله در شجاعت و سخاوت و دانش و تدبیر ملکي سرآمد روزگار بود - اما کینه وري و دنیا دوستي و زمانه سازي بیشتر داشت بارگیر کلامش بود - که با دشمن در لباس دوستي دشمني نموده آید از برای او گفته‌اند *　* بیت *

* یک وجب قد و صد گره در دل *
* مشتکے استخوان و صد اشکل *

تقریباً سي سال بدفعات در دکن ماند - هرکه از شاهزاده‌ها و امرا بکمک آمد اخلاص و اطاعت سلاطین دکن باو دیده نفاق و غدر نسبت باو میکردند - حتی شیخ ابوالفضل فتوای بغي در حق او میداد - در عهد جهانگیري بدوستي ملک عنبر متهم شده تغیر گشت - محمد معصوم نوکر معتبرش کور نمکي کرده بعرض پادشاه رسانید - که مکاتیب ملک عنبر نزد شیخ عبدالسلام لکهنوي ست که ملازم خانخانان بود - مهابت خان بپژوهش آن مامور شد چندانکه بتعذیب آن بیچاره پرداخت - جان در باخته بافشا لب نکشود *

خانخانان از اعاظم امرای این سلطنت بود - نام نامي او برصفحهٔ ایام نقش دوام گرفته - در عهد عرش آشیاني مصدر خدمات شایسته گردید - ازانجمله سه کار نمایان کرد - فتح گجرات - و تسخیر

سنده - و شکست سهیل خان بیجاپوري - چنانچه بتفصیل بجای
خود ثبت افتاد - اما در زمان جهانباني جنت مکاني کارے ازو
روائي نگرفت - با همه دانائی درست و فهمید پسندیده ذلتها
کشید - و از حب جاه دست باز نداشت - گویند سخت ولوعي باخبار
دربار داشت - با آنکه دو سه کس روزنامچه را هر روز بداک چوکي
میفرستادند جواسیس بر عدالت خانه و کچهریها و چبوتره حتی در
چوک و کوچه و بازارها تعین بود - که هرچه بافواه عوام مي‌شنیدند
بتحریر در مي‌آوردند - شام همه را خوانده در آتش میسوخت
گویند اکثر چیزها دران وقت مخصوص خاندان اینها بود - چنانچه
پرهما که بر سر کسے نمیزد - مگر شاهزادها - با آنکه پدرش امامیه
مذهب بود خانخانان اظهار تسنن میکرد - مردم محمول بر تقیه
میکردند - لیکن پسرانش سني متعصب بودند - سوای شاهنواز خان
و داراب خان پسران دیگر هم داشت - یکے میرزا رحمن داد - که
والده‌اش از قوم سودهٔ امرکوت بوده - در جواني بحیثیات شگرف
آراسته - پدر بسیار دوست داشتے - در بهکر (٢) قریب العهد بفوت
شاهنواز خان درگذشت - کسے را یارا نبود که باظهار آن پردازد
بدر خواست مردم محل حضرت شاه عیسی سندهي (قدس سره)
بخانهٔ خانخانان آمده تعزیه و تسلیه فرمود - دوم میرزا امرالله
از بطن جاریه بود - بے تربیت مانده در جواني زندگي بسپرد

---

(٢) نسخهٔ [ب] بهکره

و عمدهٔ دولت خانخاناني میان فهیم بود - اگرچه شهرت بغلامي دارد اما در اصل راجپوت پسرے ست مثل فرزندان پرورش یافته کمال صلاح و تقوی داشت - تا دم واپسین نماز تهجد و چاشت و اشراق ازو قضا نشد - درویش دوست بود - با سپاه برادرانه بر خوردے - لیکن تند مزاج - صدای تازیانه همیشه بلند بود *

گویند روزے دید که راجه بکرماجیت شاهجهاني با داراب خان تکیه زده بر یک مسند نشسته - زبان بفحش کشوده گفت - مثل تو برهمنے با نبیرهٔ بیرام خان برابر نشیند - ای کاش عوض میرزا ایرج این مي‌مرد - هر دو بعذر خواهي درآمدند - چون آخر طبیعت خانخانان انحرافے یافته بود اورا بر فوجداری سرکار بیجاگدهه پای حساب آورد - او درشتی بسیار بجواب کرده طپانچهٔ بر روی حافظ نصرالله (که دیوان صاحب اختیار بود) زده از شهر برآمد - گویند خانخانان نیم شبے خود رفته برگردانید - و در شجاعت و تهور آیتے بود - چون مهابت خان بفکر قید خانخانان شد اول فهیم را خواست که بتطمیع منصب عمدهٔ پادشاهي و انواع مواعید بفریبد راضي نشد - مهابت خان گفت - تا چند بر سپاهگری خود مینازي فهیم هرچند بخانخانان گفت (که اینجا غدر و مکر معلوم میشود مبادا بذلت و خواري کشد - مسلح و مستعد گشته عزم حضور باید نمود) قبول نکرد - چون نظر بندش نمودند پیشتر مردم پادشاهي را مهابت خان بر سر فهیم فرستاد - او بپسر خود فیروز

خان گفت - چندے مردم را نگهدار - که تجدید وضو کرده دوگانه
بسلامت ایمان ادا نمایم - پس از فراغ با پسر و چهل‌کس از ملازمان
خود جان را فدای آبرو ساخت *

* خدمت پرست خان *

رضا بهادر نام - از اوان صبی بغلامي و پرستاری شاهزاده
شاهجهان افتخار داشته بدوام خدمت و سعادت محرمیت
و مزاج داني ممتاز گردید - گویند هنگامے (که شاهزاده بمهم رانا تعین
شده بود) روزے در اودیپور بتقریبے پانصد کره خورده - و بر زمین
نه‌افتاده - و آه نکشید - این سخت جاني وسیلهٔ اعتبارش گشت
بر منصب و عزتش افزودند - بتدریج بپایهٔ امارت تصاعد نموده
بخطاب خدمت پرست خان سر برافراخت - در وقت مراجعت
از صوبهٔ بهار در خدمت سلطان مراد بخش اورا از افزوني اعتمادش
باتفاق سید مظفرخان بارهه در قلعهٔ روهتاس گذاشتند - چون بعد
واقعهٔ ناگزیر جنت‌مکاني اعلی حضرت از جنیر دکن بگجرات رسیده
از کنار تالاب کانگریه ظاهر شهر احمدآباد (که هفت روز مخیم
سرادقات اقبال بود) بجانب مستقر الخلافهٔ آگره کوچ فرمود
از اثنای راه اورا با فرمان از خط خاص نزد یمین‌الدوله بلاهور روانه
نمود - مشتمل برانکه زمانه آشوب طلب است - و زمین فتنه خیز
جهان را از لوث وجود شاهزادهٔ چند (که مادهٔ فساد اند) پاک سازد
خدمت پرست خان در عرض نه روز بڈاک چوکي بلاهور پیوست

گویند سلطان داوربخش مشهور بسلطان بلاقي (که آصف خان باقتضای مصلحت چند روز اورا بر تخت نشانده بود) با برادر خود سلطان گرشاسپ شطرنج مي باخت - غلغلهٔ رضا بهادر شنید بتفرس دریافته با برادر گفت - رضا نیامد - قضای ما و شما آمد یمین الدوله حسب فرمان سلطان شهریار مکحول را با سلطان بلاقي و برادرش پسران سلطان خسرو و طهمورس و هوشنگ پسران سلطان دانیال حوالهٔ خدمت پرست خان نمود - و او بیست و پنجم جمادي الاولی سنه (١٠٣٧) هزار و سي و هفت همه را در یک روز بعدم آباد فرستاد *

در سرآغاز جلوس باضافهٔ منصب و خدمت میر توزکي و عنایت عصای مرصع تحصیل مباهات نمود - و پس ازان بتفویض میر آتشي بلند مرتبه گردید - در سال دوم چون خانجهان لودي از آگره فرار نمود او پیش از امرای متعین (که بسرداری خواجه ابوالحسن بتعاقب مامور شده بودند) باتفاق سید مظفر خان بارهه و راجه بیتهل داس کور در حوالی دهولپور بمخالف پیوسته دستبرد مردانه نمود و بارها یکه خود را بر صف غنیم زده دران دار و گیر زخم تیر (که بر شقیقه‌اش رسید) از پا درآمد *

گویند چون خدمت پرست خان در تعاقب مسارعت بکار برده شبگیر نمود راه را غلط کرده بر قبیلهٔ خانجهان (که همراه محمد شه لودي دامادش پیشتر بطرف آب چینبل روانه بود)

رسیده جنگی عظیم در پیوست - و از طرفین بهادری و مردانگی بتقدیم رسید - که ناسخ کارنامهٔ رستم و اسفندیار گشت - محمد شه لودی با دو برادر خود و دوازده نفر از خویشان و نوکران معتبر خانجهان نقد جان در باخت - و رضا بهادر با شصت نوکر عمدهٔ خود بکار پادشاهی آمد - نعش اورا متصل نخاس آگره نقل نموده گنبذے بنا یافت - دختر کوتوال خان غلام گرجی دولت خان (که خانخانان باو بخشیده بود) در حبالهٔ نکاح داشت - و با هم محبت مفرط بود چنانچه حرف عاشقی اینها درانوقت بر زبانها افتاده - هرگاه خدمت پرست خان باو میگفت (که من فدوی جان نثار درگاهم امروز فردا بکار ولی‌نعمت می‌آیم - حال تو چیست) از افیون و زهر که در کنار پارچهٔ خود بسته داشت مینمود - پس از فوتش اگرچه توفیق مردن نیافت اما ببد حالتی بر سر قبر او نشست - اعلی حضرت ازین جهت اموال خدمت پرست خان را بدو بخشیده یومیه نیز مقرر فرمود - سالے نگذشت که بزم مستی و سلسلهٔ جنبانی بدهمنشینان شیفتهٔ سرود و رقص گشته بمی‌گساری افتاد - چون بپادشاه خبر رسید اورا در عقد ازدواج قلعه‌دار خان چیله در آوردند - و پس از فوتش سر معلوق ساخته باز بر سر قبر رضا بهادر نشست - اعلی حضرت باز آن یومیه بحال فرمود *

گویند رضا بهادر دویست کس بیش قرار نوکر داشت - که هر روز با پنجاه کس طعام میخورد - و چوکی و سواری با آنها

معاف بود - پس از جلوس اعلی حضرت با فوجے سنگین به تنبیه میوان میوات تعین گشت - درانجا خون بسیار ریخت - و همه را ته تیغ کشید - و بقیة السیف از پیر و جوان همه را مجبوب ساخت تا قطع تناسل شود - و جم غفیر را از نسا و اطفال باسر بآگره آورد هر روز جوقے ازان از مجاعت و گرسنگي راه فنا مي پیمودند *

گویند جوهریئے بود - دران وقت بزرداري مشهور - بحضور افضل خان دیوان اعلی آمده بتحصیل ثواب در لک روپیه بالمقطع بچهار قسط بجهت استخلاص آنها ذمهٔ خود قبول کرده آسارا را سر داد - و قسط اول را بخزانه عاید ساخت - و در قسط دوم طومار سي هزار روپیه بابت حویلي و اسباب خانه - و عوض تتمه با پسران و دختران خود آمده در کچهري نشست - چون این کیفیت بعرض پادشاهي رسید و استفسار ازو رفت ظاهر کرد که زنان و اطفال بیگناه هرروز از گرسنگي تلف میشدند - عوض خون بهای آنها جان خود را با زن و اولاد خود باختم - اعلی حضرت ازین حسن ادا طومار را واپس داده باقي را هم بخشیدند - لیکن تقید شد که متصدیان دیواني بے تحقیق احوال کسے را ضمان نگیرند *

* خانجهان لودي *

پسر دولت خان لودي شاهوخیل است - پیرخان نام داشته در ریعان شباب با برادر کلان خود محمد خان از پدر رنجیده به بنگاله پیش راجه مانسنگهه رفتند - روزے (که میخواهند از دریا

گذشته داخل شهر شوند) بر سر کشتیها گفتگو واقع شد - و بزد و خورد انجامید - اتفاقا دو برادر زادهٔ راجه کشته شدند - پس ازانکه راجه از احوال اینها مطلع شد بذابو سابقهٔ معرفت سي هزار روپیه تواضع کرده رخصت نمود - که مبادا از راجپوتیه اذیت کشند - محمد خان در عین جواني در گذشت - و پیرا بیاوری اقبال نزد شاهزاده (٢) سلطان دانیال منظور نظر گردید - گویند بمصاحبت (٣) و قرب بجائے رسید که دوئي نماند - در مخاطبات بفرزندي مخاطب میگشت - پس از فوت شاهزاده در بیست سالگي در خدمت جنت مکاني پیوسته بقرب و منزلت خاص اختصاص گرفت - اولا بمنصب سه هزاري و خطاب صلابت خاني سرفرازي یافته در ایامے معدود بخطاب والای خانجهاني و از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري بلند نامي اندوخت - و در محرمیت و اعتبار سخن شریک و سهیمے نگذاشت حکم نشستن غسل خانه فرمودند - و مکرر اندرون محل بردند و خواستند بیکے از خویشان پادشاه محل نسبت کرده مخاطب بسلطان جهان فرمایند - او عرض کرد که سلطاني مخصوص بشاهزادها ست - و نشستن حضور و رفتن محل هم مختص بایشان امیدوارم که این تکالیف معاف شود - و نسبت محل بمیان نیاید گویند جهانگیر پادشاه آقائي و نوکري با او منظور نداشته یارانه سلوک میکرد - اما او دست از نوکري بر نداشته پا از حد خود

---

(٢) نسخهٔ [ج] شاهزاده دانیال (٣) در [بعضے نسخه] مصاحبت و قرب ه

فراتر نمیگذاشت - چون شاهزاده پرویز با راجه مانسنگهه و شریف خان امیر الامرا بکمک خانخانان تعین دکن شده کارے متمشي نگشت در سنه (۱۰۱۸) هزار و هیزده هجري خانجهان را با دوازده هزار سوار جرار ضمیمهٔ عساکر منصوره ساختند - و وقت رخصت پادشاه خود از جهروکهٔ خاص و عام فرود آمده دستار خود را بر سرش گذاشته دست او گرفته بر اسپ سوار کردند - و حکم شد که از حضور نقاره نواخته روان شود - ازین طرف پادشاه و ازان سو خانجهان بے اختیار گریهٔ مفارقت میکردند - و بهر منزل سوغات و ارمغاني از حضور میرسید - خانجهان در برهانپور توقف نکرده عزیمت بالاگهات (که معسکر فوج پادشاهي بود) نمود - در ملکاپور جنگے عظیم با ملک عنبر واقع شد - سپاه هندوستان (که از برگي گري دکن واقف نبودند) تیز جلوي کرده بسیارے ضایع شدند - پس ازان خانخانان آمده بتواضع تمام در خورد - و ببالا گهات برد - چون از حضور قرار یافته بود (که از طرفے خانجهان با لشکر دکن و از جانب دیگر عبد الله خان زخمي با فوج گجرات بدولتاباد رفته عنبر را درمیان گیرند - و مالش بسزا دهند) گویند ملک عنبر ازین خبر مضطرب شده با خانخانان ساخت - و او خانجهان را بلطائف الحیل چندان در ظفر نگر نگاه داشت که عبد الله خان بدولتاباد رسید و هزیمت یافته رجع القهقری نمود - و ملک عنبر ازو وا پرداخته بقزاقي کهي و رسد اردوی خانجهان همت گماشت - گرانیِ غله

بجائے رسید که سیرے بیک روپیه میسر نمیشد - و سقطی دواب علاوہ گردید - بکمال آسیمه سري صلح گونه کرده ببرهانپور بر گشت واین بدنفسي(۲) بنام خانخانان نشست - خانجهان بحضور نوشت که این همه از نفاق این کهنه عمله بوقوع آمد - بعهدهٔ او وا بابد گذاشت - و الا طلب حضور شود - که من با سي هزار سوار در عرض در سال باقبال پادشاهي از استخلاص قلاع این ملک را پرداخته بیجاپور را ضمیمهٔ ممالک محروسه میکنم - و الا روی خود به بندهای درگاه ننمایم - بنابرین مهمات دکن بخانجهان من حیث الاستقلال مفوض گشته خان اعظم کوکه و خانعالم با امرای دیگر بر کمک سابق افزوده خانخانان بحضور شتافت - اما نفاق امرا از میان نرفت - و هیچ بندوبست صورت نگرفت - خانجهان را به تیولداري تهانیسر و اقامت ایلچپور معاتب نموده سرداري بخان اعظم قرار یافت - و بعد سالے (که خانجهان بحضور رسید) همان قرب و منزلت داشت سرموئے تفاوت راه نیافت - تا در سال پانزدهم جلوس (که داعیهٔ قزلباش بتسخیر قندهار ظاهر شد) خانجهان را بصاحب صوبگی ملتان رخصت نمودند - در مبادي سال هفدهم (که شاه عباس صفوي در محاصرهٔ چهل روز قلعهٔ قندهار بتصرف در آورد) خانجهان حسب الحکم جهت مشورت این کار بسرعت تمام روانهٔ حضور شد اما مراجعت این وقت در مردم (که از حکم پادشاهي خبر نداشتند)

---

(۲) در [ا کثر نسخه] بدنقشي *

معمول برخفت و نا سرداری خانجهان گردید - و یقین مردم شد
که درین مرتبه از پایه می‌افتد - بلکه جانبری(۲) نیست - حال آنکه
مکرر فرامین بار رسید - که زنهار ارادۀ قلعه نخمائي - که مقابله
با سلاطین غیر سلاطین را تجویز نکرده اند - و پس از رسیدن
حضور قرار بران یافت که تا رسیدن شاهزاده خود را بملتان رسانیده
در سرانجام آن یساق کوشد *

گویند اکثر طوائف افغان حوالی قندهار بملتان آمده
بخانجهان گفتند - که بنابر حمیت همقومي اگر از سرکار پنج تنکه
یومیه بسوار و دوتنکه به پیاده مقرر شود (که از قوت ناگزیر است)
با انبوهے تمام در هراولی شما تا صفاهان ملک گرفته میدهیم - و تعهد
میکنیم که ببیک روپیه پنج آثار غله بلشکر شما تا آنوقت رسانیم
خانجهان گفت که هرگاه این قسم اتفاق پادشاه معاینه کند مرا زنده
چرا خواهد گذاشت - درین ضمن فلک انقلابے دیگر زد - که میان
پادشاه و شاهزاده ولیعهد شاهجهان برهمزدگي واقع گشته بقتال
و جدال منجر گردید - تعین افواج بر سر قندهار موقوف شده متواتر
بطلب خانجهان احکام صادر شد - و آخر پادشاه نوشتند - که درین
وقت شیرخان سور با آن همه عداوت اگر میبود خود را میرسانید
شما هنوز نیامدید - اتفاقا بخانجهان عارضه رو داد - که سیزده
شبانه روز هوش نداشته - و بعد ازانکه بحضور رسید جهت حفاظت

(۲) در[بعض نسخه] جانبر نیست *

قلعهٔ آگره و خزائن آنجا باقامت فتحپور سیکري مامور شد و در سال نوزدهم از انتقال خان اعظم کوکه بصوبه داری گجرات تعین یافت - و چون مهابت خان را بتقریب صوبه داری بنگاله از اتالیقی سلطان پرویز جدا کردند خانجهان بجای او مقرر شد و در برهانپور بسلطان پیوست - و در سال بیست و یکم سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج (که سلطان پرویز ودیعت حیات سپرد) تمام کارهای دکن بعهدهٔ خانجهان تفویض یافت - او به تنبیه فتح خان پسر ملک عنبر (که بملک پادشاهي گرد شورش مي انگیخت) متوجه بالاگهات گشته تا کهرکي عنان باز نکشید - درانوقت حمید خان حبشي (که زنش فوج کشي میکرد) مدارالمهام نظامشاه (۲) بود - لابه‌گري و چاپلوسي پیش گرفته خانجهان را فریفت - که به پیشکش سه لک هون ملک شاهي بعهدهٔ او واگذاشت - چنانچه فوجداران و تهانه‌داران بالاگهات بموجب نوشتهٔ خانجهان مکانهای خود را بوکلای نظام شاه سپرده ببرهانپور فراهم آمدند - مگر سپه‌دار خان که بعذر حکم حضور قلعهٔ احمدنگر نداد - گویند خانجهان باقتضای عقل دور اندیش باین احسان نظام شاه را از خود ساخته پناه روز ناکامي اندیشید بالجمله داغ این بدنامي بر چهرهٔ حال او ماند - و در همین ایام (که مهابت خان باندیشهٔ کردار ناهنجار خود از دربار بدر زده بشاهجهان درجنیر پیوست) جنت‌مکاني خطاب سپه‌سالاری اورا

---

(۲) نسخهٔ [ب] نظام شاهیه ٠

بخانجهان عنایت فرمودند - و چند روزے نگذشته بود که جنت مکاني بملک بقا شتافت - شاهجهان جان نثار خان را (که از معتمدان مزاج دان بود) با فرمان عنایت و بحالي صوبه داري دکن نزد خانجهان فرستاده بدریافت مافي الضمیر او و استمزاج آمدن خود از راه برهانپور نیز مامور ساختند - خانجهان با وصف اینکه در مراسم خدمتگاري شاهزاده در حین اقامت جنیر کوتاهي نمیکرد دریننوقت باغواي دریا خان روهله و مشورت فاضل خان دیوان دکن [که گفت سلطان داور بخش در اردو بر تخت نشسته و شهریار در لاهور دعوي سلطنت میکند - با ایشان (که شما این همه خدمتگاري کردید) بریروز مهابت خان ملحق شد - و خطاب سپه سالاري (که از حضور بشما عنایت شده) بار دادند - نواب بفضل الهي صاحب جمعیت و الوس اند - هرکه پادشاه شود نوکر او هستند] چون زمان نکبت و زوال دولتش قریب رسیده بود با آنهمه دانش و فراست (که یگانهٔ وقت بود) غلط کرده جان نثارخان را بے آنکه عرضداشت هم در جواب فرمان کند برگردانید *

و چون شهرت یافت [که شاهجهان از گجرات مهابت خان را بر سر ماندو (که قبایل خانجهان درانجا اقامت داشت) تعین کرده اند] او با نظام شاه بتازگي عهود و مواثیق بر وفق مطلب (۲) خود موکد نموده سکندر دوتاني (۳) را بحراست برهانپور گذاشت - و خود

---

(۲) در [بعضے نسخه] مطالب (۳) در [بعضے نسخه] دوتابي •

با امرای کمکی بماندو آمده صوبهٔ مالوه را از مظفر خان معموري صوبه‌دار آنجا بر گرفت - مردم پادشاهي همه گرویدگي داشتند اکثرے گفتند اگر ارادهٔ جنگ باشد ما همه رفیقیم - چون دیدند (که خانجهان یکروئي نمیکند و بدنامي صفت عاید حال ماست) برخاسته راه حضور گرفتند - و خانجهان تا خبردار شود (که شاهجهان از راه گجرات گذشت) امرا و راجها از اطراف و جوانب پیش ایشان فراهم آمدند - و ظاهر شد که جلوس داور بخش هم توطیه و تمهید سلطنت ایشان است - که آصف خان کرده - دانست که آنچه کردند صواب بود - اما وقتش گذشت - ندامت چه سود وکیلے بحضور فرستاد - و بعد سریر آرائي پیشکشے با سهرهٔ مروارید ارسال داشت - اعلی حضرت (که جهان کرم و مروت بودند) از بد سلوکئ او اغماض کرده صوبه‌دارئ مالوه باو مسلم داشتند - و در سال دوم (که از تنبیه ججهار بندیله وا پرداخته بحضور رسید) اگرچه بدستور عهد جنت مکاني جمیع امرا پذیره نشدند اما پادشاه برعایت خاطر او (که همیشه بالا دست همه استاده میشد) مهابت خان را (که خانخانان شده سر بکسے فرود نمي‌آورد) رخصت دهاي فرمودند لیکن　* مصرع *　* آن قدح بشکست و آن ساقي نماند * آن اعزاز و سلوک آقا کجا - و آن رجوع خاص و عام کو - و معهذا از طرفین صفای خاطر هم نبود - حکم شد که این همه فوج در حضور با خود داشتن چرا - بر طرف باید کرد - و بعضے محالات سیر حاصل

بتقریبی ازو تغیر کردند - و همیشه تا هشت ماه (که در حضور بود) بتوهم کردار خود بناخوشي و تذبذب گذرانید - شبی در دربار میرزا لشکري پسر مخلص خان از شوریده سري بپسران خانجهان گفت - که امروز فردا پدر شما را مقید خواهند کرد - چون این حرف واهي (که فروغی از راستي نداشت) بخانجهان رسید بسکه بی عنایتیها میدید بهراس و وسواس افتاده خانه نشین گشت اعلی حضرت اسلام خان را نزد او فرستاده استفسار و استکشاف فرمودند - او استیلای توهم انحراف مزاج پادشاهي ظاهر کرده مسئلت نمود - که امان‌نامه بخط مقدس مرحمت شود - چنانچه بر وفق مدعای او نوشته فرستادند - و یمین‌الدوله آصف خان نیز بظاهر رفتها کرده گفت - اگر شما منزوي میشوید انصاف این است که امروز ما همه رفیق شویم - چون مواد نکال و خسران آماده گشته بود اصلا تشفي و طمانینت نشد - و بحکم الخاین خایف توهم بر توهم مي‌افزود *

گویند شبی (که میخواهد از آگره راه آوارگي پیش گیرد) آصف خان مطلع شده باعلی حضرت رسانید - فرمودند چون عهدنامه مرقوم شده و پاداش پیش از صدور جریمه عقلا و شرعا جایز نه تعرض مناسب نیست - و هنوز حرف درمیان بود که آوارگی او بعرض رسید - همان وقت خواجه ابوالحسن تربتي با امرای دیگر بتعاقب تعین شدند *

گویند نصف شب دیوالي بیست و هفتم صفر سنه (١٠٣٩) هزار و سي و نه بود - که از حویلئ آگره برآمد - چون بدروازهٔ (٢) هتیاپول رسید جلو در گردن انداخته سر تواضع بر قاش زین انداخت (٣) و گفت - خدایا تو میداني که برای حفظ آبروی خود میروم - بغي در خاطر نیست - و چون بدهولپور رسید پیش از همه سید مظفر خان بارهه و راجه بیتهل داس و خدمت پرست خان از فوج پادشاهي بهر وقتش رسیدند - و جنگی عظیم در پیوست - و آویزش سخت روداد - حسین و عظمت دو پسر رشید و شمس داماد او با دو برادر خود محمد و محمود از نبائر عالم خان لودي (که از کهنه سپاهیان افاغنه بود) و شصت کس از نوکران عمده مثل بهیکن خان قریشي (٤) و غیره بقتل رسیدند - خانجهان بذات خود چپقلشهای مردانه کرده زخمي عنان عزیمت بدریای چنبل (٥) گردانید و بنابر طغیان آب نتوانست مردم محل گذرانید - زوجه و دختران خود را با بعضی اسامئ معتبر در حوضهٔ فیلان نشانده بآسیمه سري و اضطراب تمام گذشت *

* بیت *

* نیم جاني بدر آورده ام از وادئ مرگ *

* این قدر زین سفر دور ره آورد بس است *

---

(٢) در [بعضی نسخه] هزار و چهل و نه (٣) در [بعضی نسخه] هتیا بول و در [بعضی] هتاپول (٤) نسخهٔ [ب] بهنگي خان - و در [بعضی نسخه] بهنگن خان (٥) در [بعضی جا] چیتل آمده *

و بنابر توقف فوج پادشاهي یک شبانه روز بعبور دریا خانجهان خود را بجنگلهای ملک جهجهار بندیله انداخت . و راههای نامسلوک پیش گرفته سرے بگوندوانه برآورد - بکرماجیت پسر جهجهار عمدا اغماض کرد - و الا میتوانست دستگیر ساخت - خانجهان چندے در لانجي دم آسایش گرفته از راه برار بولایت نظام شاهیه در آمد - بهلول خان میانه جاگیردار بالاپور و سکندر دوتاني نیز ملحق گشتند - نظامشاه آمدنش فرز عظیم (۲) دانسته گرمجوشیها کرده از دولتاباد بیرون خیمه زد *

چون خانجهان متصل سراپردهٔ او رسید هنوز از اسپ فرود نیامده بود که نظام الملک باستقبال بیرون برآمد - و برده بالای مسند نشاند - و خود بگوشهٔ آن جا گرفت - و زرے برای اخراجات داده پرگنهٔ بیر با آنکه تهانهٔ پادشاهي بود تنخواه کرد - و برفقا نیز جاگیر داده رخصت نمود - و خود بجمع فوج پرداخت - و در سر آغاز سال سیوم اعلی حضرت بارادهٔ استیصال او بلدهٔ برهانپور را بورود مسعود دار السرور ساختند - و سه فوج پنجاه هزار سوار بسرکردگیِ اعظم خان ساوجي صوبه‌دار دکن کسیل‌کردند - و خانجهان با چهل هزار سوار نظام شاهیه و غیره مقابله نمود *

گویند روز جنگ در پالکي نشسته تنباکو میکشید - عزیز خان پسرش گفت - اگر ارادهٔ جنگ است سوار شده باید تاخت

---

(۲) نسخهٔ [ب] فوزے عظیم*

والا چرا عالمے را بخرابي ميدهيد - گفت اعتقاد شما اين است
كه بر لشكر پادشاهي غالب شويم - حاشا و كلا - اقبال خداداد است
ميخواهم باين حركت مذبوح اصلاحے واقع شود - و براى شما روزگارے
بهم رسد - و من روانهٔ مكه شوم - وازين تبديل حرفهاى خانجهان
باعث تفرقهٔ افغانان شد - كه از هندوستان بكمال دعوى سلطنت
هجوم آورده بودند - چون برشكال در رسيد خانجهان در موضع
راجوري چهار كروهى قصبهٔ بير (كه در دامن كوه واقع شده)
اقامت گزيد - و بعد انقضاى برسات مقرب خان سرفوج نظام شاهي
باتفاق بهلول خان بآمد آمد فوج اعظم خان از جالناپور خود را
بدهارور كشيد - و هنوز دريا خان روهله درنه پيوسته بود كه اعظم
خان قابو ديده از ديول گانون روانه شده از گنگ گذشت - و از
منجهلي گانون بر خانجهان (كه زياده بر چهار صد سوار نداشت)
تاخت - خانجهان آمادهٔ پيكار گشته قبائل را بكوهستان روانه كرده
و خود جنگ كنان برآمد - و چون بالاى (۲) گهات راجوري رسيد
با بهادر خان لودي برادر زادهٔ خانجهان و بهادر خان روهله
مقابله شد - از طرفين داد مردانگي داده هرچند بهادر خان روهله
در ميدان افتاد اما فوج پادشاهي متواتر بكمك رسيد - بهادر خان
لودي دل باى داده ميخواست بدر رود - راجه بهار سنگهه بنديله
بآن خون گرفته رسيده از هم گذرانيد - خانجهان با زنان اسپ سوار

---

(۲) در [بعضے نسخه] بر بالاى گهات ٭

از سیوگانون گذشته به بیضا پور رسید - و دریا خان نیز در راه ملحق گردید - و ازانجا بدولتاباد شتافته چندے طرح اقامت انداخت - هرچند مبالغه میکردند که بر تخت نشیند در جواب میگفت - پنجاه سال از عمر گذشته - معلوم نیست که بعد از من پسران من قابل سلطنت باشند - هر مغلے یک یک افغان را از بلاد و دیهات بخفت اخراج کند - آنوقت داه و کنیز افغانان نام مرا گرفته کفش بر زمین میزنند - که بشومیٔ او باین حال رسیدیم - مرا تاب این همه پاپوش خوردن نیست - بهلول و سکندر ناخوش شده جدا گشتند - و از نظام شاه هم چندان التفات معاینه نکرد بلکه منتهز غدر دید - از دوستیٔ غرض آلود او دل بر گرفت و بمشورت دریا خان روهله و ایمل خان ترین و صدر خان عزیمت پنجاب نمود - که باعانت افغانان آنجا شورشے بر انگیزد - از دولتاباد بانتور (۲) آمد - و از راه دهرنگانون و انبه پاتر گذشته روی عزیمت بمالوه گذاشت - عبدالله خان فیروزجنگ و سید مظفر خان بارهه بتعاقب تعین شدند - جائے نتوانست توقف نمود - تاراج کنان میرفت - از نواح سرونج پنجاه فیل پادشاهي گرفته بملک بندیله در آمد - تا بکالپي سر بر آرد - بکرماجیت پسر ججهار بندیله بتدارک تقصیر سابق خود را رسانیده بدریا خان (که چنداول او بود) در آویخت - و دران زد و خورد دریا خان راه فنا پیمود

---

(۲) نسخهٔ [ب] باپاور •

خانجهان از کشته شدن چنین رفیق قرین اندوه و تاسف گشته روانهٔ پیش شد - چون بولایت بهاندیر رسید سید مظفر خان بارهه هراول فوج پادشاهي قریب گردید - خانجهان بنه و بار را روانه کرده با هزار سوار گرم پیکار گشت - محمود خان پسرش با جمعے کشته شد - خانجهان ناچار جلو گردانیده براه افتاد - و چون در حوالی کالنجر رسید سید احمد قلعه‌دار آنجا سر راه گرفت - و دران آویزش حسن خان پسر او دستگیر گردید - خانجهان بقائد اجل بیست کروه دیگر رفته کنار تالاب سهیندهٔ (۲) فرود آمد - و بمردم گفت که فوج پادشاهي دست از تعاقب بر نمیدارد - پاشنه‌کوب رسید - تا کی بگریزم - این همه خویش و قوم کشته شدند - من هم از زندگي سیر آمده‌ام - غیر از کشته شدن علاجے نیست - هرکه خواسته باشد بدر رود - وآنچه مانده بود بهمه قسمت کرد - بسیارے جدا شده رفتند - غرهٔ رجب با جمعے پای ثبات افشرده با سید مظفر خان بارهه در آویخت - و آخر پیاده گشته با عزیز خان پسر خود و ایمل خان توین و صدر خان تا جان در بدن بود آویزشهای نمایان نموده مشت بشمشیر و پهلو بنوک خنجر میبرد - بزخم تیر مادهو سنگهه بر زمین افتاد - و عبدالله خان زخمي سر او را بحضور ارسال داشت وقتے (که اعلی حضرت در برهانپور بکشتي سیر دریای تبتي میکردند) از نظر گذشت - بموجب حکم در مقبرهٔ پدرش مدفون

---

(۲) در [بعضے نسخه] سیهندهٔ - و در [بعضے] شهیندهٔ ٭

گردید - طالب کلیم این رباعي گفته گذرانید * * رباعي *

* این مژدهٔ لطف از پی هم زیبا بود *
* این کیف دو بالا چه نشاط افزا بود *
* از رفتن دریا سر پیرا هم رفت *
* گویا سر این حباب آن دریا بود *

و بطریق تعمیه تاریخ این واقعه یافته اند * * مصرع *

۱۰۴۰
* که آه و ناله از افغان بر آمد *

مردم آن وقت در احوال خانجهان افراط و تفریط کرده اند - بعضے برانند که اصلا بغي و خروج در سرش نبود - آنچه بوقوع آمد محض برای خود داري بود - و برخے گویند همیشه مزاجش مجبول خودسري و طغیان بود - و بے تحاشا زبان طعن و سرزنش برو دراز کنند - قطع نظر از اقوال مخالف و موالف از احوال او که بتفرس (۲) میرسد این است - که مرد راست و درست بود - زمانه سازي و دو روئي نداشت - سیلئ روزگار نخورده بود - حرف کاهشے بگوش نرسیده محسود همه بود - و همه دست نگرش - پادشاه هندوستان با آن همه عظمت و شان شیفته و فریفتهٔ او - از نخوت و بے نیازي سر بفلک و ملک فرونمي آورد *

روزے شاهجهان تقریبا بسید خانجهان بارهه گفتند - که این خطاب شخصے ست که ما و جمیع شاهزادها آرزومند نگاه او بودیم

(۲) نسخهٔ [ب] راست بود *

و او باستغنا با کسے حرف نمیزد - یکبارہ نیرنگیِ چرخ بوقلمون عالمے تازہ بروی کار آورد - و صفے دیگر بر بساط روزگار چید - آن خصوصیت و محرومیت نماند - مردمے (کہ بار مجرای او نمي یافتند) سر همسري برداشتند - بل یکسر و گردن بلند تر افراشتند - و صدور بعضے حرکات بے اخلاصي (کہ در پیشگاہ خلافت محمول بر بغي و فساد شد) باعث آن گردید کہ هر بیقدرے بچشم حقارت مي نگریست و هر هرزہ گوئے صدای خارج آهنگي بگوش مي‌کشید - بسکہ غیور بود و شریف النفس متحمل نشد - طبع کبید - و دل بر کند آوارگي و بیابان مرگي مرجح پنداشت - و اذا ابتلیت ببلیتین فاختر ایسرهما - بمزاج ننگ پرستان غیرت آئین هیچ تعبے و جان‌کنیئے ناگوار تر از ذلت بعد از عزت نیست - لهذا خود را رسانید بجائے کہ رسانید - پس در بدو حال علت اینهمہ ارتکاب متاعب و مهالک غیر از پاس آبرو و حفظ مرتبہ نبود - بعد ازان اغراض دیگر هم ضم شد - بالجملہ ضرورت لازم وقت افتاد - مثل جمع فوج و اتفاق با نظام‌الملکیہ - اگر نقشش درست مي‌نشست و زمانہ بر سر یاري مي‌بود حب جاہ دنیا کی میگذاشت کہ بذوکري سر فرود آرد *

بالجملہ خانجهان بوقار و حلم متصف بود - ومجوز ضرر احدے نمیشد - بیشتر رغبت بصحبت اهل ایران داشت - با آنکہ سني‌مذهب بود - اگرچہ پدرش بتشیع شهرت دارد - و مقولۂ اوست

که شجاعت بے غلامی مرتضی علي نمي باشد - آخرها از صحبت شيخ فضل الله برهانپوري (۲) شوقے بتصوف بهم رسانيد - شبها با درويشان و علما بسر ميبرد - و اظهار تنفر از دنيا ميكرد - در سركارش فروغ بدعت نبود - اخراجات او گاهے سه لک روپيه در ماه و گاهے كمتر - و قليلے پس انداز هم ميشد - خود بكارها نمي رسيد و با هنود التفات نميكرد - محاسبهٔ عمال و ديگر اكثر امور ملتوي بود * پسرانش بسيار بودند - چندے در معارک جان سپردند و اصالت خان (كه سه هزاري منصب داشت) در ايام آوارگي در دولتاباد درگذشت - و مظفر از پدر جدا شده بحضور رفت و فريد و جهان دستگير گشتند - و عالم و احمد گريخته بعد مدتے بحضور آمدند - كسے تا حال از اولاد او ترقي نكرد *

* خان عالم ميرزا برخوردار *

پسر ميرزا عبدالرحمن دولدي ست - كه ابا عن جد (۳) درين دودمان تيموريه ديرين خدمت و ثابت حقوق است - و از زمان صاحبقران نياكان او پشت بپشت امرا شده اند - جد كلانش ميرشاه ملک از اعاظم امراى صاحبقران بود - و بخيرانديشي و دولتخواهي همواره روشناس - ميرزا برخوردار تا سال چهلم اكبري دو صد و پنجاهي منصب داشت - در سال چهل و چهارم [كه دايت اجينيه (كه

---

(۲) نسخهٔ [ب] فضل برهانپوري (۳) نسخهٔ [ج] كه احوالش جداگانه بتحرير آمده ابا عن جد *

از سرتابان صوبهٔ بهار بود) از زندان رهائي يافته دستوري بنگاه گرفت] ميرزا بكين آنكه پدرش عبدالرحمن بآويزهٔ آن بومي زندگاني سپرده بود با برخے در صحرا برو ريخت - دلپت بدر رفت عرش آشياني فرمودند كه ميرزا را بر بسته نزد آن زميندار برند باستشفاع بعضے بار يابان حضور موقوف شده زنداني گرديد اتفاقا در خدمت شاهزاده سلطان سليم بسيار مربوط بود - پس از جلوس چون در فن ميرشكاري كمال مهارت داشت بخدمت قوش بيگي امتياز يافت - و در سال چهارم جهانگيري بخطاب خانعالم لواي ناموري بر افراخت - و چون در سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار و بيست هجري (۲) شاه عباس صفوي پادشاه ايران يادگار علي سلطان طالش (۳) را بتعزيت عرش آشياني و تهنيت جلوس فرستاد در سال هشتم بهمراهئ او خان عالم بسفارت دستوري يافت - چون شاه بدفع روميه در سمت آذربائيجان متوجه بود حسب المرضي چند گاه در هرات و قم متوقف گشت - گويند مردم بسيارے همراه داشت - دويست نفر قوشچي و ميرشكار بودند - و هزار كس از ملازمان معتبر پادشاهي بود - بنابر امتداد وقفه بيشترے را از هرات برگردانيد - در سال (۱۰۲۷) هزار و بيست و هفتم (كه شاه بدارالسلطنت قزوين معاودت نمود) خان عالم (كه همگي قريب (۴)

---

(۲) نسخهٔ [ب] هشت هجري (۳) در [بعضے نسخه] طاش (۴) نسخهٔ [ج] قريب هشتصد نفر ٭

هفتصد و هشتصد نفر همراه داشت) با ده زنجیر فیل قوي هیکل
با حوضهای سیمین و زرین و زینهای گونا گون آراسته و اقسام
جانوران از سباع و ستور جنگي و طیور و مرغان سخن‌گو و گاوان
گجرات و گردونهای مکلف و پالکیهای مقطع بحوالیء شهر رسیده
جمعے از اعاظم امرا استقبال کرده بباغ سعادت‌آباد فرود آوردند
روز دوم شاه در میدان سعادت‌آباد (۲) سرگرم چوگان‌بازي و قبق اندازي
بود - خانعالم ملازمت نمود - شاه اعزاز و احترام بسیار بجا آورد
و فرمود که چون میانهٔ ما و پادشاه عالي‌جاه جهانگیر پادشاه طریقهٔ
اخوت مسلوک است و ایشان ترا برادر نامیده اند برادر برادر
هم برادر است - برادرانه بآغوش کشید - خانعالم میخواست که
از تحف و هدایا هر روز یک چیزے بنظر گذراند - شاه بشکار
زنگول (که‌مخصوص ولایت مازندران‌است و موسم آن میگذشت) عازم
آندیار بود - لهذا آنچه تحفگي داشت در یک روز گذرانیده
سایر امتعه را به بیوتات سپرد - که بتدریج ملاحظه فرماید - و شاه
بمرتبهٔ شیفتهٔ صحبت او شد که اگر بشرح و بسط رقمزدهٔ کلک
گردد محمول بر اغراق میشود - از فرط التفات در محاورات
جانعالم میگفت - و تا درانجا بود دمے بے او بسر نمیبرد - اگر
روزے یا شبے بحسب اتفاق نمیرفت شاه بے تکلفانه بمنزل او
تشریف آورده عواطف و مهرباني را پایه برتر مي‌نهاد - روزے

---

(۲) نسخهٔ [ج] سعادت سرگرم *

(که از شاه رخصت شده بیرون شهر منزل گزید) بمشایعت آمده عذرها خواست *

الحق که خانعالم این خدمت را بشایستگي حسن انجام بخشید و زرهای بسیار دراین کار صرف کرده نامے ببزرگي برآورد - سکندر بیگ منشي راقم تاریخ عالم آرای عباسي مینویسد - روزیکه خانعالم داخل قزوین شد مشاهدهٔ تجملات ظاهري او کردم - و از ثقات استماع افتاد - که از آغاز دولت صفویه الي الآن از ولایت هند بلکه روم هم ایلچیئے باین شوکت و اسباب و جاه و حشمت بولایت ایران نیامده - معلوم نیست که در زمان سلاطین سابقه از اکاسره و کیان نیز آمده باشد - در سر آغاز سنه (١٠٢٩) هزار و بیست و نهم هجري (که اواخر سال چهاردهم جهانگیري بود) هنگامے (که مرتبهٔ اول بعزیمت سیر کشمیر نهضت جنت مکاني واقع شد) در قصبهٔ کلانور خانعالم از یران مراجعت نموده بملازمت استسعاد یافت - پادشاه از غایت الطاف و مراحم دو شبانه روز در خوابگاه نگاهداشته لحاف خاص عنایت فرمود - و در جلدوی تقدیم سفارت بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار سر برافراخت - عجب از شیخ عبد الحمید لاهوري که در پادشاهنامهٔ شاهجهاني درحق خانعالم نوشته - که چون از چرب زباني و مزاجداني (که ناگزیر سفیر است) بهره نداشت ادای این شان جسیم چنانچه باید ازو بتقدیم نرسید معلوم نمیشود که چرا میگوید - و از کجا میگوید - و چون سریر

سلطنت هندوستان بجلوس صاحبقران ثاني شاهجهان مزين گشت خانعالم بمنصب شش هزاري پنجهزار سوار و علم و نقاره سرافرازي يافته بصوبه‌داري بهار از تغير ميرزا رستم صفوي رخصت يافت و بنابر آنکه از افزوني کوکنار بمهمات ملکي نمي‌توانست پرداخت درهمين سال معزول گرديد - و درسال پنجم آخر سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و يک (که اعلى حضرت از برهانپور باکبرآباد علم معاودت افراخت) خانعالم بتقبيل سدهٔ سنيه مباهي گشت پادشاه بسبب کبر سن و التزام کوکنار او را از خدمت معاف داشته مبلغ يک لک روپيه برسم ساليانه مقرر شد - در دارالخلافهٔ آگره رحل اقامت افکنده بجمعيت خاطر روزگار بسر برد - باجل طبعي در گذشت - لا ولد بود - برادرش ميرزا عبدالسبحان فوجدار اله آباد بوده ضبط درست داشت - تغير شده تعين کابل گشت و در هنگامهٔ افريدي کشته گرديد - پسرش شير زاد خان بهادر پردل بود - در جنگ سپهندره با خانجهان لودي بکار پادشاهي آمد صاحب عالم آرا نوشته - که خان عالم از جانب جهانگير پادشاه بخطاب بهائي يعني برادر سرافرازي‌داشت - اما در احوال‌نامهای هندوستان هيچ جا مذکور نيست - و بر زبانها ساير و داير نه و چون شاه هم در وقت ملاقات اظهارے باين معني فرمود چنانچه در صدر گذشت دليلے واضح بر صدق مدعا ست - چه بدون تحقيق شاه بر زبان نمي آورد - والله اعلم *

* خواجه ابوالحسن تربتي ملقب بركن السلطنه *

تربت الكائے ست از خراسان - قطب الدين حيدر (كه مظهر آثار غريبه و امور عجيبه بود - و حيدريان بوى منسوب اند) ازانجا ست خواجه در عهد عرش آشياني بخدمت وزارت شاهزاده دانيال و ديوانيِ دكن اختصاص داشت - چون جنت مكاني سرير آراى سلطنت شد خواجه از دكن حضور طلب گرديد - سال دوم (كه آصف خان ميرزا جعفر بمنصب وكالت بلند رتبگي يافت) اورا بهمراهيِ خود جهت سررشته داري درخواست - پس ازان (كه آصف خان بمهم دكن شتافت - و ديواني باعتماد الدوله باز گرديد) خواجه در ركاب پادشاهي بقرب و اعتبار امتياز يافته در سال هشتم سنه (۱۰۲۱) هزار و بيست و يك هجري بمنصب والاى مير بخشيگري افتخار اندوخت - و چون اعتماد الدوله سفر گزين ملك بقا گشت خواجه را بتفويض ديوانيِ كل و منصب پنجهزاري پنج هزار سوار امتياز و اعتبار افزودند - در هنگامهٔ مهابت خان در آب بهت پيش روى عماريِ نور جهان بيگم خواجه باتفاق آصف جاهي و ارادت خان با جمعے قليل اسپان شنا كرده و يراقها تر گشته رو بروى فوج مهابت خان آمد - ناگاه بباد(۲) شپهٔ تير مخالف جلو مردم بيگم بے اختيار برگشت - و هريكے از امرا بطرفے افتاد خواجه دران آشوب گاه و روا روى ناهنجار از اسپ جدا گشته

(۲) نسخهٔ [ا] ببازشپهٔ تير *

بمدد ملاح کشمیری جان بسلامت برد - و چون وکالت بآصف جاهي قرار یافت در سال نوزدهم صاحب صوبگی دارالملک کابل بعهدهٔ خواجه مقرر گردید - و بنیابت او پسرش ظفر خان از حضور دستوري یافت - و در عهد اعلی حضرت بمنصب شش هزاري شش هزار سوار پایه افزای دولت خود گشت - چون شب یکشنبه بیست و ششم صفر سنه (۱۰۳۹) هزار و سي و نهم خان جهان لودي از آگره فرار نمود همان‌شب اعلی حضرت خواجه را با امرای نامدار بتعاقب تعین فرمود - اگرچه بعضے امرای جلادت کیش سبقت آهنگ پیش شتافته بجنگ پرداختند و خانجهان فرار گزیده خود را بدریای چنبل زده درگذشت اما خواجه آخر روز بگذار آب رسید - و چون بدون کشتي نتوانست عبور نمود تا دو پاس روز دیگر متوقف گشت - خانجهان بعلت این فاصلهٔ هفت پاس فرصت یافته خود را بملک بندیله انداخت - جگراج پسر ججهار سنگهه پناه داده اورا از ملک خود گذرانید - و براهبران لشکر پادشاهي مواضعه نمود - که پی غلط کرده براه دیگر دلالت نمایند - بنابرین خواجه با سرداران دیگر در جنگلهای انبوه بهرسمت تردد نا مفید داشته غیر از سرگرداني طرفي‌نبست - چون اعلی حضرت بعزم استیصال خانجهان بخطهٔ برهانپور ورود فرمود خواجه با سایر کمکیان آمده ملازمت کرد - و باستخلاص ولایت ناسک و ترمک رخصت یافت - و پس از ضبط آن الکا و تنخواه

بجاگیر ساهو بهونسله حسب الحکم پادشاهي بکمک نصیري خان
(که محاصرهٔ قلعهٔ قندهار داشت) رو آورد - و از میانهٔ راه خبر فتح
شنیده برگشت - و بقصبهٔ پاتور شیخ بابو (که پرگنه ایست از
پایان گهات برار) بکنار رودآبے تنگ آب فرود آمد - میخواست
ایام برشکال را درانجا گذراند - که ناگاه سیلابے عظیم از سر کوه
رو بلشکر نهاد - مردم از تاریکئ شب و شدت آب سراسیمه
گشته از بیم جان بهرسو گریزان گشتند - خواجه با امرای دیگر
بر اسپان بے زین سوار شده خود را ازان مهلکه بر آورد - و قریب
دو هزار کس و مجموع اسباب خواجه را با لک روپیه نقد آب برد
در سال پنجم بصوبه‌داری کشمیر سرفراز گشته ازانجا (که آنسقال
دولت بود) اعلی حضرت بے ضرورت دوری او را روا نداشته
ظفر خان پسرش را بنظم مهام آن ملک بنیابت رخصت فرمود
خواجه سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري
در سن هفتاد سالگي مرحله پیمای عقبی گردید - طالب کلیم تاریخ
فوتش یافته * ع *

۱۰۴۲

* با امیرالمومنین محشور باد *

خواجه مرد راست درست کارگذار بود - لیکن بترشروئي
و درشتخوئي اتصاف داشت - خلف رشیدش ظفر خان است
که ذکر او نقش پذیر خامهٔ وقائع طراز میگردد - و پسر دیگر میرزا
خورشید نظر است *

* خان زمان بهادر میرزا امان الله *

خلف رشید مهابت خان زمانه بیگ است - و والده اش از خانزادهای میوات بود - بخلاف پدر بملکات رضیه متحلي و بخوبیها در امثال و اقران سر برتري مي‌افراخت - از چنان پدرے چنین پسرے مردم را بشگفت مي‌انداخت - چون در سال هفدهم جهانگیري قرعهٔ برهمزني دولت شاهزاده شاهجهان بنام مهابت خان افتاد جنت مکاني اورا از صوبه داري کابل حضور طلب فرموده نظم آن مملکت بمیرزا امان‌الله بنیابت پدر تفویض یافت و بمنصب سه هزاري و خطاب خانزاد (۲) خاني سرافراز گردید چون جتي (۳) نام اوزبک از الوس المان نوکر نذر محمد خان والي بلخ (که او در السنهٔ عوام بیلنگتوش اشتهار داشته - بجهت آنکه در جنگ سینه وا تاخته بود - چه ترکان یلنگ برهنه و توش سینه را گویند) پیوسته در سرحد خراسان و مابین قندهار و غزنین مي گذرانیده بقزاقي نام برآورد و مکرر بر خراسان تاخته شاه ایران ازو حساب برمي‌داشت و قلعهٔ بجهت ضبط هزارجات (که یورت آنها در حدود غزنین واقع است - و از قدیم بحاکم آنجا مالگذاري مي‌نمودند) دران‌نواحي احداث کرده همشیره زادهٔ خود را با فوجے باز داشت سران الوس هزاره بخانزاد خان استغاثه نمودند - او با فوجے آراسته بر سر آنها شتافت - سردار با جمعے از اوزبکان در جنگ بقتل رسید

---

(۲) در [بعض نسخه] خانه زاد خاني (۳) نسخهٔ [ج] جهتي •

و آن حصار را منهدم ساخت - یلنگتوش از نذر محمدخان (که تجویز فوج کشي بسرحد پادشاهي نمیکرد) بمبالغه رخصت گونه حاصل کرده در سال نوزدهم با حشرے از اوزبک و ایمانچي (۲) بدوکروهي غزنین رسیده آمادهٔ پیکار گردید - خانزاد خان با کمکیان آنصوبه دران عرصهٔ شهامت در کشتن و بستن و تاختن کارنامهٔ جلادت و جانسپاري بتقدیم رسانید - گویند درین جنگ از فیلان کارے غریب شد - هرگاه اوزبکان حمله مي‌آوردند فیلان را بر سر آنها میدوانیدند بے اختیار اسپان رم میکردند - اصلا سعي اوزبکان پیشرفت نمیشد ناچار یلنگتوش رو بفرار آورد - گویند درین جنگ سوارے مسلح اسیر شد - خواستند بکشند - فریاد کرد که من عورتم - چون برهنه کردند زن بود - ازو معلوم شد که قریب هزار زن اینچنین درین لشکر است - که مردانه شمشیرها میزند - خانزاد خان تا شش کروه دنبال کرده بهمعنانيِ فتح و نصرت معاودت نمود *

چون صاحب صوبگيِ بنگاله بمهابت خان اختصاص گرفت بالتماس او از کابل طلب شده نزد پدر رخصت یافت - و در سال بیستم (که مهابت خان بعتاب حضور طلب گردید) صوبه داريِ بنگاله بخانزاد خان نامزد شد - پس ازان (که مهابت خان بباد افراه کردار ناپسندیدهٔ خود از کنار دریای بهت راه آوارگي سپرد) او از حکومت بنگاله معزول گشته بحضور رسید - و بحسن سلوک و تدبیر درست

(۲) نسخهٔ [ب] المانچي - و نسخهٔ [ج] ایماجي *

پاس عزت خود داشته در رضا طلبی آصف خان سر موئے تجاوز ننمود
پس از واقعهٔ ناگزیر جنت مکاني در معاملاتے که رو داد شریک
آصف خان بود - در آغاز جلوس فردوس آشیاني از لاهور بملازمت
رسیده بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب خانزمان
و صوبه داری مالوه از تغیر مظفر خان معموري سر بر افراخت
و در همان سال (۲) چون صوبه داری دکن بنام پدرش مقرر شد بنیابت
پدر از مالوه بدکن رو آورد - و پس ازان در سال دوم (که نظم
دکن بارادت خان مخاطب باعظم خان تفویض یافت) خان زمان
بتقبیل سدهٔ خلافت کامیاب گردیده بجاگیر خود سنبهل شتافت
و چون اعلی حضرت باستیصال خانجهان لودي متوجه دکن شد
خان زمان متعاقب رسیده بهمراهی آصف خان یمین الدوله (که
بمالش محمد عادل شاه والی بیجاپور تعین شده بود) نامزد گشت
و سال پنجم هنگام مراجعت پادشاهي از برهانپور بهندوستان
صوبه داری دکن و خاندیس از تغیر اعظم خان بمهابت خان (که بنظم
دهلي مي پرداخت) مقرر گردید - و بیمین الدوله فرمان صادر شد
که خانزمان را با تعیناتیان آنصوبه در برهانپور گذاشته با اعظم خان
و دیگر امرا احراز شرف ملازمت نماید - خانزمان در همان ایام
محمود خان حارس قلعهٔ کالنه را (که سر از اطاعت فتح خان ولد
ملک عنبر پیچیده بود) بنابر آنکه نظام شاه را رهگرای عدم ساخت

---

(۲) نسخهٔ [ج] همین سال •

و میخواست قلعه را بساهو بهونسله بهپارد مستمال نموده آن
حصن حصین را بدست آورد - چون پدرش در سال ششم بکشایش
قلعهٔ فلک شکوه دولتاباد همت گماشت خانزمان با پنج‌هزار سوار
آمادهٔ کارزار گشته بهر مورچال (که احتیاج کمک میشد) بے توقف
خود را مي‌رسانید - دران ایام بیست هزار گاو و غله و جمعے از تابین
امرای کمکي در ظفر نگر جمع شده بسبب انتشار اشقیا نتوانستند
ملحق شد - خانزمان بدان طرف رو آورد - ساهوجي بهونسله
و بهلول خان در چکلتهانه سه کروهي کهرکي او را دایره وار احاطه
نمودند - خانزمان در جای خود ثبات ورزیده ببان اندازي و سردادن
گجنال و تفنگ پرداخت - هر طرفے (که مقاهیر قدم جسارت (۲) پیش
میگذاشتند) سرچنگ آسا مي‌یافتند - چون شب افتاد طرفین دست
از جنگ باز داشتند - خانزمان در ناوردگاه فرود آمده بهوشیاري
صبح نمود - غنیم سعي پیشرفت ندیده مایوس برگشت - و او
رسد را گرفته بپدر پیوست - و همواره در مورچال و بر کهي نبردهای
مردانه نموده لوای چیرگي مي‌افراشت - دفعهٔ دیگر برای آوردن
رسد غله و خزانه و باروت پادشاهي (که بروهنکهیره رسیده پیش
نمي‌توانست آمد) راهي‌گشت - رندوله خان و ساهو و یاقوت حبشي
دنبال گرفتند - که قابو یافته دست بخزانه و رسد توانند رسانید
خانخانان ازین خبر نصیري خان را بکمک تعین کرد - خان زمان

---

(۲) نسخهٔ [ج] جسارت مي گذاشتند •

بنیروی همت و پردلي همه را همراه گرفته برگشت - چون هنگام رهگرائي فوج هراول و چنداول یک کروه از قول دورتر مي‌بود روزیکه داخل کهرکي میشد ناگاه آنها ریختند - از طرفین آویزشے سترگ رو داد - اکثرے مالش بسزا یافته راه فرار پیمودند و پس از فتح آن قلعهٔ متین بدرخواست سپه سالار شاهزاده محمد شجاع بتسخیر دژ دشوار کشای پریذده تعین شد - خانزمان برسم منقلا روانه گشته در مراتب محاصره از دواندن نقب و نشاندن مورچال دقیقهٔ فرو نگذاشت - اما بنابر دو روئی امرا و برسر رسیدن برشکال انفتاح آن حصن در عقدهٔ تعویق اُفتاد - شاهزاده با مهابت خان و دیگر نوئینان عظام بے نیل مقصود مراجعت نمود *

با آنکه مهابت خان از همه پسران اورا دوست‌تر میداشت و هرگاه سر امان الله میگفت اگر معاملهٔ لکها بودے از سر آن در گذشتے لیکن از سبعیت و بد مزاجي سر دیوان دشنامهای فحش باو میداد - هرچند او کنایةً و تصریحاً پیغام کرد (که شرمے از سن و سال کرده پاس مرتبهٔ مرا نگاه‌دارند - و خفت ندهند) وی بیشترے بمذلت پسر میکوشید - مکرر خانزمان میگفت که مرگ باختیار من نیست - و کشتن چه قدر کار است - اما زبان زدهٔ دین و دنیا میشوم - چون بسیار بجان آمد از گهات روهنکهیره بے رخصت بعزم حضور روانه شد - روز اول ببرهانپور رسید - و شب درمیان از گذر هاندیه درگذشت - مهابت خان

باندوه و آشفتگي در شده ميگفت - اعيان حضور (که همه با من مدعي اند) اگر حرفي نکوهيده از من بپادشاه ميرسانيدند محمول بر عداوت و حسد ميشد - الحال [که چنين پسرے (که بحسن اخلاق و نيکوئي شيم مشهور آفاق است) اين تسم برود] (۲) بد نفسي من يقين خواهد شد - درين پيرانه سالي مرا رسوا کرد آهے سرد ميکشيد - و دست بر زانو ميزد - و ميگفت آه امان الله جوان مرگ شوي - گويند چون آمدنش بعرض رسيد اعلی حضرت خواندند * ع *

* آشنا را حال اين است واي بر بيگانهٔ *

اتفاقا روزے (که ساعت ملازمت خانزمان بود) خبر فوت مهابت خان رسيد - اعلی حضرت يمين الدوله را با ديگر امرا بتعزيت فرستاده باعزاز طلب داشت - و بانواع عواطف نواخت - چون تا آن زمان يک صوبه دار بنظم خانديس و برار (۳) مي پرداخت دريفولا دو حصه ساخته بالاگهات را (که عبارت از دولتاباد و احمدنگر و سنگمنير و جنير و پتن و جالناپور و بير و دهارور و لختے محال برار و تمامي تلنگانه که جمع آن يک ارب و بيست کرور دام بود) بدو تفويض نموده مرخص ساخت - و چون بنابر مالش ججهار سنگهه بنديله صوبه داري مالوه بخاندوران بازگرديد خانديس باله وردي

---

(۲) يا بدنفسي باشد (۳) نسخهٔ [ب] برار دکن - و نسخهٔ [ج] برار و دکن مي پرداخت *

خان مقرر شده برار نیز ضمیمهٔ بالاگهات بخانزمان متعلق گشت *

و در سال نهم (که اعلی حضرت بسیر قلعهٔ دولتاباد نهضت دکن فرمود) خانزمان را بهراولی راو سترسال و سایر راجپوت و چنداولی بهادر خان روهله و طایفهٔ افغانان جهت تسخیر محال چمارکونده (۲) وطن ساهو و ولایت کوکن (که در تصرف او بود) و نهب و غارت مملکت بیجاپوریه (که درین سمت واقع است) کسیل نمود او مکرر بساهوی (۳) ادبار پژوه مالشهای مستوفي داده چمارکونده و غیره محالات احمدنگر را تهانه‌نشین پادشاهي ساخت - و تا کولار و ازانجا بمرج و رایباغ بتاخت و تاراج پرداخت - چون عادل شاه سر بربقهٔ اطاعت گذاشت عطف عنان نموده بخطاب بهادري سر برافراخت - و پس ازان بگشایش قلعهٔ جنیر (که از اعاظم قلاع نظام‌شاهیه است) دستوري یافت - خانزمان تنبیه ساهو (۴) و تعاقب آن بدخو مقدم و اهم داشته بدنبالش بکوکن شتافت - و هرجا میرفت دست ازو بر نمیداشت - ساهو بنه و بار بغارت داده بقلعهٔ ماهولي متحصن گشت - چون رندوله خان از جانب عادل شاه مامور شد (که باتفاق خانزمان بهادر قلاع متصرفهٔ ساهو را مستخلص ساخته ضمیمهٔ ملک پادشاهي سازد) از یک طرف خانزمان و از جانب دیگر رندوله خان ماهولي را گرد گرفتند - ساهو ترسان

---

(۲) نسخهٔ [ب] چمارکنده (۳) نسخهٔ [ج] بساهو مالشهای (۴) نسخهٔ [ج] ساهو مقدم و اهم *

(۲)
و هراسان گشته قلعهٔ جنیر و ترنکلواري و تربنگ و هریس و جودهن و هرسل را با خویش نظام شاه (که پیش او بود) سال دهم سنه (۱۰۴۶) یکهزار و چهل و شش بخانزمان سپرد - و چون صوبه داري هرچهار صوبهٔ دکن بپادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر قرار یافته بود خانزمان بدولتاباد معاودت نموده بخدمت آن پادشاهزادهٔ اقبالمند قیام داشت - بسبب امراض متباینه (که از دیرباز طاري شده بود) گاهے ازان بهي مي‌یافت - و باز نکس میکرد تا در آخر سنه مذکور رخت حیات بربست * رستم زمانه مرد * ۱۰۴۷ تاریخ یافته اند - گویند دم واپسین بافاقه آمده این بیت مشهور برسخت * * بیت *

* جان بلب دارد اماني چون چراغ صبحدم *
* جنبشے زان آستین خواهم که کار آخر شود *

در شجاعت و سپاهگري یگانهٔ وقت و بسیار غضوب و غیور بود و با وصف آن حلم و تواضع را بمرتبهٔ ورزیده که آنهائے (که با پدرش مدعي جان بودند) براي او بساط محبت و یکدلي مي‌گستردند - اگرچه مهابت خان میگفت - که دوستي اینها برغم من است - بعد ازمن اگر این اتفاق و وفاق بماند نفرین برمن خواهي کرد - در فهم و دانش هم بے نظیر وقت بود - تاریخے متضمن حالات جمیع سلاطین روي زمین برشتهٔ تالیف کشیده

---

(۲) در [بعضے نسخه] جودهن و چوند و هرسل *

مجموعهٔ گنج باد آورد نیز جمع او ست - امانی تخلص میکرد صاحب دیوان است - ازوست * قطعه *

* بر دور جام ما بنویسید نام ما *
* تا نام ما بدور بماند ز جام ما *
* دوران اگر بکام نگردید گو مگرد *
* این بس که دور جام بگردد بکام ما *

یک پسر داشت - میرزا شکر الله نام - قابل و رو شناس پادشاهی بود در هنگامے (که خانزمان باستخلاص جنیر مامور شد) او بنیابت پدر بحراست برهانپور رخصت یافت *

* خواجه جهان خوافي *

خواجه جان نام - از قدیمان فردوس‌آشیاني ست - پس از وصول خبر فوت جنت‌مکاني چون پادشاه از جنیر مضاف دکن نهضت نموده متصل احمدآباد رسید اورا (که بمنصب دو هزاري ششصد سوار سرفراز بود) بدیوانی گجرات سر بلند نمود - اواخر سال چهارم درخواست رخصت (۲) حرمین شریفین نموده بدین امنیت کامیاب گشت - چون پادشاه پنج لک روپیه نذر کرده بود (که باهل استحقاق آن دو بقعهٔ مبارکه ارسال نماید) بکار پردازان صوبهٔ گجرات فرمود که دو لک و چهل هزار روپیه را متاعے (که باب خرید و فروخت آن دو مکان باشد) بنام برده (که بدیانت و امانت موصوف بود)

---

(۲) نسخهٔ [ب] رخصت زیارت حرمین شریفین *

بسپرند - که بعد فروخت اصل و سود آنرا بمحتاجان آن دو بقعه برساند - و سال نهم ازانجا بر گردیده بحصول ملازمت و گذرانیدن نه اسپ عربي بطريق پيشكش سر عزت بآسمان رسانيد - سال دوازدهم از ديواني گجرات معزول گرديده سال هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۳) هزار و پنجاه و سه هجري بدار بقا خراميد *

* خان دوران نصرت جنگ *

خواجه صابر نام پسر خواجه حصاري نقشبندي ست - در زمان جنت مكاني منصبي يافته تعين دكن گشت - خانخانان آثار بردلي و كارداني از ناصيهٔ حالش دريافته درمقام تربيت شد - او بنابر جهتي دست از نوكري برداشته بنظام شاه پيوست - چون درانجا رواج خرد سالان بيشتر ديد خود را داخل آن گروه كرده چندان سعي نمود كه بقرب مصاحبت امتياز يافت - و بخطاب شاه نواز خان مخاطب گشت - باز ازانجا دل بر گرفته در ملازمان شاهزاده شاهجهان منتظم شد - و بخطاب نصيري خان اعتبار اندوخت و در گردش فلكي همه جا ملتزم ركاب بود - از نيكو پرستاري دقيقهٔ فرو گذاشت نمي نمود - حتى بمقتضاى وقت گاهي بترتيب زين و لجام اسپ خاصه قيام مي ورزيد - در جنگ تونش (۲) سردار فوج شاهي بود - چون دران روز عالمي خاك بي حقيقتي بر فرق روزگار خود بيخت او نيز نتوانست پا افشرد - پس ازان (كه عبدالله خان

(۲) نسخهٔ [ب] تونس - و نسخهٔ [ج] تونس *

بیوفائي گزیده از شاهزاده جدا شد) او نیز نسبت دامادی خان
مذکور منظور داشته حرمان گرا گشت - و بملک عنبر پیوست
و پس از فوتش با نظام الملک (که استقلالے بہم رسانیده بود)
مي گذرانید - در سال دوم فردوس‌آشیاني روی نیاز بآستان خلافت
آورده بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب قدیم نصیري خان
سر برافراخت - چون در سال سیوم اعلی حضرت از خطهٔ برهانپور
افواج متعدده به تنبیه خانجہان و تسخیر ملک نظام‌شاهیه و حدود
و اطراف آن تعین فرمود او بهمراهی راجه گجسنگهه نامزد شد
از کارطلبي عرضه داشت که اگر خدمت تسخیر ملک تلنگانه و قندهار
(که راو رتن بدان سمت دستوري یافته) بمن باز گردد در کمتر
مدتے بانجام میرسانم - از پیشگاه سلطنت بمنصب چهار هزاري
سه هزار سوار تحصیل ناموري نموده بدان مهم دستوري یافت
و کشایش قلعهٔ قندهار را (که بمتانت و دشوارکشائي اشتهار دارد)
پیش نهاد همت ساخته اول سرافراز خان سرلشکر آن ملک را (که
درمیان قصبه و قلعه آمادهٔ پیکار بود) مالشے بسزا داده آواره نمود
پس ازان تقسیم مورچالها نموده گردگرفت - مقرب خان و بهلول خان
و رندوله خان عادلشاهي (که بکمک قلعگیان رسیده هجوم آوردند)
بتلاشهای مردانهٔ او عنان تاب گشتند - درین اثنا اعظم خان صوبه‌دار
دکن بیاوري در رسید - متحصنان گرفتاری خود قریب دیده زینهاري
شدند - و بعد چهار ماه و نوزده روز سال چهارم سنه (١٠٤٠)

هزار و چهلم هجري صادق داماد یاقوت خداوند خان کلید قلعه حواله نمود - توپ مالک ضبط و بجاپي و عنبري مشهور از خرد و کلان یک صد و شانزده (که هر یکے براى برهم زدن لشکرے و شهرے کفایت کند) با سایر اسباب قلعه داري بضبط درآمد - نصیري خان باضافهٔ هزاري هزار سوار بلند پایه گردید - و در همین سال هنگام رخصت بالاگهاٹ دکن بالماس او ماهي و مراتب [که به پیشین ایام در سلاطین دهلي شیوع داشت - و ایشان بحکام دکن داده بودند و ازان باز درین ملک اعتبارے تمام گرفته سلاطین آنجا بکسے (که شایان عنایات عظیمه باشد) میدهند] مرحمت شد - و در سال پنجم از تغیر معتقد خان بصوبه‌داري مالوه اختصاص یافت *

گویند که چون اجین و سارنگپور از انتقال خواجه ابوالحسن (که از مدت ممتد آنرا آباد ساخته بود) بجاگیر او تن شد دران ایام درخاندیس و دکن قحط و غلا بمرتبهٔ بهم رسید که نانے بجانے (۲) مي ارزید - مدار قوت سکنهٔ آنجا بر غلهٔ مالوه شد - نصیري خان خرمنهاى غله را بزر بر ساخت - در هیچ وقت اینقدر زر از محالات مالوه وصول نشده *

چون در سال ششم مهابت خان قلعهٔ دولتاباد را محاصره نمود نصیري خان بکمک تعین گشته مصدر کارهاى نمایان گردید - روزے (که در مورچال خانزمان نقبےرا بهفتاد من باروت انباشته آتش زدند

(۲) نسخهٔ [ب] بجانے ارزید *

و بیست و هشت گز از دیوار عنبرکوت و دوازده گز از برج آن پریده راهے وسیع پیدا شد - اما از ریزش تفنگ و بان قلعگیان هیچکس اقدام بیورش نمیکرد) مهابت خان خواست که خود پیاده شده در آید - نصیري خان گفت - از سران و سرداران چنین سگالش خلاف قانون کارداني ست - من در مي آیم - سپر حفظ ایزدي بر روی کشیده بقلعه درید - و از تیر وتفنگ گذشته بجنگ شمشیر و خنجر رسید - متحصنان از مشاهدهٔ چنین جانسپاري و سرافشاني لختے آویزش نموده بمهاکوت در آمدند - و چون آنرا نیز نقب زده برکشودند دژنشینان بزینهار گرائیده کلید قلعه سپردند - مهابت خان هرکرا بحراست قلعه تعین میکرد بنابر آنکه آذوقه در قلعه نمانده بود و درین چهار ماه محاصره انواع تعب گذشت از تکفل سر باز میزد - نصیري خان (که دو هزار سوار نوکر داشت) از غایت کار طلبي پذیرای خدمت شده باتفاق سیدمرتضی‌خان بحفاظت قلعه پرداخت - بیجاپوریه چند منزل بدنبال سپه سالار رفته بدولتاباد برگشتند - و بمورچالها (که هنوز بر جا بود) درآمده قلعه را گرد‌گرفتند چون نصیري خان آویز و ستیز بکرات نمود ناچار خائب و خاسر برخاسته آواره گشتند - خان مذکور بخطاب خاندوران و منصب پنج هزاري پنج هزار سوار سرافرازي یافته قلعه را بموجب حکم بمرتضی خان حواله نموده بمالوه معاودت نمود *

و چون شاهزاده محمد شجاع در سال هفتم بتسخیر پرینده

نامزد شد او نیز بهمراهي مامور گردید - روزے (که در نوبت گهه (۲) مقاهیر عرصه بر خانخانان تنگ ساخته (۳) نزدیک بود که چشم زخمے عظیم برسد) خاندوران آگهي یافته بسرعت خود را رسانیده فوج عقب خانخانان را بر فوجے (که دست راست او حلقه داشت) زده هردو قشون را بجوق مقابل رسانید - و زخمیان را برداشته بخانخانان پیوست - غنیم ازین دستبرد رو بفرار آورد - و این کار دست بسته در پیشگاه خلافت باعث مجرای سترگ گردید - چون مهابت خان ازین سپنجي سرا در گذشت بالا گهات بخانزمان تفویض یافت - و پایان گهات (که تمام خاندیس و اکثر ولایت برار باشد) بجمع نود و دو کرور دام بعهدهٔ او قرار گرفت - و حکم شد که سرکار بیجاگدهه و سرکار ندربار و لختے محال سرکار هاندیه (که آنروی آب نربده است) از توابع خاندیس اعتبار نمایند - و چون بکرماجیت پسر ججهار سنگهه بندیله (که با جمعیت پدر بهمراهي خانزمان در بالاگهات میبود) باشارهٔ پدر (که در خراب آباد موطن خود ارادهٔ سرتابي نمود) فرار اختیار کرده راه مسکن گرفت خاندوران ازان آگهي یافته از برهانپور بتکامشي درآمد - و در مقام اشته مضاف صوبهٔ مالوه باو رسید - نزدیک بود که گرفتار شود - زخمي بجنگلهای دشوار گذار زده در دهاموني بپدر ملحق شد - خاندوران

(۲) نسخهٔ [ج] کهي نوبت - یا نوبت کهي باشد (۳) نسخهٔ [ب] عرصهٔ خانخانان تنگ ساخته •

بانتظار حکم در مالوه توقف نمود - لهذا از حضور صوبه‌داری مالوه باو متعلق گشته ببرکندن بیخ فساد آن متمرد کوته اندیش تعین گردید و باتفاق عبد الله خان در تعاقب مساعی شگرف بروی کار آورد و درسال نهم سر ججهار و پسرش بریده بحضور فرستاد - و در جلدوی این حسن تردد بخطاب بهادري ناموري اندوخت و در همین سال (که اعلی‌حضرت بسیر قلعهٔ دولتاباد ظلال‌افگن مرز و بوم دکن گردید) خاندوران را بهراولی راجه جیسنگهه و سایر راجپوتیه و چنداولی مبارزخان نیازي با دیگر افاغنه بکشایش قلعهٔ اودگیر و اوسه و تاخت و تاراج سرحد بیجاپور و گلکنده تعین فرمود - او تا دوازده کروهی بیجاپور هرجا معموري و آبادي یافت بخاک سیاه برابر کرد - و مکرر بهلول خان (۲) میانه و خیریت خان حبشي را مالشی بسزا داد - چون عادل شاه بقدم عجز و انکسار راه اطاعت وانقیاد پیمود خاندوران دست از خرابیء ملک او کشیده بسمت اودگیر عنان عزیمت انعطاف داد - و بمحاصرهٔ سه ماه وکسرے آن حصن استوار را هشتم جمادی الاولی سنه (۱۰۴۶) یکهزار و چهل و شش از سیدي مفتاح برگرفته بتسخیر اوسه همت گماشت - بهوجراج حارس آنجا دست و پای زده قلعه سپرد - و پس ازان فرمان شد که فیل گجموتي نام (که سرآمد افیال قطب الملک است) بدست آرد - او بکوت گیر (که سرحد ملک اوست) رفته

(۲) نسخهٔ [ج] بهول خان *

بترغیب و ترهیب آن فیل را با یک لک روپیه نعلبندي گرفته بثغور دیوگدهه در آمد - و کیاچهر (۲) و اشته را (که از توابع کرر ماند گانون برار است) از تصرف گوندان متغلب بر آورد - و ناگپور را بمحاصرهٔ چند روز برکشود - کوکیا راجهٔ دیوگدهه یک لک و پنجاه هزار روپیه نقد و یکصد و هفتاد فیل پیشکش نموده ناگپور را بازپس گرفت *

خاندوران بهادر در سال دهم بحضور رسیده دویست فیل بقیمت ده لک روپیه با هشت لک روپیه نقد (که مرزبانان گوندوانه و دیگر زمینداران لختے برسم پیشکش پادشاهي و برخے باو داده بودند) با فیل گجموتي (که یک لک روپیه تقیمت شده بپادشاه پسند موسوم گردید) با یراق طلا (که از جانب خود بیک لک روپیه ترتیب داده بود) بنظر اعلی‌حضرت درآورد - چون جوهراخلاص و مردانگي او درین تردد‌ات مردآزما فروغ دیگر داد و پیشکشے (که بدین کیفیت وکمیت در اندک وقتے هیچ یکے از نوئینان والا مکان یک مرتبه از گردن‌کشان گاهے نگرفته بود) او بر گرفت بانواع عواطف و تحسین نواخته بخطاب نصرت‌جنگ و منصب شش هزاري شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه (که تنخواه آن ده کرور و هشتاد لک دام که بقرار دوازده ماهه بیست و هفت لک روپیه باشد) و تنخواه پرگنهٔ شجاعت پور از خالصه در طلب اضافه بلند مرتبه گردید - و چون در سال هفدهم شاهزاده محمد اورنگ زیب بتقریب

(۲) در[بعضے نسخه] کیلچهر *

عیادت بیگم صاحب از دکن رسیده نظر ببعضی حرکات خود (که دران دیار منافی مزاج اعلی حضرت سر زده بود) پیش ازان (که آثار بیلطفي از طرف پدر والا گوهر ظاهر شود) دست از امور دنیوي کشیده انزوا گزید اعلی حضرت را ازین داعیهٔ بی سبب ملالت افزوده نظم دکن را بنصرت جنگ (که بایالت مالوه مي پرداخت) تفویض فرمود - و بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و انعام یک کرور دام (که منتهای مدارج نوکری هندوستان است) اختصاص گرفت *

گویند خاندوران در صوبه داری دکن بضوابط مخترعهٔ خود عالم کهنه را دیگر ساخت - بسیارے دیسمکهه و دیسپاندیه را بمیخ کوب (۲) زده رهگرای بادیهٔ فنا ساخت - و از سرنو همت بآبادی ملک گماشته منصب داران را (که متفرق جاگیر داشتند) یکجا تنخواه نمود وتمام قلاع را دیده تجویز احشام و سرانجام آذوقه بر وجه اتم کرد و آنچه خزانهٔ پادشاهي در قلاع و پرگنات خالصه بود قریب کرور روپیه بحضور ارسال داشت - تا بعالمیان ظاهر شود که همیشه از حضور زر میرسد - من در صوبه داری خود از دکن زر فرستادم (۳) - چون از بندوبست آن مملکت خاطر او طمانینت پذیرفت تسخیر بیجاپور پیش نهاد همت ساخت - سال هیزدهم جهت برخے مصالح ملکي از دکن طلب حضور گشت - تا کشمیر ملتزم رکاب پادشاهي بود - ازانجا دستوری

---

(۲) نسخهٔ [ج] بمیخ چوب زده (۳) در [بعضی نسخه] میرسید *

تعلقه یافته بلاهور رسید - و دو کروهی شهر فرود آمد - آخر شب
در جامهٔ خواب بود - از نیرنگی تقدیر برهمن پهرے کشمیري
(که اورا باسلام آورده درسلک خدمتگاران خود منتظم ساخته بود)
جمدهر کاري در شکم او زد - گویند هفده تانکه دوخته بودند - ابرو
خم نکرد - با قلیچ خان حرف میزد - یک روز بهوشیاري گذرانیده
از نقد و جنس بهریک از فرزندان حصهٔ متعین ساخته تتمه جهت
خالصه قرار داد - و موافق آن بخط خود عرضي نوشته روانهٔ حضور
کرد - شب هفتم جمادی الاولی سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج
بساط حیات در نوردید - اعلی حضرت بهرکدام از فرزندانش زیاده
از وصیت او عنایت فرموده شصت لک روپیه بسرکار والا باز گردید
چون مدفن آبای او گوالیر است آنجا برده مدفون ساختند (۲) *
خان دوران در کار پادشاهي اصلا مداهنه و مساهله نمیکرد (۳)
و آزمندي و طمع درین کار نداشت - سه پاس روز و یک پاس شب
در معاملات سرکار والا میگذرانید - و بدیگرے نگذاشته بجز و کل
مهمات خود میرسید - اما با رعایا سخت گیر بود - و با خلق خدا
بدرشتي و تعدي زندگي میکرد - تیر آه مظلومان بود که کارگر
افتاد - روزے (که خبر فوتش ببرهانپور رسید) شیریني و قند و شکر
در دوکانها نماند که مردم بشکرانه بخش نکردند - بیشتر عمارات
عمدهٔ برهانپور در وقت او شده - مندوی زین آباد کنار تپتي

---

(۲) در [بعضی نسخه] گوالیاري ست (۳) نسخهٔ [ب] مداهنه نمیکرد *

ازو ست - و از سرونج تا برهانپور (۲) بده کروهي سراها ساختهٔ او ست - پسرانش سید محمد و سید محمود بعد فوت پدر هر دو منصب هزاري هزار سوار و عبدالغني (که خرد سال بود) پانصدي منصب یافتند *

* خان جهان بارهه *

سید مظفر خان از سادات تهنپوري (۳) ست - ابوالمظفر نام داشت سال چهاردهم جهانگیري (که شاهزاده سلطان خرم بمهم دکن رخصت یافت) او در جنگ با دکنیان پای همت قایم کرده زخمی برداشته در میدان افتاد - و نقش سپاهگري او دلنشین شاهزاده شد - در حینی (که شاهزادهٔ مزبور از پدر والا قدر خود جدائي گزیده بدکن پرتو ورود افکند - و پس از عبور نمودن مهابت خان با شاهزاده سلطان پرویز از دریای نربده مجال توقف در بلدهٔ برهانپور متعسر دیده از راه سیکاکول تعلقهٔ قطب الملک متوجه صوبهٔ بنگاله گردید و درانجا با ابراهیم خان فتح جنگ محاربه دست داد) مومی الیه در جنگ مذکور مصدر ترددات نمایان شد - و در تمام مدت فترات ملتزم رکاب شاهزاده بود - مراسم خدمت‌گذاري و جانسپاري بظهور آورده در خاطر شاهزاده جا بهم رسانید - و پس ازان (که شاهزاده بتخت سلطنت بر نشست) در سال اول جلوس اورا بعطای منصب چهار هزاري ذات و سه هزار سوار و علم و نقاره و اسپ از طویلهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهرونچه (۳) یا رنتهپوري ست *

خاصه با زین مطلا و انعام یک لک روپیه بین الاقران ممتاز ساخت
و بحراست قلعهٔ گوالیار مامور گردانیده توابع آن در تیول او
مقرر شد - و در همین سال باتفاق مهابت خان جهت تنبیه ججهار
سنگهه بندیله (که هنگام بغي و فساد برپا کرده بود) دستوري یافت
و چون باستشفاع مهابت خان خانخانان صفح جرائم او شد دیوانیان
پادشاهي منجملهٔ ملک (که در تصرف او بود) بقدر طلب
منصبش بار گذاشته تتمه بجاگیر خان مذکور و غیره امرا تنخواه
نمودند - و درسال دوم چون خانجهان لودي بنابر توهمے (که درخاطر او
جا کرده بود) از مستقرالخلافه راه فرار اختیار نمود خان مزبور
بهمراهی خواجه ابوالحسن تربتي بتعاقب او مامورگشت - و بچستي
و چالاکي همان شب بے انتظار سرکرده روانه شد - شش گهري
روز بر آمده بر کنار دریای چنبل متصل دهولپور بدو رسیده
چپقلش مردانه نمود - و محمد شفیع نبیرهٔ او با نوزده تن از
سادات بدرجهٔ شهادت پیوست - و پنجاه کس از رفقای او زخمي
گردید - چون این معني بعرض پادشاه رسید خان مذکور را ازانجا
طلب داشته باضافهٔ یک هزار سوار و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین
مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه سرفراز فرمود - و در سال سیوم بعنایت
خلعت و جمدهر مرصع و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل
از حلقهٔ خاصه کام اندوز گردیده بهراولی لشکر پادشاهي (که همراه
اعظم خان بنابر تنبیه خانجهان لودي مقرر شده بود) شرف

رخصت اندوخت - و پس ازان چون مسموع شد (که خان مزبور را بسبب ورم بالای ناف طاقت سواري نیست) جگجیون جراح را بجهت علاج او روانه نموده حکم شد - که بعد تخفیف بحضور بیاید - ازانجا (که جراح بنابر قوت ماده موضع ورم را شگافته خلط بسیار دفع شده بود) خان مزبور چندے بنابر التیام جراحت توقف نموده خود را بحضور رسانید - پادشاه از وفور قدرداني بعنایت خلعت و جمدهر مرصع با پهول کتاره و اضافهٔ هزاري ذات بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار و مرحمت اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا بلند مرتبه گردانید *

و چون ملک نظام شاه پی سپر افواج پادشاهي گردیده خانجهان لودي مجال اقامت تنگ دیده دل از بودن آنجا بر گرفته راه مالوه پیش گرفت خان مذکور (که بقدم خدمت و شیوهٔ شجاعت و قبیله داري موصوف بود) بعنایت خلعت خاصه و شمشیر خاصه و اسپ قپچاق (۲) از طویلهٔ خاصه نوازش یافته بتعاقب او نامزد گردید - و ازانجا (که عبد الله خان بهادر نیز با فوج عایدهٔ بتعاقب او تعین شده بود) حکم شد - که اگر بهادر مزبور بآن حدود رسیده باشد هر دو فوج فراهم شده خار بن فساد بر کنند - سید مظفر خان بپای استعجال از گذر اکبر پور عبور آب نربده نموده خبر گیران عرصهٔ مسافت مي پیمود - تا آنکه در منزل موضع تال گانون

---

(۲) در [اکثر نسخه] پنچاق *

تعلقهٔ مالوه عبد الله خان بهادر نیز ملحق بوی گردید - پس از وصول موکب ظفر کوکب بموضع نیمي از ولایت داندهو (٢) (که پانزده کروهي سهینده و سي کروهي آله آباد است) بدریافت خبر قرب از عازم آن سمت گردید - نخست سید مظفر خان (که هراول فوج پادشاهي بود) باو رسیده تلاشهای مردانه نمود - خانجهان بعد بکار آمدن جمعی رو براه گریز نهاد - بهادران لشکر دست از تعاقب برنداشته بعد دو روز باز بوی رسیده هنگامهٔ زد و خورد برپا ساختند - او بهراول سید مظفر خان مقابل شده کشته گردید و سید ماکهن پسر سید عبدالله و نبسهٔ سید مظفر خان با بیست و هفت کس بدرجهٔ شهادت فایز گردید - و پس ازانکه خان مذکور بحضور رسیده شرف ملازمت دریافت باضافهٔ هزار سوار بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و عنایت خطاب خانجهان چهرهٔ ناموري برافروخت - و در سال چهارم جلوس یک هزار سوار تابین او دو اسپه سه اسپه قرار یافته با یمین الدوله بتنبیه عادل شاه بیجاپوري تعین شد - و در سال پنجم کامیاب ملازمت پادشاهي شده یک هزار سوار دیگر تابین او دو اسپه سه اسپه مقرر گردید - و سال ششم نیز بهمین عنایت سر بلندي اندوخت - پستر بهمراهي شاهزاده محمد شجاع بمهم پرینده رخصت پذیرفت - درین مهم مصدر ترددات شایان و دلیریهای نمایان گردید - و چون تسخیر پرینده ملتوي مانده

(٢) نسخهٔ [ب] ماندهو -

شاهزاده حسب الحکم فردوس آشیانی عازم عتبهٔ خلافت گشت سید
خانجهان بسرعت سریعه خود را رسانیده متصل اکبرآباد جبهه سای
آستان خلافت گردید - و در سال هشتم تتمهٔ سواران تابین او دو اسپه
سه اسپه تقرر پذیرفت - و در همین سال به تنبیه ججهار سنگهه بندیله
(که شیوهٔ بغي ورزیده بود) با جمعے از دیگر امرا تعین شده نطاق
عزیمت بر کمر همت بست - و پس ازان [که ججهار سنگهه دست
و پای زده راه دیوگدهه (که متصل صوبهٔ برار واقع است) پیش
گرفت - و عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و خاندوران بتعاقب او
مامور گردیدند] سید خانجهان برطبق حکم محکم جهت تنسیق
ولایت مفتوحه و تفتیش دفائن آنجا متصل چورا گدهه توقف
گزید - و پس ازان بحضور رسیده در ایامے (که فردوس آشیاني
عزیمت سیر دولتاباد پیش نهاد خاطر ساخته از دریای نربده
گذشته کنار آن مخیم سرادق اقبال بود) سعادت ملازمت دریافت
و بعنایت خلعت خاصه با چارقب طلا دوز و جمدهر مرصع با پهول
کتاره و شمشیر مرصع و یک لک روپیه نقد رایت ناموري بر افراشت
در سال نهم بعطای خلعت خاصه و شمشیر خاصه و اسپ از طویلهٔ
خاصه فرق مباهات برافراخته با جوقے از امرا بتادیب عادل شاه
بیجاپوري دستوري یافت - و از سمت بیر بدهاورر (۲) رسیده بنه و بار
درانجا گذاشته راه طرف شولاپور گرفت - و در اثنای قطع مسافت

---

(۲) در [بعضے نسخه] بدهار وار *

مردم تعین نموده سراه‌هون را مسخر ساخت - و بر محالات جاگیر
ریحان شولاپوری تاخته قصبهٔ دهاراسین را تهانه نشین گردانید
و بکرات با بیجاپوریان زد و خورد بمیان آمد - خان مزبور خود مصدر
مراسم شجاعت گردیده مخالفان را هر بار شکست فاحش داد *

گویند روزے رندوله بیجاپوری زخمی شده از اسپ بر افتاد
یکے از رفقا اسپ باو رسانیده از میدان بر آورد - پس ازان (که بعضے
از ولایت بیجاپور ویران گردید - و موسم برسات برسر رسید) خان
مزبور باراده چهاونی برگشته بدهارور آمد - پستر چون عادل خان
زینهاری شده اطاعت فردوس آشیانی اختیار نمود خان مزبور
حسب الطلب بزمین بوس عتبهٔ سلطنت فایز گشت - و چون
اواخر همین سال پادشاه عزیمت مستقر الخلافه نموده ایالت
هر چهار صوبهٔ دکن (که عبارت از خاندیس و برار و پاره از ملک
تلنگانه و قلیلے از ملک نظام الملکیه باشد) بعهدهٔ شاهزاده محمد
اورنگ زیب بهادر مفوض فرمود سید خانجهان بعنایت خلعت
خاصه مطرح التفات گردیده مقرر شد - که تا فراغ خانزمان بهادر
از تسخیر حصار جنیر و غیره بخدمت پادشاهزاده قیام نماید
در سال دهم بحضور شتافته دستوری گوالیار (که متعلق بوی بود)
یافت - و در سال یازدهم باز بعتبهٔ خسروانی رسیده چون عزیمت
دار السلطنت لاهور پیش نهاد خاطر پادشاهی شد مشار الیه
باجازت تیول کام دل اندوخت - و سال چهاردهم در دار السلطنت

لاهور شرف ملازمت دریافت نموده بعطای اضافهٔ هزاري ذات هزار سوار بمنصب شش هزاري شش هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه سررشتهٔ اعتبار بدست آورد •

درین ایام (که راجه جگت سنگهه ولد راجه باسو سر طغیان برداشته بود) مشار الیه به تذبیه او و تسخیر قلاع متصرفه اش با فوجی نامزد گردید - وقت رخصت بعنایت خلعت خاصه و دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه با ماده فیل و یک لک روپیه بطریق مساعده سربلندي یافت - مشار الیه بموجب حکم پادشاهي موسم بارش را در لاهور گذرانیده پس ازان (که از کتل بهلوان (۲) و مچهي بهون گذشته نیم کروهی قلعهٔ نور پور معسکر ساخت) مساعی جمیله از تعین مورچالها و کندن نقب بتقدیم رسانید اگرچه برجی از قلعه پرید اما چون محصوران پس هر برجی دیواری کشیده بودند راه درآمد پیدا نشد - پستر بر طبق فرمان پادشاهي تسخیر قلعهٔ مؤ وجههٔ همت ساخته جوهر شجاعت را بر روی کار آورد و به نبردهای متواتره کار بر محصوران چنان تنگ ساخت که افواج پادشاهي از جوانب دیگر بقلعه درآمدند - و جگت سنگهه راه فرار پیمود - در جلدوی آن یک هزار سوار دیگر از تابین او دو اسپه سه اسپه قرار یافت - پستر (که راجه جگت سنگهه باظهار ندامت پرداخته صفح جرائم او از پیشگاه عنایت منظور شد) خان مشار الیه همراه

---

(۲) نسخهٔ [ب] پهلوان *

شاهزاده مراد بخش بحضور آمد - چون درین سال خبر آمدن شاه صفي (۲) داراي ايران جهت تسخير قلعهٔ قندهار بر زبانها افتاده بود شاهزاده دارا شکوه براي دفعيهٔ او دستوري يافت - خان مزبور هم بعطاي خلعت خاصه و شمشير مرصع و دو اسپ از طويلهٔ خاصه با زين طلا و مطلا و فيل ازحلقهٔ خاصه مورد عنايات گرديده در همراهيان شاهزادهٔ مزبور تعين گشت *

درين اثنا خبر فوت شاه صفي شيوع گرفت - درسال شازدهم خان مزبور برخصت گواليار محال جاگير خود مورد التفات شد - و در سال هفدهم باز بملازمت پيوسته در ايامے (که فردوس آشياني سمت اجمير متوجه گرديد) اورا بحراست اکبرآباد گذاشت - پس از معاودت موکب خسرواني چندے درحضور بوده درسال هيزدهم رخصت محال جاگير يافت - و درسال نوزدهم جلوس حسب فرمان طلب عازم گشته در دارالسلطنت لاهور دولت آستانبوس حاصل نمود در اواسط همين سال مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجري مفلوج گشته دو ماه صاحب فراش بوده سفر آخرت گزيد پادشاه قدر شناس تاسف نموده در بارهٔ پسرانش سيد منصور خان و سيد شير زمان و سيد منور (که آخرها بخطاب سيد مظفر خان و سيد لشکر خان مخاطب شدند - و احوال هريک درين صحيفه رتمزدهٔ کلک وقائع نگار گرديده) توجه مرعي داشت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] صفوي *

خان مزبور نامے ببزرگي و کثرت جمعیت و سخاوت بر آورده تا زیست بآبرو بسر برد - نوکران بیش قرار داشت - و هرکه از ملازمان پادشاهي بوی متوسل میشد سلوک خوب نموده دیهات در جاگیر او میداد - حلیم و متواضع بسیار بود - گویند روزے فردوس آشیاني بر دستار خوان نشانیده شریک طعام ساخت پس ازانکه پادشاه برخاست سید خانجهان دویده جفت پاپوش را زیر پا گذاشت - پادشاه بر آشفته فرمود - که شما را شرم این خطاب عالي باید کرد - شخصے (که بدین خطاب مخاطب بود) امرا چه که ما و جمیع شاهزادگان محتاج نگاه او بوده اند - و باستغنا با کسے حرف نمیزد - او عرض کرد که بنده فدوي درگاه است - پادشاه فرمود - که من بعد در جمیع امور رعایت توره و ضابطه باید کرد اما گویند که بمعاملت دنیوي نمي رسید - و بر کارپردازان خود اعتمادے نمیکرد - خدمتگاران هموطني خود را بسیار دوست میداشت - گفتهٔ آنها پیش او معتبر بود - روزے عاملے (که پنجهزار روپیه عین المال جاگیرش بتصرف خود آورده بود) معرفت خدمتگارے سه هزار روپیه را اشرفي پیش خان مزبور آورد - که این حق دیوان و مستوفي ست - اما میترسم که فردا فتوای قتل من خواهند داد - خان مزبور خوش شده اشرفیها برگرفت - بعد ازین هرچند متصدیان ظاهر نمودند (که پنجهزار روپیه عین المال ذمهٔ او باقي ست) قبول نکرد *

* خسرو سلطان *

دومي پسر نذر محمد خان والی بلخ و بدخشان است - چون
در سنه (۱۰۵۱) یکهزار و پنجاه و یک خطبهٔ ماوراء النهر بنام
نذر محمد خان خواندند خان مزبور باتفاق پسر کلان خود عبدالعزیز
خان در بخارا بکمال استقلال مسند نشین خاني گشته مهمات
فرمانروائي را بنهج استقامت جاري گردانید - و در سنه (۱۰۵۵)
هزار و پنجاه و پنج بقرشي رفته ارکنج را (که حاکمش اسفندیار
خان درگذشته بود) بتصرف درآورد - و با اوزبکیه (که برادر کلانش
امام قلي خان سلوک تمام مرعي داشته و ضبط محصول و بندوبست
ماوراء النهر بران قوم وا گذاشته خود محض باسم خاني خرسند
بودے) باز خواست آن ایام درمیان آورد - آن قوم خلیع العذار
مطلق العنان رنجیده خاطر و رمیده دل گشته بران شدند که او را
با پسرش از میان بردارند - خان مذکور استشمام رایحهٔ یکتائی آن
بداندیشان نموده باقتضای مصلحت سنگ تفرقه در جمعیت آنها
انداخت - هر یکے را بجائے تعین کرد - سمرقند را با توابع بعبدالعزیز
خان داده بیگ اوغلي را اتالیق و خسرو بیگ را دیوان بیگی او
ساخت - و تاشکند را بامضافات ببهرام پسر سیوم خود داد
و باقي بیوز را اتالیق او نمود - و نذر بے اتالیق امام قلي خان را (که در
اوزبکیه اعتبار تمام داشت - و اورا سرخیل فتنه انگیزان میدانست)
بحکومت بلخ نامزد گردانید - و قندوز را (که حاکم نشین بدخشان

است) بخسرو سلطان مذکور داد - و کهمرد (۲) را با لواحق و توابع و هزارجات (که از دیرباز تعلق به یلنگتوش داشت) بے سابقهٔ تقصیر تغیر نموده بسبحان قلي پسر چهارم سپرده تردي علي قطان را اتالیق او نمود - و تیول اکثرے در خالصه ضبط نموده آنها را نقدي ساخت - و اکثر مدد معاش و سیورغال قدیمه را بلباس اسناد متهم ساخته خود متصرف شد *

ازانجا (که ایام دولتش بسر آمده بود - و اقبال او رو بادبار گذاشته) همگي خواجگان توران را (که وضیع و شریف آنجا حلقهٔ ارادت شان در گوش دارند) بسبب وقوع برخے امور آزرده ساخت و ازین رو (که هرجا چراگاهے بود برای دواب خود قرق نموده دیگرے را رخصت نمیداد) تمام احشام بهم برآمده دل دگرگون کردند عبدالعزیز خان (که خلف ارشد و ولي عهدش بود) هرچند وسائل انگیخت (که خود بدستور امام قلي خان بخارا را دارالخلافه ساخته بلخ را بمن عطا کنند) او چون چهل سال در بلخ گذرانیده آب و هوای آنجا با طبعش سازگار بود و دل کندن ازان مکان دشوار مي‌نمود و نقل و تحویل اندوختهٔ چندین ساله دشوار تر پسر را نیز بعدم انجاح مرام رنجانید - و با سران و سرداران بلخ (که مدتے ممتد در تقدیم مراتب عبودیت سر موئے فروگذاشت ننموده توقع احسان و چشم نوازش داشتند) از حقیقت نشناسي

---

(۲) در [بعض نسخهٔ اکبرنامه] کهمرد آورده •

* حکیم صدرا *

ملقب بمسیح الزمان خلف حکیم فخرالدین شیرازي ست که در عهد شاه طهماسپ فرمان فرمای ایران بمیرزا محمد نامي گشته - اکثر خویش و قومش طبیب پیشه بوده‌اند - نسبش بحارث ابن کلاوه (که شرف ملازمت جناب ختمي مآب صلی الله علیه و سلم دریافته - و بدعای فیض انتمای آنحضرت فن طبابت و پزشکي در دودمان او تا روز جزا خواهد بود) میرسد - حکیم فاضل دانشمند نیکو اخلاق بود - در معالجهٔ مرضی (٢) ید بیضا مي‌نمود - علمای عصر قولش را معتبر و تصرفات اورا در معالجات معتمد علیه و موثوق به میدانستند - اطبای وقت بشاگردی او افتخار کرده مباحثهٔ کتب طب در خدمتش مي‌نمودند - اما چون بتوسعهٔ مشرب مشهور بود شاه توجه کمتر بحالش میفرمود - حکیم صدرا نیز پس از تحصیل سائر علوم و فنون در طب مثل پدر بدانشوري و حذاقت علم اشتهار برافراخته در ریعان شباب سال چهل و ششم اکبري وارد هندوستان گشت و در عهد جهانگیر پادشاه سرآمد حکما گردیده بخطاب مسیح الزمان و منصب سه هزاري پانصد سوار سرفرازي یافت - بعد از جلوس اعلی حضرت بیش از پیش مورد نوازش خسروانه شده بخدمت عرض مکرر (که جز بمعتمد مزاجدان نسپرد) اختصاص گرفت - و در سال چهارم برخصت حجاز مجاز گردیده برهنمونیِ هدایت و بدرقهٔ

---

(٢) نسخهٔ [ج] مرض ٠

توفیق بزیارت حرمین مکرمین چهرهٔ سعادت نور آگین ساخت و براه بصره مراجعت نموده به بندر لاهري رسید - و در سال هشتم باستلام پیشگاه خلافت و جهانباني ناصیهٔ بخت برافروخت و چهل اسپ عربي (که در بصره و نواحی آن برای پیشکش خریده بود) بنظر در آورده - و بدرجهٔ قبول رسید - ازان جمله دو اسپ یکی بوز و دیگرے طرف (که حسن منظر و نیکوئی لون و تناسب اعضا با تیزگامي و باد خرامي فراهم داشتند) سرآمد طوائل پادشاهي گشته نخستین بپادشاه پسند و دومین بتمام عیار موسوم گردید - و حکیم بتفویض منصب پیشین و عطای فیل و بیست هزار روپیه نقد سر برافراخته بحکومت بندر مبارک سورت و پرگنات آن دستوري یافت *

و چون حکیم در مذهب امامیه مقتدا بود و کمال تقاوت و طهارت داشت انجام کار از ملازم پیشگي استعفا جسته در دارالسلطنهٔ لاهور با دلے آسوده و خاطرے شاد گوشهٔ انزوا برگزیده داد عیش میداد اکثرے در لاهور و تابستان در خطهٔ کشمیر بسر میبرد - و گاهے حسب الطلب بحضور نیز میرسید - چون در ازالهٔ امراض بیگم صاحب (۲) (که بجهت آتش زدگي بهم رسیده بود) کوشیده در سال هیزدهم باضافهٔ ده هزار روپیه بسالیانهٔ پنجاه هزار روپیه کامیابي اندوخته رخصت انصراف یافت - و در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یک در کشمیر رخت هستي ازین جهان بربست

(۲) نسخهٔ [ج] صاحبه ●

طبع موزون داشت - مسیح اللّٰهی تخلص مینمود - این شعر از وست * بیت *

* کم لذتم و قیمتم افزون ز شمار است *

* گوئی ثمر پیشتر (۲) از باغ وجودم *

گویند حکیم سه صد کنیز داشت - و هریکی را بخدمتی مقرر نموده از صبح تا شام و از شام تا دو پاس شب مستغرق کار بود - و لمحهٔ فرصت نمیداد - چون وجه این همه تقید و تعذیب پرسیدند گفت زنان را تا شغلی پیش نباشد خیال باطل در سر میرسانند - گویند در وجه معیشت هم تنگ گرفته بود *

* حبش خان *

سیدی مفتاح حبشی از دیرین بندها و قدیم پرستاران نظامشاهیه است - و دران خانوادهٔ صاحب عزت و اعتبار بود - و از دیر باز بقلعهداری قلعهٔ اودگیر (که حصاریست در کمال متانت و استواری از سنگ و صاروج اساس یافته) میپرداخت - چون از آغاز سلطنت صاحب قران ثانی ولایات نظام شاه پی سپر افواج پادشاهی گشته رفته رفته همگی حصون و محالات مسخر اولیای دولت اعلیحضرت گردید و آن سلسله یکباره انقطاع پذیرفت محمد عادلشاه بیجاپوری برای گرفتن اسمعیل برادر زادهٔ خود (که دران قلعه محبوس بود) هرچند تدابیر بکار برد و سیدی مفتاح را بلطائف الحیل مستمال

---

(۲) در[بعضی نسخه] پیشترش باغ *

میگردانید سودمند نیفتاد *

این اسمعیل پسر درویش محمد است نخستین پسر ابراهیم عادل شاه و همشیره زادهٔ محمد قلي قطب الملک - چون ابراهیم عادل شاه بدولت نام غلام کلانوتے (که در نوکري او اعتبار تمام یافته قلعه‌دار بیجاپور شده بود) در مرض موت وصیت نمود (که بعد ازو پسر دوم محمد را بسري بردارند) محمد پس از مسند نشیني درویش محمد را نابینا گردانید - زنانش اسمعیل را (که دران ایام شش ساله بود) پنهان نزد نظام شاه فرستادند - باشد که از چنگ دشمنان رهائي یابد - او از بیم آنکه رسیدن اسمعیل شهرت یابد و خاطر عادل شاه ازان انحراف گیرد نادیده پیش سیدي مفتاح فرستاد - او ده سال در زندان نگهداشت - و مشار الیه بے آنکه اظهار ایلي بعادل شاه نماید بے سر و سردار بپشتگرمی قلعهٔ استوار سر نخوت و بزرگي مي افراشت *

سال نهم در ماه محرم سنه (١٠٤٦) هزار و چهل و ششم هجري خاندوران بهادر بمحاصرهٔ آن قلعه پرداخت - و از طرفین دست و بازوی جلادت و حماست برکشادند - و چون نقبها بقلعه نزدیک رسید حصار نشینان را پای ثبات از دست رفت - سیدي مفتاح مضطرب گشته بخاندوران پیغام داد - که اگر مرا در سلک بندهای درگاه منخرط سازند من قلعه را مي سپارم - خان مذکور چون ملتمسات اورا قبول نمود او آرزوهای دیگر (که شایستگی

پذیرائي نداشت) درمیان آورد - و زد و خورد آغاز کرد *

گویند در ایام محاصره اکثر ما یحتاج قلعگیان بصرف آمده بود لهذا سیدي مفتاح تدبیرے انگیخته بخاندوران اظهار اطاعت و نوکري نمود - و برای ملازمت روزے معین ساخت - و در اثنای آن دروازهای قلعه را برکشاد - تا مردم بلشکر پادشاهي آمد و شد نموده آنچه مي بایست گرفته بقلعه آوردند - روز موعود ملاقات باز دروازها بسته برسر جنگ و جدال شتافت - بهر تقدیر خاندوران نقب را (که سرپای برج شیرحاجي کشیده بود) آتش زد - اگرچه چندان خلل بقواعد حصن ارک راه نیافت اما سیدي مفتاح از عاقبت بیني جز اطاعت چارۀ ندیده نزد سردار آمد - و بعد محاصرۀ سه ماه و کسرے قلعه تسلیم نمود - و اسمعیل نبیرۀ ابراهیم عادل شاه را که زنداني بود حواله کرد *

سیدي مفتاح از پیشگاه خلافت و جهانباني بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار دواسپه سهاسپه و خطاب حبش خان مورد التفات خسرواني گشت - و به تنخواه تیول جیند سرمایۀ دولت اندوخته همواره در کمکیان دکن انتظام داشت - و هیچگاه صوبه داران دکن پاس عزت و احترام اورا فرونگذاشتند - و او هم اگرچه بشکل وشمائل عجیب و غریب بود و بسیار مرطوبي داشت اما خالي از اهلیت نبود علما و صلحا را بسیار دوست داشتے - و خدمت کردے - و بایصال زر بارباب کمال و اهل استحقاق کوشیدے - و در نوکري پادشاهي

بسیار چست و چالاک بود - در سال بیست و نهم شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن اورا با جمیع امرای دکني بهمراهی میرزا خان حاکم برار بر سر زمیندار دیوگذهه تعین نمود - و چون شاهزاده در سال سیم متوجه گلکنده گردید دران مهم نیز خود را رسانیده مصدر خدمات گشت - مشار الیه به بابا فیروز (که درویشی بود در قصبهٔ پتهري) اعتقاد و اخلاص بسیار داشت - و اخراجات خانقاه شیخ هر سال و هر ماه سر براه مي‌نمود - و چون بابای مذکور ازین جهان گذران بدار الجنان نقل نمود خان مذکور مقبرهٔ او دران قصبه بنا نهاده - که امروز زیارتگاه مردم است - پرگنهٔ وکلور سرکار ناندیر دکن در جاگیر داشت - وطن قرار داده اکثر سادات عربستان را درانجا ساکن گردانیده بانواع خدمتگاري پیش مي‌آمد و کتب بسیار قیمتي از دیار عرب طلبید - و دست بذل و کرم دراز داشت - پسرش احمد خان هم منصب عمده یافته - جوان وجیه نمایان بود - شاه عالم بهادر در هنگام صوبه داری دکن التفات بسیار بحالش میکرد - او زمینداری پرگنهٔ مذکور خریده با جاگیر داري جمع ساخت - در عهد عالمگیري در گذشت - پسرانش منصب قلیل یافتند - دیهات پرگنه بمردم دیگر تنخواه شد - مدتے بدر تمرد زده بخود سري بسر بردند - در عهد خسرو زمان عوض خان بهادر قسوره جنگ بمحاصرهٔ مسکن آنها پرداخته سیدي حسین را (که کلان تر آنها بود) گرفته مقید نمود - پستر بحکم نظام الملک آصفجاه

مخلصي یافته بر سر کار خود شتافت - و پس ازو زمینداری مذکور تعلق باولادش دارد *

* حیات خان *

داروغهٔ آبدار خانه و سرکردهٔ (۲) خدمتگاران اعلی حضرت بود بفزونی اعتماد و وفور محرمیت و دوام حضور اختصاص داشت مدتها بداروغگی دولتخانه (که جز بمعتمدان نسپارند) و داروغگی چیلها و داروغگی خواصان مي پرداخت - غالبا ابن همان حیات خان است که در عهد جنت مکاني نیز بداروغگی آبدار خانه مامور بود - و روز شکار شیر (که از انیرای (۳) سنگدلی تردد بسیار بظهور رسید و پادشاهزاده شاهجهان بکومک او متوجه شده شمشیرے بشیر حواله نمود) او نیز بهمرکابی پادشاه اختصاص داشت - سال ششم جلوس فردوس آشیاني بمنصب هشتصدي دو صد سوار رسیده و سال پانزدهم هزاري دو صد سوار گردیده سال هیزدهم باضافهٔ پانصدي دو صد سوار و سال نوزدهم بافزونی پانصدي دو صد سوار بمنصب دو هزاري شش صد سوار چهرهٔ کامراني افروخت - پستر بداروغگی گرز برداران و منصب داران احدي مامور شده سال بیستم باضافهٔ دو صد سوار و پستر بداروغگی مردم جلو و افزونی دو صد سوار بمنصب دو هزاري هزار سوار فائز گشت - پس ازان باضافهٔ پانصدي ذات و سال بیست و یکم بافزونی پانصدی دیگر بمنصب سه هزاري

(۲) یا سرگروه باشد (۳) در [بعضی نسخه] آهنرای *

هزار سوار سرفرازي یافت - سال بیست و سیوم بافزایش دو صد سوار و سال بیست و چهارم بعطای علم و پستر باضافهٔ سه صد سوار بمنصب سه هزاري هزار و پانصد (۲) سوار سربلندي اندوخت - و سال بیست و نهم (۳) بعنایت نقاره طبل شادماني برنواخت - و سال سیم (که سنین عمرش بهفتاد رسیده بود) بنابر عروض مرض فالج از دولت باریابي محروم گردید - پادشاه بآئین بنده پروري دیهات بیست لک دام از حوالی مستقر الخلافه بطریق سیورغال باو عطا فرموده بر منصب پسر و نبیره اش افزود - و خدمات حضور (که باو متعلق بود) بدیگران تفویض پذیرفت - سال سي و یکم بیست و هفتم شعبان سنه (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت هجري در بلدهٔ مذکور بدیار خاموشان منزل گزید *

* حسام الدین خان *

میرزا حسام الدین حسن نبیرهٔ میرزا غیاث الدین علي آصف خان است - پدرش نظام الدین علي نام داشته - موصی الیه مرد عیاش بے پروا بود - و در عنفوان جواني بکمال استغنا میگذرانید بنابر قرابتے (که این سلسله را با یمین الدوله آصفجاهي ست) بعد جلوس اعلی حضرت سرگرم تقدیم خدمات پادشاهي گشته مدتے در دکن بکارهای متفرق بسر برده در سال پانزدهم بمنصب هزاري

(۲) نسخهٔ [ا] سه هزار و پانصدي هزار سوار (۳) در [بعضے نسخه] بیست و ششم *

پانصد سوار سرفرازي يافته ببخشيگري دکن قامت اعتبار خويش
بر آراست - با آنکه از ديانت و بيغرضي از آميزش مردم آزادانه
ميزيست اما از روی دانش و فهميدگي نوعے حسن سلوک سرکرد که
زبانها بتحسين گويا گشت - صوبه‌داران دکن باعزاز و احترام با او
پيش آمدند - خاندوران نصرت جنگ واسطهٔ ترقي او شده کارداني
و ديانت مشار اليه را با خدمت طلبيها دل‌نشين اعلى حضرت
ساخت - در سال هيزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي
ششصد سوار و خطاب خاني سرمايه اندوز عزت و افتخار گرديده
و در سال بيست و يکم بمنصب دو هزاري ذات هزار سوار سرفرازي
يافته بعزل بخشيگري دکن و تفويض حراست قلعهٔ اودگير محکوم
و مامور گشت - چون ميخواست (چنانکه در دانش و کارشناسي
شهرت گرفته بشجاعت و مردانگي هم نامے بر آرد) دران ناحيه دست
(۲)
جرأت و جسارت از آستين همت بر آورده تا سرحد گلکنده
بسرکش افکني و متمرد گدازي قيام ورزيده - و در پيشگاه سلطنت از
متصديگري برآمده نقش سري و سرداري نشاند - و باضافهٔ پانصدي
پانصد سوار سر برافراخت - و در سال سيم از قلعه‌داري اودگير
(۳)
تغير شده بفوجداري تلنگانه از انتقال هادي داد خان انصاري
سر عزت بر افراخت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] بر کشاده (۳) در [بعض نسخه] ديدار خان - و در
[بعضے] ديداد خان - يا ديدار خان باشد *

معلوم نیست که صوبه‌داری برار چه وقت بخان مزبور قراریافته
جز این که در مرآت العالم نوشته که بعد نخستین جلوس خلد مکان
چون آن شاه اقبالمند در تعاقب دارا شکوه از آب بیاه گذشت
صوبه داری برار از تغیر حسام الدین خان بسید صلابت خان
مخاطب باختصاص خان مقرر گشته فوجداری سرکار بیجاگده
بخان مذکور مفوض گردید - سال فوتش بنظر نیامده *

مشارالیه با اشتغال دنیوي همواره اوقات را بعیش و طرب
میگذرانید - و اصلا بکوچهٔ فکر و اندوه (۲) گذر نداشت - در فن موسیقي
بسیار ماهر خوش محاورهٔ بدیهه‌گوی سخندان بود - اگرچه بتحصیل
علوم نپرداخته اما از کثرت مصاحبت با علما آشنائي بهر علم داشته
که بوقت تقریر عاري نبود - حسن خط را بخط استاد رسانیده
قطعه نویس بےنظیر بود - و نهایت شیفتهٔ صید و شکار - و کثیرالاولاد
بود - پسران رشید داشت - نخستین پورش میرزا نعمت الله - که
از سائر برادران بیشتر صاحب نام و نشان گردید - هنگام عزیمت
عالمگیري بقصد انتزاع سلطنت رفاقت گزیده بعد نخستین جلوس
بخطاب سهرابخاني و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي
چهار صد سوار و فوجداری بالاپور برار کامیاب عزت گشته رخصت
دکن یافت - و پیوسته بتقدیم خدمات حضور و بیرون مورد نوازش
خسرواني بود - پسرش میرزا عاقبت محمود سزاوار خان است

---

(۲) نسخهٔ [ج] اندوه و فکر *

که از فوجداري الند و تلنگه بهراست قلعهٔ بیدر امتیاز یافته (۲) (۳) در عهد خلد منزل ضعف بصر طاري گشته تغیر شد - و در برهانپور درگذشت پسرش میر نظام‌الدین علي حسام‌الله خان مدتها در قلعه‌داري اودگیر گذرانیده در ایام بے‌ضبطیهای صوبه داران با سرکشان آن ناحیه (که قومے اند موسوم به بیدر بدال هندي) زد و خورد داشته پسران جوان او دران آویزشها فروشدند - پس ازو پسر خردش خطاب پدر یافته تا حالت تحریر بقلعه‌داري آنجا مي پردازد - و چون شجاعت و جرأت ارثي دارد با آنکه فرقهٔ ضالهٔ مرهته بهرجانب و هرطرف تسلط افزاست اما متمردان آن‌ناحیه ازو سر حساب اند و في الجمله درین زمانه احیای نام نیاکان خود میغماید - این هم از حسن نیت حسام‌الدین خان مرحوم است - که از صد سال افزوده و هنوز سلسلهٔ او پا برجا ست *

* حکیم حاذق *

پسر حکیم همام گیلاني ست - ولادت او در فتحپور سیکري بعهد عرش‌آشیاني واقع شده - و هنوز حدیث‌السن بود - که پدر درگذشت چون نیاکانش همه صاحب فضل و دانش بودند او نیز اوقات خود را بتحصیل لختے کمال متعارفه صرف نموده بشعر و انشا شهرت گرفت و با آنکه در طب آنقدر ماهر نبود بحذاقت نام برآورد - و در زمان جهانگیري بوشادت و اعتبار چهرهٔ بختوري برافروخت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] للند و نلنکه (۳) نسخهٔ [ب] ملیکه *

چون سریر سلطنت بجلوس فردوس آشیانی زیب دیگر یافت بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار سر برافراخت - و درهمین سال برسم سفارت توران رخصت یافت - که امام قلي خان والی آنجا سلسله جنبان صداقت و وداد شده عبدالرحیم (۲) خواجه جویباری را بعنوان حجابت نزد جنت مکاني فرستاده بتحریر آورده بود - که شاه عباس صفوي روابط قدیمه را منظور نداشته قندهار را از تصرف اولیای دولت برآورد - لائق آنکه شاهزاده ولیعهد با لشکرے گران و سامانے در خور بتسخیر آن معین گردد - ما نیز با لشکر ماوراءالنهر و بلخ و بدخشان بدان سمت شتافته آنچه دولتخواهي ست بتقدیم میرسانیم - و بعد از فتح بتسخیر خراسان پرداخته هرچه خواهند ازان ولایت ضمیمهٔ ممالک محروسه گردانیده تتمه را بما مرحمت فرمایند - ناگاه دراثنای این گفت و شنود قضیهٔ ناگزیر جنت مکاني رو نمود - خواجه در مبادی جلوس شاهجهاني از دارالسلطنهٔ لاهور بدارالخلافهٔ اکبرآباد آمده سعادت بار اندوخت - و در همان نزدیکي بدیرین مرضے که داشت درگذشت - ارسال نامهٔ دوستي و تعین رخشور ازینطرف هم لازم آمد - حکیم را (که پدرش در فرمانفرمائی عرش آشیاني برسم رسالت نزد عبدالله خان اوزبک رفته بود) با ارمغان یک لک و پنجاه هزار روپیه و نفائس هندوستان رخصت فرمودند - و پس از معاودت در سال چهارم خدمت عرض مکرر (که بحسن تقریر

(۲) نسخهٔ [ب] عبدالرحیم خان *

و مزاجداني محتاج است) از تغیر حکیم مسیح الزمان بدو تفویض یافت - و پستر بتوالي اضافها بمنصب سه هزاري پایهٔ برتري برافراشت و بعد ازان بنابر وجهی از منصب افتاده در اکبرآباد گوشهٔ انزوا برگزیده بسالیانهٔ بیست هزار روپیه موظف گردید - و در سال هیزدهم بافزایش سالیانه از اصل و اضافه چهل هزار روپیه آسودگي اندوخت و سال سي و یکم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت بساط هستي در پیچید - صاحب مرآت العالم فوتش را در سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد نوشته *

حکیم بسیار تند مزاج با رعونت و تبختر بود - از خویشتن بیني و بر خود غلطي طرفه پندار داشت - رباعی میر اللهي همداني (که از سخن سنجان خوش فکر است - و هنگام مراجعت حکیم از سفارت توران در کابل بدیدنش رفته نقش صحبت درست ننشست (۲)) مشهور است *

* رباعي *

* دایم ز ادب سنگ و سبو نتوان شد *

* در دیدهٔ اختلاط مو نتوان شد *

* صحبت بحکیم حاذق از حکمت نیست *

* با لشکر خبط رو برو نتوان شد *

هرچند طبابت را درست نورزیده بود اما نظر بر اعتبار و نامش امرا استعلاج مینمودند - چندے در نگارش مآثر صاحبقران ثاني

(۲) نسخهٔ [ا] نشست *

قلم معاني رقم را جولاني نموده - چون ديگر منشيان سخندان بدان كار پرداختند او دست كشيد - شعرش صاف و درست است سخن سازئ پيشين را طرز تازه گويان آميخته - خالي از حلاوت نيست - ليكن او خود را به از انوري ميدانست - ديوانے در كمال تزئين (۲) مرتب ساخته در قاب مرصع گذاشته هرگاه بمجلس مي‌آورد (۳) هركه بتعظيم آن بر نمي خواست اگر عمده هم مي بود ناخوشي ميكرد - و آنرا بر رحل طلا گذاشته ميخواندند - اين بيت او مشهور است * بيت *

* دلم بهيچ تسلي نميشود حاذق *

* بهار ديدم و گل ديدم و خزان ديدم *

* حقيقت خان *

اسحق بيگ يزدي - ابتدا خانسامانئ سركار ممتاز الزماني داشت - سال چهارم جلوس فردوس آشياني چون آن عفيفه از دار فاني بدار باقي نقل نمود پادشاه اورا (كه مرد كتخدا منش بود) بخدمت ديوانئ بيگم صاحب بر نواخت - سال نهم جهت تفتيش دفائن ججهار سنگهه باغي (كه بقتل درآمده بود) با مكرمت خان و باقي‌خان چيله جانب ديدا تعين يافت - و بحسن تفحص اينها بيست و هشت لك روپيه از چاههاي آن نواحي برآمده داخل سركار پادشاهي گشت - سال دهم بمنصب هزاري صد سوار

---

(۲) نسخهٔ [ا] ترنين (۳) نسخهٔ [ج] مي آوردند *

و سال دوازدهم بخطاب حقیقت خان چهرهٔ اعتبار برافروخت - و سال دوازدهم بخطاب حقیقت خان مخاطب گردیده بخدمت عرض مکرر از تغیر عاقل خان عنایت الله نامزد شد - سال سیزدهم باضافهٔ صد و پنجاه سوار و سال شانزدهم بافزونی پانصدي و سال هیزدهم بافزایش پنجاه سوار از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي سه صد سوار ترقي پذیرفت - پس ازان پانصدي اضافه یافته از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري سه صد سوار عز امتیاز اندوخت - که از فهرس آخر پادشاه نامه منصب او بشرح مرقوم مستفاد میشود - سال بیست و هشتم چون بکبر سن رسیده بود پادشاه او را از کارها بازداشته بگوشه گزیني آرامش بخشید - و سال هفتم جلوس خلد مکان مطابق سنه (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار هجري در حالت انزوا کنج نیستي گزید *

* حسین بیگ خان زیک *

خواهر زاده و خویش علي مردان خان مشهور است - چون سعید خان ناظم کابل حسب الاشارهٔ علي مردان خان بقندهار پیوست رعایا و سکنهٔ آنجا را در موافقت متردد یافت - دانست که با افواج قزلباش در حوالیِ بست بذد و بست واقعي صورت نخواهد گرفت علي مردان خان را با جمعے در ارک قندهار گذاشته سه هزار سوار اورا بسرداریِ مشارالیه همراه گرفته با قزلباشیه عرصهٔ نبرد آراست فوج ایران بر مردم علي مردان خان غالب آمده در مردم او تزلزلے راه یافت - اما سعیدخان بر وقت خود را رسانیده مخالفان را آوارهٔ

بادیهٔ هزیمت ساخت - موصی الیه بهمراهی علي مردان خان سعادت ملازمت صاحبقران ثاني دریافته بنوازش خسرواني اختصاص گرفت چون آثار کارداني از وجنات احوالش ظاهر بود اورا از همراهی خان مذکور برآورده شرف اندوز حضور ساخته بخدمت آخته بیگي (که جز بمخصوصان معتمد تفویض نیابد) بر نواختند - و در سال هیزدهم بانضمام آن خدمت توزک مقرر گشته بعنایت عصای مرصع و اضافهٔ منصب تارک عزت بر افراخت - و در سال بیست و یکم از کارهای حضور باز داشته بعنایت صوبه داری کشمیر و خطاب خاني و باضافهٔ پانصدي ذات و پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و عطای علم و فیل مباهي فرموده بدانصوب دستوري دادند - و در سال بیست و هشتم بخدمت فوجداري میان دوآب از تغیر غضنفر خان و اهتمام عمارت مخلص پور (که ساعت تاسیس آن هفدهم محرم سال مذکور سنه (۱۰۶۵) هزار و شصت و پنجم هجري مقرر شده بود) رخصت یافت - و در سال سي و یکم بار دیگر بمرحمت خدمت میرتوزکي کامیاب گردید - و در جنگ سموگده خان مذکور میر اهتمام توپخانهٔ پادشاهي بود - داراشکوه توپخانهٔ خود را بسرداري برقنداز خان میرآتش خویش از دست راست و توپخانهٔ پادشاهي را از طرف چپ در پیش صف لشکر جا داده هر دو در افروختن نیران جنگ و گرم ساختن هنگامهٔ نبرد پایه‌کمي از یکدیگر نیاوردند - ادبار سردار را چه علاج - پس از فرار دارا شکوه

چون مهمات سلطنت بخدام عالمگیري باز گردید مشار الیه نیز بتقبیل عتبهٔ خلافت سربلندي یافت - در سال جلوس بفوجداري بنگش مرخص گردیده در آخر سال دوم معزول گشت - و در سال هیزدهم بفوجداري جونپور سرفرازي یافت - و در سال نوزدهم آخر سنه (۱۰۸۶) هزار و هشتاد و ششم هجري ودیعت حیات سپرد پسرانش میرزا عطاءالله و میرزا امان مدتها در رکاب پادشاهي بوده نخستین هفتصدي شده در گذشت - و دومین بتعیناتی کابل تعین شده درانجا ترقي نموده بخطاب ناصر خان ناموري اندوخت چنانچه احوالش جدا برشتهٔ تحریر درآمده *

* حسن علي خان بهادر *

عالمگیر شاهي دومین خلف آله وردي خان مشهور است - چون چهره‌اش در مهابت و صلابت ماننا بشیر ببر بود (۲) در طفلي اورا میرزا باگهه میگفتند - بقوت دست و زور بازو و در قد و قامت جوان نمایان - و ازسائر برادران بامتیاز (۳) شایان بود - و همواره برضامندي و همراهي پدر گذرانیده در اواخر زمان اعلی حضرت (که شاهزاده شجاع پای بے اعتدالي پیشتر گذاشت - و آله وردي خان با پسران طوعا و کرها رفاقتش اختیار نمود) در جنگ بهادرپور بنارس [که فیمابین شجاع و سلیمان شکوه پسر کلان دارا شکوه (که از پیشگاه خلافت با بسیارے از بندهای پادشاهي بمقابلهٔ او رفته بود) اتفاق

(۲) در [بعضی نسخه] بشیر و ببر بود (۳) نسخهٔ [ب] باعتبار *

افتاد - و شجاع شکست یافته راه بنگاله گرفت] حسن علي از پدر جدا شده بلشکر پادشاهي ملحق گشت - و پس از هزیمت داراشکوه (که طوفان تفرقه بر جمعیت سلیمان شکوه ریختند - و هریکی از منصبداران پادشاهي و نوکرانش ترک همراهي گزیده راه مقصود سر کردند) مشارالیه بوساطت راجه جیسنگهه احراز سعادت آستان عالمگیري نموده باضافهٔ پانصدي و افزایش سواران بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب خاني مورد انظار عاطفت شد - و در همین سال هنگام توجه عالمگیري بجنگ کهجوه (۲) بافزونيِ پانصدي و خدمت قوش بیگي عزت اندوخت - و بعد از جنگ دوم داراشکوه چون دارالخلافه بنزول موکب پادشاهي رونق یافت ضمیمهٔ قوش بیگي گري فوجداريِ نواحيِ شاهجهان آباد از تغیر کیرتسنگهه (۳) باو نامزد گشت و چون دوام التزام رکاب پادشاهي ناگزیر عهدهٔ قوش بیگي گري ست خان مذکور پیوسته در سفر و حضر بحسن خدمت مطرح انظار اعطاف خسرواني مي بود - و در سال نهم بداروغگيِ ملازمان جلو نیز اختصاص گرفت - چون آخر سال دوازدهم انتهاض الویه (۴) از مستقرالخلافه اتفاق افتاد خان مشارالیه از تغیر صف شکن خان بفوجداريِ متهرا و از اصل و اضافه سه هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار سر بلند گشته با فوج حضور بمالش سرتابان آن ناحیه رخصت یافت

---

(۲) نسخهٔ [ب] کهجوره (۳) نسخهٔ [ب] کیرتسنگ - و نسخهٔ [ج] کیرلسنگ - یاگوري سنگهه باشد (۴) نسخهٔ [ا] بمستقرالخلافه ه

خان مزبور در قتل و اسر آن شور انگیزان و تاخت و تاراج مواطن آنها غایت جهد و دلاوري بکار برده در انقطاع نسل و تبار و انهدام قلعهای استوار دقیقهٔ از دقائق فرو نگذاشته دیگران را از همراهان خود و غیره بر محال زمینداري مستقل گردانید - و کوکلا جات شقي را (که علت کشته شدن عبدالنبي خان فوجدار و سبب نهب و غارت پرگنهٔ شادآباد او شده بود) با سنکي مفسد همراهیِ او گرفتار ساخته بحضور فرستاد - و بفهرمان پادشاهي در بادافراه اعمال زشت بند بند (۲) آن دو واجب القتل جدا کردند - پسر و دختر کوکلا جهت تربیت حوالهٔ جواهرخان ناظر شد - و آخر دختر در حبالهٔ نکاح شاه قلي چیلهٔ بیش منصب روشناس درآمد - و پسرش فاضل نام حافظ شده که نزد خاد مکان حفظ دیگرے آن چنان قابل اعتماد نبود و باستماع قراءت آن پادشاه (که بعد جلوس بحفظ قرآن موفق شده) سعادت اندوز بود - خان مذکور در جایزهٔ این حسن ترددّ بعطای نقاره کوس شادماني نواخت - و پس ازان بنظم صوبهٔ الهآباد تعین گشته در سال بیستم بصوبه‌داریِ اکبرآباد امتیاز یافت - و در سال بیست و یکم ازان جا معزول شده بحضور رسید - و در سال بیست و دوم (که مرتبهٔ اول رایات پادشاهي بجانب اجمیر افراشته شد) خان مذکور بهمراهیِ خانجهان بهادر جهت ضبط جودهپور و غیره ملک راجه جسونت متوفی معین شد - و چون سال بیست و سیوم

(۲) در [بعض نسخه] بند از بند •

موکب پادشاهي بعزم گوشمال از اجمیر باودیپور توجه نمود فوجے گران بسرکردگیِ حسن علي خان به تنبیه و تعاقب رانا با سامان شایان و مصالح فراوان تعین یافت - درین مهم از مشارالیه کارهای عمدهٔ دست بسته شده مصدر خدمات شایسته گردید - تا آنکه روزے از دره گذشته بوسر رانا تاخت آورد - و او نتوانست خود را جمع کرد خیمه و اسباب گذاشته بدر زد - خان شهامت نشان بتخانهٔ پیش حویلیِ رانا را با یکصد و هفتاد و دو بتخانهٔ دیگر واقع نواحیِ اودیپور مسمار ساخته بحضور رسید - و بخطاب بهادر عالمگیر شاهي ناموري اندوخت - و پس‌ازانکه رایات پادشاهي ظلال‌افکن ساحت دکن گشت حسن علي خان بهمراهیِ شاهزاده محمد اعظم (۲) بمحاصرهٔ بیجاپور مامور گشت - با آنکه هر روز در مورچال هنگامهٔ دار و گیر و معرکهٔ زد و خورد گرم و آویزشها بافواج نواحي پی‌درپی بود قحط و غلای عظیم بر لشکر رو آورد - ازین جهت در سال بیست و نهم حکم بنام پادشاهزاده رفت - که هرگاه حال بدین‌منوال است دست از محاصره باز کشند - و با افواج بحضور (که درانوقت سواد شولاپور مضرب خیام پادشاهي بود) بیایند - پادشاهزاده مجلس کنکاش با عمدهای آزمون‌کار آراست - اول حسن علي خان بهادر عالمگیر شاهي مورد التفات گردید - که سرانجام مهم یساق موقوف بر اتفاق بندهای پادشاهي ست - بدین مضمون حکم محکم از جناب خلافت صادر

(۲) در [بعضی نسخه] اعظم شاه •

و درنگ رصین شده - رای شما در مقدمات صلح و جنگ، و شتاب و درنگ رصین و متین است - که بدین گونه متاعب و مصائب بسیار دیده و شنیده و کشیده اند - درین مقدمه چه اندیشیده اند - خان موصی الیه پاسخ گذار شد - که نظر بر صلاح لشکر و رفاه عموم خلق مصلحت در برخاستن است - هرگاه در مهم بلخ پادشاهزاده مراد بخش را بنابر بواعث شتی تاب و توان استقامت (٢) نماند کام و ناکام بے حکم اعلی حضرت دست از محاربه برداشته راهگرای حضور شده بود آنچه برخلق میگذرد ظاهر است - و بحضرت خود حکم رسیده - بعد ازان دیگر عمدها مخاطب شده همگنان موافق رای خان مشار الیه تادیهٔ جواب نمودند - پادشاهزاده فرمود از خود گفتید - از من بشنوید - محمد اعظم با دو پسر و بیگم تا جان دارد ازین مهلکه نخواهد برخاست - بعد ازین پادشاه تشریف آرند - و تجهیز لاش فرمایند رفقا را در بودن و رفتن اختیار است - عزم خداوندان ناموس ملک و ملت قضای آسمان است - دیگرگون نمیگردد - و بمیامن استقامت پادشاهزاده خان فیروز جنگ با لشکرگران و رسد غله از شمار فراوان رسیده عسر بیسر تبدیل یافت - و در همین سال صوبه داری برار از انتقال ایرج خان نامزد حسن علي خان بهادر شد - چون او گرم محاصرهٔ بیجاپور بود و ترددهای پسندیده مي نمود رضي الدین خان شیخ رضي الدین (که از اشراف بهاگاپور بهار است - و مهمات خانهٔ

---

(٢) نسخهٔ [ا] توان و استقامت ه

خان مذکور و افواج پادشاهي متعلقهٔ او سرانجام میداد) به نیابت متعین گردید *

شیخ فاضل متبحر و در مولفین فتاوای عالمگیري منخرط بود سه روپیه یومیه مي‌یافت - چون در اکثر فنون هم دست داشت سپاهگري و عملداري و ندیمي و از هرجا خبرداري علاوهٔ آن بوساطت قاضي محمد حسین جونپوري محتسب حضور کمالاتش بعرض خلد مکان رسیده یکصدي منصب یافت - و رفته رفته بیاري طالع و حسن سلیقه باعانت و امداد حسن‌علي‌خان برتبهٔ امارت و خاني فائز گردید - و پیشکار همه کار (۲) سرکار خان مذکور گشته در استیصال جات متهرا و مهم رانا کارهای‌نمایان بتقدیم رسانید - و در آغاز سال سیم در اثنای گفتگو با سپاه کشته گردید - نظم صوبهٔ مسطور بنیابت خان مذکور بمحمد مومن خویش ایرج خان قرار گرفت *

و چون محاصرهٔ بیجاپور بامتداد‌کشید همت پادشاهانه برجوشیده بر زبان‌گذشت - که ما زمرهٔ سلاطین از مراتب دنیوي فائدهٔ که داریم تحصیل نام است - خواستیم از فرزندان یکے حاصل‌کند - میسر نیامد به بینم این دیوار چه طور از پیش بر نمي خیزد - از شولاپور رایات عزیمت بدان طرف درجه پیمای تسخیر گشت - چون کارها در گرو اقبال است بیست و یکم شعبان سنه (۱۰۹۷) هزار و نود وهفت هجري رسولپور سه کروهي بیجاپور مطرح خیام ظفر ارتسام گردید

---

(۲) نسخهٔ [ج] همه کارهٔ سرکار *

و چهارم ذی‌القعده سنه مزبور بیجاپور کشایش یافت - حسن علي خان بهادر (که بیماری شدید داشت) بعد یکروز بعالم بقا شتافت گوی شجاعت و سپهداري از اقران مي ربود - در خیر خواهی خلائق و گفتار و کردار درست ضرب المثل بود - پسرانش محمد مقیم و خیر الله ترقي نکردند *

* حکیم الملک *

نامش میر محمد مهدي - وطنش اردستان است - سالی (که محمد اورنگ زیب بهادر از دکن عزیمت مستقر الخلافه فرمود) او همراهي گزیده بمنصب هزاري سربلند گردید - و رفته رفته بخطاب حکیم الملک مخاطب گشته سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري پانصد سوار چهرهٔ بختوري افروخت - و سال سي و هفتم (که محمد اعظم شاه را بنابر عروض بیماری استسقا نوبت بآن رسید که دورهٔ آستین نزدیک بچهارده گره تنگي میکرد - و دورهٔ پایچهٔ پاجامه یک گز و شش گره رسیده بود) حکیم الملک برای معالجهٔ شاهزادهٔ مذکور دستوري یافت - بعد رسیدن پادشاهزاده بحضور پادشاه از بس محبت پدري خیمه برای شاهزاده در کلال بار نصب ساخته هر روز یک مرتبه بدیدن پسر میرفت - و خود زیب النساء بیگم همشیرهٔ حقیقی شاهزادهٔ مذکور همراه شاهزاده طعام پرهیزانه میخوردند - و اکتفا بران داشتند - حکیم الملک که برای معالجهٔ شاهزاده تعین شده بود چه در راه و چه بعد رسیدن بحضور در علاج ید بیضا

نمود - پس ازانکه شاهزاده را شفا رو داد باضافهٔ هزاري ذات بپایهٔ چهار هزاري تصاعد پذیرفت *

صاحب مآثر عالمگیري زباني پادشاهزاده (که پیش پدر گفت) مي‌نویسد - روزے (که شدت مرض بنهایت رسید - و مردم مایوس گردیده واهمهٔ ترکیدن بدن داشتند) ناگاه بین النوم والیقظه شخصے نوراني نمودار شده گفت - توبهٔ نصوح بکن - شفا خواهدشد - چنانچه توبه بعمل آمد - و بعد رفع غفلت احتیاج بول شد - و در طشت کلان دفع گردید - و هفت حصه از ورم بر طرف گشت - روز دوم آزاد ولي شیخ عبدالرحمٰن درویش نوشت - که جناب مرتضوي فرموده اند امشب توبه دادم - شفای عاجل روزي میشود *

* حسین خان خویشگي *

پسرکلان سلطان احمد اعظم شاهي ست - چون پدرش حسب الطلب عالمگیر پادشاه از قصبهٔ قصور (که موطن خویشگیان است) عازم حضور گردیده رخت هستي بر بست - دو برادرش بایزید خان و پیرخان خود را بموکب پادشاهي رسانیده بمنصب سرفرازي یافتند و او با برادر چارمین بمسکن مالوف معاودت نموده اصلا بفکر نوکري نیفتاد - اگرچه منصبے بنام یافته بود اما هیچگاه از وطن برنیامد - آنچه دیگران را بعرق ریزئ سعي و تلاش بدست آمدے او را باضعاف مضاعف آن در خانه نشیني میسر بود - پیوسته بر وسادهٔ ریاست آن ناحیه اتکا داشت - و بوفور سپاه و جمعیت علم انا و لا غیري

سرحساب فرود نیاورده چیزے بصوبه داران لاهور می افراشت - و هرچند دست برداشته از تیول آنها (که دران حوالی بود) میداد - خود را دیوانه وضع و سودائي مزاج وا مي‌نمود اما بکارها هشیار بود - و از احترام ادب خاندان قدسیهٔ سیادت را کماینبغي بجا مي‌آورد - و اکرام سادات دقیقهٔ فروگذاشت نمیکرد - بمجذوبے مشهور ببنک گرویده بود - هرچه میگفت میکرد - ابا نمي‌آورد - و تا نشسته مي‌بود بساعت خبر میدادند - که میان صاحب بخیریت اند - او الحمدلله میگفت - و آن مجذوب محمد خان نام داشت از بنک زئي (۲) ست - ناگاه جنونے بردماغش ریخت - و طبعش را بشورش آورد - مدتے زنجیر بپا داشتند - آخرها صحبت حسین خان باوی که * ع *

* دیوانه چو دیوانه به بیند خوشش آید *

درگرفت - و دران ازبودگي و سلب احوال لختے گفتهای او پرتو صدق برداد - و بر اعتقاد حسین خان افزود *

بنک زئي از اولاد شیخ بنک اند - که بقول جمهور پسر خویشگي ست - و برخے نبیرهٔ شیخ الاسلام شیخ مودود چشتي دانند اما باتفاق مرید وتو شوریاني بنک وتوزئي ست - و به پیر کبار زبانزد قوم است - و شوریان نام پدر او ست - که پسر خویشگي ست اورا سه پسر بود - وتو و حسین و خلف - نخستین را جاذبهٔ شوق

(۲) در [بعضے نسخه] بتک - و در [بعضے] تنک •

آلهي دامنگير وقت گرديد - بطلب مرشد برآمد - و چون بپاى سعي نشيب و فراز بسيار نورديده بقصبهٔ چشت رسيد بخدمت خواجه مودود چشتي [كه خواجه معين‌الدين سنجري (قدس سره) بدو واسطه بار ميرسد] پيوست - چهرهٔ مقصود نقاب بر كشود مدتها بپرستاري آن بزرگوار سعادت اندوخت - و پس از تكميل بمعاودت وطن مالوف مجاز گرديد - اما او بعد رحلت شيخ بمولد خويش در آورد - و بسيارے از مردم كوه و جملهٔ خويشگيان و جمڈه حلقهٔ مريدي او بگوش كشيدند - از كمال مريدانش شيخ بنگ است - كه عم اوست - و از ابدالان وقت بود - در حقش دعا كرده كه تا قيام قيامت از ارباب معرفت و ولايت اولاد تو خالي نباشد لهذا اكثرے درين قوم صاحب كمال بودند - و اين شعبه هم به پير زادگي مشهور *

نقل كنند كه لباس پير وتو سياه بود - چون شيخ بنگ بدرجهٔ كمال مرتقي گرديد آنرا بدو بخشيده خود بلباس سفيد متلبس (۲) گشت - ازين است كه بنگ زيان هر چيزے سياه را بر خود مبارك دارند - بخلاف وتوزيان كه آنها مشوم انگارند - و لواى خويشگيها كه سياه و سفيد مي باشد اشعارے دارد بتبرك هر دو بزرگوار *

بالجمله حسين خان در قصبهٔ قصور و اطراف و جوانب آن كوس خود سري و خود رائي مي نواخت - و بجاگير داران عمده

(۲) نسخهٔ [ب] ملبس - و در [بعضے نسخه] ملتبس *

و غیر عمدۀ آن ناحیه جز بسرتابي و گردن‌کشي جواب نمیگفت
تا آنکه بهادر شاه بلاهور آمده طرح اقامت افگند - و پستر پرخاش
و مخازعت شاهزادها بمیان آمد - اصلا بتلاش و تردد (که ناگزیر چنین
اوقات است) پا بیرون نگذاشت - و بهمان شیوۀ نکوهیدۀ خویش
سرگرمي داشت - چون اوائل عهد فرخ سیر نظم صوبۀ پنجاب
بعبدالصمد خان دلیر جنگ تفویض یافت او با خان مذکور وسائل
اخلاص و یکجهتي برانگیخته برای ملاقاتش بلاهور آمد - خان ناظم
فوجداري لکهي جنگل را نیز بدو مفوض فرمود - آن نا انصاف
زیاده بر خود تنیده مواد تمرد و فساد را بیش از پیش آماده
گردانید - و چون ناظم دید (که زر لکهي جنگل را هم مثل زر تصور
بلغیده تن بحرف حسابي در نمیدهد - و حاصلے غیر از ندامت
و پشیماني نیست) قطب الدین روهله را بر تعلقه اش تعین نمود
با او نیز کجگرائي پیش گرفته کارشکنیها میکرد - و بدان بسند ننموده
آخرها بر سرش فوج کشیده و جان و مالش را دست خوش غارت
ساخت - معهذا عبدالصمد خان چندے بتغافل گذرانید *
چون بے اعتدالیهای او از حد (۲) درگذشت بند و بست آن ضلع را
نصب العین همت نمود - و با هفت هزار سوار از لاهور برآمد
و بحسین خان نوشت - که قصور و حوالی آن بتو ارزاني ست - دست
تصرف از دیگر محالات کوتاه کن - ممنوع نگشته با سه هزار سوار

(۲) نسخۀ [ب] از حد آدمیت درگذشت *

استقبال نمود - برخے برانند که سادات صاحب مدار سلطنت او را بتطمیع صوبه‌داری لاهور تحریض بر نبرد دلیر جنگ نمودند - و جوقے گویند که قطب الملک بنوشتهٔ سید حسن خان بارهه صوبه‌دار لاهور (که از راه قصور رفته بر سر شیخی و خیره سری او آگهی یافته) بعبدالصمد خان نوشت - که دست ازو بر ندارد - و زرے هم برای نگهداشت سپاه بر خزانهٔ لاهور تنخواه کرد - بهر صورت نزدیک قصبهٔ جوهنی (که سی کروهی لاهور و هیزده کروهی قصور است) ششم جمادی الاخری سال دوم محمد شاهي تلاقي فریقین روداد جنگے صعب و زد و خوردے سخت واقع شد - افاغنه مستانه خود را بر توپخانه زده ازان آتش شرر بار در گذشتند - پس از چپقاش نمایان هراول طرفین (که ازین طرف برادر زاده اش مصطفی خان پسر علي خان خویش بایزید خان بود - و ازان طرف کریم قلي خان بخشی فوج دلیرجنگ) مردانه جان برافشاندند - آغرخان دیده مغول (که باتفاق عارف خان چیله در میسره بود) دو چار حسین خان گشت - و با شصت و پنجاه سوار تیر انداز قدر انداز پای ثبات افشرده بخانهٔ کمان درآمده دست و بازو بتیر دوزي برکشاد - حسین خان ازو دست برداشته بر دلیر جنگ حمله برد - آویزشے قیامت زا پدید آمد - آخر مردم ناظم تاب مقاومت نیاورده بر مانیدند نزدیک بود که چشم زخمے بدلیر جنگ رسد - عمدها مثل جاني خان و حفظ الله خان مصدر تردد شدند - و آغر خان بار دیگر

در همان اثنا فیلبان خود را رسانیده صدای داروگیر بلند ساخت - و درویش مزبور (که با او در سواری فیل شریک بود) بزخم تیر مقابل دامن از گرد هستي بر افشانده جهان را درچشم حسین خان تیره ساخت - چون حسین خان زخمي بود مغلان فیل او را نشانهٔ تیر و گلوله نموده از پا در افکندند * و کان ذلک فی سنة الف ومائة و ثلثین من الهجرة النبویة *

* حمیدالدین خان بهادر *

عالمگیر شاهي پسر سردار خان کوتوال است - و نبیرهٔ باقي خان چیله قاماق شاجهاني ست - از امداد روزگار و یاوری طالع در آخر عهد خلدمکان مدار سلطنت هندوستان گردیده رتق و فتق دولتخانهٔ پادشاهي و ضبط و ربط کارخانجات عمده بدو مفوض بود با این همه تیر روی ترکش خلیفهٔ زمان بوده چه در مورچال قلاع و چه در حوالی اردو و دور دستها بمالش و تنبیه اشقیا تعین میگشت و هرجا میرفت به تکاتک پا و ضرب دست مخالف را زده و برداشته سالم و غانم مراجعت مي‌نمود - و بانواع تحسین اعزاز مي‌اندوخت ازین بود که به نیمچهٔ عالمگیري زبان‌زد عوام شده - در بدو حال چون پدرش مورد عنایت خسرواني بود او نیز بدولت روشناسي و دوام خدمت و حاضرباشي اکتساب سعادت مي‌نمود - و باقتضای خانه‌زاد نوازي در سال بیست وهشتم از تغیر پدر بخدمت داروغگی خاتم بندخانه سرفراز شد - و درانوقت (که پدرش از اهتمام خانی

بسردار خاني ناموري يافت) او باضافهٔ دوصدي بمنصب چهار صدي پنجاه سوار ممتاز گرديد - و در سال سي و دوم از تغير پدر بخدمت داروغگئ فيلخانه برخود باليد - وچون در پيشگاه خلافت منظور نظر پيش آمد او شده بود متواتر اضافهٔ منصب مي يافت - چون در مقامات ايكلوج او بآوردن سنبهاي تبه كار (كه بحسن سعي خانزمان حيدر آبادي با زن و فرزند اسير شده بود) مامور گرديد مشاراليه آن محبوس زندان ناكامي را حسب يرليغ پادشاهي از دو كروهي بهادر گذهه (كه لشكرگاه بود) تخته كلاه نموده و رفقاي اورا لباس مضحكه پوشانيده شترسوار دهل كوبان و نفير زنان در تمام اردو تشهير نموده بحضور پادشاهي آورد - و در سال سي و سيوم بخطاب خاني كامراني اندوخت - چون پدرش در گذشت از انتقال او بخدمت كوتوالي و ديگرخدمات كمر فرمانبري بربست - و درين ضمن بعطاي جيغهٔ مرصع و انعام فيل سر برافراخت - و مكرر بتنبيه غنيم مرخص گشت - و در سال سي و هفتم اتفاقا چند كهي از ملازمان معزالدين با فضل علي خان ديوان سركار ايشان ناملائم پيش آمدند - و از اوباش وضعي كار بپرخاش رسانيدند - حكم شد كه حميدالدين خان رفته آن جماعت را پاداش اعمال در كنار نهد - چون خان مذكور بر سر آنها رفت از هجوم و غوغا فيل سواري خان موميٰ اليه رم خورده از معركه بدر آمد - و تا يك كروه طرف گنج پادشاهي برد - اتفاقا جوالهاي كلان (كه در گنج انبار مي كنند) بنظرش آمد - همين كه فيل از برابر آن

نشست - و بر گذشت خود را جمع نموده از حوضه برآمد - و بران سواری دیگر خودرا بمعرکه حاضر کرد - و آنها را بسزا رسانید - و در سال سي و نهم در اسلام پوري از اصل و اضافه بمنزلت دو هزاري ارتقا گرفت - و درهمین سال سنتای تبه‌کار قاسم‌خان و خانه‌زاد خان و دیگر امرای حضور را غارت نموده در گدهی دهندیري محصور نمود - متصل ادونی خان مسطور با فوج گران برسم کمک دستوري یافت بامرای تاراج زده و رخورده بلوازم ضروري امداد نمود - درین ضمن آن شقي همت خان بهادر را برشکسته راه خرابهٔ خود گرفته بود. خان (۲)
مذکور تعاقب نموده اورا از ملک پادشاهي برآورد - چون بحضور رسید مورد تحسین و آفرین گشته بخطاب بهادر فرق بلند نامي برافراخت - و در سال چهل و دوم بخدمت تقرب مرتبت داروغگی غسلخانه اختصاص گرفت - و پستر بداروغگی جواهرخانه نیز اعتبار یافت - و در سال چهل و سیوم از انتقال اخلاص خان (که در آویزهٔ غنیم درجهٔ شهادت یافت) بخدمت آخته‌بیگي و عطای کمر و متکای مرصع مطرح الطاف خسرواني گشت - و درین میان مرارا بآوردن رسد و تعریک مفسدان رخصت یافته خاطرخواه پادشاهي بامر مامورة پرداخته درجهٔ استحسان یافت - اگرچه او در جمیع قلعه‌گیریها نیکو خدمتي و جانفشاني بتقدیم رسانیده نقش بهادري و پردلی خود کرسي‌نشین ساخت اما در تسخیر راجگدهه (که سیوا بعد انتزاع از تصرف

---

(۲) نسخهٔ [ب] زاد خرابهٔ خود *

عادل شاهیه در ایام استیلای خویش سه طرفش سه قلعه حصار ساخته)
تودد نمایان و کار دست بسته بجا آورد - و باتفاق تربیت خان میرآتش
بر پشت پشتهٔ محاذیٔ زاویهٔ مثلث آن قلعه (که زبان دانان این کار
آنرا سونده نامند) برآمده اسباب جنگ آوري مهیا کردند - ودمدمه
بر کوه فرازے بر بسته بسنگ چین رسانیدند - و با آنکه محصوران
در انداختن تفنگ و بان و سنگ کوتاهي نمیکردند بهادران بر فراز
برجے (که بر نوک سوندهٔ مذکور بسته بودند) برآمده درون دیوار
آمدند - آنها از مشاهدهٔ این جرأت و جسارت همت باخته امان طلب
گشتند - بیست و یکم شوال آغاز چهل و هشتم سال جلوس سنه (۱۱۱۵)
هزار و یک صد و پانزده هجري چنین چهار قلعهٔ سر بفلک کشایش
یافته به بني شاه گذهه موسوم گردید - و خان بهادر (که بمنصب
سه هزار و پانصدي دو هزار سوار رسیده بود) در جلدوی این
حسن تردد بعطای نقاره کوس شادماني نواخت - و در تسخیر پورنا (۲)
هم بقدم سعي و تلاش منهج جانفشاني پیموده خود ریسمان در کمر
بسته داخل قلعه گردید - و بنوازش غیر مترقب پادشاهانه سر افتخار
بفلک سود *

بالجمله اواخر زمان عالمگیري در عرصهٔ دربار رایت انا ولا غیري
مي افراشت - و در جذب قرب و اعتبار خود دیگرے را وقعے
نمي گذاشت - اگرچه امیرخان هم در قرب و منزلت پای کمے

---

(۲) نسخهٔ [ب] نورنه - و در [بعضے نسخه] نورنا *

نداشت اما بعدازو بود - و عنايت الله خان هرچند در دوام حضور باينها نميرسيد اما باعتدار تصدي امور ملكي و مالي در اعتبار دوشادوش بود - و چون خلافت مرتبت حضرت عالمگير در فضاى احمدنگر اول پاس از روز جمعه بيست و هشتم ذي القعده سنه (١١١٨) هزار و يكصد و هيزده هجري (كه پنجاه سال و دو ماه و بيست و هشت يوم از فرمان روائي و نود و يک سال و سيزده روز از زندگاني سپري شده بود) بعالم بقا شتافت بعد تجهيز و نماز نعش را در خوابگاه نگاهداشتند - روز دوم محمد اعظم شاه (كه بجانب مالوه رخصت يافته) از اصغاى اين سانحه از بيست و پنج كروهي اردو برگشته مراسم عزا بجا آورده روز ديگر نعش را بردوش گرفته تا بيرون ديوان عدالت مشايعت كرده بمزارات متبركه (٢) معروف بروضه (كه معموره ايست بمسافت هشت كروه از خجسته بنياد و سه كروه از دولتاباد) روانه نمود - خان مذكور (كه دقيقهٔ از جزع و فزع فرونگذاشته بود) مويه‌كنان پا پياده با نعش راهي گشت و بر طبق وصيت آن مسافر ملک بقا در صحن مقبرهٔ أسوهٔ ارباب يقين شيخ زين الدين (رحمه الله) مدفون گشت - از آيهٔ كريمهٔ *

١١١٨

* روح و ريحان و جنة نعيم *

تاريخ ارتحال مستفاد ميشود - و خلدمكان لقب يافته آن موضع بخلدآباد موسوم گرديد - خان مذكور لباس درويشي در بر كرده

---

(٢) در [اكثر نسخه] متبركات •

جاروب کشي مرقد ولي نعمت و پير و مرشد خود اختيار نمود و دران مکان براى سکونت خود طرح حويلي انداخت - که هنوز بنام او زبان‌زد است *

و چون محمد اعظم شاه از احمدنگر باورنگ‌آباد رسيد بر قبر (٢) پدر گرامي‌قدر رفته باداى مراتب فاتحه پرداخت - و دست حميد الدين خان گرفته همراه آورد - و دلجوئيها بکار برده برتبهٔ سابق اختصاص بخشيد - و در سفر هندوستان (که بارادهٔ جنگ بهادر شاه ناگزير وقت افتاده بود) همراه گرفت - گويند چون درعرض راه خبر رسيد (که محمد عظيم از جانب شرقي باکبرآباد آمد) بر زبان محمد اعظم شاه گذشت - که بلاى عظيم بآگره نازل شد خان بهادر عرض کرد - که ببرکت اسم اعظم دفع خواهد شد - روز جنگ پس از دار و گير بسيار آثار هزيمت معاينه نمود - بعد ازانکه ذوالفقار خان از معرکه بدر زد او هم خود را بکنار کشيد - و زخم تيرے هم دران وقت رسيد - پستر از گواليار آمده بآبيارى مرحمت بهادر شاه زنگ رفته برو آورد - و بعطاى عصاى مرصع و خدمت مير توزکى اول و داروغگى گرز برداران بانضمام آن چهرهٔ مباهات برافروخت - و بخطاب بهادر عالمگيري ممتاز گشت - و تا انجام عهد خلدمنزل باعزاز و اکرام گذرانيد *

چون فلک نيرنگ ساز لوحهٔ روزگار را برنگ آميزى حکمرانى

---

(٢) نسخه [ب] بر سر ببره

جهاندار شاه بیاراست و کعبتین مراد ذوالفقار خان نیز بر تختهٔ وزارت و اقتدار درشش آورد بکین توزی دیرین (که بظاهر نبود) بر نشسته او را بشکنجهٔ انواع خفت و ذلت کشیده مقید و مسلسل ساخت - تا آنکه عنقریب ذوالفقار خان بپاداش عمل رسید - اگرچه بفرو رفتن آن جفا کیش از عقوبات قید و حبس وا رست اما در دربار فرخ سیر رو نیافت - و بمراعات پیشین اعتبار یا بپاس ربطهای قدیم سیف الدوله عبدالصمد خان (که بنظم صوبهٔ پنجاب اختصاص یافت) همراه خود گرفته - هنگامے (که بعد استیصال گروی مشهور ناظم مذکور با شوکت و عظمت مافوق داخل لاهور میشد) راقم این سطور تماشائي بود - منتهای سواري خان مذکور با یک پالکي و چندکس معدود راه مي‌پیمود - و پژمردگي و فلک زدگي از حالش پیدا بود - پس ازان بحضور رسیده بخسرواني نوازش پر و بال تازگي بر کشود - و در عهد خسرو زمان بوسیلهٔ همان قرب عالمگیري بعرصهٔ پیش آمد خوابیده بمنصب عمده و داروغگي گرز برداران آب رفته بجوی آرزو آورد - و مدتے بود - تا بوقت موعود در گذشت - پسرے هم داشت که صاحب منصب و دستگاه بود - احوالش معلوم نیست *

* حیدر علی خان بهادر *

گویند نیاگانش بعبد الله صاحب مدني (رحمة الله علیه) (که یکے از بزرگان قریشي نسب مشیخت حسب بودند) میرسد - در آغاز

سنه (۱۱۹۵) یک هزار و یکصد و شصت و پنج هجري استقلال تمام بهم رسانیده متصدي امور ریاست ملک میسوریه گشت و بعده اکثر بلاد و قلاع اطراف مسخر فرموده لوای دولت و حکومت بر افراخت - قلمرو که حاصلش شش کرور روپیه بود از کرپه تا کوزپال (۲) و از کلیکوت تا دهاروار که فاصلهٔ بعید دارد بزور بازوی خود متصرف شده بزیر نگین تحکم داشت - چون کلاه پوشان (۳) انگریز بملک او درآمدند سواران را از پایان گهات کرناتک فرستاده لگدکوب تالان گردانید - و بصلح خاطر خواه رفع نزاع نمود - پستر (که در خانهٔ مرهته صورت نفاق پیدائي گرفت) او ابتدا باسترداد تهانجات خود پرداخته رفته رفته تمام اماکن متعلقهٔ آنها تا کنار دریای کشنا برگرفت پستر بمحاصرهٔ چیتل درک (که مکان زمینداری ست) پا افشرده بدست آورد - و درحال تحریر (که سنه (۱۱۹۳) هزار و یک صد و نود و سه هجري ست) بر سر کرپه ایلغار نموده قلعهٔ سدهوت و کنجي کوت و غیره محالات را متصرف گشته عبدالحکیم خان میانه حاکم آنجا را قید نموده همراه خود بسري رنگ پتن برد - خزانهٔ بسیار و آمدنی فراوان دارد - جواهر وافر فراهم آورده - و جمع کثیر نوکر بهم رسانیده - هنوز هم بمردم زرها فرستاده میطلبد - توپخانهٔ زودزن مهیا کرده ضابطه دارد - که بعد فرود آمدن لشکر بگرداگرد پهرهای

---

(۲) در [بعضی نسخه] کوپربال - و نسخهٔ [ب] کوریال (۳) در [اکثر نسخه] کلا پوشان بدون هاء •

بذوقچیان مي نشاند - که اجنبي بے پروانگي نتواند در شد *

* حرف الخاء *

* خضرخواجه خان *

از نسل فرمانروایان مغلستان است - صاحب طبقات اکبري گوید که از سلاطین کاشغر بوده - چون بخدمت جنت آشیاني پیوست بتلقي اکرام معزز گردید - و هنگامے (که از بے مهري سپهر روز ناکامي پیش آمد) پهلوی همت از مرافقت تهي ساخت - و در وقت مراجعت آن پادشاه از عراق بروفاقت میرزا عسکري در قلعهٔ قندهار محصور و متحصن شد - چون کار بامتداد کشید خضرخواجه خان نزدیک بمورچالے (که مخیم پادشاهي بود) خود را از قلعه انداخته در پای جنت آشیاني افتاد و گریبان عجز بدست انکسار گرفته و مجددا مشمول الطاف پادشاهي گشت - چون بعلو نسب و شرف حسب متحلي بود بسعادت مصاهرت این دودمان عالي نیز اختصاص یافته گلبدن بیگم همشیرهٔ آن پادشاه عالیجاه را بازدواج او در آوردند بمیامن این نسبت منیف بمدارج امیرالامرائي متصاعد گردید * چون سر آغاز جلوس اکبري باطفای نائرهٔ استیلای هیمو عرش آشیاني از پنجاب رایت عزیمت دهلي برافراشت (۲) خضرخواجه

---

(۲) در [بعض نسخه] ازین جانب رایت *

خان را با فوجے شایسته بنظم اشتات صوبهٔ پنجاب گذاشته مدافعهٔ سلطان سکندر سور (که مدعی سلطنت هندوستان بود - و در جنگ سرهند از چنگ بهادران همایوني بدر جسته بکوهستان سوالک پناه برده بود) بشهامت و شجاعت آن خان بزرگ نژاد مفوض فرمود - سلطان سکندر که جویای فرصت بود هنگامهٔ هیمو را غنیمت پنداشته جمعے با خود فراهم آورده از کوهستان برآمد - و در مملکت پنجاب رو آورده بتحصیل پرداخت - خضر خواجه خان حاجي محمد خان سیستاني را بحراست بلدهٔ لاهور گذاشته خود بدفع او برآمد - چون نزدیک بقصبهٔ چمیاري رسید و فاصله بین الفریقین ده کروه ماند خان مشارالیه دو هزار کس گزیدهٔ خود را از لشکر جدا ساخته بطریق منقلا پیش فرستاد - سلطان سکندر فرصت از دست نداده رو برو شد - و جنگے عظیم درگرفت - و آن مردم را از پیش برداشت - خضرخواجه خان ایستادن را صلاح وقت ندیده بے ستیز و آویز بلاهور معاودت نمود - و باستحکام برج و باره پرداخت سکندر اندکے تعاقب کرده زمانه را بکام خود دید - و بے منازعت غیرے زرها وصول نموده بجمع افواج همت گماشت - عرش آشیاني پس از استیصال هیمو قلع و قمع فساد سکندر را اهم مهمات دانسته لوای معاودت به پنجاب برافراخت - گویند چون این یورش تصمیم یافت عرش آشیاني از دیوان لسان الغیب تفاؤل نمودند این بیت برآمد *

* بیت *

* سکندر را نمي بخشند آب *
* بزور و زر میسر نیست این کار *

باستماع نهضت الویهٔ پادشاهي سکندر را طاقت مقاومت طاق گشته خود را بطرف کوهستان سوالک (که مقر معهودش بود) کشیده در قلعهٔ مانکوت متحصن گردید - چون مدت محاصره قریب بشش‌ماه انجامید و مورچالها بقلعه نزدیک شده سرکوبها ترتیب یافت سکندر مضطر گشته استدعای قدوم یکی از عمدها نمود - که بتسلی خاطر او پردازد - بوسیلهٔ شمس‌الدین خان اتگه (۲) و پیر محمد خان شرواني (که آنها را بمبلغی گرانمند راضي ساخته بود) ملتمس او بدرجهٔ قبول رسید - و اتگه خان باستمالت او مامور شد - سکندر کثرت جرائم را عذر خواه ملازمت ساخته عبدالرحمن پسر خود را با غازي خان و چند زنجیر فیل برسم پیشکش بخدمت فرستاد - و برطبق خواهش او بهار و آن حدود به تیولش مقرر گشته بیست و هفتم رمضان سنه (۹۶۴) نهصد و شصت و چهار سال دوم جلوس قلعه تسلیم نموده بسمت بهار شتافت - و بعد دو سال درانجا بعدم‌خانه فروشد * (۳)

* خواجه جلال الدین محمود خراساني بجوق *

ابتدا نوکر میرزا عسکري بود - از قندهار حسب الامر میرزا بتحصیل اموال ولایت گرم سیر شتافته - درهمان ایام همایون پادشاه بعزیمت عراق ازان راه میگذشت - از آمدن خواجه آگهي یافته بابا دوست

(۲) نسخهٔ [ب] شمس‌الدین محمد خان (۳) در نسخهٔ [ب] این لفظ نیست *

بخشي را نزد او فرستاده - تا رهنمای سعادت گشته بملازمت آورد خواجه این دولت را مغتنم دانسته بملازمت افتخار اندوخت - وهرچه از نقد و جنس در بساط خود داشت پیشکش نمود - جنت آشیاني میر سامانئ سرکار خود باو مفوض فرمود - چون بعد معاودت عراق و فتح قندهار خواجه از مردم میرزا عسکري طمع کرده بود بمیر محمد علي گیرانداند - در سنه (۹۵۹) نه صد و پنجاه و نه [که جنت آشیاني شاهزاده محمد اکبر را بجانب غزنین (که در تیول شاهزاده قرار یافته بود) رخصت کرد - تا در آداب ریاست و حکمراني ورزشے بهمرساند] خواجه را همراه داده جمیع مهمات را برای رزین او حواله کرد - و ازان باز پیوسته مورد عنایت و نوازش بوده مصدر امور شایسته مي‌گردید - چون خواجه پادشاه قلي بود و تواضع بے تقریب بمردم نمیکرد و بزرگان دنیا نظر بر رواج کار خود داشته همه را چاپلوس درگاه خود میخواهند بنابران اکثر برکشیدهای دولت همایوني اورا دوست نمیداشتند - و با این حالت عیب هزل و مزاح (که بد ترین عیب بزرگان تواند بود) داشت - و باامیران زمانه مطایبه میکرد - و بحرفهای دور از کار در لباس ظرفگي و ظرافت (که نادانان آنرا خوش طبعي نام نهند) بسر مي برد - و هیچ کس نبود که خلشے از خارستان ظرافت او در پهلو نداشت *

در مبادئ سریر آرائئ عرش آشیاني خواجه بمنصب دو هزار و پانصدي امتیاز یافته بحکومت غزنین رخصت گرفت - ارباب غرض

فرصت دانسته هم خاطر منعم خان خانخانان را (٢) (که راتق وفاتق دارالملک کابل بود) شوراندند - و اندیشهٔ انتقام دیرینهٔ او را تازه ساختند و هم در هندوستان باعث مزید برهمزدگی خاطر بیرام خان شده اورا در کشتن خواجه بجد گردانیدند - خواجه در شدن منعم خان بمقام کینه‌کشي شنوده باندیشهٔ دراز فرورفت - نه روی آمدن هندوستان که پادشاه بنابر حداثت سن اختیارے ندارد - و بیرام خان در نهایت استیلا - چه هرگاه در زمان جنت آشیاني بجهت حرفے نا ملائم (که ازو رسانده بودند) فرصت یافته در حمام تنها بدست آورده انواع اهانت رسانید الحال معلوم است که چگونه پیش آید - و همچشمان ستم پیشه چه شماتتها که ننمایند - و نه مجال اقامت غزنین - که شدت منعم خان برای العین ملاحظه میکرد - و بیوفائي پیش او نکوهیده ترین عارها بود - لهذا بخاطرش راه (٣) نیافت که از بندگي این سلطنت رو تافته بجای دیگر شتابد - تا آنکه منعم خان جمعے را پیش او فرستاد - و بعهد و پیمان نزد خود طلبیده مقید ساخت و بعد ازان که نشترے چند بچشم او زد چون تقدیر نرفته بود روشنائي چشمش تباه نشد - پس از چندگاه اورا کور دانسته دست ازو باز داشت - خواجه هرچه بادا باد گویان بارادهٔ هندوستان بنگش رویه روانه شد - منعم خان آگهي یافته چندے از تیز روان عرصهٔ تفحص را فرستاد - و خواجه را با برادر خرد او جلال الدین مسعود بدست آورده

---

(٢) نسخهٔ [ج] منعم خان را (٣) در [بعضے نسخه] راه نیافتے٠

گرفتار بند و زندان ساخت - و در سال سیوم شبے جمعے را تعین کرد - تا خون آن هردو بیگناه را ریختند - بیرام خان نیز فرمانے درست کرده بکشتن او فرستاده بود - عرش آشیاني از استماع این قضیه خروش باطني نمود - چون هنوز پردهٔ بے اختیاري بر نداشته بود مکافات آنرا بمنتقم حقیقي حواله فرمود *

* خواجه معظم *

برادر اعیانیِ مریم مکاني ست - از عنفوان حال خالي از شورش دماغ و گرمیِ مزاج نبود - اکثرے مصدر حرکات ناملائم میشد جنت آشیاني بپاس خاطر مریم مکاني بمدارا مي گذرانید - چون در سفر عراق ملتزم رکاب بوده بقرب و اعتبار اختصاص یافت و بعد فتح کابل از نابخردي میخواست بمیرزا کامران پیوندد - پادشاه آگهي یافته از نظر انداخت - و در یورش بدخشان با خواجه سلطان محمد رشیدي (که منصب وزارت داشت) سخنان تعصب نشان درمیان آورده وقت افطار روزهٔ رمضان با جمعے بیباک بخانه‌اش (۲)
درآمده آن بیچاره را بآب شمشیر ستم بشربت واپسین افطار داد و از قهرمان پادشاهي اندیشیده راه کابل گرفت - و حسب الحکم درانجا مقید گردید - باز بشفاعت مقربان بار یافته به تیولداري زمین داور امتیاز گرفت - و چون از نسبت معنوي رایحهٔ نداشت این نسبت صوري داروے بیهوشیِ آن بدمست بے اعتدال شده بارها

(۲) در [چند نسخه] سرزده درآمده *

خود را مصدر امور ناشایسته مي‌ساخت - تا آنکه در سنه (۹۶۲) نهصد و شصت و دو در جنگ سکندر شاه سور کارنامها پرداخت - اما بعد فتح بسکندر سخنان نالائق نوشته اظهار دولتخواهی او کرد - و چون از خواجه استکشاف رفت گفت من هواخواهی پادشاه اندیشیده بودم و چنان کردم که این نوشتها بنظر حضرت درآید - تا بیشتر بمن ملتفت شده سر براه خدمت عمده گردانند - جنت آشیاني مقید نموده پس ازان اخراج کردند - بسفر حجاز شتافته شرارت بر شرارت افزوده باز بهندوستان آمد - و همان ذمائم اخلاق بر روی کار آورد - روزے در دربار عرش آشیاني (که اعیان مملکت جمع بودند) با میرزا عبدالله مغل (که در سلک امرای عظام انتظام داشت) بے جهتے جنگ کرد - و بتقریب حکایتے بر سر او دریده اورا زیر مشت و لکد گرفت - و مرتبهٔ دیگر به بیرام خان بدرشتي پیش آمده دست بکارد برد - باز اورا اخراج کردند - بگجرات رفته چندے به تباه حالي بسر برد - و بکمال پریشاني بدولت ملازمت پادشاهي سربلندي یافته بعنایت و رعایت ممتاز گشت *

ازانجا (که نهاد او بے اعتدالي سرشته بودند) بتازگي آئینه دار زشتي اعمال گردید - بیرام خان در فکر اخراجش بود - که دران اثنا تفرقه بدو رو نمود - و پس از برهمزدگي دولت او خواجه بوسیلهٔ آن انتساب شگرف رعایتهای عظیم یافت - اما بدست خوی خود گرفتار بوده بصد بے اعتدالي بیش زیست میکرد - تا آنکه در سال نهم

سنه (۹۷۱) نه صد و هفتاد و یک روزے بیبي فاطمه (که اردو بیگي جنت آشیاني بود - و در محل عرش آشیاني نیز پایهٔ اعتبار داشت) چون زهره آقا دخترش در خانهٔ خواجه بود و پیوسته از نا جنسي و بدخوئي او در زندان بلا بوده آزار میکشید بهزاران اضطراب آمده استغاثه نمود - که خواجه میخواهد بپرگنهٔ تیول خود برود - و زوجه را نیز همراه میبرد - از بد خوئي و بد گماني که در طینت او ست یقیني ست که قصد آن عفیفهٔ بیگناه کند - و مکرر این حرف بر زبان آورد - و در ینجا از ترس پادشاهي مرتکب این امر نمیشود - اکنون که اورا بجاگیربرد حال چه خواهد بود - عرش آشیاني بر ضعیف نالي آن قدیم الخدمت ترحم نموده فرمود - که ما بعزم شکار سوار میشویم - بخاطر تو از راه خانهٔ خواجه خواهیم گذشت و چون او بر سر راه ملازمت کند نصیحت کرده عاجزهٔ ترا از بردن مانع خواهیم آمد *

چون عرش آشیاني کشتي سواره از جون عبور فرمود بجانب خانهٔ خواجه معظم با مخصوصے چند (که از بیست کس زیاده نبود) روان شد - و چون ناهمواري خواجه معلوم بود میر فراغت و پیشرو خان را پیشتر فرستاد - که خواجه را از مقدم پادشاهي آگاه سازند چون او معلوم کرد (که پادشاه باین روي آب گذشته اینها را فرستاده) بشورش درآمد - و گفت من پیش حضرت نمي آیم - خشم آلود خنجر در دست متوجه حرم سراي خود شد - و کار زهره آقا (که

از حمام برآمده درجامه‌خانه لباس‌تازه مي‌پوشيد) بدان خنجر تمام‌كرد
و سر از روزنهٔ خانه برآورده خنجر خون آلوده انداخت - و ببانگ
بلند گفت - كه من خون او ريختم - رفته بگوئيد - چون برين ستيزه
پادشاه آگاه شد بصولت غضب جوشيده بخانهٔ او درآمد - آن ديوانه
شمشير حمائل كرده و دست بقبضهٔ شمشير زده رو برو پيدا شد
عرش آشياني بعتاب فرمود كه اين چه روش است - دست بر قبضهٔ
شمشير داري - اگر حركت دهي دانسته باش كه چنان بر سر تو
خواهيم زد كه روحت بپرواز آيد - آن ديوانه دست و پا گم كرد - حضار
بگرفتن او پرداختند - وچون ازو پرسيدند (كه خون آن بيچاره را
بچه گناه ريختي) آن سفّاك زبان بسفاهت و هذيان بركشاد - تاآنكه
بلكد و مشتي چند او را خاموش گردانيدند - و موكشان و لكدزنان
دريا رويه روان كردند - و هرچند بآب غوطه ميدادند سخت جاني
نموده از هرزه گوئي باز نمي‌آمد - اگرچه يقين بود (كه درين
ورطات قهر بلطمات موج فنا هلاك خواهد شد) اما از سنگدلي
و سخت جاني زنده ماند - پادشاه اورا بقلعهٔ گواليار فرستاده
محبوس ساخت - و بمريم‌مكاني ظاهر نمود كه در قصاص خون زن
بيگناه خود بقتل رسيد - آن عفت سرشت نيز تحسين فرمود - پس
ازان دران مجلس ماليخوليا برو زور آورد - و بفساد دماغ از عالم
رفت - و در ظاهر قلعه بر پشتهٔ كه واقع شده مدفون گرديد - بعد ازان
بدهلي آوردند *

اقتضای منصب والای سلطنت در باز پرس معاملات همین است که دوست و دشمن و خویش و بیگانه را منظور نداشته داد مظلوم دهند - و پاداش مظالم در گریبان ظالم نهند - تا مخصوصان دولت عظمی و منسوبان بارگاه عظمت خصوصیت نسبت خود را سرمایهٔ ستم و ستیزه نگردانند - و مشهور آنست که عرش آشیانی نسبت تخوّل منظور نداشته همان روز بقصاص رسانید - چنانچه یکے در تاریخ او گوید *

* نظم *

* خواجهٔ اعظمے معظم نام *
* که ازو بود دهر را زیور *
* زن خودرا بکشت و کشت اورا *
* از غضب شه جلال دین اکبر *
* سال فوتش ازو چو پرسیدم *
* در زمان گفت آن خجسته سیر *
* بے رخ آن بت جهان افروز *
۹۷۱
* گشت آخر شهادتم اکبر *

* خان زمان علیقلی *

پدرش حیدر سلطان اوزبک شیبانی ست - در جنگ جام با قزلباش پیوسته رتبهٔ امارت یافت - در حین معاودت جنت آشیانی از عراق با دو پسر خود علیقلی و بهادر بملازمت رسیده در تسخیر قندهار مصدر ترددات گردید - و چون پادشاه بعزم کابل متوجه شد

در عرض راه بنابر مخالفت هوا وبائی در اردو طاري گشته بسیارے مسافر شهرستان عدم شدند - حیدر سلطان ازانجمله بود - علیقلي همواره در معارک ترددهای شایسته میفمود - خصوص در فتح هندوستان مساعیِ جمیله بتقدیم رسانیده بپایهٔ امارت برآمده رایت بلند نامي برافراخت - چون قنبر نام دیوانه درمیان دوآب و سنبهل (۲) جمعے را با خود متفق ساخته دست بتاراج و غارت کشوده بود علیقلي خان حکومت آنجا یافته بدفعش نامزد شد - و بکمتر فرصتے بدست آورده سرش بحضور فرستاد - و هنگامے (که سریر سلطنت بجلوس اکبري زینت تازه گرفت) علیقلي خان با شاهي خان (که یکے از سرداران عمدهٔ افغانان بود) منازعت داشته - چون از توجه هیمو بجانب دهلي آگهي یافت آنرا اهم دانسته روانهٔ دهلي گشت هنوز نرسیده بود که تردي بیگ خان شکست خورد - درمیرتهه شنیده بطرف پادشاه راهي شد - عرش آشیاني هم بخبر نخوت آرائیِ هیمو (۳) از پنجاب مراجعت نموده بود - علیقلي خان ملازمت دریافت و از سرهند با ده هزار سوار بطریق منقلا روانه گشت - اتفاقا درپاني پت جائے (که محاربهٔ گیتي ستاني با سلطان ابراهیم لودي شده بود) تلاقیِ فریقین رو داد - محاربهٔ عظیم بمیان آمد - ناگاه تیرے بچشم هیمو رسید - فوجش دل بای داده رو بهزیمت گذاشت

---

(۲) نسخهٔ [ج] سنبهل و دو آب (۳) در [اکثر نسخه] هم که بخبر نخوت آرائیٔ هیمو ه

وصول موکب اکبري با بیرام خان قریب بناوردگاه شده بود که مژدهٔ فتح رسید - امرای پیش آهنگ بخطابهای مناسب سرفرازي یافتند - علیقلي خان بخطاب خانزماني و اضافهٔ منصب و جاگیر بلند مرتبه گردید - پس ازان در حدود سنبهل اورا فتوحات عظیمه رو داد - و اکثر متمردان آن نواحي را تا لکهنؤ ایل گردانید - و صاحب ثروت و مال و اسباب و اقبال (۲) گشت - و سال سیوم شاهم بیگ ساربان پسر (که حسن صورت و تناسب اعضا داشت - و بهمین جهت در قورچیان جنت آشیاني منسلک بود - و از مدتها خان زمان عشقے که از طغیان طبیعت بود با وی مي ورزید) از حضور گریخته نزد مشار الیه رفت - و او شکوه دولت را منظور نداشته بطور خبثاء ماوراء النهر پادشاهم گفته کورنش و تسلیم بجا مي آورد - و امثال این حرکات شهرت یافته موجب آن شد که حکم طلب او صادر گردید و هرچند از حضور بمواعظ و نصائح در باب انفکاک آن ساربان پسر مناشیر صدور یافت اصلا اعتنا نکرد - و این ابتدا ست که بر حاشیهٔ خاطر پادشاهي از جانب علي قلي خان غبارے نشست - برخے تیول اورا بمردم تنخواه کردند - او از خود سري و بے آزرمي بر سر استبداد (۳) آمد - بیرام خان از بزرگ منشي اغماض کرده بفکرش نیفتاد اما ملا پیر محمد خان شرواني (که وکیل خانخانان و صاحب اختیار سلطنت بود) با خان زمان ناخوشي داشت - سال چهارم تتمهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ا] اقبال (۳) نسخهٔ [ب] اشتداد آمد ٭

محالات او نیز گرفته بامرای جلایر تن نمود - و او را بجونپور (که دران حدود افاغنه باد مخالفت در دماغ فاسد داشتند) نامزد ساخت *

خان زمان برج علي نام نوکر معتبر خود را بعذر خواهي و اصلاح دربار فرستاد - روز اول پیر محمد خان (که در قلعهٔ فیروز آباد مي بود) با برج علي خشونت سرکرده آخر گفت که از برج قلعه بزیر اندازند - تا سرش خورد شکست (۲) - خانزمان دانست که بداندیشان ببهانهٔ شاهم بیگ میخواهند اورا مستاصل سازند - لاجرم اورا از خود جدا کرده بجونپور شتافت - و آن ملک وسیع را بمحاربات عظیمه نظمی شایسته داد - چون بیرام خان از میان رفت افغانان آنحدود فرصتی خیال کرده پسر عدلي را بشیر شاه مخاطب ساخته بسري برداشتند - و با لشکرے گران و پانصد فیل بر جونپور هجوم آوردند - خانزمان امرای اطراف را جمع کرده عرصهٔ مبارزت آراست غنیم چیره گشته تا کوچهای شهر درآمد - خانزمان از عقب در آمده کار از دست رفته را پیش برد - و هنگامهٔ آنها را پراگنده ساخته غنائم فراوان و فیلان نامي بدست آورد - لیکن ازین فتوح آسماني (که هدیهٔ غیبي بود) بحضور نفرستاده بدر ترفع و استکبار زد - عرش آشیاني در ذي القعده سال ششم انتهاض سمت شرقي فرمود - خانزمان در قصبهٔ کره (که بر کنار گنگ است) با برادر خود بهادر خان باستلام

---

(۲) نسخهٔ [ا ج] خورد و شکست *

عتبهٔ سلطاني رسیده نفائس آن حدود با فیلان نامي پیشکش گذرانیده - و رخصت یافت *

و درین سال فتح خان پتني (۲) و غیره پسر سلیم شاه را دستمایهٔ فساد گردانیده در ولایت بهار لشکرے عظیم فراهم کرده محالات خانزمان را بتصرف در آوردند - خانزمان با سائر امرا رفته چون جنگ صف صلاح وقت ندید کنار دریای سون قلعهٔ اساس نهاد و استحکام داده نشست - افغانان بر سرش رسیده در آویختند ناچار فوجها ترتیب داده برآمد - بمجرد تقابل آنها فوج پادشاهي را برداشته درهم نوردیدند - خان زمان (که در پناه دیوار قابو داشت) دل بمرگ نهاده بیکے از بروج قلعه رفته توپے سرداد - بسرنوشت آسماني بفیل حسن خان پتني رسید - و شورش عظیم در لشکر افتاده مردم رو بگریز نهادند - و فتحے (که در خیال نمي گنجید (۳)) نصیب خانزمان گردید - چون دنیا حکم باده دارد *

* مصرع *

* آنچنان را آنچنان تر میکند *

خان زمان از نخوت جاه و دولت قدر نعمت و حق ولي نعمت نشناخته سال دهم باتفاق امرای اوزبک علم طغیان برافراشته با تیولداران آندیار در آویخت - چون صیت وصول موکب پادشاهي قریب شنید از دریای گنگ گذشته نزدیک غازي پور برنشست عرش آشیاني بجونپور رسیده منعم خان خانخانان را بر سر او تعین

(۲) نسخهٔ [ب ج] پني (۳) نسخهٔ [ج] نمي گنجد *

فرمود - آن ترک صاف دل از ساده لوحي ضعیف نالئ مزورانهٔ او
پذیرفته استدعای صفح جرائمش نمود - و باتفاق خواجه جهان
(که حسب التماس وی از حضور بطمانیت و استمالت شتافته بود)
کشتي سواره باهم دریافتند - خان زمان از حیله و تلبیس ملازمت
بخود قرارنداده ابراهیم خان را (که آتسقال اوزبکیه بود) با مادر خود
و فیلان نامي روانه ساخت - و مقرر شد که تا معاودت پادشاهي ازین
دیار او از آب گنگ نگذرد - اما آن خود رای خیره روی انتظار
مراجعت نکشیده از گنگ گذشت - و شروع بتصرف محالات خود
نمود - عرش آشیاني بمنعم خان عتاب کرده خود ایلغار فرمود
خان زمان ازین آگهي خیمه و اسباب گذاشته بدر رفت - و پس ازان
از هرنو بخانخانان توسل جسته باستشفاع او مجددا تقصیراتش
ببخشش یافت - و میر مرتضی شریفي و مولانا عبدالله مخدوم الملک
نزد خان زمان رفته ندامت او را بتوبه استحکام دادند *

و پس ازان (که عرش آشیاني بنابر دفع شورش میرزا محمد حکیم
متوجه لاهور شدند) خان زمان (که ناخنش بفتنه بریده بودند) باز سر
بعصیان برداشته خطبه بنام میرزا محمد حکیم خواند - و سرکار اوده
بسکندر خان و ابراهیم خان داده بهادر خان برادر خود را در
کره مانکپور در مقابل آصف خان و مجنون خان نگاهداشت - و خود
تا ساحل گنگ متصرف شده بقنوج آمد - و میرزا یوسف خان را (که
جاگیردار آنجا بود) در قلعهٔ شیرگدهه چهار کروهي قنوج محاصره

نمود - ازین اخبار وحشت افزا عرش آشیاني از پنجاب باستعجال باگره رسیده شرق‌رویه روان شد - خان‌زمان آگهي یافته چون گمان مراجعت پادشاهي بدین سرعت نداشت این بیت خواند * بیت *

* سمند تند زرین نعل او خورشید را ماند *
* که از مشرق بمغرب رفت و یک شب درمیان آمد *

و ناچار از پای قلعه برخاست - و نزد بهادر خان بمانکپور رفته ازانجا در حدود پرگنهٔ سنگرور بدریای گنگ پل بسته عبور نمود پادشاه از قصبهٔ بریاي ایلغار فرموده از گذر مانکپور از آب گنگ فیل سواره با ده یازده کس گذشت - و با معدودے (که همگي صد سوار بود) نیم کروهيِ دایرهٔ مخالفان رسیده شب توقف نمود مجنون خان و آصف خان با جمعیت خود (که منقلا بودند) متواتر خبر مي‌فرستادند - اتفاقا دران شب خان‌زمان و بهادر خان درکمال غفلت بباده پیمائي اشتغال داشتند - هرکه ایلغار پادشاهي و قرب وصول را میگفت واهي مي‌انگاشتند - صبح دوشنبه غرهٔ ذي الحجه سال (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهار مجنون خان بر میمنه و آصف خان بر میسره جای‌یافته در عرصهٔ قریهٔ سکراول از مضافات آله‌آباد (که بفتحپور موسوم شده) بخان‌زمان رسیدند - پادشاه بر فیل بال‌سندر سوار بود - بابا میرزا کوکه را در عماري نشانده خود بجای فیلبان سوار بود - بابا خان قاقشال در حملهٔ اول مخالف را ازجا برداشته تا صف خانزمان برد - یکے از گریختگان بآسیمه سري بر خانزمان خورد - و دستار از

سرش افتاد - بهادر خان بر بابا خان تاخته بهزیمت آورد - پادشاه درین وقت بر اسپ سوار شدند - چون کار ناحق‌شناسان بناکامي ست (۲) بهادر خان دستگیر گشته فوجش رو بگریز آورد - خانزمان در جای خود ایستاده استفسار احوال برادر مي‌کرد - که ناگاه تیرے باو رسید - و تیر دیگر باسپش رسیده بزمین آمد - در پیادگي تیر از بدن خود میکشید - که فیلان تول پادشاهي در رسید - سومناتهه فیلبان فیل (۳) نرسنگهه را بقصد او راند - خان زمان گفت من از اعیان سپاهم - مرا زنده پیش پادشاه ببر - که ترا رعایت خواهند کرد - او گفت مثل تو هزار کس بے نام و نشان میگردند - بدخواه پادشاه کشته بهتر - پامال فیل ساخت - چون خان زمان را کس ندانست که چه شد پادشاه در معرکه ایستاده گفت - که هرکه سر مغلے از مخالف بیارد یک اشرفي بگیرد - و هرکه سر هندوستانیئے بیارد یکروپیه - یکے از تاراجیان سرش جدا کرده بود - دیگرے در راه بامید اشرفي ازو گرفته آورد - گویند ارزاني نام هندوئے (که صاحب اختیار خان‌زمان بود - و در خیل اسیران ایستاده ملاحظهٔ سرها میکرد) چون چشمش بر سر خان زمان افتاد آن سر را برداشته بر سر خود زد و در پای سمند دولت پادشاهي انداخت - که سر علي قلي همین است - عرش‌آشیاني از اسپ فرود آمده سجدهٔ شکر کردند

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهادر خان درین وقت دستگیر گشته (۳) نسخهٔ [ب] فیل برسنگهه را ٭

و سر هر دو برادر بآگره و دیگر ممالک فرستادند * * قطعه *

* سر دشمنان تو استغفر الله *
* که خود دشمنان ترا سر نباشد *
* سخن بر سر دشمنت قطع کردم *
* که مقطع ازین جای بهتر نباشد *

۹۷۴
فتح اکبر مبارک * تاریخ یافته اند - و دیگرے گفته * * قطعه *

* قتل علي قلي و بهادر ز جور چرخ *
* جانان مپرس از من بیدل که چون شده *
* جستم ز پیر عقل چو سال وفات شان *
* آهے زدل کشید و بگفتا (۲) دو خون شده * ۹۷۵

خانزمان از امرای پنج هزاري و صاحب نام و شکوه بود - در همت و جود و سپاهگري و سرداري یکتائي داشت - با آنکه اوزبک بود اما چون در ایران نشو و نما یافته و مادرش نیز ازان جا بوده مذهب امامیه داشت - اصلا تقیه نمیکرد - و موزون طبع بود - سلطان تخلص مي نمود *

* خواجه جهان هروی *

خواجه امین الدین محمود مشهور بامینا - در فن سیاق

(۲) این تاریخ یک سال زیاده است اما چون حادثهٔ قتل ایشان در ماه ذی الحجه که آخر سنه ۹۷۴ است بوقوع آمده این قدر تفرقه رواست و ممکن که [آهے کشودن] کنایه باشد از اخراج یک بطریق تعمیه *

از سباق فرسان قلمرو حساب بود - خط شکسته را بغایت درست
مي نوشت - و در کفایت اموال و دیانت محاسبات موشگافي میکرد
در سفر عراق ملتزم رکاب همایوني بود - پس ازان همواره مشمول
عواطف پادشاهي گشته چندگاه ببخشیگري شاهزاده محمد اکبر
اختصاص یافت - چون سریر فرمانروائي بجلوس اکبري فر و بها گرفت
بمنصب هزاري و خطاب خان جهان سرفراز گردید - و مدتها مدار
مهمات سلطنت برای رزین او بوده علم استقلال در میدان وزارت
هندوستان مي افراشت *

چون عرش آشیاني بجهت اصلاح مقدمات خان زمان شیباني
او را بهمراهی منعم خان و مظفر خان در کره مانکپور گذاشته
بدار الخلافهٔ آگره مراجعت فرمود پس ازان (که امرا از مهمات
آنحدود وا پرداخته در آغاز سال یازدهم متوجه حضور گشتند)
مظفر خان از قصبهٔ اتاوه ایلغار نموده پیشتر بزمین بوس استسعاد
یافت - و شرح دو روئی امرا ببیان واضح خاطر نشان نمود
خواجه جهان معاتب شده مهرکلان پادشاهي (که پیرایهٔ حال و افتخار
روزگارش بود) ازو گرفته رخصت سفر حجاز کردند - و باز بوسیلهٔ
مقربان درگاه گناه خواجه بخشیده آمد - و در سال نوزدهم سنه
(۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک (که رایات پادشاهي بکشایش حاجي پور
و پتنه باهتزاز آمد) خواجه بواسطهٔ انحراف مزاج عنصري در جونپور
توقف گزید - چون عرش آشیاني بهمعنانی فتح و نصرت مراجعت

بجونپور نموده متوجه آگره شد روزے درین منازل فیل مست بجانب خواجه دوید - پایش بطناب بند شده افتاد - وحال او بیکبارگي تباه گشت - اوائل شعبان سال مذکور سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو در حوالی لکهنؤ بساط زندگي در پیچید - میرزا بیگ سپهري تخلص (که شاعرے خوش طبع بود) برادر زادهٔ خواجه است - چون سرمایهٔ توکلے بهمرسانیده بود و از ملازمت تافته منزوي گشت در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه درگذشت - گویند سپهري بارباب استحقاق پنهاني چیزے میداد - شعر اوست * بیت *

* از تبسم دفع زهر چشم خشم آلود کن *

* کز نمک سازند شیرین چون بود بادام تلخ *

* خان عالم چلمه بیگ *

پسر همدم کوکه است - که کوکلتاش میرزا کامران بود - از یاوري طالع و مساعدت بخت منظور عواطف جنت آشیاني گشته خدمت سفرچي گري داشت - چون در سنه (۹۶۰) نهصد و شصت میرزا کامران را میل کشیده هردو چشم اورا از بینش معزول ساختند میرزا از کنار دریای سندهه التماس سفر حجاز نمود - جنت آشیاني بوداع میرزا با جمعے از مخصوصان بمنزل او تشریف ارزاني داشت میرزا بعد لوازم احترام این بیت خواند * بیت *

* کلاه گوشهٔ درویش بر فلک ساید *

* که سایه همچو تو شاهے فکند برسر او *

و بعد ازان این بیت بر زبان راند *　　* بیت *

* بر جانم از تو هرچه رسد جای منت است *

* گر ناوک جفا ست و گر خنجر ستم *

پادشاه (که جهان مردمي و مهرباني بود) رقتها فرموده بتودیع پرداخت - و روز دیگر حکم کرد که هرکه از ملازمان میرزا همراهي گزیند منع نیست - هیچکس اقدام ننمود - آنانکه لاف دوستي میزدند ترک آشنائي کردند - بچلمه بیگ کوکه (که باریاب حضور بود) فرمود - که تو همراه میروي - یا پیش ما مي‌باشي - او باوجود سبق خدمت درگاه و فرط عنایت پادشاه طریق وفا داري را بر لذات صوري مقدم شناخته بعرض رسانید - که لایق (۲) بحال خود چنان مي بینم که درین تاریک روزهای بینوائي و تیره شبهای تنهائي در خدمت میرزا باشم - جنت آشیاني حرف وفاداري اورا بغایت پسندیده با وجود آنکه خدمت حضور او پسندیده تر بود رخصت داد و آنچه نقد و جنس برای اخراجات میرزا قرار یافته بود حوالهٔ او کرده پیش میرزا فرستاد - و پس از واقعهٔ ناگزیر میرزا بملازمت عرش آشیاني استسعاد یافته در کمتر زمانے بمنصب سه هزاري و خطاب خانعالم سرمایهٔ افتخار اندوخت *

چون در سال نوزدهم عرش آشیاني باستدعای خانخانان [که داؤد کرراني را (که بدعوی دیار بنگ و بهار علم اشتهار مي افراشت)

(۲) نسخهٔ [ب] لایق خود *

در حصار پتنه محاصره نموده بود] بحوالئ آن ورود فرمود و پس از ملاحظهٔ اطراف قلعه بنظر امعان تسخیر حاجي‌پور را (که آن قلعه ایست محاذئ پتنه - و دریای گنگ بعرض دوکروه تخمینا بهزاران جوش و خروش درمیان‌این دو شهر میگذرد) از اسباب‌کشایش آن حصار دانسته فوجے بسرکردگئ خانعالم تعین نمود او کشتي سواره بالا رویه بجانب دریای گندک رفته با آنکه از فراز قلعه بارش توپ و تفنگ بود از کشتیها برآمده برخش جولاني در آمد - بسیارے از مخالفان دران هنگامهٔ مردآزما فروشده قلعه مفتوح‌گشت - خانعالم مورد هزاران تحسین و آفرین گردید - وچون در همین سال بنگاله هم (که در تصرف داؤد بود) بے جنگ کشایش یافت و او باوڈیسه رفته دم نخوت میزد خانخانان سپه‌سالار بهراولئ خانعالم باستیصال آن بدخصال بدانصوب رو آورد - بیستم ذی القعده سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو در مقام تکروئي (۲) مضاف اوڈیسه تقابل فئتین روداد - خانعالم از ریعان شباب و افزونئ شهامت سررشتهٔ تدبیر گسیخت - و تیز جلوي‌کرده دور تر شتافت - و گروه اوقچي دست بکار برده معرکهٔ زد و خورد شرار افزا شد - خانخانان ازین بےراه روي بر آشفته درشت گویان بعنف برگردانید - و هنوز آن فوج انتظام شایسته نگرفته بود که گوجرخان مقدمة الجیش مخالف (که فیلان تیز رو مردانه را بقطاسهای سیاه و پوست جانوران سباع دندان

(۲) در [بعضی نسخه] نکروئي •

و سر و گردن آنها بسته طرفه رعب و مهابت افزوده بود) رسید
اسپان فوج هراول را از دید این اشکال بوالعجب روی همت برگشت
و هیچ کوشش سودمند نشده زیاده تر سررشتهٔ جمعیت گسیخت
خانعالم (که بر اسپ آزمودهٔ بیهراس سوار بود) پای ثبات افشرد
و داد مردانگي داده بسیارے را علف تیغ بهادري ساخت - ناگاه
اسپ او از زخم شمشیر چراغ پا شد - از سر زین بر زمین آمد - و باز
بچستي خود را بر اسپ رسانید - درین اثنا فیلے مست عربده ناک
رسیده بر زمین انداخت - افغانان هجوم کرده کارش تمام ساختند
گویند پیش از جنگ میگفت - چنان بخاطر پرتو مي اندازد که
درین ناوردگاه جان بسپارم - توقع آنکه شرح جانفشانیء مرا بپادشاه
عرضه دهند - طبع موزون داشت - شعر میگفت - همدمي تخلص
میکرد - این قطعهٔ مشهور ازوست　　* قطعه *

* ای که کردي بهرزه ریش سفید *
* یک بیک میکني ز بهر نمود *
* بزیان دادهٔ جواني را *
* ریش کندن کنون ندارد سود *

* خانخانان منعم بیگ *

از عمدهای دولت جنت آشیاني ست - پدرش بیرم بیگ (۲) نام
داشت - هنگامیکه زمانه طرح ناکامي ریخت جولانگاهے جز ولایت

---

(۲) نسخهٔ [ج] بیرم بیگ •

سند بنظر همایوني نیامده - روزے چند سایهٔ وصول بحوالی بهکر انداخت - و ازانجا برخاسته قلعهٔ سیهوان (۲) را محاصره نمود - میرزا شاه حسین حاکم ٹتهه پیش آمده بانسداد طرق و بازداشت رسد غله پرداخت - اکثر عمدها بے رخصت بدر زدند - منعم خان (که سرکردهٔ (۳) همه بود) نیز خواست خود را با فضیل بیگ برادرش بکناره کشد پادشاه از روی احتیاط اورا مقید فرمود - و هرچند در سفر عراق ملتزم رکاب همایوني نبود اما بعد معاودت از ایران دیار همواره در قرب و منزلت مي افزود - او هم مراتب دولتخواهي پاس میداشت - زمانے [که جنت آشیاني باستطلاع و استشراف احوال بیرام خان (که سخن چینان حسد کیش از خود غرضي خلاف واقع وا نموده بودند) متوجه قندهار شده در حین مراجعت خواستند ایالت آنجا بمنعم خان نامزد نمایند] او عرض نمود که چون یورش هندوستان پیش‌نهاد خاطر است تغیر و تبدیل این هنگام باعث تفرقهٔ لشکر است - بعد از فتح مقتضای وقت بعمل خواهد آمد - لهذا قندهار بر بیرام خان بحال ماند - در همان ایام سال (۹۶۱) نهصد و شصت و یک در کابل باتالیقی شاهزاده محمد اکبر امتیاز اندوخته در ازای این عطیه جشنے آراست - و پیشکشهای لایق گذرانید - چون در آخر همین سال بتسخیر هندوستان انتهاض الویهٔ همایوني واقع شده شاهزاده محمد حکیم را (که یک ساله بود) در کابل گذاشته

(۲) نسخهٔ [ب ج] سهوان (۳) نسخهٔ [ج] که سرگروهٔ برهمه بود *

جمیع مهمات آن ولایت برای زین خان مذکور مفوض گردید - او مدتها فراهم آور پراگندگیهای آن ولایت بود - در هنگامی (که خاطر عرش‌آشیاني از بیرام خان منحرف شد) حسب‌الطلب در ذی‌الحجه سنه (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت هجري سال پنجم جلوس در منزل لودهیانه (۲) (که پادشاه در تعاقب بیرام خان بودند) شرف ملازمت دریافته بمنصب وکالت و خطاب خانخاناني سر افتخار برافراخت و در سال هفتم (که اتگه خان بتیغ بے اعتدالی ادهم خان شهادت یافت) منعم خان (که در خفیه مغوي بود) مغلوب واهمه شده فرار نمود - عرش‌آشیاني اشرف‌خان میر منشي را فرستاد - که باستمالت و طمانینت کوشیده برگردانید - روزے چند نگذشته که باز بهمان توهم بعزیمت کابل از آگره بدر زده راه دامن کوه گرفت - و بعد تکاپوی شش روزه در پرگنهٔ سرور (که بجاگیر میر محمود منشي بود) اتفاق عبور افتاد - عامل آنجا آثار خوف از ناصیهٔ احوالش دریافته خواهي نخواهي مقید ساخت - چون دران نواحي سید محمود خان بارهه (که از امرای عظام بود) نیز جاگیر داشت ازین قضیه مطلع شده معلوم کرد که خانخانان است - وقت را مغتنم دانسته آداب مردمي بتقدیم رسانید - و باعزاز تمام بملازمت پادشاهي آورد عرش‌آشیاني بدستور سابق بمنصب وکالت اختصاص بخشید - چون پسرش غني خان (که از جانب پدر بنظم و نسق کابل مي‌پرداخت)

---

(۲) در [اکثر نسخه] لودهانه •

از مستيِ جواني و رياست و بد مصاحبي سود خود بزيان ديگران اندیشیده به ستيزه كاري نشست و باحوال ميرزا محمد حكيم هم تفقدے نميكرد ناچار ماه جوجك (۲) بيگم والدۀ ميرزا و هواخواهانش باتفاق فضيل بيگ كور و ابوالفتح پسرش (كه از حكومت برادرزاده پيوسته پيچ و تابے داشت) كمر همت بسته درونتيكه غني خان از سير فاليز برگشته مي‌آمد دروازۀ شهر بررويش بستند - او چون ديد (كه سعي پيشرفت نيست - و احتمال دستگير شدن‌است) دل از كابل برداشته راه هندوستان گرفت - بيگم وكالت ميرزا نامزد فضيل بيگ ساخته پسرش را نائب قرار داد - و تقسيم جاگير و تجويز خطابهاي عمده بميان آورد - و پس از چندے بستم نيرنگهاي ابوالفتح از جا رفته باتفاق شاه ولي و غيره كارش در مستي بانجام رسانيده فضيل بيگ را نيز گرفته كشت *

چون برهم زدگيِ كابل بعرش آشياني رسيد منعم خان‌را (كه مشتاق آنديار بود) اتاليق ميرزا محمد حكيم نموده در سال هشتم با فوجے شايسته بطريق كمك رخصت فرمود - كه هم انتقام پسر كشد و هم تدارك خرابيها نمايد - منعم خان حسابے از كابليان برنداشته بےآنكه كمك ملحق شود باستعجال روانه شد - بيگم (كه ولي اتگه را باستشمام غدرے بعدم آباد فرستاده حيدر قاسم كوه بر را وكيل قرار داده خود بتمشيت امور مي پرداخت) باستماع اين خبر

(۲) در [بعضے نسخه] چوچك *

مردم از اطراف جمع کرده با میرزا بعزم رزم برآمد - و متصل جلال‌آباد تلاقی فریقین شد - شکست بر منعم‌خان افتاده اسباب و اثاثهٔ امارت بغارت داده از اندیشهٔ‌کی غنیم هیچ جا توقف مناسب ندیده بملک گکهران درآمد - و عرض داشت نمود - که روی آمدن حضور ندارم - یا رخصت مکه شود - یا درین ضلع جاگیر مرحمت گردد که سامان خود درست کرده بملازمت رسم - عرش آشیانی از کمال قدردانی جاگیرهای هند بحال داشته بحضور طلبید - او مجددا بعواطف بیکران پادشاهی اختصاص یافته مدتها بحراست دارالخلافهٔ آگره می پرداخت - چون در سال دوازدهم خانزمان و بهادر خان بجزای کردار رسیدند تعلقهٔ هر دو برادر از جونپور تا کنار آب چوسا بدو تفویض یافت *

خانخانان در همین‌سال بحسن تدبیر و کاردانی با سلیمان‌کرانی حاکم بنگاله و بهار طرح آشتی انداخته سکه و خطبهٔ پادشاهی در ولایت بنگاله نیز مقرر نمود - او از امرای سلیم شاهی بود هنگامیکه بنگاله بدست شیرشاه افتاد حکومت آنجا بمحمد خان نامی (که قرابت قریبه داشت) سپرد - پس از ارتحال سلیم شاه او برياست عامه سر برآورده درگذشت - پسرش بهادر خان خطبه و سکهٔ آنجا بنام خود کرد - و عدلی مشهور را (که دعوی سلطنت هندوستان میکرد) بجنگ کشت - و پس از مدتے بمرگ طبعی (۲)

(۲) یا طبیعی باشد *

درگذشت - برادر خردش جلال‌الدین قائم مقام او گردید - تاج خان کرراني (که با برادران از عدلي گریخته به بنگاله اقامت نموده بود) گاهے با او مخالفت و گاهے موافقت میکرد - چون او نیز بعدم فرو شد ریاست بنگاله و بهار بتاج خان قرار گرفت - و بعد ازو ببرادرش سلیمان خان منتقل گشت *

پس از صلح خانخانان اودیسه نیز برگرفته راجۀ آنجا را بغدر کشت - و در سنه (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه رخت هستي بربست پسر کلانش بایزید جانشین شده از زیاده سري خطبۀ آندیار بنام خود ساخت - خانخانان را با او بر سر بهار پرخاشها روداد - چون از نخوت و استکبار با اعیان آن مملکت در مقام سخت گیري آمد هانسو پسر عماد (که عمزاده و دامادش میشد) ازو رنجیده برخے را بران داشت که اورا از هم گذرانیدند - لودي خان (که نفس ناطقۀ آن ولایت بود) پسر خرد سلیمان داؤد نام را بسري برداشت و هانسوی مذکور را بقتل رسانید - گوجر خان کرراني (که میر شمشیر خود را میگرفت) در صوبۀ بهار پسر بایزید را بکلانتي برآورده باهم مخالفت کردند - لودي با لشکر فراوان از بنگاله بقصد بهار روانه گشته بمکر و تزویر گوجر را ایل خود ساخت *

و چون خانخانان بر طبق حکم والا بتسخیر ولایت بهار کمر بسته از دریای سون گذشت داؤد بنابر توهمے که از لودي بهم رسانیده بود او را از میان برداشته در قلعۀ پتنه متحصن گردید - پس از امداد

محاصره عرش آشیاني حسب التماس خانخانان در سال نوزدهم سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو از آگره بر کشتیهای کلان (که بتازگي ترتیب یافته بود) شرق رویه بدریا نوردي در آمدند - با آنکه در راه لختی کشتیها طوفاني شده فرو رفت در دو ماه و هشت روز ورود رایات پادشاهي بسواد پتنه گردید - گویند چون پادشاه بتعجیل متوجه پتنه گردید در گنگداس پور (۲) بسید میرک اصفهاني جفري باستکشاف مستقبل احوال امر نمود - او کتاب جفر طلبیده این بیت استخراج کرد * بیت *

* بزودي اکبر از بخت همایون *
* برد ملک از کف داؤد بیرون *

عرش آشیاني گرفتن حاجي پور را (که آن روی آب گنگ مقابل پتنه واقع شده) موقوف علیه فتح پتنه دانسته اهتمام بتسخیر آن نمود پس از کشایش آن داؤد سراسیمه شده براه دریا بنگاله رویه فرار گزید - اکثر سپاهش در گریختن بقتل رسیده پتنه با غنائم موفوره بتصرف در آمد * فتح بلاد پتنه * (۹۸۲) تاریخ است *

خانخانان پس ازین فتح به تیولداري بهار کامیاب گشته با بیست هزار سوار بکشایش بنگاله و مالش داؤد دستوري یافت افغانان از رعب و تسلط عساکر منصوره همت بای داده بے جنگ و جدل مکانهای مستحکم گذاشته بدر میزدند - خانخانان هر جا را

(۲) نسخهٔ [ج] گنگ راس پور *

استحکام داده پیش روانه میشد - تا آنکه داؤد بجانب اوڈیسه گریخت - آن خان (۲) سپه سالار فوج بسرکردگی محمد قلي خان برلاس بدنبال او گسیل نموده خود بٹانڈه (که مرکز بنگاله است) درآمده بانتظام ملک پرداخت - کارپردازان حضور عوض جاگیر بهار در بنگاله تنخواه نمودند - و چون داؤد مابین بنگاله و اوڈیسه در استحکام مداخل اهتمام نموده اقامت گزید و محمد قلي خان برلاس (که در تعاقب بود) رخت هستي بربست خانخانان بصوابدید راجه تودرمل خود از ٹانڈه متوجه شد - درهمین سال بین الفریقین محاربهٔ عظیم پیوست - گوجر (که مقدمهٔ (۳) مخالف بود) هراول و قول را برداشته متفرق ساخت - کسے از ملازمان خانخانان توفیق نیکو خدمتي و ثبات پائي نیافت - مگر خود با معدودے بناموس دوستي زخمهای مردانه خورد - چنانچه پیوسته میگفت که اگرچه زخم سر به شد اما به بینائي نقصان رسید - و جراحت گردن اندمال یافت - اما آنقدر توانائي نیست که عقب توانم دید و از زخم دوش دست چنانچه باید بسر نمي رسد - و باچنین زخمهای عنیف نمیخواست برگردد - هواخواهان عنان گرفته برآوردند - گوجر در معرکه قرار فتح بخود داده بلند میگفت که کار خانخانان باتمام رسید - دیگر امداد (۴) در جنگ چیست

---

(۲) نسخهٔ [ب] آنجا سپهسالار (۳) در [بعضی نسخه] که در مقدمهٔ
(۴) نسخهٔ [ج] امداد جنگ ه

و آهسته میگفت با وصف فیروزي خاطرنمیشگفد - که ناگاه تیرے
باو رسیده در گذشت - داؤد (که در مقابلهٔ راجه تودرمل بود)
هراس بخود راه داده آوارهٔ دشت ادبار شد - خانخانان پس از
چنان نا امیدي بچنین فتح شگرف ارجمندي یافته راجه را با شاهم
خان جلایر بتکامشي تعین کرده خود هم با آنکه زخمها اندمال
نیافته بود روان شد - داؤد در قلعهٔ کتک اڑیسه رفته متحصن گردید
و آخرالامر بدر لابه و چاپلوسي زده عهد و پیمان درمیان آورد - و بشرط
قبول نوکري پادشاهي ملاقات قرار یافت - خانخانان غرهٔ محرم
سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه بزم مصالحت ترتیب داده بانواع
آرایش (که حیرت افزای نظارگیان بود) جشن آرا گردید - اعیان دولت
باستقبال شتافته داؤد را آوردند - خانخانان تا سرگلیم پذیره
گشته گرمجوشیها نمود - او شمشیر خود کشوده گذاشت - یعني
از سر سپاهگري بر آمدم - و خود را بخدمت درگاه پادشاهي سپردم
تا بدانچه مصلحت دید ارکان خلافت باشد بجا آرند - و صاحب
طبقات اکبري گوید که داؤد شمشیر را گذاشته بخانخانان گفت که
هرگاه بمثل شما عزیزان زخم رسد از سپاهگري من بیزارم *

بالجمله خانخانان شمشیرش را بملازمان خود سپرده پس از
زماني از جانب عتبهٔ سلطنت خلعتے والا داده کمر شمشیر مرصع
حمائل ساخت - و گفت که ما کمر شما را بنوکري پادشاه مي بندیم
برخے محال اڑیسه بتیول او مقرر داشته شیخ محمد برادر زاده اش را

همراه گرفته معاودت نمود - و درین وقت خانخانان شهرگور را (که در زمان پیش دار الملک بنگاله بود) مستقر گردانید - بجهت آنکه گهوڑاگهات (که چشمه زای فتنه اندوزان است) نزدیک است غبار شورش آن حدود یکبارگي فرو نشیند - و نیز این جای دلکشا (که قلعهٔ شگرف و عمارات سترگ دارد) تعمیر پذیرد - غافل ازین که بتداول روزگار و خرابیٔ عمارات هوای آنجا خواص سمیت اکتساب نموده - خاصه در زمان سپري شدن موسم باران - که در اکثر بلاد بنگاله آب گردش شود - هرچند شناسندگان آن مرز گفتند مفید نیفتاد با آنکه سیزده امیر نامیٔ عمده (مثل اشرف خان و حاجي محمد خان سیستاني) و بسیارے از اوساط و عوام بر بستر نیستي غنودند چون بر خلاف رای مردم اندیشیده بود عبرت نمیگرفت - پس ازانکه این بلیه از اندازه درگذشت در چاره گري شده شورش جنید کرراني را (که در صوبهٔ بهار برخاسته بود) دست آویز ساخته برآمد - چون بتانده رسید باندک بیماري سال بیستم سنه مذکور که (۹۸۳) نهصد و هشتاد وسه هجري بود پیمانهٔ حیاتش لبریز گشت *

عجب از سخن نشنویٔ این کهنه مدبر روزگار - با همه تجربه و پاس مراتب جهالت ترکانه بکار برده دستے بتوکل عام پسند زد و جهانے را در گرداب فنا انداخت - توکل خاصان بارگاه تحقیق آنست که حفظ مراسم تدبیر بر فروغ خرد (که کارساز عالم اسباب است) داشته کارسازیٔ آنرا بایزد بیچون حواله کنند - نه بآن عقل

صواب اندیش و اسباب ظاهر - اگر خروج از وبا مکروه داشته اند ولوج هم بدان ممنوع است *

خانخانان از اعاظم امرای پنجهزاری و سپه سالار اکبری ست بمراتب سرداري و سپه کشي شناسا و بمراسم بزم و رزم دانا بود مدت چهارده سال در امیرالامرائي و سپه سالاري گذرانید - چون اولاد نداشت اموال ناطق و صامت او در سرکار والا ضبط گردید سابق گذشت که غني خان پسرش با هزاران یاس و حسرت از کابل برگشته بهندوستان مي آمد - چون در راه بپدر ملحق گردید خانخانان بناخوشي که ازو داشت باخراجش پرداخت - او برهبری قسمت نزد عادل شاه بیجاپوري رفته روزے چند بسر برده مسافر ملک فنا گردید - از ابنیهٔ خانخانان (که بمرور دهور و مضي ایام یادگار خواهد ماند) پل جونپور است - که * صراط المستقیم * [۹۸۱] تاریخ آنست - و از اعاظم جسور ممالک محروسه است *

* خان جهان حسین قلي بیگ *

خواهرزادهٔ بیرام خان خانخانان است - پدرش ولي بیگ ذوالقدر در زمان دولت خان مزبور بجاگیر عمده و اعتبار بلند بر جمیع امرا تفوق و برتري مینمود - در جنگ قصبهٔ دکدار جالندهر (که مابین بیرام خان و شمس الدین خان اتگه واقع شد) زخمها برداشته دستگیر گردید - و بهمان جروح مولم در گذشت - عرش آشیاني (که همه شورش و آشوب مزاج بیرام خان از اغوای او میدانستند)

سرش را بریده بمملکت شرقیه فرستادند - حسین قلي بیگ (که باصابت رای و متانت خرد اتصاف داشت) خانخانان در ایام انحراف مزاج پادشاهي مصحوب او اسباب و ادوات امارت خود را از میوات بحضور فرستاد - که شاید در لباس نیازمندي وضعیف‌نالي کارے تواند ساخت - در همان اثنا رکضت خانخانان به پنجاب (که مصرح بغي و فساد بود) پیدائي گرفت - او را بنابر مصلحت حوالهٔ آصف خان عبدالمجید (که بحکومت دهلي امتیاز یافته بود) کردند - که آدمیانه نگاهدارد - و گزندے نرساند - پس از انقضای قضیهٔ بیرام خان مشارالیه رهائي یافته همواره باندازهٔ خدمت واخلاص مشمول عواطف میبود - در سال هشتم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک (که میرزا شرف الدین حسین احراري بے جهت از حضور فرار نمود) عرش آشیاني حسین قلي بیگ را بخطاب خاني و تیولداریٔ اجمیر و ناگور از تغیر میرزا اعتبار افزوده بتعاقب نامزد کردند - و چون میرزا جنگ نا کرده از ممالک محروسه بدر رفت حسین قلي خان بے تعب و مشقت آن مملکت را متصرف گشته از قرار واقع به بندوبست پرداخت - و قلعهٔ جودهپور را (که مسکن و مقر رای مالدیو است - و او بمزیت جاه و افزونیٔ نوکر از سائر راجهای هند امتیاز داشته - و بعد از انتقال او پسر خردش چندرسین جانشین بود) در اندک زمانے مفتوح ساخت و در ایام محاصرهٔ چیتور در تعاقب رانا اودي سنگهه مساعیٔ فراوان

بظهور آورد - و مورد آفرین و تحسین گردید *

چون سال سیزدهم امراي اتگه خیل از پنجاب حضور طلب شدند حکومت آندیار (که از اعاظم ممالک پادشاهي ست) بحسین قلي خان تفویض یافت - اما بنابر پیش آمد مهم رنتهپور جدائي نگزیده بلزوم رکاب فتح انتساب مباهات مي‌اندوخت - پس از کشایش آن قلعهٔ متین چون دارالخلافهٔ آگره مهبط الویهٔ ظفر طراز گردید بمحال متعلقه رخصت یافت - و در سال هفدهم بعزیمت تسخیر قلعهٔ نگرکوت (که در تصرف راجه جیچند بود - و بعد حبس او پسرش بدیچند خود را در مقام پدر دانسته و اورا مرده انگاشته بسرکشي در آمد) حسب الحکم انتهاض نمود - چون قریب بدهمتهري رسید جنو (۲) نام ضابط آنجا بقرابت جیچند متوهم گشته خود را بکذار کشید - لیکن وکلا فرستاده متعهد راهداري شد خان جمعی از ملازمان خود را برسم تهانه‌داري در موضعیکه برسر راه واقع بود گذاشته پیشتر متوجه گردید - چون بقلعهٔ کوتله رسید (که در ارتفاع بفلک دعوی همسري مینمود) توپ‌چند از بالای کوهے (که محاذي قلعه بود) سر داده هوش از محصوران ربود - آنها وقت شب راه گریز پیش گرفتند - ازانجا (که این قلعه سابقا براجه انمچند (۳) راجهٔ گوالیار تعلق داشت - و راجه رامچند جد جیچند آنرا بزبردستي گرفته بود) براجهٔ گوالیاري (که از اولاد انمچند بود) سپرده تهانهٔ خود

---

(۲) نسخهٔ [ب] خبو نام (۳) نسخهٔ [ب] ایمچند و نسخهٔ [ج] اتمچند *

برنشاند - و چون بیشتر تشابک اشجار بمرتبهٔ بود (که عبور موکب بدشواري میشد) حشرے را بجنگل بري برگماشته هر روز بقدر میسور راه مي پیمود - اوائل رجب سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد حوالي نگرکوت مخیم فوج منصوره گردید - و در صدمهٔ اولی حصار بهون (که بتخانهٔ مهامائی آنجاست) بتصرف درآمد - و جمے غفیر از راجپوتیه و براهمه (که بقصد ثواب قدم ثبات افشرده بودند) بدارالبوار شتافتند - و پس ازان شهر بند بیرون نگرکوت نیز بدست آمده ساباط و سرکوب طرح انداختند - و هر روز بتوپ اندازي در انهدام عمارات و اعدام جانداران میکوشیدند - چنانچه در وقت (۲) طعام خوردن راجه بدیچند توپ کلان سردادند - که قریب هشتاد کس در زیر دیوار بگو هلاک فرو رفتند *

بالجمله کار قلعه نزدیک بانجام رسیده بود (۳) که ناگاه آشوب آمدآمد میرزایان باغیه ابراهیم حسین میرزا و مسعود میرزا ولایت پنجاب را بر شورانید - و غلای تمام نیز در لشکر پیدا شد - ناچار حسین قلي خان به پیشکش پنج من طلا و اقمشهٔ بسیار بصلح گرائیده در پیش خانهٔ راجه جیچند مسجدے طرح انداخته در دو روز پیشطاق بر آوردند روز جمعه اواسط شوال سنه مذکور خطبهٔ پادشاهي خوانده حسین قلي خان ازانجا برخاست - و باتفاق اسمعیل قلي خان و میرزا یوسف خان رضوي بدنبال فئهٔ باغیه شتاب آورد - و در قصبهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] روزے در وقت (۳) نسخهٔ [ج] رسانیده بود *

(۲)
تلنبه چهل کروهی ملتان بیخبر بر سر آنها رسیده بین‌الفریقین جنگ پیوست - ابراهیم حسین شکست خورده بملتان فرار نمود و مسعود حسین با چندے همراهان گرفتار گشت - حسین قلي خان در سال هیزدهم سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک (که عرش‌آشیاني از فتح گجرات معاودت بآگره نمود - و امرا از اطراف و جوانب بتهنیت فراهم آمدند) بحضور رسیده مسعود حسین را چشم دوخته و دیگر اُساری را در پوستهای گاو (که شاخها ازان جدا نساخته بودند) در آورد - و بهیئتے غریب از نظر گذرانید - پادشاه از فرط کرم و مروت چشم میرزا کشوده اکثرے را جان‌بخشي فرمودند - و حسین قلي خان بمنصب عمده و خطاب خانجهاني (که درین سلطنت بعد از خانخاناني زیاده برین خطاب نیست) لوای بلندنامي بر افراخت - و چون میرزا سلیمان والی بدخشان از تسلط میرزا شاهرخ پسرزادهٔ خود پناه بدرگاه اکبري آورد بخان‌جهان حکم والا شرف نفاذ گرفت - که با فوج جرار صوبهٔ پنجاب بهمراهی میرزا ببدخشان شتافته آن دیرین حکومت را بر مسند ایالت آن دیار متمکن سازد - درین اثنا سال بیستم سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه منعم خان خانخانان صوبه‌دار بنگاله ودیعت حیات سپرد - و اختلال عظیم دران ملک پدید آمد - امرای کمکي از سمّیت هوا (که دران ولایت بهم رسیده) بیمناک گشته و استیلای داوُد افغان (۳)

(۲) نسخهٔ [ب] تلهنه (۳) در [اکثر نسخه] و بسبب استیلای ٭

(که دعوی ریاست آن مرز و بوم میکرد - و دریذولا نقض عهد نموده بتازگي سر بشورش برداشت) سرباري شده یک دفعه مکانها گذاشته ازان مملکت برآمدند - ازانجا (که اهم را بر مهم گزیدن عمده قانون جهانداري ست) پادشاه خانجهان را بسرعت از پنجاب طلب حضور نموده بصوبهداری بنگاله نامزد فرمودند * و راجه تودرمل را (که بشجاعت و کارداني اتصاف داشت - و دران صوبه کارهای نمایان کرده بود) همراه ساختند - امرای بنگاله در حوالی بهاگلپور بهار بخانجهان در خورده بعضی بعذر بد هوائي از معاودت تقاعد نمودند و برخی اختلاف مذهب را تقریب کرده بهرزه گوئي در آمدند خان جهان (که کهنه سردارے مزاج گرفته پی بر کرده بود) از جا نرفت - و بدلاسا و دلدهي پرداخته بهیئت مجموعي راهي گشت و با آنکه اکثر الوس چغتائي بودند و بسرداری قزلباش تن در نمیگشتند گذهي را (که دروازهٔ بنگاله است) باندک سعي مستخلص ساخته تا ټانده ملک از دست رفته را بتصرف آورد - و بحسن تدبیر در گرد آوری پراگندگیها کوشید - داؤد خان کرراني آک محل را مستحکم ساخته در مقابل عساکر پادشاهي نشست - هر روز جنگے میشد - و آویزشے رومیداد - هرچند خانجهان و راجه تودرمل کوشش فراوان بجا مي‌آوردند از کم همتیهای مردم کار پیش نمیرفت روزے خواجه عبدالله نقشبندي با برخی از ملازمان از مورچال خود پیشترک رفته طلبگار نبرد شد - جمعے انبوه از مخالف در عرصهٔ پیکار

پیشدستی نمودند - همراهان رفاقت نگزیده - خواجه از نجابت ذاتی پای جلادت افشرده - و نقد جان درباخت - چون این خبر بعرض آشیانی رسید متاسف گشته بمظفر خان صوبه‌دار بهار فرمان واجب الاذعان ترقیم یافت - که زود با جاگیرداران آن حدود بفوج بنگاله پیوندد همین که در سال (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار مظفر خان با سپاه صوبهٔ بهار ضمیمه گردید خان‌جهان بتسویهٔ صفوف پرداخته معرکه آرا گشت - اتفاقا شبیکه آبستن صبح فیروزی بود توپے از لشکر پادشاهی بر چهار پائیئے (که جنید کررانی عم داؤد غنوده بود) رسید - و از مصادمهٔ پایه (۲) ران او خورد گشت - بعد ازان (که آویزشهای سخت زنگ زدای جوهر مردانگی گردید) کالا پهار سردار میمنهٔ مخالف زخمی رو بفرار آورد - و هنوز جنگ بقول نرسیده که سنگ تفرقه در جمعیت غنیم افتاد - افغانان دل بای داده سراسیمهٔ دشت هزیمت گشتند - و بسیارے بتعاقب بهادران علف تیغ بیدریغ شدند - داؤد میخواست بطرفے بدر زند - در خلاب اسپش پای بند شده دستگیر گردید - چون پیش خان‌جهان آوردند ازو پرسید که پیمان بستن و سوگند خوردن با خانخانان چه شد - از بے‌آزرمی جواب داد - که آن پیوندے بود زبانی - تا داستان دوستی سرائیده عهد تازه اساس یابد - خانجهان فرمود تا اورا از گرانباری سر شوریده مغز سبکسار گردانند - و همان زمان سرش بسید عبدالله خان داده روانهٔ حضور

(۲) نسخهٔ [ا ج] مصادمه تا بران او *

ساخت - اورا پادشاه بر اسپ بام نزد خانجهان فرستاده بود - که هم
مژدهٔ فتح راجه مانسنگهه کچهواهه (که با رانا نزد کوکنده نبرد آرا
گشته لوای چیره دستي افراشت) و هم نوید نهضت موکب پادشاهي
بامرای دیار شرقي رساند - اتفاقا وقت رخصت فرموده بودند
چنانچه این مژده میبری ازان طرف نیز بشارت کشایش بنگاله
خواهي آورد - سید عبد الله خان در یازده روز هنگامے (که پادشاه
از فتحپور بعزیمت یورش آن مملکت برآمده بود) رسیده سر آن
فتنه سگال را در جلوخانه انداخت - غریو از عالمیان برخاست
و فتحنامها باطراف قلمي شد - خانجهان پس ازین فتح نمایان راجه
تودرمل را روانهٔ حضور نموده خود بصوب ساتگانون (که زن و زاد
داؤد دران حدود بود) لشکر کشید - جمشید خاصه خیل او بآویزش
درآمده سترگ هزیمت یافت - و مادر داؤد با منتسبان خود روی
نیاز آورد - و آن ملک (که از قدیم آنرا بلغاک خانه نامند - یعني
از شورش بدگوهران آن سرزمین هیچ گاه خالي نباشد) بنیروی همت
و مردانگي خانجهان از سر نو بحیطهٔ ضبط در آمده مورد امن
و عافیت گردید - راجه مالگوسائین زمیندار ولایت کوچ نیز فرمان پذیر
گشت - خانجهان پیشکش از نفائس آنجا با پنجاه و چهار فیل نامور
ارسال حضور داشت - چون بعضے افغانان بولایت بهاتي شورش افزا
بودند و عیسی زمیندار آنجا سرتابي ميورزید در سال بیست
و سیوم روی بدان صوب آورده لشکرے پیش فرستاد - پس از آویزش

سخت عیسی شکست خورده راه گریز سپرد - و افغانان زینهاري گشتند - خان جهان مقضيّ المرام معاودت نموده بصحت پور (که در حوالی ٹانده شهرے اساس نهاده بود) پیوسته علم عشرت و کامراني بر افراشت - چون انجام هر نشاطے باندوهے سرشته اند و آخر هر کمالے بزوالے پیوسته * بیت *

* نیکو نبود هیچ مرادے بکمال *
* چون صفحه تمام شد ورق بر گردد *

خان جهان در کمتر زمانے بر بستر رنجوري افتاده یک و نیم ماه کشید - هندي پزشکان نافهمیده دواها بکار بردند - در همین سال سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش رخت هستي بر بست - از امرای پنجهزاري اکبري ست - پسرش رضا قلي سال چهل و هفتم اکبري بمنصب پانصدي سه صد سوار سرفراز گردید *

* خواجه شاه منصور شیرازي *

ابتدا در ملازمان اکبري اختصاص داشته بمشرفی خوشبوی خانه مامور بود - مظفر خان دیوان در مقام بے التفاتي شده بمهمات او پیچید - روزے با مظفر خان آویزش زباني کرده بودن خود متعذر دیده حرمان‌گرا شد - پس از ناکامي بجونپور رفته از رشادتیکه داشت دیوان خانزمان گردید - و بعد ازو بمنعم خان خانخانان پیوست و رتق و فتق مهمات او پیش‌گرفت - چون روزگار سپه سالار سپري شد راجه تودرمل بجهت محاسبات سرکار مقید و مسلسل ساخت

ازانجا (که در ایام دیوانی خانخانان بجهت مهم سازی او بدربار آمده از ادای سخن نویسندگي و سنجیدگی او با کارداني و معامله فهمي معلوم عرش آشیاني شده بود) بے وسیلهٔ غیرے در سال بیست و یکم سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه (۲) خواجه را مشمول عنایت ساخته بخدمت وزارت سر بلند فرمود - خواجه بفراست درست و دانش رسا کارها را بهین رونقے داده کهنه معاملات را منقح ساخت - و چون ضابطه آن بود (که هر سال برخے کار دانان راستي منش بآوردن تفصیل هر ناحیه و پرگنه تعین گشته سال بسال دستور العملے در اداى حقوق دیواني از روی آن قرار گرفتے) پس ازانکه ممالک محروسه وسعت پذیرفت بدین نمط کار بدشواري کشید - چه آن نگاشتها بتفاوت رسیدے - و سپاه و رعیت گزند یافته خواهش باقي و فاضل شورش افزودے - و هم نرخ واقعي گذارش نمي یافت - لهذا خواجه در سال بیست و چهارم حال ده سالهٔ هر پرگنه از مراتب کشت و کار و ارزش و نرخ شناخته دهم بخش را مال هرسال قرارداده گزین نسخهٔ انتظام داد - و در همین سال باستصواب خواجه فسحت آباد هندوستان (که هنوز اودیسه و کشمیر و تته و دکن مفتوح نگشته بود) بدوازده بخش شایسته قسمت پذیرفت - و هر بخش را صوبه نامیده سپه سالار و دیوان و بخشي و میر عدل و صدر و کوتوال و میر بحر و واقعه نویس نامزد شدند *

---

(۲) نسخهٔ [ج] هشتاد خواجه را *

و چون خواجه در دقت و جزرسي و کفایت اندوزي و سخت گیري

ید طولی داشت در سال بیست و پنجم درصدد باز یافت مطالبهای (۲)

پیشین شده - بنابر آنکه هوای ولایت بنگاله با سپ ناساز بود

سپاه آنجا را علوفهٔ ده بیست و سپاه بهار را ده پانزده افزوده بودند

خواجه با آنهمه سخن سنجي و دقیقه یابي از هنگام نشناسي

و قباحت نا فهمي وقت مدارا را از اوان گرفت و گیر فرق نکرد

و ندانست که درین وقت (که سپاه در یساق دور دست گرم

جانفشاني ست) سزاوار رعایت و افزوني ست - نه کاهش و کمي

بنگاله را ده پانزده و بهار را ده دوازده قرار داده جهت باز خواست

بمظفرخان احکام برنوشت - او (که از دیواني بسپه سالاري رسیده بود)

حساب را از سر سال برگرفته طلبگار فراوان زر شد - امرای بهار و بنگاله

ازین کفایت بے محل و باز خواستهای بیجا یکدفعه راه بیوفائي

گزیده سر بشورش برداشتند - چه فسادها که برنخاست - و چه خونها

که ریخته نشد - راجه تودرمل (که بعداز همچشمي وهم پیشگي

منتهز قابو بود) درینوقت بعرض رسانید - که وزیر باید براستي

گردآوري مال نموده در نگاهداشت ملازمان دیده وري بکار برد

و از بایست وقت درنگذشته در داد و ستد در درشتي و نرمي

میانه روي گزیند - نه که مستوفي بود - که بدقت مزاجي جز

باقي کشیدن و مال افزودن کارے نداشته باشد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] پیش شده *

از طبقات ظاهر میگردد - که راجه تودرمل از ولایت شرقیه عرضي نموده بود - که معصوم خان فرنخودي را بانواع تدبیر و مدارا همراه دارد - خواجه شاه منصور بوی خطوط درشت نوشته - و زر بسیار برذمه‌اش بر آورده - و همچنین بترسون محمد خان که ازامرای کبار و سرداری لشکر بنام او بود - درین وقت (که صد امیدواري باید داد) تهدید چه لازم بود - لهذا پادشاه خواجه را عزل نموده بشاه قلي خان محرم چند روز حواله کردند - اما چون خیرخواهي و دماغ سوزی او ذهن نشین شده بود مجددا بعنایت خلعت وزارت قامت قابلیت اورا بر آراستند *

اتفاقا درهمین سال میرزا محمد حکیم بترغیب معصوم عاصي (۲) (که سرحلقهٔ باغیان بهار و بنگاله بود) از کابل آمده در پنجاب خلل انداز گردید - و عرش آشیاني عازم آن سمت شدند - اهل عناد پروانچهٔ چند بخط منشی میرزا بنام خواجه از نظر گذرانیده اورا باتفاق و جانب داری مخالف متهم کردند - قضا را ملک ثاني (که (۳) از قدیمان میرزا و دیوان او بود- و خطاب وزیرخان داشت) درین‌وقت جدائي گزیده در منزل سونپت ملازمت دریافت - و بنابر ربط سابق بنزد خواجه فرود آمد - چون شهرت گرفته بود [که او بجاسوسي آمده - چه درین‌وقت (که میرزا بوسر تسخیر هندوستان ست) جدا ساخته فرستادن او خالي از تدبیرے نخواهد بود] اتهام سابق را

---

(۲) نسخهٔ [ب] معصوم خان عاصي (۳) نسخهٔ [ج] قدیمیان •

یاور افتاد - و بعد استفسار بعضے سخنان خواجه نیز مقوی ظن شد - درین اثنا خطوط جعلی خواجه را (که بمیرزا حکیم نوشته بود) بنظر پادشاه در آوردند - و خط شرف بیگ عامل او نیز رسید - چون وا کردند مرقوم بود که فریدون خان میرزا را ملازمت کردم - او مرا بخدمت میرزا برد - با آنکه بجمیع پرگنات عمال تعین شده پرگنهٔ ما را معاف داشتند - گویند هنوز پادشاه در احوال او متردد بود امرا و اعیان سعیها بکار بردند - که حکم شد مقید نگاهدارند تا ضامن بدهد - چون کسے بضامنئ او جرأت نکرد نزدیک سرای کوت کهجوه بدرختے از حلق آویختند * ثاني منصور حلاج * ۹۸۹ تاریخ است - عالمے از ترک و تاجیک از سخت گیریهای حسابئ او رهائي یافته شادیها اندوخت - گویند پس از آوارگئ میرزا محمد حکیم چون دارالملک کابل مهبط الویهٔ پادشاهي گردید هرچند از کیفیت شاه منصور استفسارها رفت استشمام رائحه ازان نشد - گویند کرم الله برادر شهبازخان کنبو باشارهٔ بعضے امرا خصوص راجه تودر مل خطوط ساخته بود - عرش آشیاني از خون ناحق و رفتن چنین کاردان تاسف بسیار میکرد - و میفرمود که ازان روز (که خواجه درگذشت) حسابها فرومرد(۲) - و سررشتهٔ محاسبه ازدست رفت - چنین امارة نویس خرده گیر نکته سنج مشخص گو کمتر یافته میشود - بهزاري منصب رسیده بود - چهار سال از روی استقلال و استحقاق بمنصب وزارت

(۲) در [بعضے نسخه] فرو برد *

اشتغال داشت *

* انتباه *

دیرین رسمی ست - که هرگاه کارکیا بسیار مشغله بود تمیز و شناسائي کمتر فرادست دهد - قریب پرستاران (۲) هرچند نیکوبندگي کنند از خودغرضي و خویش کامي خالي نباشند - بما درست اخلاص راست منش را از حسد کالیوگي قسم دیگر وا نموده بکمین جان گزائي برنشینند - شگفت تر آنکه آن راستي مغرور ازین و آن حساب برنگرفته بشاد خوابي و بےپروائي زند - زود تر آن بیند که کس مبیناد - کارهای فراخنای دنیا بے مسامحه و مساهله تمشیت نپذیرد - بل بترک مدارا و مواسا بسیار بود که کارهای نبیلهٔ جلیله مختل شود *

* مصرع *

* سخت میگیرد جهان بر مردمان سخت کوش *

ازینجا گفته اند که دنیا بدو پای قائم است - حق و باطل - بیک پا نتواند ایستاد - و این درخورده گیریهای حسابي و دقتهای نفس الامري زود - و الا آن خود آرای فسون ساز [که بجاه طلبي و ترفع جوئي در زي کفایت و دیانت در آمده بسخت بژوهي و تنگ گیری اصناف خلائق (که بدائع ودائع آلهي اند) خشنودي یکتنه خداوند اندیشد] هرآئینه چیره دستان تقدیر در کمتر زمانے باد افراه بد سگالي او آماده ساخته دست فرسود خشم و بي سپر غضب همان بزرگ گرداندند *

* قطعه *

---

(۲) نسخهٔ [اج] قرب پرستاران

* نباشي بكار جهان سخت گير *
* که در سخت گیرے بود سخت میر * (۲)
* غم زیر دستان بخور زینهار *
* بترس از زبردستی روزگار *

* خداوند خان دکني *

از امرای نظام شاهیهٔ احمدنگر است - پدرش مشهدي - و مادرش حبشیه بود - جوانے قوي هیکل با صلابت - بپر زوري و مردانگي اشتهار داشت - چون خواجه میرک اصفهاني مخاطب بچنگیزخان بمنصب وکالت و پیشوائی مرتضی نظام شاه اختصاص گرفت در صدد تربیت او شده بمرتبهٔ امارت و تیولداری محالات جیده از ولایت برار فایز گردانید - او در کمتر زمانے دولت و مکنت عظیم بهم رسانیده صاحب جمعیت و دستگاه گردید - مسجد قصبهٔ روهنکهیره (۳) (که بمرور دهور شکست و ریخت بدان راه ندارد) بنا نهادهٔ دست همت اوست - در سنه (۹۹۳) نهصد و نود وسه همراه میر مرتضی سبزواري (که سر لشکر برار بود - و از استیلای صلابت خان چرکس تاب توقف دکن نیاورد) در فتح پور بملازمت عرش آشیاني رسید - خان مزبور بمنصب هزاري امتیاز یافته در بارگاه اکبري خیلے ترقي نمود - اما سال سي و دوم سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج در مجلس پادشاهي در حرف و حکایات راه و رسمے (که

(۲) در [اکثر نسخه] سخت گیر (۳) نسخهٔ [ج] روهنکیره ●

ازروی ناقدردانی و مرتبه نشناسی میان او و نوکرانش واقع شد) ازان فی الجمله در نظرها سبک گردید - چون پتن گجرات در تیولش مقرر شده بود بضبط و ربط آن رخصت گرفته سال سی و چهارم سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت در قصبهٔ مذکور رخت هستی بر بست *

گویند روزے شیخ ابو الفضل اورا بضیافت طلبید - اکثر امرا حاضر بودند - چون وفور طعام و تکلف و تنوع دران شیمهٔ کریمهٔ شیخ بود پیش هر نوکر او نه قاب طعام و یک لنگری گوسپند بریان و صد تا نان نگاهداشتند - و پیش خداوند خان رکابیهای بسیار از مرغ و دراج و اقسام ساگ و سالن چیدند - ناخوش شده برخاست که پیش ما که کباب مرغ آوردند از روی استهزا و سخریت بوده چون بعرض عرش آشیانی این حرف رسید بخداوند خان فرمود - که این چیزها از تکلفات معمولهٔ هندوستان است - و الا اگر مقصود طعام باشد پیش هر نوکر شما نه لنگری گذاشته بودند - معهذا خداوند خان از شیخ صاف نشده باز بخانهاش نرفت - ازین است که در هندوستان اهل دکن بحماقت و سخافت عقل شهرت دارند *

* خواجه نظام الدین احمد *

پسر خواجه مقیم هرویست - که در زمرهٔ ملازمان فردوس مکانی انتظام داشته در آخر عهد آن پادشاه بخدمت دیوانی بیوتات اختصاص یافت - پس از ارتحال فردوس مکانی بمیرزا عسکری پیوسته هنگامے (که جنت آشیانی فتح گجرات نموده احمدآباد بمیرزا

ارزاني داشت) خواجه وزير ميرزا بود - در هنگامهٔ چوسا (۲) (كه شير خان سور غالب آمد - و جنت آشياني با چند سوار بآگره ايلغار فرمود) خواجه يكے ازان سواران بود - پس ازان در عهد عرش آشياني بخدمات پادشاهي مفتخر و مباهي بود - خواجه نظام الدين احمد در راستي و درستي يگانهٔ وقت و در كارداني و معامله فهمي سرآمد اقران بوده - آنچه در ذخيرة الخوانين نوشته (كه خواجه نظام الدين در بدايت حال ديوان حضور عرش آشياني بود) جاى ديگر بنظر نيامده - اما در سال بيست و نهم (كه ايالت گجرات باعتماد خان گجراتي نامزد گرديد) خواجه بخدمت بخشي گري آن صوبه تعين گشت - در شورش سلطان مظفر گجراتي اعتماد خان پسرش را بهمراهي پسر خود بمحافظت شهر گذاشته خود باتفاق خواجه بآوردن شهاب الدين احمد خان بقصبهٔ گدهي (كه بيست كروهي احمدآباد است) شتافت - دران غيبت (كه شهر بتصرف آشوب طلبان فتنه گرا در آمد) خانهٔ خواجه نيز بتاراج رفت - پس ازان برفاقت شهاب الدين احمد خان و اعتماد خان در جنگے (كه با آن فيهٔ فتنه پژوه واقع شد) خواجه با مردم قليل هرچند دست و پاى زد بجائے نرسيد ناچار همراهي رفقا از دست نداده باتفاق پٿن در آمد - چون خانخانان باستيصال سلطان مظفر گجراتي از حضور تعين شده در سركيچ (۳) سه كروهي احمدآباد با مخالف عرصهٔ نبرد آراست

---

(۲) نسخهٔ [اب] جوسا (۳) نسخهٔ [ج] سركيچ *

خواجه را با جمعے از امرا تعین کرد - که از عقب غنیم درآمده بعزیمت جان‌فشاني همت بجان ستاني بندد - دران روز مصدر تردد گرديده در تعاقب مظفر از قطره و پویه خود را معاف نداشت و مکرر دستبردها نمود - و مدتے ببخشیگری آنصوبه مي‌پرداخت *

چون در سنه (۹۹۸) نهصد و نود و هشت سال سي و چهارم حکومت گجرات بخان‌اعظم (که صوبه دار مالوه بود) قرار یافت و خانخانان را عوض جاگیر گجرات جونپور مرحمت شد نظام‌الدین احمد نیز طلب حضور گردید - او با جمعے شترسوار ششصد کروه راه بطریق ایلغار در دوازده روز نوردیده درلاهور مبادئ جشن سال سي و پنجم دولت آستان‌بوس ادراک نمود - چون تماشای غریب داشت حکم شد که همه جمازه سوار روبرو بیایند - و بعد ازان خواجه بعواطف بیکران پادشاهي اختصاص گرفته در منزلت و اعتبار افزایش یافت - و در سال سي و هفتم (که آصف خان میرزا جعفر بخشي‌بیگي بجهت استیصال جلالهٔ روشاني تعین گشت) خواجه بتقرر خدمت والای بخشي‌گري کله گوشهٔ افتخار بر اوج اعزاز رسانید و در سال‌سي و نهم مبادئ‌سنه (۱۰۰۳) هزار و سه (که عرش‌آشیاني بآهنگ شکار برآمد) نزدیک شاهم علي خواجه را از تب افزوني حال دگرگون گشت - پسرانش دستوري گرفته بلاهور بردند - بر ساحل دریای راوي رسیده بود که نهنگ اجل ببحرفنا فرو کشید طبقات‌اکبري تالیف اوست - تا آخرسال سي و هشتم اکبري مطابق

سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري وقائع و احوال هندوستان را بتحریر آورده - و گفته که اگر عمر مساعدت نماید روداد استقبال نیز ترتیب نموده ضمیمهٔ کتاب خواهم ساخت - و الا هرکه توفیق یابد بتسوید آن پردازد - و چون جز رسي و دقت در تنقیح اخبار و سعي تمام بفراهم آوردن مواد بکار برده و مثل میر معصوم بهکري و غیره اهل کمال دمساز تالیف آن بوده اند اعتبار تمام دارد و آن اول تاریخي ست - که احوال جمیع سلاطین اسلام سواد اعظم هندوستان را (که مساحان بسیط غبرا چار دانگ روی زمین گفته اند) جامع است - و ماخذ صاحب تاریخ فرشته و متتبعان او (که مع شي زائد نگاشته اند) همین نسخهٔ مرغوبه است - اما آنچه بر مسود این سطور ظاهر شد در جاها مخالف است با تحقیق علامی فهامي - و رتبهٔ هر کدام بر ادیب واقف اخبار ظاهر و باهر است - فتدبر *

از پسرانش میرزا عابد خان است - که در عهد جنت مکاني بنوازش خسروانه امتیاز یافته بخدمات پادشاهي مامور میشد در بخشي گری صوبهٔ گجرات (که از روی ارث و استحقاق یافته بود) بعبدالله خان فیروز جنگ ناظم آنجا برهم زد - خان مذکور (که مرد بےمحابا و خیره بود) در اخفاف و اهانت او کوشیده بےعزت ساخت او ترک روزگار گفته با جمعے از مغلها طاقیه و کفني پوشیده بدرگاه جهانگیري حاضر شد - و این انداز موجب عفو تقصیرش گردید اما بعد ازین بشاهزادهٔ ولیعهد شاهجهان توسل جسته ملتزم رکاب

شاهي گشت - و پس ازان بدیوانی شاهزاده اختصاص یافته
در اکبرنگر بنگاله روزے (که شاهزاده بر مقبرهٔ پسر ابراهیم خان
فتحجنگ یورش فرمود) عابد خان دیوان و شریف خان بخشي
با چندے دیگر جان نثار گشته حیات جاوید یافتند - عابد خان پسر
نداشت - دامادش محمد شریف چندگاه در عهد اعلی حضرت
قلعه‌دار انکي تنکي دکن بود - پس ازان حاجب حیدرآباد شده
باجل طبعي در گذشت *

• خواجه شمس الدین خوافی (۲) •

پدرش خواجه علاءالدین از اعیان و اکابر آندیار بود - در خدمت
عرش‌آشیاني بحسن دیانت و کارداني فراوان قرب و منزلت بهم
رسانیده - سخنش اعتبارے تمام داشت - با عنوان متصدي‌گري
از کارنامهای شجاعت و جلادت خواجه بهمراهی مظفرخان در صوبهٔ
بهار و بنگاله تاریخ اکبري شیوا زباني میکند - علامي شیخ ابو الفضل
دراحوال خواجه نوشته - که در کارهای صعب (که ترکان را مذبذب
مي یافت - و سر کرده (۳) را سراسیمه میدید) از روی پردلي و شگفتگي
انجام آن کار بر ذمهٔ خود میگرفت - و بآئین شگرف بپایان
میرسانید - چون امرای شورش‌گر بهار با فتنه انگیزان بنگاله پیوستند
مظفرخان را دل از جای رفت - هرچند ترغیب مبارزت مي‌نمودند
سودمند نمي افتاد - بهزار گفتگو برخے سپاه بسرداری خواجه

---

(۲) نسخهٔ [ج] خافي (۳) در [بعضے نسخه] سرگروه را *

شمس الدین کسیل نمود - هرگاه کار فرما را دل از جای رود فرمان پذیران را چه حال - خواجه قدرے راه طی کرده بود - که گروها گروه مردم بغنیم پیوستند - خواجه رو بکارزار آورده دستگیر گردید - چون مظفر خان صاحب صوبهٔ بنگاله را در هنگامهٔ ناسپاسان آن دیار پیمانهٔ زندگي پر شد خواجه را معصوم خان کابلي بگمان زرداري بحمایت خود گرفت - و چون بملاءمت کارے نساخت بدرشتي پیش آمد - نزدیک بود که در شکنجه قالب تهي نماید عرب بهادر بپاداش پیشین دوستي و آنکه شاید بنصیحت اندوختهٔ اورا فرا گیرد پیش خود آورد - و بند از پا برگرفت - خواجه روزے قابو دیده با چندے کناره گرفت - و در قصبهٔ کهرک پور براجه سنگرام پیوست - از راه بستگي نتوانست بفیروزي سپاه رسید - جمعےرا با خود همداستان ساخته اطراف لشکر مخالف را مي تاخت و مواشي آن گروه را (که بچرا بر آمدے) دستبرد مینمود - پس ازان (که در جمعیت مخالفان تفرقه افتاد) خواجه عازم حضور گشته بنوازش پادشاهي پایهٔ اعتبار برتر افراخت - در همان ایام مطابق سال بیست و ششم الهي بتادیب میرزا محمد حکیم حوالي دریای سندهه مضرب خیام سلطاني بود - اساس قلعه برساحل آن از ناگزیر مصالح ملکي افتاد - باهتمام خواجه دراندک فرصتے بانجام رسید. چون در اقصای ممالک شرقي قلعهٔ کٹک بنارس بود باٹک بنارس موسوم گشت - و گویا درین تسمیه اشعارے ست بدانکه بمذهب

هنوز گذشتن ازین جایز نیست - چه بسا قواعد و رسوم دینی آنها مختل میگردد *

بالجمله خواجه چندے بدیوانیِ کابل نامزد شده در سال سي و نهم چون قلیج خان از انتقال قاسم خان بنظم صوبهٔ کابل تعین گردید خواجه بجای او دیوان کل گشت - و در سال چهلم سنه (۱۰۰۳) هزار و سیوم هجري دوازده دیوان قرار یافت - برای هر صوبه دیوانے - که هریک کار خود را بصوابدید خواجه (که وزیر کل بود) بعرض رساند. چون در سال چهل و سیوم الویهٔ پادشاهي بعد اقامت چهارده سال در پنجاب بعزیمت یورش دکن سمت آگره باهتزاز آمد بیگمات را با سلطان خرم در لاهور گذاشتند - حراست و حفاظت آنها و سرانجام خالصهٔ آنصوبه و حکومت و سربراهیِ آن دیار بخواجه مفوض گردید چون سال چهل و چهارم مریم‌مکاني با مردم محل بآگره طلب شدند امور جزوي و کلیِ پنجاب برای رزین او اختصاص گرفت - و سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۸) یکهزار و هشت هجري در بلدهٔ لاهور روزگارش بسر آمد *

خواجه در راست کاري و وا رسیدگي و مردانگي یگانهٔ روزگار بود کار شناسیِ او فروغ کردار داشت - ناملایم اورا بر نشوراندے - دلیرانه بکارها همت بستے - و در نویسندگي یکتائي داشت - و دیانت را هیچ گاه از دست نمي‌داد - غریب تر آنکه با وصف دیانت مفرط اصلا نه پیچیدے - و دقت ننمودے - بسیار سلیم‌النفس بود - لهذا

از ابتدا تا انجام باعزاز و احترام گذرانید - پس از فوت او سرانجام خالصهٔ پنجاب بکهین برادرش خواجه موٓمن (که بشایستگیها روشناس بود) باز گردید - اگرچه خویش و اقارب بسیار داشت لیکن لاولد بود (۲)
برادر زاده اش خواجه عبدالخالق در عهد جنت‌مکاني با آصفجاهي مصاحبت و خصوصیت تمام داشت - روزے (که مهابت خان آصف خان را از قلعهٔ انک برآورده مقید ساخت) بهمان نسبت آن بیچاره را به تیغ بے‌باکي روانهٔ صحرای عدم نمود - خواني پورهٔ لاهور آباد کردهٔ خواجه است - همانجا مدفون است - بوسیلهٔ کارداني و دیانت و نیک‌نامیِ او اهل خواف را دریں دودمان تیموریه رشدے و اعتبارے بهم رسید - و الحق بیشتر این قوم در اصل‌سرشت براستي و درستي مفطور اند - و دیانت و حق شناسي دریشها ودیعت نهادهٔ دست قدرت است - در عهد عالمگیري (که زمان قدرداني و روز بازار دیانت بود) بسیارے ازیں فرقه بقرب و اعتبار و امارت و اعتماد امتیاز یافته اند *

اُلکای خواف از توابع خراسان است - امین رازي در هفت اقلیم گفته - خواف همیشه منشای سلاطین با داد و دین و فحول مشائخ و علما و وزرای کفایت آئین بوده - ساکنان آن زمین در هرجا که رفته اند بعلو همت و سمو مرتبت بنفاذ امر و ارتقای قدر ممتاز بوده اند - ازانجمله سلاطین آل مظفر - که هفت تن ازان طبقه

---

(۲) نسخهٔ [ج] خواجه خریش *

پنجاه و نه سال در فارس به شیراز فرمانروائي نموده‌اند - و از مشائخ
شاه سبحان ست - که از خواجه مودود چشتي تربیت یافته - اشعارش
در نسخ تصوف مذکور است - و دیگر شیخ زین الملة والدین خوافي
مشهور - که نبیرهٔ او شیخ زین صدر است - که از افاضل گرامي قدر
زمان خود بود - و بدوام صحبت فردوس‌مکاني امتیاز داشت - و در
عهد جنت آشیاني بپایهٔ امارت برآمده - و از وزرا خواجه غیاث‌الدین
که چهل سال وزارت باستقلال شاهرخ میرزا داشت - و پسرش خواجه
مجدالدین در عهد سلطان حسین میرزا بوزارت رسیده رتبه‌اش بجائے
رسید که پیش تخت نشسته بکارها مي پرداخت * 　　* بیت *

* از ره و رسمش یکے این بود کاندر پیش شاه *
* هر کسے بر پای مي‌استاد و او بنشسته بود *

و مردم خواف (۲) همواره بکیاست و فراست شهرت تمام دارند - در
تاریخ هرات آورده - که چون حسن صباغ (۳) بحوالیِ خواف رسید
در موضعے درختها کم دیده از کنیزکے بر سبیل امتحان پرسید - که
این زمین اشجار کم دارد - او در جواب گفت - رجالنا اشجارنا
در ذخیرة الخوانین نوشته - که مردم خواف سابق در مذهب سنت
و جماعت شدید التعصب بوده‌اند - گویند چون شاه عباس صفوي
در آغاز جلوس بخواف آمد بمردم آنجا تکلیف سبّ صحابه نمود
آنها ابا کردند - هفتاد کس را از اشراف و اعیان از بالای مسجد

---

(۲) در [بعضے نسخه] خوافي (۳) در [بعضے نسخه] صباح - یا صالح باشد ٭

بزمین انداخت - که گردن هر یکے خورد شکست - هیچ کس عبرت نگرفته اقدام ننموده - و اکنون همانقدر در مذهب تشیع غلو دارند *

* خواجگي فتح الله *

پسر حاجي حبیب الله کاشي ست - که نظر بر کار شناسي و فهم درست سال بیستم جلوس اکبر پادشاه اورا بگوه بندر جهت آوردن تحائف آنجا روانه ساخته (۲) - و سال بیست و دوم با نوادر آنجا ببارگاه سلطنت رسیده دولت ملازمت اندوخت - شیخ ابو الفضل در اکبرنامه مي‌نویسد که از جملهٔ سازهای آن ملک ارغنون بود (که بدان بمحفل سلطاني افسون آگهي میدمیدند - حاجي مذکور سال سي و نهم بدیار خاموشان شتافت - نام برده از پرستاران حضور عرش آشیاني بود - و رتبهٔ تقرب داشت - در سالے (که پادشاه ایلغار فرموده بزیارت اجمیر توجه نمود) او را جهت آوردن قطب الدین خان اتکه دستوري داد - و حکم شد که از راه مالوه آورد - تاکاردانان فرستادهٔ مرزبان خاندیس را در باب فرستادن مظفر حسین میرزا مقدمات امید و بیم برخواند - او در انجا رسیده موافق فرموده کاربند شده بدستان سرائي خود هم همراه فرستاده‌ها به برهانپور رفت - و پس ازان بے حکم پادشاه روانهٔ حجاز گردید - پستر ازین حرکت پشیمان شده همراه بیگمات (که بحج رفته معاودت نمودند)

---

(۲) نسخهٔ [ب] تحائف روانه ساخت *

آمده سال بیست و هفتم بسفارش آنها بخشایش یافته شرف ملازمت اندوخت - و سال بیست و نهم بمحصلی (٢) بر امرای بنگاله (که بنابر ناسازگاری صحبت (٣) در کارهای پادشاهی تغافل می‌ورزیدند) تعین گشته سال سیم (که خان اعظم کوکه بمهم جنوبی دیار مقرر گردید) بخشیگری فوج همراهی او بخانه‌برده تفویض یافت - سال سی و هفتم بهمراهی شیخ فرید بخشی بدفع یادگار عمزادهٔ میرزا یوسف خان رضوی (که در کشمیر ساز فتنه را کوک کرده بود) دستوری پذیرفت سال چهل و پنجم در ایامی (که رایات پادشاهی ببرهانپور رونق افزا بود) او را بهمراهی مظفر حسین میرزا بتسخیر قلعهٔ للنگ فرستادند چون میرزای مذکور بنابر سودا مزاجی قسمی (که در احوال او نگاشته شد) طریق فرار پیمود مشارالیه با فوج همراهی بقلعهٔ مذکور رسید - دژ نشینان بنابر کمی آذوق کلید قلعه سپردند - او برخی سپاه خاندیس را (که جویای دست آویز فرمان پذیری بودند) پیمان داده همراه ببارگاه خلافت آورد - و آخر همین سال بجانب ناسک رخصت یافت - چون بقلعهٔ کالنه نزدیک شد سعادت خان تعلقه دار آنجا (که از مدتی تمنای بندگی در سر داشت) آمده او را دید و قلعه بسپرد - سال چهل و هشتم حسب درخواست شاهزاده سلطان سلیم (که در الهآباد رونق افزا بود) او را بمنصب هزاری بر نواخته

---

(٢) نسخهٔ [ب] بمحصلیٔ امرای بنگاله (٣) در [اکثر نسخه] بنابر ناسازگاریٔ صحبت *

تعیناتِ شاهزاده کردند - پس از جلوسِ جهانگیری خدمتِ بخشیگری باز مسلم ماند *

* خواجگی محمد حسین *

کهین برادر قاسم خان میر بحر است - که احوالش سمتِ ارتسام پذیرفته - سال پنجم جلوس عرش آشیانی همراه منعم بیگ خانخانان از کابل آمده شرف ملازمت دریافت - و بعواطف خسروانی سر عزت بفلک سود - چون میان غني خان پسر خانخانان و حیدر محمد خان آخته بیگي (که خانخانان هر دو را بکابل گذاشته بود) ناسازگاری بهم رسید پادشاه فرمان طلب بحیدر محمد خان آخته بیگي فرستاده ابو الفتح برادر زادهٔ خانخانان را بکابل برای کمک غني خان روانه فرمود - نام برده باتفاق موصی الیه تعین کابل گشت - و چندے درانجا گذرانیده باز بحضور رسید - و در سفر کشمیر در رکاب پادشاهي بود - چون در راستي و درستي کم همتا بود ساز موافقت او با مزاج عرش آشیاني کوک شد - آخرها بخدمت بکاول بیگي سر افراز و بمنصب هزاري ممتاز گردید - سال پنجم جهانگیري چون حکومت صوبهٔ کشمیر بهاشم خان برادر زادهٔ او (که مرزباني اودیسه داشت) مقرر شد پادشاه اورا تا رسیدن هاشم خان به بندوبست صوبهٔ مزبور روانه فرمود - سال ششم بحضور رسیده دولت پابوس یافت - و اواخر همین سال مطابق سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست هجري رخت زندگاني بر بست - فرزندے ازو

نماند - پادشاه در جهانگیرنامه مي نویسد که کوسه بود - و در محاسن (۲)
و بروت اصلا مو نداشت - وقت حرف زدن آواز او چون خواجه سرایان
بگوش میرسید *

* خواجه جهان کابلي *

خواجه دوست محمد نام - از توطن گزینان کابل بوده - در ایام
شاهزادگی جنت مکاني بدیوانی سرکار ایشان سرفرازي داشت
چون صبیهٔ او بشرف ازدواج شاهي درآمد در اقران و امثال سر عزت
برافراشته گلگونهٔ افتخار بر چهرهٔ روزگار خود کشید - و پس از جلوس
بمنصب عمده و خطاب خواجه جهان پایهٔ اعتبار برتر افراخت
و در سال سیوم جهانگیري ببخشیگری کل امتیاز گرفت - و آن
خدمت عمده را از روی دیانت و دیده وري نوعے حسن سرانجام
بخشید که مورد تفضلات پادشاهي گردید - و نیکو کاریهای او در
پیشگاه خلافت لوامع ظهور داد - هرگاه جنت مکاني بشکار اطراف
و حوالی آگره نهضت میفرمود خواجه بحراست قلعه و حکومت شهر
مامور میشد - گویند بعد نماز صبح مثنوی معنوی مولانای روم تا چهار
گهري در مجلس او میخواندند - پس ازان بکارها مي پرداخت
و بفراست و کارآگهي فصل قضایا و قطع خصومات مي نمود - لختی
ازان شگفتي دارد - گویند شخصے دعوي کرد که زن برادرم (که
عنین بود) طفلے را صلبیِ او قرار داده مالش متصرف شده - چون

(۲) نسخهٔ [ب] و در ریش و بروت *

* بنزد خسرو دانای کامل *

* که غیر از خان خشکے مي نماند *

* ز ترخاني تري گردد چو زایل *

آخر عمر خدمت تولیت مقبرهٔ جنت آشیاني بدو مفوض گشته همانجا ودیعت حیات سپرد *

* تخته (۲) بیگ سردار خان *

از یکهای میرزا حکیم بود - در جنگے (که میرزا را بافواج عرش آشیاني رو داد) مصدر دلیري گشته نامے براه مردمي برآورد پس از فوت میرزا همراه پسرانش در سال سیم جلوس آن پادشاه بعتبهٔ سلطنت رسیده دولت بار یافته بگوناگون انعامات مشمول عاطفت گردید - پس ازان بتعیناتی صوبهٔ کابل آبرو یافته همراه کنور مانسنگهه و زین خان کوکه در تنبیه گروه یوسف زئي و تاریکیان بکرات مصدر ترددات شایان گشت - سال سي و نهم بهمراهی شاهزاده سلطان سلیم مقرر شده در نواح لاهور جاگیر یافت - پستر بتهانه‌داری پشاور سرافرازي اندوخته بارها گروه تاریکي را گوشمال بسزا داد - چون خدمات پسندیده ازو بظهور آمد در سال چهل و نهم بخطاب خاني رایت ناموري افراشت - و پس از جلوس جنت مکاني چون ماجرای آمدن حسین شاملو حاکم هرات با فوج گران و محاصره نمودن قلعهٔ قندهار بعرض خسرواني رسید او را بمنصب دو هزاري

(۲) در [بعضے نسخه] تخته بیگ - یا پخته یا بخته باشد *

و خطاب سردار خان بر نواخته همراه میرزا غازي بیگ بکومک شاه بیگ خان حاکم قندهار دستوري شد - تا رسیدن اینها چون فوج قزلباش از گرد قلعه برخاسته مراجعت بوطن خود نموده بود او از تغیر شاه بیگ خان بحکومت قندهار سربلند گردید - و در اندک مدت سال سیوم مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده هجري در انجا ودیعت حیات سپرد - پسرانش حیات خان و هدایت خان بمنصب قلیلي سرافراز بودند *

* تاش بیگ تاج خان *

از یکهای میرزا محمد حکیم است - پس از فوت میرزا در سال سیم جلوس بملازمت عرش‌آشیاني کام دل اندوخته منظور نظر عاطفت گشت - و بتنخواه جاگیر از صوبهٔ پنجاب سرفرازي یافت سال سي و یکم بهمراهي راجه بیربر بکومک زین خان کوکه و سال سي و دوم باتفاق عبد المطلب خان بمهم تاریکیان رخصت پذیرفت سال چهلم خود اورا بمالش عیسی خیل دستوري دادند - اگرچه دست و پای جنبانید اما چون رنجوري داشت چنانچه باید کار صورت نبست - سال چهل و دوم در کشایش قلعهٔ مؤ (که یکی از حصون معظمهٔ زمینداران کوهسار شمالي صوبهٔ پنجاب است) باتفاق آصف خان تعین شده مصدر تردد گردید - و از راه مکرمت بخطاب تاج خان مخاطب شد - سال چهل و هفتم (که باز شورش باسو زمیندار کوه مذکور در صوبهٔ پنجاب برخاست

و خواجه سلیمان نامي بخدمت بخشي گري آن صوبه مامور گشته مرخص شد - که فوجي از قلیچ خان صوبه‌دار و دیگر جاگیرداران آن نواحي را مثل حسن بیگ شیخ عمري و تاج خان و احمد بیگ خان کابلي یک جا ساخته بتنبیه آن مقهور سزاولي نماید) او انتظار دیگران ننموده بکوچهای متواتر بپرگنهٔ پتهان (۲) رسیده بتهانه‌گاه آنها رفت - قضا را وقتي (که مردم او در صدد خیمه زدن بودند) فوجهای آن شقي نمایان شد - جمیل بیگ پسر او بے تابانه بوانها تاخت جنگ سخت در پیوسته جمیل بیگ با پنجاه کس از ملازمان پدر بقتل درآمد - پس از جلوس جهانگیري از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سربلندي یافت - و در سال دوم چون پادشاه از کابل بهندوستان مراجعت فرمود و حکومت آن صوبه بنام شاه بیگ خان خاندوران (که از قندهار معزول شده در راه بود) تقرر یافت نام برده را حکم شد - که تا آمدن خان مذکور از کابل خبردار باشد پستر باضافهٔ منصب کامیاب شده بصوبه داري تتهه چهرهٔ عزت برافروخت - سال نهم مطابق سنه (۱۰۲۳) هزار و بیست و سه هجري همانجا بخلوت‌کدهٔ بقا خرامید *

* تربیت خان عبد الرحیم *

پور قایم خان پسر مقیم خان بن شجاعت خان اکبري ست مقیم خان بعد فوت پدر بمنصب مناسب سرافرازي یافته اواخر

---

(۲) نسخهٔ [ب] نتهان یا بتهان باشد *

عهد عرش آشیاني بپایهٔ هفتصدي رسید - پس ازانکه جنت مکاني
در سال سوم جلوس صالحه بانو صبیهٔ قایم خان را بعقد ازدواج آورده
بپادشاه محل مخاطب ساخت کار اینها ببلندي گرائید - عبدالرحیم
سال مزبور بمنصب شایسته و خطاب تربیت خان سربلند گردید
پستر بپایهٔ هفتصدي چهار صد سوار فایز گشت - سال پنجم
بفوجداري پرگنهٔ الور لوای امتیاز بر افراشت - سال نهم باضافهٔ
پانصدي پانصد سوار رتبه اش بر افزود - پسرش میان جوه نام
(که پادشاه محل بفرزندي بر گرفته بود) سالے (که مهابت خان
بر کنار دریای بهت نسبت بپادشاه مصدر گستاخي شده) او را
بعدم سر افرستاد *

* تهور خان میرزا محمود *

از اعیان سادات مشهد مقدس است - در زمان عرش آشیاني وارد
هند گشته بمدد بخت سعید بدولت روشناسي آن شاه والا دستگاه
و منصب پانصدي فایز گردید - و پس ازانکه نوبت فرمان روائي
بجنت مکاني رسید اتفاقا روزے شیرے بتفنگ زده بحضور والا
آوردند - بتقریبے در مجلس اشرف ذکر رفت - که موی پس سر شیر
بسیار گنده میباشد - بیک ضرب بریده نمیشود - جوانان قوي بازوی
پر نیرو باشارهٔ پادشاهي بزور تمام شمشیرها زدند - غیر از خطے ظاهر
نمیشد - میرزا ایستاده بود - از باریابان خسرواني در خواست - که
اگر حکم فرمایند من هم شمشیر خود بامتحان آرم - چون حقیر جثه

بود پادشاه فرمود - بسم الله ببینم - میرزا چنان بسبکدستی سر شیر را جدا ساخت - که از هر طرف آفرین و تحسین برخاست - میرزا محمود شیر بدونیم زبانزد خاص و عام گشت - در سخت‌کمانی یگانه و مشهور آفاق - و در زور بازو بے همتا بود - هیچکس را درین امر با وی سر همسری و دعوی برابری نبود - زور آوران زمانه بسرپنجگی او زیر دست - و بالا دستان سبر قوت (۲) بتلاش او پست *

گویند میرزا شمسی جهانگیر قلی خان پسر میرزا عزیز کوکه از گجرات کمانے آورده بود - که مردم پر زور هرچند می‌خواستند بکشش درآرند چله از روی سرش برداشته نمیشد - میرزا همین که دست بچله گذاشت تا بگوش آنچنان کشید که نزدیک بود پشت کمان خورد شود - ازان روز پادشاه اورا بشیخ کمان مخاطب فرمود - از تیراندازی او حکایات غریب نقل کنند - جنت مکانی در جهانگیر نامه (که خود انشا نموده) درج فرموده - در حالت تحریر آن حکایات بخاطر نبود - چون بشمول رافت روز افزون خسروانی پایهٔ عزتش اوج گرا گشت از پیشگاه خلافت بیکے از فوجداریهای سرحد پنجاب مامور گشته درانجا جنگے مردانهٔ رستمانه نموده بچیره‌دستی لوای استیلا بر افراشت - و در جایزهٔ آن بخطاب تهور خانی سرافرازی یافت - و در عهد اعلی حضرت خلل دماغ بهم رسانیده (۳) رو بدیوانگی کشید - پسرانش بقید نگاه میداشتند - بهمان حالت در لاهور درگذشت

---

(۲) در [بعضی نسخه] تیز قوت (۳) در [بعضی نسخه] بهم رسانیده بدیوانگی *

نستعليق جلي را بغايت خوب مي‌نوشت - و در قطعه نويسي يد بيضا مينمود - و لطائف نكات ازو سر ميزد - و نقلهاى رنگين و حكايات شيرين ازوى مي آرند - گويند روزے مجلس آراست - و مردم را بضيافت طلبداشت - آقا رشيدا (كه همشيره زادۀ ميرعماد مشهور است و در خط نستعليق آستاد) دران انجمن حاضر بود - و با يكديگر گرم حرف - خان بيكبارگي بحجره در رفته بعد از ساعتے شمشير علم كرده بر سرآقا رسيد - و گفت شنيده ام كه تو ازشاگردىِ من انكار ميكني - رعب تمام بر آقا مستولي شد - بالحاح گفت - خانم آخر چه ميفرمائي - گفت بحضور اعزه بگواهىِ اينها خطے باعتراف شاگردي بنويس - آقا بگفته اش كام و ناكام خط اعتراف بر نگاشت - و از ستم ظريفش (۲) امان يافت *

* تربيت خان فخرالدين احمد بخشي *

در عهد جهانگيري از ولايت توران وارد هندوستان گشته بمنصب پادشاهي امتياز يافت - و در كم منصبي بدولت روشناسي فايز شده از امثال و اقران پايۀ اشتهار برتر افراخت - و در هنگامۀ شهريار بهمراهىِ آصف خان يمين الدوله نيكو پرستاري بتقديم رسانيده شايستۀ عنايت پادشاهي گرديد - پس از سرير آرائىِ اعلى حضرت بخطاب تربيت خان سر عزت برافراخت - و در سال ششم اورا بسفارت توران برگزيده با رقاص حاجي ايلچىِ نذر محمدخان والىِ آن ولايت

---

(۲) نسخۀ [ب] ظريفش •

رخصت نمودند - و جواب نامهٔ خاني با تنسوقات هندوستان بقیمت یک لک روپیه مصحوب خان مذکور سمت ارسال یافت - و سال هشتم مراسم پیغام‌گذاري به بهین آئین بجا آورده بتلثیم عتبهٔ خلافت چهره بر افروخت - و چهل و پنج اسپ و همین قدر شترنر و ماده با دیگر اشیا برسبیل پیشکش گذرانید - ازان میان مصحفی بود بخط شاه ملک خانم بنت سلطان محمد میرزا ابن جهانگیر میرزا پسر امیر صاحب قران - که بخط ریحان در کمال حسن و لطافت نوشته و در خاتمه اسم و نسب خود بخط رقاع رقم نموده - خان مشارالیه آن را در بلخ بدست آورده - اعلی حضرت بنابر یادگار بزرگان انبساط تمام فرمود *

گویند تربیت خان چون بدان دیار شتافت ترک لباس هندوستان نموده تا معاودت بهندوستان لباس متعارف آنجا اختیار کرده - چنانچه بهمان دستار اوزبکي ملازمت نمود - اعلی حضرت را بسیار خوش آمد - در همین ایام از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خدمت آخته بیگي سرفرازي یافت - و چون سال نهم حین مراجعت از دکن ماندو مخیم سرادقات پادشاهي گشت تربیت خان با جمعي برسر زمیندار جیت‌پور (که بتمرد و سرکشي میگذرانید) مامور گردید - خان مزبور اورا مستمال ساخته همراه خود بآستانبوس خلافت آورده - و در سال دهم باضافهٔ پانصدي ذات و بخشي‌گري دوم از تغیر معتمد خان مفتخر گشت - و در سال چهاردهم از انتقال

شاه قلي خان بصوبه داري كشمير اختصاص گرفت - و چون در سال پانزدهم دران ديار بسبب باران بے هنگام درياى بهت طغيان نمود و سيلاب غلات فصل خريف را زده مواضع بسيار را خراب ساخت و پراگندگي و بےنوائي باحوال قطان و سكان آن ولايت راه يافت خان مذكور بتيمار داري عجزه و مساكين (كه لازمهٔ چنين اوقات است) چنانچه بايد نتوانست پرداخت - آفت زدگان آن مملكت از سلوك او چين شكايت بر جبين و اظهار نارضامندي بر زبان داشتند - بنابرين معزول شده بحضور رسيد *

صاحب ذخيرة الخوانين آورده كه چون اعلى حضرت را داعيهٔ تسخير بلخ و بدخشان بخاطر گذشت از تربيت خان استفسار نمود آن مرد راست درست (كه بتازگي از كيفيت آنديار آگهي يافته بود) (۲) بے محابا عرض كرد - كه زنهار عزيمت آن مملكت نفرمايند - كه آنجا اسپ و آدم از مور و ملخ افزون است - و مردم هند تاب برف و سرماى آنجا نمي‌توانند آورد - مهم سر نخواهد شد - اتفاقا روزے از ملا فاضل كابلي هم (كه از فحول فضلاى وقت بود) از روى مسئله در انتزاع ملك موروثي از دست سلاطين چنگيزيه (كه بتغلب متصرف اند) پرسش بميان آمد - گفت كه جنگ با مردم آنجا (كه همه مسلمانان دين دار اند) بے حجت شرعي مورث وبال و نكال است - پادشاه ازجا درآمده فرمود كه هرگاه مقتداى زمانه

---

(۲) نسخهٔ [ج] يافته بود عرض كرد *

چنین فتوی دهد و بخشی سرکار سپاه را از برف و سرما ترساند
چگونه مهم متمشي‌شود - ملا را رخصت کعبه کرد - و تربیت خان را
از بخشي‌گري تغیر فرمود - خان مزبور در همان ایام غصه مرگ
گشته درگذشت - اگرچه این نقل باحوال او تطابق ندارد - بعد
از بخشي‌گري صوبه‌دارکشمیر شد - و مهم بلخ سال‌نوزدهم درمیان‌آمد
دران وقت شاید او بقید حیات هم بوده - هرچند تعین تاریخ فوتش
بنظر نرسیده مگر میتوان گفت که او بار دیگرهم بخشي شده باشد
یا پیشترهم داعیهٔ تسخیر بلخ بپادشاه بهم رسیده باشد - و بعمل
نیامد - بهر تقدیر چنانچه تربیت خان اندیشیده بود فروغ ظهور
بخشید - که فوج هندوستان اصلا دران سرد سیر دل نهاد اقامت
نگردیده ملک بدست آورده را از ناچاري واگذاشتند - اعلی‌حضرت
بعد از مشاهدهٔ این‌حال تحسین رای‌تربیت خان فرموده پسرانش را
برنواخت - و از جانب آن‌مرحوم ذخیرهٔ خاطرے که داشت رفع‌نموده
بپسر کلانش میرزا محمد افضل (که در سوارکاري وتیراندازي یکتا بود)
ملتفت گردید - گویند بر اسپے که حرون چمنده مي‌بود پدر اورا سوار
میکرد - مردم گفتند که امروز و فردا دست و پای این پسر مي‌شکند
گفت بمیرد یا شه‌سوار شود - مشار الیه از انشا و علم مجلس هم
بهره داشت - و بمیرزائي و پاکیزه وضعي میگذرانید - خاندوران ناظم
دکن بنابرآشنائی پدرش همراه خودگرفته - و پس‌از فوتش اسلام‌خان
نیز اورا قابل رفاقت دانسته بدکن برد - و بفوجداری پتهري تعین

نمود - پس ازان (که شاه نواز خان بدکن آمد) اورا فوجدار نواحی دهوندا پور ساخت - پانصدي پانصد سوار منصب داشت - و در سال بیست و پنجم در گذشت - پسر دوم فقیرالله سیف خان است - که براسه مذکور میشود *

* تقرب خان *

حکیم داؤد - پسر حکیم عنایت الله است - که شاگرد رشید میرزا محمد پدر حکیم مسیح الزمان بوده - پس از فوت پدر از کمال حذاقت و تجربه کاري در فن طبابت در خدمت شاه عباس ماضي بمحرمیت و مصاحبت امتیاز یافته سرآمد اطبای شاهي گردید و بعد از انتقال آن جم جاه بسعایت جمعی (که ازو ذخیرهٔ خاطر داشتند) از شاه صفي (۲) سلوک ناهموار دیده پس از جلوس شاه عباس ثاني (که در سن صبا بود) هم رعایتی نیافته از بودن ایران دلگران میزیست - ظاهرا ارادهٔ حج را نموده و ضمنا احرام دریافت زمین بوس آستان صاحبقران ثاني برمیان جان بسته از عراق براه بصره عازم گردید و به بندر لاهري فرود آمده سال هفدهم سنه (۱۰۵۳) هزار و پنجاه و سه بادراک ملازمت پادشاهي شرف افزای روزگار خود شده بمنصب هزاري و انعام بیست هزار روپیه کامیاب گردید *

از حسن اتفاق پیش ازین به بیست روزے بیگم صاحب (۳) (که الفت حضرت اعلی بآن قدسي نقاب نسبت جمیع فرزندان زیاده بود)

(۲) نسخهٔ [ب] صفوي (۳) نسخهٔ [ج] صاحبه *

از خدمت پادشاهي بخوابگاه خود ميرفت - ناگاه گوشهٔ دامن بشمع (که در ايوان سر راه (۲) افروخته بودند) رسيد - و چون لباس پردگيان حريم عزت در کمال نزاکت مي‌باشد و روغنهای معطر بران ماليده ميشود آتش زبانه کشيد - و در تمام ملبوس درگرفت - اگرچه چهار خدمتگار (که حاضر بودند) در اطفاى اين نايره چستي تمام بکار بردند اما چون برختهاى آنها نيز سرايت کرد بخود در ماندند - تا واقف شدن ديگران و رسانيدن آب پشت آن عفيفه با اضلاع هر دو طرف و هردو دست محروق شده بود - از کمال دل بستگي خود متکفل امور بيمار داري گشته اول بمعالجهٔ روحاني پرداخته از روز اول تا روز سيوم هر روز پنج هزار مهر و پنج هزار روپيه باهل احتياج تصدق نمودند - و تا حصول صحت مبالغ خطير از زر نقد در وجوه خيرات صرف شد - و هفت لک روپيه از عين‌المال (که برذمهٔ محبوسان طلب بود) بخشيدند - و مقرر شد که بعد ازين هميشه هر روز يک هزار روپيه (که سالے سه لک و شصت هزار روپيه ميشود) تصدق آن ملکهٔ (۳) زمان بارباب استحقاق ميرسيده باشد - پستر بعلاج جسماني توجه گماشته هرجا (که طبيبي و جراحے بود) حاضر آمده بمعالجه و مداوا سعادت اندوختند *

حکيم داؤد (که آمدنش در چنين اوقات از مغتنمات بود) در ازالهٔ بعضے امراض (مثل لزوم تپ و لينت طبع و تهيج اطراف چشم

---

(۲) نسخهٔ [ج] در ديوان سر راه (۳) در [اکثر نسخه] ملکة الزمان *

که در اثنای الم جراحت رو نموده) معالجات صایب بتقدیم رسانیده مورد تحسین و آفرین گشت - و در جشن صحت باضافهٔ هزاري درصد سوار فرق عزت برافراخت - و بانواع عطایای خسرواني پیرایهٔ اعتبار یافت - و تا یک سال پیشکش روز جمعه بمشارالیه مفوض گردید - و در سال بیستم بخطاب تقرب خان بلند نامي اندوخت و در سال بیست و سیوم بمنصب سه هزاري هشتصد سوار اختصاص یافت - و در سال بیست و ششم در معالجهٔ اکبرآبادي محل کمال قدرت طبئ او پرتو ظهور افکند - و باضافهٔ پانصدي دیگر با انعام سي هزار روپیه فایز گشت - و در سال بیست و هفتم بمنصب معتبر چهار هزاري سه هزار سوار اوج پیمای اعتبار گردید - و چون در سال سي و یکم بعارضهٔ ناملایم حبس بول مزاج اعلی حضرت از مرکز اعتدال منحرف گردید و باستعمال ادویهٔ باردهٔ مدره بسلس البول و قبض طبیعت انجامید تجویز هیچ حکیمے از حکمای مسیحا دم سودمند نه افتاد - مگر برای دفع اعتقال بکار شناسي تقرب خان شبر خشت نفع عظیم بخشید - و بشگون تغیر مکان در محرم سنه (۱۰۶۸) یکهزار و شصت و هشت (۲) از دارالخلافه متوجه اکبرآباد شده بخوردن ماء اللحم و اشربهٔ مقویه طبیعت بصحت گرائید - تقرب خان بمنصب والای پنج هزاري کوس بلند رتبگي نواخت - و پس ازانکه سریر فرمانروائي هندوستان بجلوس عالمگیري زیب و زینت یافته

---

(۲) نسخهٔ [ب] هشت هجري •

اعلی حضرت را در قلعهٔ آگره بگوشهٔ انزوا برنشاندند ازان رو (که تقرب خان در معالجهٔ اعلی حضرت مساعیٔ جمیله و تدابیر لایقه بکار برده بمزاج آشنا شده بود) بانعام سي هزار اشرفي بتازگي کامیاب مراحم پادشاهانه گردید - و برای علاج بقیهٔ کوفت و تدبیر (۲) اعادهٔ صحت تام تعین خدمت اعلی حضرت گشت - و پس ازان بنابر جهتے مورد عتاب عالمگیري گردیده از نظر التفات شهنشاه والا اقبال افتاد و چندے در گوشه نشیني بسر برد - و در آغاز سال پنجم تب باشتداد بر مزاج خلدمکان طاري گشته بناتوانیٔ عظیم کشید - بدین تقریب تقرب خان مجددا مشمول فضل و بخشایش گشته با آنکه استعلاج از وی ننمودند رخصت کورنش یافت - و در همین سال سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سیوم هجري پیمانهٔ عمرش لبریز گشت - عواطف پادشاهانه محمدعلي خان پسرش را بعطای خلعت از لباس کدورت برآورد - و چون بسبب تقصیرات پدرش او نیز از منصب معزول گشته بود درین وقت بمنصب هزار و پانصدي دو صد سوار نوازش یافت - چون او بقرب و منزلت پادشاهي محسود عمدها بود و نامے ببزرگي برآورده احوالش جداگانه ثبت گشته *

* تربیت خان برلاس *

شفیع الله نام ولایت زا بود - در عهد فردوس آشیاني در سلک ملازمان پادشاهي انسلاک یافت - و بدولت روشناسي فایزگشته بتفویض

---

(۲) نسخهٔ [ا] تدابیر *

خدمت میر توزکی سر بر افراخت - و در سال نوزدهم بحفاظت
قلعهٔ دار السلطنت لاهور و منصب هزاری سرفرازی یافت - و در سال
بیستم مجددا میر تزکی یافته مامور گردید - که تا غوربند رفته
هرکدام از تعیناتیان بلخ را [که بشاهزاده محمد اورنگ‌زیب (که بنظم
آن مملکت انتهاض فرموده) نرسیده باشد] سزاولی نموده برساند
و در سال بیست و دوم بکابل آمده شرف استلام سدهٔ خلافت
دریافت - و باضافهٔ پانصد سوار مباهات اندوخته بدستور سابق سرگرم
عهدهٔ خود گردید - و در سال بیست و سیوم بهمراهی سعدالله خان
از مهم قندهار معاودت نموده بشرف حضور فایز گشت - و بخطاب
تربیت خان چهرهٔ ناموری افروخت - و در سال بیست و چهارم
از تغیر مرشد قلی خان آخته بیگی شد - و در سال بیست و ششم
بداروغگی توپخانه ضمیمهٔ میرتزکی سرمایهٔ افتخار اندوخت - و در
سال بیست و نهم بمرحمت علم و منصب دو هزاری هزار و پانصد
سوار بر نواخته بحراست صوبهٔ اودیسه بنیابت شاهزاده محمد شجاع
دستوری یافت - و در سال سی و یکم بافزایش سواران منصب و عطای
نقاره و تفویض صوبه‌داری اودهه اختصاص گرفت - و در ایام تخلل
سلطنت باریاب حضور بوده بعد هزیمت دارا شکوه در باغ نور منزل
بملازمت عالم‌گیر پذیرای سعادت گردید - و پیش از بر افراختن
رایات عالم‌گیری از مستقر الخلافه بتعاقب دارا شکوه خان مذکور
باضافهٔ هزار و پانصدی دو هزار سوار بمنصب چهار هزاری سه‌هزار سوار

سربلند گشته بنظم مهام بلدهٔ طیبهٔ اجمیر معین شد - و پس ازانکه دارا شکوه در آوارگي سوے بگجرات کشیده پر و بال رفتهٔ خود درست ساخت و با فوج تازه فراهم آورده متوجه اجمیر گشت تربیت خان قبل از وصول او بدان ناحیه از قلعه برآمده در منزل توره بموکب عالمگیري (که بعزم رزم رهگرای اجمیر بود) پیوست - و پس از چهره نمائي شاهد فتح و ظفر خلدمکان اورا بدستور سابق بحکومت اجمیر منصوب ساخت - و درسال سیوم بصاحب صوبگی دارالامان از تغیر لشکرخان دستوري یافت *

و چون شاه عباس ثاني فرمان رواى ایران آقا (۲) بیگ پسر قلندر سلطان چوله تفنگچي آقاسي را (که از عمدهای آن دولت بود) برسم ایلچي‌گري با نامهٔ تهنیت سریر آرائي بدرگاه پادشاهي فرستاد و مشار الیه بآستان بوس خلافت فایز گشته درهمان سال رخصت انصراف یافت ازانجا (که جواب نامه رسمے سمت مستمر و معهود - خصوصا میان سلاطین ذوي‌الاقتدار - و ارسال رسل و رسائل مثمر فوائد نبیله است) تربیت خان را (که از امرای عمدهٔ صاحب ثروت و سامان بود) باضافهٔ یکهزار سوار برنواخته با ارمغاني شایسته ببهای زیاده از هفت لک روپیه از نوادر و رغائب مملکت هندوستان درسال ششم بسفارت ایران زمین مرخص فرمودند - خان مذکور در صفاهان (که دارالسلطنت ایران بود) ادراک صحبت

(۲) نسخهٔ [۱] بوداق بیگ *

پادشاهي نمود - از ناهنجاري نقش صحبت درست ننشست تربيت خان (كه از سنجيده وضعي و معامله فهمي بهره نداشت) سبک سريها بكار برد - شاه هم [كه دوام شرب مدام ضميمهٔ مستي جواني و غرور حكم راني داشت - و سامان قواى دماغش (كه چراغ كاشانهٔ خرد است) دستخوش آشفتگي گشته خالي از جنون و خبط نبود] خود نمائيها و بلند پروازيها (كه زيبندهٔ بزرگان و بزرگ منشان نيست) ظاهر ساخت - آنچه صحبتها گذشت و زبانزد مردم است قابل تحرير نيست •

بالجمله تربيت خان بعد از كشيدن خفت وذلت پس از يكسال از فرخ‌آباد اجازت معاودت يافته روانهٔ هندوستان گرديد - و بر خلاف ايلچيان زمان جنت‌مكاني و فردوس‌آشياني مثل خان عالم دولدي و صفدر خان آقاسي (كه بعنوان پسنديده بتقديم اين امر عظيم القدر پرداختند) مبطل فوائد وخشوري (كه تاسيس مباني مصادقت و تشئيد اركان موافقت ميان خواقين رفيع‌المكان است - و آن مستلزم آسايش جهان و جهانيان بود) گرديد - بل نتيجه بر عكس داد - كه الفت اسلاف را بكلفت اخلاف بدل‌ساخت - وكار بسپه‌كشي جانبين انجاميد - شاه بعداز روانه‌شدن تربيت خان سپاه گران بخراسان تعين نمود - وخود نيز در تهيهٔ اسباب رزم شد - وچون اين احوال از نوشتهٔ خان‌مذكور (كه داخل حدود ممالک پادشاهي شده بود) بخلدمكان رسيد شاهزاده محمد معظم در سال نهم با بيست هزار سوار رخصت

کابل یافت - اتفاقا شاه غرهٔ ربیع الاول این سال سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري بعارضهٔ خناق در گذشت - و این آشوب بلند ساختهٔ تربیت خان فرونشست - خان مذکور از ایران بحوالی مستقر الخلافه رسید - و مورد عتاب پادشاهي گشته از دولت ملازمت ممنوع شد و در سال دهم بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار مورد نوازش شده از انتقال خاندوران بصوبه‌داری اوديسه مامور گشت - و در سال سیزدهم بحکومت اودهه از تغیر فدائي خان مقرر شد - و بعد ازان بحضور رسیده داروغگی منصبداران جلو یافت - و در سال نوزدهم از تغیر امیرخان بنظم صوبهٔ بهار سر مباهات بر افراخت - و چون آن صوبه در سال بیستم در تیول شاهزاده محمد اعظم قرار گرفت خان مذکور بفوجداری ترهت و دربهنگه منصوب گردید - و در سال بیست وچهارم بفوجداری جونپور تفاخر جست - وآخر در سال بیست و هشتم سنه (۱۰۹۶) هزار و نود و شش هجري همانجا بساط هستي در پیچید - هدایت الله پسرش بحضور رسیده خلعت ماتمي یافت حکایتی (که بتربیت خان نسبت دهند) ظاهرا همین تربیت خان باشد گویند روزے اعلی حضرت دم صبح بکنار دریای جون شکار مرغابي مي‌نمود - بخار تر دود آسا (که از رود خانها و آبگیرها برمي‌آید و بهندي کهر نامند) روی هوا فرو گرفته بود - پادشاه از روی نشاط فرمود - که شعرے مناسب حال کسے بخواند - تربیت خان عرض کرد * بیت *

* قدم نا مبارک و مسعود * گر بدریا رود بر آرد دود *

* تربیت خان میر آتش *

میر محمد خلیل مهین خلف داراب خان بني مختار است به پردلي و جان بازي (۲) در اواخر عهد خلد مکان جبههٔ پیش آمد بر افروخته در عرصهٔ نامورې گوی مسابقت از اقران ربوده - در سال چهلم بمنصب دو هزاري هزار و دویست سوار سرفرازي یافته از برهم پوري (که دران وقت مضرب خیام پادشاهي بود) به تنبیه مقاهیر کوه مهادیو مامور گردید - و بتجویز خان مسطور دوندي راد (که آوردهٔ خان مزبور بود) منصب هزار و پانصدي یافته بتهانه‌داری آن کوه تعین گشت - و بعد ازان بمیر آتشي علم اقتدار افراشته در سال چهل و دوم جهت برداشتن چهارتهی غنیم مرخص گردیده بافزونی پانصدي عزت اندوخت - و ازان بعد همواره بتعریک و گوشمال اشقیای دکن پرداخته سالم و غانم بر مي گشت - و در تسخیر قلاع مرهته بمورچال پردازي و دمدمه سازي کارنامها بر مي‌انگیخت - چون در سال چهل و سوم پنجم جمادی الاولی سنه (۱۱۱۱) هزار و یکصد و یازده هجري پادشاه کشور کشا پس از اقامت چهار ساله در اسلام‌پوري باهنگ کشایش حصون سیوای بهونسله به نیت غزا و جهاد یکران عزیمت را بجولان درآورد (۳) و از مرتضی‌آباد مرج گذشته تهانهٔ میسوري معسکر والا گشت خان میر آتش بموجب حکم کاربند مورچال

---

(۲) نسخهٔ [ب] جان نثاري (۳) نسخهٔ [ب ج] مسوري *

بسفت گدهه (که قلعه ایست بمسافت سه کروه از میسوری در خلال جبال) گردید - و از کار طلبي در دو روز کار دو ساله پیش برده مردم توپخانه را از زیر دیوار قلعه رسانید - و چون قلعگیان از توپ اندازي باز نمي‌ایستادند پیش خانهٔ پادشاهي سر دریای کشنا (که پای قلعه بتفاوت کروهے میرود) برپا شد - همان روز محصوران جان بدر بردن غنیمت انگاشته بیرون رفتند - و قلعه بکاید فتح موسوم گشت - میر عبدالجلیل بلگرامي * کوه کفر شکست * تاریخ یافت و ازانجا موکب پادشاهي بانتزاع قلعهٔ ستاره (که بر کوهے ست آسمان رفعت - و برصانت و عظمت سرآمد حصون سیوا ست - چنانچه امروز مکان راج و حاکم‌نشین نبیره اش راجه ساهو ست) متوجه شد بیست و پنجم جمادي الاخری نیم‌کروهی پای قلعه دایرهٔ خسروي گشت - خان میر آتش باستعداد قلعه‌گیري و عدو سوزي مورچال روان ساخت - و غریب واقعه رو داد - خان مزبور بفاصلهٔ سیزده ذراع از دیوار حصار دمدمه بارتفاع بیست و چهار گز مقابل برجے برساخت - چه زرهای گران که خرج آن نشد - و چون دید که آن مفید قلعه‌گیري نیست از پای همان زینه روان کرد - و عجب مصالح بصرف آن رفت - تا آنکه نقب در زیر قلعه رسید - و بر بالای آن زینهای چوبین گذاشت - و چون آن دیوار همه کوهي ست بارتفاع سي گز (که بالای آن شش گز دور و سنگچین نموده اند) دریقصورت هم یورش صورت نبست - لهذا از جناب خلافت فتح‌الله خان بباشلیقی

روح الله خان مامور شد - که مورچالے دیگر روان کند - تربیت خان
نمي‌خواست که دیگرے در مقابل او مصدر تردد شود - بتدارک
سست فکریهای خویش (که در کار زینه بردن نموده بود) تدبیرے
درست اندیشیده طاقے در سنگچین قلعه حفر نموده از طرفے چهارده گز
و از طرفے ده‌گز بدرازي دیوار خالي‌ساخت - درمیان‌محصوران وبهادران
(که دران طاق چوکي میدادند) پردهٔ بیش نبود - لیکن از طرفین
هیچکس آن یک‌ذراع زمین‌را نمي‌توانست بپای جرأت پیمود - قرار
بدین داد که اینهمه جوف پر از باروت نموده دیوار را براندازد - تا راه
یورش وا شود - چنانچه پنجم ذی‌القعده (که چهار ماه و چند روز از
محاصره گذشته بود) یک‌فتیله را که آتش دادند دیوار درون قلعه
افتاد - و جمعے کثیر از دژ نشینان سوختند - چون فتیلهٔ دیگر را آتش
زدند بگمان اینکه این دیوار هم از طرف درون خواهد ریخت مردم
متنهز یورش - سوای عمله و فعلهٔ مورچال مخلص خان و حمیدالدین
خان با چند هزار سوار مستعد ایستاده بودند - ناگاه دیوار همین
طرف افتاد - سوای احشام بگسریه و کرناتکي و مارلیه دو هزار
بهادر کارآمدنی پیکار گزین بکار آمدند - و طرفه‌تر اینکه (۲) درین حشر
و نشر پیادهٔ چند بالای دیوار بر آمدند - و فریاد میزدند که بیائید
این جا کسے نیست - بر لشکریان بمرتبهٔ ترس استیلا نیافته که کسے
پای تهور و جگرداري درین راه گذارد - تا آنکه ازان فریاد قلعگیان

---

(۲) نسخهٔ [ج] آنکه .

آگاه شده بسر وقت آنها رسیدند - و نقش زندگی آن بیچارها را بآب تیغ شستند *

و غریب‌تر آنکه چون دمدمه از هم ریخته بود و مورچلها افتاده و کار پردازان دست از کار برداشته پیادهای بهلیه (که از فرو رفتن برادران و فرزندان و یاران خویش بیدل شده بودند - و از میرآتش را سوختگي داشتند) چون دیدند (که برآوردن مردها از زیر سنگ و خاک متعذر است - و سوختن در دین بدآئین آنها واجب) مورچله را (که سراسر از چوب مرتب بود) همان شب آتش زدند - و این آتش هفت شبانه روز مشتعل بود - الغرض میرآتش در انفتاح قلعه سعي چند بکار برد که وهم تصور نکند - العبد یدبّر و الله یقدّر بشگرف کاري اقبال پادشاهي بعد نه روز ازین واقعه سیزدهم ذی‌القعده سال چهل و چهار سنه مذکور (که همگي چهار ماه و هیزده روز کشید) قلعه مسخر گردید - چنانچه تفصیل آن در جای دیگر بقلم آمده - و در مورچال پرناله و پون‌گده (که متصل هم اند) کار نامهٔ بر روی کار آورد که موجب حیرت نظارگیان گردید - قریب چند جریب زمین را مجوف کرده راهے برآورد - که سه جوان متصل هم توانند رفت و بمفاصلهٔ چندگام نشیمنے (که بیست نفر کاري دران توانند نشست) طرح انداخت - و هر طرف غرفها (که مهب نسیم باشد - و روشنی آفتاب بتابد) مرتب ساخت - و درین اماکن مردم توپخانه را نشاند که بضرب بندوق محصورانرا نگذارند سر از دیوار برآرند - و این کوچه را

زیر برجے (که مضرب توپ بود) رسانیده بنیادش آنقدر خالي کرد که جمعے از بهادران دران چوکي میدادند - و آسیبے از حقه و متوالهٔ غنیم بآنها نمیرسید - و آخر کار این کوچه را زیر دیوار فصیلش برده درون قلعه رساند - اگرچه محمد مراد خان روزے کیف ما اتفق قلعه بدست آورده بود دیگر سران بپاس خاطر میر آتش (که درین امر عام انا ولا غیري مي‌افراشت) تن ده نگشتند - چنانچه در احوال محمد مراد خان رقم پذیرفته - اما هنوز تدبیرات میر آتش انجام نگرفته بود که محصوران بعجز گرائیده قلعه سپردند - و در سال چهل و ششم بعد کشایش قلعهٔ کهیلنه باضافهٔ پانصدي امتیاز یافت و در سال چهل و هفتم بشهامت و بهادري او قلعهٔ کندانه موسوم ببخشنده بخش مفتوح گشت - و در سال چهل و هشتم در جایزهٔ گرفتن قلعهٔ راجگدهه باضافهٔ پانصدي دوصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدي هزار و هشتصد سوار اختصاص گرفت - و در سال چهل و نهم داروغگی توپخانهٔ دکن از تغیر منصور خان نیز ضمیمهٔ میر آتشی حضور گردید و چون خان مزبور بضلع‌داری بني‌شاه گدهه و محي‌آباد تا دریای بهیمرا مامور بود نیابت توپخانه بمحمد اسحٰق پسرش مقرر گشت و پس ازان بخطاب بهادري امتیاز یافته بعد فتح واکنکیره باضافهٔ دوصد سوار و عطای نقاره بانفد آوازه گردید - و درسال پنجاهم بمالش سرتابان سمت رحمان‌بخش مرخص گشت - و پس از واقعهٔ ناگزیر خلدمکان محمد اعظم شاه نیز اهتمام توپخانه بعهدهٔ او وا گذاشت

گویند روز جنگ چون غلبه جانب بهادر شاه مشاهده نمود ازانجا (که در تفنگ اندازي بے نظیر بود) فیل را پیش رانده دو تیر بار بندوق بسوی محمد عظیم الشان خالي نمود. هردو خطا شد - بندوق را از دست انداخت - در همان حال تفنگے بسینه اش خورد - و جان در باخت - پسرش محمد اسحٰق در حیات پدر رشادے داشت - پس ازان خطاب تربیت خاني یافته در عهد خسرو زمان میر توزک اول بود در هنگامهٔ نادر شاه عرض و مال او هفت دستخوش تاراج نسقچیان شاهنشاهي گشت - در حالت تحریر بقید حیات است *

* ترکتاز خان *

نیاگانش از مردم توران دیار اند - پدرش در عهد خلد مکان وارد هندوستان شده بملازمت پادشاهي پیوست - و بمنصب درخور و خطاب یکه تاز خان معزز شده به تنبیه مرهته مامور گردید و عمش خواجه خان (که نسبت دامادي با سیادت خان سید اوغلان داشت) سال پنجاه و یکم جلوس از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي سر امتیاز برافراشته - نامبرده در دکن متولدگشته خود را بوضع مرهته ساخت - که در لباس و خوراک هم مخالفت بآنها نمیکرد و در جنگ هم مثل آنها شیوهٔ قزاقي (که باصطلاح اهل دکن برگي گري گویند) اختیار نموده بود - در منصبداران تعیناتي دکن انسلاک داشت - در جنگ عالم علي خان اگرچه همراه او بود اما بنابر رعایت هم وطني با آصفجاه ساخته اصلا مرتکب حرکتے نشد - آصفجاه

پس از وقوع فتح تلقي باحترام نموده رابطهٔ قديم را بيکرنگی (۲) تازه دو بالا گردانيد - تا زنده بود بعزت و آبرو بسر برد - سال (۱۱۴۹) هزار و يکصد و چهل و نه هجري ديدهٔ تماشابين را بر بست - سه پسر داشت کلاني خواجه محمد - که در عمل آصفجاه بخطاب خاني نامور شد و در وقت ناصر جنگ بخطاب پدر و در عصر صلابت جنگ بخطاب قوي جنگ (۳) بلند آوازه گشت - و بمنصب پنجهزاري رسيد - مدتها بقلعه داري احمدنگر مي پرداخت - بوجهے قلعهٔ مذکور را بمرهته سپرد بعروض مرض سنه (۱۱۸۷) هزار و يکصد و هشتاد و هفت هجري بعالم بقا شتافت - مرد يار باش و خوش خلق و کمال دوست بود وباخط خوب ميل خاطر بسيار داشت - با محرر اوراق هيچ گاه سررشتهٔ دوستي از دست نداد - دو پسر ديگرش يکے خواجه حميد خان دوم خواجه شريف خان (که هر دو بمنصب و جاگير ميگذرانيدند) پيش از برادر کلان درگذشتند *

* تيغ بيگ خان ميرزا گل *

او و دو برادر کلانش ميرزا فقير الله و ميرزا گدا هر سه همشيره زادهای بيگلر خان ميرزا احمد اند - که ديوان سلطان بيدار بخت بوده - و در عهد فردوس آرامگاه بقلعه داري بندر سورت سر بر افراخته - پدر اينها از منصبداران کم پايه بود - بعد فوتش مير نعمان خان پسر دوم خواجه عبد الرحيم خان بيوتات پرورش اينها کرد

---

(۲) در [بعضے نسخه] يکسوئي تازه (۳) در [اکثر نسخه] قوت جنگ *

چون خان مزبور درگذشت اینها در رفاقت تغائی خود میگذرانیدند
میرزا فقیرالله جوان فوت نمود - و میرزا گدا ابتدا بخطاب گدابیگ
خان و چون بیگلر خان مذکور درگذشت (ازانجا که نسبت دامادي
هم یاوری داشت) بخطاب بیگلرخان و تفویض قلعه داری بندر
مذکور سررشتهٔ اعتبار بدست آورد - پستر میرزا گل از بختوری
و طالع یاوري در عصر فردوس آرامگاه بخطاب تیغ بیگ خان معزز
گردیده بتقرر متصدي گری بندر مزبور جبین بخت را روشن ساخت
و مدت مدید راتق و فاتق مهمات آن جا بود - خان مزبور بنان دهي
وبلندهمتي نامے بر آورد - چون سنه (١١٥٩) هزار و یکصد و پنجاه و نه
هجري جهان را پدرود نمود تعلقهٔ متصدي گری آنجا بمعین الدین
خان بهادر عرف میان اچهن پور شاه مکهن خویش خواجه عبدالرحیم
خان مذکور بعلاقهٔ دامادی بیگلرخان کلان مقرر شد - در حالت
تحریر اگرچه بندر مذکور بتصرف کلاه پوشان انگریز در آمده اما پسر
معین الدین خان (که بخطاب قایم الدوله سربلندي دارد) بنام
دخیل است * گل بخاک افتاد * تاریخ فوت تیغ بیگ خان است *

١١٥٩

* حرف الثاء *

* ثانی خان هروی *

از امرای پانصدی اکبري ست - موطنش هرات - و نسبش بطایفهٔ

ارلات میرسد - قدم خدمت درین دودمان داشت - و بحسن کفایت و درایت و لطافت طبع مشهور بود - اگر کسے را پیش او تعریف میکردند اول حال میگفت که آشنائي و صحبت ما مشروط است باینکه سخنان اوباش در حق ما نشنوي - مانع اخلاص و باعث نفاق مردم آدمي ایشانند - و پس ازانکه همراه افواج پادشاهي جهت استیصال علي‌قلي خان زمان دستوري یافته در عرضداشت خود این بیت بپادشاه نوشته *

* بیت *

* اى شهسوار معرکه آرای روز رزم *
* از دست رفت معرکه پا در رکاب کن *

در علم صرف رسالهٔ منظوم ساخته - و این رباعي (که در هر مصراع شش کلمه فراهم کرده - که هر دو کلمه باهم تضاد دارد) ازوست *

* رباعي *

* شب توبه نمود و روز پیمان بشکست *
* هشیار درون رفت و برون آمد مست *
* ز آمد شد سعد و نحس پیدا و نهان *
* برخاست ملال من و شوق تو نشست *

* ثناء الله خان - و امان الله خان *

پسران ضیاء الله خان بن عنایت الله خان عالم‌گیري - ضیاء الله خان در عهد خلد مکان از روشناسان پادشاهي بود - سال چهل و هفتم بدیواني اکبرآباد ممتاز گردیده - از نام بردها اولین بمصاهرت

عمادالملک مبارز خان اختصاص داشت - چون صوبه‌داری حیدرآباد
بعمادالملک مقرر گردید هردو همراه او وارد بلدهٔ مزبور شده
عیشے مهیا و روزگارے بر حسب متمنّا داشتند - اولین بفوجداری
سیکاکول مامور گردیده پس ازان (که عمادالملک در سال ششم جلوس
فردوس آرامگاه کشته شد) دست رجوع بخدمت نظام الملک
آصفجاه داده ابتدا بصوبه‌داری بیجاپور چهرهٔ عزت برافروخته
درانجا از دست اودا چوهان شکست فاحش یافته پستر قلعه داری
پریندہ داشت - بسیار شوخ طبع و رند مشرب بود - بوقت موعود
جهان گذران را وداع نمود - و دومین مدت مدید در قید حیات
بحیدرآباد نشسته اوقات بسرمي‌برد - آخر او هم در گذشت - بسیار
میرزا منش بود *

* حرف الجیم *

* جعفر خان تکلو *

پسر قزاق خان‌است - پدرش محمد خان شرف الدین اُغلي تکلو
در هنگام نهضت جنت‌آشیاني بایران دیار حاکم هرات و للهٔ سلطان
محمد میرزا پسر کلان شاه طهماسپ صفوي بود - شاه فرمانے (که
دستور العمل ارباب مروت و فتوت تواند بود) در آداب ضیافت
و مهمانداری جنت‌آشیاني باو نوشته اند - و مشار الیه نیز کماینبغي

بمراعات لوازم خدمت (که در خور قدوم چنین مهمان عزیز باشد) پرداخته خود را مورد تحسین ساخت - پس از فوتش قزاق خان بدستور پدر للهٔ میرزا و حاکم خراسان گردیده کله گوشهٔ نخوت و استکبار کج نهاده با شاه چنانچه باید اطاعت فروگذاشت - شاه در سنه (۹۷۲) نهصد و هفتاد و دو فوجی بسرکردگی معصوم بیگ صفوي (که وکیل السلطنت بود) تعین فرمود - اتفاقا دران ایام قزاق خان استسقا بهم رسانیده جمعیت او بتفرقه انجامید - ناگزیر با سلطان محمد در قلعهٔ اختیار الدین حصاري گردید - عساکر شاهي بهرات درآمده بعهد و پیمان قزاق خان را پائین آوردند - و دران حالت درگذشت - اسباب و اموالش بتصرف معصوم بیگ در آمد پس ازین سانحه جعفر بیگ (که برشادت و شجاعت نزد پدرهم اعتبارے داشت) از خراسان پناه بدرگاه عرش آشیاني آورد - و مورد عنایت و رعایت گشت - و در سنه (۲) (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه (۳) در تعاقب خانزمان شیباني همراه رکاب پادشاهي بود - پس ازان [که صفح جرائم علي‌قلي خان (بشرط آنکه تا الویهٔ ظفرطراز اکبري درین حدود است از آب گنگ عبور ننماید) بمیان آمد - و پادشاه بسیر قلعهٔ چناده انتهاض فرمود] خان زمان از عجلت زدگي و تنگ ظرفي از آب عبره نمود - عرش آشیاني باصغای این خبر خود بر سر او ایلغار فرمود - جعفر بیگ بتعجیل خود را بغازیپور

(۲) در [اکثر نسخه] و چون در سنه (۳) نسخهٔ [ب] سه هجري ٭

رسانيده بعضے كشتيهاى اورا (كه از اموال مالامال بود) بدست
آورده درجهٔ استحسان يافت - و بمنصب هزاري و خطاب خاني
اختصاص گرفت *

* جلال خان قورچى *

نديم بے بدل و مقرب بارگاه عرش آشياني بود - پانصدي
منصب داشت - سال پنجم اورا براى آوردن تان‌سين كلانوت (كه در
خوانندگي كبت و دوهرپد (۲) سرآمد دانايان فن موسيقي بود - و پيش
رامچند بگهيله راجهٔ بهته (۳) بسر مي‌برد) با نامهٔ استمالت نزد راجهٔ
مزبور فرستادند - نام‌برده او را با پيشكشهاى راجه بحضور پادشاه
آورد - سال يازدهم چون بعرض رسيد (كه او بجوانے صاحب حسن
مبتلا گرديده) اين معني در مزاج پادشاه گران آمد - آن جوان را ازو
جدا ساختند - نامبرده لبريز سبک سري شده شبے آن جوان را همراه
گرفته فرار گزيد - چون اين حقيقت بعرض رسيد ميرزا يوسف خان
رضوي با جمعے بتعاقب او مامور گرديده گرفته آورد - مدتے در
جلوخانه افتاده لگدكوب خرد و بزرگ بود - و پس ازان مورد عاطفت
شده آب رفته بجو آورد - هميشه در يورشها ملتزم ركاب پادشاهي بود
پستر بكمک لشكرے (كه بتسخير قلعهٔ سوانه از مضافات صوبهٔ اجمير
مامور بود) دستوري يافت - سال بيستم جلوس بآن حدود رسيده
تودد نمايان بظهور رسانيد - و چندر سين راجهٔ ماروار از دست مردم

---

(۲) دهرپد بدون واو نيز گويند (۳) در [اكثر نسخهاى اكبر نامه] پنه *

پادشاهي کنج خمول گزید - دراین‌ضمن شخصے خود را دیویداس (که در جنگ میرزا شرف الدین حسین در حدود میرتهه مضاف صوبهٔ اجمیر مقتول گردید) ظاهر ساخته بخان مذکور پیوست - که بتوسل او راهے ببارگاه سلطاني یابد - چون دران ایام جست و جوی چندر سین همه را مطمح نظر بود روزے آن تزویر پیشه ظاهر ساخت که نام برده در جاگیر کلا پسر رام رای برادر زادهٔ خود مختفي گردیده - بنابران فوج پادشاهي بر سر منازل کلا رفت - او بدر انکار زده شمال خان قورچي را بخود یکے ساخته در استیصال آن تزویر پیشه اهتمام نمود شمال خان او را روزے بخانهٔ خود آورده در تدبیر گرفتن شد - او ببازوی مردانگي ازان مضیق رهائي جست - و پس ازان کینه در دل گرفته روزے خانهٔ جلال خان را منزل شمال خان انگاشته با چندکس به پیکار در آمد - او بے ساز جنگ بآویزشهای مردانه مطابق سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هجري نقد زندگي سپرد *

* جگمال *

برادر خرد راجه بهارامل (۲) است - چون راجه را بمساعدت طالع زمانه بکام شد هر یکے از خویشان او بمدارج دولت مرتقي گشتند مشارالیه نیز بعواطف سلطاني اختصاص پذیرفته سال هشتم بحفاظت قلعهٔ میرتهه سر بلندي یافت - و سال هیزدهم (که عرش آشیاني بصوب گجرات ایلغار فرمود) او بحفاظت اردوی کلان نامزد شد

(۲) در [بعضے نسخهٔ اکبر نامه] بهارهمل *

بمنصب هزاري رسيد - پسرش کهنکار[2] (که باعم خود راجه بهارامل در اکبرآباد بسر مي‌برد) در هنگامهٔ ابراهيم حسين ميرزا راجه او را با جمعے بدهلي فرستاد - سال هيزدهم پيش از نهضت موکب پادشاهي بگجرات رخصت يافته در حوالئ پٹن باردوی سلطاني پيوسته سال بيست و يکم همراه کنور مان سنگهه بمالش رانا پرتاب دستوري پذيرفته پستر تعينات صوبهٔ بنگاله گرديده با شهباز خان سرگرم کارهای پادشاهي بود - در هنگامے (که خان مذکور ناکام از ملک بهاٹي برگشت - و راه دارالملک ٹانڈه گرفت) در اثنای طريق نام‌برده باتفاق چندے ديگر با جمع ناسپاسان (که از غارت گري باز گشته مي آمدند) دو چار شده باهم آتش پيکار افروختند - دران ميان نوروز بيگ قاقشال ازان مردم راه عدم پيمود - و ديگران مسلک فرار در پيش گرفتند *

* جانش بهادر *

از يکهای ميرزا محمد حکيم بود - بعد از فوت ميرزا همراه پسرانش سال سيم بدرگاه عرش آشياني رسيده دولت آستانبوس دريافت - و در خور مرتبت بانعام خلعت و اسپ و نقد سرمايهٔ شادکامي اندوخت - و در همان ايام همراه زين خان کوکلتاش بمهم الوس يوسف زئي دستوري پذيرفت - در جنگ افغانان چون شکست بفوج پادشاهي افتاد و کوکلتاش خواست که خود را بکشتن دهد

---

(٢) نسخهٔ [ا] کنکار ٭

نام‌برده جلو گرفته کام و ناکام برگردانید - پس ازان بمهم تاریکیان اولا با کنور مانسنگهه و ثانیا با صادق خان و ثالثا بکومک زین خان نامزد گردیده مصدر گوناگون خدمات گشت - سال سي و پنجم (که خانخانان بتسخیر قلعهٔ قندهار قرار یافت) اورا در همراهیانش برنوشتند - ازانجا (که مهم مذکور درتوقف افتاد و خانخانان بکشایش تتهه مامور شد) او درانجا رفته کاربند نیکوبندگي گشت - سال سي و هشتم همراه خانخانان ببارگاه سلطاني آمده بعتبه بوسي چهرهٔ امتیاز افروخت - و بستر بمهم دکن تعین شده آخرها در رامپوري مي‌بود - سال چهل و ششم مطابق سنه (۱۰۰۹) هزار و نه هجري بدرد شکم وداع زندگي کرد - از گزین سپاهیان بود - و منصب پانصدي داشت - پس ازو برادرانش جاگیر یافته دران صوبه کارگذار بودند - پسرش شجاعت خان شادي بیگ است - که احوالش جداگانه بر صفحهٔ بیان ثبت گردیده *

* جهانگیر قلي خان *

لاله بیگ کابلي - از غلام زاده‌های میرزا حکیم است - پدرش نظام قلماق چراغچي بزم میرزا بود - لاله بیگ از کار طلبیها مورد الطاف میرزا گشته مصدر خدمات عمده گردید - و پس‌از فوت میرزا بخدمت عرش‌آشیاني رسید - عرش آشیاني اورا بشاهزادهٔ کلان سلطان سلیم مرحمت فرمود - چون مشارالیه نفس قوي داشت وکارهای نمایان ازو تمشي یافت شاهزاده مشمول گوناگون نوازش فرموده

بخطاب باز بهادر برنواخت - و در روزے چند صاحب طبل و حشم گردانید - و چون شاهزاده بسریر فرمان روائی هندوستان برآمد اورا بوالا پایهٔ منصب پنج هزاري برآورده بخطاب جهانگیر قلي خان و تفویض ایالت صوبهٔ پتنه و بهار نامور ساخت - و چون حکم پادشاهي سمت نفاذ یافته بود (که از تیولداران آن صوبه هرکه از صوابدید خان مذکور سر پیچد تنلش در دست او ست) طرفه رعب و صولت جهانگیر قلي خان در دلها جا کرد - و راجه سنگرام مرزبان کهرکپور (۲) (که از عمده زمینداران آنولایت است - و همواره از زمان عرش آشیاني با حکام صوبهٔ بهار مطیع و منقاد بوده دست از خدمتگریهای پادشاهي باز نمیکشید - چنانچه راجه تودرمل او را پسر خوانده بود) درینولا تاب تحکم جهانگیرقلي خان نیاورده آمادهٔ پیکار گردید - خان مذکور با جمعیت شایان بورش شتافته آویزش نمایان نمود - و پس از گیرو دار صعب سنگرام بزخم تفنگ آوارهٔ دشت عدم گشته خان مذکور اعلام نصرت و فیروزي بر افراشت - و در سال دوم سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده هجري از انتقال قطب الدین خان کوکه (که بدست شیر افکن خان استجلو کشته شد) بصاحب صوبگیِ بنگاله بلند پایگي یافت - و پس از وصول بدان دیار بضبط و ربط آنجا پرداخته (۳) از قرار واقع بمهمات آنصوبه وا نرسیده بود که سپاه اجل بر جمعیت آباد حیاتش تاخت - و در سال سیوم سنه (۱۰۱۷) هزار

---

(۲) نسخهٔ [ج] کهورکپور یا گورکهپور باشد (۳) در [اکثرنسخه] نپرداخته ٭

وهفده هجري درگذشت - بدينداري وحق‌پرستي شهرهٔ تمام داشت و در احراز مثوبات بسيار ميكوشيد - و يكصد حافظ نوكر داشت كه در سفر و حضر چند قرآن شريف ختم نموده ثواب آن را باو مي بخشيدند - و خود هم نماز بسيار با وظائف و اوراد ميخواند و با اين همه صلاح و تقوي قسي القلب بود - اصلا نرم‌دلي و ترحم نداشت - در عين نماز و تسبيح از اشارهٔ تازيانه زدن و حلق كشيدن و كشتن گنهگاران كه معتادش بود خود را باز نداشتي - و يكصد كورنائي ملازمش بود - كه هرگاه جنگ ترازو ميشد يكدفعه همه را ميكشيدند (۲) كه زهرهٔ گاوان و روستائيها مي‌تركيد - و يكصد غلوله انداز كشميري نوكر بود - كه هيچ پرنده بر سرش نمي‌توانست پريد - همه را بغلوله ميزدند *

* جگناتهه *

پسر راجه بهارامل است - كه احوال او جداگانه پيرايهٔ ارتسام پذيرفته - راجه او را با دو برادر زادهٔ خود بطريق يرغمال نزد ميرزا شرف الدين حسين (كه هنگام تعلقهٔ داري اجمير زدهٔ برسر راجه مقرر كرده بود) نگاهداشت - پس ازان (كه راجه ادراك ملازمت عرش‌آشياني نموده بجلائل عاطفت اختصاص گرفت) بقدغنهاي متواترهٔ پادشاهي جگناتهه از دست ميرزا رهائي يافت - پس ازان مورد الطاف بيكران گرديده هم در ركاب خسرواني و گاه در تعيناتي

(۲) نسخهٔ [ج] كشمير نوكر بود *

کنور مانسنگهه برادر زادهٔ خود بتقدیم خدمات می‌پرداخت - سال بیست و یکم (که رانا پرتاب زمیندار میوار با لشکر پادشاهی مقابله نموده بعضے سرداران را پای از جا رفت) مشارالیه قدم همت استوار کرده داد مردانگی داد - رامداس پسر جیمل (که از ناموران مخالف بود) بضرب دست او رهگرای وادیٔ نیستی گردید - سال بیست و سیوم تیول در صوبهٔ پنجاب یافته بدانصوب دستوری پذیرفت - سال بیست و پنجم چون آثار آمدن میرزا حکیم از کابل بصوب پنجاب پیدائی گرفت و نهضت سلطانی بدانصوب تصمیم یافت و جمعے برطبق حکم پیشتر روانهٔ آن سمت شدند مشارالیه نیز بدین خدمت مامور گردید - سال بیست و نهم بمالش رانا (که کلاه نخوت کج نهاده بود) با جمعے کثیر تعین گردیده بنگاه او را یغمائی ساخت پس ازان همراه میرزا یوسف خان بکشمیر شرف رخصت حاصل کرد - چون کارهای آنجا صورت انجام گرفت مشارالیه عزیمت حضور نموده بدولت آستانبوس پیوست - پس ازان سال سي و چهارم تعینات شاهزاده سلطان مراد گردیده بصوب کابل شتافته سال سي و ششم (که شاهزاده سلطان مراد بایالت مالوه تعین گردید) او بهمراهیٔ شاهزاده اختصاص یافته سرمایهٔ عزت اندوخت - پس ازان برکاب شاهزادهٔ مزبور بمهم دکن نامزد شد - سال چهل و سیوم از شاهزاده رخصت گرفته بیورت خود آمد - و ازان جا بعتبهٔ خلافت رسید - چون بے حکم آمده بود چندے بار نیافت - و وقتے (که پادشاه

ازدکن معاودت فرمود - و نواحی قلعهٔ رنتهپور مضرب خیام گردید)
او پیشتر حسب الطلب از برهانپور رسیده بود - چون قلعهٔ مذکور
بدو تعلق داشت روزے (که پادشاه متوجه سیر شد) او بآئین فدویان
تقدیم مراسم نیاز و نثار را باعث افزایش افتخار خود ساخت - پستر
باز بدکن دستوري یافت - و در سال اول جلوس جنت مکاني همراه
شاهزاده سلطان پرویز بمهم رانا تعین گردید - چون شاهزاده بنابر
هنگامهٔ بغي خسرو باگهه پسر رانا را همراه گرفته روانهٔ آگره شد
نامبرده را با تمامی لشکر درانجا گذاشت - و در همین سال بدفع دلپت
بیکانیري (که در ضلع ناگور هنگامه پرداز بود) مامور گشت - سال چهارم
جلوس بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار سربلندي یافت - و پسرش
رام چند بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار سر بلند گردیده
بصوب دکن رخصت پذیرفت - از اولادش یکے راجه منروپ است
که در ایام فترت ملتزم رکاب فردوس آشیاني بود - پس از جلوس
بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطای علم و اسپ با زین نقره
و فیل و انعام بیست و پنج هزار روپیه نقد مباهي گردید - سال سیوم
بهمراهی راجه گجسنگهه بتخریب تعلقهٔ نظام الملک دکني تعین
شده همان سال راه عدم خانه پیش گرفت - پسرش گوپال سنگهه
بمنصب در خور سربلندي یافت *

* جان سپار خان ترکمان *

جهانگیر بیگ نام - از امرای جنت مکاني ست - مدتهای ممتد

در تعيناتي صوبهٔ دکن گذرانيد - و از کار طلبي و مردانگي در تقديم خدمات پادشاهي بذل مجهود نمود - چون مهمات دکن از شاهزاده پرويز با وصف طول مکث در برهانپور و تعين امراى عمده با افواج گران و صرف خزائن موفور اصلا رو براه نگرفت بلکه دنياداران دکن خلع ربقهٔ اطاعت نموده سيما ملک عنبر که محالات بالاگهات را قاطبةً متصرف گرديد ناگزير در سال يازدهم بتمشيت مهام آن مملکت شاهزاده سلطان خرم (که بعد ازين فتح بخطاب شاهجهاني ممتاز گشته) رخصت يافت - و به نيروى اقبال آوازهٔ صولت شاهي هوش رباى دکنيان شده آنها دوش فروتني و سرافکندگي بزيربار بندگي در آوردند - و دست تصرف عمال متعلقهٔ پادشاهي کوتاه داشته عهدهٔ خراج سپاري و مال گذاري برذمهٔ انقياد و فرمان برداري گرفتند - و در سال دوازدهم شاهزاده هرکرا از همراهان و متعينهٔ دکن بهر مکان و ناحيه که مناسب دانست بتهانه‌داري و فوجداري نامزد فرمود - جهانگير بيگ را مشمول الطاف گردانيده بضبط تهانهٔ جالناپور و مضافات آن (که بيست وپنج کروهي دولتاباد است - و دران وقت عمدهٔ تهانهاى بالاگهات بود - و بسيارے از منصبداران پادشاهي با تابين و جمعيت خود تعين آن مکان مي‌شدند) روانه ساخت و پس ازان چندے از بد عهدان دکن بر سر نقض پيمان شتافته دست تصرف بمحالات پادشاهي دراز کردند - و ببالاگهات اکتفا نا کرده تا برهانپور رايت استيلا برافراشتند - ناچار شاهزاده مرتبهٔ ثاني يساق

دکن را وجههٔ همت گردانید - و در آغاز شانزدهم سال جهانگیری خطهٔ برهانپور را بورود موکب خویش برآراست - و افواج قاهره بسرزنش و مالش نظام‌شاه و ملک عنبر معین گشت - و پس از زد وخورد نمایان و آویزشهای سترگ (که هر مرتبه نصرت و فیروزي نصیب بندهای شاهي میشد) ملک عنبر بتازگي تماشاگر چهره نمائی شاهد اقبال شاهزاده گشته از کجروي رو برتافت - و از در ندامت در آمده دست عجز بدامن استیمان در آویخت - هریکے از سران و سرداران تا انقضای موسم برشکال در محالے از محالات بالاگهات گذرانید جان سپار خان با سه هزار سوار در بیر اقامت جا برساخت - و چون از سرنو تقسیم تهانجات سربرزد مشارالیه را باضافهٔ منصب برنواخته بتهانه داری بیر نگاهداشتند و چون در سال نوزدهم در حوالی موضع بهاتوري مضاف احمدنگر میان ملک عنبر و ملا محمدلاري سپهسالار و وکیل السلطنت بیجاپور (که عادل شاه والی آنجا اورا در محاورات و مخاطبات ملا بابا میگفت) کارزار اتفاق افتاد و باقتضای سرنوشت تقدیر ملا کشته شد و سر رشتهٔ انتظام فوج گسیخته گشت امرای پادشاهي (که بکمک ملا مامور بودند) گرفتار گشتند - مگر خنجر خان که باحمدنگر در شد - و جانسپار خان گرم و گیرا خود را به تیول خویش رسانیده حصار بیر را مضبوط ساخت - و در ایام قرب ارتحال جنت مکاني خانجهان لودي ولایت بالاگهات را بنظام شاه وا گذاشت - و نوشتها بنام امرای پادشاهي (که در تهانجات بودند)

فرستاد - که آن محال را حوالهٔ وکلای نظام شاه نموده به برهان پور آیند - خان مذکور نیز کاربند نگاشتهٔ خانجهان گردیده نزد او شتافت روزے چند نگذشته بود که صیت جلوس صاحبقران ثاني بچهار دانگ هندوستان نشاط دیگر آورد - خان مذکور بر جناح استعجال احرام حضور بسته در سر آغاز جلوس دولت کورنش دریافته باضافهٔ هزار و پانصدي ذات هزار سوار بمنصب چهار هزاري ذات سه هزار سوار و عطای علم و نقاره سر افتخار بآسمان رسانید - و از تغیر جهانگیر قلي خان بصاحب صوبگی اله آباد مرخص گردید - اما بمقتضیات سپهر دوار (که هر کونے بفسادے پیوسته است - و هر عشرتے بعسرتے آغشته - بادهٔ کامیابی این جا خمار ناکامي در پی دارد - و زلال صافیِ عیش کدورت در ته - قدحے پر نشد که تهي نکردند - و صفحهٔ تمام نشد که ورق برنگردید) در همین سال پیمانهٔ عمرش لبریز گشت

امام قلي پسرش هزاري چهار صد سوار منصب داشت - در سال سیوم شاهجهاني بهمراهی اعظم خان ناظم دکن روزے (که بر بالاگهات درچنداول عادلشاهیه و نظام شاهیه یک دفعه ریختند - و ملتفت خان سردار فوج پهلو تهي کرد) او با چندے از نامورانِ روشناس عمده دل بجانفشاني نهاده مردانه در آویخت - و نیکنامی جاوید اندوخته جان در باخت - جانسپار خان برادرے هم داشت - مرتضی قلي نام - هزاري شش صد سوار منصب - سال دهم در دکن بکنج نیستي خزید *

* جادو راو کانتیه (۲) *

خود را از قوم جادوان میگرفت - که کشن (۳) مشهور ازان قوم است از اعیان و ارکان سلطنت نظام شاهیه بود - چون مرتبهٔ ثانی سال شانزدهم جهانگیری پادشاهزاده ولیعهد شاهجهان صاحبقران ثاني سرزنش و مالش دنیاداران دکن را (که سر از اطاعت و انقیاد پیچیده دست تالان و تصرف بمملکت پادشاهي دراز کرده بودند) وجههٔ همت عالي نهمت ساخته بعون رای صایب و نیروی شمشیر آبدار آن مهم را نسق شایسته داد جادو راو (که مقدمة الجیش عساکر دکن بود) برهنمونی اقبال بزمین بوس شاهزادهٔ فتح نصیب تارک افتخار برافراخته بمنصب پنجهزاري ذات و سوار تحصیل بلندپایگي نمود - و با پسران و نبائر و دیگر منتسبان به بیست و چهار هزاري پانزده هزار سوار منصب رسید - و جاگیرهای جید دکن تنخواه یافته در نهایت رفاهیت و جمعیت کمکی صوبه داران آن ولایت بود و همواره بتقدیم خدمات پادشاهي مي پرداخت *

و چون سال سیوم جلوس شاهجهاني ساحت برهانپور بسایهٔ اعلام جهانکشای پادشاهي مورد امن و امان گردید جادو رای نکبت گرای از ناسپاسي و حق ناشناسي رو از بندگی آستان خلافت نشان برتافته با فرزندان و خویشان بنظام شاه پیوست - چون او میدانست (که بیوفائي لازم ذات آن بد ذات است - و کافر ماجرائي ملازم جوهر

---

(۲) نسخهٔ [۱] کانگهیه (۳) در [بعضی نسخه] جادون *

آن بدجوهر) در صدد آن شد که او را بدست آورده چندے در زندان
مجازات نگاه دارد - و باین انداز اورا نزد خود طلبید - چون هنگام
پاداش کفران نعمت رسیده بود آن بے خبر با تمام قبیله شتافت
ناگاه جوقے از کمینگاه برآمده دست ببستن (٢) بر کشادند - آنها تن
به بند و اسیري نداده تیغها از نیام کشیدند - و هردو طایفه با یکدیگر
در آویختند - جادو راو با دو پسر اچلا (٣) و راگهو و ایسونت راى نبیرهٔ
جانشینش بقتل رسید - و بقیة السیف با کرجائي (٤) زنش (که مدار
کارهای آن خسران زده بر و بود) از دولتاباد گریخته بوطن خود
سندکهیر (که پرگنه ایست مضاف مهکر برار نزدیک بجالنه پور که
جادو راو درانجا قلعهٔ ساخته) رفته تحصن جستند - هرچند نظام شاه
در دلجوئي و استمالت آنها سعي نمود دلنهاد نگشته بهزاران ندامت
و خجالت بدرگاه پادشاهي ملتجي گشتند - ازانجا (که جرم‌پوشي
و عذر نیوشي شیوهٔ رضیهٔ سلاطین عالیجاه است) جرائم عظیمهٔ آن گروه
عفو پژوه بذیل اغماض پوشیده بمراحم ملکانه مطمئن و مستمال
ساخته در سلک بندها منسلک گردانیدند - و فرمان عطوفت نشان
باعظم خان ناظم دکن (که بر بالاگهاث سرگرم استیصال خانجهان لودي
بود) سمت ارسال یافت - خان مذکور بمیانجي‌گري دتاجي نام
(که سرانجام معاملات جادو راو باو مفوض بود) آنها را باعزاز و احترام

---

(٢) نسخهٔ [ا] دست بستن (٣) در [بعضی نسخه] اچلا (٤) در [اکثر نسخه]
کرجای زنش •

پیش خود طلب داشته برای هر یکے منصبی عمده تجویز نمود
و از پیشگاه فرمان روائي بپذیرائی مناصب و عطای یک لک و سي
هزار روپیه برسم مدد خرج و تنخواه تیول نیک در ولایت دکن و برار
و خاندیس و بحالی محال جادو راو بدستور سابق مشمول عواطف
خسروانه گشتند - و چون سال چهارم شرف استلام سدهٔ سلطنت
در یافتند بهادر پسر جادو راو بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار
و عنایت علم و نقاره مباهي گردید - و جگدیو راو برادر جادو راو
بمنصب چهار هزاري ذات و سوار و مرحمت علم و نقاره سر برافراخت
و پتنگ راو بمنصب سه هزاري ذات هزار و پانصد سوار (که سابق
برادرش ایسونت راو مقتول داشته) سرفرازي یافته بخطاب جادو
رای (که نام جدش بود) موسوم گشت - و بیتوجي (۲) بمنصب دو هزاري
ذات و هزار سوار (که منصب پدرش اچلای قتیل بود) سربلند
گردید - و در سال پنجم جگدیو راو مذکور از هم گسیخت - و چون
بهادرجي در سال هشتم رخت هستي بر بست دتاجي پسرش
بمنصب سه هزاري هزار سوار شادکامي اندوخت - و چون او در عهد
عالمگیري بهمراهی دلیر خان در جنگ مرهته بکار آمد پسرش
بخطاب جگدیو رای و منصب عمده سرافرازي یافت - و پستر
از پسران او مان سنگهه در وقت صوبه داری منصور خان روز بهاني
با فوجے قلیل بمحافظت و حراست اورنگاباد مي پرداخت - منزلے

---

(۲) نسخهٔ [ج] بتهورجي ه

برسر تالاب احداث نمود - برادر دیگرش راگهو بجگدیو رای رسیده چون ساهوجي بهونسله پدر سیوای مشهور بدامادی جادو رای (٢) در نظام شاهیه نامے برآورد ازان وقت این سلسله را پا درمیان - خواهر راجه ساهوی حال بجگدیو راو مسطور منسوب است - او سال ششم محمد شاهي سنه (١١٣٦) هزار و یکصد و سي و شش در جنگے (که میان نظام الملک آصف جاه و مبارز خان ناظم حیدر آباد بحوالی شکرکهیره محال تیولش اتفاق افتاد) ازین طرف جدا شده بمبارز خان پیوست - و دران زد و خورد بقتل رسید - ازان روز درین سلسله دیگرے منصب و اقطاع نیافته - پسرش مانسنگهه نامي (٣) (که همشیره زادهٔ راجه ساهو ست) با عم زاده‌های خود در سندکهیر برسوم زمین‌داری سرکار دولت آباد (که از قدیم به نیاگانش متعلق است) میگذرانید و بملاحظهٔ وطن داري نميرفت - درین ولا از تنگیِ معیشت ناچار شده شتافت - این سندکهیر پرگنه ایست سي کروهي از اورنگاباد مضاف سرکار مهکر صوبهٔ برار - وطن اصلي و مسکن قدیم جادو راو مقتول است - و شش هفت کروهیِ قصبه موضعے ست ازان پرگنه مشهور بدیول گانون راجه - که جادو راو باحداث قلعهٔ مستحکم و آبادیِ آن مکان همت گماشته - درین وقت هم آبادیِ معتبر دارد که قصبهٔ در جذب آن ویران است *

---

(٢) نسخهٔ [ب] خواهر زادهٔ ساهوی حال (٣) نسخهٔ [ج] در سندکهیره برسوم زمینداري *

* جهانگیر قلی خان *

شمس الدین مشهور بمیرزا شمسي مهین خلف خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش است - چون میرزا کوکه در ایالت گجرات از چیرگی واهمه از بندر بلاول (که نزدیک سومنات است) بجهاز آلهي درآمده بحجاز شتافت بجز شمسي و شادمان دیگر پسران و اهل و عیالش همرهي برگزیدند - عرش آشیاني از کمال نوازش شمس الدین را بهزاري منصب سرفراز گردانید - و چون از سایر برادران بدانش والا و خرد متین امتیاز داشت و به نیکو منشي و پسندیده وضعي متصف از عهد عرش آشیاني تا عهد اعلیحضرت همواره مورد نوازش خسرواني بوده بنیکي و نیک نامي ایام حیات بانصرام رسانید و در زمان اکبري بپایهٔ دو هزاري بر آمد - چون سال سیوم جهانگیري صوبهٔ گجرات از تغیر مرتضی خان بخاري به تیول خان اعظم مقرر گشت ازانجا (که مزاج پادشاهي از خان مذکور اندک کبیدگي داشت و بنابر جانب داری خسرو از طرف او مامون نبود) قرار یافت که خود در حضور باشد - و جهانگیرقلي خان (که خانه زاد رشید و فهمیده و بهمه جهت خاطر ازو مطمئن) بطریق نیابت پدر بحراست آن مملکت پردازد *

مشهور است که میرزا کوکه زبان باختیار نداشت - حرفهای بیصرفه گفتي - خصوص در وقت استیلای غضب خود را نتوانستي نگهداشت - حتی پاس حضور پادشاهي ننمودے - روزے واقعهٔ

رو داد - که جنت مکاني بجهانگیر قلي خان فرمود - که تو ضامن پدر میشوي - عرض کرد که ضامن مال و جان (۲) او هستم - اما ضامن زبان او نمي‌توانم شد - و پس ازان بمنصب سه هزاري سه هزار سوار فرق عزت برافراخته بحکومت جونپور اختصاص یافت - در همان ایام شاهزاده شاهجهان بنگاله را متصرف شده رایت توجه بجانب پتنه برافراشت (۳) - و عبدالله خان فیروز جنگ با راجه بهیم بطریق منقلا روانهٔ الهآباد شد - چون بگذر چوسا رسید جهانگیر قلي خان مقاومت را از حیز قدرت خود بیرون دیده بر سبیل استعجال از جونپور برآمده در الهآباد بمیرزا رستم صفوي صاحب صوبهٔ آنجا پیوست و بعد ازان بتفویض ایالت الهآباد معین گشته (۴) پس از سریر آرائی فردوس‌آشیاني اگرچه از صوبه‌داری الهآباد معزول گردید اما ببحالی منصب سابق کام دل اندوخته از تغیر بیگلرخان ولد سعید خان بنظم سورته و جوناگده مرخص شد - در سال پنجم سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و یکم هجري همانجا روزگارش سپري گشت - اعلی حضرت بمقتضای خانه‌زاد نوازي پسر رشیدش بهرام را بمنصب دو هزاري دو هزار سوار سرفرازي بخشیده بجای پدر منصوب فرمود - او جوان قابل و شجاع بود - در حکومت گجرات بهرام پوره بنام خود آباد کرده *

---

(۲) نسخهٔ [ب] مال و جان اویم (۳) در [بعضی نسخه] برافراخت (۴) نسخهٔ [ب] تعین گشته •

* جگراج عرف بکرماجیت *

پور راجه ججهارسنگهه بندیله است - سال اول جلوس شاهجهانی بمنصب هزاری هزار سوار تارک افتخار برافراخت - چون سالے پس ازین خانجهان لودی از اکبرآباد فرار نموده از راه غیر متعارف بملک بندیله رسیده بتعلقهٔ دیوگدهه درآمده داخل سرحد نظام الملک گردید و افواج پادشاهی (که بتعاقب او نامزد شده بود) نتوانست رسید پادشاه را مظنهٔ کلی شد - که بے تعب گذشتن او و نرسیدن افواج سرکار از راهبری و غلط نمائی نام برده است - سال چهارم (که خانجهان لودی باتفاق دریا خان روهله از دکن بصوبهٔ مالوه شتافته با کمال سراسیمگی بعزیمت کالپی در ملک بندیله درآمد) مشارالیه بجهت رفع بدنامی و دفع شرمندگی پدر خود کمر همت چست بسته دوید - و بچنداول (که سرگروه آن دریا خان بود) رسیده هنگامهٔ زد و خورد گرم ساخت - درین ضمن تفنگے بدریا خان رسیده کارش تمام ساخت - مردم بندیله خانجهان تصور کرده برو هجوم کردند بکرماجیت سر دریا خان را بریده روانهٔ حضور نمود - و تدارک مافات بآئین شایسته بعرصهٔ ظهور رسانید - بپاداش آن از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و خطاب جگراج و عطای خلعت و شمشیر مرصع و علم و نقاره سربلندی اندوخت - بستر عوض پدر بدکن رسیده همراه خانخانان و خانزمان (٢) سرگرم ترددات بوده در جنگها

---

(٢) نسخهٔ [ب] خانجهان •

گاهے بميمنه و گاهے بچنداول مامور گرديد - و در محاصرهٔ قلعهٔ دولتاباد و قلعهٔ پرينده از محافظت مورچال و چپقلش با گروه مخالف لوازم جانسپاري بظهور آورد - و سال هشتم بنوشتهٔ پدر خود (كه بنابر كشتن بهيم نراين زميندار چورا گڏهه از حضور متوهم شده بود) راه وطن پيش گرفت - خاندوران صوبه دار برهان پور باستماع خبر فرار او با جمعے بتعاقب او شتافت - و چند كس را بخاك هلاك انداخت - او زخمي شده براه غير متعارف طي مسافت نموده بپدر ملحق شد - و پس از وصول افواج پادشاهي همراه پدر عرصه پيماى وادئ فرار گرديده بتفصيلے (كه در احوال ججهار سنگهه مرقوم شده) مطابق سنه (١٠٤٤) هزار و چهل و چهار هجري بقتل رسيد درجن سال پسر او هنگام تعاقب اسير افواج پادشاهي گشته *

* جان نثار خان *

جنيري قديمي كمال الدين حسين نام - از نيكو خدمتگذاران ايام پادشاهزادگئ شاهزاده شاهجهان است - و سرآمد بندگان مزاجدان و فدويان جانفشان بود - چون بفارسي مشرف فيلخانهٔ جهانگيري (كه در سرعت سير از مسير فلك هم گوى سبقت مي برد) باشارهٔ يمين الدوله بمجرد فوت جهانگير پادشاه ببال استعجال پرواز نمود و از كوهستان كشمير در عرض بيست روز نوزدهم (٢) ربيع الاول سنه (١٠٣٧) هزار و سي و هفت هجري بجنير دكن رسيد و خبر

(٢) نسخهٔ [ب] ماه ربيع الاول *

ارتحال جنت مکاني ازين دار فاني (٢) بعالم جاوداني رسانيد ازانجا (که عزم صاحبقران ثاني در مهمات سلطنت و جهانباني درنگ و اهمال بر نمي تافت) سه روز بمراسم عزا پرداخته بيست و سيوم ماه مذکور براه گجرات متوجه دارالخلافهٔ آگره گرديد - و جان نثار خان را با فرمان محتوي بر انواع لطف و عنايت و بحال داشتن منصب و جاگير و صوبه داري دکن بدستور سابق نزد خانجهان لودي روانهٔ برهانپور فرمود - تا او را بمواطف شاهانه مستمال ساخته برسرائر ضميرش (که ناصافي و بے اخلاصي او مظنون بل مجزوم بود) آگهي يابد - چون بخت و دولت ازو رميده بود پس از وصول فرمان جوابے داد که سرش بباد داد - و خان مذکور را بے عرضداشت رخصت کرد - مشار اليه در احمد آباد بسعادت ملازمت رسيده در روز جلوس بمنصب دوهزاري ذات هزار سوار و مرحمت علم و نقاره و انعام (٣) فيل و پانزده هزار روپيه نقد کام دل اندوخت - و در سال سيوم از انتقال ديانت خان (٤) دست بياضي بقلعه داري احمد نگر اختصاص (٥) گرفت - و بعطاي چهل هزار روپيه برسم مدد خرج مورد مرحمت گشت - و در سال چهارم بحضور رسيده باضافهٔ پانصدي پانصد سوار فرق افتخار برافراخته بفوجداري لکهي جنگل مامور گشت - و پس ازان بفوجداري سيوستان مرخص

(٢) نسخهٔ [ج] دار فنا (٣) نسخهٔ [ج] علم و انعام فيل (٤) در [بعضے نسخه] دشت بياضي (٥) نسخهٔ [ج] اختصاص يافته بعطاي ٭

گردید - و چون سال یازدهم قلعهٔ قندهار مسخر اولیای سلطنت شد و صوبه داران و فوجداران قرب جوار بعنوان کمک خود را بدانجا رسانیدند خان مذکور نیز از تعلقهٔ خود شتافته سرگرم تقدیم کارها شد - و بهمراهی قلیج خان صوبه‌دار قندهار در کشایش قلعهٔ بست شریک کرده گردید - و در سال دوازدهم پانصد سوار دیگر بر منصبش افزوده از سیوستان ببهکر رفته از تغیر یوسف محمد خان ببندوبست آنجا پرداخت - و در همین سال رخت هستي بربست *

صاحب ذخیرة الخوانین آورده در حکومت سیوستان بسیارے از دختران زمینداران آنجا از قوم سیمچه (۲) و سوده خواستگاري نمود و بدان جهت نقش عمل او درست نشست - آثار تمرد و مفسده نماند - پس ازان (که حیات مستعار را پدرود نمود) هر یکے از زمینداران دختر خود را از خانهٔ او بزور و اشتلم کشیده برد - شاید این واقعه در بهکر رو داده باشد - که سرحدش بسرحد سیوستان پیوسته - والّا فوتش در حکومت سیوستان نشده - کمالایخفی - پسرش میرزا حفیظ الله (که بنابر قدم خانه‌زادي مکرر در طفلي مورد عطایای اعلی‌حضرت گردیده) در عهد خلدمکان بخطاب بسالت‌خان چهرهٔ عزت افروخت - و در ایام محاصرهٔ بیجاپور بخشي فوج پادشاهزاده محمد اعظم شاه بود - چندے بدان امر پرداخته - گویند بتجرّع (۳) ادمان داشت - اسیر پنجهٔ اجل گشت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] سمچه (۳) در [بعضے نسخه] اسیر سرپنجهٔ اجل •

* جان سپار خان خواجه بابا *

برادر زادهٔ نقيب خان قزويني ست - در عهد جنت مكاني خطاب جانباز خان يافته بمنصب هزاري چهار صد سوار رسيده سال اول جلوس فردوس آشياني بملازمت پيوسته ببحالي منصب سابق كامياب گرديده سال سيوم از اصل و اضافه بپايهٔ هزار و پانصدي ششصد سوار مرتقي گشت - مدتے بفوجداري مندسور مامور بود سال هيزدهم مطابق سنه (١٠٥٥) هزار و پنجاه و پنج هجري (٢) بنهانخانهٔ عدم شتافت - از فهرس ده سالهٔ دوم شاهجهان‌نامه دريافت ميشود - كه مومى اليه بخطاب جانسپار خان و بمنصب دو هزاري هزار سوار سر بلند گرديده - اگرچه سال اين واقعه بنظر نيامده *

* جلال كاكر *

پسر دوم دلاور خان است - از تعيناتيان صوبهٔ كابل بود - تا آخر عهد جنت مكاني بپايهٔ هزاري ششصد سوار رسيده پس ازان (كه بست و كشاد امور خسروي بكف قدرت فردوس آشياني در آمد) سال اول باضافهٔ پانصدي صد سوار خرسند گرديد - و سال سيوم در هنگامهٔ كمال الدين بن ركن الدين روهله با سعيد خان مصدر كارها شد - سال دوازدهم (كه دارالسلطنت مقر اعلام ظفر ارتسام گرديد) او بمرحمت خلعت و خدمت فوجداري جمو از تغير شاه قلي خان هومباهات بر افراخت - سال سيزدهم (كه سلطان مراد بخش با جمعے

---

(٢) نسخهٔ [ب] فهرست - و هردو صحيح است *

بتوقف در بهیره[2] مامور گشت) او را نیز در تعیناتیان شاهزاده
برنوشتند - سال چهاردهم بافزونی سه صد سوار و عنایت اسپ
نوازش یافته داخل کومکیان دکن شد - سال هیزدهم از اصل و اضافه
بمنصب دوهزاری هزار و پانصد سوار لوای اعتبار برافراشت - مدتها
در دکن گذرانیده سال سیم با میرزا خان منوچهر برای وصول تتمهٔ
پیشکش ذمهٔ کوکیا زمیندار دیوگده بدان صوب شتافت - و پستر
حسب التماس سلطان اورنگ زیب بهادر بفوجداری و تیولداری
نصیرآباد و غیره توابع صوبهٔ خاندیس سربلند گردید - و پس ازانکه
سکهٔ سلطنت بنام خلدمکان رونق پذیرفت سال چهارم او از اصل
و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و تقرر خدمت فوجداری
هوشنگ آباد مضاف صوبهٔ مالوه جبین بخت را نورآگین ساخت *

* جعفر خان عمدة الملک *

خلف الصدق صادق خان میربخشی و همشیره زاده و خویش
یمین الدوله آصف خان است - فرزانه بیگم مشهور به بی بی جیو
زوجهٔ مخدومهٔ اوست - از مبادی نشو ونما حدیقهٔ احوالش بآبیاری
مرحمت پادشاهی نضارت و طراوت بے اندازه داشت - و همواره
بحسن عقیدت و لطف خدمت منظور انظار خسروانی بود - چون
پدرش درگذشت از فرط رافت محمد اورنگ زیب بهادر را بتعزیه
فرستاد - که اورا بفزونی الطاف خاقانی تسلیه بخشیده با برادران

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهیر *

بشرف بساط بوس مشرف گرداند - چون بسعادت حضور فایز گردید باضافهٔ هزاري ذات پانصد سوار بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار سر برافراخت - ازانجا (که عاطفت اصلي تقریبی و سببی نمیخواهد و عنایت دلي بهانه‌جو مي‌باشد) در سال هفتم منزلش بفیض قدوم پادشاهانه فروغ آمود گردیده ممتاز اقران و امثال گشت - و در سال دهم خان مذکور جواهر و اقمشهٔ نفیسه پیشکش کرد - از بنده نوازي متاع یک لک روپیه بپذیرائي در آمده او را بمنصب پنجهزاري ذات و سه هزار سوار بلند آوازه کردند - و پس ازانکه روزے چند بنابر جهتے معاتب گشته مجددا مشمول عواطف بیکران گردید - و در سال نوزدهم بصوبه داري پنجاب سر برافراخت - و در آخر سال بیستم بخدمت جلیل القدر میر بخشي‌گري از تغیر خلیل الله خان چهرهٔ کامیابي برافروخت - و در سال بیست و سیوم از انتقال مکرمت خان بصاحب صوبگي دارالخلافهٔ شاهجهاناباد رخصت یافت و در سال بیست و چهارم بنظم صوبهٔ تتهه از تغیر سعید خان مباهي گردید - و در سال سیم بحضور رسید - و چون خدمت والامرتبت وزارت از معظم خان بنابر وجهے عزل گردید در سال سي و یکم خان مذکور بتفویض وزارت کل و عنایت قلمدان مرصع چهرهٔ (۲) مزید اعتبار برافروخت - و پس از جنگ داراشکوه چون باغ نور منزل مضرب خیام عالمگیري گشت جعفر خان (که در خدمت اعلی حضرت

---

(۲) نسخهٔ [ج] چهرهٔ اعتبار ه

مانده بود) با سایر بندهای پادشاهي بسعادت زمین بوس فایز شد و پس از جلوس اول (که در باغ اعزآباد واقع سواد شاهجهان‌آباد شد) (٢) باقتضای حال عزیمت پنجاب بتعاقب دارا شکوه (که تاخیر دران منافی قانون تدبیر بود) پیش نهاد همت پادشاهانه گشت - و مراتب و مراسم (که لازمهٔ سریر آرائي ست) بجلوس ثاني حواله شد - بعمدة السلطنه جعفر خان صوبه داری مالوه تفویض یافت - و باضافهٔ یک هزار سوار دو اسپه سه اسپه منصبش از اصل و اضافه شش هزاري شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه قرار گرفت - و چون فاضل خان دیوان اعلی در سال ششم در کشمیر داعی حق را لبیک اجابت گفت فرمان بطلب جعفر خان ارسال یافت - او هنگام برافراختن رایات ازان گل‌زمین بدارالخلافه در منزل پاني پت سنه (١٠٧۴) هزار و هفتاد و چهار هجري جبهه سای عتبهٔ خلافت گشت - از کمال قدر شناسي بخدمت والای وزارت اعظم (که آن نوئین اخلاص آئین را لیاقت و شایستگی آن بر وجه اوفی بود) برنواختند - چون آن زبدهٔ امرای منیع الشان برکنار دریای جون منزلے عالی دل نشین اساس گذاشته حسن انجام یافته بود - برای امتیاز و سرفرازی آن عمدة الملک خورشید اوج خلافت پرتو عاطفت مکرر در سال هشتم و نهم بسر منزل او افکند - آن خان رفیع مقدار مراسم پا انداز و نیاز بجا آورده پیشکشے گران از غرائب و نوادر

---

(٢) در [بعض نسخه] گردید ه

بنظر انور در آورد - و در سال سیزدهم سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد و یک در شاهجهاناباد بیماری خان مذکور باشتداد و امتداد کشیده جهان گذران را پدرود نمود - خلدمکان دو مرتبه درین ایام اولا بجهت عیادت و ثانیا جهت تعزیت بخانهٔ آن عمدهٔ مخلصان تشریف فرمود - و شاهزاده محمد اعظم و محمد اکبر مامور شدند - که بخانهٔ نامدار خان و کامگار خان پسرانش مراسم پرسه بجا آرند - و بتسلي و دلدهی عفت مرتبت فرزانه بیگم والدهٔ مومی الیهما پردازند و برای هر دو کس خلعت خاصه و بوالدهٔ ایشان توره در خور حالتش فرستاد - پستر شاهزاده محمد اکبر هردو را از ماتم برداشته بحضور عاطفت ظهور آورد - هر کدام بعطای خنجر مرصع بعلاقهٔ مروارید و انواع نوازش و خاطر داري و بر آوردن از سوگواري بر اقران امتیاز یافتند - و باقربا و خویشانش نیز خلعت ماتمي مرحمت شد *

جعفر خان در امرای متاخرین به نیک نفسي و خیر اندیشي شهرهٔ آفاق بود - و بکرائم شمائل و شرائف خصائل اتصاف داشت خوش وضعي و عالي‌دماغی او زبان زد خاص و عام است - گویند بپارچهٔ سفید بیش قیمت بسیار رغبت داشت - قاضی دهار صوبهٔ مالوه آنرا شنیده در ایام حکومتش نخ بسیار باریک فرمایشي از سوت بسعي تمام بهم رسانیده جامه وارے چند مرتب ساخت که تهانهای پنجاه روپیه بقماش او نمیرسید - و از راه تحفگي بعنوان نذر گذرانید - بیش طلبیده دید - چین بجبین شده گفت که

بسیار گنده است - صرف (۲) توان کرد - قاضي از راه ادب عرض کرد
که باب فرش چاندني دانسته جرأت نموده ام - بسیار خوش شده
حکم قطع چاندنیها نمود - و از حدّت شامه و ذایقهٔ او نیز حکایتها
میکنند - گویند روزے هندوانه نزد او آوردند - که در کمال شیریني
و شکنندگي بود - محظوظ شده گفت - به ازین خورده نشد - اما
بوی ماهي دارد - بعد تفحص ظاهر شد که هندوانهٔ کوکن بود - که
دران ولایت ریزه ماهي درخاک آغشته بپالیزها میدهند *

* جان سپار خان *

پسر سیوم مختار خان سبزواري ست - میر بهادر دل نام داشت
هنگامے (که شاهزاده محمد اورنگ‌زیب بهادر بعزم سلطنت قرین فتح
و اقبال از دکن رکضت فرموده لوای عزیمت بجانب مستقرالخلافه
افراشت) مشارالیه با برادر کلان خود میر شمس الدین مختار خان
ملتزم رکاب ظفر انتساب شاهي بود - در معارک هیجا (که آن شاه
نصرت نصیب را با دشمنان مغرور گران سپاه اتفاق افتاد) مراسم
جان سپاري و فدویت بتقدیم رسانید - بعد از جنگ دارا شکوه
از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار مباهي گشته بخطاب
جانسپار خاني نامور گردید - و ازان بعد بکارهای بیرونجات مامور
شده ساحت نیکو خدمتي را باقدام همواري و حسن سلوک پیموده
نقش روز بهي خود را بر نشاند - در سال بیست و چهارم بقلعه‌داری

(۲) نسخهٔ [ب] صرف نتوان کرد *

بیدر اختصاص یافت - و بعد فتح حیدرآباد خان مذکور بفوجداري ظفرآباد مي پرداخت - و چون موکب عالمگیري بعد بند و بست آن الکای نو تسخیر بمراجعت عطف عنان نموده سواد ظفرآباد بیدر را مضرب خیام گردانید ابوالحسن والی تلنگ (که از غایت انهماک در عیش و عشرت گاهے در پانزده ساله حکومت خویش از شهر حیدرآباد غیر از مسافت یک کروه بمحمدنگر گلکنده سفرگزین نشده بود - و سواری هر روزه برو دشوار بود) التماس گوشه‌نشیني نمود و در حقیقت خلدمکان‌هم از اوضاع او (که منافی مزاجش بود) ذخیرهٔ خاطر داشت - چنانچه سلوکے (که بعد تسخیر بیجاپور با سکندر والی آنجا بمیان آمد) با ابوالحسن مرعي نشد - حتی بمواجهه هم نطلبید - از اول روز نظربند نگاهداشتند - لهذا خان مزبور (که بفوجداری بیدر میپرداخت) مامور شد - که اورا بدولتاباد رساند که تا بقیهٔ عمر با تبعهٔ خود بفراغت بگذراند - و پس ازان بصاحب‌صوبگی حیدرآباد (که مملکتے ست زر خیز و آباد خصوص (۲) دران وقت که سلسلهٔ قطب شاهیه مساعی جمیله در معموری آن بکار برده بودند) رایت بلند پایگي بر افراخت - و او بحسن عمل و نیکو معاملگي مدتهای مدید دران ولایت گذرانید - بعد از شایسته خان امیرالامرا و عاقل خان خوافي کمتر صوبه دارے یکدفعه این مرتبه حکم راني کرده باشد - در سال چهل و پنجم سنه (۱۱۱۳) یکهزار

---

(۲) نسخهٔ [ب] خصوص که دران وقت سلسلهٔ *

و يکصد و سيزده هجري منزل بوادی خاموشان گزيد - خلف رشيدش رستم‌دل خان است - که احوالش بجای خود رقم‌زدهٔ خامه گرديد *

* جان نثار خان *

خواجه ابو المکارم - ابتدا از ملازمان معتبر شاهزاده سلطان محمد معظم بود - در ايامی (که سلطان محمد اکبر اسباب بغي و مواد طغيان آماده ساخته باتفاق راجپوتان جهالت منش با فوج بسيار عزيمت خلاف با پدر والا قدر پيش‌گرفت) چون دران وقت خبر فوج سلطان کمتر بعرض پادشاه ميرسيد خواجه ابوالمکارم از جانب شاهزاده بقراولي (٢) رفته با قراولان سلطان دوچار شد - و بعد زد و خورد زخم برداشته آمد - و بدين تقريب با پادشاه روشناسي حاصل نمود و پستر بمنصب نهصدي و خطاب جان‌نثار خاني عز امتياز اندوخته در يساق رامدره همراه شاهزادهٔ مسطور تعين‌گشت - و در محاصرهٔ ساتگانو (٣) ترددات نمايان بظهور آورده سند بهادري را بسکهٔ زخم اعتبار داد - چون شاهزادهٔ مذکور بموجب حکم ازانجا معاودت نموده برسر ابوالحسن قطب شاه تعين گرديد او نيز بهمراهی شاهزاده نامزد گشت - و بر طبق ايمای پادشاهزاده بتسخير گلهي‌سرم (٤) پرداخته تهانه نشين ساخت - و برآمده افواج ابوالحسن را منهزم گردانيد و در محاصره و يورش گلکنده چهرهٔ رادمردي بگلگونهٔ زخم بياراست

---

(٢) در [بعض نسخه] با قراولان رفته (٣) در [چند نسخه] ساپگانو (٤) يا گدهی‌ء بيرم باشد *

در سال سي و سيوم عالمگيري بعطاى خنجر با دسته و ساز يشم
برنواخته به تنبيه غنيم لئيم دستوري يافت - و در سال ديگر بعنايت
خلعت و فيل از اقران تفوق جست - چون مكرر مصدر ترددات نمايان
گرديده بود پادشاه بدو نازش ميفرمود - پستر (كه با سنتا كهور پره
در موضع كرنانك مقابله صورت بست) از بدمددي تقدير شكست بر
فوج پادشاهي افتاد - خان مزبور زخمي شده جان بدر برد - پس ازان
بفوجداري و قلعه داري گواليار سر برافراخته گوشهٔ قناعت گزيد *

چون خلد مكان بجنت خرامش نمود هرچند كه او از قديمان
بهادر شاه و اميدوار ترقي بود اما اعظم شاه را قريب المسافت ديده
از بے پردگي (۲) باعظم شاه و سلطان محمد عظيم عرضداشتها نوشت
كه من باراده فدويت عزيمت رسيدن بجناب دارم - اما طرف مقابل
براى بردن من فوجے تعين نموده - هرقدر زود جمعيت و باربردار رسد
خود را برسانم - درين ضمن رسيدن بهادر شاه باكبرآباد معلوم نموده
جريده خود (۳) را نزد بهادر شاه رسانيد - ازانجا (كه پادشاه را پيشتر
مظنون آن بود كه جان نثار خان با چهار پنج هزار سوار پيش محمد
عظيم رسيده باشد) اين معني خلاف مرضي شد - و بعد مقتول گرديدن
محمد اعظم شاه چون آثار ندامت از لوحهٔ جبين او لايح گرديد
پس از توقف بملازمت پيوست - و از اصل و اضافه بمنصب چهار
هزاري دو هزار سوار و عطاى نقاره كوس ترقي بلند آوازه ساخت

(۲) در [بعض نسخه] از بے پردگي (۳) نسخهٔ [ب] اعظم *

پس ازانکه خلدمنزل بسیرگاه جنت شتافت خان مزبور روز جنگ
با فرخ سیر پادشاه در میمنهٔ جهاندار شاه بود . پستر ملازمت فرخ سیر
دریافت - چون حسین علي خان ناظم دکن بتعلقه رسیده با غنیم
بقرار چهارم حصهٔ مال و ده روپیه سرصد دیسمکهي طرح صلح افکند
و این معني موافق مزاج سلطاني نیامد جان نثار خان (که مزاج گرفته
و صحبت دیده و با عبدالله خان سید میان برادر خوانده بود) در
سال ششم جلوس بصوبه داري برهانپور رخصت پذیرفت - که
حسین علي خان را حرف معقول فهمانیده براه راست خواهد آورد
پس از وصول بگذر اکبرپور حسین علي خان بعد دریافت احوال او
(که جمعیتي با خود ندارد) فوج فرستاده پیش خود بخجسته بنیاد
طلبداشت - هرچند بظاهر جوشش بسیار از فرستادن طعام هرروزه
و تعظیم و احترام نمود و در مخاطبات عمو صاحب میگفت اما در
دخیل ساختن در برهانپور توقف بعمل آورد - و پس از انقضای
فصل ربیع بدین شرط دخیل ساخت که داراب خان پسر کلان خود را
ببرهانپور فرستد - و خود همراه وی باشد - چون حسین علي
خان عزیمت دارالخلافه نمود ازانجا (که از خان مزبور خاطر جمعي
نداشت - و مردم برهانپور از داراب خان استغاثه هم نمودند)
بجای او سیف الدین علي خان را مامور ساخته خان مزبور را همراه
گرفت - بعدازان مآل کارش معلوم نشد - دو پسر داشت - یکی داراب
خان - و دومین کامیاب خان - هردو در جنگ عالم علي خان همراه

نظام الملک آصف جاه بودند - دو زمین در زد و خورد زخمي گردید
و اولین (که داماد خانجهان بهادر کوکلتاش عالمگیري بود[٢] - و صبیهٔ
جان‌نثار خان که خواهر وی باشد در عقد اعتماد الدوله قمرالدین
خان) بخطاب پدر مخاطب شده در عهد فردوس‌آرامگاه بفوجداری
سرکار کرهٔ جهان‌آباد مضاف اله‌آباد مامور گردید - و هفت سال
درانجا مانده در سال چهاردهم جلوس بر دست بهگونت سنگهه
زمیندار آنجا مقتول گردید *

* چوڑامن جات *

جات قومے‌ست فتنه سرشت گران جان و فساد پیشهٔ سنگین‌دل
اگرچه بعنوان کشاورزي در سرزمین پنه[٣] قیام دارند و باحداث مواطن
معموره و گڈهیهای رضه پرداخته اند اما همواره از حوالی اکبرآباد
تا حدود صوبهٔ دهلي بقطاع الطریقي و رهزني گذرانند - مکرر
فوجداران پادشاهي دست خوش استیلای آن‌سرتابان گشته نقد جان
بر افشاندند - چنانچه در عهد اعلی‌حضرت مرشد قلي خان ترکمان
فوجدار متهرا و مهابن و کامان پهاڑي[۴] در اثنای تاخت بر یکے از
مواضع مستحکم آن مرز و بوم برسیدن تفنگ جهان را پدرود نمود
بارها آن اشقیا نیز بدستبرد فوج پادشاهي مالشے بسزا یافته جان
و ناموس خود را بباد فنا داده اند - و باز بعد چندے یکے ازان قوم

---

(٢) نسخهٔ [ب] عالمگیري‌ست (٣) نسخهٔ [ب] پٹنه (۴) در [بعضے
نسخه] کامان بهاري *

دست تمرد از آستين فساد بر آورده بتاخت و تاراج شوارع علم بيباكي برافراشته برياست و سري آن فرقهٔ ضاله ناصيهٔ شهرت برافروزد در زمان عالمگيري كوكلا جات نامي بخيره سري و شورش انگيزي رعب افزاي اطراف و جوانب گرديد - و قصبهٔ سعيد آباد (۲) را (كه نزديک متهرا ست) بآتش نهب و غارت سوخت - عبدالنبي خان فوجدار مشهور آنجا در سال دوازدهم بر موضع سوره (كه مسكن آن بيدادگران بود) تاخته بسيارے را به نيستي سرا فرستاد - در اثناي جنگ تير بندوق بمقتلش رسيده درجه پيماي شهادت گرديد خلد مكان از جانب مستقرالخلافه اعلام فيروزي افراخته حسن علي خان بهادر را بفوجداري متهرا سرافراز ساخته با فوج جرار و توپخانهٔ آتشبار كسيل فرمود - آن خان كار طلب بحسن سعي و دلاوري آن مطرود را با سنكي مفسد بهمراهي او اسير نموده بحضور فرستاد بقهرمان جلال پادشاهي بندبند آن دو واجب القتل جدا جدا گرديد پسر و دختران بد اختر جهت تربيت حوالهٔ جواهر خان ناظر شد دختر در حبالهٔ نكاح شاه قلي چيله بيش منصب روشناس درآمد و پسرش فاضل نام حافظ شد - كه نزد خلد مكان حفظ ديگرے آنچنان قابل اعتماد نبود *

چون رايات پادشاهي بتسخير قلاع دكن ظلال افكن آنديار گرديد اين طايفهٔ مفتن قابو طلب از سستيهاي عمل حكام (كه قدرے

---

(۲) در [اكثر نسخه] سعد آباد *

سر بگریبان آرامش فرو برده پا بدامن کم آزاري پیچیده بودند)
(۲)
یکسر سلسلهٔ انقیاد گسیخته بهوای تسلط طوفان بلا انگیختند
و بسرکردگی راجه رام نامي مطرود بسیارے از پرگنات را بضبط تعدّي
در آورده دود از دمار قوافل و مترددین بر آوردند - ناموس عمدها
رسوائیِ اسیري و بےحرمتي کشید - و آبروی بهادران بخاک مذلت
و خواري چکید - صوبه داران از دست آن شوخ چشم خط به بیني
کشیدند - ناچار شاهزاده بیدار بخت و خانجهان بهادر ظفرجنگ
از دکن تعین یافته کوشش و کشش فراوان بکار رفت - و مبالغ خطیر
بخرج آمد - پانزدهم رمضان سال سي و دوم آن شقیِ حربي بزخم
بندوق جهنم مقر گردید - و آن نواحي از فساد شقاوت نهاد او پاک
شد - سرش بحضور رسید - و پس ازان در سال سي و سه شازدهم
جمادي الاول سنه (۱۱۰۰) یکهزار و یکصد هجري باهتمام شاهزادهٔ
(۳)
جوان‌بخت گدهیِ سن‌سني (که مسکن آن پیغوله گزین ادبار بود)
از دست کفار نکبت آثار (که پیروان آن ضلالت شعار بودند) منتزع
گشت - معهذا قلع و قمع این گروه صورت نبست - و استیصال واقعي
بر روی کار نیامد - مدام داد و بیداد این گروه بد فرجام بپادشاه
اسلام میرسید - در سال سي ونهم مهین پور خلافت بهادر شاه بمالش
و تعریک آنها مامور شد - و پس‌ازان چورآمن بغبار انگیزی هنگامهٔ
رستخیز علم کشیده طالع حرام توشگي طرفه امدادش نمود - چون

(۲) در [اکثر نسخه] بهوای تسلط (۳) در [بعضے نسخه] سن سني *

شاه عالم و محمد اعظم شاه بجنگ و پیکار بهم پیوستند آن بدسگال حشرے از حرامي و دزد فراهم آورده حوالی فتنبن بامید غارت جانب مغلوبه منتشر و قطره زن بود - همین (که صورت شکست احد الفریقین در آئینهٔ شهودش منطبع گشت) دست و بازوی تالان برکشاده مال صامت و ناطق لشکریان در ربود - و بر خزانه (٢) و جواهر نیز دستبردها نموده آنچه پیشینیان او بعمرے نیندوخته بودند در طرفةالعین بدست آورد - دران هنگام (که خلدمنزل بعد از معاودت دکن باجمیر به تنبیه کروی نکوهیده خو نهضت پیمائي فرمود) چون مرور موکب پادشاهي از نزدیکی مساکن آنها اتفاق افتاد آن مآل اندیش از تقبیل پایهٔ سریر خلافت مصیر ابواب حفاظت بر روی حال و مآل خود کشود - و داغ تمرد را از چهرهٔ احوال خویش زدود - و بهمراهی محمد امین خان چین بهادر (که بطریق منقلا بر سر سکهان (٣) تعین یافته بود) مامور گشت - پس ازان با عمدةالملک خانخانان (که کرو را در لوهگده متصل کوه برفي میان (٤) جبال دشوار گذار محاصره نمود) دامن جهد بکمر پرستاري بسته لوازم تردد بظهور آورد - پستر بوقوع انقلاب سلطنت و طریان وهن بحال فرمان روائي در زاد بوم خویش بشیوهٔ مالوفه پرداخته بیش از پیش بر تمرد و سرکشي افزود - بتاخت و تاراج رنگ نا ایمني تا فنای دار الخلافه ریخت - بعهد فرخ سیر

---

(٢) در [بعضے نسخه] بر خزانهٔ جواهر نیز (٣) نسخهٔ [ب] سنگهان

(٤) نسخهٔ [ب] کوه برقي میان •

راجه دهيراج جيسنگهه سوائي برسرش لشكر كشيد - و سيد خانجهان خاوی قطب الملک با فوج شايسته از حضور بكومک شتافت - آن مطرود در قلعهٔ تهون (۲) متحصن گرديد - چون بعد محاصرهٔ يک ساله و آويزشهای سترگ عرصهٔ تردد بران حيله‌گر تنگ گشت دست انابت بدامن توسل قطب الملک كرده استدعای عفو جرائم و التماس سرفرازي (۳) از منصب به تقبل و تعهد پيشكش نمود - و با آنكه خلافت مرتبت راضي بدان نبود برغم آن راجه اصرار ورزيده اورا طلب داشت - و نزد خود جا داد - ناچار پادشاه يكبار باكراه حكم ملازمتش فرمود - و ديگر ببار يابي مجاز نگشت - اما بميامن التفات سيد عبدالله خان بمنصب عمده سرفرازي يافته از حضيض رهزني باوج امارت برآمد - او هم سلسلهٔ اتحاد و يک جهتيِ سادات بارهه بخود استحكام داده خويش را از عقيدت كيشان جانفشان وا مي‌نمود - و دران وقت (كه امير الامرا خاقان زمان را برداشته بعزم دكن روانه گشت - و قطب الملک بدار الخلافه شتافت) او در سلک همراهان اميرالامرا انتظام يافت - و پس از كشته شدن آن سردار شهامت آثار منافقانه در لشكر پادشاهي روزے چند گذرانيد ميخواست كه ببارود خانهٔ پادشاهي آتش درزند - يا گاوان (۴) توپخانه را پيش انداخته ببرد - از هوشياري عمله و بندوبست مير آتش ميسر

---

(۲) در [بعضے نسخه] بهون (۳) در [بعضے نسخه] سرافرازیِ منصب (۴) نسخهٔ [ب] تا گاوان ‌•

نیامد - چون قطب الملک باراده رزم قریب رسید آن تبه‌کار چند قطار شتر و سه زنجیر فیل از اردوی پادشاهي قزاقي کرده باو پیوست - و روز جنگ دستبرد عظیم به بهیر و بنگاه پادشاهي نمود و چون کنار آب را مردم او در تصرف داشتند آشنا و بیگانه را نمیگذاشتند که حلق تشنهٔ خود را بدم آبے رسانند - و هرکه پی آب میرفت خانه‌اش بآب میرسید - و مردم (که کنار آب جمنا بر تل ریگے جمع شده بودند) یک قلم دستخوش تاراج او گشتند - حتی که دفتر صدارت هم بغارت رفت - و از زیاده سري جنگ‌کنان بجائے رسید که خسرو آفاق خود کمان بدست گرفته دو سه تیر بجانب او انداخت - تفنگچیان خاصه بردار بتوالي شلک برگردانیدند - و چون آثار شکست معاینه نمود در حوالیٔ اردو براه دهلي سایر و دایر گردیده بر هزیمت یافتگان راه گریز بست - و بهرکه دستش رسید آنچه باقي‌مانده بود وا کشید - و پس ازانکه رسن زندگیش بکشاکش اجل گسسته‌گشت محکم سنگهه و غیره پسرانش بقلعهای مستحکم هنگامه آرا شدند - وبآتش بیداد و ستم تر وخشک سوختند - سعادت خان برهان‌الملک ناظم اکبرآباد با آن همه جلادت و جسارت و فرط کارطلبي مالش آنها نصب‌العین همت نموده مساعیٔ جمیله بکار برد - لیکن تیغ او نبرید - و بزور بازویش خار بن فساد برکنده نشد خاقان زمان راجه دهیراج را با امرای حضور و توپخانهٔ پرشر و شور (٢)

---

(٢) نسخهٔ [ب] پرشور •

رخصت فرمود - راجه نخست بجنگل بري پرداخته باتفاق مبارزان
مغولیه و افغان دو سه قلعچه را گرد گرفت - و در فرصتے کمتر از دو ماه
(که بآویزش و شبخون بسیارے از طرفین بجانستاني و جانفشاني
نیک نامي اندوختند) کار بر محصوران تنگ تر ساخت - درین اثنا
بدن سنگهه نامي یکے از بني اعمام آنها بمنازعت و مخاصمت وطن
جدا شده براجه پیوست - و در کشایش گدهي رهنمائیها کرد
و آنها یکباره ازین بیم و ترس استقلال باختند - و بباروت خانهٔ خود
آتش داده بدر زدند - گدهي هم بتصرف در آمد - اما از خزائن (که
شهرهٔ آفاق بود) نشانے نیافتند - چون زمینداري آنجا بصوابدید راجه
ببدن سنگهه مقرر شد محکم سنگهه هم ایلي برگزیده بوسیلهٔ مظفرخان
برادر خاندوران بحضور آمده تک و دو بسیار نمود - بجائے نرسید
ازان وقت بدنا و مکانش ڈیک اشتهار یافت - تا الآن پا از دایرهٔ
اطاعت و انقیاد بیرون نگذاشته - و اظهار نوکري مي نماید - چنانچه

در سنه (١١٥٠) یکهزار و یکصد و پنجاهم (که آصف جاه بهادر از
پیشگاه سلطنت و جهانباني بگوشمال باجي راو رخصت یافت)
یکے از خویشان خود با فوجے شایسته همراه کرد - از مردم او در جنگ
بهوپال مالوه تردد دلیرانه بروی کار آمد - اگرچه بپاسداري منصب
و نام نوکري پادشاهي ریهٔ قدیم خود دزدي و رهزني گذاشتند اما
تسلط بجائے رسانیده اند که از پنج کروهي دارالخلافه تا چهارم بخش
صوبهٔ آگره هم برسم زمینداري و هم بعنوان جاگیرداري و هم بطریق

اجاره متصرف اند - دست برداشته به‌تیولداران میدهند - و بے‌محابا (۲)
از مترددین راهداري خاطرخواه میگیرند - هیچکس بفریاد نمیرسد
سبحان‌الله صوبه‌داران این‌همه ننگ بدعملي بر خود نمي‌پسندیدند
کار سلطنت هندوستان بکجا انجامید *

چون بدن سنگهه اواخر عهد فردوس آرامگاه بمقر اصلي شتافت
پسرش سورجمل قدم بر وسادهٔ نیاگان گذاشته استقلال کلي بهم رسانید
و متمردانه بضبط محالات نواحي همت گماشته محالات خالصه
و جاگیر مردم همه متصرف شد - از پلدهٔ شاهجهان‌آباد تا بهدارو (۳)
و از محالات متعلقهٔ کچهواهها تا گذار گنگ (که آن طرف متعلق
بروهلها بود) هیچکس را نگذاشته اکثر پرگنات میان دوآب و در
سنه (۱۱۷۴) هزار و یکصد و هفتاد و چهار هجري قلعهٔ اکبرآباد هم
بقبضهٔ اقتدار در آورد - و در ایامے (که خسرو زمان شاه عالم باقتضای
وقت در نواح صوبهٔ بهار و آله آباد تشریف داشت) بدست‌آویز
مخالفت بر محالات سرحدے کینهٔ نجیب خان بدل گرفته فوج
برو کشید - و متصل شاهجهان‌آباد تلاقيِ فریقین دست داد - هرچند
با خان مزبور جمعیت کم بود اما نخوت و خود بینيِ او کار خود
کرده ناگاه او را بر خاک هلاک انداخت - تفصیل این اجمال آنکه
نام برده با معدودے برای ملاحظهٔ مردم خود (که بگرد گرفتن
نجیب خان تعین‌بودند) بر آمده مثل بمثل میگردید - درین‌ضمن

(۲) در [بعضے نسخه] و همانا (۳) نسخهٔ [ب] بهدور *

جماعهٔ از همراهیان خان مزبور (که او را میشناخت) با صد جوان برادری خود تاخته کارش تمام گردانید (۲) - پس ازو جواهر سنگهه پسرش بجای پدر متمکن شده بارادهٔ تدارک فوجی بر شاهجهان آباد برد و چندی هنگامه داشت (۳) - آخر بوساطت ملهار راو مرهته پای صلح بمیان آمد - و در سنه ( ) (۴) با راجه آنبیر بدسلوکي آغاز نموده بجنگ مقابله پرداخت - و شکست یافت - پس ازو برادرانش بجای اسلاف بودند - میرزا نجف خان بهادر چیره دستي نموده اینها را از بن و بیخ برکند - یکی از اولاد اینها بر قلیلی متصرف است *

* حرف الحاء *

* حاجي محمد خان سیستاني *

نوکر عمدهٔ بیرام خان بود - و خان با وی همواره طریقهٔ مصاحبت و مشورت مصروف میداشت - چنانچه در سنه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک جمعی از مفتنان از جانب بیرام خان (که بحکومت قندهار مي پرداخت) سخنان غیر واقع بجنت آشیاني رسانیدند - پادشاه از کابل متوجه آن حدود شد - و پس از وصول بدان دیار یقین کرد که آنچه گفته اند در حق او از صدق پرتو ندارد - بعد انقضای زمستان

(۲) در [بعضی نسخه] باتمام رسانید (۳) نسخهٔ [ب] و چند روز هنگامه داشت (۴) در [جمیع نسخها] بیاض است *

قندهار را بدو مستقیم و مسلم داشته لوای معاودت برافراخت - اما بنابر احتیاط حاجي محمد را (که همواره مردم ازو گمان فتنه اندوزي داشتند) همراه گرفت - و پس از فتح هندوستان بوسیلهٔ بیرام خان بخطاب خاني و مراتب علیه ترقي و تصاعد نمود - و در سال اول اکبري (که پادشاه از عرصهٔ جالندهر بجهت استیصال هیمو دهلي رویه نهضت فرمود) خضر خواجه خان را با حاجي محمد خان سیستاني و دیگر امرا بمدافعهٔ سکندر شاه سور و انتظام صوبهٔ پنجاب رخصت لاهور نمود - چون شکست تردي بیگ خان در حوالیٔ دهلي سرمایهٔ آشوب روزگار گردید ملا عبدالله مخدوم الملک (که گویند بظاهر خودرا از نصیریان پادشاهي وا نموده در باطن با افغانان سرے داشت) بسکندر سور مقدمات نوشته اغوای برآمدن از کوه سوالک نمود - خواجه خضر خان حراست شهر بحاجي محمد خان سیستاني گذاشته خود بدفع او برآمد - چون بحاجي بد اخلاصیٔ ملا یقین شد اورا بقین و شکنجه پاداش نموده نیمهٔ تن اورا در زمین کرده بعضے از زرهای او (که گور کردهٔ دست بخل بود) از زمین برآورد - و در سال سیوم سنه (۹۶۶) نهصد و شصت و شش هجري مزاج خانخانان از ملا پیر محمد شرواني (که به نیابت او وکیل السلطنت بود) منحرف شد اسباب امارت ازو گرفته بقلعهٔ بیانه فرستاد - و منصب وکالت بحاجي محمد خان تفویض نمود - در هنگامے (که مزاج عرش آشیاني از بیرام خان انحراف پذیرفته بتقریب شکار از آگره برآمده بدار الملک

دهلي سايه گستر گرديد) اول بيرام خان (كه تغير مزاج پادشاهي نسبت بخود ميشنيد) وقع نمي‌نهاد - و چون آخر يقين او شد (كه واقعي عرش‌آشياني اورا از نظر انداخته) دست بدامن‌تدبير زده حاجي محمد خان را با ديگر امرا بحضور فرستاد - و لوازم فروتني و نيازمندي بانواع تقصير و معذرت پيغام داد - چون حاجي بدرگاه رسيد طبع پادشاهي بر آشفته ديده مصلحت خود را از جواب بيرون دانست - و رخصت نيز نيافت - پس‌ازان (كه بيرام‌خان دست بدامان استيمان زده از كوه سوالك برآمد و شرف ملازمت دريافته بسفر حجاز مرخص‌گرديد) عرش‌آشياني حاجي‌محمدخان‌سيستاني‌را با ترسون محمد خان همراه داد - كه بدرقه شده تا اقصاى ممالك محروسه از مسالك مخوفه بسلامت گذرانند *

گويند روزے در اثناى راه بيرام خان بحاجي گفت - كه مرا مخالفت هيچكس آنقدر كوفت نكرد كه بيوفائي تو - اين همه حقوق قديم را فراموش كردي - حاجي محمد خان در جواب گفت - شما با وصف آن دعوى اخلاص و افزوني تربيت جنت‌آشياني و آن همه مراحم و اشفاق عرش‌آشياني بغي‌نموده شمشير كشيديد - و رو داد آنچه رو داد - من اگر ترك صحبت شما كرده باشم چه دور باشد بيرام خان خجالت كشيده هيچ نگفت - حاجي‌محمد خان تا حدود ناگور رسانيده بحضور مراجعت نمود - و ازان باز هميشه در ركاب پادشاهي بوده در معارك هيجا كارهاى مرد آزما بتقديم رسانيده

بمنصب سه هزاري اختصاص يافت - و در سال دوازدهم هنگام نهضت الويهٔ پادشاهي بتسخير چيتور (۲) از قلعهٔ کاگرون (که سرحد ولايت مالوه است) بدفع پسران سلطان محمد ميرزا (که از سرکار سنبهل گريخته دران صوبه گرد فتنه برانگيخته بودند) بهمراهي شهاب الدين احمد خان تعين گشته در سرکار ماندو جاگير يافت - و در سال بيستم کمکي بنگاله گشته در جنگ داؤد خان کرراني (که تذبذب بمباني همت اکثرے راه يافته بود) بخانخانان منعم خان همپائي ورزيده زخمها برداشت - و چون خانخانان در شهر گور (که در سوالف ايام دارالملک بنگاله بود) طرح آبادي نموده (۳) رنگ سکونت ريخت عالمے از وضيع و شريف بعلت سميت هواى آنجا گام سپر ممر عدم گرديد - حاجي محمد خان نيز دران جوشش فنا در سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سيوم رخت زندگي بربست *

* حسين خان تکريه *

خواهر زاده و داماد مهدي قاسم خان است - در عنفوان حال عنوان نامهٔ احوالش بطغراى رفاقت و نوکري محمد بيرام خان خانخانان پيرايش داشت - چون سال دوم عرش آشياني پس از فتح قلعهٔ مانکوت در دارالسلطنت لاهور بتوقف (۴) چهار ماه و چهارده روز نسق مهمات آن صوبه فرموده در ماه صفر سنه (۹۶۵) نهصد و شصت

---

(۲) نسخهٔ [ج] جيت پور (۳) در [اکثر نسخه] آباه‌ي طرح نموده (۴) نسخهٔ [ج] بتوقف چهارده روز *

و پنج اعلام انتهاض بجانب دهلي برافراشت حسين خان بحراست و حکومت لاهور چهرهٔ امتياز برافروخت - روزے در ايام حکم رانی خود هندوئے طويل اللحيه را مسلمان پنداشته تعظيم نمود - پس ازان قدغن ساخت - که هنود بجامهٔ خود نزديک بدوش عياري (۲) بدوزند و آن بکسر اول پارچهٔ باشد زرد - که جهودان بجهت امتياز بر دوش خود دوزند - و آنرا بهندي تکري ميگفتند - لهذا بتکريه شهرت يافت در هنگامے (که مزاج پادشاهي از بيرام خان منحرف شد - و مردم فوج ازو جدا شده در قصبهٔ جهجهر (۳) برکاب خلافت انتساب پيوستند) غير از حسين خان تکريه و شاه قلي خان محرم از معتبران رفاقت کيش ديگرے با وی نماند - و پس از برهم زدگی دولت آن امير پسنديده شيم در سلک ملتزمان سدهٔ سلطنت درآمد - و در سال يازدهم (که مهدي قاسم خان از حکومت گدهه دل برداشته از راه دکن بحجاز ميشتافت) حسين خان بمشايعت قدرے راه پيموده برگشته چون بقصبهٔ سيواس (۴) مالوه رسيد غوغای ميرزايان باغيه برخاست - ناچار بقصبهٔ مذکور باتفاق مقرب خان (که تيولدار آنجا بود) تحصن جست بعدازان (که مقرب خان همت بای داده دست باچه (۵) گرديد) حسين خان بدر آمده ابراهيم حسين ميرزا را ديد - هرچند او تکليف رفاقت کرد قبول ننمود - سال دوازدهم هنگامے (که عرش آشياني بقصد

---

(۲) نسخهٔ [ج] غباري (۳) نسخهٔ [ب] جهجر (۴) در [بعضے نسخه] سواس (۵) نسخهٔ [ب] دست پاچه ॰

استیصال خانزمان شیباني متوجه بود) شرف ملازمت دریافت
چون بازار قدرداني گرمي داشت و تهور و جلادت و خدمت گزیني
و کار طلبیِ او دل‌نشین پادشاه گشته محفوف انواع عنایت گردید
با آنکه سرانجام انتظام کثرت نیک نمیدانست بامید شناسائي
پایهٔ والای امارت بخشیده بمنصب سه هزاري برآوردند - ازانجا
(که بادهٔ دنیا مردافکن است - و هر تنگ حوصله آنرا بر نتابد) خودرا
نتوانست نگاهداشت - در محال تیول خود دست تعدي و ستم
برکشاد - و پا از اندازه فراترگذاشت - چون سال نوزدهم الویهٔ سلطاني
بعزیمت شرقي دیار باهتزاز آمد او را روز ادبار ازان خدمت متقاعد
ساخت - روزے عرش آشیاني مستفسر احوال او گردید - که درین یورش
چرا حاضر نگشت - بعرض رسید که سودائے بر مزاج یابس او استیلا
یافته بتاخت زیر دستان و تاراج رعایا روزگار میگذراند - چون مهمے
درمیان بود کسے به تنبیه او تعین نشد - بضبط جاگیر متنبه ساختند
پس از فتح پتنه و حاجي پور هنگام معاودت رایات پادشاهي باگره
آن درماندهٔ طبیعت سودائیِ خویش درعرض راه باردو رسیده بار
مجرا نیافت - از دیوانگیها خیرباد اسباب دنیا گفته قلندري برگزید
عاطفت پادشاهي بتازگي او را برنواخته تیرے از ترکش خاصه
بدو عنایت شد - که باعتضاد آن جاگیر خود را (که بخالصهٔ شریفه
اختصاص یافته) در تصرف آرد - و بسرانجام سپاه همت گمارد - چون
بدین تقریب از حضور رخصت یافت از تیرگي و آشفتگیِ مزاج همان

شیوهٔ ناستوده را برگرفته در غارت و تاراج آن نواحي دست جرأت دراز ساخت - تا روزے غارت کنان بصوب بسنت پور (۲) (که از سرکار کمایون است - و صیت معدن و معموري آن ملک در جوهر هوشمندي او اختلال انداخته بود) شتافت - ازانجا (که جبین مآل بدکاران بقشقهٔ نکال نقش پذیر است) آن رشته گسل تدبیر درین سرزمین جنگ بے ترک کرده شکست یافت - و زخمي تیر (۳) بندوق برگشت - پیش ازین مکافات بدفع شورش او صادق خان از حضور نامزد شده بود - اگرچه بواسطهٔ زخم کاري از بدمستي قدرے بهوش آمده لیکن از آوازهٔ سطوت این فوج هشیارتر گشت - و اوباش بد گوهر از گرد او پراگنده شدند بسعي هوا خواهان مصلحت چنان دید که از حدود گدهه مکتیسر (۴) بکشتي درآمده خود را پیش منعم خان خانخانان رساند - شاید که بوسیلهٔ آن سپهسالار جرائم او بطیلسان مسامحت پوشیده آید تیز دستان عرصهٔ آگاهي در حوالي قصبهٔ بارهه رسیده بدست آوردند و حسب الحکم باگره در منزل او نگاهداشتند - همین سال سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه بهمان زخم جانکاه درگذشت - پسرش یوسف خان در عهد جنت مکاني در جرگهٔ امرا انتظام داشت *

* حیدر محمد خان آخته بیگی *

از قدیمان همایون پادشاه است - در سفر عراق (که باقتضای

---

(۲) نسخهٔ [ج] کماپون - و در [بعضے جا] کماوُن آمده (۳) نسخهٔ [ج] تیر و بندوق برگشت (۴) نسخهٔ [ا] مکتیسر *

تقدیر آن پادشاه والا قدر را ناگزیر پیش آمد) بالتزام رکاب سلطاني
مشمول عاطفت والا بود - در شکست جنگ بلخ (که اسپ سواري
همایون پادشاه بزخم تیر افتاد) او اسپ خود را پیشکش نموده سرمایهٔ
مفاخرت اندوخت - و هنگامی [که موکب همایوني براي اطفاي فتنهٔ
میرزا کامران (که از کابل راه هزیمت سپرده بامید موهوم در افغانستان
بناکامي بسر میبرد) نهضت فرموده بسرخ‌آب رسید] او با اکثرے از
یکهای عقیدت منش بخدمت هراولي معزز گردیده پیشتر از لشکر
فیروزي برلب سیاه آب (۲) (که مابین سرخ آب و گندمک واقع است)
منزل گزیده بود - میرزا کامران طاقت جنگ صف در خود ندیده برو
شبخون آورد - او پای ثبات افشرده مردانه کارزار نمود - و زخمهای
نمایان برداشته جای خود را نگذاشت - و در سفر قندهار و یورش
هندوستان فتراک دولت سلطاني را از دست نداد - پس ازانکه
شاهد مقصود جلوه‌گر شد خان مذکور بحکومت بیانه سرفرازي یافته
چهرهٔ کامیابي افروخت - و پس از وصول بدان حدود چون غازي خان
سور پدر ابراهیم خان دران حصار متحصن گردیده خیالات موهوم
در سر داشت حیدر محمد خان عهود و مواثیق درمیان آورد - و چون
غازي خان از قلعه برآمد بطمع اموال شکست عهد نموده بتیغ
بےانصافي اورا از هم گذرانید - وقوع این قسم بدعهدي خلاف مزاج
معدلت سرشت جنت آشیاني گردید - بر زبان حق ترجمان گذشت

---

(۲) نسخهٔ [ب] سیاه آبے *

که او دیگر کمر نخواهد بست - گویند تا فوت او همان قسم که پادشاه
فرموده بود بسر برد - پس از جلوس اکبري در هنگامهٔ هیمو بقال
بتردي بیگ خان پیوسته سرداري دست چپ بدو تعلق گرفت
و پس از شکست او بموکب عرش‌آشیاني خود را رسانیده بهمراهي
علي قلي خان شیباني جهت سزا دادن هیمو دستوري یافت - بعد
ازان (که فتح نصیب اولیای دولت گردید) بتقریبي بکابل رفت
و چون پس از بےدخل شدن بیرام خان منعم خان حسب الطلب
احرام عتبهٔ خلافت بست اورا برای اعانت پسر خود غني خان (که
جهت تمشیت مهمات کابل بجای خود نصب کرده بود) در انجا
گذاشت - و پس ازانکه از کوتاه حوصلگیها صحبت فیمابین هر دو
کوک نشد برطبق عرض منعم خان فرمان طلب بنام خان مذکور
صدور یافت - و سال هشتم (که منعم خان خانخانان به بندوبست
کابل مرخص گردید) حیدر محمد خان نیز بهمراهي او تعین شد
و پس ازانکه منعم خان شکست یافته بعتبهٔ خلافت پیوست او نیز
رسیده بتعیناتي منعم خان میگذرانید - در سال هفدهم بهمراهي
خان‌کلان عرف میرمحمد خان (که برسم منقلا بجانب گجرات نامزد
شده بود) شرف ارتخاص پذیرفت - بپایهٔ دو هزار و پانصدي
رسیده بود - میرزا قلي برادر او در وقتي (که همایون پادشاه متوجه
تسخیر بدخشان شد - و میرزا سلیمان بجنگ پیش آمد) تردد نمایان
بتقدیم رسانید - و در جنگي (که میرزا کامران عزیمت ملاقات ظاهر

ساخته دغا نمود) زخمي شده از اسپ جدا گرديد - و پسرش دوست
محمد مردانه چپقلش نموده بکار آمد - و در عهد اکبري سال نوزدهم
جلوس هردو بهمراهي منعم خان خانخانان جهت تسخير بنگاله
تعين گرديده در چهاوني جنت آباد عرف گور (که در سوابق ايام
دارالملک بود - و پستر ويران شده آب و هواي آنجا سمّيت حاصل
نموده عالمي خرمن هستي را بباد فنا داد) اين دوبرادر نيز مطابق سنه
(۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هجري سفرگزين ملک نيستي شدند *

* حاجي يوسف خان *

ابتدا در رفاقت ميرزا کامران بوده در عهد عرش آشياني سال
دوازدهم جلوس همراه قيا خان جهت معاونت ميرزا يوسف خان
(که در قنوج متحصن بود - و علي قلي خان دران نواحي غبار
فتنه برداشته) تعين گرديد - و سال هفدهم بعد تسخير گجرات
باتفاق خانعالم جهت گوشمال ابراهيم حسين ميرزا دستوري يافت
و چون حکم پادشاه براي برگردانيدن افواج صادر شد مشار اليه نيز
در جنگ سرمال (۲) خود را برکاب ظفر نصاب ملحق ساخته درسال
نوزدهم بکمک خانخانان منعم خان رخصت بنگاله يافت - و درجنگ
گوجر مصدر ترددات پسنديده گشت - سال بيستم در شهر گور
بنگاله (که به بدهوائي معروف است) در ايامي (که خانخانان منعم
خان چهاوني درانجا نمود - و صورت وبائي بهم رسيد - و اکثر امرا

(۲) در [نسخهاي اکبر نامه] سرنال آمده *

بعدم خانه شتافت) او نیز مطابق سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هجري داعئ حق را لبیک گفت - از امرای پانصدي ست *

* حکیم مسیح الدین ابو الفتح *

پسر مولانا عبدالرزاق گیلاني ست - که در حکمت نظر و نالله بینش فراوان داشت - و سالها صدارت آنولایت بدو مفوض بود - چون گیلان در سنه (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهار بدست فرمان روای ایران شاه طهماسپ صفوي درآمد ، و خان احمد والئ آنجا از معامله نشناسي بزندان افتاد مولانا از حقیقت اندوزي و راست کیشي در شکنجه و بند قالب تهي ساخت - حکیم با دو برادر خود حکیم همام و حکیم نور الدین (که هر یکے بجودت طبع و حدت فهم در علوم رسمي وکمالات صوري ممتاز زمان بودند) از وطن دوري گزیده بار غربت بدیار هند کشود - و سال بیستم بملازمت عرش آشیاني سعادت اندوخته هر سه برادر بمنصب درخور سرفرازي یافتند *

چون حکیم ابوالفتح شایستگئ دیگر داشت و بمزاج روزگار آشنا و بنبض زمانه شناسا بود در پیشگاه خلافت ترقي نموده سال بیست و چهارم بصدارت و امینئ صوبهٔ بنگاله تعین گردید پس ازان (که امرای فتنه سرشت بنگ و بهار اتفاق نموده مظفر خان ناظم آنجا را از میان برداشتند) حکیم و بسیارے از دولت خواهان پادشاهي بقید افتادند او رزے قابو دیده خود را از فراز قلعه انداخت - و بدشوار روي و آبله پائي بمامنے رسیده احرام حضور بست - چون بآستان بوس

فایز شد بر قرب و اعتبارش افزوده بر اقران و امثال خود رجحان گرفت اگرچه در منصب از هزاري فراتر نرفت اما در رتبه از پایهٔ وزارت و وکالت درگذشت - چون سال سیم راجه بیربر بکمک زین خان کوکه (که بمالش الوس یوسف زئي مامور بود) دستوري یافت حکیم را نیز بسرداري فوج جداگانه کمکي ساختند - لیکن اینها حساب یکدیگر برنداشته اتفاق فرو هشتند - و از دو روئي و خود رائي کار بجائے رسید که راجه دران شورش گاه فروشد - حکیم و کوکلتاش بفراوان خستگي ازان آشوب برآمده بحضور رسیدند - چندے معاتب ماند در سال سي و چهارم سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت هنگامے (که انتهاض الویهٔ پادشاهي از کشمیر بکابل اتفاق افتاد) در مضافات دمتور باجل طبعي درگذشت - حسب الحکم خواجه شمس الدین خوافي بحسن ابدال برده درگنبدے (که خواجه بنا کرده بود) بخاک سپرد - چون پیش ازین سانحه روزے چند علامه امیر عضد الدوله شیرازي هم فوت کرده بود حرفي ساوجي این تاریخ یافته * بیت *

* امسال دو علامه ز عالم رفتند *

* رفتند موخر و مقدم رفتند *

* تا هر دو موافقت نکردند بهم *

۹۹۷

* تاریخ نشد که هر دو باهم رفتند *

عرش آشیاني (که عنایت مفرط بحال او داشت) هم بعیادت سایهٔ عاطفت انداخته پرسش نمود - و هم پس از فوتش قرین تاسف

و اندوه گشته وقت نزول بمحسن ابدال بفاتحه ترویح روح او فرمود

حکیم دقیقه شناس هوشیار مغز بیدار دل عالي فطرت بود - فیضي

در مرثیهٔ او گوید *　　　* بیت *

* تقریرش ازحقائق تقدیر ترجمه *

* تدبیرش از مآثر (٢) اقبال ترجمان *

در مهم سازی خلائق خود را معاف نداشتی - و هرچه ازو ظهور یافتی

بمیزان خرد سنجیده نمودے - کریم الصفات و محسن زمان و بکمالات

یگانهٔ روزگار بود - و ممدوح شعرای وقت است - خصوص ملا عرفی

شیرازي - که اکثر قصائد غرا در مدح او گفته - این قطعهٔ یکے از

قصیدهٔ اوست *　　　* قطعه *

* آسمان گفت ندانم که حلول از چه نکرد *

* صورتش پیشتر از صورت عالم بمحل *

* زانکه چون روز ارادت ز افق سر بر زد *

* صبحدم دولت او زاد و شبانگاه ازل *

* زین سخن جوهر فعّال برآشفت و بگفت *

* کای تنک بهره ز فهم رصد (٣) علم و عمل *

* بیم آن بود ز خاصیت یکتائی او *

* که هیولا نه پذیرد صور مستقبل *

و برادرش حکیم نورالدین قراري تخلص که فاضل سخن‌طراز بود

---

(٢) در [اکبرنامه] دفاتر اقبال (٣) نسخهٔ [ب] رصد و علم و عمل *

و شعر را خوب میگفت - ازوست * * بیت *

* چه تهمت بر اجل بندم زچشمت خورده‌ام تیرے *

* که آنم می کشد گر بعد صد سال دگر میرم *

شگرف شورشے فروگرفت - حسب الحکم اکبري به بنگاله رفته بود ترقي ناکرده درگذشت - مقولهٔ اوست - که اظهار همت نزد دیگرے اظهار طمع است - ملازم بازاري نگاهداشتن خود را بدخو کردن است بر هر که اعتمادے کني معتمد است - او حکیم ابوالفتح را همه دنیا گفتے - و حکیم همام را مرد آخرت شمردے - و خود را از هر دو بر کناره داشتے - احوال حکیم همام جدا تحریر پذیرفته - و برادر دیگر نیز حکیم لطف الله نام (٢) (که از ایران رسیده بود) بوساطت حکیم ابوالفتح در سلک ملازمان پادشاهي انتظام یافته بمنصب دو صدي سرفراز گردید - و زود رخت هستي بربست - و پسرش حکیم فتح الله صاحب حیثیت وقابلیت بود - چون جنت‌مکاني بدو بے التفات بود روزے دیانت خان لنگ اورا بنادولتخواهي منسوب ساخته عرض نمود - که در اثنای بغي سلطان خسرو بمن میگفت - که صلاح وقت آنست که ولایت پنجاب را باو داده این مبحث را کوتاه سازند فتح‌الله منکر شد - طرفین رجوع بمباهله کردند - هنوز پانزده روز نگذشته بود - که سوگند دروغ کار خود کرد - چه با نور الدین پسرعم آصف خان جعفر (که با سلطان خسرو قرار داده بود که بوقت قابو

(٢) نسخهٔ [ج] نام از ایران رسیده بوساطت •

از قید برآورده بسلطنت بردارد) متفق و همداستان گشت - اتفاقا در سال دوم هنگام مراجعت از کابل بلاهور این راز سربسته بپادشاه رسید - و پس از پژوهش نورالدین با دیگر رفقا بیاسا رسید - و حکیم فتح الله را تشهیر کرده واژونه خرسوار منزل بمنزل مي آوردند بعد ازان مستعمل گردید *

* حکیم عین الملک شیرازی *

در علم رتبهٔ عالي داشت - و صاحب اخلاق حمیده بود - نسبش از جانب مادر بمحقق دواني منتهي میشود - از ابتدا ساز صحبت او با عرش آشیاني کوک گردیده در بزم و رزم شریک صحبت بود در سال نهم جلوس اورا با منشور لازم الاتباع پیش چنگیز خان (که در احمد آباد سر ببزرگي برداشته بود)(۲) فرستادند - او با پیشکش خان مزبور برگردیده در آگره دولت بار یافت - و سال هفدهم (که دلاسا نامه بنام اعتماد خان گجراتي برد)(۳) اورا باتفاق میر ابو تراب بملازمت آورد - و سال نوزدهم (که پادشاه متوجه دیار شرقي شده) او از ملتزمان رکاب بود - پستر جهت رهنمائی عادل خان بیجاپوري بدکن تعین گردیده سال بیست و دوم بحضور آمده شرف بار اندوخت پس ازان بفوجداری حدود سنبهل مامور شده سال بیست و ششم (که عرب بهادر و نیابت خان و شاهدانه(۴) با جمعی از ناسپاسان غبار

---

(۲) نسخهٔ [ب] سر خود سري (۳) نسخهٔ [ب] تسلي نامه (۴) در [بعضی نسخه] دیانت خان ●

شورش در حدود مذکور برانگیختند) نامبرده قلعهٔ بریلي را مستحکم ساخته بجمع جاگیرداران آن طرف کوشید - هرچند آنها به بیم و امید خواستند که حکیم را همداستان سازند نه پذیرفت - و بحسن تدبیر در مجمع آنها خلل انداخت - تا آنکه نیابت خان بفوج پادشاهي پیوست - حکیم باتفاق دیگر جاگیرداران گرد و پیش جوپای پیکار شده غنیم را غبار آلود دشت هزیمت ساخت - و در همین سال بصدارت صوبهٔ بنگاله ممتاز گردید - سال سي و یکم ببخشیگري صوبهٔ آگره چهرهٔ اعتبار برافروخت - پستر همراه خان اعظم بمهم دکن رفت - چون خان مذکور پرگنهٔ هندیه جاگیر او را تغیر داده بود بے طلب سال سي و پنجم بحضور آمد - لهذا بار نیافت - و بعد دریافت کیفیت پروانگي کورنش دادند - و ببحالي پرگنهٔ مذکور نوازش پذیرفته بعد چندے مرخص گردید - و سال چهلم مطابق سنه (۱۰۰۳) یکهزار و سه هجري بعدم آباد شتافت - شعر میگفت و دوائي تخلص میکرد - این بیت ازوست * * بیت *

* در شب زلف سیاهش خواب مرگم در ربود *
* بوالعجب خواب پریشانے که تعبیرے نداشت *

بمنصب پانصدي رسیده *

* حکیم همام *

برادر حکیم ابوالفتح گیلاني ست - همایون نام داشته - چون بملازمت عرش آشیاني استسعاد یافت بنابر پاس ادب اول بهمایون قلي

مخاطب گردیده پس ازان بحکیم همام نامورئي اندوخت - در خط شناسي و شعر فهمي یگانۀ روزگار بود - و بدانش طبعي و پزشکي لختے آشنا - پارسا گوهر شگفته پیشاني شیوا زبان ندیم منش - اگرچه بمنصب ششصدي و خدمت بکاول بیگي اختصاص داشت اما در مصاحبت و قرب پادشاهي پایۀ بلندتر مي افراخت - در سال سي و یکم چون کارآگاهي و اخلاص مندي او ذهن نشین عرش آشیاني شده بود به پیغام گذاري و وخشوري نزد عبدالله خان والی توران رخصت یافت - و میران صدر جهان مفتي را براى پرسش سانحۀ ناگزیر پدرش سکندر خان (که سه سال شده بود رخت هستي بسته) همراهش دادند - و از فرط عنایت در حق حکیم این فقره در نامه مرقوم گردید - که افادت و حکمت پناه زبدۀ مقربان هوا خواه عمدۀ محرمان کار آگاه حکیم همام را (که مخلص راست گفتار و مرد درست کردار است - و از ابتدای ملازمت ملازم بساط قرب بوده دوری اورا بهیچ وجه تجویز نکرده بودیم) برسم رسالت فرستادیم - چون در ملازمت ما اورا آن نسبت متحقق است که مدعیات را بیواسطه بموقف عرض میرساند اگر در مجلس شریف ایشان همین اسلوب مرعي باشد گویا فیمابین مکالمه بیواسطه خواهد بود - و در غیبت او عرش آشیاني مکرر فرمود - که تا حکیم همام رفته خوردني لذت ندارد و بحکیم ابوالفتح گفت - که بخاطر نرسد که در عالم برادري شما از جدائی او بیشتر از ما دل نگراني داشته باشید - مثل حکیم همام کجا

پیدا میشود - در سال سي و چهارم هنگام معاودت از کابل در منزل باریک‌آب حکیم همام از توران‌دیار رسید - یکماه از فوت حکیم ابوالفتح گذشته بود - بعد از ملازمت عرش آشیاني در غمگساري او بدین کلام دلنواز تسلي‌بخش گردید - که ترا یک برادر بود - از عالم رفت و مارا ده * بیت *

* از حساب دو چشم یک تن کم *

* و ز شمار خرد هزاران بیش *

در سال چهلم سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار هجري بتپ دق در دو ماه پیمانهٔ زندگي حکیم‌همام لبریز گشت - دو پسر داشته - اول حکیم‌حاذق احوالش بزبان قلم ادا خواهد شد - دوم حکیم خوشحال - در عهد اعلیحضرت بمنصب هزاري امتیاز یافته بخشي‌دکن گردید - مهابت خان در صوبه داري خود بسیار تفقد احوالش میکرد *

(۲)

* حسن بیگ خان بدخشي شیخ عمري *

از بابریان این سلطنت بوده سپاهي نقش و کار طلبیها داشت چون در سال سي و چهارم عرش‌آشیاني پس از فراغ سیر کشمیر بعزیمت زابلستان از ولایت پکهلي (که ولایتي ست سي و پنج کروه طول و بیست و پنج عرض پیوسته بغربي کشمیر) میگذشت سلطان حسین خان پکهلي وال از نژاد قارلوغ (که صاحبقران وقت مراجعت بتوران چندے ازان قوم را بپاسباني این ملک گذاشته بود) ادراک

(۲) نسخهٔ [ج] حسن بیگ بدخشي *

شرف ملازمت نموده بعد چند روز فرار گزید - پادشاه آن ولایت را باقطاع حسن بیگ داده اورا بمالش آن بومی رخصت فرمود - حسن بیگ بشهامت و پردلی چیره دستیها نموده آن الکا را بدست آورد و چون در سال سی و پنجم بحضور رسید پکهلی وال باز سراز گریبان شورش وفساد برآورد - و از خام کاری خودرا سلطان نصیرالدین نام نهاده پکهلی را از مردم حسن بیگ برگرفت - حسن بیگ مجددا با فوج حضور تعین گشته سزای شایسته در کنارش گذاشت - و در سال چهل و ششم در ولایت بنگش نیکو پرستاریها بتقدیم رسانیده بمنصب دوهزار و پانصدی سر برافراخت - و در اواخر عهد اکبری روهتاس در جاگیر یافته بمحافظت کابل مامور شد - و در سال اول جهانگیری طلب حضور گشته چون بمتهرا رسید سلطان خسرو (که شب یکشنبه بیستم (٢) ذی الحجه سنه (١٠١٤) هزار و چهارده هجری از ارک آگره فرار نموده) دوچار او شد - حسن بیگ (که از جانب جنت مکانی مطمئن نبود و ازین طلب استشمام رایحهٔ بے عنایتی می نمود - و در اصل هم سرشت بدخشیان بشورش و فتنه مجبول است) بفسون و تملق سلطان خسرو از راه رفته قرار بهمراهی داد - و با سه صد جوان بدخشی رفیق طریق ضلالت او گردید - خسرو در مخاطبات خان بابا گفته مدار و اختیار خود را بقبضهٔ اقتدار او سپرد *

و چون در کنار آب بیاه خسرو با جمعی (که فراهم آورده بود)

(٢) در [بعضی نسخه] هشتم *

در مقابل فوج پادشاهي پای ادبار افشرده باندک زد و خوردے شکست یافت و بحال تباه با حسن بیگ و عبدالرحیم دیوان لاهور (که بدو پیوسته و خطاب ملک انور یافته بود) آوارهٔ دشت ناکامي گشت اکثر افغانان (که رفاقت او اختیار کرده بودند) برفتن دیار شرقیه ترغیب نمودند - حسن بیگ گفت - این کنگاش غلط است - شما را بجانب کابل باید شتافت - چه از اسپ و آدم دران ولایت کمي نیست - هرکرا کابل باشد هر قدر نوکر خواهد سامان مي‌تواند شد فردوس مکاني و جنت آشیاني بیاوری کابل فتح هندوستان کرده اند معهذا ایشان خزانه نداشته اند - من چهار لک روپیه در روهتاس دارم پیشکش میکنم - و بمجرد رسیدن آن حدود دوازده هزار سوار کارآمدني فراهم مي‌آرم - اگر پادشاه از پی شتابند جنگ را آماده ایم - و اگر آن ملک را ارزاني دارند چندے بروزگار در ساخته منتهز فرصت خواهیم بود - چون سلطان ناعاقبت اندیش ادبار مند عنان کارها بدست او داده بود بصوابدید او راهي شد - از قضا بر ساحل دریای چناب اسیر سرپنجهٔ مکافات گردید - درانوقت موکب جنت مکاني در باغ میرزا کامران واقع سواد لاهور نزول داشت - سیوم صفر سنه (١٠١٥) هزار و پانزده هجري خسرو را دست بسته و زنجیر بپا بتورهٔ چنگیزي بحضور آوردند - حسن بیگ و عبدالرحیم را بر جانب راست و چپ ایستاده کرده خسرو درمیان میلرزید - و میگریست - حسن بیگ بگمان نفع موهوم بهرزه‌گوئي و ژاژخائي در آمد - چون غرض او

ظاهر گشت بحرف زدن نگذاشته حکم شد - که خسرو را مسلسل و محبوس نگاه‌دارند - و حسن بیگ را در پوست گاو و عبدالرحیم را در پوست خر کشیده واژونه بر درازگوش نشانده تشهیر نمایند چون پوست گاو زود تر از پوست خر خشک شد او بیش از چهار پاس زنده نماند - و دومین بعد یک شبانه روز چون زندگي داشت بشفاعت باریابان از غضب سلطاني (که نمونهٔ قهر آلهي ست) رهائي یافت - و بجهت عبرت و سیاست از در باغ کامران تا در قلعهٔ ارک دو رویه دارها نصب گشته جمعی را (که با خسرو طریق موافقت پیموده بودند) مصلوب ساختند - و روز دیگر (که پادشاه داخل لاهور میشد) فرمود - خسرو را بر فیل نشانده از میان دارها گذرانند و از دوطرف آواز نمایند - که مقربان شما و اهل خدمات شما مجرا میکنند * نعوذ بالله من سوء الخاتمة والعاقبة * پسر حسن بیگ اسفندیار خان در عهد اعلی‌حضرت بمنصب هزار و پانصدي رسیده (۲) سال شازدهم درگذشت *

* حکیم علي گیلانی *

در فنون و علوم خصوص در طب و ریاضي مهارت تام داشت - و از حذاق اطباي وقت بود - گویند در کمال پریشاني و افلاس از ولایت بهند وارد گردید - و بدستیاري بخت مسعود در سلک ملازمان عرش‌آشیاني منتظم گشت - روزے بحکم آن پادشاه عالي‌جاه بخابر

(۲) نسخهٔ [ج] رسیده درگذشت •

امتحان چند قارورهٔ بول مریض وصحیح و گاو و خر یکدفعه آورده بحکیم نمودند - او همه را از روی قیاس مطابق واقع بیان کرد - ازانوقت برتبه و اعتبارش افزوده بدولت قرب ومصاحبت پادشاهي اختصاص گرفت - و صاحب ثروت و مکنت گشته سر همسري و مساوات با عمدها مي افراشت - پس ازان از پیشگاه خلافت بوخشوري بیجاپور مامور شد - علي عادل شاه والي آنجا استقبال نموده باعزاز فراوان بشهر در آورده سامان نفائس آندیار نموده میخواست حکیم را روانه سازد - که ناگهان در سنه (٩٨٨) نهصد و هشتاد و هشت ساغر زندگیش لبریز آمد - اگرچه صاحب فرشته آورده (که حکیم علي گیلاني با پیشکشهای شایسته پیشترها روانه شده - دریفوقت حکیم عین الملک شیرازي بسفارت آمده بود - که بسبب واقعهٔ ناگزیر بدون تحف و هدایا برگشته رفت) اما نزد مولف این اوراق تحریر علامي شیخ ابوالفضل در امثال این قضایا مطابق تر بواقع مي نماید *

چون سانحهٔ قتل علي عادل شاه خالي از غرابت نیست (٢) بر لوحهٔ بیان مرتسم میگردد - که او رشید تر و باذل ترین آن طبقه است با وصف عدل و احسان همواره دامن عفت آلوده داشتي - و آخرها بمیلان ساده رویان افراط نموده بکوشش فراوان دو خواجه سرای را (که کمال صفائي داشتند) از ملک برید مرزبان بیدر طلب داشت چون مطلوب نزدیک رسید از بے آزرمي و فرومایگي پذیره شده

(٢) در [اکثر نسخه] از غرائب نیست *

درخلوتکدهٔ ظلمت آموده با یکے که کلان‌تر بود دست ناسزاخواهش دراز نمود - آن‌پارساگوهر از پاک‌دامني و ناموس‌دوستي تن درنداده بدشنهٔ (که از دوربیني با خویش نهان داشته بود) کار او بانجام رسانید - عجیب تر آنکه مولانا محمد رضای مشهدي رضائي تخلص تاریخ این واقعه * شاه جهان شد شهید * یافته *

٩٨٨

القصه حکیم علي در سال سي و نهم شگرف حوضے برساخته که راهے از درونهٔ آن بکاشانهٔ میرفت - و شگفت آنکه آب ازین برکه بدانجا در نمیشد - مردم فروشده براه پژوهي فراوان رنج بردے و بسیارے آزار یافته از نیمهٔ راه برگردیدے - عرش آشیاني بتماشای آن خرامش فرموده خود آهنج درآمد فرا پیش گرفت - در کنج حوض سرے بآب فرو برده در سه زینه پایان رفته بدان خانه درآمد بسیار بتکلف آراسته - در غایت روشني جای ده دوازده کس است فرش خواب ورخت پوشش مهیا - و حاضري طعام موجود - چندجلد کتاب در طاقها گذاشته - هوا نمي‌گذاشت که یک قطره آب اندرون درآید - و چون پادشاه لختے درنگ فرمود غریب حالتے برمردم بیرون رو آورد - تا سال چهلم حکیم بمنصب هفتصدي رسیده‌بود - وعلاجهای دست بستهٔ او موجب حیرت عالمیان میشد - آخرها (که بعرش‌آشیاني اسهالے عارض شد) هرچند تدابیر بکار برد مفید نیفتاد - پادشاه غضب آلود باو گفت که تو پساري ولایت پیش نبودي - پاتابهٔ غربت را این جا وا کردي - ما ترا باین مرتبه رسانیدم - تا روزے بکار آئي - و از

غایت خشم دوتکه بجانب او برتافتند - حکیم چیزے از کیسه برآورده در کوزهٔ آب انداخت - فورا بسته شد - و عرض کرد این قسم دواها موجود است - اما چه فایده که اینجا اثر نمیدهد - پادشاه بمقتضای اضطرار و اضطراب بیماري مبالغه فرمود - که هرچه شدني ست خواهدشد - همین را بمن بده - چنانچه ازان دوا قبض و اعتقال در طبیعت بهم رسید - اما وجعے در شکم پیچید که بقلق آورد - ناچار ادویهٔ مسهله بکار رفت - اطلاق زیادتي کرد - تادر گذشت *

از غرائب سوانح است تقدم سبب بیماری عرش آشیاني گویند گرانبار نام فیلے در سرکار جنت مکاني بوده - که دیگر فیلے (که مقاومت صدمات او تواند نمود) در فیلخانهٔ پادشاهي نشان نمیدادند - مگر آپروپ نام فیل سلطان خسرو - که نیز درجنگ سرآمد بود - لهذا عرش آشیاني فرمود - که این هر دو کوه گران سنگ را باهم بجنگ اندازند *　　* شعر *

* دو کوه آهنین از جای جنبید *
* زمین گفتي ز سر تا پای جنبید *

رن‌هتن (۲) فیلے از حلقهٔ خاصه بکمک مقرر شد - یعني هرگاه یکے ازانها چیرگي نماید و فیلبانان نتوانند نگاهداشت فیل مذکور از کمین برآمده کمک مغلوب کند - و آنرا طپانچه نامند - از اختراعات آن پادشاه است - عرش آشیاني در جهروکه نشسته تماشا میکرد - وشاهزاده سلیم

---

(۲) در [بعضے نسخه] رن‌تهن *

و سلطان خسرو بر اسپان سوار شده استاده بودند - که اتفاقا فیل
گرانبار بعد زد و خورد بسیار حریف خود را زبون ساخت - خواستند
طپانچه را بکمک آرند - جمعے از مردم شاهزاده مانع آمده سنگے چند
بجانب او انداختند (۲) - فیلبان که بجسارت پیش راند سنگے برشقیقه‌اش
خورده چند قطره خون بر سینه‌اش چکید - باریابان حضور بآب و تاب
وا نموده مزاج پادشاهي را بشورش آوردند - عرش آشیاني بسلطان
خرم (که نزد جد بزرگوار حاضر بود) فرمود - که نزد شاه بهائی خود
رفته بگوئید - که شاه بابا میفرمایند - که در حقیقت همه فیلها
از شما ست - این بےاعتدالي چرا - شاهزاده در جواب گفت - که مرا
اصلا آگهي نیست - و بزدن فیلبان راضي نبوده‌ام - سلطان خرم گفت
اگر چنین است من رفته فیلان را بآتشبازي از هم جدا میسازم
چنانچه هرچند تدابیر بکار برد مفید نشد - تا آنکه رن هتن نیز
عاجز شده با آپروپ خود را بدریای جون انداخت - سلطان خرم
برگشته کیفیت را بعنوان ملائم بعرض رسانیده فی الجمله وحشت مزاج
فرو نشانید - درین اثنا سلطان خسرو رسیده بهرزه درائي و ژاژخائي
درآمد - و نسبت بپدر حرفهای ناشایسته معروض داشت - که نایرهٔ
غضب عرش آشیاني باشتعال آمد - و همه شب از تب بےتاب
گشته طبیعت از مرکز اعتدال انحراف تام نمود - طرف صبح
جالینوس الزماني حکیم علي را طلبیده فرمود - که هرزه گوئی خسرو

---

(۲) در [چند نسخه] انداخت *

مزاج ما را برشورانیده باین حالت انداخت - و آخر همین تب باسهال کشید - و موجب ارتحال گردید *

گویند چون در آخر بیماري حکیم علي تجویز تربز کرده بود جنت مکاني پس از جلوس معاتب فرمود - که بهمین تجویزها پدرم را کشتي - و در سال سیوم سنه (۱۰۱۸) هزار و هیزده جنت‌مکاني هم بسیر حوض مذکور بخانهٔ حکیم رفته بآب درآمد - و بعد از تفرج بیرون آمده حکیم را مورد عنایت ساخت - و بمنصب دو هزاري سرفراز فرمود - حکیم بعد از چندے بساط هستي درنوردید - گویند قریب شش‌هزار روپیه هر ساله بصرف ادویه و اشربهٔ اهل استحقاق مقرر ساخته بود - حکیم عبدالوهاب پسرش در سال‌پانزدهم جهانگیري بر جمعے از سادات لاهور دعوی هشتاد هزار روپیه کرد - که پدر من بآنها سپرده - و خط بمهر قاضي ظاهر ساخته دو گواه در دارالعدالت گذرانده بثبوت شرعي رسانید - سادات انکار داشتند - و ممکن نبود که از عهدهٔ آن مبلغ برآیند - آصف خان بتحقیق این قضیه مامور شد - چون خاین خایف مي باشد حرف آشتي با سادات درمیان آورد - آصف خان بگوناگون پرسش در آمد - ناگزیر اعتراف بابطال دعوی خود نمود - و بعزل منصب و جاگیر از مرتبه (۲) افتاد *

* حاکم بیگ *

داماد اعتماد الدولهٔ جهانگیري ست - در عهد جنت مکاني

(۲) نسخهٔ [ج] رتبه ●

چون عشائر و اقارب اعتماد الدوله هر یکی بخانی و ترخانی رسید
مشار الیه نیز صاحب حشم و (۲) طبل گشته ببلند پایهٔ امارت برآمد
زنش خدیجه بیگم بهمشیرگیِ نور جهان بیگم در غایت اعزاز
و احترام میگذرانید - تا اواخر زمان اعلی حضرت در قید حیات بود
و باعتبار یمین الدوله (که برادر کلانش بود) در توقیر و تبجیل او فوت
و فروگذاشت واقع نشد - همواره بانعامات پادشاهی کام دل می اندوخت
فردوس آشیانی در سال بیست و چهارم یکدفعه بعطای سی هزار روپیه
او را مورد نوازش فرمود - چون حاکم بیگ مرد مغلی خالی از فضل
و کمال نبود بفراغت دوستی و تن آسانی میخواست بخود سری
بگذراند - جنت مکانی بپاس آن نسبت تکلیف خدمت حضور
بار معاف فرموده بیشتر بکارهای بیرون مامور میفرمود - چندے
حکومت متهرا بمشار الیه تفویض یافت - آخر معزول شد - سببش
این که اچهد (۳) روپ اسرم سناسیئی بود مرتاض موحد - نزدیک معمورهٔ
اوجین در گوشهٔ صحرائی از آبادی دور پشتهٔ واقع شده - دران سوراخی
کنده مسکن و مامن داشت - دهن سوراخ (که راه درآمد و برآمد است)
پنج و نیم گره دراز - و سه و نیم گره پهنا پیموده شده - او دو دست
خود را دراز ساخته بدرون در می آورد - آنگاه سر - بعدازان مثل
مارے خود را بدرون می انداخت - و وقت برآمدن نیز بهمین دستور
حیرت افزای نظارگیان بود - نه بوریا و نه کاهی - که در هوای سرد بزیر

(۲) نسخهٔ [ج] طبل و حشم (۳) نسخهٔ [ب] اچهد - و نسخهٔ [ج] اجد •

اندازد - و نه در زمستان آتش - و نه در تابستان باد - نیم ذراع
پارچهٔ کرپاسي داشت - که پیش و پس خود بدان پوشیدے - هر روز
دومرتبه بدریا درآمده غسل کردے - وظرفے از مس بجهت آب‌خوردن
در دستش بودے - در تمام شهر اوجین هفت خانهٔ برهمن (که
صاحب زن و فرزند اند - و اعتقاد درویشي وقناعت بآنها دارند)
اختیار کرده - روزے یکبار بیخبر بخانهٔ سه نفر ازان هفت‌نفر درآمده
بروش گدایان مي‌ایستاد - وآنها پنج‌لقمهٔ خوردني از آنچه براي‌خود
مهیا میکردند برکف دستش مي‌نهادند - و او بے آنکه ادراک لذتے
کند فرو مي برد - بشرطیکه دران خانه زن حائض نباشد - و طوئے
و مصیبتے و ولادتے واقع نشده باشد - اهل هند صاحب این مقام را
سرب ناسي خوانند - سرتارک همه *

چون در سال یازدهم بلدهٔ اوجین مطرح رایات جهانگیري گردید
جنت مکاني بدیدنش رفته - با آنکه بمجالست مردم چندان راغب
نبود صحبت مستوفي نگاهداشت - علم بیدانت را (که مراد از علم
تصوف باشد) خوب ورزیده - از فهم تیز و مدرکهٔ عالي مصطلحات
تصوف اهل اسلام را با طریق تصوف خود تطبیق داده بیان نمود
جنت مکاني را کمال حسن اعتقاد باو بهم‌رسید - و او بعد چندے
از اوجین بمتهرا (که از اعاظم معابد هنود است) نقل نموده برکنار
دریای جمنا بآئین خویش یزدان پرستي مي‌نمود - جنت مکاني
چون در سال چهاردهم نخستین بار نهضت کشمیر فرمود دران مکان

مکرر پیش او رفته در خلوت زمان ممتد صحبت میداشت - سخن او در باطن پادشاهي اثرے تمام مي بخشید - برای هرکه میگفت کامیاب میگشت - چنانچه خان اعظم کوکه از امتداد حبس سلطان خسرو نگرانیء بسیار داشت - باوجود تعصب دیندارِي تنها پیش او رفته در باب خلاصیء خسرو بعجز التماس نمود - او حرفهای محققانه بپادشاه گفته بر سر مهرباني آورد - و جرائم آن شاهزاده بعفو مقرون گشته حکم شد - که بکورنش مي آمده باشد - و چنین امر دشوار بعرض آن بیغرض صورت آساني گرفت - ازین که پادشاه وقت باو معتقدانه رو خوردے رجوع خلائق بسیار شد *

با آنکه او با هیچکس کارے نداشت و از شادي و غم آسوده میزیست ناگاه حاکم را یا رگ حمیت اسلام بحرکت آمد - یا هجوم مردم را مخل حکومت پنداشت - روزے آن بیچاره را تازیانهای بسیار زد - پادشاه ازین خبر بسیار برآشفت - هرچند بخاطر داشت بیگم تلافي بعنوان دیگر نقش نبست اما از نظر افکنده بعزل خدمت وسلب منصب و جاگیر معاتب فرمود - مشارالیه دراکبرآباد منزوي گشته نزدیک نخاس آنجا باغے بطراوت و نضارت (که رشک گلشن کشمیر بود) طرح افکنده درانجا بمشغلهٔ علم مي پرداخت - تا آنکه باجل موعود درگذشت - پسرش میرزا نورالدهر نیز اعتنا بمنصب پادشاهي ننموده از دولت مادر و خالهای خویش روزگارے مهیا داشت - و اوقات عمر را بکمال خوبي گذرانید *

هوای گرفتن قندهار در سرش پیچید - و خواست که بمکر و خدیعت کار پیش برد - میسر نشد - ناچار اوباش واقعه طلب گرد آورده آمادهٔ جنگ و جدال گشت - شاه محمد خان قلاتي (که از طرف بیرام خان بمحافظت قلعه مي پرداخت) کومک هندوستان را دور دیده قلعه را استحکام داده بشاه ایران ملتجي شد - و حسب طلب او فوجے از قزلباش رسیده ناگهاني بر سر بهادر خان ریخت او جنگهای سخت کرده کارے نساخت - رو بگریز آورد - چون نتوانست دران ضلع بسر برد سال دوم جلوس وقتے (که عرش آشیاني بمحاصرهٔ مانکوت اشتغال داشتند) شرمگین بدرگاه آمد - و بوسیلهٔ سفارش بیرام خان عفو تقصیر او شده ملتان از تغیر محمد قلي خان برلاس بجاگیرش مقرر گشت - و در سال سیوم بهادر خان با بسیارے از امرا بتسخیر مالوه نامزد گشته - در همان ایام برهمزدگی دولت بیرام خان بمیان آمد - خان مذکور اورا باز گردانید - تا خود آن ولایت را در حیطهٔ تصرف آورد - و باز ازین فکر برگشت - بهادر خان در دهلي بحضور رسیده بصوابدید ماهم انگه منصب بزرگ وکالت حوالهٔ او شد - چندروزے نکشید که اتاوه به تیولش مقرر گشته رخصت یافت - سال دهم (که خانزمان برادر کلانش مخالفت ورزید) اورا باتفاق سکندر خان اوزبک بولایت سروار فرستاد - که ازان راه بهند درآمده خلل انداز شود - ازین جهت عرش آشیاني فوجے بسرداری میر معز الملک مشهدي تعین کرد - هرچند بهادر خان

در عجز زد و گفت مادرم با ابراهیم خان اوزبک بحضور شتافته عفو تقصیرات من و برادرم شد میر معز الملک قبول ننموده بجنگ درآمد - اگرچه سکندر خان (که با او همداستان بود) رو بفرار گذاشت اما بهادر خان بر قول میر معز الملک ریخت - شاه بداغ خان (که از امرای سپاهي منش بود) دستگیر گشت - و میر بهزیمت رو آورد چون عفو جرائم خانزمان و او شده بود تلافي این حرکت در تراخي افتاد - و ازانجا [که عفو جرائم مشروط بدان بود (که تا الویهٔ پادشاهي درین ضلع ظلال افکن است خانزمان از آب گنگ نگذرد) و همین که عرش آشیاني بسیر (۲) قلعهٔ چناده توجه فرمود علي قلي خان مساهله نموده از آب گنگ گذشت] پادشاه بغضب در آمده برسر او ایلغار نمود - و باشرف خان (که در جونپور بود) حکم رفت - که مادرش را مقید سازد - بهادر خان ازین ماجرا آگهي یافته بتعجیل تمام برسر جونپور شتافته بر قلعه دست یافت - و اشرف خان را مقید نموده مادر خود را از قید برآورد - و جونپور و بنارس را یغمائي کرده تا مراجعت پادشاه خود بدر زد - اما باز بسبب صفح جرائم خانزمان و بعجز و ضعیف نالي منعم خان بتدارک بے اعتدالیهای بهادر خان متوجه نشدند - تا آنکه سال دوازدهم سنه (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهار هجري همراه برادر از کمال بے آزرمي و ناحق شناسي با عرش آشیاني عرصهٔ مبارزت پیمود - چون باباخان قاقشال بر فوج

---

(۲) یا بسوی *

خانزمان حمله برد بهادر خان مقابل گشته اورا برداشت - ناگاه اسپش تیر خورده چراغ پا شد - و بر زمین انداخت - مردمش از مشاهدهٔ این حال متفرق گشتند - دلاوران فوج فیروزي بر سرش هجوم آوردند - وزیر جمیل بیگ (۲) (که متصدي منصبدار آن وقت بود) از بدذاتي و آزمندي چیزے گرفته رها کرد - درین اثنا دیگرے باو رسیده اورا ردیف خود ساخت - و نزد پادشاه آورد - عرش آشیاني فرمودند - بهادر خان ما با شما چه بد کردیم - که این همه باعث فتنه و فساد شدید - گفت الحمدلله علی کل حال - شاید هنوز بے حقیقتی خود مجزوم نبود - والا حرف ندامتے بر زبانش میگذشت - بالحاح دولت خواهان درهمان وقت بشهباز خان حکم شد - که بدم شمشیر گردنش از بار سبک ساخت - طبع موزون داشته شعر میگفت این مطلع ازوست * * بیت *

* آن شوخ جفا پیشه دگر سنگ گرفته *
* گویا بمن خسته ره جنگ گرفته *

* باز بهادر *

بایزید نام پسر شجاعت خان سور - که بزبان عوام هند بسجاول خان مشهور است - چون شیرشاه مالوه را از ملو خان مخاطب بقادرشاه بر گرفت مشار الیه را (که از امرا و خاصه خیلان او بود) سپه سالار آن دیار ساخت - و در زمان سلیم شاه بحضور شتافته بعد چندے

---

(۲) نسخهٔ [ج] وزیر بیگ ٭

ناخوش شده برخاسته بمالوه آمد - سلیم شاه [(۲)] فوج‌کشي نمود - او پناه براجهٔ دونگر پور برد - آخر سلیم شاه اورا بعهد و پیمان پیش خود طلبیده همراه نگاهداشت - و مالوه بامرا تقسیم نمود - پس ازان در زمان عدلي بتازگي حکومت مالوه یافته میخواست خطبه و سکه بنام خود کند - در سنه (۹۶۲) نهصد و شصت و دو باجل طبعي درگذشت - باز بهادر بجای پدر نشست - و اکثر مخالفان را برانداخته در سنه (۹۶۳) نهصد و شصت و سه چتر بر سر گرفته خطبه بنام خود خواند - و تمام مالوه را بحیطهٔ تصرف در آورده فوجے بر سر گدهه (که ملکےست وسیع) کشید - و از راني درگاوتي (که ریاست آن ولایت مي‌نمود) شکست یافته بتلافیِ آن نپرداخت - و مشغول بعیش و عشرت شد - و بنای دولت خود را بر آب و باد گذاشت یعني بمرتبهٔ شیفتهٔ باده پیمائي و نغمه آرائي گردید که شب از روز نشناخته غیر ازین در امر بهیچ کارے نمي‌پرداخت *

باده را حکمت اساسان قدرے معین و زمانے مشخص قرار داده بملاحظهٔ ترتیب ترکیب عنصري نسبت ببعضے طبائع و امزجه تجویز فرموده‌اند - و بنغمهٔ دانش پروران دوربین در هنگام کلالت طبع و ملالت ضمیر (که از فرط اشتغال بمهمات دنیوي بهم رسد) بجهت کسب انتعاش طبیعت و انبساط حال توجه نموده - نه آنکه هر دو را از مقاصد عظمیِ اندیشیده همواره اوقات گرامي را که بدل ندارد

---

(۲) نسخهٔ [ج] ناخوش برخاسته *

بدان گذرانند - باز بهادر (که خود در فنون سرود و نغمه استاد وقت بود) در فراهم آوردن پاتران همگي همت مصروف داشت - همه بحسن نغمه طاق - و نغمهٔ حسن آنها مشهور آفاق - سرآمد آن طایفه روپ متي (۲) نام - گویند پدمني بود - که قسم اول است از اقسام اربعهٔ نسوان - که دانشوران هند تقسیم کرده اند - یعني آنچه صفات خوب زنان است از روی ترکیب عنصري درو مي‌باشد - و باز بهادر را با او علاقهٔ غریب بود - اشعار هندي پیوسته در عشق او گفتي - و دلے خالي کردے - داستانهای حسن و عشق اینها تا حال بر زبانها شایع است *

در سال ششم اکبري سنه (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت هجري ادهم خان کوکه با امرای دیگر بتسخیر مالوه تعین شد - باز بهادر دو کروهيِ سارنگپور (که مقر او بود) قلعه کرده نشست - و جنگ مي‌نمود - و مردمش همه (که آزرده خاطر بودند) تن ده نگشتند آخر محاربهٔ سخت نموده هزیمت خورد - چون چند کسے اعتمادي بر سر زنان و پاتران گذاشته بود (که اگر خبر شکست من رسد همه را ته تیغ کشند - چنانچه رسم هندوستان است) چون صورت شکست نمودار شد نقش حیات چندے بآب شمشیر محو گشت - و جمعے زخمي شده رمقے از زندگي بردند - و بعضے را نوبت نرسید - افواج پادشاهي بشهر درآمد - فرصت نشد که دیگر بدان امر پردازند

(۲) در[بعضے نسخه] روپ مني - یا روپ بتي باشد *

ادهم خان همه را متصرف شده بجست و جوی روپمتي (که زخم کاري داشت) افتاد - چون این نغمه بگوش او رسید وفا بجوش آمد پیالهٔ زهر هلاهل بدوستکامی باز بهادر مردانه درکشید *

و چون از تغیر ادهم خان حکومت مالوه به پیر محمد خان شرواني تفویض یافت باز بهادر (که درجنگلهای (۲) مابین خاندیس و مالوه آواره میگشت) فوجے فراهم آورده بآویزش درآمد - بتازگي از پیر محمد خان شکست یافته بمیران مبارک شاه والئ خاندیس پناه برد - او لشکر خود همراه ساخت - درین ضمن با پیر محمد خان (که بعد فتح بیجاگده با معدودے بغارت برهان پور شتافته با غنائم فراوان برگشته بود) مقابله واقع شد - از قضا هزیمت بر پیر محمد خان افتاد - او در فرار سراسیمه از دریای نربده مي گذشت - از اسپ جدا شده غریق بحر فنا گردید - امرای جاگیردار مالوه دل از دست داده بآگره رفتند - بازبهادر بفراغ خاطر مجددا مالوه را متصرف گشت - بسنوح این واقعه در سال هفتم عبد الله خان اوزبک (که از امرای اکبري بود) با جمعے از عمدها بضبط و ربط آن ولایت مامور شد - بازبهادر پیش از وصول جنود پادشاهي پای ثبات بلغزش داده رو بفرار آورد - و از رعب تعاقب عساکر منصوره در تنگنای کوهستان خود را انداخت - و عمرے بآوارگي بسر برد - چندگاه نزد بهرجي زمیندار بگلانه رفت - و ازانجا در گجرات بچنگیز خان و شیر خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] جنگلهای خاندیس و مالوه *

گجراتي توسل جست - و پس ازان بنظام الملک دکني رو آورد و همه جا خسران زده گشته برانا اودي سنگهه پناه برد - و در سال پانزدهم عرش آشياني حسن خان خزانچي را فرستاد - که او را بنويد عواطف اميدوار ساخته بملازمت آورد - ابتدا بمنصب هزاري سرافرازي يافت - و آخرها بمنصب دو هزاري ذات و سوار رسيد باز بهادر و روپ متي هر دو بر پشتهٔ (که در حاق وسط تالاب اجين افتاده) آسوده اند *

* بابا خان قاقشال *

بعد از مجنون خان سرآمد امراى قاقشاليه در عهد عرش آشياني او بود - در جنگ خانزمان دستبردے نمايان و سبقتے شايان بکار برد - و در سال هفدهم سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد در نخستين يورش گجرات شهباز خان مير توزک در ترتيب يسل اهتمام مي‌نمود آن ترک معامله نشناس از نخوت و پندار باو در افتاده بدرشتي پيش آمد - پادشاه بجهت تاديب او و اصلاح ساير بيراه روان سياست عظيم فرمود - و در همان ايام به‌نيکو پرستاري مشمول نوازش پادشاهي گرديد - پس از کشايش بنگاله (که سرکار گهوراگهات در تيول قاقشالان مقرر شد) بعد فوت مجنون‌خان‌قاقشال اگرچه سري بنام پسرش جباري بيگ بود اما عمدگي به باباخان (که آقسقال آن طايفه بوده) بازگرديد چون در ترويج و روائي آئين داغ از پيشگاه خلافت قدغنها بکار رفت متصديان سخت گير دکان طمع و آز بر چيده از بے پروائي و اغماض

سردار تابین باشیها را بقیمت سر مورے میکشیدند - چنانچه بابا خان مکرر بمظفر خان صاحب صوبهٔ بنگاله گفت - که هفتاد هزار روپیه بطریق ارمغان بکار پردازان گذرانده ام - و هنوز صد سوار بداغ نرسیده اصلا او بتدارک نپرداخت - چون بهمین دواعي در سال بیست وچهارم معصوم خان کابلي با چندے از تیولداران بهار گرد طغیان برانگیخت بابا خان (که قابو میجست) با برخے جاگیرداران بنگاله پیش آهنگ قدم فرسایان طریق عصیان گردید - و در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه باتفاق خالدي خان (۳) سرها تراشیده طاقیه پوشیده در شهر گور (که سابق بلکهنوتي شهرت داشت) فرود آمد - و مکرر بافواج پادشاهي زد و خورد نموده هر مرتبه بناکامي درآمد - تا آنکه بعجز گرائیده زینهاري گشت - مظفر خان با آنکه شورش صوبهٔ بهار مي شنید باستکبار زده عذر پذیر نمیشد - که یک دفعه معصوم خان با مفتنان دیگر بآمد آمد فوج حضور از صوبهٔ بهار بر آمده بفساد پیشگان بنگاله پیوست - این هردو فریق بهم متفق شده تباه کاریرا از سرگرفتند و آخرکار در سال بیست و پنجم مظفر خان را (که در تانده محصور شده بود) بدست آورده بقتل رسانیدند - و چون اختر زمانه بکامیابي برخاست و دوران بمراد گردید تقسیم ولایت و تجویز مناصب و خطاب بمیان آمد - بابا خان بخطاب خانخانان خود را

---

(۲) در [اکثر نسخه] تابین باشیها را قیمهٔ سرمورے (۳) در [بعضی نسخهٔ اکبرنامه] خالدین خان آورده *

ملقب ساخته ایالت بنگاله بخود نامزد نمود - و در همین سال در عین چیره دستي به بیماري خوره گرفتار گشت - هر روز دو سیر گوشت دران ریش گاه نهاده طعمهٔ جانور ساختي - و میگفت که نمک حرامي مرا بدین تباه حالي نشانده - و درهمین حالت در گذشت *

* بهادر *

پسر سعید بدخشي ست که چندے عمل‌گذار سرکار ترهت بود سال بیست و پنجم جلوس عرش‌آشیاني (که امرای بهار گرد ناسپاسي بلند ساختند) سعید پسر مذکور را در محالات متعلقه گذاشته با سرکشان پیوست - بهادر از غنوده بختي مال خالصهٔ پادشاهي را صرف سپاه نموده علم‌بغي برافراخت - و سکه و خطبه بنام خود کرده گویند این بیت در سکه قرار داده بود * بیت *

* بهادر ابن سلطان بن سعید ابن شه سلطان *
* پسر سلطان پدر سلطان زهے سلطان بن سلطان *

چون سعید بگفتهٔ معصوم خان کابلي رفت (که آن شوریده مغزرا باندرز ره گرای یک‌جهتي گرداند) او از بے آزرمي پدر را بزندان فرستاده پدر باندک زمانے بسرداري او دل نهاد - چون شاهم خان جلایر بر پتنه رفته مظفر گردید سعید مزبور دران جنگ بگو نیستي افتاد بهادر در ایام هنگامه پردازي اهل طغیان از حوالي ترهت برآمده بسیارے معموره بر گرفت - و سرکار حاجي‌پور در تصرف او بود

هر طرف دست و پای میزد - تا آنکه صادق خان فوجي را بر سر او فرستاد - و چپقلش نمایان رو داد - و دران آشوب‌گاه پیمانهٔ هستی او سال بیست و پنجم اکبري مطابق سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجري لبریز گردید *

* باقي محمد خان *

کوکهٔ عرش آشیاني و برادر کلان ادهم خان است - مادرش ماهم انگه - که نسبت خاص با پادشاه بهم رسانیده - در ایامی (که عنان رتق و فتق مقدمات سلطنت باختیار او بود) شادی کدخدائی خان مذکور شروع نمود - پادشاه بنابر خاطرداشت او دران عشرت‌خانه تشریف بردند - خان مزبور بپایهٔ سه هزاري رسید - از تاریخ شیخ عبدالقادر بداوني معلوم میشود که در سال سیم جلوس در ولایت گدهه‌کتنگه (که بجاگیر خان مزبور مقرر بود) داعی حق را لبیک اجابت گفت *

* پاینده خان مغل *

برادر زادهٔ حاجي محمد خان کوکي پسر بابا قشقه برادر کوکي‌ست - که از امرای عظام فردوس مکاني بوده - حاجي محمد در اکثر یورشها با رکاب همایوني شرف اختصاص داشت - در مهم بنگاله بهمراهی آن پادشاه مشمول نوازش بود - پس از فتح صوبهٔ مذکور چون پادشاه در جنت آباد رحل اقامت انداخت و شیر خان سور بنارس را بتصرف آورده قدم فتنه خیز در نواح

جونپور گذاشت خان مذکور از پیش پادشاه گریخته نزد میرزا نورالدین محمد (که در قنوج جا داشت) رسید - و میرزا هندال را برین پله آورد که خطبه بنام خود خواند - چون در جنگ شیر خان سور مکرر چشم زخم بفوج پادشاهي رو نمود پادشاه از نواح تتهه و بهکر شده کارے نساخته متصل قندهار رفت - و درانجا نیز بنابر نفاق میرزا عسکري پا قایم نتوانست شد - لهذا عزیمت عراق مصمم کرده بدان صوب شتافت - پس از وصول به سیستان حاجي محمد از میرزا عسکري جدا شده بموکب همایوني پیوست - و در سفر عراق و یورش قندهار و مهم کابل در رکاب سلطاني مصدر ترددات بود - آخر حال چون بداندیشي (۲) او سمت ظهور یافت او را با برادرش شاه محمد (که در بدآموزي و بےاندامي استاد بود) گرفته عالم را از لوث وجود آنها پاک گردانید - گویند حاجي محمد در جرأت منفرد بود - شاه مکرر میگفت که پادشاهان را این طور خدمتگارے مي باید - روز قبق اندازي او قبق زد - و از پادشاه جلدو گرفت - پاینده محمد سال پنجم اکبري همراه منعم خان از کابل آمده شرف بساط بوس دریافت - و در آخر همین سال بهمراهي ادهم خان بنابر فتح مالوه تعین گردید - و سال نوزدهم بهمراهي منعم خان خانخانان بتسخیر بنگاله شرف رخصت پذیرفت - و سال بیست و دوم بهمراهي راجه بهگونت (۳) داس به تنبیه رانا پرتاب دستوري

(۲ (نسخهٔ [ب] سال (۳) نسخهٔ [ب] بهگوانداس *

یافت - و در جنگ خانخانان عبدالرحیم (که با مظفر گجراتي رو داد) سردار هراول بود - سال سي و دوم اقطاع در گهوڑا گهاٹ یافته بدان صوب مرخص گردید *

* پیشرو خان *

مهتر سعادت نام از غلامان جنت آشیاني ست - که شاه طهماسپ دارای ایران داده بود - و در تبریز تربیت یافته - همواره در خدمت آن پادشاه گذرانده - و پس از ارتحال آن مغفور در خدمت عرش آشیاني بکارها پرداختے - سال نوزدهم پادشاه او را بنابر گذارش بعضے مراتب بامرا بصوب بنگاله تعین نمودند - چون عجلت لازمهٔ این کار بود او کشتي سواره براه دریای گنگ روانه گردید - و پس از وصول بحدود تعلقهٔ گجپتي (۲) (که از زمینداران نامور صوبهٔ بهار بود) بدست کسان او گرفتار گشت - چون جگدیس پور (که محکم ترین ماوای گجپتي بود) بتسخیر در آمد و او کنج نشین زاویهٔ خمول شد بوالعجبی تقدیر خان مذکور را ازان بلیه رستگاري بخشید گویند مردم بسیارے (که بدست آن بغاوت سرشت گرفتار بودند) اکثرے را روانهٔ نیستي سرا گردانید - خان مذکور را نیز بهمین اراده حوالهٔ کسے نمود - داش یاري نکرد - بدیگرے سپرد - او هر چند صرف قوت نمود شمشیر از نیام بر نیامد - نا چار باشارهٔ گجپتي (که دران وقت سراسیمگي داشت) بر فیل با خود نشانده روان شد

---

(۲) در [بعضے نسخه] جگپتي *

اتفاقاً فیل انس نا گرفته و بد رفتار بود - آن مرد خود را بپایان انداخت - فیل لگدے برو زده آواز هولناک نموده رو بگریز نهاد - وازان صدای مهیب هر یکے از فیلان بناحیتے شتافت - فیل سواری خان مذکور به بیابانے رسید - خان مذکور خواست که هر دو دست رسن بستهٔ خود در گلوی فیلبان انداخته بافشرد - فیلبان بفراوان سعي خود را بپایان انداخته نجات خود درگریز شمرد - قریب طلوع صبح فیل آرامش گزید - خان مذکور خود را بزیر افگند - و پس از افاقه رو براه آورد درین ضمن سوارے از منتسبانش (که بجست وجوی او مي گردید) دوچار شد - و او را براسپ خود سوار کرده راهي گشت - سال بیست و یکم خان مزبور بحضور رسیده بملازمت پیوست - بعد چندے باندرز گوئی نظام الملک دکني (که دست از آمیزش مردم کشیده بزاویهٔ تنهائي بسر مي برد) دستوري یافت - و سال بیست و چهارم آصفخان ملازم او را با تفسوقات بحضور آورد - پستر بنصیحت گذاری بهادر خان پسر راجي علي خان حاکم آسیر رخصت پذیرفته چون درنگرفت و پادشاه محاصرهٔ قلعهٔ مزبور فرمود روز مفتوح شدن مالي گدهه تردد شایسته نمود - و تا سال چهلم اکبري بمنصب سه صد و پنجاهي رسیده - و پس از فوت آن پادشاه مورد عنایت جهانگیري گردیده از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري سرمایهٔ عزت اندوخت - و بخدمت فراشخانه مامور بود - سال سیوم مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده هجري رخت سفر بمنزل عقبی برد

پادشاه نظر بحقوق او خدمت یک پیشخانه بپسر او مرحمت فرمود *

* بهادر الملک *

گویند اصل وطن او پنجاب است - مدتے بنوکری سلاطین دکن گذرانیده پستر بدرگاه عرش‌آشیانی ملتجي گشته غاشیهٔ بندگي بر دوش گذاشت - سال چهل و سیوم قلعهٔ پونار مضاف صوبهٔ برار بر دست او کشایش یافت - آن قلعه ایست بر تلے بنا نهاده سه طرف او آب ندي ست - که هرگز پایاب نمي‌شود - پس ازان مکرر در جنگها مصدر گوناگون تردد شده نامے براه مردي بر آورد سال چهل و ششم (که اورا باتفاق حمید خان بنگاهبانیِ ملک تلنگانه گذاشتند) ملک عنبر فوجے از ملک (۲) برید همراه گرفته شورش آغاز نهاد - اینها باکم جمعے بغرور مردانگي پای مقابله افشردند و در کنار دریای مانجرا آویزش درگرفت - و بقضای آسماني شکست بریشها افتاد - حمید خان دستگیر شد - نام برده بفراوان سعي از آب گنگ برگذشته به (۳) پناه گاه در آمد - در سال هشتم جهانگیري بعطای علم کامیاب گردید - و سال نهم باضافهٔ منصب و عنایت فیل ممتاز شد - وقت موعود پا در دامن عدم کشید - گویند سجع نگین او این مصرع بود * * مصرع *

* مقبول دوست هرکه شود او بهادر است *

---

(۲) نسخهٔ [۱] ملک نرید - اما غالبا ملک برید صحیح است (۳) در [چند نسخه] به بناگاه *

* بیرم بیگ ترکمان *

میر بخشی ایام شاهزادگی فردوس آشیاني ست - و دران وقت از عمدهای دولت ایشان بود - بمنصب عالي و خطاب خاندوراني امتیاز داشت - چون شاهزاده بسبب کافر نعمتی رستم خان شغالي از مقابل سلطان پرویز برگشته از نربده عبور نموده کشتیها بجانب خود کشیده گذرها را بتوپ و تفنگ استحکام داد بیرم بیگ را بسرداری جمعی در کنار آب گذاشته خود ببرهانپور شتافت - چون مهابت خان با سلطان پرویز بساحل نربده رسید رو بروی بیرم بیگ رزم طلب گشت - پیوسته از طرفین جنگ توپ و تفنگ میشد - مهابت خان عبور متعذر دیده دست بگربزي و حیله زد - و بوساطت راو رتن بخانخانان میرزا عبد الرحیم بچاپلوسي نوشت و خواند نموده سلسله‌جنبان آشتي گردید - خانخانان نیز بشاهزاده شاهجهان مبالغه نمود - که خدمت این صلح بعهدهٔ بنده مقرر شود - اگر خاطر خواه ملازمان صورت‌پذیر نگردد فرزندان مرا سیاست فرمایند - و بر طبق آن قسمهای غلاظ در میان آورد - چون آوازهٔ صلح انتشار یافت در احتیاط گذرها هم تهاونے رو داد - مهابت خان پیش از رسیدن خانخانان وقت شب از آب گذشت - و خانخانان نیز آن همه عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشته بمعسکر پادشاهي پیوست - ناگزیر بیرم بیگ روانهٔ برهان پور شد - پس ازان در یورش بنگاله چون حوالی بردوان مخیم شاهي گردید صالح بیگ برادر زادهٔ آصف خان جعفر

و شیرینی گفتار شهرتے داشت - و در چوگان بازي و فنون سپاهگري
گوی مسابقت از امثال و اقران مي‌ربود - در زندگی پدر برشادت
و اعتبار نامے برآورده - عرش آشیاني در سال چهل و ششم دخت
میرزا عزیز کوکه را بوی بیوگاني پیوند داده - دماغ عالي داشت
و در جلوس و نهوض و رکود و رکوب ضابطهٔ شاه زادها بکار مي‌برد
وهمواره جویای نام مي‌بود - چون پدرش فوت کرد باوجود کم منصبي
نوکران عمدهٔ پدر را نگاهداشت - در مبادی عهد جهانگیري بخطاب
نوازش خان سر افتخار برافراخته - چون سال هشتم سنه (۱۰۲۲)
هزار و بیست و دوم هجري (۲) سواد دارالخیر اجمیر مضرب خیام
جنت مکاني گردید علاج مهم کهنه لنگ رانا (که از دیرباز انجام
نمي پذیرفت) منحصر در تعین شاهزاده شاهجهان دانسته آن
اقبال‌مند را با عساکر قاهره رخصت فرمود - مشارالیه نیز کمکي بود
چون اودیپور (که مقر راناست) اقامتگاه شاهي گردید نوازش خان
با برخے از امرا تعین کوبنهلمیر (۳) (که درون کوهستان واقع شده)
گشت - و فقدان غله بجائے رسید که بیک روپیه یک آثار بهم
نمي‌رسید - عالمے از بے‌ناني جان داد - دران وقت خان‌مذکور از فرط
همت و مروت با صدکس هرروز طعام میخورد - با آنکه نقد نداشت

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] بیست و دو هجري (۳) نسخهٔ [ج] کوپنهله یر
و نسخهٔ [ب] کونبهال میر - و در [بعضی نسخهٔ اکبرنامه] کرتهلمیر آمده
والله اعلم ٭

ظروف طلا و نقره فروخته خرج بیوتات مي‌نمود - چون زمانهٔ آشوب طلب میان جنت مکاني و شاهزادهٔ ولي‌عهد غبار رنجش و ناخوشي برانگیخته محبتها را بعناد و کینه بدل ساخت و مزاج طرفین بشورش گرائید موکب پادشاهي با معدودے از لاهور روانه شده تا وصول بدهاي جمعیت نیک فراهم آمد - نوازش خان نیز از تیول خود (که در صوبهٔ گجرات داشت) گرم و گیرا بحضور آمده باستلام عتبهٔ خلافت ناصیه افروز گشت - چون چنین اوقات آزمونگاه جوهر عقیدت و اخلاص است مورد هزاران آفرین شده مشمول انواع الطاف گردید - و بهمراهي عبد الله خان (که بکار فرمائي فوج هراول مامور بود) تعین شد - اتفاقا بمجرد تلاقي فوج پادشاهي و مردم شاهي عبد الله خان بموجب قرار داد پنهاني جلو ریز بلشکر شاهزاده پیوست - نوازش خان غافل از ته کار دانست که این اسپ تاختن برای جنگ است - مشار الیه با برخے از منصبدار (۲) و تابین مردانه بزد و خورد درآمده تلاشهای شایسته و چپقلش نمایان بتقدیم رسانیده نامے بشجاعت و بهادري برآورد - و بیش از پیش مطرح عنایات خسروانی گشته بخطاب بیگلرخان و فوجداري و تیولداري سرکار سورتهه و جوناگدهه و منصب دو هزاري دو هزار و پانصد سوار علم مباهات برافراخت - و مدتها دران دیار باعتبار و اقتدار بسر برده بعد جلوس اعلی حضرت اگرچه بافزونيِ هزاري

---

(۲) در [اکثر نسخه] منصبداران •

ذات سرافرازي يافت ليکن در همان سال تغير گشته در سال سيوم
سنه (۱۰۳۹) هزار و سي و نهم هجري وديعت حيات سپرد - و در باغ
سرهند بجوار قبر پدرش مدفون گرديد - بعد ازو ازين سلسله کسے
ترقي نکرد *

* بالجو (۳) قليج شمشير خان *

برادر زاده و داماد قليج خان جاني قرباني ست - سال هشتم
جلوس جنت مکاني از اصل و اضافه بمنصب هزاري هفتصد سوار
رسيده و سال نهم بپايهٔ دو هزاري هزار و دويست سوار کامياب شده
تعين صوبهٔ بنگاله گرديد - و پستر مدتها متعين صوبهٔ کابل مانده در
سال اول جلوس فردوس آشياني بمنصب دو هزاري هزار و پانصد
سوار چهرهٔ افتخار برافروخت - چون پس از فوت جنت مکاني
نذر محمد خان والي بلخ مع فوج در نواح کابل آمده غبار فتنه بلند
ساخته بمردم پادشاهي (که در بلدهٔ مزبور بودند) پيغام تهديد انجام
فرستاد و اينها بمقتضاي وفاداري سرباز زدند نام برده (که درين
مردم بود) نقش وفا پژوهي او بيش از پيش خاطر نشين پادشاه
شد - سال دوم باشارهٔ لشکرخان ناظم با جمعے بر سر ضحاک (۴) و باميان
رفت - اوزبکان برعب قلعه را خالي کرده رو بفرار نهادند - سال سيوم
همراه سعيد خان در مالش کمال الدين روهله پسر رکن الدين (که

(۲) نسخهٔ [ب] سي و نه هجري (۳) در [بعضے نسخهٔ اکبرنامه] بالچو
قليچ (۴) در [بعضے نسخه] ضحاک باميان *

در عهد جنت مکاني بمنصب چهار هزاري سربلند گشته پستر از فتنه سکالي دران نواح سر استکبار برداشته بود) حسن مجرا بظهور آورده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و هشتصد سوار و خطاب شمشیر خان بلند رتبگي اندوخت - سال چهارم تهانهٔ هردو بنگش باو مفوض گشته از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال پنجم مطابق سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک هجري پا به نیستي سرا گذاشت حسن خان پسرش بمنصب هشتصدي سه صد سوار سرافرازي داشت - و علي قلي برادر او بمنصب نهصدي چهار صد و پنجاه سوار ارتقا پذیرفته سال هفدهم جلوس اعلی حضرت دار فنا را گذاشت *

* بے بدل خان سعیدای گیلانی *

شعر را خوب میگفت - در عهد جنت مکاني بهندوستان آمده در سلک ملازمان پادشاهي انتظام یافت - و در زمرهٔ شعرا منسلک گردید - و در عهد فردوس آشیاني بوسیلهٔ معامله فهمي و کارداني بخطاب بے بدل خان امتیاز گرفته مدتها بداروغگی زرگرخانهٔ سرکار والا اختصاص داشت - و سریر مرصعے (که موسوم بتخت طاؤسي بود) باهتمام او در مدت هفت سال بمبلغ یک کرور روپیه (که سه صد و سي و سه هزار تومان عراق و چهار کرور خانیٔ رایج ماوراء النهر است) صورت اتمام یافته - در جلدوی آن اورا بزر سنجیدند - الحق تختے بدان قیمت و زیبائي در هیچ زمانے و عصرے

جلا افروز دیدهٔ تماشائي نشده - و امروز در هیچ اقلیمے نظیر و مثالش یافته نمیشود *

* بیت *

ثانیش بچشم در نیامد * هرچند نظاره کرد احول

چون بمرور ایام اقسام جواهر ثمینه در جواهرخانهٔ پادشاهي فراهم آمده در آغاز جلوس بر ضمیر اعلی حضرت منطبع گردید - که از تحصیل چنین نفائس مطمح نظر جز دولت آرائي نیست - پس در جائے بکار باید برد که هم تماشائیان از حسن آن نتائج بحروکان بهره برگیرند و هم کار سلطنت را فروغے تازه پدید آید - سوای جواهر خاصه (که اندرون محل مي باشد - و دو کرور روپیه قیمت آن ست) از جواهرے (که در کارخانه بود) قریب سه کرور روپیه ازین جمله ببهای مبلغ هشتاد و شش لک روپیه انتخاب نموده به بےبدل خان حواله فرمود تا بیک لک توله طلای ناب (که دو صد و پنجاه هزار مثقال است و مبلغ چهارده لک روپیه قیمت آن) تختے بطول سه گز و ربع و عرض (۲) دو و نیم گز و ارتفاع پنج گز بسرکارِ (۳) خود مرتب نماید - سقف آن از درون بیشتر میناکار و لختے مرصع و از بیرون بترصیع لعل و یاقوت مغرق - و آنرا بزمردین اساطین دوازده گانه بر افراشته - و بالای آن دو پیکر طاؤس محلل بجواهر زواهر و میان هر دو طاؤس درختے مرصع بلعل و الماس و زمرد و مروارید تعبیه شده - و برای عروج سه پایه نردبان مرصع بجواهر آبدار ترتیب یافته - و از جملهٔ یازده

(۲) نسخهٔ [ب ج] دو نیم گز (۳) در [بعض نسخه] بسرکار خود *

تختهٔ مرصع (که بر دور آن برای تکیه نصب گشته) تختهٔ میانگي (که پادشاه دست گذاشته تکیه‌زده مي‌نشیند) ده لک روپیه قیمت دارد ازان میان لعلے ست بارزش لک روپیه - که شاه عباس صفوي برسم ارمغان بجنت مکاني ارسال داشته - و ایشان در جلدوی فتح دکن باعلی‌حضرت فرستاده - نخست اسم امیر تیمور و میرزا شاهرخ ومیرزا الغ بیگ بران نقش بود - بعد از انقلاب ایام بدست شاه افتاده نام‌خود بران مرتسم‌ساخت - جنت‌مکاني نام‌خود را با نام عرش‌آشیاني نقش‌فرمود - و پس ازان اعلی‌حضرت نیزنام خود را بران برنگاشت در جشن نوروز سال هشتم سیوم شوال سنه (۱۰۴۴) یک هزار و چهل و چهار بران سریر عدیم النظیر جلوس فرمود - حاجي محمد خان (۲) قدسي * اورنگ شهنشاه عادل * تاریخ یافته - و مثنویئے در تعریف ۱۰۴۳ آن گفته - ازانجا ست این بیت * بیت *

* رساند گر فلک خود را بپایش *
* دهد خورشید و مه را رو نمایش *

و بے بدل خان نیز یکصد و سي و چهار بیت گفته - که هر مصراع دوازده بیت تاریخ ولادت پادشاه است - و از هر مصراع سي و دو بیت ما بعدآن تاریخ جلوس برمي‌آید - و هرمصراع باقي نود بیت تاریخ نهضت کشمیر از اکبرآباد (که در سنه (۱۰۴۳) یکهزار و چهل و سه واقع شده) و معاودت باگره و جلوس بر تخت‌طاؤسي ست

(۲) نسخهٔ [ج] محمد جان قدسي *

و این رباعی مشهور نیز از نتائج طبع بے بدل اوست * * رباعي *

* آني که سریرت آسمان پایه بود *
* بر ملک جهان عدل تو پیرایه بود *
* تا هست خدا تو نیز خواهي بودن *
* زیرا که همیشه ذات با سایه بود *

در اوائل عهد خلدمکان باهتمام امینا بموجب حکم خلیفهٔ زمان دیگر بر ترصیع و ترتیب تخت طاؤسي افزوده قیمت از کرور روپیه هم برگذشته - و در سال هزار و یکصد و پنجاه و دو (که شهنشاه والا جاه نادر شاه ساحت دار الخلافهٔ شاهجهاناباد را بفروغ جبروت خود شکوه آمود گردانید) آنرا از پادشاه وقت برگرفته ضمیمهٔ غنائم هندوستان ساخت *

* باقر خان نجم ثاني *

این سلسله بمیرزا یار احمد اصفهاني میرسد - او ابتدا بمصاحبت میر نجم گیلاني (که وکیل السلطنت شاه اسمعیل صفوي بود) نامے برشادت و کارداني بر آورد - و چون امیر نجم در گذشت شاه زمام امور وکالت بقبضهٔ اقتدار او سپرده بنجم ثاني مخاطب ساخت و رتبهٔ اورا از جمیع اُمرای عظیم الشان در گذرانید * * مصرع *

* نجم ثاني که نباشد بدو کونش ثاني *

گویند اسباب جاه و حشمت او بجائے رسید که قریب دو صد گوسفند هر روز صرف شیلان او مي‌شد - و هزار قاب طعام لطیف راتبه بود

و در سفرها چهل قطار شتر زیر بارورچي خانهٔ او مي کشیدند - در یساق ماوراء النهر با آنکه جریده شتافته بود سیزده دیگ نقره در مطبخ او بار میشد - و چون شوکت و عظمت امیر نجم ثاني بدرجهٔ اعلی رسید و نخوت و جبروتے بدو راه یافت متعهد فتح توران گشت - شاه بطریق کمک همراه فردوس مکاني (که از تسلط اوزبک دست ازان ملک باز داشته بشاه التجا برده بود) رخصت نمود نجم ثاني از آب آمویه گذشته از قرار واقع بقتل و نهب پرداخت سلاطین اوزبکیه در غجدوان کوچه بند شده لوازم کارزار بجا آوردند امرای قزلباش (که بار در مقام نفاق و خیانت (۲) بودند) در محاربه تساهل بکار بردند - ناگزیر امیر نجم پای ثبات افشرده کوشش فراوان بتقدیم رسانیده دستگیر گشت - و در سنه (۹۱۸) نهصد و هیزده عبدالله خان اوزبک بقتل رسانید - گویند پدر باقر خان صدر دیوان خراسان بود - از فلک زدگي تفرقه باحوالش راه یافت باقر خان با کمال بے ساماني بهند آمد - چون جوان با حیثیت بود در ملازمان عرش آشیاني انتظام گرفته بمرور بمنصب سه صدي امتیاز یافت - و برخے برانکه در عهد جنت مکاني از ولایت رسیده روز ملازمت دریستي پنج سوار منصب تجویز شد - اتفاقا دران زمان خانجهان لودي تازه بعرصه آمده از پادشاه پرسید که این جوان کیست - جنت مکاني تمام احوال نجم ثاني بیان کرد - خانجهان

(۲) در [بعضی نسخه] خباثت •

عرض کرد که حیف با این شناسائي این منصب - بنابران بپنهصدي
صي سوار سرافرازي يافت - ازانجا (که در طالع مسعودش عروج
و صعودے مودع دست تقدیر بود) دختر خدیجه بیگم همشیره زادهٔ
نور جهان بعقد ازدواج او در آوردند - و دفعة ابواب دولت و رفعت
بر روی روزگارش کشوده گشت - و بمنصب دو هزاري و حکومت
ملتان با فوجداری آب علم خان اختصاص یافت - و او از کاردانی
و کار طلبي جمعیت بسیار نگاهداشته از بلوچان و دودائیان
و ناهر (۲) (که مابین ملتان و قندهار عالمے ست دیگر) پیشکشها گرفته
صاحب خزانه و ساز و سرانجام سترگ گردید - و باقرآباد ملتان
بنام او شهرت دارد - جهانگیر پادشاه از فرط عنایت بخطاب فرزند
مخاطب مي نمود - در هنگامهٔ شاهزاده شاهجهان صوبه دار اودهه
بود - با فوجے آراسته خود را بحضور رسانیده مورد تحسین و آفرین
گشت - و در آخر زمان جنت مکاني بصوبه داری اڈیسه نامزد گردید
و دران الکا کارهای نمایان بمنصهٔ ظهور آورد - در سال چهارم
شاهجهاني بکهیره پاره (۳) دو کروهی چهتر دوار (۴) (که تنگنائے ست
مابین اڈیسه و ولایت تلنگ - و تنگیش بمرتبه ایست که اگر جمع
قلیلے از تفنگچي و کماندار سر راه بگیرند طریق عبور مسدود میگردد
و آن طرف کهیره پاره بفاصلهٔ چهار کروه منصور گدهه قلعه - که منصور

---

(۲) نسخهٔ [ا] و ناهر که (۳) نسخهٔ [ب ج] بکهیر پاره (۴) نسخهٔ
[ج] چهپر دوار*

تامي غلام قطب الملک بنا نهاده باسم خود موسوم گردانید) فوجے کشیده از نهب و غارت آنحدود دقیقهٔ فرو نگذاشت - چون بحوالی قلعه رسید نبرد مردانه نموده غنایم را رهگرای هزیمت ساخت و قلعگیان از مشاهدهٔ جرأت و جسارت او هراسان گشته بذیل ندامت و زنهار متمسک شدند - و قلعه تسلیم کردند - مدتے در صوبه داری أدیسه گذرانید - پدرش (که از کبر سن منقلب الاحوال با پسر بسر مي برد) درانجا در گذشت - و در سال پنجم بسبب بدسلوکي و بیداد با رعایای آدیسه معزول گشته چون بحضور رسید در سال ششم بصاحب صوبگی گجرات سر برافراخت - و پس ازان بنظم صوبهٔ الهآباد مامور گشت - و درانجا سال دهم آغاز سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري باجل طبعي درگذشت *

در شجاعت و مردانگي بے همتا و در فنون سپاهگري سرآمد اهل روزگار بود - در تیر اندازي ید طولی داشت - جهانگیر پادشاه در روزنامچهٔ خود مي نویسد - که شبے در حضور من باقر خان شیشهٔ نازکے سپید در روشنئ مشعل نگاهداشته بقدر پر مگسے از موم چیزے ساخته بران شیشه چسپاند - و بالای آن برنجے و بروه فلفلے گذاشت و از تیر اول فلفل را برداشت - و از تیر دوم برنج را - و از تیر سیوم موم را از شیشه بر گرفت - که اصلا تکانے بشیشه نرسید - گویند باقر خان بشنیدن آواز کرنا ازان جهت که رستم مي شنید بسیار محظوظ بود - و نقار خانه بس بتکلف آراسته داشت - روزے حکیم رکنای

کاشي بديدنش رفت - در حضور او کرنا سر دادند - حکيم گفت نواب سلامت رستم گاهگاه کرنا مي‌شنيد - باقرخان در نظم و نثر و خط امتيازے تمام داشت - و ديوانے ترتيب داده - ازوست * * شعر *

* سوی چمن خرام و بريز آبروی گل *
* تا بعد ازين نگه نکند کس بسوی گل *
* آن غنچه نيست کز حسد روی چون مهت *
* گرديده است غصه گره برگلوی گل *
* باقر اگر رود بگلستان بغير دوست *
* خارش بديده گر نظر افتد بروی گل *

ميرزا صابر پسر رشيدش در آغاز جواني درگذشت - و احوال فاخرخان پسر دومش جداگانه تحرير يافته *

• بهرجي زميندار بگلانه *

از هزار و چهار صد سال مرزبانی اين ديار بآبا و اجداد او تعلق داشته - اينها خود را از اولاد راجه جيچند رانهور (که راجهٔ قنوج بود) ميگيرند - و هرکه حاکم اين ملک بود بهرجي نامند - در سوالف ايام صاحب سکه بودند - و چون ميان گجرات و دکن واقع شده بهر طرف (که نيرو بيشتر مي‌ديدند) اطاعت گونه ميکردند - از مدتے پيشکشی گجرات شده واليان خانديس بنابر قرب و جوار دستبردے مي‌نمودند در سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد (که ملک گجرات بحوزهٔ تصرف عرش آشياني در آمد - و عرصهٔ دلکشای بندر مبارک سورت مهبط

رایات پادشاهي گشت) بهرجي بملازمت رسیده میرزا شرف الدین
حسین یزنهٔ پادشاه را (که طغیان ورزیده بعزیمت دکن عبورش درین
حدود افتاده مقید نگاهداشته بود) از نظر گذرانید - و مورد نوازش
گشت - و ازان باز مرزبان این ملک همواره باداي پیشکش پادشاهي
راه انقیاد پیموده وقت کار حسب الطلب صوبه‌داران دکن حاضر میشد *

چون این ولایت از یک طرف بخاندیس و دیگرجانب بگجرات
پیوسته میانهٔ ملک پادشاهي ست شاهزاده محمد اورنگ زیب در
ایام صوبه‌داري اول محمد طاهر را (که بوزیر خان مخاطب گشته)
با مالوجي دکني و زاهد خان کوکه و سید عبد الوهاب خاندیسي
بتسخیر بگلانه تعین فرمودند - بعد محاصره بجدکاري بهادران
فیروزمند بارے قلعهٔ مولهیر (۲) (که حاکم‌نشین آنجاست) بتصرف درآمد
بهرجي مادر خود را بمصالحه فرستاده بعهد و پیمان در سال دوازدهم
قلعه تسلیم نموده بملازمت شاهزاده رسید - اعلی‌حضرت اورا بمنصب
سه هزاري دو هزار و پانصد سوار بر نواخته بر طبق التماس او پرگنهٔ
سلطان پور (که از ایام قحط مشهور دکن ویران افتاده) بطریق وطن
مرحمت شد - و ملک بگلانه داخل صوبهٔ خاندیس گشت - و رامگیر (۳)
(که مضاف بگلانه است) از تصرف سوم دیو (۴) داماد بهرجي نیز
مفتوح شد - چون خرج از دخل بیشتر داشت به بهرجي واگذاشته

---

(۲) در [اکثر نسخه] ملهیر آورده (۳) یا رامگدهه باشد (۴) یا
شوم دیو باشد •

ده هزار روپیه پیشکش هر ساله مقرر گردید - بعد فوت بهرجي بیرم ساه (۲) پسرش را اعلی حضرت بشرف اسلام در آورده بخطاب دولتمند خان و منصب هزار و پانصدي سرافراز نموده عوض سلطان پور پرگنهٔ پونار (۳) خاندیس برسم انعام مکرمت فرمود - تا عهد خلدمکان زنده بود - دران قصبه عمارات عالی مطبوع بتکلف ساخته - تا حال آثار او باقي ست *　　* بیت *

* از نقش و نگار در و دیوار شکسته *

* آثار پدید است صنادید عجم را *

بکلانه (۴) ملکی ست بیشتر کوهستان - طول صد کروه - و عرض سي شرقي کالنه و ندر بار (۵) - غربي سورت - شمالي تپلي (۶) و بندهیاچل جنوبي سنبهاچل (۷) - که بالای او ناسک و غیره واقع است - سابق سه هزار سوار و ده هزار پیاده مي بود - و دو شهر عظیم داشت انتاپور - و چنتا پور - دریغولا دهی بیش نمانده - هفت قلعهٔ نامي دارد - و همه کوهي - ازان دو بس نامور - مولهیر موسوم باورنگ گدهه (۸) بیک کروهي قصبهٔ دارد آباد - آب موس (۹) دران شصت کروه عرفي

---

(۲) نسخهٔ [ا] بیرم سا - و نسخهٔ [ج] بیرم شاه (۳) در [اکثر نسخه] پوربار خاندیس (۴) نسخهٔ [ج] فایده ٭ بکلانه ملکی ست (۵) در [بعضی نسخه] نذر بار - (۶) در [بعضی نسخه] پقلي - یا تبتي باشد (۷) نسخهٔ [ب ج] سهیاچل (۸) نسخهٔ [ج] باوزنگ گدهه (۹) در [بعضی نسخه] موسن ٭

از خجسته بنیاد است - و سالهیر موسوم بسلطان‌گدهه مرتفع ترین قلاع و قلهای آنجا ست *

* بیت *

* چه سالهیر فرزند عرش مجید *

* برفعت بود از پدر هم رشید *

و دیگر هنگدهه و جولهیر و بیسول (۲) و نانیه (۳) و سالوته (۴) (۵) - این مرز و بوم بشادابي و سیرابي و افزونیِ اشجار مثمره و نباتات متنوعه و اغبهٔ فراوان و برنج گزیده بهترین جاهای دکن است - در زمان حکام پیشین ده لک روپیه حاصل داشته - وشش و نیم کرور دام جمع مشخص شده چون بقحط ویران گشت و مکرر پی سپر جنود قاهره گردید بعد تسخیر بقرار دوازده ماهه چهار لک روپیه مقرر شد - الحال در دفاتر ازین هم یازده هزار روپیه کم کرده تنخواه مي‌نمایند - همگي سي و دو پرگنه از قدیم مي‌نویسند - و درین وقت بیست و هفت ازان‌هم سه چهار محال سایر داخل است - که مفقود شد - و آنچه دیهات این مرز و بوم در کوهستان سمت جوار واقع است کم حاصل در تصرف بهیلان *

* بهادر خان روهله (۶) *

پسر دریا خان داؤدزئي‌ست - در زندگي پدر بوسیلهٔ نیکوپرستاري

---

(۲) نسخهٔ [ب] جونیر - و نسخهٔ [ج] چوانیر (۳) نسخهٔ [ج] پیسول - یا پیپول باشد (۴) نسخهٔ [ج] ناتیه (۵) یا سالونه (۶) نسخهٔ [ج] باز بهادر روهله ٭

بدولت روشناسی شاهزاده شاهجهان چهرهٔ امتیاز افروخت - و چون
پدرش ساحت بیوفائی پیموده از شاهزاده جدا گشت بهادر خان
دست توسل بفتراک عنایت شاهي مستحکم تر ساخته از رکاب
اقبال انفکاک ننمود - پس از جلوس بمنصب چهار هزاري دو هزار
سوار سرافراز گشته به تیولداری سرکار کالپي و مالش سرکشان آن
مرز و بوم دستوري یافت - چون در نخستین سال جلوس ججهار
تیره روزگار بغي ورزیده باوندچهه متحصن گشت و افواج قاهره
از هر جانب بملک او رو آورد عبدالله خان فیروز جنگ باتفاق بهادر
خان از جانب کالپي (که مشرق رویهٔ آن سر زمین است) درآمده
بر حصار ایرج (که هر برجش از کمال ارتفاع سر بفلک مي سود)
سر سواري یورش نمود - مخالف بر بهادران هجوم تمام آورده
هنگامهٔ نبرد گرم گردانید - خان مذکور با تابینان خود پا پیاده فیلی
صف‌شکن بر رو داشته بسرعت باد بسوی دروازه دوید - و بیاوری
آن اهرمن نهاد در هم شکسته قطره زنان بقلعه در آمد - و مخذولان
سیه فام را بتیغ سوسن رنگ برنگ داغ لاله در خون نشانده گلگونهٔ
فتح بر چهرهٔ دلاوري کشید - در جایزهٔ این تردد نمایان و فتح شایان
بخوازش نقاره بلند آوازه گشت - و پس ازان بهمراهی اعظم خان
ناظم دکن باستیصال خانجهان لودي تعین گردید - چون اعظم خان
ایلغار نموده در راجوري ببر بر سر خانجهان رسید او با معدودے
همگي سه صد و پنجاه سوار برآمده بمتانت و استقلال روانه شد

هرگاه جمعی از عساکر پادشاهي باو قریب مي‌رسیدند بر گشته به تیر اندازي آنها را باز میداشت - چون بکوه راجوري برآمد (۲) بهادر خان بقدم استعجال خود را رسانیده با برادر زادهٔ او بهادر خان (که منصب هزاري داشت - و به پردلي و مردانگي استظهار وی بود) درآویخته در کشش و کوشش کار نامهٔ دلیري و دلاوري بر روی کار آورد - که روکش داستان رستم و اسفندیار گشت - اما چون از قلت همراهان آخرکار کار به تنگي گرائید پیاده شده هر مرتبه پروانه وار خود را بر شعلهٔ شمشیر آتشبار مخالف میزد *

گویند چون بدو زخم تیر (که بر رو و پهلو برداشته بود) بزمین افتاد مخالفان خواستند سرش ببرند - فریاد زد که من یاد و پسر دریا خانم - خانه‌زاد شما - خانجهان مردم را منع کرد - پس ازانکه اعظم خان در سال چهارم بعد فتح قلعهٔ قندهار بارادهٔ تاخت بهالکي (۳) و چنکوبه کنار آب مانجرا مخیم عساکر ساخت بر طبق قرار داد (که هنگام نزول تا برپا شدن خیام افواج بجای خود قیام نموده هرفوجي با چند سردار بنوبت یک کروه دور از لشکر ایستاده خبردار باشند - تا مردم اردو کاه و هیمه بفراغ خاطر بیاورند) روز نوبت خان مزبور (چون اثرے از غنیم ظاهر نبود) سررشتهٔ احتیاط از دست وا هشته با قلیلے از لشکرگاه پیشتر رفته نشست - اتفاقا دیهے دران

(۲) نسخهٔ [ج] رسانیده برادر زادهٔ بهادر خان　(۳) در [بعضے نسخه] چنکوبه •

نزدیکي بود - که مردم آنجا بجهت حفظ مال و مواشي خود از دستبرد اهل اردو مستعد جنگ شدند - بهادر خان آگهي یافته با دیگر امرا (که زیاده بر هزار کس نبود) بکومک شتافت - رندوله خان عادلخاني با تمام مخاذیل هجوم آورد - و امرا دست جلادت کشوده تلاشها بتقدیم رسانیدند - چون عرصه تنگ گشت از اسپان فرود آمده دل بر جانفشاني نهادند - شهباز خان (که از امرای سه هزاري بود) نقد جان برفشاند - و بهادر خان و یوسف محمد خان تاشکندي از زخمها بیخود افتادند - غنیم آنها را برداشته در بیجاپور مقید نگاهداشت - چون یمین‌الدوله در سال پنجم بتخریب مملکت عادلشاهي مامور گشته بحوالي بیجاپور رسید عادل شاه هر دو را رها نمود - بهادر خان باستلام سدهٔ خلافت جبهه افروز گشته باضافهٔ منصب و افزوني اعتبار مورد عواطف شاهانه گردید - و بتازگي بجاگیرداري کالپي و قنوج و مضافات آن محال سربلندي یافت خان مذکور بگوشمال سرکشان ملکوسه (۲) (که در شدت و کثرت از سایر متمردان آن دیار اشتهار دارند - و از رعیت تا سپاهي آنجا (۳) بے‌سلاح نمي‌باشد - حتي کشاورز هم بهنگام شیار تفنگ پر کرده بر قلبه بسته فتیله روشن ساخته بشغل خویش مي‌پردازد - و ازین رو بلوازم رعیتي مطلقا نمي پردازند - و دران هنگام در مقام بیرگانون (۴) که استوار ترین

---

(۲) نسخهٔ [ب] ملکوته (۳) در [بعض نسخه] اینجا (۴) نسخهٔ [ا] مرگانون - یا پیر گانو باشد ه

جاها ست فراهم آمده از نهایت زیاده‌سری بشورش‌انگیزي در آمدند و یکبارگي از اداى مراسم رعیتي سر باز زدند) (۲) بهمعنانیِ تائید ایزدي همت گماشته دفعةً بر سر آن بد عاقبتان ترکتاز نمود - غریب کارزارے فیمابین در پیوست - بهادر خان سپر حمایت آلهي بر سر کشیده بدیواربست رسید - مقاهیر پاى کم نیاورده دست از جلادت و تهور بر نداشتند - انجام کار دست و گریبان شده بهم در آویختند و جمی غفیر بدستبرد پردلان سر باخته بقیة السیف رو بفرار گذاشتند بهادر خان بتخریب آن مکان پرداخته بمقر خود باز گشت - و ازین گونه فتحے (که دران سرزمین مفسد خیز نصیب هیچ کس نشده بود) نقش خان ظفرقرین بر وفق دلخواه درست نشین گردید - و پس ازین در تعاقب راجه ججهار سنگهه بندیله در هراوای عبدالله خان فیروز جنگ و خاندوران بهادر مساعیِ جمیله بکار برد - چون آن مدبر از گدهه و لانجي گذشته بولایت چاندا در آمد بهادر خان (که پاشنه‌کوب او میرفت) چون کوفتے داشت نیکنام عموی خود را با معدودے پیش فرستاد - که اورا بخود مشغول سازد - ججهار از مشاهدهٔ جمازتش برگشته اورا درمیان گرفت - نیکنام بزخمهای منکر با هفت کس درمیان افتاد - درین اثنا بهادر خان باتفاق خاندوران از عقب رسیده بر قلب آن تیره بخت تاخت - و آن گروه پریشان روزگار را چون بنات‌النعش متفرق ساخت - وچون از عبدالله

---

(۲) در [اکثر نسخه] خان مذکور بهمعنانیٔ تائید ایزدي ٠

خان فیروز جنگ در استیصال چنپت بذیله مساهله و تهاون سرزد در سال سیزدهم بهادرخان بتبدیل داری اسلام آباد وقلع وقمع آن شقاوت گرا رخصت یافت - اما اهل غرض نگذاشتند - و بپادشاه خاطر نشان کردند - که بتبدیل کهنه را روهیل کهنه کردن صلاح ملکی نیست - زود معزول گردید - بعد ازان در مهم جگتا (۲) و تسخیر مؤ داد شجاعت و جلادت داده تردد نمایان خود بر عالم ظاهر ساخت - همراهان خان مزبور بکار فرمائی سردار از کشتها نردبان ساخته بر مورچال مقاهیر میدویدند - دران روز هفتصد افغان از تابینان او بکار آمدند - و در سال (۳) بیست و دوم بصوبداری ملتان تعین شد - و ازان رو (که فصل ربیع بےجاگیر بود) بمتصدیان مهمات دیوانی حکم شد - که طلب اورا در مطالبه مجری دهند - و در یساق بلخ بهمراهی شاهزاده مراد بخش جوهر زدای آئینهٔ همت و مردانگی گشت - چون شاهزاده بپای کتل طول (که سرحد قلمرو پادشاهی و ملک بدخشان است) رسید اصالت خان با بیلداران سرکار پادشاهی و چندین هزار مزدور (که امیرالامرا علی‌مردان خان از بلوکات (۴) کابل جمع آورده بود) تعین شد - که تا سرا بالا مقدار یک کروه بارتفاع دوگز پادشاهی و سرا زیر (که بدخشان رویه است) تا نیم کروه بعضے جا دو و نیم کروه کمابیش برف از سر راه برداشته باطراف بیندازند - و کوچهٔ (که شتر با بار بگذرد) بسازند

---

(۲) یا چکتا باشد (۳) نسخهٔ [ب] بیست و چهارم (۴) در [بعضے نسخه] از ملوکات کابل •

و باقي را آنچنان درهم بکوبند که اسپ و شتر تواند گذشت چون
این کار ازانها متمشي نشد و بدون آن عبور متعذر بود بهادرخان
باتفاق اصالت خان تمامی سوار و پیادهٔ خود را ببرداشتن برف
و کشودن راه واداشت - لشکریان بهر دست افزارے که یافتند برف را
کنده بدامن و دست بر کنار از راه میریختند - بجدکاری بهادرخان
تا یک کروه (که برف بسیار بود) بعرض دوگز راه پیدا شد - چون
شاهزاده سایهٔ وصول انداخت نذر محمد خان والی توران ببهانهٔ
سرانجام ضیافت رفتن باغ مراد شهرت داده بشرغان شتافت - بهادر
خان حسب الاشارهٔ شاهزاده باتفاق اصالت خان بتعاقب روانه شد
قریب ده هزار سوار اوزبک و المان (که بر سر نذر محمد خان جمع
شده بودند) بآمدآمد فوج پادشاهي از بیم نهب و اسر با عیال و اموال
راه اندخود گرفتند - نذر محمد خان با جوقی (۲) قلیل آمادهٔ کارزار گشته
بچهار کروهی شرغان بجنگ پیوست - بمجرد سردادن بان (که گاهے
آن صدای مهیب بگوش آنها نرسیده بود) ثبات از دست داده
رو بفرار گذاشتند - ناچار نذر محمد خان بے آویز و ستیز جلو
گردانیده باندخود رفت - و ازانجا روانهٔ خراسان گردید - بهادرخان
اگرچه بافزونی منصب سرفرازي یافت اما درین حال (که وقت
تعاقب بود - و باندک تکتک پا یقین بود - که نذر محمد خان
گرفتار میشد) آن خان شهامت نشان عمدا خود را دزدید - یا از

(۲) در [اکثر نسخه] گرفت •

سست همتی همراهان یا بمصلحتے دیگر کار بند نگشت - ذخیرۂ خاطر بادشاهي گردید *

چون شاهزاده مرادبخش دلنهاد اقامت آن ولایت نشده بے اجازت صاحبقران ثاني عازم کابل گردید صوبه‌داری بلخ و پاسبانی آن الکا بعهدۂ بهادر خان باتفاق اصالت خان قرار یافت - و پس ازانکه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ظلال افکن آن دیار گشت بهادر خان در هراولي در جنگ اوزبکیه (که از مور و ملخ افزون بودند) کارنامهای مردانگي و بهادري برساخت - در هنگام مراجعت ازان مرزوبوم چنداولی اردو باهتمام او قرارگرفت - و درگذرانیدن اردو تعبهای بسیار کشید - چون بکتل تنگ شر (۲) (که دومنزلی هندو کوه است و نشیب دشوار نورد دارد) رسید برف شروع در بارش نمود - تمام شب تا دو پاس روز دیگر مي‌بارید - بصد محنت بقیۂ اردو و لشکر ازان گریوه گذرانید - درین هنگام از شدت بارش برف یک شبانه روز استاده ماند - هزارۂ تنگ چشم فراخ آز بآرزوی ربودن مال بیش از بیش بر مردم اردو هجوم مي‌نمودند - و خان مذکور بتائید اقبال دشمن مال هر مرتبه آن گروه شوریده روزگار را مالش داده رهگرای ناکامي میگردانید - چون مابین کتل هندو کوه رسید یک روز توقف نموده همگي پس‌ماندگان را پیش راهي ساخت - و بعد ازان خود گذشت - از دشواری راه و شوریدگی هوا و فرط برف از آغاز مرور

---

(۲) نسخۂ [ج] تنگ شتر - و در [بعضی نسخۂ اکبرنامه] تنگ شیر *

تا انجام ده هزار جاندار قریب نصف آدم و همه دواب هلاک گردید
اسباب بسیار زیر برف ماند - چون بهادر خان بفراز کتل برآمد
ذوالقدر خان (که حفاظت خزانهٔ پادشاهي بعهده اش بود) بنابر
سقط شدن بار بردار برجا مانده - بهادر خان شتران خود و از هرکه
باقي مانده بود اسباب آنرا بر تافته خزانه بار نمود - و تتمه بر اسپان
و اشتران سپاه قسمت کرد و با هزاره همه جا زد وخورد نموده بعد
از شاهزاده بفاصلهٔ چهارده روز داخل کابل گردید *

اگرچه از بهادر خان در یساق تردد‌های شایستهٔ نمایان بتقدیم
رسید لیکن باظهار برخے خاطرنشان اعلی حضرت شد که در تعاقب
نذر محمد خان و مدد سعید خان وقت غلبهٔ اوزبک اغماض عین
نموده - لاجرم با این همه ارتکاب محن و مشاق بتغیر سرکار کالپي
و قنوج از تیولش (که دوازده ماهه حاصل داشت) درعوض سي لک
روپیه مطالبهٔ سرکار بخالصهٔ شریفه ضبط نموده اورا آزرده دل ساختند
و در سال بیست و سیوم در مهم نخستین قندهار بهمراهیٔ شاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر تعین شده در محاصرهٔ آن حصار استوار
(۲)
در بروی دروازهٔ مالوري مورچال قایم نموده نوزدهم رجب سنه (۱۰۵۹)
هزار و پنجاه و نه هجري بعروض ضیق‌النفس از شهر بند زندگي
برآمد - شاهزاده و جملة الملکي سعدالله خان از تابینان او (که دو هزار
سوار بودند) هرکدام را (که شایستهٔ بندگیٔ درگاه داشتند) بمنصب

---

(۲) نسخهٔ [ب] مالوای *

و علوفهٔ در خور مقرر نموده جمعے را خودها نگاهداشتند - و باقي را دیگر امرا - اعلی حضرت دلاور پسر کلانش را (که پانزده ساله بود) بمنصب هزاري پانصد سوار و هر کدام از شش پسر دیگر را (که خرد سال بودند) بمنصبے سرفراز گردانید - و سوای فیلان همه اموال بپسران مرحمت شد - گویند چندان در کار پادشاهي جانفشانیها و دولتخواهیها بتقدیم رسانیده که غبارے (که از کجرویهای پدر بخاطر اعلی حضرت نشسته بود) بالکلیه رفع شد - گویند بهادر خان همیشه تاسف میکرد که انتقام خود از بیجاپوریها نکشیدم - و تا زیست خجالت این مقدمه گویا از چهره‌اش نمایان بود - یکے از پسرانش عزیز خان بهادر است - که سال چهل و نهم عالمگیري در محاصرهٔ واکنکیره مصدر تردد شده - و بمرحمت افزایش لفظ چغتائي در خطاب سرمایهٔ افتخار اندوخته *

* پر دل خان *

(۲) (۳)

بیرا نام پسر دلاور خان برنج است - که از قدیمان و بابریان صاحبقران ثاني ست - در ایام گردش و اوقات محن از اخلاص داني و وفای صافي بدرام خدمت و نیکو پرستاري در دل شاهزادهٔ ستوده سیر جا کرده در جرگهٔ معدودے (که از سایر ملازمان شاهي بمزیت قرب و اعتبار سر امتیاز مي‌افراختند) داخل بود - در سر آغاز جلوس بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار فرق مباهات

(۲) نسخهٔ [ج] پیرا نام (۳) نسخهٔ [ب] بریچ و نسخهٔ [ج] بریچ *

برافراخته بفوجداري ميوات دستوري يافت - و پستر جونپور
در تيول او مقرر گرديد - سال چهارم با پسر خود ببرا از جونپور آمده
در خطهٔ برهان پور بتقبيل آستان خلافت چهرهٔ تفاخر بر افروخت
و چون دران هنگام عساكر فيروزي در استيصال نظام شاهيه و تسخير
آن مملكت تعين بود ضميمهٔ آن لشكر منصور گرديد - و خودش
باضافهٔ سواران منصب بقدر ذات مورد عنايت گشته پسرش نيز
از اصل و اضافه بمنصب هزاري و خطاب پردل خان سربلندي يافت
اما فلك دير مهر زودگسل نگذاشت كه چندے در فراخناى ثروت
و دست كامي (۲) گام كشاده زده گوى كامراني فرا برد - در همين سال
رخت زندگاني ته كرد *

پردل خان از عاطفت و قدر شناسي (كه سلاطين اين سلسله را
مصروف احوال خانه زادان ديرين خدمت مي باشد) باضافهاى
متواتر در سال دهم بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و تهانه داري
بنگش پائين از تغير راجه جگت سنگهه عز افتخار اندوخت - و در
سال هفدهم بحراست قلعهٔ بست از انتقال عزيزالله خان رخصت
يافت - و در سال بيستم باضافهٔ هزار سوار بر جمعيتش افزودند
چون شاه عباس ثاني داراى ايران تسخير قندهار پيشنهاد همت
ساخته خود از فراه رو بمقصد نهاد محراب خان را (كه هنگام
تفويض علي مردان خان اين ولايت را باولياى سلطنت والا منزلت

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] دولت كامي *

بقلعه داری بست مي پرداخت - و قلیچ خان آن حصار را بغلبه و استیلا ازو گرفته امان داده بود - و (رخصت ایران نموده) بکشایش قلعهٔ مذکور نامزد گردانید - محراب خان حصار نو را (که بحکم اعلی حضرت متصل قلعهٔ قدیم بنا شده)(۲) ازغایت استحکام کشایش پذیر نیافت - کشودن حصن کهنه آسان دیده بتقسیم مورچال پرداخت پردل خان در محاذی آن جابجا از خویشان بنگهبانیِ آن گذاشته خود از همه جا آگاه مي بود - و بضرب توپ و تفنگ آتشے در خرمن حیات مخالف مي افروخت - از ابتدای محاصره پنجاه و چهار روز نیران قتال اشتعال داشت - از هر دو جانب لختے مقتول و برخے مجروح میگشتند - چنانچه از تابینان خان مذکور (که همگي ششصد سوار بود) سهصد کس و از قزلباش اضعاف آن رهگرای دار فنا شدند آخرالامر چهاردهم محرم سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجري پردل خان دلنهاد بندگي گشته بدل بستگیِ زندگانیِ مستعار عهد و پیمان گرفته محراب خان را دید - وآن نا انصاف وصمت نقض عهد برخود پسندیده از جملهٔ سهصد کس (که با او مانده بودند) چندے را (که بسپردن یراق ایستادگي نموده دست بحربه کردند) بقتل رسانید - و اورا با بقیهٔ مردم و عیال مقید گردانیده نزد شاه بقندهار آورد - و شاه اورا بهمراه خود بایران دیار برد - اگرچه احوال پردل خان بعد رفتن ایران و مآل حالش (که بکجا انجامید) معلوم

(۲) در [بعضے نسخه] متصل قلعه بنا شد .

نیست اما دم نقد از شرمساري و خجالت اقران و همسران و طعن و سرزنش آشنا و بیگانه وا رست - اگر بهندوستان مي‌آمد مثل دولت خان قلعه دار قندهار و دیگر متعینهٔ او هدف سهام مطاعن گشته از درجهٔ اعتبار و روزگار ساقط مي‌گردید *

* باقی خان چیله قلماق *

از غلامان صاحب اعتماد پادشاهي بود - بیاوری طالع مسعود نیکو پرستاري و حسن خدمتگاری او دلنشین اعلی حضرت گشته در سال ششم بمنصب هفت صدي پانصد سوار سرمایهٔ اعتبار اندوخت - و در سال نهم بمنصب هزاري هزار سوار فرق افتخار برافراخت - چون پرتو التفات پادشاهي بر وجنات احوالش تافته‌بود در سال دهم باضافهٔ هزاري ذات هزار سوار بمنصب دو هزاري دوهزار سوار و مرحمت علم و اسپ و فیل اختصاص یافته بفوجداری چهاتره (٢) (که پرگنه ایست از مضافات اندوچهه در بندیل‌کهند) چهرهٔ عزت (٣) برافروخت - چون این مملکت از دست ججهار سنگهه منتزع گشته مضرب خیام پادشاهي گردید آن پرگنه (که نهصد قریه بحاصل هشت لک روپیه داشت - و بنزاهت فضا و فراوانی انهار ممتاز بود) بخالصه تعلق گرفته (۴) باسلام‌آباد موسوم گردید - درین ولا باقي خان بفوجداری آنجا مامورگشت - و خان مذکور در برانداختن

(٢) نسخهٔ [ج] جتهره (٣) نسخهٔ [ج] سرعزت بر افراخت (۴) نسخهٔ [ج] تعین گشته *

مفسدان آن دیار مصدر تردداتِ شد - چون چنپت (۲) بذدیله نوکر راجه جهجهار سنگهه پس از نیست و نابود شدن او پرتهیراج پسرش را دست مایهٔ فساد ساخته مواضع اوندچهه (۳) و جهانسي را در معرض تاخت و تاراج آورده سر بشورش برداشت عبدالله خان فیروز جنگ بجاگیرداری اسلام آباد و استیصال آن شقاوت بنیاد تعین گشت و چون بدانجا رسید خواست باقي خان (که سابق در مالش آن تباه سرشت تعبها کشیده) خود بر سر مقهوران بتازد - خان مذکور از کار طلبي متعهد شد که اگر فوج خود همراه دهند این مهم بانصرام میرسانم - فیروز جنگ از تن آساني خود نشتافته بوی باز گذاشت باقي خان در سال سیزدهم برسم ایلغار غافل بر سر مخاذیل ریخته هنگامهٔ زد و خورد گرم ساخت - چنپت (۴) دست و پای زده جان بسلامت بدر برد - و پرتهیراج گرفتار گردید - و در سال هفدهم بداروغگی غسلخانه سرمایهٔ مباهات اندوخت - و پستر بحراست قلعهٔ مستقر الخلافهٔ اکبرآباد فرق افتخار بر افراخت - و در آخر سال بیست و هفتم در تیول خود باري متعلق صوبهٔ آگره رخت هستي بر بست - محالات جاگیر بخالصه ضبط شد - پسرانش سردار خان و باقي خان در عهد عالمگیري از ناموران روزگار بودند احوال هریکے بقلم آمده - گویند باقي بیگ در آغاز حال بکوتوالی

(۲) در [بعضے نسخه] چنت یا جنپت باشد (۳) نسخهٔ [ج] اوندچه (۴) نسخهٔ [ب] چنت سنگهه دست و پای زده ۰

دار السلطنت لاهور [که دران هنگام بتبول یمین الدوله آصف خان تعلق داشته - و از قبل خان مذکور بابا عنایت الله یزدي (۲) (که نوکر معتبر آن نوئین عالیشان بود) بحکومت آنجا مي پرداخت] مامور شد - و چون بابای مذکور بمشار الیه وقعے نمي نهاد و اعتبارے نداشت در نگین خود کنده بود - کار بعنایت است و باقي بهانه *

* پرتهیراج راتهور *

از والا شاهیان فردوس آشیاني ست - در ایام فترات بحاضر باشي پرداخته بشرف اعتماد اختصاص گرفته بود - پس از سریر آرائی آن پادشاه سال اول بمنصب هزار و پانصدي شش صد سوار سرمایهٔ امتیاز اندوخت - سال دوم همراه خواجه ابوالحسن تربتي بتعاقب خانجهان لودي (که از اکبرآباد فرار نموده بود) تعین گردید - و از کار طلبي انتظار دیگران نکرده با چند سردارے (که درین باب سبقت جسته بودند) در حوالي دهولپور باو رسیده وقت زد و خورد برسم راجپوتیه پیاده پا گشته با خود خانجهان (که سوار بود) چپقلشهای مردانه نمود - و او را زخم برچهه رسانیده خود هم زخمها برداشت پادشاه از راه مرحمت اورا بحضور طلبداشته از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هشتصد سوار و عطای اسپ و فیل برنواخت - سال سیوم باضافهٔ دو صد سوار کامیاب شده همراه خواجه ابوالحسن بتسخیر

(۲) نسخهٔ [ب] عنایت الله خان یزدي *

قلعهٔ ناسک کمر همت بر بست - و پس از تقرر صوبه داری دکن
بنام مهابت خان او در تعیناتیان صوبهٔ مذکور قرار یافته از اصل
و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار چهرهٔ اعتبار برافروخت
و در ایام محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد جرأتهای نمایان بظهور آورد
روزے سوارے از فوج اهل دکن (که کاسهٔ سرش بمغز پندار آگنده بود)
اورا بمبارزت طلبید - او بشنیدن این حرف از فوج برآمده با او
مقابل شد - و بضرب شمشیر کار او باتمام رسانید - سال هفتم باضافهٔ
یکصد سوار ناصیهٔ بخت روشن گردانید - سال نهم چون پادشاه رایات
دولت بصوب دکن افراشت او همراه خان زمان صوبه دار بالاگهات
در نواحی دولتاباد بشرف آستانبوس مفتخر گشته همراه خان مذکور
به تنبیه ساهو بهوسله و تخریب ملک عادل شاه نامزد شد - و درین
مهم هم مصدر ترددات نمایان گردیده سال دهم باضافهٔ یکصد سوار
شاد کام گشت - سال هفدهم چون ایالت ملک دکن از تغیر وکلای
شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بنام خاندوران تقرر یافت او
بحراست قلعهٔ دولت‌آباد سر مباهات برافراشت - و سال هیزدهم
از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود
سال نوزدهم حکم شد - که باکبرآباد آمده باتفاق باقي خان بحراست
قلعهٔ آن بپردازد - سال بیستم در ایامے (که دارالسلطنت لاهور مضرب
خیام خسرواني بود) او بر طبق حکم یک کرور روپیه از خزانهٔ اکبرآباد
برداشته بحضور برد - و چون دران ایام شاهزاده محمد اورنگ زیب

بهادر بصوب بلخ و بدخشان روانه شد او بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره نوازش یافته بمحافظت مبلغ پنجاه لک روپیه (که همراه شاهزاده دادن آن مقرر شده بود) تعین گردیده پیشتر راهي شد سال بیست و یکم باتفاق راجه بیتهل داس بکومک علي مردان خان امیرالامرا بصوب کابل رخصت پذیرفت - و سال بیست و دوم در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار شتافت - و ازانجا همراه رستم خان بمقابلهٔ فوج قزلباش دامن همت بر کمر زد - و سال بیست و پنجم نوبت دوم باپادشاهزاده مذکور بمهم مسطور راهي گشت - سال بیست و ششم همراه شاهزاده دارا شکوه بیساق مرقوم پای جلادت برداشت - و بعد وصول آنجا همراه رستم خان بتسخیر قلعهٔ بست رفت - سال سیوم نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب دکن متعین شد - و در همان سال مطابق سنه (۱۰۶۶) هزار وشصت و شش هجري رخت هستي بنیستي سرا برد - رام سنگهه برادرش و کیسري سنگهه (۲) پسرش بمنصب قلیل سرفرازي داشتند *

* بهرام سلطان *

سیومین پسر نذر محمد خان والي بلخ است - چون نبذے از احوالش در ذیل خسرو سلطان و اختتام کارش در ضمن عبدالرحمن سلطان بزبان خامه رفته گذارش لختے از احوال نیاکانش درینجا

(۲) نسخهٔ [ب] کهري سنگهه *

ناگزیر افتاد - او و برادر کلانش امام قلي‌خان پسران دين محمد خان مشهور به يتيم سلطان بن جاني سلطان بن يارمحمد خان اند - که (۲) (۳) عم زادهٔ حاجم خان والي اورکنج دارالملک خوارزم بود - يارمحمد (۴) خان پس از گرفتن طايفهٔ اردس ولايت شيرخان را از آبايش بغلبه و استيلا بے سامان و سرانجام برآمد - يا بسبب سلوک ناهنجارے که از حاجم خان ديد - باي‌التقدير چون بماوراء‌النهر آمد سکندر خان پدر عبدالله خان مشهور اورا جوان با نجابت و قابليت دانسته صبيهٔ خود را (که همشيرهٔ حقيقي عبدالله خان بود) در حبالهٔ نکاح او (۵) درآورد - و ثمرهٔ اين پيوند زود بعالم شهود پيوسته بجاني خان موسوم گرديد - ازو پنج پسر بعرصهٔ وجود آمد - دين محمد خان که از همه کلان بود - و باقي محمد خان - و ولي محمد خان - و پاينده محمد سلطان - و اليم سلطان - و اين هر پنج برادر از قبل عبدالله خان در تون و قاين و ساير ولايت قهستان مي گذرانيدند - اليم سلطان همانجا درگذشت - هنگامے (که ميان عبدالله خان و پسرش عبدالمومن خان وحشت و نزاع پديد آمد) اين برادران بملاحظهٔ حقوق تربيت عبدالله خان اطاعت عبدالمومن خان نمي‌نمودند - چون نوبت ايالت توران بدو رسيد هرکس‌را از خويشان و اقربا (که مظنهٔ رشد وشايستگي امور دنيا داشت) از پا در آورده دود از دودمان خويش برآورد

---

(۲) در [بعض نسخه] اليم سلطان (۳) نسخهٔ [ب] خاني سلطان (۴) نسخهٔ [ج] اروس (۵) نسخهٔ [ج] و ثمرهٔ اين پيوند بعالم شهود ٭

با یار محمد خان نیز بے‌روشي سرکرده از بلخ اخراج نمود - و جاني خان‌را گرفته محبوس ساخت - این‌برادران در خراسان طبل مخالفت زده سر خودسري برافراختند - تضارا عبدالمومن‌خان در سنه (۱۰۰۶) هزار و شش با لشکرعظیم باراده یورش خراسان از بخارا روانهٔ بلخ گردیده شبے بتیر یکے از اوزبکیه (که از کمین تعزیت (۲) دل شکستگان کشاد یافته بود) نیستي‌گرا شد - دین محمد خان نقد فرصت را غنیمتے شگرف شمرده کلاه شادماني برتارک اقبال نهاد - و از جائے که بود بهرات رسیده آنرا متصرف گشت - و ولي محمد خان را بریاست مرو تعین‌کرد - و چون در توران هرج و مرج عظیم رو نموده هر سوے سردارے و هر درے در بارے گشته بود نا چار اوزبکیهٔ خراسان بر ریاست او اتفاق نمودند - او در هرات طرح سلطنت انداخته خطبه و سکه بنام جد خود یار محمد خان کرد - که او بعد اخراج از بلخ بهندوستان آمد - و ملازمت عرش‌آشیاني در یافته مورد عنایات پادشاهانه گشت - و پس از چندے بزیارت حرمین شریفین رخصت یافته بقندهار رسیده بود - که فلک این توطیهٔ دولت بر انگیخت - و هنوز دین‌محمد خان گامےچند بخواهش نرفته بود که شاه عباس صفوي (که در کمین انتزاع ملک موروثي خود بود) بقصد پیکار لشکرے ترتیب داده بهرات آمد - برخے خیراندیشان دوربین باو گفتند - که بر سر خراسان (که الکاي صد سالهٔ قزلباش است

---

(۲) در[بعضے نسخه] فریب دلشکستگان •

و پارۀ آن بتصرف ما درآمده) تلاش نمودن از عقل دور است - صواب آنکه با پادشاه قزلباش اظهار دوستي نموده مهمات ترکستان را (که ارث قديم است - و از شايسته سرير آرائے خالي ست) انتظام دهيم و بعد از ضبط آن ولايت اگر از روی اقتدار و استظهار بتسخير خراسان پردازيم مضايقه ندارد - دين محمد خان بتحريک جوانان پرخاش جو (که لذت حکومت آنديار از مذاق ايشان بيرون نميرفت (۲)) و ازين رو (که در ايام حيات عبدالله خان وهرج و مرج خراسان با بعضے از امرای قزلباش جنگ کرده غالب آمده بود) محاربه را سهل و آسان انگاشت - در رباط بريان (۳) حوالی بل سالار (۴) (که چهار فرسخی هرات است) تلاقی فريقين دست داد - نبردے عظيم درگرفت شکست بر اوزبک افتاد - نزديک پنج و شش هزار کس از بهادران لشکر او کشته شده رو بهزيمت گذاشت - چون بمارو چاق رسيد بسبب جراحات ضعف مستولي شد - رفقايش در گوشۀ بجهت استراحت فرود آوردند - کارش درانجا سپري گشت - و بقول جمعے بيکے از احشام سپاه (۵) خيمه‌نشين پناه برد - آن جماعه نشناخته سلوک ناشايسته کردند و بعد از شناخت از بيم انتقام از هم گذرانيدند - و پاينده محمد سلطان بجانب قندهار افتاد - و شاه بيگ خان صوبه دار آنجا اورا مقيد ساخته نزد عرش آشياني فرستاد - اورا بحسن بيگ شيخ عمري

---

(۲) نسخۀ [ب] نرفت (۳) يا رباط پرنان باشد (۴) نسخۀ [ج] پل سالار (۵) در[بعضے نسخه] سپاه •

(که متوجه کابل بود) سپردند - او بقلیچ خان صوبه‌دار پنجاب رسانید و بعد از یک سال در لاهور جهان‌فاني را پدرود نمود - و ولي‌محمد خان بے آنکه از حال برادر کلان دین‌محمد خان آگهي یابد از معرکه با سي چهل نفر برآمده بجانب بخارا شتافت - و با پیر محمد خان نامے [که از اقربای عبدالله خان بود - و عبدالمومن خان او را مرد کوکناري درویش (که همواره در کوکنار خانها بفقر و نامرادي بسر مي برد) پنداشته بقطع رشتهٔ حیاتش نپرداخته بود - و بعد ازو بر مسند خاني توران متمکن گشته] پیوست - و چون دران هنگام توکل خان قزاق ماوراء النهر را از پادشاه ذي شوکت خالي یافته لشکرکشي نمود و در محاربهٔ او از باقي محمد خان آثار جلادت و پردلي بسیار بظهور آمد پیرمحمد خان در ازای نیکوخدمتي زمام ایالت سمرقند در قبضهٔ اقتدارش نهاد - باقي محمد خان پس از چندے که باطاعت و انقیاد گذرانید چون خود را بحکومت شایسته‌تر از پیر محمد خان میدانست هوای سلطنت در سر پیدا کرده بلقب خاني خود را ملقب ساخت - و بتسخیر ولایت میانکال از سمرقند برآمد - پیرمحمد خان ازین خبر موحش بے‌آرام گشته با چهل هزار سوار بظاهر سمرقند رسید - باقي محمد خان بلطائف الحیل در مقام فروتني درآمده هرچند خواست دفع شر و فساد نماید مفید نه افتاد - ناچار تحصن جسته ابواب جدال و قتال (۲) مفتوح

---

(۲) نسخهٔ [ب] قتال و جدال *

گردانید - تا روزے باقي محمد خان خود از حصار برآمده بر قول پیر محمد خان حمله آورده بر شکست - و او در اثنای گریز زخمي گرفتار گشته همان ساعت بامر باقي محمد خان بقتل رسید - باقي محمد خان همعنان فتح و ظفر ببخارا برآمده بر تخت جهانباني جلوس نمود - و با حسن تدبیر و مردانگي بلخ و بدخشان را نیز بحوزهٔ تصرف در آورد - یار محمد خان جدش (که هنوز در قندهار بود) ازین نوید سراسر امید عزم حجاز پس سر انداخته راه توران پیش گرفت - باقي محمد خان مقدم اورا باعزاز و اکرام تلقي نموده بر مسند خاني نشاند - و سکه و خطبه بنام او کرد - و چون بعد دو سال دریافت [که جدش بتربیت پسران خود عباس سلطان و ترسون سلطان و پیر محمد سلطان (که نه از مادر جاني خان اند) سرگرم است] دست اقتدارش از حکم راني کوتاه ساخته پدر خود جاني خان را بجای او گرفت - و بعد ازان (که یار محمدخان و جاني خان رخت هستي ازین سپنجي سرا بر بستند) باقي محمد خان سکه و خطبهٔ خود کرده پایهٔ قدر و منزلت او باوج ثریا رسید و اعلام دولتش سر بقبهٔ جوزا کشید - پس ازانکه در سنه (۱۰۱۴) هزار و چهارده روانهٔ دار العقبی گردید فرمان فرمائي بولي محمد خان باز گشت - او ولایت بلخ و اندخود و توابع آن را (که درین طرف آب آمویه است - و در زمان برادرش باو تعلق داشت) ببرادر زادگان خود امام قلي سلطان و نذر محمد سلطان پسران دین محمد خان

تفویض نمود - و ایشان مدتها در اطاعت عم عالي‌قدر بسر برده
آخرالامر بمقتضای جواني و باغوای هم‌نشینان جاهل سر از انقیاد
پیچیده پا بر جادهٔ خلاف گذاشتند - و بسبب آمد و شد ایلچي‌ایران
عم بزرگوار را برفض متهم ساخته اکثر امرای اوزبکیه را در مقام
رمیدگي و تنفر در آوردند - تا آنکه خواجه ابوهاشم خواجهٔ ده بیدي
و محمد باقي قلماق (که از قبل ولي‌محمد خان حاکم سمرقند بود)
و یلنگتوش بے اتالیق (که بکمک او درانجا مي بود - و از اوضاع
نکوهیدهٔ ولي‌محمد خان آزار یافته بودند) خطبه و سکه بنام امام‌قلي
خان کرده او را از بلخ طلب نمودند - او با برادر خود نذر محمد
خان از آب جیحون گذشته خواست که از راه کوه تن بسمرقند
رسد - ولي‌محمد خان بعد از آگهي (۲) برین‌معني از بخارا لشکرے
فراهم آورده سر راه بریشان گرفت - بعد تقارب چون امام‌قلي‌خان را
طاقت مقاومت نبود وسائل برانگیخته حکایتهای شکایت آمیز
درمیان آورد - ولي‌محمد خان نیز نمیخواست که کار بقتال و جدال
نانجامد - ناگاه از قضای فلکي شبے دو سه خوکے از نی‌زار بیرون
آمده در اردوی ولي محمد خان در آمدند - مردم فریاد زنان
از خیمه بیرون آمده بجنگ آنها پرداختند - غلغلهٔ عظیم برخاست
که امام قلي‌خان شب خون آورد - مردم در سرا پردهٔ ولي محمد
خان جمع شدند - اصلا اثرے ازو (که دران وقت بسبب بدمظنگي

(۲) نسخهٔ [ا] آگهیٔ این معني •

از مردم خویش با چندے از معتمدان احتیاط ورزیده خود را بکنار کشیده بود) نیافتند - جوق جوق باین دو برادر پیوستند - و برخے برانند که این اراجیف ناشي از اجلاف و اجامره نبود - بلکه ملازمان عمدۀ او (که از کور نمکي و زرپرستي چشم کوتاه بین ازحقوق ولي‌نعمت پوشیده روز ناکامیٔ صاحب را هنگام کامیابي مي‌پنداشتند) آوازۀ شب‌خون انداخته بےمحابا روی امید بمخالف آوردند - باي‌الحال ولي‌محمد خان چندے نظاره گر حوادث بوده در کمال یاس و حرمان ببخارا رفت - درانجا هم روی بودن در خود ندیده بناکامیٔ تمام روانۀ ایران گشت *

امام قلي خان بدولت بیگمان فایز گشته ببخارا شتافت و بمسند خاني بر آمد - و بلخ و بدخشان را به نذرمحمد خان ارزاني داشت - وآی خانم دختر عبدالله سلطان برادر خرد عبدالله خان را (که نخست در حبالۀ عبدالمومن خان بود - و بعد ازو در تصرف ایشم خان‌قزاق - وپس ازان در ازدواج پیرمحمد خان - و ازان پس در عقد نکاح باقي‌محمد خان - سپس منکوحۀ ولي‌محمد خان و در اوزبکیه به نیکو روئي و بیمن قدم اشتهار داشت - و ولي محمد خان در وقت رفتن ایران از کم فرصتیها اورا در قلعۀ چارجو که برکنار جیحون است گذاشته بود) طلبیده ارادۀ هم صحبتي نمود - چون او راضي نمي‌شد دست بدامن قاضي و مفتي زده حیله وچاره میجست - هیچ‌کس اقدام ننمود - مگر قاضیٔے دنیا پرست دین بباد

داده فتوی داد - که چون ولي محمد خان شعار رفضه اختیار نموده از دایرهٔ مسلماني بیرون رفت ازواج او معلق اند - آن بے باک نا پرهیزگار زوجهٔ غیر مطلقهٔ عم زنده را بنکاحے (که در هیچ مذهب درست نباشد) متصرف شد *

ولي محمد خان (که باصفهان رسیده) شاه عباس ماضي استقبال نموده با آنکه او از نادانی برسر اسپ ملاقات نمود شاه کوچک دلي و گرم اختلاطي بسیار کرده مراسم مهمان نوازي از دست نداد *

۱۰۲۰

* ع * * گفت آمده پادشاه توران *

تاریخ این واقعه است - و هرچند شاه بتملق و جوشش مي افزود ولي محمد خان منقبض بوده نمي کشود - پس از چندے (که مجالس سرود و صحبت بآخر انجامید - و تدابیر جهانداري بمیان آمد) شاه گفت که امسال رومي بر سر تبریز آمده - دفع آن لازم است - سال آینده خود مرافقت نموده جناب خاني را بر مسند موروثي مستقل میکنم - خان گفت - که اهمال و دیر برنمي تابد - هنوز مقدمات امام قلي خان استحکامے نگرفته - و کومک قزلباش موجب توحش اوزبکیه خواهد شد - اتفاقا دران هنگام خطوط سران اوزبکیه (که او از شومي نفاق آنها آواره شده بود) مشتمل بر پشیماني از گذشته و خدمتگاري و جانسپاري در آینده رسید - بمبالغه از شاه رخصت حاصل نموده متوجه بخارا گشت - و بعد از شش ماه (که از رفتن و برگشتن از عراق در گذشت) بتوران رسیده بمعاونت بعضے از امرا

(که از کردار خود ندامت کشیده در مقام تلافي بودند) بخارا را
بے جنگ بدست آورد - امام قلي خان از بخارا فرار نموده بقرشي
آمد - و آی خانم را درانجا گذاشته بسمرقند رفت - ولي محمد خان
از غرور کامیابي بفرمان طبع عجول در مقام کینه توزي و انتقام کشي (۲)
در آمد - و بے آنکه تجهیز لشکر شایسته نماید اعتماد بر گفتهٔ اهل
خلاف و نفاق کرده رو بتعاقب برادر زادها آورد - بدوفرسخی سمرقند
تلاقیٔ فریقین دست داد - اکثر سران آن قوم عنان از مقابله پیچیده
خود را عقب کشیدند - او درین مرتبه عار فرار بخود نتوانست
قرار داد - با همگي دو صد سه صد جوان خود را بر لشکر امام‌قلي
خان زده زخمي در میدان افتاد - اورا برداشته پیش امام‌قلي خان
آوردند - در قتلش تعجیل نموده همان‌دم ازین عالم بعالم‌دیگر فرستاد
و سلطنت توران بے شریک و سهیم بر امام قلي خان قرار گرفت
و حکومت بلخ و بدخشان بنذر محمد خان مفوض گردید - و پس
از سي و پنج ساله سلطنت در سنه (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک
هجري نا بینا گشته مهمات آن ملک رو باختلال نهاد - نذر محمد
خان چشم از حقوق برادر پوشیده انتزاع سمرقند و بخارا پیش‌نهاد
همت ساخت - اگرچه اوزبکیه بمرتبهٔ از حسن سلوک او راضي بودند
که باتفاق میگفتند (که بصارت مفقود گشته بصیرت موجود است
باوجود نابینائي بسلطنت تو رضامندیم) لیکن چون امام قلي خان

---

(۲) نسخهٔ [ج] در مقام کینه توزي درآمد *

بجانشینی نذر محمد خان از ته دل راضي بود ناچار اورا بسمرقند در آورده خطبه بنامش خواندند - نذرمحمدخان اورا (که میخواست از راه هندوستان بزیارت حرمین شریفین روانه گردد) براه عراق روانه نمود - و هیچ کدام از اهل حرم حتی آی خانم را (که محبوبه اش بود) رخصت همراهي نداده اندوختهٔ او را بالتمام بتصرف درآورده امام قلي خان بآزردگی (۲) تمام با خواجه نصیب و نذر بیگ تغائي و رحیم بیگ و خواجه مبرک دیوان قریب پانزده (۳) کس از اوزبک و غلام ره نوردي اختیار کرد - و بعد ملاقات شاه عباس ثاني و مشاهدهٔ مهمان‌نوازی او بطواف کعبهٔ معظمه (۴) مشرف گشت - و بمدینهٔ منوره رفت - و در انجا بدار بقا منزل گزید - و در بقیع مدفون گردید *

و چون استیلای نذر محمد خان و شورش اوزبکیه و وصول عساکر هندوستان بدان ولایت در احوال خسرو سلطان پسر دومش بتفصیل بزبان قلم داده اکنون بر سر مقصود مي‌شتابد - که چون شاهزاده مراد بخش در ماه جمادی‌الاولی سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش بحوالی بلخ رسید بهرام سلطان و سبحان‌قلي سلطان با برخی از اکابر و اعیان بلخ داخل لشکر فیروزي اثر شدند - شاهزاده اصالت خان میر بخشي را بآوردن آنها فرستاد - و امیرالامرا علي مردان خان تا در دیوانخانه پذیره شده آورد - شاهزاده اعزاز و اکرام

---

(۲) در [اکثر نسخه] بآزادگیٔ تمام (۳) در [بعضی نسخه] پانصد کس (۴) نسخهٔ [ج] مکرمه •

بسیار نموده بر سوزنی دست راست مسند نشاند - و انواع مهربانی و مرحمت بکار برده مرخص ساخت - که رفته در استمالت آن خان عالی‌شان کوشند - که هرگونه امدادے و اعانتے (که در مالش و تنبیه ناحق ستیزان باطل‌کوش مطلوب باشد) از قوت بفعل می‌آید - و تا بندوبست آن عالی‌قدر موکب ظفرطراز پای آرام در دامن استراحت نه پیچیده به نیروی کار گذاری کوتاهی نخواهد رفت *

چون دولت نذر محمد خان بسر آمده بود توهم بیجا بخود راه داده ترتیب ضیافت شاهزاده شهرت داده بباغ مراد شتافت و قدرے جواهر و اشرفی همراه برداشته با دو پسر سبحان‌قلی و قتلق سلطان راه فرار سرکرد - و چون این خبر بپادشاهزاده رسید بهادر خان روهله و اصالت خان را بتعاقب نامزد فرموده خود به بند وبست آن مملکت (۲) و ضبط اموال آن خان گریزپا پرداخت - همگی دوازده لک روپیه از مرصع آلات و غیره و دو هزار و پانصد اسپ مادیان بسرکار پادشاهی درآمد - هرچند قدر اندوختهٔ او (که خود در صندوقها نهاده تفصیل آنرا بخط خود برکاغذے نوشته درانجا میگذاشت - و مقالید آنرا همه وقت با خود نگاه میداشت) از قرار واقع معلوم نشد لیکن از زبانی متصدیان مهمات او مجملا بوضوح پیوست که فراهم آورده از نقد و جنس هفتاد لک روپیه بود - که هیچ یک از اسلافش را میسر نگشته - در هنگامهٔ اوزبک و المان وقت فرار و گریز قلیلے

(۲) نسخهٔ [ج] آن ملک *

بخرج آمده بیشتر بتاراج رفت - حاصل ولایت بلخ و بدخشان و سرتاسر ماوراءالنهر و ترکستان (که در تصرف این دو برادر بود) ازروی نقل دفاتر[(۲)] ایشان بهمه جهت (خصوص مال وجوهات و سایر جهات و نقدي و غله و جمیع خراج ارتفاعات و زکواة) قریب بیک کرور و بیست لک خاني رایج آن ولایت[(۳)] است - که سي لک روپیه باشد ازین جمله شازده لک روپیه مداخل امام قلي خان - و چهارده لک روپیه از نذر محمد خان بود *

بالجمله در ماه جمادی الآخر آغاز سال بیستم شاهجهاني در بلدهٔ بلخ خطبه بنام صاحبقران ثاني بلند آوازه گشت - بهرام و عبدالرحمن پسران نذر محمد خان با رستم ولد خسرو سلطان (که هر سه بنابر عدم اطلاع از همراهی خان باز مانده درارک بلخ نزد عیال او بودند) با ازواج و بنات خان مذکور نظربند گشته روانهٔ حضور شدند - چون بحوالی کابل رسیدند سید جلال صدرالصدور تا خیابان پذیره شده بملازمت پادشاهي رسانید - بهرام سلطان بمنصب پنجهزاري هزار سوار و بیست و پنجهزار روپیه نقد و دیگر انواع عنایات امتیاز یافت - و همواره بدولت قدر شناسی پادشاه زمان برفاه حال و خاطر آسوده میگذرانید[(۴)] - و چون نذر محمد خان بار دیگر بولایت موروثي متمکن گردید برحسب طلب او متعلقانش در سال

---

(۲) در [بعضی نسخه] نقل و دفاتر ایشان (۳) نسخهٔ [ج] آن ولایت که سي لک روپیه (۴) نسخهٔ [ب] خاطر آسودگي مي گذرانید *

بیست و سیوم روانهٔ بلخ شدند - بهرام سلطان دل از تنعمات و مستلذات هندوستان بر نگرفته راضي برفتن توران دیار نشد و تا زمان عالمگیري در خور حال بمواجب نقد کامیاب بوده ایام زندگي را باختتام رسانید *

* بهادر خان باقي بیگ *

نوکر شاهزاده دارا شکوه بود - بحسن کارداني و نیکو خدمتي جا در خاطر شاهزاده نمود - و بافزوني اعتماد و مزید اعتبار سر برافراخته در قرب و منزلت از اقران و همسران در گذرانید بهزاري ذات و چهار صد سوار منصب داخلي سرافرازي یافته از قبل شاهزاده بنظم صوبهٔ الهآباد مامور گشت - و چون بضبط و ربط آن ناحیه بقرار واقع پرداخت در سال بیست و دوم حسب‌الطلب سعادت تقبیل آستان خلافت و جهانداري اندوخته بحراست صوبهٔ گجرات بعنوان نیابت شاهزادهٔ بلند اقبال و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري ذات و پانصد سوار و خطاب غیرت خان (۲) تحصیل ناموري نموده رخصت یافت - و در سال بیست و سیوم اورا از داخلی شاهزاده برآورده در سلک بندهای پادشاهي منسلک گردانیده بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و ارسال علم پایهٔ اعتبار برافزودند هنگامي (که شاهزاده مهم قندهار بعهدهٔ خود گرفت - و صاحب صوبگی دار الملک کابل بنخستین پسرش سلطان سلیمان شکوه تفویض

(۲) نسخهٔ [ج] عزت خان *

(۲)
یافت) بندوبست آن ناحیه بغیرت خان بازگردید - و در سال بیست و هشتم باضافهای متواتر بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار و بخطاب بهادر خان بلند نامي یافت - و در صوبه‌داری کابل با لشکر تعیناتی صوبه بدور بنو و نغر رفته افاغنهٔ آن سرزمین را (که ازروی تمرد ادای مال واجب نمي نمودند) مالش داده جمعے را بسزا رسانیده یک لک روپیه بطریق پیشکش برانها مقرر نمود - لیکن چنانچه باید نظم کابل ازو صورت نگرفت - و این کار بعنوان شایسته بتقدیم نرسید در سال سیم حکومت کابل برسم اصالت برستم خان فیروز جنگ اختصاص گرفت - و حفاظت دارالسلطنت لاهور (که در تیول شاهزاده بود) ببهادر خان تقرر پذیرفت - و در سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت تریب باختتام زمان سریر آرائی فردوس آشیاني پانصد سوار بر منصب او افزوده بنیابت شاهزاده بصوبه‌داری بهار نامزد گردید و بهمراهی سلیمان شکوه (که بمقابلهٔ شجاع تعین گشته بود) دستوري یافت - اگرچه اتالیقي و کارگذاري بظاهر نامزد میرزا راجه جیسنگهه بود اما دارا شکوه در حقیقت او را اتالیق نموده صاحب اختیار لشکر ساخته و بنای تدبیر آن مهم بر رای او گذاشته بود - چون سلیمان شکوه بعد هزیمت شجاع تا پتنه تعاقب امیرخان نموده باستماع فوج کشی خلد مکان بتعجیل تمام راه مراجعت سرکرد و از الهٔ آباد گذشته در نواحی موضع کره شکست پدر سامعه کاه

---

(۲) نسخهٔ [ب] بیست و ششم •

و جان خراش او گردید و سنگ تفرقه در جمعیتش انداخت میرزا راجه و دلیر خان از کهنه عملگي از مرافقت او پهلو تهي کردند - ناچار خواست که دهلي رویه رفته بهر نوع که باشد خود را به پدر رساند بهادر خان تجویز این اراده نکرده عنان عزیمتش بصوب معاودت اله آباد تافت - و درانجا نیز از سراسیمگي و وحشت زدگي اقامت ننموده زوائد کارخانجات و برخے از پردگیان خویش در قلعۀ اله‌آباد گذاشته از کتل عبور کرده آن طرف آب سراسیمه طي مراحل مي‌نمود و گامے بناکامي میزد - و در هر منزل جمعے جدا شده مي‌رفتند و هر روز مسلک جمعیتش از هم مي‌پاشید - تا آنکه از لکهنؤ برگذشته به‌ندینه (۲) رسید - و چون در هرگذرے (که قصد گذشتن از دریای گنگ میکرد) قبل از وصول او بدان‌گذر کشتیها را ازین روی آب بآن‌طرف میبردند و هیچ جا مجال عبور نمي‌یافت از ندینه عازم پیش شد بقصد این که در برابر هردوار باعانت زمیندار آن بوم و بر و معاونت مرزبان سري‌نگر شاید که از گنگ عبور نماید - از برابر مرادآباد گذشته بسرزمین چاندي (که محاذي هردوار و متصل سرحد ولایت سري‌نگر است) رسیده شخصے را باستعانت و استمداد نزد مرزبان مذکور فرستاد - و بانتظار وصول جواب توقف نمود - درین اثنا افواج عالمگیري بسر وقت او در رسید - لاجرم مغلوب جنود یاس گشته دل بر فرار نهاد - و کوه سري‌نگر را مامن و مقر خویش اندیشید - و چون

---

(۲) نسخۀ [ب] بمدینه •

بدان کوهستان در شده بچهار منزلی سري‌نگر رسیده مرزبان آنجا ملاقي شده گفت - ولایت ما جای مختصرے ست - گنجایش این همه مردم ندارد - و راه عبور فیل و اسپ نیست - اگر میل بودن اینجا دارند (۲) سپاه را رخصت کرده با اهل و عیال و معدودے از نوکران بسري‌نگر در آیند - درین وقت بهادر خان (که بعد برآمدن از آله‌آباد بیمار شده کوفت مهلکے داشت - و یک چشمش نیز بسبب عارضه از کار رفته فی الحقیقت داخل اموات بود - لیکن از حقیقت ورزي و وفا کیشي نمي‌خواست وا ماند) ناگزیر از سلیمان شکوه رخصت گرفته جدا شد - چون از میان کوهستان برآمد جان بقابض ارواح سپرد *

* پادشاه قلي خان *

(۳) مشهور بتهور خان سپاهي نقش صاحب داعیه بود) با عنایت خان خوافي دیوان خالصه نسبت دامادي داشت - او هم خوافي بود چون سال بیست و دوم جلوس خلدمکان بآهنگ ضبط ملک مهاراجه جسونت (که درهمان ایام در گذشته بود) ساحت اجمیر بنزول موکب عالمگیري مشرق انوار گردید هنگام معاودت بدارالخلافه خان مذکور بخدمت فوجداري اجمیر از تغیر افتخار خان افتخار اندوخت و پس ازانکه نوکران معتمد مهاراجه از بدسگالي در رکاب پادشاهي مصدر شورش و آشوب گردیده راه فرار سپرده بجوده پور سرطغیان

---

(۲) در [اکثر نسخه] دارید (۳) یا نفس باشده

برافراشتند راجسنگهه نامي از نوکران راجه جمعیت نامعدود فراهم آورده با تهورخان مقابله نمود - تا سه روز باهم جنگ واقعي درپیوست و کار از تیر و تفنگ گذشته بسلاح کوته رسید - از کشتها پشتها نمودار گشت - آخر خان مشار الیه کوس نصرت بلندآوازه ساخته راجسنگهه بانبوه نا محصور بکوی عدم فرو رفت - و چنان رعب او در دلها جا کرد که راجپوتیه دستبرد او دیده دیگر کمربستیز نبستند و چون در آغاز سال بیست و سیوم بار دوم آن بلدهٔ مبارک بقدوم اشراق‌لزوم پادشاهي مشرق بوارق کرامت گشت اورا بعنایت دو زنجیر فیل بر نواخته بضبط ماندل و غیره پرگنات تعلق رانا تعین فرمود و خود نیز بعزم گوشمال آن تبه سگال ره نورد همان سمت گردید - چون ماندل مضرب سرادقات خسرواني شد او بخطاب پادشاه قلي‌خان درجهٔ ناموري پیمود - پس ازان بهمراهئ شاهزاده محمد اکبر ومالش راجپوتیهٔ راتهور بجانب سوجت و جیتارن تعین‌گردید - چون عرصهٔ زیست بر راجپوتیهٔ شقاوت توامان تنگ گردید و سراسر ملک آنها لکد کوب عساکر پادشي گشت جزم کردند که آن پادشاه کفرکاه جز استیصال و سرنگونئ آنها دست بآساني بر نمیدارد - بفریب کاري و گربز بازي در آمدند - نخست بشاه عالم بهادر (که در همان ایام باقامت تالاب انا ساگر مامور شده بود) بتقریب صفح جرائم توسل جسته هم تحریک بترغیب بغي نمودند - و با چهل هزار سوار متعهد رفاقت گشتند *

گویند شاهزاده باشارهٔ والدهٔ خویش نواب بائي آن یاوه درایان کلپتره گو را نزد خود راه نداد - ناچار بشاهزاده محمد اکبر رجوع آورده همان سر کلافه وا کردند - شاهزاده باوجود دانش و شعور از ناتجربگي و ولولهٔ شباب و سلسله‌جنبانی احباب خانه‌خراب گول خورده کمرعصیان و خلاف محکم بست - شاه عالم بدین راز سربسته آگهي یافته بپادشاه نوشت - که از کفار و اغوای شاهزاده غافل نباید بود خلدمکان آن را محمول بر حسد برادري و رشک همچشمي داشته چون شاه عالم در حسن ابدال ازین پیغاره بدنامي را کشیده بود و از جانب محمد اکبر اصلا خلشے درخاطر نبود جواب رقم پذیرفت که هذا بهتانٌ عظیم * شما را خدای جل شانه همیشه بر صراط مستقیم نگاه دارد - روزے چند نگذشت که گرد شگافته شد - و پیوستن راجپوتیه بسرداری درگا داس و جلوس شاهزاده بر تخت فرمانروائي و عطای خطاب و اضافهٔ منصب بموافقان خویش از نوکران پادشاهي [مثل پادشاه قلي خان (که در بیراه روي و بدسگالي رهنما بود) تهمت زدهٔ خطاب امیرالامرائي و منصب هفت هزاري گشته برخےرا (که منافق پنداشت مثل محتشم خان و معمورخان) بند برپا نهاد] یک دفعه معروض بار یابان خلافت گردید - و اینکه شاهزاده با هفتاد هزار سوار بقصد مقابله پی سپر مسافت است - درین وقت جنود منصوره به تنبیه مفسدان و سرکشان متعین و منتشر بود - و در رکاب اگرچه شهرت آنست (که از خواجه سرایان و اهل دفتر و غیره

همگي به هشتصد سوار نميرسيد) اما در مآثر عالمگيري آورده که جمعيت بندهای حضور از اهل خدمت و غيره زياده بر ده هزار سوار نبود - ازين نازلهٔ ناگهاني تشويشے و تشتتے غريب بر اهل اردو رو آورد همان زمان بمير آتش جهت مورچال پيرامون لشکر حکم شد - و بشاه عالم فرمان رفت که باايلغار خود را برساند - و مکرر بزبان خلافت بيان ميگذشت - بهادر وقت خوب يافته است - دير چرا کرده - از اجمير برآمده در موضع ديورای سرادق اقبال نصب گرديد - وچون شاه عالم با ده هزار سوار نزديک رسيد بنابر احتياط و تقاضای وقت روی توپ خانه بجانب او گردانده حکم شد - جريده با دو پسر خويش ملازمت نمايد - چون شانزده هزار سوار بهجلا رسيد به ترتيب فوج مستعد شدند - درين وقت اکثرے مثل کمال‌الدين خان پسر دلير خان و مجاهد خان برادر فيروز جنگ از لشکر مخالف برخاسته (۲) بعسکر پادشاهي پيوستند - تا آنکه پنجم محرم سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و دوم هجري زياده بر يک پاس شب گذشته بعرض رسيد پادشاه قلي خان از لشکر اکبر ابتر آمده بر در خاص و عام رسيده بلطف الله خان داروغهٔ غسل خانه حکم شد که بے يراق بيارد - آن خون گرفته (که بظاهر ارادهٔ فاسدے هم مضمر خاطرش بود) بر ديوڑهئ غسل خانه رسيده در کشودن يراق مبالغه بسرحد لجاج رسانيد لطف الله خان رفته عرض نمود - ميگويد خانه زادم - هيچ گاه بے يراق

(۲) نسخهٔ [ب] بعساکر پادشاهي •

نیامده ام - فرمودند با یراق بیاید - لطف الله خان تا برگردد هراس
برو غالب آمد - خواست بدر زند - نمک حرامی زنجیر پای او شد
همین که قدم از قناتهای غسل خانه بیرون گذاشت مردم جلو
خاص و چیلها برو ریختند - و بسکه چلقد و زره زیر آن در بر داشت
زخمها کم کارگر افتاد - یکے زخمے بحلقومش رسانید - فتنهٔ دماغش
خاموش گردید - گویند چون او بکشودن یراق ایستادگی نمود بعرض
رسید که ظاهرا بسازش اکبر ارادهٔ فاسد آمده - پادشاه بر آشفته
شمشیر در دست گرفته فرمود مانع نیایند - بایراق بیاید - درین وقت
یکے از یساولان یا خدمه (۲) دستے بر سینهٔ آن اجل رسیده زده مانع شد
او طپانچه بر رویش فروکوفته برگشت - اتفاقا پایش بطناب بند شده
افتاد - از هر سو صدای بزن و بکش بلند شد - مردم ریخته سرش
بریدند - گویند شاه عالم هم بکشتن او اشاره کرده - اگرچه پوشیدن
زره یاور بدگمانی مردم است که او خیال باطل با خود مخمر کرده بود
اما خوافي خان در تاریخ خود زبانی خواجه مکارم جان نثار خان (که
از کهن سالان کار شناس و دران وقت نوکر معتبر شاه عالم بود - و بر
فوج قراولی اکبر دستبرد نموده زخم برداشته) آورده که بنوشت
و خواند عنایت خان پدر زنش غیر از بازگشت بر آستانهٔ عالمگیری
وجهے دیگر در آمدن پادشاه قلي خان نبود - و اظهار صرافت عقیدت
یا غیرت دامن گیرش شد - که در وا کردن اسلحه پای جهالت

---

(۲) در [بعضی نسخه] خدمتیه ●

افشرد - در جمعیت شاهزاده اکبر (که بفاصلهٔ یک و نیم کروه از دولتخانهٔ پادشاهي رسیده بود) سنگ تفرقه افتاد - نیم شبی عیال و اطفال و کارخانجات گذاشته راه فرار سرکرد - و در عوام شهرت گرفت که پادشاه تدبیرے انگیخته فرمانے بمحمد اکبر نوشت - که اگرچه در رام ساختن این وحشي نژادان راجپوتیه موافق ارشاد قراولي بکار بردند اما بایستے آنها را هراول نمود - تا از هردو طرف بر سو تیر مي ایستادند - و چون این فرمان بدست راجپوتان افتاد دستخوش رعب و هراس گشته بدر افتراق زدند *

بالجمله شاه‌عالم بتعاقب تعین شد - و جماعتے (که باکراه⁽²⁾ و اجبار در بیراه روي و بدسگالي هم پائي نموده بودند) هریک در مکانے معین مقرر گشت - و قاضي خوب الله و محمد عاقل و میر غلام محمد امروهه را (که بر محضر اثبات خروج بر خلیفهٔ وقت مهرکرده بودند) بعد تخته کشیدن و شلاق مستوفي بقلعهٔ گدهه⁽³⁾ پتهلي فرستادند و هرچند پادشاه قلي‌خان بباغي مخاطب گشت اما برادر و اولادش باعتبار خانه زادي بمرور مورد عنایت گشتند - چنانچه فاضل بیگ برادر او در سال بیست و نهم بخطاب تهور خاني سرافرازي یافته بهمراهي همت خان⁽⁴⁾ بهادر تعین محاصرهٔ بیجاپور گشت - و پسرش اسد الدین احمد (که در عهد خلد منزل خطاب خاني یافته) در سال

---

(۲) در [بعضے نسخه] بے اکراه و اجبار (۳) نسخهٔ [ب] گدهه بیهلي

(۴) نسخهٔ [ب] محمد خان بهادر *

سیوم فرخ سیر بقلعه داری احمد نگر سرفراز گشته - نخوت بسیار داشت - و بطور دیگر متهم بود *

* بزرگ امید خان *

پور شایسته خان است - در اوائل عهد عالمگیري بمنصب شایسته سرفرازي یافته همراه پدر خود برای سد راه بودن بر روی سلیمان شکوه (که میخواست از دریای گنگا عبور نموده بدارا شکوه ملحق گردد) تعین گردید - و پستر خطاب خاني یافته سال اول جلوس (که موکب سلطاني پس از هزیمت یافتن شجاع بداعیهٔ مقابلهٔ دارا شکوه عزیمت اجمیر داشت) او همراه پدر از مستقر الخلافه آمده دولت ملازمت اندوخت - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزاري چهار صد سوار سر عزت برافراخت - و سال هشتم (که بندر چاتگام بسعي او مفتوح شد) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي نهصد سوار درجهٔ ترقي پیمود - آن مکان سرحدے ست از متعلقات زمیندار رخنگ که از قوم مگهه است - همواره مردم زمیندار آنجا قابو یافته بر سر تعلقات پادشاهي مي‌آمدند - و باسر و نهب مي‌پرداختند بعد تسخیر داخل صوبهٔ بنگاله گردیده - سال سي و ششم از تغیر همت خان پسر خانجهان بهادر کوکلتاش بصوبه داری الهآباد لوای بلند مرتبگي بر افراشت - و پستر ناظم صوبهٔ بهار شد - و سال سي و هشتم مطابق سنه (۱۱۰۵) هزار و یکصد و پنج هجري از متاع خانهٔ هستي آستین برافشاند - گویند بسیار عالي دماغ بود

موسوي خان ميرزا معز فطرت تخلص (كه داماد شاه نواز خان صفوي بود - و مرد فاضل و شاعر خوش طبيعت) در ايام صوبه‌داري او بديواني بهار مامور گشته رفت - روز ملاقات اول چون در ايوان حويلي ناظم حوضچهٔ مختصر بود و آب جاري داشت ميرزا بے اختيار دست دران كرده يک دو بار مضمضه بعمل آورد - مزاج خان مذكور ازين (۲) حركت كبيده شكايت او بحضور نوشت - و بپاس خاطر او ميرزا از ديواني آنجا معزول گرديد *

* بهره مند خان *

مير بخشي عزيز الدين نام - پدرش ميرزا بهرام چهارمين خلف صادق خان مشهور - كه يزنهٔ يمين الدوله آصف خان بود - وقتے كه او فوت كرد ميرزا بهرام (كه كم سال بود - و از برادران خردتر) بمنصب پانصدي صد سوار سرفرازي يافت - و بعد ازان هم چندان ترقي نكرد گاهے بداروغگي زرگرخانهٔ والا و گاهے بخدمت بكاولي نامور گرديده بمنصب هزار و پانصدي سه صد سوار رسيده بود - هنگامے (كه برادر كلانش عمدة الملک جعفر خان بصاحب صوبگي بهار رخصت يافت او نيز تعين آن صوبه شد - چون در سال سيم ازدواج سليمان شكوه نخستين خلف دارا شكوه با صبيهٔ او مقرر گشت از پتنه طلب حضور نموده جواهر و مرصع آلات و ديگر اشيا مجموع بقيمت يک لک و پنجاه هزار روپيه اعلى حضرت بطريق جهاز عنايت فرمود

(۲) در [بعضے نسخه] كشيده •

پس ازان مکفوف البصر گشته مدتها در دار الخلافه منزوي بود
دو پسر داشت - عزیزالدین و شرف الدین - نخستین در سال دهم
عالمگیري بخطاب بهره مند خان ناموري اندوخت - چون جوهر
قابل داشت و رشادت و کارداني از ناصیهٔ احوالش نمایان بود
خدمات حضور را بآئین شایسته بتقدیم رسانید - کم خدمتے بود که
بتصدي آن مامور نگردید - از داروغگي فیل خانه ببخشي گري
احدیان سرفرازي یافته آخته بیگي گشت - و در سال بیست و سیوم
از تغیر صلابت خان بمیر آتشي چهرهٔ مباهات افروخت - و در
همین سال دار الخیر اجمیر منزل گاه پادشاهي بود - و خان مذکور
آن روی تالاب اناساگر (۲) در باغ منزل داشت - اتفاقا در سایهٔ درختے
نشسته بود - برق افتاد - خان جسته در حوض افتاد - چند ساعت
بےخود مانده بهوش آمد - و در سال بیست و چهارم میر تزک شد
بعد ازان از تغیر لطف الله خان بداروغگي غسل خانه اختصاص
گرفت - و پس ازانکه موکب پادشاهي بدکن آمد و سواد احمدنگر
مضرب خیام گردید خان مذکور (که با وصف متصدي گري شایستگي
سرداري داشت) مکرر بتاخت اشقیا دستوري یافت - چون در سال
بیست و هشتم پدرش در دار الخلافه باجل طبعي در گذشت
بخشي الملک اشرف خان بموجب حکم رفته اورا بحضور آورده
بخلعت ماتم پرسي تسلي یافت - و بجملة الملک اسد خان نیز

(۲) در [بعضی نسخه] رانا ساگر ه

بعلاقهٔ همشیره زادگی آن مرحوم نیمه آستین که در بدن بود عنایت شد و در سال سیم بعد فتح بیجاپور از تغیر روح الله خان (که مرتقی مرتبهٔ بخشی گری اول شده) ببخشي گری دوم سرمایهٔ افتخار اندوخت و چون جملة الملک اسد خان بتسخیر قلعهٔ (۲) خنجي دستوري یافته بود وزارت بخان مزبور قرار یافت - و در سال سي و ششم از انتقال روح الله خان مرحوم بمیر بخشي گري رایت مباهات افراخته بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار امتیاز یافت - و پستر بدرجهٔ پنج هزاري سه هزار سوار اعتلا گرفت - و درین مدت مرارا به تنبیه غنیم شتافته در سال چهل و پنجم چون مروان گدهه (که دو کروهی کهتانون است) بحسن سعي فتح الله خان بهادر مفتوح گشت و ظاهر آن مقر چهاونیٔ پادشاهي گردید لشکرے گران بسرکردگیٔ خان بخشي الملک بتسخیر قلعهٔ (۳) ناندگدهه (که بنام گدهه موسوم) و چندن و مندن (۴) (که بمفتاح و مفتوح چهرهٔ شهرت آراست) تعین گشت و سردار مسطور باستصواب فتح الله خان مزبور هر سه قلعه در روزے چند بدست آورده معاودت نمود - و در سال چهل و ششم بعد کشایش قلعهٔ کهیلنه پنجم جمادي الآخر سنه (۱۱۱۴) هزار و یکصد و چهاردهم هجري برحمت حق پیوست - چون دختر جملة الملک امیر الامرا اسد خان در خانه اش بود بموجب یرلیغ پادشاهزاده

---

(۲) نسخهٔ [ج] چنجي - و در [بعضی نسخه] چنچي (۳) نسخهٔ [ج]

محمد کام‌بخش او را از ماتم برداشته بحضور آورد - و بانواع تفقد دل‌خستهٔ او متسلي گشت - خان متوفی پسر نداشت - یک صبیه‌اش بخانهٔ محمد تقي خان (۲) بني‌مختار بود - که پسر او ست بهره مند خان حال - که احوالش در ترجمهٔ داراب خان مرحوم مذکور شده و دیگرے بخانهٔ میر خان پسر کلان امیر خان مغفور - که بعد از فوت بهره مند خان ازدواج واقع شده - در عهد خلد‌مکان هزاري شش‌صد سوار بود - اوائل سلطنت خلد منزل بنیابت آصف‌الدوله چندے صوبه دار لاهور شده پس ازان بقلعه‌داري کالنجر (که از قلاع نامي صوبهٔ الهٰ‌آباد است) مامور گردید *

بالجمله بهره مند خان مرحوم امیرے بود با وقار و حیا صاحب تمکین و متانت مبارک محضر و پاک طینت مهذب‌الاخلاق کریم‌الصفات خوش‌ظاهر - در آخرها بسبب آزار لکنتے بزبانش افتاده گویند چون در یساق دکن بمیر بخشي‌گري و بدولت عظیم رسید آرزو میکرد که اگر پادشاه مرا رخصت یک سالهٔ شاهجهاناباد بدهند لک روپیه پیش کش مي‌کنم - هم نشینان گفتند که سیر دهلي بمصاحبت پادشاه هند و رجوع خلائق نمي‌ارزد - گفت راست که این دولت سترگ است - اما مزهٔ این همان وقت است که بشهر خود روم و شهریار خود باشم - بالاتر ازین نفس هوا پرست را هیچ خوشي‌نیست که در جائے (که بوضع سابق دیده اند) بچشم حال نگرند *

---

(۲) در [بعضے نسخه] نقي خان *

* باقي خان حيات بيگ *

برادر خرد سردار خان کوتوال است - در سال بيست و سيوم عالمگيري بخطاب حيات خاني سرفرازي يافت - و در سال بيست و هشتم بخدمت امانت هفت چوکي از تغير مير عبد الکريم اختصاص گرفت - و پستر بداروغگي غسل خانهٔ شاهزاده محمد معظم مخاطب بشاه عالم مامور گشت - چون در تسخير بيجاپور مزاج پادشاه از جانب شاهزاده بدگمان‌ناد‌ولتخواهي شده بر بے‌التفاتي افزود و مشيران‌شاهي را (مثل مومن‌خان نجم ثاني داروغهٔ توپخانه و ملتفت خان بخشي دوم - و بخدرابن ديوان) اخراج فرمود با وصف اين شاهزاده متنبه نگشته در محاصرهٔ حيدر آباد با ابوالحسن (که از سابق مربوط بود) راه ارسال پيغام و نامه وا کرد - همگي سعيش آنکه اين‌عقده بدست او انحلال پذيرد - و نزد پدر والاقدر مجراى قلعه‌کشائي بنام او ثبت افتد - بدخواهان حسد پيشه اين حسن سعي را بر محامل نکوهيده فرود آورده مزاج پادشاه را منحرف ساختند - روزے در خلوت از حيات خان ازين مقوله استفسار رفت هرچند او بمبالغه بے تقصيري شاهزاده وا نمود موثر نه افتاد فرمودند بشاهزاده ابلاغ حکم نمايد که شيخ نظام حيدرابادي امشب ارادهٔ شبخون بر لشکر دارد - ملازمان خود را پيش‌روی لشکر بفرستد که بپاسداد طريق جسارت مستعد باشند - و چون اين مردم بآنطرف خواهند رفت اهتمام خان کوتوال گرد خيمهٔ شما باشد - فرداى آن

(که هیزدهم جمادی‌الآخر سال بیست و نهم جلوس بود) شاهزاده
با محمد معزالدین و محمد عظیم بموجب حکم بدربار آمد - دران
وقت پادشاه بدیوان نشسته بودند - بعد آمدن و ساعتی نشستن
فرمودند که بعضی مقدمات با اسد خان و بهره مند خان گفته شد
در تسبیح خانه باهم مطارحه نمایند - ناچار رفتند - اسد خان طلب
سلاح کرد - و گفت که چند روزے بلا تشویش بگذرانند - و بخیمهٔ
(که متصل ایستاده شده بود) آوردند - گویند در وقت یراق گرفتن
معزالدین ارادهٔ دیگر داشت - پدر زهر چشم نمود - هموار شد - اثاثه
و کوکبهٔ دولت را متصدیان سرکار والا بیک چشمک زدن بحیطهٔ ضبط
در آوردند - پادشاه از دیوان برخاسته بمحل‌سرا در آمد - و های‌های
گویان دست بر هر دو زانو زده میگفت - محنت چل ساله را بخاک
برابر کردم - و پس ازین سانحه چون برادر کلان حیات خان سردار خان
مورد نوازش پادشاهي بود خان مذکور نیز از عتاب محفوظ مانده
سرگرم خدمت گردید - و پس ازان بخطاب موروثی پدر باقي خان
امتیاز یافته در سال چهل و نهم باضافهٔ پانصدي بمنصب دوهزاري
فرق عزت بر افراخته از تغیر کامگار خان به قلعه داری اکبرآباد
(که برصانت و رزانت از سایر قلاع ممتاز - و بنابر آنکه از مدتها
خزائن و جواهر پادشاهي دران مصون و محفوظ است بر جمیع امکنهٔ
هندوستان سرفراز) بر اعتبار خود افزوده رخصت یافت - و پس از
واقعهٔ ناگزیر خلد مکان نزد خود قرار داده بود که از وارثان ملک

هرکه پیشتر باکبرآباد برسد کلید قلعه و خزائن (که از اشرفي و روپیه و عرفي و غریب‌نواز (۲) سوای طلا و نقره آلات غیر مسکوک بقولے نه کرور روپیه و بروایتے سیزده (۳) موجود بود) پیشکش نماید - و هرچند متبادر بذهنها درین امر سبقت محمد اعظم شاه بود اما چون رقم سنجان تقدیر نامهٔ شاهي را بنام نامئ بهادر شاه معنون ساخته بودند هرآئینه معدات تقدیم این و تاخیر آن ظهور گرفت - محمد عظیم (که از ایالت بنگاله معزول شده بعزم حضور مسافت طی میکرد) ازین خبر دو اسپه تاخته خود را باگره رسانید - باقي خان از تسلیم قلعه سر باز زده باظهار قرار داد خود پرداخت - شاهزاده مورچال تعین‌نمود - چند گولهٔ توپ (۴) بمسجد بیگم هم رسید - آخر شاهزاده مفید ندیده دست از جنگ کشیده از در استمالت در آمده عرضداشت باقي خان را با همان قرار داد گرفته نزد پدر فرستاد - دران هنگام رایات بهادر شاهي مسافت بعید پیموده بدارالخلافه نزول نموده بود که ازین مژده تقویتها افزود - و بعجلت عجیل بمستقرالخلافه رسید باقي خان با مقالید قلعه و خزائن بآستانبوس استسعاد یافته آداب تهنیت جلوس بتقدیم رسانید - و بشمول الطاف و عنایات خسروانه مسرور گردید - بهادر شاه بر سبیل عجالت چهار کرور روپیه از خزانه

---

(۲) نسخهٔ [ب] عرفیء غریب نواز (۳) در [بعضے نسخه] و هرچند بذهنها درین امر سبقت محمد اعظم شاه بود (۴) نسخهٔ (ا) چند گوله بمسجد بیگم هم رسید •

برآورده بهر یک از شاهزادگان و نوئینان در خور حالت و رتبه انعام فرموده طلب نوکران قدیم و دو ماهه بنو ملازم و لختی باندرون محل و برخی بدرویشان و محتاجان داده دو کرور روپیه را بصرف در آورده و خان مذکور را بدستور سابق در قلعهٔ آگره گذاشت - و در مبادی سلطنت خلد منزل ودیعت حیات سپرد - پسران و خویشانش بسیار بودند *

* بسالت خان میرزا سلطان نظر *

از قوم چغتای ارلات است - پدرش میرزا محمد یار از متوطنان بلخ بود - در عهد فردوس آشیانی وارد هندوستان گردیده در سلک منصبداران انسلاک یافت - و میرزا سلطان نظر در هندوستان متولد شده بعد سن رشد و تمیز به منصب سر برافراخته دست توسل بدامن دولت محمد اعظم شاه زد - آخرها بوکالت شاهزاده در حضور پادشاه بود - و پس از ارتحال خلد مکان محمد اعظم شاه او را بمنصب سه هزاري و خطاب صلابت خان برنواخته داروغگی دیوان خاص تفویض نمود - و در جنگ بهادر شاه مجروح گشته بمیدان افتاد - پس ازان بملازمت خلد منزل پیوسته بخطاب بسالت خان و بخشي گري رساله (که بنام سلطان عالي تبار قرار یافته) رایت امتیاز برافراخت - و بوقت مراجعت از دکن بمشاهدهٔ دیرطلبي (که حالت مردم رساله بعسرت کشیده بود) مستعفي شد - و در عهد جهاندار شاه بسعي ذوالفقار خان بدستور منصب و جاگیر سابق

سربلندي اندوخت - و در عصر محمد فرخ سير حسين علي خان رابطهٔ قديم ملحوظ داشته بخشي‌گري فوج تعيناتي خود (كه به تنبيه راجپوتان نامزد شده بود) بنام او مقرر كرده همراه گرفت پستر در سفر دكن هم همراهي حسين علي خان گزيده مطابق سنه (۱۱۲۷) هزار و يكصد و بيست و هفت هجري در جنگي (كه با داود خان پتني (۲) متصل بلدهٔ برهان پور رو داد) نقد جان در باخت و در مكان ملكي خود واقعهٔ محلهٔ سنوارهٔ بلدهٔ مذكور مدفون گشت باآشنا پرستي نامي بر آورد - و توفيق كلمة الخير بسيار داشت - پسر كلانش ميرزا حيدر نام داشت - بدستگيري حسين علي خان بعد پدر بخدمت بخشي‌گري مذكور قرار يافت - و پس از سادات ترك روزگار نموده گوشهٔ انزوا گزيد - و پسر دومش (كه بخطاب پدر مخاطب گشته همراه آصف جاه بود) محرر اوراق او را ديده - ازو دو پسر (كه باقي ماندند) بمنصب و جاگير قليل بسر مي برند *

* بيان خان *

شيخ فاروقي‌ست - و چون فاروقيان خانديس بلفظ خاني زبانزد بمنصب دو هزار و پانصدي رسيده تيول در ملك دكن داشت و بنوكري مي پرداخت - وضع درويشانه داشت - مريدانش قايل بخارق عادت وى اند - با سيد عبد الله خان قطب الملك آشنائي قديم داشت - چون در سنه (۳) (۱۱۲۹) هزار و يكصد و بيست و نه هجري

---

(۲) نسخهٔ [ب] پني (۳) در [بعضى نسخه] بيست هجري *

امیر الامرا حسین علي خان از دکن بارادهٔ دستگیر(۲) ساختن محمد فرخسیر عازم شاهجهان آباد شد او بیمار بود - در سنه (۱۱۳۰) هزار و یکصد و سي هجري فوت نموده در حویلیء خودش واقعهٔ محلهٔ فاضل پوره بلدهٔ اورنگاباد مدفون است - پسر کلانش بخطاب پدر مخاطب گشته اوقات بسر برده - پسر دومش محمد مرتضی خان است - که آخر بیمین الدوله بهادر سرفراز جنگ مخاطب و بمنصب عمده مرتقي گردیده بقلعه داریء بیدر چهرهٔ عزت برافروخت مرد زنده دل قانع بقسمت بود - و در یار باشي یدطولی داشت در سنه (۱۱۸۹) هزار و یکصد و هشتاد و نه هجري داعیء حق را لبیک اجابت گفت - بیرون بلدهٔ حیدرآباد طرف فتح دروازه مدفون است *

* برهان الملک سعادت خان *

میر محمد امین نام - از سادات موسویء نیشاپوري ست ابتدا بمنصب هزاري در والا شاهیان محمد فرخ سیر منتظم گشت و پس از جلوس آن پادشاه بوساطت محمد جعفر [که دران عهد خطاب تقرب خان و خدمت خانساماني داشت - و در ابتدای جلوس (که غلا رو داد) کرور گریء گنج نیز ضمیمه یافت] نیابت کروري گري بدو مفوض شد - پستر بفوجداریء هندون بیانه مضاف صوبهٔ اکبرآباد (که مکان روز طلب(۳) است) سربلند گردیده ببراندا اختن

---

(۲) نسخهٔ [ب] برهم زدن محمد فرخ سیر (۳) در [بعضی نسخه] زور طلب •

زبردستان و گوشمال مفسدان پرداخته نامی بکارطلبي برآورد - و باضافهٔ پانصدي مرتقي گشت - و چون نواح اکبرآباد موردلشکر فردوس آرامگاه شد با جمعیت خوب آمده ملحق گردید - و با محمد امین خان بهادر در مشورت کشتن حسین‌علي خان شریک غالب بوده در شورش سید غیرت خان (۲) بارهه و دیگر رفقای حسین علي خان حملهای پا برجا و کوششهای درست بکار برد - و در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب بهادري و عطای علم و نقاره لوای برتري افراشت - پستر در جنگ فردوس آرامگاه با سلطان ابراهیم پسرکلان سلطان رفیع الشان (که قطب الملک بعد کشته شدن حسین علي خان بجزرگي (۳) برداشته بود) بسرداریٔ میسره قرار یافته وتت زد و خورد تردد‌ات نمایان بتقدیم رسانید - و پس از ظهور فتح از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب برهان‌الملک بهادر بهادر جنگ سرفراز شده بصوبه داریٔ مستقر الخلافه چهرهٔ عزت برافروخت - چون چورامن جات (که از پیش‌آوردهای سادات بارهه بود) درین جنگ از دست بهادران فوج پادشاهي مقتول گردید و پسران او گدهای موطن خود را استحکام داده سرخودسري برداشتند نام برده بتادیب آنها مامور شده هرچند در قلع و قمع آنها دقیقهٔ فرونگذاشت اما چون آنها از تراکم اشجار و مکانهای مستحکم پناه درست داشتند چنانچه باید

(۲) در [بعضی نسخه] عزت خان (۳) در [اکثر نسخه] بدوزکي •

گوشمال آنها بوقوع نیامد - پس ازان از صوبه‌داری مزبور تغیر شده بداروغگی توپخانهٔ حضور ضمیمهٔ آن نظم صوبهٔ اوده (که روز طلب مقرري ست) طبل شادکامي نواخت - و دران صوبه از داشتن فوج بسیار و توپخانهٔ فراوان و کشتن و بستن مفسدان فتنه جو خوش نسقی (۲) او بر روی روز افتاد - سال بیست و یکم جلوس فردوس آرامگاه مطابق سنه (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجري (که نادر شاه وارد هندوستان گردید - و پادشاه تا کرنال بعزیمت مقابلهٔ او متوجه شد) او عقب مانده بود - بطي منازل طولاني خود را رسانید - چون اسباب (۳) او و بهیر لشکر از عقب در راه بود فوج ایران بدریافت این معني دویده بر سر آنها ریختند - او بمجرد استماع این خبر باوصف ممانعت پادشاه و اهل کنگاش شتاب زدگي بکار برده با جمعیتی که حاضر بود به پیکار آنها شتافت - آنها رو گردانیدند - او بخیال تعاقب میدانی طی کرد - پستر آنها باتفاق فوجهای دیگر برگشته بزد و خورد پرداختند - او زخمي شد - و حسب تقدیر فیل نثار محمد خان شیر جنگ برادرزادهٔ برهان الملک مست بود - بر فیل برهان الملک دویده پیش انداخته درلشکر قزلباش رسانید - و بازداشتن میسرنشد باین نهج برهان الملک دستگیر گردید - پس ازان برسم زمانه سازي در آمده ضعف پادشاه خاطرنشین نادر شاه ساخت - و متعهد شد که مبلغی از دار الخلافه مي دهانم - پس ازانکه فیمابین فردوس آرامگاه

---

(۲) نسخهٔ [ب] خوش نصیبی او (۳) نسخهٔ [ب] چون بار و بهیر لشکر *

و نادرشاه مصالحه صورت گرفت شاه برهان الملک را فرمود - که باتفاق طهماسپ خان جلایر بشاهجهان‌آباد رود - لهذا نام برده بدار الخلافه شتافته برای شاه جا درون قلعهٔ پادشاهي مقرر کرد - و نهم ذي‌الحجه هردو پادشاه ببلده رسیدند - شب دهم ذي‌الحجه مطابق سنه (۱۱۵۱) هزار و یک صد و پنجاه و یک هجري نام برده بهمان زخمها بملک فنا شتافت - بالجمله امیرے بود کار طلب - و جرأت با رعیت پروري دوشادوش داشت - پسرے ازو نماند - ضبیهٔ او با ابوالمنصور خان منسوب بود - احوالش جداگانه زینت ترقیم پذیرفته *

* حرف التاء *

* تردي بیگ خان ترکستاني *

بقدم بندگي و دوام خدمت جنت‌آشیاني اختصاص داشت بعد فتح گجرات بحکومت چانپانیر مامور گشته - چون میرزا عسکري (که بایالت گجرات نامزد بود) از سلطان بهادر شکست یافته بداعیهٔ فساد راه آگره پیش گرفت و سلطان بهادر از آب مهندري گذشته بر سر چانپانیر آمد او باوصف رصانت و متانت قلعه و کثرت و فزوني سرانجام قلعه داري همت پای داده در ماند و بجنت‌آشیاني پیوست - اما او با همه اعتبار و دیرین مرافقت در اصل تهي‌مایهٔ جوهر اخلاص و نقد حسن عقیدت (که در عالم ملازم پیشگي بهتر ازین راس المالے نشان نداده اند) بود - در ایام هرج و مرج آنچه

حقیقت‌ورزان ننگ وعار شمارند بل سایر مردم درآئین نمک خوارگی بر خویش نه پسندند از غایت وقاحت و بے آزرمی بخود گوارا نمود - چنانچه روزے هنگام ره پیمائی ولایت راو مالدیو اسپ خاصه برای سواری پادشاه نبود - چون ازو خواستند مضایقه نمود ندیم کوکه اسپے (که مادرش سوار بود) پیش کشید - و آن ضعیفه را بشتر برنشاند - و پس از وصول رایات همایونی بامرکوت چون عسرت و شدت بنهایت انجامید مال و اسبابے را (که بدولت پادشاهی بهم رسانده بود) باوجود طلب دریغ داشت - پادشاه باتفاق رای پرشاد حاکم آنجا او را با جمعے دیگر (که تمولے داشتند) گیرانده و معهذا از انصاف دوستی اکثر اموال را بآنها باز داده برخے بمساعدت برگرفته بملازمان درخور حال تقسیم یافت - و در حین توجه عراق تردی بیگ خان با سایر ملازمان بے حقیقت از حوالی قندهار جدا شده بمیرزا عسکری پیوست - میرزا هرکدام را بگمان مالداری بنوکران خود حواله کرده بقندهار برد - بیشترے را بشکنجه هلاک ساخت - و از تردی بیگ خان مبالغ خطیر برگرفت *

چون جنت آشیانی از عراق معاودت نمود او بکمال ندامت وتشویر بآستان‌بوس رسیده بهمان مرتبهٔ امارت فایزگشت - و در سنه (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنجم از انتقال میرزا الغ بیگ ولد میرزا سلطان او را بتیولداری زمین‌داور بر نواخته بجهت انتظام آن‌حدود رخصت فرمود - و چون در یساق هندوستان مصدر ترددات عظیمه

گردید میوات جاگیر یافته اعتبار و اقتدارش افزود - و در سنه (۹۶۳) نهصد و شصت و سه هفتم ربیع‌الاول (که همایون پادشاه در دارالملک دهلي در وقت فرود آمدن از پشت بام مسجد لغزش یافته بزمین آمد - و ازین عالم انتقال نمود * * مصرع *

۹۶۲
* همایون پادشاه از بام افتاد *

(۲)
تاریخ است) تردي بیگ خان (که نقش امیر الامرائي بر لوحهٔ خاطر مي نگاشت) خطبه بنام عرش آشیاني خوانده ادوات و اسباب سلطنت را مصحوب میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران بدرگاه اکبري (که انتظام بخش مملکت پنجاب بود) کسیل نمود - و باین نیکو بندگي درجهٔ استحسان یافته بمنصب پنجهزاري ممتاز شد و باتفاق امرای دهلي بسرانجام آنولایت قیام نموده بآئین شایسته برسر حاجي‌خان (که از غلامان رشید شیر شاه بود - و در نواح نارنول سر بشورش برداشته دست تصرف باطراف و جوانب مي‌کشود) رفته آن الکا را ازو مستخلص ساخت - و تا میوات بتعاقب او شتافته بسیارے از ارباب تمرد را مالشے بسزا داد - و مراجعت نموده امنیت افزای دهلي گردید *

(۳)
درین اثنا هیمو بقال (که حسب و نسب نداشت - و ابتدا درقصبهٔ
(۴)
ریواري بصد خواري در پس کوچها نمک میفروخت - و بحیله‌وري

---

(۲) این تاریخ یک سال کم است (۳) نسخهٔ [ج] هیمون (۴) در [بعضے نسخه] ریواري *

داخل بقالان سلیم شاه شده از تقریر و بدگوئی مردم روشناس گشت)
چون نوبت ریاست بمبارز خان عدلي رسید وکیل و سپه‌سالار صاحب
اختیار گشته بنیروی جرأت و زر پاشي کارهای عظیم متمشي
ساخت - اول بسخت رای خود را نامیده باز براجه بکرماجیت
مخاطب نمود - چون سواری اسپ نمیدانست همواره بر فیل
مي‌نشست - و فیلان بسیار جمع نموده پانصد فیل شیرمست دلیر
داشت - واقعهٔ ناگزیر جنت آشیاني شنیده با پنجاه هزار سوار
و هزار فیل و پنجاه و یک توپ و پانصد ضربزن بر سر دهلي
رسیده در حوالی تغلق آباد فرود آمد - صوابدید بیشتر امرا (که
بنابر آشوب او از اطراف و نواحي نزد تردي بیگ خان فراهم
آمده بودند) آن بود که بانتظار قدوم پادشاهي باستحکام برج و بارهٔ
قلعه باید پرداخت - تردي بیگ خان بدلدهي و همت افزائي همه‌را
آمادهٔ پیکار ساخته دوم ذي‌الحجه سال مذکور عرصهٔ نبرد آراست
و بکوششهای مردانه فوج مخالف را برداشت - اکثرے پی گریختها
شتافتند - و برخے بنهب و غارت پرداخته - تردي بیگ خان با جمعے
معدود ایستاده تماشا میکرد - که ناگاه هیمو از گوشهٔ برآمده بر سرش
ریخت - افضل خان خواجه سلطان علي و اشرف خان میر منشي از
بےهمتي و ملا پیر محمد شرواني (که بیرام خاني بود - و شکست
هنگامهٔ سپه‌سالاری او میخواست) مسلک فرار پیمودند - تردي بیگ
خان زیستن بعار را بر فروشدن بناموس گزیده راه گریز پیش

گرفت - و کارے چنین پیش رفته بر عکس شد - و در قصبهٔ سهرند
باردوی پادشاهي (که باستیصال هیمو رهگرا بود) ملحق گشت - و چون
بیرام خان او را همسر خود دانسته پیوسته از جانب او در اندیشه
بود و او نیز خود را سپه‌آرای پادشاهي قرار داده برانداختن
بیرام خان را همواره از مخیلات خود داشت و تعصب مذهب ضمیمه
بود درین وقت (که تردي بیگ خان از وقوع شکست خجالت زده
و ادبار یافته آمد) طرح دوستي انداخته بخانهٔ خود طلبید - و اورا
در خرگاه گذاشته خود ببهانهٔ طهارت بیرون رفت - فرمانبران پس او
کارش تمام ساختند *

* بیت *

* کسے را که دیدي تو در جنگ پشت *
* بکش گر عدو در مصافش نکشت *

دران روز عرش آشیاني بصحرای سهرند بشکار باشه مشغول بود
چون مراجعت نمود بیرام خان گفته فرستاد - که باعث این دلیري
غیر از دولت خواهي امرے دیگر نبوده - تردي بیگ خان درین
جنگ دیده و دانسته گریخت - چه بے اخلاصي و نفاق او معلوم
همگنان است - اگر در امثال این تقصیرات تغافل ورزیده شود
مهمات کلي متمشي نخواهد شد - و آنکه رخصت نگرفتم شرمنده ام
میدانستم که حضرت از عطوفت ذاتي مجوز نمیشدند - عرش آشیاني
بتقاضای وقت عذر خانخانان پذیرفت - اما چون سردار عمدهٔ
قدیمي بود در خاطر پادشاه گران گذشت - و امرای چغتا نیز کینهٔ

بیرام خان در دل گرفته در بیم و هراس افتادند *

* تاتار خان خراسانی *

از امرای اکبري ست - بمنصب هزاري رسیده - نامش خواجه طاهر محمد است - مدتے در سلک وزرا انتظام داشت - سال هشتم باتفاق شاه بداغ خان بتعاقب شاه ابوالمعالي (که از حصار فیروزه شده کابل رویه میرفت) تعین گردید - پس ازان مدتها بحراست دهلي مامور بود - در سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش هجري به نیستي سرا در شد *

* ترسون محمد خان *

خواهرزادهٔ شاه محمد سیف الملوک است - که بولایت غرجستان مضاف خراسان استیلا یافته بود - شاه طهماسپ صفوي در سنه (۹۴۰) نهصد و چهل در بلدهٔ هرات قشلاق نموده فوجے تعین فرمود که او را مستاصل ساخته آن الکا را مجددا بتسخیر در آوردند ترسون محمد خان ابتدای حال ملازم امیر ستوده خصال محمد بیرام خان گردیده باعزاز و اعتبار از سایر همرتبگان و امثال سرآمد گشت - چون عرش آشیاني با بیرام خان دل دگرگون ساخت و عنان عزیمت برسم شکار بجانب دهلي تافت بیرام خان با همه دانش و فطانت غافل ازین (که قرعه اش بر عکس مراد و منصوبهٔ روزگار بطور دیگر برآمده) با دلے فارغ کوس استقلال میزد - و اگر سخنے ازین قسم میرسید باور نمیکرد - تا آنکه مناشیر طلب بامرا صادر شد

یقین کرد که شکار این بار بطرز دیگر است - ترسون محمد خان را با معتبران دیگر بحضور فرستاده مراتب فروتني و ضعیف نالي گذارش نمود - ترسون محمد خان چون بحضور رسید در جواب سخنان دلپذیر شنیده نطق نکشید - و بمعاودت رخصت نیافت - بیرام خان (که این راه پیش گرفته بود) مسدود یافت - خواست گریان و نالان خود را بحضور رساند - مخالفان او آگهي یافته بعرش آشیاني دلنشین گردانیدند - که آمدنش بهر وضع که باشد فریبی و غدرے دران مطوي ست - لهذا ترسون محمد خان را با امیر حبیب الله خان روانه فرمود - که اورا از آمدن ممانعت نمایند - و نگذارند که او در لباس دوستي هم بحضور رسد - و پس از سرگذشت بسیار (که لختی در احوال آن امیر سعادت تخمیر بزبان خامه گذشته) برخصت سفر حجاز مجاز گردید - ترسون محمد خان را با حاجي محمد خان سیستاني همراه دادند - آنها برسم بدرقه تا اقصای ممالک رسانیده از حدود ناگور بر گشتند - پس ازان ترسون محمد خان بدوام خدمت حضور شرف اختصاص یافته بتدریج پایهٔ امارت برتر افراخته بمنصب والای پنجهزاری بلند نامي یافت - زمانے حکومت بهکر بنام او قرار گرفت و وقتے بایالت پتن گجرات تعین گشت - در سال بیست و سیوم ازانجا تغیر شده در سال دیگر بفوجداری جونپور رخصت یافت و ملا محمد یزدي را (که از مشاهیر فضلای آن وقت بود) بصدارت آنصوب همراه گردانیدند - چون برخے تیولداران صوبهٔ بنگ و بهار

سرتابي نموده غبار فتنه و آشوب بلند ساختند ترسون محمد خان
خود را باتفاق امرای عقیدتمند بصوبهٔ بهار رسانیده در مالش
(۲)
بهادر خان بدخشي و عرب خان (که ازان گروه ضلالت‌پژوه بودند)
کوشش فراوان بکار برد - چون معصوم خان فرنخودي از ناحق‌شناسي
بیراه روي گزید ترسون محمد خان بهمراهی شهباز خان عرصهٔ نبرد
آراست - چون سال بیست و هفتم میرزا عزیز کوکه باستخلاص بنگاله
و انتزاع آن از دست امرای نمک حرام مامور گردید ترسون محمد
خان نیز بهمراهي نامزد شد - و در کشایش آن دیار دست و بازوی
مردانگي بر کشاد *

پس ازان [که امرای قاقشال از معصوم خان کابلي (که سرگروه
ارباب فساد بود) جدا گشته بعسکر پادشاهي پیوستند] کوکلتاش
ترسون محمد خان را بجانب گهوڑا گهات بنگاه قاقشالان روانه نمود
تا مبادا آن نواح دست خوش تاراج مخالف شود - ترسون محمد
خان ببندوبست آن ناحیه پرداخته در تاجپور رخت اقامت انداخت
تا آنکه معصوم خان عاصي بسیارے شورش طلبان را فراهم آورده
از ولایت بهاٹي در رسید - و مملکت پادشاهي را تا هفت کروه ٹانده
یغمائي ساخت - و جمعے را بتاراج حواشي تاجپور برگماشت - ترسون
محمد خان قلعه نشین گردید - شهباز خان کنبو برهنمونی همت
از پٹنه باهنگ سزای بدسگالان راهي گشت - امرای بنگاله و ترسون

(۲) نسخهٔ [ج] بهادر بدخشي *

محمد خان بدو پیوسته هنگامهٔ کارزار با مخالف گرم ساختند - در کمتر زمانے فیروزي چهره برافروخت - معصوم عاصي باز بولایت بهاتي پناه برد - شهباز خان [بارادهٔ آنکه عیسی مرزبان آن سر زمین (که پیوسته بزبان حرف یک جهتي میراند) اگر درینولا معصوم خان را بسپارد هرآئینه یک‌رنگی او پیدائي گیرد - وگرنه پاداش نادرستی پا بکنارش گذارد] (۲) بدان مرز و بوم رو آورد - چون ساحل دریای گنگ نزد خضر پور (که این گذرگاه درآمد جای آن دیار است) معسکر گردید و آویزشها بمیان‌آمد سنارگانون بدست افتاد - و بکتراپور (که بنگاه آن بومي ست) بتاراج رفت - و باندک چپقلشے معصوم خان ثبات و شکیب بای داده نزدیک بود که دستگیر شود - درین هنگام عیسی مذکور (که بولایت کوچ رفته بود) با فراوان لشکر و گزین سامان در رسید - امرای پادشاهي برکنار برهم‌پتر (که بزرگ دریائےست از ختا مي‌آید) پای همت افشردند - و قلعه اساس مي‌نهادند از هر دو سو نبرد دریا و هامون گرمي پذیرفت - ترسون محمد خان را فرستادند - تا سامان لشکر نموده از سمتے درآید - و غنیم را دو دله گرداند - قضا را در آمدنها پی‌سپر راهے (که بمخالف نزدیک بود) گردید - معصوم خان ازین آگهي با جمعے انبوه تیزدستي نمود شهباز خان محب علي خان را با لختے دلاوران بکمک تعین کرد و معسرے را دواند - که تا پیوستن آنها باستوار جا پناه برد - باورش

(۲) نسخهٔ [ب] نادرستي بکنارش ●

نیامد - و گفت فریب کاران بدین بهانه گروهے از سردار جدا ساختهاند
آخر بفراوان کوشش همراهان (که سودمندی احتیاط و زیان زدگی
بے پروائي گذارش نمودند) ناگزیر نخست مستحکم جائے بدست
آورد - اما ازین رو (که آن سخن را بهیچ بر نگرفته بود) درنگ نکرده (۲)
باردو شتافت - درین اثنا فوجے نمودار شد - سررشتهٔ دور بیني
از دست داده کمک پنداشت - و در سامان مهماني شد - قدمے چند
رفته بود که شورش غنیم عرصهٔ ایمني را غبار آما گردانید - هرچند
هوا خواهان مبالغه نمودند (که تا پیوستن مردم اردو و کمک گام سرعت
برداشته بهمان محکمه باید رفت) راضي نشد - و با دلے همت قرین
رو بکارزار آورد - برخے سامان نبرد گفته جدائي گزیدند - با آنکه
بیش از پانزده کس همپائي نکردند عرصهٔ نبرد را بشایستگي
برآراست - و بسرنوشت آسماني زخمي دستگیر شد - معصوم خان
از در دوستي در آمده خواست با خود هم داستان گرداند - او از
اخلاص سرشتي بسرزنش و نکوهش پیش آمد - و بنصائح هوشمند
جواب برگفت - آن سبک سر بخشم رفته آن آقسقال دولت را
از هم گذرانید - در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو سال بیست و نهم
این سانحه واقع شد *

* تولک خان قوچین *

از امرای بابري ست - پس ازان برکاب همایوني پیوسته - چون

---

(۲) در [اکثر نسخه] آن سخن را هیچ بر نگرفته بود *

آن پادشاه از ایران مراجعت نموده کابل را بتصرف درآورده هنگامے (که میرزا کامران باظهار شوق ملازمت با دل پردغا نزدیک کابل رسیده و امرای نفاق پیشه بدو پیوستند) جنت آشیاني چار ناچار عنان عزیمت بجانب ضحاک و بامیان (که اکثرے از اخلاص سرشتان در انصوب بودند) منعطف ساخت - اورا با چند نفر دیگر برای خبرگیري کابل ربه روانه فرمود - و غیر ازو هیچ یک برنگشت حسن خدمت او منظور نظر سلطاني گشته بمنصب توربیگي سربلندي یافت - در مهم هندوستان ملتزم رکاب خسروي و مصدر شایسته پرستاري بود - پس از فوت جنت آشیاني چون بیراه روی شاه ابوالمعالي بر روی روز افتاد هوا خواهان دولت اکبري در فکر دستگیر ساختن او شده روزے بتقریب ضیافت طلبداشتند - او چون دست بشستن دراز کرد تولک خان (که بچستي موصوف بود) از پس در آمده هردو دست او بر گرفت - دیگران هم امداد نموده این کار را پیش بردند - پس ازان مدتها بتعیناتي کابل بسر مي برد - سال هشتم جلوس اکبري غني خان پسر منعم بیگ خانخانان (که در کابل راتق و فاتق مهمات بود - و سبکسري و آشفته رائي در اصل فطرت داشت) مستي جواني و حکومت علاوهٔ آن گردیده روزے بے هیچ تولک خان را با آنکه از روشناسان صاحب اعتبار بود گرفته با جمعے از خویشان او در بند کرد - او بسعي بعضے مردم صلاح اندیش مخلصي یافت - اما پس ازین روداد

در موضع بادا خاتون (که بجاگیر او مقرر بود) فرو کش کرده فرصت انتقام میجست - روزے غني خان بتقریب استیصال قافلهٔ بلخ از کابل برآمد - و در مقام خواجه سیاران (که منزلے ست دل کشا) بزم باده نوشي آراست - تولک خان با جمعے از خویشان و نوکران بسر وقت او رسیده در حالتے (که بے خود بود) او را با شگون پسر قراچه دستگیر ساخت - و بحرفهای درشت دل دردمند خود از غصه وا پرداخت - و بارادهٔ گرفتن کابل با مردم احشام آنجا موافقت نموده در موضع خواجه اواش (۲) (که دو کروهي بلدهٔ مزبور است) فرود آمد چون فضیل بیگ برادر منعم خان و ابوالفتح پسرش بجنگ مستعد شدند بگرفتن بعضے محالات مصالحت نموده غني خان را گذاشت او بمجرد رهائي جمعیت نموده بر سر تولک خان روانه شد - تولک خان توقف خود مصلحت ندیده راه هندوستان پیش گرفت - متصل آب غوربند لشکر کابل باو رسیده جنگ در پیوست - بابا قوچین و چندے دیگر از نوکران او بقتل رسیدند - و او با پسر خود اسفندیار و معدودے خویشان و ملازمان مردانه برآمده سال مذکور بملازمت عرش آشیاني پیوست - و بیافتن تیول در صوبهٔ مالوه سرمایهٔ آسودگي اندوخت - سال بیست و هشتم (که سپاه مالوه بکومک میرزا خان خانخانان تعین گردید) او نیز پیوسته باشارهٔ خانخانان بر سر سید دولت (که در کهنبایت مصدر هنگامه بود) رفت - و اورا سزا داده

---

(۲) در [بعضے نسخهٔ اکبر نامه] خواجه رواش ٭

فیروز مند گردید - پس ازان بلشکر سلطاني ملحق گشته در جنگ
سلطان مظفر گجراتي تعینات ممثل جرانغار و شریک ترددات مبارزان
بود - پس ازان بهمراهی قلیچ خان بتسخیر بهرونچ (۲) روانه گردید - سال
سیم (که لشکر مالوه بکومک خان اعظم جهت تسخیر دکن تعین شد)
او نیز بدان صوب شتافت - و در رنجش خان اعظم و شهاب الدین
احمد خان بحرف طرازی هرزه درایان متهم گشته زنداني گردید
پس از رهائي در کومکیان صوبهٔ بنگ و بهار قرار یافته سال سي و هفتم
جلوس در جنگ پسران قتلو بهمراهی راجه مانسنگهه تقویت افزای
فوج دست چپ بود - اوائل سال چهل و یکم مطابق سنه (۱۰۰۴)
هزار و چهار هجري رخت هستي بر بست *

* تردی خان *

پسر قیا خان کنگ است - بعد فوت پدر منظور نظر عنایت
عرش آشیاني گشته بمنصب در خور مورد تفضل گردید - پستر
همراه شاهزاده سلطان دانیال بمهم دکن تعین شده آثار نیکو بندگي
بظهور رسانید - پس ازان بسبب بعضے بےاعتدالیها از نظر افکنده
سال چهل و نهم (۳) باز مشمول عواطف ساخته باصل و اضافه بمنصب
دو هزاري پانصد سوار و انعام پنج لک دام امتیاز اندوخت *

* ترخان مولانا نورالدین *

مولد او جام - و منشای او مشهد مقدس - رضوي سمت - پدرش

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهرونچه (۳) نسخهٔ [ب] و ششم *

سلطان علي مشهور بسلطاني در هرات بامور شرعيه قيام مي‌نمود

مولانا بفضل و کمال و شجاعت و سخاوت اتصاف داشت - و بهيئت

و هندسه و اصطرلاب شوق مفد بود - همراه قاضي برهان خواني

بملازمت فردوس‌مکاني استسعاد يافت - و صحبتش با جنت‌آشياني

کوک گشته از جملهٔ نديمان و مجلس نشينان بزم همايوني گرديد

و در سفر عراق ملتزم رکاب بوده بيست سال در ملازمت آن پادشاه

عالي جاه بسر برد - گاهے پادشاه ازو استفادهٔ علوم ميکرد - و گاهے او

از علم رياضي خصوص اصطرلاب از جناب همايوني (که درين فن

مهارت تمام داشت) استفاضه مي‌نمود - طبعش موزون بود - ديوانے

دارد - ازوست *　　　　* بيت *

* چون دست ما بدامن وصلت نميرسد *

* پای طلب شکسته بدامان نشسته ايم *

بمناسبت اسم نوري تخلص ميکرد - و اورا نوری سفيدوني ميگفتند

سفيدون قصبه ايست از توابع دهلي - چون مدتے در جاگيرش بود

بدان شهرت گرفته *

عرش آشياني در ايام فرمان روائی خود بنابر خدمات سابقه

ولاحقه مورد نوازش فرموده بخطاب خاني و پس ازان بترخاني

برنواخته صاحب طبل و علم گردانيد - و پرگنهٔ سامانه (که در تيولش

بود) از جانب او مير سيد محمد نامي بمهمات آنجا مي پرداخت

در سال دهم شير محمد ديوانه (که در اصل از خدمتکاران خواجه معظم

بود - و بعد ازان به بیرام خان پیوسته بواسطهٔ حسن صورت بقرب او امتیاز یافته اعتبارے بہم رسانید - و چون در ایام حوادث او سالک مسالک بیحقیقتي شده در درگاه پادشاهي منظور نگشته از چندے دران قصبه بسر مي برد) روزے نایب مولانا را بخانهٔ خود مهمان ساخت - در اثنای صحبت پیکان را سوهان میکرد - ناگهاني تیر را در کمان نهاده بر سینهٔ آن بیگناه زد - که کارش تمام شد - آنچه اموال و اسباب او بود متصرف گشته اوباشے چند فراهم آورد - و در حوالی آن ولایت دست نهب و غارت دراز ساخت - مولانا همت بدفع او گماشت - همین (که مقابله اتفاق افتاد) آن مغرور بر فوج مولانا تاخت - دران تاختن اسپش بتنهٔ درختے رسیده افتاد - جمعے پیادها دستگیرش ساختند - مولانا فورا بقتل رسانید - چون مولانا نورالدین محمد خان خطاب ترخاني یافته بود و معنی ترخاني نداشت این قطعه گفته *

* نظم *

* ز روی مکرمت وز راه احسان *

* بترخان داد خاني شاه عادل *

* ازین منصب سرافراز جهان شد *

* میان خلق و در ملک و اماثل *

* ازین خاني همین نامے ست بروی *

* ازین نام کلان او را چه حاصل *

* ز ترخاني هم او را شکوهٔ هست *

و در همین سال طلب حضور شده خدمت بیوتاتی رکاب از انتقال خواجه عبدالرحیم خان تفویض یافت - و درین ضمن مکرر بقلعه‌داری ارک خجسته بنیاد هم مامور گشته و آخرها به متصدي‌گری بندر مبارک سورت اختصاص گرفته رخصت یافت - و مهمات آنجا را بشگوف کاري و نیک اندیشي متمشي گردانیده بکفایت سرکار والا و امنیت رعایا در پیشگاه خلافت درجهٔ استحسان یافته بفزونی منصب تحصیل شادکامي نمود - نظر بر اسباب رفاه و توفیات سترگ دنیوي در بارهٔ او مظنون خلائق بود - بهجوم بے‌مهری فلک بهار دولتش در آغاز بخزان گرائید - که سال چهل و سیوم سنه (۱۱۱۱) یکهزار و یکصد و یازده هجري بگل چیني باغ همیشه بهار جنان خرامید - بیرون معمورهٔ مذکور متصل شهرپناه مدفون است چهار پسر داشت - اولین میر حسن مرحوم - که بصبیهٔ عفیفهٔ محمد مراد خان اوزبک عقد ازدواج داشت - پدر والدهٔ راقم حروف است در مقامات کامله در عین شباب بشیوع وبای جان‌ربا در گذشت پسر ایشان کمال‌الدین علي خان - که باخلاق ستوده و سلامت نفس ممتاز همسران - در حالت تحریر بمتصدي‌گری محالات خجسته‌بنیاد تیول آصف جاه مامور است - دومین میر سید محمد ارادت مند خان - که بدامادی عم خویش دیانت خان میر عبدالقادر اختصاص داشت - در عهد خلد مکان به بیوتاتی خجسته بنیاد و در عهد خلدمنزل بدیوانی برهان پور چهرهٔ امتیاز افروخت - سیومین میر

سید احمد نیازمند خان - که بخدمت دیوانی برار سرانجام داده در اوائل عهد خسرو زمان ببنگاله شتافت - جعفر خان ناظم آنجا بسابقهٔ محبت و احسان والد مرحومش قدوم او را باعزاز تلقي نموده بداروغگی نواره (که عمده ترین خدمات آن صوبه است) نامزد ساخته از بارگاه خلافت بخطاب امانت خان و اضافهٔ منصب امتیاز بخشید - و بعد از سپري گشتن او بفوجداري محالات آن صوبه مي پرداخت - در سال (۱۱۵۷) هزار و یکصد و پنجاه و هفت داعي حق را لبیک اجابت گفت - چهارمین میر محمد تقي فدویت خان - که عمهٔ حقیقي این نگارنده باو منسوب است - در عهد خلدمنزل ببخشیگري برهان پور سرافرازي یافت - در حادثهٔ میر احمد خان ناظم آنجا (که در جنگ مرهته شهید شد) اکثر متصدیان آن بلده بگرفت و گیر آمدند - هر یکی برنگ و رنگ از چنگ آن فرقهٔ بد آهنگ رهائي جست - او از ساده لوحي خود را به بود وا نموده مبلغ خطیر داد - و استخفافي بر خود نپسندید - اخلاف همه باقي ست *

* ارشد خان میر ابو العلا *

همشیره زاده و خویش امانت خان خوافي ست - مدتها تعینات صوبهٔ کابل ماند - و سال چهل و دوم جلوس خلد مکان بحضور رسیده از انتقال کفایت خان بخدمت دیواني خالصه سر عزت برافراخت - و بشیوهٔ امانت و دیانت و حسن رسائي در کارها قسمی

در مزاج پادشاه جا کرد که محسود اقران گردید - ازآنجا (که فلک ناتوان‌بین چهرهٔ دستی کسے را بدیدهٔ رضا نمي‌بیند - و همیشه سنگ تفرقه بر شیشه خانهٔ مراد مردم میزند) روزے چند بفراغت نفسے نکشید - و بآسوده‌دلي دمے چند بر نیاورد - که بحکم کارکنان قضا و قدر سال چهل و پنجم مطابق سنه (۱۱۱۲) هزار و یکصد و دوازده هجري بخواب واپسین رفت - پسر کلانش میر غلام حسین است که بخطاب کفایت خان مخاطب گردید - ازو دو پسر مانده بود یکے میر حیدر که آخر خطاب پدر یافته - و دومین میر سید محمد که بخطاب جد خود نامور گشته *

* اسمٰعیل خان مکها *

سابق نوکری سه‌بندي در ضلع کرناتک حیدر آباد میکرد - سال سي و پنجم جلوس خلدمکان حسب التماس ذوالفقار خان بهادر بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب خاني سر برافراخته همراه بهادر مذکور بمهم کشایش قلعهٔ جنجي (۲) مامور گردید - سال سي و هفتم چون در ایام محاصرهٔ قلعهٔ مزبور میان محمد کام بخش و اسد خان و ذوالفقار خان صحبت به بیمزگي کشید ذوالفقار خان دست از محاصره برداشتن مصلحت وقت دیده افواج و اضرابه را از مورچال طلبداشت - نام‌برده (که آن طرف قلعه جای مورچال او بود) زود نتوانست رسید - سفتا کهورپره و غیره مقاهیر (که در

(۲) نسخهٔ [ب] خنجي *

انتهاز قابو بودند) درمیان آمده با ری بجنگ پیوستند - ازانجا که جمعیت او قلیل بود زخمي و اسیر مرهته گشته یک سال مقید مانده بسعي اچم نایر (که از سابق شناسائي داشت (۲)) زر معتدبه داده از دست آنها مخلصي یافته سال سي و هشتم بعتبه بوسی خلافت آئینهٔ بخت را جلا داد - و باضافهٔ هزاري ذات و خدمت راه داري از اندي (۳) تا مرتضی آباد فرق عزت برافراخت - سال چهل و یکم بتعلقهٔ فوجداری اسلام گدهه عرف راهیري از تغیر عبدالرزاق خان لاري مشمول عواطف شد - سال چهل و پنجم بفوجداری بني شاه درک رایت بلند رتبگي برافراشت - خاتمهٔ احوالش بنظر نیامده *

* ابونصر خان پسر شایسته خان *

سال بیست و سیوم جلوس خلدمکان از تغیر لطف الله خان بخدمت عرض مکرر امتیاز پذیرفته سال بیست و چهارم (که سلطان محمد اکبر آثار بغي بعرصهٔ ظهور آورد - و در رکاب پادشاه فوج کم بود - بنابران اسد خان بطلایه جانب تالاب بهکر مامور شد) او نیز بهمراهی خان مذکور دستوري یافت - پستر قوربیگي شده سال بیست و پنجم معزول گردید - پس ازان بنظم صوبهٔ کشمیر شتافته سال چهل و یکم ازانجا تغیر گردیده بعزل مکرم خان بصوبه داری لاهور سر افتخار بر افراخت - و بوجهي از منصب افتاده سال چهل و پنجم

---

(۲) نسخهٔ [ب] داشت از دست آنها (۳) نسخهٔ [ب] از مندي تا مرتضی آباد *

مشمول عواطف شده از تغیر مختار خان بحکومت مالوه و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار سرمایهٔ اعزاز اندوخت - بعد ازان چندے تعینات صوبهٔ بنگاله بود - سال چهل و نهم بصوبه‌داري اودهه و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار آئینهٔ بخت را جلا داد - بعد ازان بر سرگذشت او اطلاع نشده *

* امان الله خان *

نبیرهٔ آله وردي خان عالمگیر شاهي ست - پدرش غالبا امان‌الله (۲) خان است پسر خان مذکور - که بعد فوت پدر بفوجداري نواحي آگره تعین‌گردیده خطاب خاني یافت - و در سال بیست و دوم بفوجداري گوالیار مقرر شده در جنگ مورچال بیجاپور مردانه شربت واپسین در کشید - مشار الیه گویا خطاب پدر یافته بمنصب هزاري پانصد سوار در خانه زادان روشناس و منصبداران کار طلب امتیاز داشت - در اواخر عهد عالمگیري بجگرداري و جانبازي خویش پیش آمده بمرتبهٔ امارت اوج پیما گردید - چون در آغاز سال چهل و هشتم پادشاه جهاد آئین همت بتسخیر قلاع اشقیا گماشت از کشایش قلعهٔ راجگدهه وا پرداخته عنان عزیمت بانفتاح حصار تورنا (که چهار کروهي قلعهٔ مذکور است) تاخت *

مشهور است که در اواخر عهد خلد مکان اکثر قلاع متعلقهٔ سیوا

---

(۲) نسخهٔ [ج] امان‌الله است *

(که از دست گماشتگان او انتزاع شده) امرای تردد کار بتحصیل مجرای خود زرے بمستحفظان قلعه مي‌رسانیدند - و آنها تسلیم قلعه مي‌نمودند - و این ماجرا بے کم و کاست بپادشاه میرسید چنانچه مکرر اتفاق افتاد که همان قدر مبلغ بعد فتح در انعام صاحب اهتمام عنایت شد - مگر این قلعه - که بزور مردانگي و ضرب شمشیر بدست اولیای دولت قاهره آمد - تفصیل این اجمال آنکه تربیت خان از جانب دروازه بمورچال دوالي نشست - و محمد امین خان بهادر از جانب دیگر راه برآمد بر محصوران مسدود ساخت - سلطان حسین مشهور بمیر ملنگ از طرفے و امان‌الله خان از سوئے کمر جانفشاني بر بست - تا آنکه پانزدهم ذي‌القعده سنه (۱۱۱۵) یکهزار و یکصد و پانزده هجري هنگام شب امان الله خان از طرفے که بود چند نفر پیادهٔ ماولیه (۲) را تحریض بران کرد که اولا یکے ازانها وداع جان گویان تا سنگچین قلعه رسیده مال یعني کمند برسنگے محکم نمود - تا بیست و پنج نفر ازان جوق بمدد کمند بالای کره الوندمانند برآمده داخل قلعه شدند - و آوازهٔ گرفت وگیر در دادند خان مزبور و عطاءالله خان برادرش و چندے دست از جان شستها پاشنه کوب در رسیدند - و حمید الدین خان (که هر جانب کمین فرصت جویان مي‌گشت) بشنیدن این‌خبر بوضع پیش‌رفتها ریسمان در کمر بسته بعقب رسید - و دفعةً کفار را که بمقاومت برخاستند

---

(۲) نسخهٔ [ب] مالیه را •

بتیغ بے دریغ آوردند - و بقیة السیف بارک خریده امان طلبیدند
قلعه بفتوح الغیب نامي گشت - و امان الله خان باضافهٔ پانصدي
دو صد سوار دو اسپه فرق اعتبار افراخت - و ازان بعد مورد اعطاف
خسرواني گشته همواره بتلاشهاي شایان در تقدیم امور ماموره انواع
تحسین و آفرین مي اندوخت - و باضافهای پی در پی چهرهٔ مباهات
مي افروخت - پس از فتح واکنکیره در جایزهٔ نیکو خدمتي بعطای
نقاره بلند آوازه گردید - و پس از واقعهٔ ناگزیر خلد مکان بهمراهی
محمد اعظم شاه از دکن بهندوستان شتافته در جنگ بهادر شاه
زد و خورد بهادرانه نموده زخمهای کاري برداشت - و حیات مستعار را
پدرود نمود *

* ابراهیم خان *

خلف ارشد امیر الامرا علي مردان خان است - در سال
بیست و ششم سنه (۱۰۶۳) هزار و شصت و سه هجري از پیشگاه
صاحب قران ثاني از راه تفضل و مهرباني بخطاب خاني چهرهٔ
کامراني افروخته سرمایهٔ شادماني اندوخت - چون سال سي و یکم
پدرش در گذشت از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاري سه هزار سوار
لوای بلند نامي افراخت - و در محاربهٔ سموگڈهه در میمنهٔ فوج
داراشکوه منتظم بوده بعد از شکست از نا تجربگي و کوتاه اندیشي
رفاقت شاهزاده مراد بخش را موصل مقصود انگاشته برگزید - چه
آن پادشاهزادهٔ نخوت و غرور آماده از نابخردي و بیدانشي باشتهار

عارضهٔ اعلی حضرت خطبه و سکه در ممالک گجرات بنام خود
نموده خویشتن را مروج الدین نامیده پادشاه مستقل مي اندیشید
و چاپلوسیهای مزورانهٔ عالمگیري و مواعید کاذبهٔ عرقوبیٔ آن مدبر
پخته کار (که باقتضای مصلحت وقت بآن خامخیال مسلوک میشد)
بر مواد پندار او افزوده غره تر ساخت - با آنکه پس از جنگ
داراشکوه و خلع اعلی حضرت و سلب اختیار ایشان زمام رتق و فتق
سلطنت من حیث الاستقلال بقبضهٔ اقتدار عالمگیري در آمد - لیکن
آن سرشار نشهٔ بیخردي و ناداني پی باصل کار نبرده بندهای
پادشاهي را بتجویز خطاب و باضافهٔ ده پانزده بر مناصب و مواجب
و انواع دلجوئي و استمالت جانب خود مي کشید - ازین جهت
جمعے گول همراهیٔ او اختیار کردند - چون خلدمکان ازان اجتماع
نامفید و از حرکات بے اندازهٔ آن ساده لوح بلید بحدوث آشوب
و فتن متفطن گشت در لباس دوستي کارش باتمام رسانید *

تبئین این اجمال آنکه روزے (که عالمگیر پادشاه بعزم تعاقب
دارا شکوه از اکبرآباد بر آمد - و گذر سامي معسکر اقبال گردید)
مراد بخش از رفاقت پهلو تهي نموده با بیست هزار سوار (که
فراهم آورده بود) در شهر متوقف گشت - مردم بسیارے بطمع جاه
و حشم از لشکر عالمگیري نیز جدا شده بدو پیوستند - و جمعیت او
سمت ازدیاد پذیرفت - خلد مکان کس فرستاده مستفسر وجه
تخالف و تقاعد از مرافقت شد - او پریشاني را عذر خواه آورده

لاجرم محمد اورنگ زیب بهادر بیست لک روپیه ارسال داشته پیغام کرد - که بر طبق قرار داد پس از انصرام این مهم ثلث غنائم با ولایت پنجاب و کابل و کشمیر بآن مسند آرای سلطنت تفویض خواهد یافت - مراد بخش کوچ کرده همراهي گزید - چون ظاهر قصبهٔ متهرا مضرب خیام شد رای پادشاه بآن قرار یافت که اورا (که هر روز از اوضاعش بر تخالج خاطر مي‌افزاید) از میان بردارد لهذا مکرر اظهار شوق ملاقات نموده استشارا ملکي را بهانهٔ طلب ساخت - هرچند خیر اندیشان او (که استشمام رایحهٔ غدر مي‌نمودند) سر باز زدند آن سادهٔ لوح محض راهمه پنداشته گفت - با وصف عهد و پیمان موکد بقرآن مظنهٔ بخاطر راه دادن از طریقهٔ مسلماني دور است * ع * صید را چون اجل آید سوی صیاد رود * دوم شوال سنه (۱۰۶۸) (۲) یکهزار و شصت و هشت بشکار سوار شده بود که خلد مکان بغتهٔ باظهار درد شکم قلق و اضطراب بجائی رسانید که در شکارگاه خبر باو رسیده آن بکید و مکر نا آشنا عطف عنان نموده یک سر بدولت خانهٔ ایشان فرود آمد - خلد مکان بتعظیم و احترام پیش آمده بخلوتگاه برده طعام کشیدند - و پس ازان بساط استراحت ممهد گردانیده قرار یافت که بعد از قیلوله بکنکاش ملکي پردازند - او بکمال بے تکلفي یرق وا کرده بخواب رفت خلد مکان خود بحرم سرا شتافته پرستارے را فرستاد - که سابو

---

(۲) نسخهٔ [ب] سوار شده بود خلد مکان *

براق را برداشته آورد - درین وقت شیخ میر (که در کمین بود) با جمعے در رسید - از آواز سپر و سلاح جوانان چون بیدار شد صحبتے دیگر مشاهده نمود - نفس سرد برآورده گفت که با همچو من درست اخلاص نبود دغا باختن و حرمت قرآن نداشتن سزاوار نبود خلد مکان دران وقت پس پرده ایستاده بود - جواب داد که اصلا در بقای پیمان فتورے راه نیافته - جان آن برادر مصون و مامون است لیکن اوباشے چند گرد شما جمع آمده - و کج تلاشي و بدمعاشي بافراط کشیده - روزے چند پا در دایرهٔ انزوا کشیدن لازم - همان زمان مقید ساخته با دلیرخان و شیخ میر روانهٔ دارالخلافه گردید - شهباز خان خواجه سرا (که منصب پنج‌هزاري داشت - و عمدهٔ دولتش بود) با دو سه معتبر دیگر که همراه بودند گرفتار گشت - و لشکر او وقتے خبردار شد که کار از دست رفته بود - ناچار هر یکے بملازمت پادشاهي رسیده درخور مرتبه نوازش یافت - ابراهیم خان نیز بسجده‌گاه خجالت جبهه‌سای سعادت گشت - اما در همان ایام بنابر جهتے از منصب معزول گشته در دارالخلافه بسالیانه موظف گردید - و در سال دوم از پیشگاه خلافت بمنصب پنج‌هزاري پنج‌هزار سوار تحصیل افتخار نموده بصوبه داری کشمیر مامور شد - و پس از انتقال خلیل‌الله خان بصوبه داری لاهور نوازش یافت - و در سال یازدهم از تغیر لشکرخان بصوبه داری بهار مرخص گشت - و باز سال نوزدهم ترک نوکري کرده منزوي گردید - و در سال بیست و یکم از تغیر قوام‌الدین خان

بایالت کشمیر نامزد شد - و پس‌ازان بصاحب صوبگی مملکت وسیع بنگاله سربرافراخت - و چون در سال چهل و یکم دارائی آن الکهٔ فسیحه بشاهزاده محمد اعظم (۲) دومین خلف شاه عالم بهادر مفوض گشت او از تغیر سپه دار خان بنظم الهآباد شتافت - و پس‌ازان بحکومت لاهور امتیاز یافته سال چهل و چهارم چون آن‌صوبه بشاهزاده شاه عالم مقرر شد خان مزبور بحفاظت کشمیر (که آب و هوای آنجا بمزاج او خیلے موافقت داشت) مامور گردید - و در سال چهل و ششم از تغیر وکلای شاهزاده محمد اعظم شاه (که پدر خواست خود حضور طلب گشته بود) بنظم و بست صوبهٔ احمدآباد گجرات بدو تفویض یافت و بنابر بعد مسافت (که تا رسیدنش مدتے میکشید) شاهزاده بیدار بخت ناظم مالوه بحراست آنصوبه تعین‌شد - و پس از رسیدن ابراهیم خان باحمدآباد (که هنوز جا گرم نگرده) شاهزاده که انتظار او داشت از بیرون شهر کوچ هم نکرده (۳) بود که خبر واقعهٔ خلدمکان رسید *

گویند ابراهیم خان (که خود را اعظم شاهي مي‌گرفت) فورا بشاهزاده مبارک‌باد گفته فرستاد - بیدار بخت در جواب گفت که قدر عالم‌گیر پادشاه را ما میدانیم - چه شد که یک چندے فلک بکام ما گردید - الحال مردم خواهند دانست که بکدام دیوانه سروکار مي افتد (۴) - پس ازانکه خلدمنزل تخت آرای سلطنت شد

---

(۲) نسخهٔ [ب] محمد عظیم (۳) نسخهٔ [ج] نه‌نموده بود (۴) نسخهٔ [ج] سروکارے افتاد ۰

محمد عظیم الشان بسبب نا خوشی بنگاله ارادهٔ اخذ و جر ازو داشت - خانخانان مراعات خاندان و عمدگی او منظور داشته غایبانه واسطهٔ کارهایش گشت - و از پیشگاه خلافت بارسال فرمان صوبه داری کابل و عنایت خطاب علي مردان خان مورد نوازش ساخت - خان مذکور بپشاور شتافته توقف گزید - اما بند و بست آن صوبه بقسمے که بایست ازو صورت نگرفت - لهذا صوبه داری آنجا بناصر خان قرار یافت - او بابراهیم آباد سودهره (که سي کروهی لاهور است و بطریق وطن داشت) آمده چند ماهے گذشته (۲) بود که باجل طبعي درگذشت - خلف رشیدش زبردست (۳) خان است - که در ایام صوبه داری پدر خود در بنگاله بررحیم خان نام افغانے (که سر فساد برداشته خود را رحیم شاه نامیده بود) فوج کشیده جنگ صعب رو داد - و افغان مزبور شکست فاحش یافت - و سال چهل و دوم عالمگیري بنظم صوبهٔ اوده و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دوهزار و پانصد سوار و سال چهل و نهم از گذاشت محمد اعظم شاه بنسق صوبهٔ اجمیر و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار قامت قابلیت آراست - و دیگرے یعقوب خان است که در عهد خلدمنزل بنیابت آصف الدوله صوبه دار لاهور شده بود - و پس از فوت پدر بخطاب ابراهیم خاني امتیاز یافته - گویند بشاه عالم

---

(۲) در [بعضی نسخه] نگذشته بود (۳) نسخهٔ [ج] زبردست خان است که احوالش علیحده تحریر یافته و دیگرے یعقوب خان است که ه

نگینے یمني گذرانده بود - که جرم ذاتي او نقش الله و محمد و علي افتاده - هرچند پژوهش رفت که شاید عمايي باشد آخر باتفاق مبصران مشخص شد که اصلي ست *

* احسن خان سلطان حسن *

عرف میر ملنگ همشیرهٔ زادهٔ محمد مراد خان است - از روشناسان بارگاه عالمگیري بود - و بمنصبے درخور سرفراز - سال پنجاه و یکم چون پادشاه درخود آثار ضعف و از محمد اعظم شاه (که نامے بشجاعت بر آورده - و امرای صاحب مدار را رام ساخته) نسبت بکام بخش رو به بےاعتدالي مشاهده نمود ازانجا که پاس شاهزادهٔ بزم مد نظر داشت نام برده را ببخشيگري او بر نواخته در بارهٔ خبرداري تاکید فرمود - لهذا او همواره کمر بسته در سواري آمد و رفت در بار اهتمام قرار واقع مي کرد - محمد اعظم شاه مکرر شکایت او با پدر ظاهر ساخت - فایده نبخشید - آخر بزینت النسا بیگم همشیرهٔ اعیانيِ خود شقه نوشت - و دران مندرج نمود که تدارک شوخيِ آن بےادب کارے نیست - اما پاس حضرت مانع است پادشاه بعد ملاحظه در جواب شقه دستخط فرمود که این همه مغلوب هراس نشود - محمد کام بخش را جائے رخصت مي نمائیم پس ازین شاهزادهٔ مرقوم را اسباب سلطنت عنایت کرده بجانب بیجاپور فرستاد - پس از وصول بقلعهٔ پرینده چون خبر ارتحال پادشاه رسید اکثر امرای متعینه بے اطلاع برخاسته رفتند - سلطان

حسن در جذب قلوب مابقي کوشیده بعد رسیدن بیجاپور سعي جمیله بکار برد - که سید نیاز خان قلعه دار کلید سپرده بملازمت پیوست - شاهزاده اورا بمنصب پنجهزاري و خطاب احسن خان و خدمت میر بخشي گري سربلند گردانید - و چون شاهزاده از بیجاپور کوچیده گلبرگه را بتصرف آورده بر واکنکیره (که باز بتصرف پیرما[2] نایک زمیندار رفته) آمد در تسخیر آن هم خان مذکور تردداث بتقدیم رسانید - پستر پسر شاهزاده را بطریق توره همراه گرفته بر سر کرنول رفت - و ازانجا زر گرفته بجانب ارکات (که داؤد خان پنّي بفوجداري آنجا مي پرداخت شتافت - و دقیقهٔ از دقائق خیرخواهی شاهزاده فرونگذاشت - و با قلت زر و عسرت بر لشکر بانصرام مهمات طریق جانفشاني پیمود - و باز بشاهزاده ملحق گردید - پس از رسیدن بچهار منزلی حیدرآباد در استمالت رستم دل خان سبزواري (که صوبهدار آنجا بود) پرداخته او را بملازمت شاهزاده آورد - چون حکیم محسن خان مخاطب بتقرب خان (که بپایهٔ وزارت امتیاز داشت) باحسن خان شیوهٔ حسد (که خانه برانداز دولتهای کهنه است) ورزیده همیشه شاهزاده را حرفهای بے اصل رسانیده خاطر او را از خان مزبور متنفر مي ساخت دران ایام (که مابین خان مذکور و رستم دل خان مراسم جوشش نظر بدولتخواهی شاهزاده بیش از پیش مرعي بود) تقرب خان ظاهر نمود که اینها در فکر و مشورت

---

(2) در [بعضی نسخه] هرما ٭

دستگیر ساختن حضرت اند - شاهزاده (که در اصل مزاج بسودا مجبول و دران ایام از کثرت افکار آن نشه دو بالا گردیده بود) پس از کشتن رستم دل خان (که در احوالش مبین شده) خان مزبور را از خانه طابیده محبوس ساخت - و بانواع تعذیب روانهٔ ملک عدم گردانید گویند هرچند مردم پیش ازین واقعه باو خبر رسانیدند (که شاهزاده در تدبیر حبس شما ست) او (که همواره مسلک دولتخواهي مي سپرد) قبول این معني نکرد - این مقدمه در سنه (۱۱۲۰) هزار و یکصد و بیست هجري بوقوع آمد - برادر کلانش میر سلطان حسین سال دوم بهادرشاهي بدولت ملازمت رسیده بمنصب هزاري دو صد سوار و خطاب طالع یار خان چهرهٔ عزت بر افروخت *

* امیر خان سندهي *

میر عبدالکریم نام داشت - پسر امیر خان بن امیر ابو القاسم نمکین مشهور است - چون جدش را ناحیهٔ بهکر در ایام حکومت خویش دلنشین افتاد دران گل زمین طرح وطن ریخته عاقبت خانهٔ خود را پر ساخت - پدرش نیز در ایالت تته بمتقاضي[(۲)] اجل جان سپرده در جوار والد خویش مدفون شد - ازین جهت مسقط الراس و محل نشو و نمای اکثر ازین خاندان آن مرز و بوم است - لهذا بسندهي زبان زد گردیده - و الا اینها از سادات هرات اند - چنانچه در احوال نامهٔ نیاگانش مبرهن گشته - و نیز در ترجمهٔ امیر خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] بمقتضای اجل •

مرحوم گذشته - که او مثل پدر خود کثیر الاولاد بود - و در سن صد سالگي هم از توالد و تناسل باز نایستاده - میر عبد الکریم کوچک ترین برادران است - ازانجا [که برای خدمت حضور سلاطین (که معبر بخواصي ست) جز امرا زادگان و خانه زادان معتبر شایستگي ندارند] مشار الیه در بدو حال بخواصي اختصاص گرفت و پس ازان بسرداری خواصان سرافرازي یافت - و چون عروج دولت و صعود ثروت در طالع او مودع دست تقدیر بود در سال بیست و پنجم (که بلدهٔ اورنگاباد بقدوم سعادت‌لزوم پادشاهي خجسته بنیاد گردید) موصی الیه منظور نظر تربیت خسرواني گشته بخدمت داروغگی جا نماز خانه اعتبار قرب خدمت اندوخت - و بعد‌تر خدمت امانت هفت چوکي بانضمام جا نماز خانه یافت - و چون پیش آمد و ترقی او مرکوز خاطر پادشاهي بود داروغگی نقاش‌خانه نیز تفویض پذیرفت - و در آخر سال بیست وهشتم بتقصیرے معاتب شده از داروغگی جانماز خانه معزول گردید - و چون در سال بیست و نهم شاهزاده شاه عالم بهادر با خانجهان بهادر افواج ابوالحسن والی تلنگ را زده و برداشته بلدهٔ حیدرآباد را بتصرف در آورد مصحوب مشار الیه خلعت و جواهر بپادشاهزاده و امرای عظام متعینه ارسال یافت - چند کسے دیگر هم از روشناسان (که هر کدام بکارے مامور شده بود) با هم یکتائي ورزیده براه افتادند - چون بچهار کروهی حیدر آباد رسید شیخ نظام حیدرآبادي با جمعیتے ریخته همراهان را

عرضهٔ تلف گردانید - نجابت خان و اصالت خان (که قلیج خان ناظم ظفرآباد بورسم بدرقه داده بود) بسابقهٔ معرفتی (که با مخالف داشتند) بدو پیوستند - جواهر و خلاع مرسله و دیگر اسباب و متاع سوداگري و رهگذاري مردم (که قافله گویان همراه شده بودند) بغارت رفت - میر عبد الکریم را (که زخمي شده در میدان افتاده بود) دستگیر کرده نزد ابو الحسن بردند - پس از چهار روز اورا از گلکنده بحوالی حیدرآباد بمعسکر شاهزاده رسانیده خون را یکسو کشیدند محمد مراد خان حاجب خبر یافته بخانهٔ خود برد - و بانواع دلجوئي پیش آمد - و بعد التیام زخمها ملازمت پادشاهزاده نمود - و احکام ارشاد پیام (که بگذارش زباني حوالهٔ او بود) برگذارد - و از خدمت ایشان رخصت شده با خانجهان بهادر (که طلب حضور شده بود) بآستان سلطنت جبهه سا گردید - و در ایام محاصرهٔ گلکنده چون شریف خان کروره گنج اردو بتحصیل جزیهٔ هر چهار صوبهٔ دکن رخصت یافت خدمت کرورگی گنج به نیابت خان مذکور ضمیمهٔ خدمتش گردید - و در همین ایام داروغگی جرمانه (۲) نیز بوی تعلق گرفت - و در سال سي و سیوم بجایزهٔ نیکو خدمتی کروره گنج (که فراواني و ارزاني برابر قحط و غلای حیدرآباد نمود فاحش کرد) در بارگاه خلافت مستلزم مجری گردیده بخطاب ملتفت خان مورد التفات شایان گشت - بعد ازان از انتقال خواجه حیات خان خدمت

---

(۲) نسخهٔ [ب] جریب نیز ٭

آبدار خانه نیز باو مفوض شد - و در سال سي و ششم بخدمت
قوب رتبت داروغگی خواصان از انتقال انور خان پسر وزیر خان
شاهجهاني و از اصل و اضافه بمنصب هزاري سر عزت برافراخته
در تقرب و مزاج داني محسود اماثل شد - و در سال چهل
و پنجم بخطاب خانه‌زاد خان تحصیل ناموري نمود - و پس ازان
از کمال عنایت بافزایش لفظ میر بر خانه زاد خاني چهرهٔ عزت
افروخت - و بعد آن بخطاب میر خان مخاطب گردید - و در سال
چهل و هشتم پس از تسخیر حصار تورنا بخطاب موروثی پدرش
امیر خان سربارج ناموري سود - و درانوقت بر زبان پادشاه گذشت
که پدر شما میر خان (که امیر خان شد) در برابر الف یک لک روپیه
در جناب اعلی حضرت فردوس آشیاني پیشکش کرده بود - شما
چه مي‌گذرانید - عرض نمود هزار هزار جان فدای ذات مقدس باد
جان و مال همه تصدق حضرت است - روز دیگر مصحف مجید
بخط یاقوت از نظر گذرانید - فرمودند چیزے گذرانیدید که دنیا
و مافیها بهای آن نتواند شد - بعد فتح واکنکیره بافزونی پانصدي
از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري کامیاب دولت گردید - و در
اواخر عهد خلد مکان مقرب آن حضرت خاقان بود - و در مصاحبت
و محرمیت فوق نداشت - چه شب و روز بباریابی حضور تفوق
مي اندوخت - در مآثر عالم گیري آورده که در مقامات دیوا پور
سه کروهی واکنکیره انحرافی بمزاج پادشاه عارض شد - و اشتداد

و استیلای آن بجائے رسید که گاه گاه مدهوشي رو میداد - ازانجا (که سن بنود رسیده) یاسے تمام بمردم رو آورد - نزدیک بود که از هول آن حادثه ملک بهم برآید *

امیر خان نقل کرد که روزے درین ایام در نهایت ضعف زیر لب میگفتند * * بیت *

* بهشتاد و نود چون در رسیدي *
* بسا سختي که از دوران کشیدي *
* وزانجا چون بصد منزل رساني *
* بود مرگے بصـــورت زندگاني *

مرا که گوش بران افتاد زود بعرض رسانیدم - که حضرت سلامت شیخ گنجه (رحمه الله) برای تمهید یک بیت این همه ابیات گفته و آن این است * * بیت *

* پس آن بهتر که خود را شاد داري *
* دران شادي خدا را یاد داري *

فرمودند باز بخوانید - چند مرتبه تکرار یافت - اشاره رفت نوشته بدهید - نوشته دادم - مدتے مي خواندند - توانائي بخش قوتے عطا کرد - صباح آن بدیوان مظالم برآمدند - فرمودند که بیت شما مارا صحت کامل داد - و طرفه طاقتے بجان ناتوان آورد - خان مذکور بجودت فهم و حدت ادراک و شگرفي حیثیت و بلندي استعداد (که ازان بقابلیت تعبیر رود) ممتاز بود - در محاصرهٔ بیجاپور روزے

[که پادشاه برای ملاحظهٔ دمدمه (که برابر کنگرهٔ قلعه برده بودند) سوار تخت روان تا کنار خندق تشریف آورد - و از جانب قلعه گولهای توپ چرخ آشوب از بالای تخت میگذشت] مشار الیه (که دران وقت داروغهٔ جانماز خانه بود) هنوز پا بعرصهٔ اعتبار نگذاشته بداهة مصرع تاریخ * فتح بیجاپور زودي مي‌شود * (١٠٩٩) بر پارچهٔ کاغذے بقلم سرب نوشته از نظر گذرانید - پادشاه بفال نیک برگرفته فرمودند - خدا کند چنین باشد - در همان هفته افتتاح قلعه صورت انصرام گرفت - و بعد تسخیر حصار گلکنده * مصرع * * فتح قلعهٔ گولکنده مبارک بادا * (١٠٩٩) تاریخ یافته از پیش‌گاه خلافت مورد تحسین گشت - و چون مواد پندار و خود آرائي آماده داشت کله گوشهٔ نخوت بر سر بےنیازي کج میگذاشت - و با کم منصبي از جمیع نوئینان بلند مقدار یکسر و گردن برخود مي‌بالید - امیرزادهای خاندان در جلو او راه میرفتند نگاه درست بجانب کسے نمیکرد - نقش اعتبارش در بارگاه سلطنت آن چنان بر کرسي نشست که عمدها دست‌نگر و منت پذیر او بودند - چون حکم شده بود [که سوای کسے (که پالکي باو از سرکار پادشاهي عنایت شده) دیگرے از پادشاه‌زاده و امرا پالکي سوار در گلال بار نیاید] پس از چندے جملة الملک اسد خان و او (که درانوقت ملتفت خان بود) باجازت سوار آمدن فرق افتخار افراختند بعد ازان بهره‌مند خان و مخلص خان و روح الله خان مجاز گشتند

ازین جا رتبهٔ او توان شناخت - که چه قدر در دل پادشاه جا کرده
در دیانت هم قدم میگذاشت - اهل روزگار بفرمایش او جنس
هر دیار بقیمت نصف و ثلث ارسال مي‌کردند - دیده و دانسته
نگاه مي‌داشت - و در پرده قدغن استیعاب حصص ارز (۲) مي‌نمود
و بعد ارتحال خلد مکان همراه محمد اعظم شاه رفته چون صاحب
جمعیت و فوج نبود در گوالیار همراه بنگاه ماند - و پس ازانکه
تخت خسروي بجلوس بهادر شاه زیبایش گرفت و امرای عهد سلف
از مخلص و مخالف بافزونی مناصب کام دل اندوختند او نیز
از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري پانصد سوار مورد مرحمت شد
لیکن آن قرب و مصاحبت کو - و آن ناز و تبختر با که - نا چار
بقلعه‌داری اکبرآباد در ساخته گوشه گزید - و از نا دیدنیها را رست
منعم خان خانخانان (که در اهلیت و مروت یکتای روزگار بود) از
دیرین بزرگداشتها صوبه‌داری آگره نیز بوی تفویض نمود - و پستر
از صوبه‌داري معزول شده بقلعه داري میگذرانید *

چون در اواسط عهد محمد فرخ سیر پادشاه مرحوم بنابر استقلال
سادات بارهه رخنه باموز سلطنت راه یافته باقتضای مصلحت
پیش‌آمد امرای عالمگیري در افتاد عنایت‌الله خان و حمیدالدین
خان بهادر و محمد نیاز خان همه بتازگي مورد نوازش گشتند
خان مذکور را نیز از آگره طلب حضور نموده بداروغگی خواصان

(۲) در [بعضی نسخه] حصص از سر مي‌نمود *

ممتاز گردانیدند - و پس از خلع آن پادشاه مرحوم چون زمام سلطنت بقبضهٔ اقتدار سادات بارهه در آمد او را از تغیر افضل خان صدرالصدور خدمت صدارت کل نامزد کردند - گویند قطب الملک بمراعات پیشین رتبه تعظیم و توقیر او از دست نمیداد - و بر گوشهٔ مسند خود می‌نشاند - در همین ایام داعی حق را لبیک اجابت گفت - پسرانش هیچکدام رشدے نکرده با اندوختهٔ پدر بسند نمودند مگر ابوالخیر خان - که بنابر قرابت با خاندوران خواجه عاصم در عهد پادشاه مرحوم خطاب خاني یافته جمعیت و دستگاه داشت و همراه خان مزبور بسر مي‌برد - میر ابوالوفا نبیرهٔ ضیاءالدین خان برادر کلان امیر خان نسبت بپسران او نامے داشت - و در اواخر عهد خلدمکان بداروغگی جانماز خانه درجهٔ اعزاز مي‌پیمود - و قابلیت و استعداد او ذهن‌نشین پادشاه بود - چنانچه روزے عرضه داشت پادشاهزاده بهادر شاه بخط رمز از نظر گذشت - چون رمز معلوم نمیشد پادشاه بیاض خاص بمیر مذکور حواله نمود - که ما دوسه رمز واضح نوشته گذاشته‌ایم - آنرا با این سنجیده استنباط مطلب نماید - مشار الیه بیاوری دقت نظر و سرعت فکر رموز مستورهٔ (۲) مسطوره باستخراج آورده مضمون عرضه‌داشت را نوشته گذرانید - و درجهٔ استحسان یافت *

* آصف الدوله جملة الملک اسد خان *

محمد ابراهیم نام پسر ذوالفقار خان قرامانلو ست - نواسهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] رموز مسطوره باستخراج *

صادق خان میر بخشي و خویش یمین الدوله آصف خان میشد - از حداثت سن و ریعان شباب بحسن صورت و تناسب ظاهري منظور مراحم و عواطف اعلی حضرت بوده در همسالان و اقران امتیازے تمام داشت - سال بیست و هفتم بخطاب اسد خان و خدمت آخته بیگي نوازش یافته آخرها ببخشي گري دوم پایهٔ اعتبار افراخت - چون سریر خلافت بجلوس عالمگیري مزین شد مشمول عنایت گشته مدتها سرگرم بخشي گري دوم بوده سال پنجم بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار تحصیل افتخار نمود - سال سیزدهم بعد فوت وزیر معظم جعفر خان بتفویض نیابت وزارت و مرحمت خنجر مرصع و دو بیرهٔ پان بدست خاص مباهات اندوخت - حکم شد که رسالهٔ پادشاهزاده محمد معظم نویسد - و مهر پادشاه زاده دیانت خان منجم مي کرده باشد - و در همین سال از بخشیگري دوم معزول گشته در سال چهاردهم از انتقال لشکر خان بانتصاب خدمت (٢) میر بخشي گري اعلام سرافرازي بر افراخت - و غرهٔ ذي الحجه سال شانزدهم اسد خان استعفای نیابت نمود - حکم والا پیرایهٔ صدور گرفت که امانت خان دیوان خالصه و کفایت خان دیوان تن پائین تر از مهر دیوان اعلی مهر خود کرده مهمات دیواني سرانجام دهند - دهم شعبان سال نوزدهم آن خان ستوده اطوار باز بنوازش دوات مرصع کار و خدمت جلیل القدر وزارت اعظم بلندنامي یافت

---

(٢) نسخهٔ [ج] بانتساب خدمت *

و آخر سال بیستم (که خانجهان بهادر کوکلتاش از دکن معزول و معاتب گردید - و تا تعین صوبه‌دار نظم مهمات آنجا بدلیر خان نامزد گشت) جملة الملک با لشکر فراوان و سامان شایان بدکن رخصت یافته بخجسته بنیاد رسیده بود که برخی اخذ و جر بعرض پادشاه رسید - شاه عالم بنظم دکن مرخص شد - و اسد خان برگشته در مبادی سال بیست و دوم در کشن‌گدهه مضاف صوبهٔ اجمیر ملازمت نمود - و چون سال بیست و پنجم رایات پادشاهي بمالش سنبهای بهونسله (که پادشاهزاده محمد اکبر را در ملک خود جای داده بود) بعزیمت دکن در اهتزاز آمد جملة الملک را با شاهزاده عظیم‌الدین در اجمیر گذاشتند - تا راجپوتیه دران نواح غبار شورش نتوانند برانگیخت - پس ازان در سال بیست و هفتم در احمد نگر بتقبیل عتبهٔ خلافت جبهه افروز گشته بعد فتح بیجاپور بعنایت مسند وزارت با تکیه‌گاه زربفت و سوزني چکن‌دوز مربع نشین چارbالش استقلال گردید * ع * زیبا شده مسند وزارت * تاریخ است ۱۰۹۷

و پس از کشایش قلعهٔ گلکنده باضافهٔ هزار سوار بعلو مرتبت هفت هزاري هفت هزار سوار مرتقي شد - و سال سي و چهارم بتنبیه غنیم آن روی دریای کشنا و انفتاح قلعهٔ نندیال عرف غازي‌پور و نظم و نسق بالاگهات کرناتک حیدرآباد تعین گشت - جملة الملک بعد تصرف نندیال درکرپه (که سرحد کرناتک است) چهاوني داشت پادشاهزاده محمد کام‌بخش از حضور بانتزاع قلعهٔ واکنکیره

دستوري يافت - چون روح الله خان بانصرام آن مهم مامور شد او
بامتثال حکم جهان‌مطاع بکمک جملة الملک عنان توجه انعطاف
داد - پس از وصول موکب شاهي بکريه سال سي و هفتم حکم رسيد
که هردو بکمک ذوالفقار خان (که محاصرهٔ خنچي (۲) دارد) متوجه شوند
بعد از رسيدن آنجا بخابر لختے دواعي ميان پادشاهزاده و جملة الملک
رنجشے واقع شد - و بسعايت بدسگالان فتنه‌پژوه سرگراني و آشفتگي
طرفين گرمي گرفت - جملة الملک بدست آويز مراسلات مخفيهٔ
پادشاهزاده (که با راى (۳) قلعه‌نشين بوساطت بعضے ناعاقبت انديشان
درميان داشت) بحضور نوشته مجاز گرديد - که راز دلپت بونديله
شب و روز حلقهٔ در خانهٔ پادشاهزاده بوده بے رخصت اسد خان
سواري و ديوان و آمد و شد مردم بيگانه نشود - درين اثنا از جاسوسان
قلعه‌رو متحقق گشت - که کام‌بخش بخاسازي و رغم جملة الملک در
شب تار قرار رفتن قلعه داده - لهذا اسد خان بکنکاش ذوالفقار خان
و ساير سرداران لشکر فوج محاصرهٔ قلعه را ببنگاه طلبيده گستاخانه
بخانهٔ پادشاهزاده درآمده نظربند ساخت - و از خنچي برخاسته
حسب‌الحکم کام‌بخش را روانهٔ حضور نمود - و خود چندے در سنکر (۴)
توقف ورزيد - پس ازان طلب حضور گشته از مقدمهٔ کدورت اثر
پادشاهزاده واهمهٔ بسيار بخاطرش جا داشت - روز ملازمت چون

---

(۲) در [بعضے جا] خنجي نوشته (۳) نسخهٔ [ا] که با راماى
قلعه‌نشين (۴) نسخهٔ [ج] سکهر - و در [بعضے نسخه] سکره

بسلامگاه رسید ملتفت خان داروغهٔ خواصان قریب تخت استاده بود
آهسته خواند * ع * * در عفو لذتیست که در انتقام نیست *
پادشاه فرمودند که بجا خواندید - اجازت قدمبوس داده محفوف
عواطف ساختند *

و چون خلد مکان در سال چهل و سیوم سنه (۱۰۱۰) یک هزار و ده
هجری پس از اقامت چهار ساله در اسلام پوری معروف ببرمپوری
بعزیمت حق طویت جهاد بتسخیر قلاع و تخریب الکهٔ سیوای بهونسله
قدم جهان کشا در رکاب یک ران گیتی نورد گذاشت نواب قدسیه
زینت النسا بیگم را با خدمهٔ محل همانجا نگهداشته اسد خان
بحراست و حفاظت تعین گردید - و در سال چهل و پنجم مبادی
مهم کهیلنا حسب الطلب از بنگاه باستلام آستانهٔ اقبال آشیانه
شرف اندوخته بخطاب امیر الامرا چهرهٔ امتیاز افروخت - و فتح الله
خان و حمیدالدین خان و راجه جیسنگهه بسرکردگی او تعین تسخیر
آن قلعهٔ فلک شکوه گشتند - بعد فتح چون کسلے عارض مزاج امیرالامرا
گردید حکم عنایت شیم عز صدور یافت که از طرف اندرون دیوان
عدالت (که بموجب حکم بدیوان مظالم موسوم گشته) براه رو برآمده
در کتهره بتفاوت یکذرع زینهٔ حجره بنشینند - تا سه روز نشست
پس ازان حکم شد که عصا بدهند - بعد ارتحال خلدمکان پادشاهزاده
محمد اعظم شاه نیز باعزاز و احترام او کوشیده در امر وزارت
استقلالش افزود - و چون از گوالیار متوجه جنگ بهادر شاه شد

اسد خان را با بنگاه و همشیرهٔ اعیانی خود زینت النسا بیگم (که خلد منزل مخاطب به بیگم صاحب نمود) درانجا گذاشت - چون قسیم فیروزی از مهب ایزدي عنایت بپرچم بهادر شاه وزید آن شاه مروت کیش حلم آئین نظر بر دیرین بندگي و قدم اعتبار او از راه نوازش طلب حضور ساخت - برخے باریابان قرب گفتند که با اعظم شاه شریک غالب جمیع کارها او بود - فرمود که دران آشوب اگر پسران ما در دکن مي‌بودند بتقاضای وقت رفاقت عموی خود مي‌نمودند بعد ملازمت بخطاب نظام الملک آصف الدوله و خدمت وکالت (که در سوالف ایام صاحب اختیار جمیع مهام ملکي و مالي میشد) و نواختن نوبت در حضور سر عزتش از فلک برین گذرانید - و چون پادشاه رعایت خاطر منعم خان خانخانان (که حقوق بسیار ثابت کرده وزیر اعظم بالاستقلال[۲] بود) اهم مي‌شمرد و وزیر باید که سر دیوان ایستاده کاغذ بدستخط وکیل مطلق رساند چنانچه یکان دفعه بعمل آمد و این معني بر خانخانان گراني کرد لهذا مقرر شد که آصف الدوله که کبر سن دریافته مشغول عیش و نشاط است بشاهجهاناباد رفته بفراغت و آسودگي بگذراند - و وکالت را نیابةً ذوالفقار خان سرانجام نماید - لیکن در جنب اقتدار خانخانان سوای مهر وکالت (که بر اسناد و احکام بعد مهر وزارت میشد) دیگر امرے در وکالت نماند - آصف الدوله در دارالخلافه پنج وقت نوبت

(۲) نسخهٔ [ج] با استقلال •

کامراني نواخته زيستے گوارا و عافيتے مهيا داشت - چون نوبت سلطنت بجهاندار شاه رسيد و ذوالفقار خان راتق و فاتق خلافت گرديد مراتب نوکري از ميان برخاست - هر سه باري که بدربار رفت پالکي سواره بديوان عام فرود آمده متصل تخت نشست - پادشاه در مخاطبات عمو مي گفت - پس ازانکه جهاندار شاه از آگره شکست خورده گريخت و يکسر بخانهٔ آصف‌الدوله رسيد خواست تا ديگر باره ساز و سرانجام فراهم آورده بکارزار پردازد - ذوالفقار خان نيز رسيده درين کار مبالغه از حد برد - اسد خان (که مرد تجربه کار کهنه روزگار و نيک نفس عافيت طلب بود) راضي نشده بپسر گفت - که معزالدين بادمان خمر و انهماک لهو و لعب و سفله نوازي و نا قدر شناسي قابل فرمان روائي نمانده - چه لازم که چنين کسے را بطرفے برده فساد تازه برپا و فتنهٔ خوابيده بيدار کنيم - و باعث خرابئ ملک و تضيع (۲) عالم شويم - خدا عالم است که مآل کار بکجا منجر شود - هرکه از نژاد تيموريه سرير‌آرا گردد ما و شما را اطاعت او لازم است - همان روز اورا مقيد ساخته بقلعه فرستاد - و ندانست که تقدير بر تدبيرش ميخندد - و اين مآل‌گزيني و عاقبت‌انديشي موجب افناى جان‌شيرين پسر و زوال آبرو و دولت موروثئ او گردد - اما چون استطلاع بتقدير و ديده‌وري بسرائر آن مقدور بشر نيست آدم بيچاره بدان جهت ملوم و مطعون چرا باشد

(۲) نسخهٔ [ب] و تصديع عالم ٭

بایست وقت و صلاح مآل همین بود - مگر گویند که حمیت و غیرت
یا عرف و طبیعت بل انصاف و مروت اقتضای آن نمیکرد که پادشاه
هند با این همه حقوق و نوازش در چنین وقتی حادثه زده باعتماد او
بخانه‌اش در آید - و استشارهٔ احوال خود کند - اورا گرفته بدشمن
دهد - که با سوء حال بکشد - اگر خود از پیری تاب قطره و پویه
نداشت بآنها را میگذاشت - بهر دشت و صحرا که قاعد ادبارشان
میکشید می‌شتافتند - و خود زیاده بر آنچه کشید می‌کشید - بهر
تقدیر محمد فرخ سیر چون دید که شاه و وزیر مدبر تباه هوش
بدار الخلافه رفته - مبادا بطرفی سر کشند - و فتنهٔ نو برخیزد
معرفت میر جمله سمرقندی باستمالت نامهای پیاپی بنام پسر
و پدر بانواع نوازش و چاپلوسی دل وسواس زدهٔ هر دو را مطمئن
ساخت - گویند سادات بارهه (که درین امور شریک مصلحت پادشاه
نبودند) تا اینجا نمی‌دانستند - بلکه یقین داشتند که اینها بعرصه
خواهند در آمد - چرا ممنون احسان خود نباید کرد - پیغام کردند
که بمعرفت ما ملازمت نمایند - تا ضررے بحال شما عاید نگردد
چون کارکنان تقدیر در فکر دیگر بودند پدر و پسر باعتماد مواعید
عرقوبیهٔ پادشاهی غره گشته اعتنا بسادات بارهه نکرده رجوع بآنها
کسر شان خود دانستند - میر جمله چون از پیغام سادات مطلع شد
شتابان تقرب خان شیرازی را نزد آصف الدوله فرستاد که اگر استرضای
پادشاه مطلوب است زنهار بقطب الملک و امیرالامرا متوسل نشوید

گویند که تسم قران هم درمیان آورد - هرگاه پادشاه بباره پاگه دهلي رسید آصف الدوله با ذوالفقار خان بطمانینت تمام رفته ملازمت نمودند پادشاه بعنایت جواهر و خلعت و کلمات نوازش تسلي بخش گشته رخصت نمود - و فرمود که ذوالفقار خان بنابر مصلحت برخے امور حاضر باشد - آصف الدوله نکوهش مآل از سیمای حال در یافته با دل زار و چشم خون فشان بخانه آمد - همان روز ذوالفقار خان را قسمے که در احوال او تحریر یافته کشتند - فردای آن اسد خان را محبوس ساخته خانهاش بضبط در آورده چیزے نگذاشتند و صد روپیه یومیه جهت اخراجات او از سرکار پادشاهي قرار یافت - در جشن جلوس خواستند جواهر و خلعت برای او بفرستند - حسین علي خان امیرالامرا استدعا نمود که خود ببرد - گویند امیر الامرا بهمان دیرین روش آداب بتقدیم رسانید - او هم بدستور قدیم درمجي و ذهاب دست بر سینه گذاشته پان بدست خود داده رخصت کرد و در سال پنجم سنه (۱۱۲۹) هزار و یکصد و بیست و نه بعمر نود و چهار سالگي ازین دار پرملال درگذشت - چنین امیر نیک طینت کم آزار و متحمل با وقار بحسن صورت و نیکوئي شیم (که با زیردستان برفق و مدارا و با همچشمان بشان و تمکین باشد) در امرای قریب العهد دیگرے نگذشته - از ابتدای نشو و نما بکامیابي و کامراني بسر برده همواره بطاس مراد دوشش (۲) میزد

---

(۲) نسخهٔ [ج] دوشش میزد ‌•

نراد دغاباز فلک دست آخر باو کج باخت - و قزاق انقلاب نزدیک بمنزل بر امن آباد جمعیت او دو اسپه تاخت - از چرخ بے مروت صبح نشاطے ندمید که شام کدورتها سر نزد - و لقمۀ حلوائے بکام نریخت که صد نوالۀ زهر نیامیخت - این وفادشمن با که پیوست که نگسیخت - و با هرکه نشست زود برخاست * * بیت *

* پشیمان مي شود زود از عطای خویشتن گردون *

* چو خور گر قرص نانے صبح بخشد شام میگیرد *

از خوبیهای جملة‌الملک نقل کنند که چون خلدمکان در سال چهل و هفتم بعد تسخیر قلعۀ کندانه موسوم ببخشنده بخش (۲) بارادۀ انقضای برشکال در محي‌آباد پونا آمد کیف ما اتفق دایرۀ امیرالامرا در زمین پستے واقع شد - و خیمۀ عنایت‌الله خان دیوان خالصه و تن بر مکان مرتفع - پس از مرور چند روز (که خان مزبور جای سراپردۀ محل سرا محوط هم ساخته بود) نسبت خواجه سرای امیرالامرا (که صاحب اختیار سرکار او بود) گفته فرستاد - که ازین مکان بر خیزید - که خیمۀ نواب ایستاده خواهد شد - خان گفت خوب است اما مهلتے بدهند تا جای دیگر درین منزل بهم رسد - او تند ترک جواب داد - عنایت الله خان ناچار بمکانے دیگر انتقال نمود این ماجرا بپادشاه رسید - مصحوب حمیدالدین خان بجملة‌الملک پیغام شد - که شما این جا را بعنایت الله خان بدهید - و خود

---

(۲) نسخۀ [۱] کهندانه *

برخاسته بجای دیگر بروید - اسد خان اند کے مکث کرد - حکم شد
که بخانهٔ عنایت الله خان رفته معذرت خواهید - اتفاقا دران وقت
عنایت الله در حمام بود - جملة الملک آمده در دیوانخانه نشست
او جلد برآمد - امیرالامرا دستش گرفته بخانه آورد - و یک تقوز
پارچه اقامت گویان تواضع کرد - و تا انتهای مدت صحبت و رفاقت
و پس ازان هم هیچ گاه بهیچ وجه اظهار گله و بیدماغي ننمود
و در مهرباني و دلداري افزود - چنین کسان هم در زیرآسمان بوده‌اند
گویند اخراجات محل و اهل نغمه و نشاط آنقدر داشت که مداخل
بدان وفا نمي‌کرد - و بسبب بواسیر دایمي بے ضرورت بر زمین
نمي‌نشست - همیشه در خانه بمهد نشیني میگذرانید - سوای
ذوالفقار خان عنایت خان نام پسرے از بطن نول بائي (۲) مخاطب
براني داشت - خط را خوب مي‌نوشت - بداروغگیِ جواهر خانه
و منصب مناسب امتیاز یافت - بحکم پادشاه دختر ابوالحسن
حیدرآبادي را بعقد او درآوردند - اما باوباش وضعي افتاده سودائے
بهم رسانید - و رخصت دارالخلافه یافته ناهنجار روي پیش گرفت
همواره از سوانح دهاي نالش او بعرض میرسید - در همان حالت
درگذشت - پسرش صالح خان در عهد جهاندار شاه خطاب اعتقادخان
و منصب عمده یافته بود - برادرش میرزا کاظم از همنشیني رقاصان
وبزم سارنگیان (۳) یک قلم ننگ و ناموس را بتاراج داده باقبح اسالیب

---

(۲) نسخهٔ [ا] نول بالي - و نسخهٔ [ج] نول بای (۳) نسخهٔ [ا] شایگان •

درهای رسوائي بروزگار خود مي‌كشود *

* اميرالامرا سيد حسين علي خان (۲) *

برادر خرد قطب الملك عبدالله خان است - كه بجاى خود مذكور شود - قطب الملك وزير اعظم محمد فرخ سير پادشاه بود و سيد حسين‌علي خان بمنصب اميرالامرائي تارك مباهات بآسمان مي‌سود - اينها از اعاظم سادات بارهه اند - و اكابر شرفاى هند - هردو برادر فرقدين فلك سيادت و نيرين سپهر امارت بودند - متحلي باكثر شمائل سنيه - و خصائل رضيه - خصوص سخاوت و شجاعت كه ازين دو صفت والا آثار غرا بظهور رساندند - و نقشهائي (كه طراز صفحهٔ دولت باشد) بر لوح روزگار نشاندند - و از مبادئ ايام عروج تا منتهى بخوبي و نيكنامي بسر بردند - و از آبيارئ عدل و احسان عرصهٔ هند را رشك فردوس برين ساختند - ليكن در اواخر ايام دولت راه غلط پيمودند - و تا روز قيامت داغ بدنامي با خود بردند - اما نزد ارباب انصاف منشاى عزل پادشاه محض پاس آبرو و حفظ جان عزيز بود - اينها مدة‌العمر جانفشانيها نمودند - و لوازم دولتخواهيها بتقديم رسانيدند - پادشاه چشم از حقوق پوشيده در صدد قلع و قمع افتاد - و تا زنده بود همين خيال در سر داشت آخر اين راى سقيم باعث زوال سلطنت شد - و دولت پادشاه و سادات هردو برهم خورد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] خان بهادر *

قاضي شهاب‌الدین ملک‌العلما (قدس سره) در مناقب السادات مي فرمايد - که امارت صحت سيادت (۲) خلق محمدي ست و سخاوت هاشمي و شجاعت حيدري - بايد که سيد صحيح النسب ازين ملکات بهرهٔ وافي داشته باشد - و احيانا بحکم نفس اماره اگر مرتکب عصيانے شود آخرکار سببي رو ميدهد که باعث نجات اخروي مي‌گردد - مصداق اين کلام درين هر دو برادر مشاهده افتاد - که مظلوم ازين عالم رفتند - و غازهٔ شهادت بر رو ماليدند - نام اصلی قطب‌الملک حسن علي ست - و نام اصلی اميرالامرا حسين علي شهادت اول بزهر واقع شد - و شهادت ثاني بخنجر - اميرالامرا اگرچه برادر خرد قطب الملک است اما در سخاوت و شجاعت و علو همت و تمکين و وقار از برادر کلان فايق بود - در عهد خلدمکان بحکومت رنتهپور و آخرها بفوجداري هندون بيانه (۳) مي‌پرداخت چون برادرش بعد رحلت خلدمکان در لاهور مشمول عواطف شاه عالم گرديد سيد حسين علي‌خان با فوج شايسته در حوالي دهلي دولت ملازمت پادشاه دريافت - و در جنگ محمد اعظم شاه مصدر جلائل ترددات گشته بمنصب سه هزاري و عنايت نقاره سربلند گرديد و بوساطت شاهزاده عظيم‌الشان بنيابت صوبه‌داري عظيم آباد پتنه رخصت يافت - در اواخر عهد خلدمکان صوبه داري بنگاله بسپه‌دار

---

(۲) نسخهٔ [ب] که آثار صحت سيادت (۳) نسخهٔ [ج] هندول بيانه مي پرداخت •

خان مخاطب باعزالدوله[2] خانجهان بهادر از تغیر شاهزاده عظیم‌الشان مقرر گشت - محمد فرخ سیر خلف عظیم‌الشان (که بنیابت پدر در بنگاله بود) طلب حضور شده بپتنه رسید - چون مدتها بخودسري گذرانیده و نسبت ببرادران دیگر نزد جد و پدر رتبه نداشت رفتن حضور شاق و ناگوار پنداشته بعذر عسرت اخراجات اوقات پرستي میکرد - تا آنکه شاه عالم شنقار شد - محمد فرخ سیر خطبه و سکه بنام پدر نموده در فراهم آوردن مردم همت گماشت - درین اثنا خبر کشته شدن عظیم‌الشان رسید - در ربیع‌الاول سنه (۱۱۲۳) ثلث و عشرین و مائة والف خود سریر آرای سلطنت گشت - و سید حسین علي خان ناظم پتنه را بوعدهٔ عنایات مستمال ساخته رفیق گردانید - و ازین جهت سید حسن علي خان ناظم الهٓآباد نیز طریق رفاقت سپرده در کمتر زمانے افواج کثیره مجتمع گشت - اما بنابر قلت خزانه تا رسیدن اکبرآباد دوازده هزار سوار بیش نماند - حسین علي خان در روز جنگ (که در حوالي مستقر الخلافه با جهاندار شاه اتفاق افتاد) باتفاق حسن بیگ صف‌شکن خان (که نایب صوبه‌داري اودیسه بود) و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیله بمقابل ذوالفقار خان (که توپ و ضرب‌زن بسیار پیش رو چیده ایستاده بود) اسپان تاخته برنجیرهٔ توپخانه در آمد - چون عرصهٔ وغا بر خود تنگ دید بآئین ناموس پرستان هند پیاده گشته بزخمهای طاقت ربا بزمین افتاد

---

(۲) نسخهٔ [ج] بعز الدوله ٭

د آن دو سردار با جماعه‌دار بسیار مردانه زندگي سپردند - حسین‌علي خان پس ازین فتح نمایان بخطاب امیرالامرا بهادر فیروزجنگ و منصب هفت‌هزاري هفت‌هزار سوار و خدمت عمدهٔ میربخشیگري کوس بلندمرتبگي نواخت - و در سال دوم با فوج گران سنگین به تنبیه اجیت سنگهه راتهور (که لوای سرکشي و تمرد در وطن‌خود مي‌افراشت) مامور گردید - تا میرتهه هرجا تعلقهٔ او بود لکدکوب تاراج و پی‌سپر غارت ساخت - راجه از بیم‌ناکي به بیکانیر بدر زده باستوار جاها خزید - درین یساق آنچه از اجرای حکم امیرالامرا نقل کنند این ست که چون دیهات اجیت سنگهه و جیسنگهه باهم مخلوط اند و رعایای تعلقهٔ اوازین بهراس رو بفرار میگذاشتند بتاراجیان حکم میشد - که مواضع ویران را یغما ساخته آتش زنند - و بآبادان مزاحمت نرسانند - رعایای اجیت سنگهه این را (۲) دیده معرفت رعایای جیسنگهه قول‌گرفته مي‌آمدند - همان وقت سزاولان تعین میشدند که بتاراجیان بگویند که آتش فرو نشانند - و آنچه گرفته‌اند مسترد سازند اصلا درین حکم تخلف نمیشد - سزاولان آن اشیاء منهوبه را بالتمام در دیه جمع میکردند - بعضے ثقات (که از مردم دیهات بسیار استفسار کردند) باتفاق میگفتند - که غیر از سوختن دیگر هیچ‌نقصانے بما نشده راجه چون خرابیء خود دید از مآل کار اندیشیده وکلای معتبر فرستاده بتقبل پیشکش و فرستادن کنور ابهی سنگهه پسر کلان خود بحضور

---

(۲) نسخهٔ [ج] این راه دیده *

و دادن صبیه بپادشاه (که بزبان عرف آن‌دیار دوله نامند) مستدعی
عفو جرائم گردید - چون میر جمله در حضور صاحب دستخط پادشاهي
شده هرکه باز رجوع مي‌آورد منصب و جاگیر دستخط کرده میداد
و هر روز مزاج پادشاه را از سادات منحرف تر مي ساخت
امیرالامرا بمصالحه راضي شده کنور را همراه گرفته باستعجال
مراجعت کرد - و فوجي جهت دوله گذاشت - که متعاقب بیارد
درین سفر غریب قضیهٔ اتفاقي رو داد *

گویند چون امیرالامرا بشانزده کروهی میرتهه رسید معتبران راجه
با یک هزار و پانصد سوار جهت مصالحه آمده ملازمت نمودند
و استدعای مقام کردند - چون اشتهار داشت (که اظهار اینها فروغي
از راستي ندارد - و بحیله‌وري مي‌خواهند نگاه دارند - تا راجه
باحمال و اثقال بدر رود) حسین علي خان پیغام کرد که اگر مصالحه
واقعي ست تا رسیدن کنور شما مقید و مسلسل باشید - آنها اول
از راه ننگ و عار راضي نگشته آخر قبول کردند - امیرالامرا
چار کس معتبر را زنجیر کرده حوالهٔ جماعه‌داران عمده نمود - چون
جماعه‌داران همراه گرفته از دیوانخانه برآمدند لچهای لشکر بمجرد
دیدن این‌حالت بر ذخیرهٔ آنها دویدند - جنگ در پیوست - هرچند
مردم بممانعت تعین شدند اما لچها همه را بچشم زدنے بتلف
جان و مال در آوردند - امیرالامرا آن چار کس را از قید برآورده
معذرت خواست - و بآنها نیز تیقن شد که این حرکت بے‌اراده سرزده

براجه نوشتند - لیکن راجه پیش‌ازان بشنیدن این‌ماجرا فرار نموده بود ناچار امیرالامرا بمیرتهه شتافته توقف نمود - تا مصالحه صورت گرفت و پس از رسیدن دهلي تقریب صوبه داری دکن درمیان آمد حسین علي خان میخواست که خود ملتزم حضور باشد - و نیابت بدستور ذوالفقار خان بنام داؤدخان مقرر شود - پادشاه بگفتهٔ مشیران دمساز راضي نمیشد - تا آنکه گفتگوی خصومت‌آمیز درمیان آمده بطول انجامید - و بعد اللتیا و اللتي قرار یافت که میر جمله اول بصوبه‌داری پتنه رهگرا گردد - بعدازان امیرالامرا (که عزل و نصب کل خدمات دکن باختیارش مفوض گشته) رخصت شود - چنانچه سال چهارم سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست و هفت روانهٔ دکن گشته وقت رخصت بالمواجهه عرض کرد که اگر در غیبت من میر جمله بحضور رسید یا بقطب‌الملک قسم‌دیگر سلوک (۲) شد در عرض بیست روز مرا رسیده دانند - چون بمالوه رسید راجه جیسنگهه سوائي صوبه‌دار آنجا ازسرراه کناره گزید - تا ملاقات واقع نشود - امیر الامرا بحضور نوشت - که این حرکت او اگر بر طبق اشاره است حکم شود از همین جا برگردم - و الا فرداست که داؤد خان هم این مسلک پیش خواهدگرفت - چون ابتدای سلطنت واسطهٔ جان‌بخشی داؤد خان سادات شدند و بتازگي امیرالامرا نیابت صوبه‌داری برهان‌پور از پادشاه بنامش مقرر کرد او از گجرات بدان معموره رسیده

(۲) نسخهٔ [ب] مسلوک شد *

تمکن گزیده بود - در جواب فرمان رسید که در ازای قباحت نا فهمی
جیسنگهه عزل و نصب اورا باختیار شما گذاشتیم - و از داؤد خان
وقوع چنین حرکات چه احتمال دارد - احیانا اگر مصدر ادای نامناسبی
شود روانهٔ حضور نمایند - اما از بددلي و سفله مزاجي که پادشاه
داشت بوساطت خاندوران مخفي بداؤد خان تحریض مخالفت
نمود - چون امیرالامرا از نربده عبور کرد ظاهر شد که داؤدخان سررشتهٔ
موافقت گسسته خیال ملاقات هم در سر ندارد - حسین علي خان
در فکر اصلاح او فتاده بتفصیلے (که در ذکر احوال داؤد خان رقمزدهٔ
کلک احوال‌نویس شده) پیغامها بمیان آمد - حاصل آنکه در صورت
توافق ملاقات لازم - و در شکل تخلف روانهٔ حضور (۲) باید شد - از ما
مزاحمت نیست - داؤد خان پای جهالت افشرده کار بپرخاش
رسانید - ناچار یازدهم رمضان در فضای آن شهر عرصهٔ مبارزت آراسته
گشت - وجنگے بشایستگي رو داد - با آنکه تفنگ کاري بداؤد خان
رسیده بود مردانه درآمده متصل امیر الامرا دیگر باره بجنگ
درپیوسته نقد جان درباخت - امیر الامرا پس ازین فتح صولت افزا
(که رعب افزای سران و سرکشان دکن گردید) خجسته بنیاد را
اقامت جا ساخته فوجے بسرکردگی ذوالفقار بیگ بخشي به تنبیه
(۳) کهندو دیهاریه سینا‌پتی راجه ساهو (که در صوبهٔ خاندیس قلعها

---

(۲) در [بعضی نسخه] روانهٔ حضور شوند (۳) در [بعضی نسخه] کهرو و بهاریه و در [بعضی] کهندو و بهاریه •

احداث کرده تهانه قایم مي‌نمود - و باخذ چوتهه شورش‌آمای آن ضلع بوده قافلها را بتاراج مي‌برد) تعین کرد - او در پرگنهٔ بهانیر (۲) با اشقیا دوچار گشته بآویزش درآمد - مرهته باندک زد و خورد بآئین و رسمے که دارند منتشر گشته فرار گزیدند - فوج جنگ دکن نادیده (که از خم و چم مرهته آگاه نبود) شادان و نازان دنبال آنها گرفت که ناگاه آن تبه کاران بهیئت مجموعي چنان گرم و گیرا هجوم آوردند که ذوالفقار بیک (که از فرط تهور پیش آهنگ همه بود) با جمعے کشته گشته باقي فوج یغمائي شد - هرچند سیف‌الدین‌علي خان و راجه محکم‌سنگهه بمالش آن‌گروه شقاوت‌پژوه تعین شدند و تا بذدر سورت شتافتند و پس ازان محکم‌سنگهه تا ستاره (که مسکن و بنگاه ساهو ست) دقیقهٔ از نهب و تالان فرو نگذاشت اما جبر این کسر و تلافیِ این شکست موافق صولت و شکوه امیرالامرا صورت نگرفت نظر بر اسباب ظاهر (که وفور خزائن و کثرت سپاه و عزم بلند و شجاعت فطري حسین علي خان داشت) مي‌بایست شرذمهٔ ضالهٔ مرهته بسرچنگهای رسا و مالشهای مستوفي سر حساب میشدند لیکن [چون پادشاه بتحریک و اغوای دولت براندازان خود غرض بدستور داؤد خان در باب مخالفت امیرالامرا بسرداران جنوبي دکن حتی راجه ساهوی بهونسله (که بزور و تحکم راجهٔ دکن گشته) بایما و صراحت کوتاهي نمیکرد - و در دهلي با قطب الملک هر روز

---

۲) نسخهٔ [ج] بهانبور •

مصیبتی تازه و نزاعی نو بر می‌انگیخت - که هر ساعت صدای بگیر و بکش بگوش میرسید - و او از تنهائی و بیه‌کاکی ترغیب آمدن ببرادر می‌نوشت] لا علاج امیرالامرا از دشمن خانه بدشمن بیگانه ساخته در سنه (۱۱۳۰) یکهزار و یکصد و سی هجری معرفت سنکراجی (۲) ملهار و محمد انور خان برهانپوری مصالحه با راجه ساهو (بشرط عدم تاخت و تاراج ملک و تعرض شوارع و طرق و نگاهداشتن پانزده هزار سوار در رکاب ناظم) قرار داده اسناد چوتهه و دیسمکهی شش صوبهٔ دکن بمهر خود با تنخواه کوکن و غیره محالی (که راج قدیمش می نامند) حواله نموده گماشتگان (۳) اورا همه جا شریک و دخیل ساخت - اگرچه درین سودا بمقتضای وقت سود و بهبود پنداشت اما نظر بمآل زیانی سترگ اندوخت - و نیل بدنامی برچهرهٔ حال خود تا مرور دهور کشید - هرچند که خذلان دین و خفض اسلام عیاذا بالله درین کار منوي و مضمر او نباشد لیکن در ضمن تسلط کفر از یکی بده رسیده و هر روز سر ببالیدگی کشید - اما منصف دور بین در می‌یابد که درین کار شامت و وبال عاید روزگار کیست - و چون مصالحه (۴) با مرهته و ایفای عهد و پیمان برفاقت و ناخوشیهای پادشاه با قطب الملک همه دواعی انتهاض امیر الامرا بود بهندوستان نیز آمد آمد بزبانها شایع گشت - پادشاه بخیال محال و سد راه شدن امیرالامرا

(۲) نسخهٔ [ا] شنکراجی - و نسخهٔ [ب] شنکراجی (۳) در [چند نسخه] گماشتگان (۴) نسخهٔ [ج] مصالحه با مرهته •

محمد امین خان چین بهادر را ببهانهٔ بند و بست مالوه که سر راه دکن است مرخص ساخت - و پس ازان (که بحرف طرازي و کاربردازي اعتقاد خان بتازگي شاه و وزیر نرد (۲) ولا باهم باختند) پادشاه اخلاص خان را (که باهردو برادر اخلاص‌مند گفته‌میشد) باصلاح مزاج حسین علي خان و باز داشتن از عزیمت حضور مرخص کردند - امیرالامرا (که تصمیم عزیمت کرده باستماع دوستي تازهٔ شاه و وزیر متوقف بود و انتظار خبر ثاني مي‌کشید) باز برهم زدگي مسموع شده غرهٔ محرم سنه (۱۱۳۱) هزار و صد و سي و یک با فوج دکن و مرهته بشوکت و صولت تمام از خجسته بنیاد رکضت (۳) نمود - و معین‌الدین نام مجهول الحالے را بپسري شاهزاده اکبر برداشته باظهار هواخواهي و فدویت بپادشاه نوشت - که در تعلقهٔ راجه ساهو سرے کشیده بود دستگیر گردیده - نزد خود طلبیدم - در امثال این امور احتیاط و تقید صلاح دولت دانسته خود بحضور مي‌آرم - اواخر ماه ربیع الاول در حوالي دار الخلافه جانب لات فیروزشاه دایره نمود - و خلاف ضابطهٔ حضور نوبت نواخته داخل خیمه شد - و مکرر ببوانگ بلند گفت که من از نوکري پادشاه برآمدم - و پس ازانکه بوساطت قطب الملک تکالیفے چند با شروط و عهود پذیرا یافت پنجم ربیع الآخر ملازمت نموده گذارش گلها کرد - و مشمول نوازش و مرحمت بیکران رخصت یافت - و باز هشتم ماه مذکور بشهرت سپردن شاهزادهٔ جعلي سوار

---

(۲) نسخهٔ [ب] نرد دغا (۳) نسخهٔ [ب] نهضت نمود •

شده بحویلی شایسته خان (که از پیشگاه خلافت باو عنایت شده بود) داخل گشت - قطب الملک با مهاراجه ببند و بست قلعه شتافته هیچ‌کس را درانجا نگذاشتند - چون فوت قابو معبر بهوء تدبیر است و اغماض چنین وقت خیرباد جان و آبروی خود گفتن مباشر امرعظیم و مرتکب کار خطیر گشتند - چنانچه در ذکر قطب‌الملک مرقوم خامه گردیده - و هنوز دو ماهے نگذشته بود که نیکو سیر پسر پادشاهزاده محمد اکبر (که در قلعهٔ اکبرآباد مقید بود) باتفاق احشام آنجا علم‌خلاف برافراشت - امیرالامرا بر جناح استعجال رسیده در محاصرهٔ سه ماه و چند روز بسازش هزاریهای احشام آنجا قلعه برگرفت و اموال قلعه را متصرف گشت - و چون قطب الملک بمقابل راجه جیسنگهه سوائي (که بقصد مخالفت از آنبیر برآمده بود) بفتحپور سیکري رسید امیرالامرا نیز ملحق شد - و بعد مصالحهٔ راجه میان برادران بر سر اموال آگره کدورتها برخاست - و پیغامهای درشت و تلخ از طرفین گذارش یافت - اما آخرکار از پخته‌کاری راجه رتن چند شیوع و اعلان نیافته به بیمزگی تمام قلیلی ازان بقطب الملک عاید شد چون مشیت ایزد بیهمال (که بمصلحتهای او که تواند پی برد) بدان تعلق گرفته بود (که هردو برادر ببادهٔ کامیابي لبے تر ساخته شورابهٔ بیمرادي در کشند - و گامے چند بمقصود شتافته ره سپر ناکامي گردند) مساهلهٔ سترگ و غلطے فاحش سرزد - که با تصدی چنین امر خطیر (که دولابے عظیم بچرخ آوردند) بملاحظهٔ یک دیگر

سریر آرای هندوستان نگشتند - اگر یکے بدیگرے سر فروتني و انقیاد فرود مي آورد یا امیرالامرا (که بعلوشان و جلالت قدر و عزمے بلند و همتے بجا و شجاعتے مفرط و دانشے درست شهرت تمام داشت - و بصولت و مهابت رعب افزای دور و نزدیک بود) قطب الملک را از میان برداشته مربع نشین چار بالش سلطنت میشد اغلب که پیش میرفت و زمانهٔ دراز دولت در خانوادهٔ ایشان امتداد مي گرفت - چنانچه باستاني نامها از احوال گذشتگان آگاهي مي بخشد - بالجمله بنابر هنگامهٔ جهیله (۲) رام و گردهر بهادر امیرالامرا با محمد شاه پادشاه و قطب الملک از فتح پور باگره معاودت نموده تا انفصال قضیه اقامت آنجا ناگزیر افتاد - چون گردهر بهادر پس از فوت جهیله (۲) رام سر استکبار مي خارید حیدر قلي خان با محمد خان بنگش تعین گشته بوساطت راجه رتن چند (۳) بآشتي و مصالحه خاطر ازان طرف وا پرداختند - درین ضمن فلک نقشے نو بر صفحهٔ روزگار کشید نظام الملک بهادر فتح جنگ (که بحسن تدبیر و نیروی پردلي ممتاز امرای عالمگیري ست) استشمام رایحهٔ غدر و عناد از سادات نموده گام سرعت بدکن برگرفت - و در کمتر زمانے دلاور خان بخشي امیرالامرا را (که با فوج چیدهٔ جرار بتعاقب بود) و عالم علي خان برادر زاده و متبنای حسین علي خان را (که بنیابت صوبه داري دکن مي پرداخت - وبا فوج مرهته و متعینهٔ آنجا بعزم قتال باستقبال رسیده)

---

(۲) در [بعض نسخه] چهیله رام (۳) نسخهٔ [ج] مصالحه ٭

بآویزشهای پی در پی دست‌خوش تاراج جان و مال ساخت - غریب
حالتی بحسین علي خان رو داد - نمي‌دانست که مآل کار بکجا
خواهد کشید - و هوش و حواس باخته هر روز تدبیرے مي اندیشید
برخے گفتند که چون قبیلهٔ نواب در دکن است بارسال فرمان
صوبه داری دکن نظام‌الملک را مستمال باید ساخت - و بمرور
و تدریج بتلافي و تدارک باید پرداخت - درین اثنا خبر رسید که سید
مبارک خان بخاري قلعه دار موروثی دولت آباد با آنکه از طرف
حسین علي خان بتغیر جاگیر آزرده خاطر بود بپاس ناموس سیادت
زن و زاد امیرالامرا را با توابع و اسباب پیش از رسیدن نظام‌الملک
بخجسته بنیاد در قلعه جا داده از دستبردهای اعادي مصون و
محفوظ نگاهداشت - پارهٔ هوش رفته بجا آمد - بمشورت و کنکاش
بسیار پادشاه را همراه خود گرفته نهم ذي‌القعده بعزیمت دکن
با پنجاه هزار سوار موجودي سوای آنکه نگاهداشت علی‌العموم شروع
کرده و باطراف و جوانب زرها برای سپاه فرستاده از اکبراباد
کوچ نمود *

سبحان الله این دو برادر سیما امیرالامرا سخاوت و کرم و حلم
و مواسات فطري داشتند - هرگز مجوز ستم و بیداد بمتنفسے نشدند
اما مقلب القلوب نوعے صرف دلها نمود که پیش آوردهای سادات
هرچند میدانستند (که زوال دولت اینها متضمن خانه براندازی ماست)
الهي این کشتي غرق شود باهم مي‌گفتند - از بیگانگان چه توان گفت

چون اعتماد الدوله محمد امین خان(۲) چین بهادر بخاطر قرابت قریبهٔ خود با نظام الملک متوهم گشته با وجود عهد و پیمان امیرالامرا جزم کرد که آخر کار دست ازو هم برنخواهند داشت بفکر غدر افتاد - و میر حیدر کاشغري را (که از ترکان دوغلات بود - وجد کلانش میر حیدر صاحب تاریخ رشیدي همواره ملتزم رکاب بابري و همایوني بود - و چندے بفرمان‌روائي کشمیر رسیده - و از جهت میرشمشیري اینها را میر گویند) بران داشت که منتهز قابو گشته بکید و حیله بقطع رشتهٔ حیات امیرالامرا اقدام نماید *

گویند سوای والدهٔ پادشاه و صدر النسا محل و سعادت خان نیشاپوري (که از فوجداري هندون بیانه بحضور رسیده با محمد امین خان همراز گشته بود) دیگرے ازین شر سر(۳) آورده آگهي نداشت اگرچه به ثبوت رسیده که شبے (که حامل این سانحه بود) میر جمله باظهار هواخواهي باميرالامرا ازین مقوله اطلاع داد - جواب گفت که من مگر خربوزه ام - که کسے بکارد زند - و اصلا التفات نکرد - بهر تقدیر ششم ذی‌الحجه (۱۱۳۲) هزار و صد و سي و دو سال دوم از جلوس که منزل توره (که از فتحپور سي وپنج کروه عرفي ست) مخیم عساکرگردید اعتماد الدوله ببهانهٔ تهوع و برهم زدگي دل به پیش‌خانهٔ حیدر قلي خان میر آتش فرود آمد - و حسین علي خان بعد از داخل شدن پادشاه بمحل سرا برگشته پالکي‌سواره راه خانه گرفت - همین که

(۲) نسخهٔ [ج] امین خان بهادر (۳) در [بعضے نسخه] سر بباد داده *

متصل دروازهٔ کلال‌بار رسید میر حیدر که روشناس و راه حرف داشت احوال خود نوشته بدست امیرالامرا داد - و شروع به ضعیف نالی زبانی نمود - چون دید که او مشغول خواندن است آنچنان بچستی و چالاکی خنجر آبدار بپهلوی آن بهادر نامدار رسانید که کارش بآخر انجامید - و نور الله خان پسر اسدالله خان مشهور بنواب اولیا که پیاده همراه میرفت بضرب شمشیر میر حیدر را از پا در آورد مغلان از هر طرف دویده نور الله خان را از هم گذرانیدند - و سر امیرالامرا جدا کرده نزد پادشاه بردند - چون مردم حسین علي خان برسیدن منزل هر یکے بجائے و مقامے قرار گرفته غافل از شعبده بازی فلک دوار بودند دران وقت نتوانستند رسید - مگر سید غیرت خان (۲) که بمجرد استماع بے آنکه بجمع مردم پردازد با معدودے رسیده کشته گشت - و جوقے دیگر هم دست و پای بے‌حاصلي زدند - پس ازین هنگامه لاش امیرالامرا (که به بیحرمتي افتاده بود) با لاش غیرت خان و نور الله خان بحکم پادشاهي نماز جنازه خوانده و تابوتها را بزر بفت گرفته خواستند روانهٔ اجمیر نمایند - اما بنابر کوچ کهار میسر نیامد - و زربفت هم لچها کشیده بردند - بعد ازان باجمیر نقل کرده در جوار پدرش سید عبد الله خان مرحوم مدفون ساختند *

از بعضے ثقات مسموع شده که پیش ازین واقعه مرد صالح در رویا

---

(۲) نسخهٔ [ب] غوث خان *

دید که سیدالشهدا ثالث ایمهٔ اثناعشر کرام (علیه و علی آبائه السلام)
خطاب بامیرالامرا کردند - و فرمودند که * بلغ وعدک - وغلب عدوک *
پس ازان سانحه چون حساب نمودند هر فقره تاریخ بود - با صنعت
تقلیب - میر عبد الجلیل حسینی واسطي بلگرامي (رحمه الله)
قصیدهٔ غرائی در مرثیهٔ حسین‌علي خان گفته - تا تاریخ دریغها
ثبت گردید * * ابیات *

* آثار کربلاست عیان از جبین هند *
* زد جوش خون آل نبي از زمین هند *
* شد ماتم حسین‌علي تازه در جهان *
* سادات گشته اند مصیبت نشین هند *
* از داغ دل زدند چراغان اشک جوش *
* این است نوبهار گل آتشین هند *
* گیتي چرا سیاه نگردد ز درد غم *
* خاموش شد چراغ نشاط آفرین هند *
* نیلي ست زین معامله پیراهن عرب *
* وزخون‌گریه سرخ شد ست آستین هند *
* رستم نشان حسین‌علي خان شهید شد *
* از خنجرے که بود نهان در کمین هند *
* آن صفدرے که از قلم تیغ بارها *
* تحریر کرد نسخهٔ فتح مبین هند *

* منقاد او شدند ازان سرکشان دهر *
* کز داغ ضبط کرده نشان بر سرین هند *
* تیغش بروز معرکهٔ خصم تیره بخت *
* چون برق میشگافت صف آهنین هند *
* فرزند مصطفی خلف الصدق مرتضی *
(۲)
* کز روی فخر بود بدانش یمین هند *
* هند از شهادتش تن بے روح گشته است *
* یعنی که بود او نفس واپسین هند *
* عالم چو قبر در نظر خلق شد سیاه *
* افتاد تا ز خاتم دهر آن نگین هند *
* از دست ابن ملجم ثانی شهید شد *
* گوئی ز کوفه است گل ماتمین هند *
* هند اینچنین مصیبت عظمی ندیده است *
* دیدیم داستان شهور و سنین هند *
* کاهیده است صبر و تناور شد ست غم *
* اینها نصیب ماست زغث و سمین هند *
* ای دوستان آل و محبان اهل بیت *
* غمگین شوید بهر حسین حزین هند *
* تا حق اهل بیت رسالت ادا شود *

(۲) نسخهٔ [ب] بذانش *

* بر رغم این جماعهٔ منصوبه ببین هذه *

* سال شهادتش قلم واسطي نوشت *

۱۱۳۲

* قتل حسین کرد یزید لعین هذه *

حق این است که در قریب العهد کم امیرے باین خوبي گذشته - باکثر ستوده خوها متفرد بود - و در همت و مروت یکتا - وفور طعام وکثرت اطعام هرکار او مشهور است - اجرای بُلغور خانها از غلهٔ خام و پخته و احداث مجالس یازدهم و دوازدهم هر ماه در بلاد عظیمهٔ دکن نموده که تا حال جاري ست - درین مجالس با مشائخ و فقرا بخضوع و انکسار بنفس خود خدمت مي نمود - پیش از آمدن (۲) دکن زر مهم سازي نمي گرفت - پس ازان محکم سنگهه و دیگر متصدیان باظهار کمی مداخل و افزوني خرج مزاجش را برین آوردند - معهذا گویند اموال ملا عبدالغفور بهره ملک التجار بندر سورت (که زیاده بر یک کرور روپیه بود) حیدر قلي خان متصدی بندر باوجود وارث ضبط نمود - در همان ایام انقلاب سلطنت رو داد - و عبدالحي پسر متوفی باستغاثه بحضور رسید - و جهت معافی اموال پانزده لک روپیه نذر بامیر الامرا نوشته داد - روزے پگاه‌تر او را طلبیده نذر را با اموال بخشید - و خلعت داده رخصت وطن نمود - و گفت امشب مرا بر سر مال این مرد با نفس خود مجادله افتاد - آخر بر نفس طامع غالب آمدم ●

---

(۲) در [بعضی نسخه] از برآمدن دکن ●

* اعتقاد خان فرخ شاهي *

محمد مراد نام کشميري اصل است - در عهد خلدمنزل بوکالت جهاندار شاه و منصب هزاري و خطاب وکالت خاني امتياز داشت و در ايام جهاندار شاه ترقي کرده چون نوبت سلطنت محمد فرخسير رسيد داخل کشتنيها گشت - اما ربط سابق با سادات باعث جان‌بخشي او شده منصب هزار و پانصدي و خطاب محمد مراد خان يافت - و داخل يساولان تزک گرديد - چون محمد امين خان بخشي دوم بمالوه رخصت يافت (تا شايد سد راه اميرالامرا از دکن تواند شد) در کوچ توقف ميکرد - محمد مراد خان بسزاولي تعين گشت با دهن دريدگي و زبان درازي که داشت فايده نکرد - سر ديوان آمده عرض نمود - که اطاعتے در سر ندارد - که سزاولئ کسے موثر شود پادشاه جواب ندادند - باز بے‌محابا عرض کرد - که اگر درين وقت اغماض شود هيچ نمي‌ماند - پادشاه گفتند چه بايد کرد - گفت ببنده حکم شود که رفته بگويد - همين‌وقت کوچ نمايد - والا بخشيگري تغير فرمودند شما ابلاغ حکم کنيد - رفته آن قدر تشدد بکار برد که همان روز کوچ نمود - اين جرأت و دولتخواهي پسند پادشاه شده بارباب خلوت فرمودند - و بوسيلهٔ هم وطنئ صاحبهٔ نسوان والدهٔ پادشاه بيشتر مورد عنايت گشت - چون پادشاه بنابر مخالفت و منازعت با سادات بارهه و تسلط و اختيار آنها مکدر و متالم بود هر روز فکرے تازه و مشورتے نو در استيصال آنها ميفمود - و از کم فطرتي و بے جرأتي

بجائے نمیرسید - روزے وکالت خان قابو یافته بپادشاه درین مقدمه چندان بنیرنگیء افسانه و افسون باغ سبز جلوه داد و گفت بے آنکه کار اهل خلاف بمصاف رسد در اندک فرصتے شیرازهٔ تسلط آنها از هم می پاشد که فرخ سیر (که لوامع دانش و تمیز فرونشانده بود) اصلا بکنه کار پی نبرده فریفتهٔ او گشت - و در همه کارها محرم همراز و یار دمساز کرده در ایام معدود بمنصب هفت هزاري ده هزار سوار برآورد و بخطاب رکن الدوله اعتقاد خان بهادر فرخ شاهي بلند مرتبه ساخت روزے نبود که جواهر ثمینه و اجناس نفیسه بار مرحمت نمي‌شد سرکار مرادآباد را صوبه قرار داده موسوم برکن آباد فرموده در جاگیرش بطریق التمغا عنایت شد - و بصوابدید او جهت برانداختن دولت سادات سربلند خان از پتنه و نظام الملک بهادر فتح جنگ از مرادآباد و مهاراجه اجیت سنگهه از جوده پور وطنش طلب حضور گشتند و با هریکے هر روز صحبت مشورت منعقد میگشت - اگر کسے اظهار مینمود (که اگر بیکے خلعت وزارت عنایت شود استقلال قطب الملک میکاهد و بمرور وهنے تمام بحال او راه خواهد یافت[2]) میفرمودند برای وزارت بهتر از اعتقاد خان کسے نیست - امرا [که از پیش آمد چنین مرد کم اصلے (که بهرزه گوئي و بد وضعي شهرهٔ عالم بود) دل بري داشتند[3]] کی بوزارت او راضي بوده دل نهاد کار میشدند ناچار پهلو تهي میکردند - و فی الواقع چه طور سودائي بود - ارتکاب

---

(۲) نسخهٔ [ب] راه یابد (۳) در [بعضے نسخه] دل بري داشتند ٭

مهالک و تعب‌کشي و جان‌کني ازين کس باشد - و وزارت و دولت نصيب ديگرے *

* بيت *

* من عاشق و معشوق بکام دگران است *

* چون غرهٔ شوال که عيد رمضان ست *

و غريب تر آنکه با اين همه توقع کارهای خطير ازين امرا اکثرے را بتغير جاگير و خدمت آزرده خاطر فرمودند - و قطب الملک آنرا مغتنم پنداشته باستمالت و اعانت هر يکے پرداخته ممنون خود ميساخت - و اين فکرهای لاطايل و کنکاشهای باطل که * مصرع *

* نهان کی ماند آن رازے کزو سازند محفلها * مفصل چون بقطب‌الملک ميرسيد او برای حفظ آبرو شروع بنگاهداشت عام کرده بحسين علي خان اميرالامرا نوشت - که کار از دست رفته - زود از دکن بايد رسيد - پادشاه از تصميم عزيمت اميرالامرا آگاه گشته از سر نو بفکر التيام و اصلاح افتاده اعتقاد خان و خاندوران را بخانهٔ قطب‌الملک فرستاده تجديد عهد و پيمان بايمان غلاظ و شداد درميان آورد - از طرفين تدارک مافات قرار يافت - هنوز ماهے نگذشته بود که بطفل مزاجي و کم حوصلگي پادشاه اين‌همه مراتب آشتي نسيا‌منسيا گرديده غبار کدورت و ناخوشي طرفين بيش از پيش تهيج گرفت وبکرات همين صحبت رو داد - بعضے امرای تجربه کار کناره گزيني را وقايهٔ آبرو فهميده خود را کشيدند - و چون اميرالامرا از دکن رسيد پس از استحکام عهود و شرائط ملازمت دريافت - اما اوضاع

پادشاهي و برهم کاري مردم ديده توقع اصلاح برداشت - و بفکر ديگر افتاد - هشتم ربيع الثاني بتقريب ملازمت ثاني قطب الملک را باتفاق اجيت سنگهه ببدن و بست قلعهٔ ارک فرستاد - غير از اعتقاد خان کسے از مردم پادشاهي در قلعه نماند - قطب الملک با پادشاه شکوه و اعادهٔ بے عنايتيها سر کرد - محمد فرخ سير هم بر آشفته جواب ميداد - تا آنکه منجر بحرفهاي خشن شده - اعتقاد خان خواست که بسخنان ابله فريب ميانجي گري نمايد - چون از طرفين سررشتهٔ اختيار از دست رفته بود سيد عبدالله خان اورا مخاطب بدشنام ساخته گفت - از قلعه برآرند - پادشاه برخاسته بمحل رفتند و اعتقاد خان جان بدر بردن غنيمت دانسته راه خانه گرفت قطب الملک شب باحتياط تمام در قلعه گذرانيده صبح نهم ربيع الآخر پادشاه را مقيد نمود - و تا آن وقت بر هيچ کس معلوم نبود که در قلعه چه گذشت - عوام کشته شدن عبدالله خان شهرت دادند اعتقاد خان باظهار فدويت با جمعيت خود سوار شده در بازار سعدالله خان بمقابل فوج امير الامرا خر حمله نموده دست و پاي بيحاصلي ميزد - که نوبت جلوس رفيع الدرجات بلند آوازه گشت - اعتقاد خان را بخفت تمام دستگير ساخته خانهٔ اورا بضبط در آوردند - و بباز يافت جواهر نفيسه (۲) (که باو انعام شده بود - و اکثرے متفرق ساخته) ذلت و خواري ميکشيد - فرخ سير را بعد سلطنت شش سال و چهار ماه

(۲) در [بعضے نسخه] جاگير و منصب که باو ٭

سوای یازده ماه فرمان روائی جهاندار شاه (که در ایام پادشاهی خود داخل کرده بود) از سلطنت خلع نموده بالای ترپولیهٔ قلعهٔ ارک که جای تنگ و تاریک است محبوس نموده بتعذیب تمام نگاهداشتند - گویند نور بصرش بالکلیه زایل نشده بود *

از ثقهٔ عمده که مقرب سادات بود مسموع شده که چون قرار یافت (که میل بچشم او باید کشید) قطب الملک بے آنکه بکسے ظاهر نماید سرمه دان استعمالی خود را سر دیوان به نجم الدین علي خان داد که حکم پادشاه است - رفته میل بچشم فرخسیر کشند - درین وقت فرخ سیر جزع بسیار کرد - و بجائے رسانید که ناچار بزیر کشیدند پس ازان که دید در بصارت نقصانے نشده در اخفای آن میکوشید و هرگاه چیزے مي‌خواست مي‌گفت - برین بصیر ترحم نمایند قطب الملک و امیرالامرا تبسم کرده میگفتند - که بخیال او گویا ما مطلع نیستیم - بهر تقدیر از ساده لوحي بمستحفظان بوعدهٔ مناصب عمده مشورت برآوردن خود میکرد - که نزد راجه جیسنگهه سوائي رسانند چون این خبر بصاحب مداران خلافت رسید باقتضای صلاح ملکي دربار مسموم نمودند - از سخت جاني کارگرش نیفتاد - آخر بتسمه‌کشي که بدعت مستحدثهٔ او بود رهگرای فنا ساختند - روزے که تابوتش بمقبرهٔ همایون پادشاه مي‌بردند طرفه بلوای عام واقع شد - دو سه هزار مرد و زن شهر خصوص لچه و فقیر بازاري جمع گشته گریه‌کنان همراه میرفتند - و سنگها بمردم سادات زده نفرین میکردند - و تا سه روز

بر قبرش مجتمع گشته مولود خواني نمودند *

سبحان الله مردم درین مقدمه حیدري و نعمت اللهي شده اند یکے میگوید *　* رباعي *

* دیدي که چه با شاه گرامي کردند *

* صد جور و جفا ز راه خامي کردند *

* تاریخ چو از خرد بجستم فرمود *

۱۱۳۱

* سادات بوی نمک حرامي کردند *

دیگرے گفته *　* رباعي *

* با شاه سقیم آنچه شاید کردند *

* از دست حکیم هرچه آید کردند *

* بقراط خرد نسخهٔ تاریخ نوشت *

۱۱۳۱

* سادات دواش آنچه باید کردند *

اما پر ظاهر است که در ازای حقوق پادشاهي قدیما و جدیدا (که بر ذمهٔ خانه زادان موروثي ثابت و متحقق است - سیما در حق این دو برادر که در نوکري بآقائي رسیدند) صدور این حرکت قبیح ازینها (که ظلمے صریح بود با کفران نعمت که هریک بانفراده در رذالت و شناعت تام تمام بود) نه حق حقیق است - حاشا وکلا - بلے اینها هم طرفه خدمتے بتقدیم رسانیدند - که ببذل جان و ایثار مال کوتاهي نکرده پادشاه هندوستان ساختند - لیکن بنظر انصاف نه این حق است - بل ادای حق است - و مقتضای نمک خوارگي - اما

نفس خود کام چه میگوید - و عقل دور اندیش معاش چه مي‌فرماید
آیا دفع شر پیش از وقوع بقدر میسور واجب نیست - منفعت خویش
جدای نفس انساني شده - اگر سبقت درین امر نمیکردند بتلف
جان و آبرو گرفتار میگشتند - اگرچه بعنوان دیگر هم حفاظت ازین بلیه
میسر بود - که در مبادی حال آنها از خدمات حضور دست کشیده
بکار عمدهٔ سرحدے اکتفا مي‌نمودند - حب جاه و ریاست که بدترین
خصائم است نگذاشت - و درینوقت مدعیان باین هم کی میگذاشتند
بهر تقدیر اگر باصل کار را نگرند خود محمد فرخ سیر مادهٔ فساد
سلطنت خود گشته از بےتجربگي و نابخردي غلطها ازو سرزد - اول
منصب والای وزارت را [که اصلا مناسبتے بسادات بارهه ندارد - چه
در عهد عرش‌آشیاني تا زمان خلدمکان (که بآغاز و انجام دستور العمل
سلطنت هندوستان اند) سادات بارهه بمناصب عمده ترقي کردند - اما
اول مرتبه بدیواني صوبهٔ یا متصدي‌گری پادشاهزادهٔ نامزد نگشتند]
بایستے باینها تفویض نمیکرد - و اگر نظر بر حقوق آنها از راه قدرداني
و اقتضای مروت زمام خلافت بقبضهٔ اقتدار آنها داده بود بایستے
بگفتهٔ سخن‌سازان خود غرض (که در پردهٔ دولتخواهي کار هزاران بدخواه
آماده مي کنند) این قسم نوکران اخلاص کیش را (که جان و مال خود
برای او دریغ نکردند - و آینده نیز بےموجب ازانها بداندیشي متصور
نبود) باین مرتبه نمیرسانید - آنچه دید از خود دید - و هرچه کشید
از خود کشید - قام جولاني شد - و بکجا رسید - عفا الله عنهم *

اعتقاد خان دولت و عزت بباد داده مدتی خانه نشین بود - چون امیرالامرا به تیغ انتقام کشته گردید قطب الملک (٢) بشاهجهان آباد رفته باستمالت اکثر امرای قدیم و جدید (که از عرصهٔ روزگار بدر رفته در گوشهٔ انزوا بناکامي بسر مي‌بردند) پرداخت - ازانجمله اعتقاد خان را ببحالی منصب خوشدل ساخته مبلغی بمدد خرج و نگاهداشت رساله داد - اما چنانچه او میخواست نقش مرادش ننشست - زیاده بچند کروه رفاقت ننموده بدهلي بر گشت و تا زیست منزوي بوده باجل‌طبعي درگذشت - هرچند بسخافت و جلافت مشهور بود لیکن فیض عام داشت - در کم فرصتی دولت خود عالمی را کامیاب ساخت - با این همه مردم بچیزهای بد نسبت میکردند * نکته * دولت مزیل عیب نمي‌باشد *

* بیت *

* غني از دولت دنیا نگردد عیب کس زایل *
* که زر نتواند از روی محک بردن سیاهي را *

بلکه مظهر آنست *

* شعر *

* عیب ناقص در لباس زر کجا پنهان شود *
* ماه نو چون پیرهن پوشد کلف عریان شود *

* اعتماد الدوله محمد امین خان چین (٣) بهادر *

پسر میر بهاءالدین بن عالم شیخ است - که احوالش در ضمن ترجمهٔ قلیج خان عابد خان بپیرایهٔ ترقیم یافته - میر بهاءالدین مدتها

---

(٢) نسخهٔ [ا] و قطب الملک (٣) نسخهٔ [ب] خان بهادر *

بجا نشینی بزرگان خود می‌پرداخت - چون انوشه خان والی اورگنج با پدر خود عبدالعزیز خان حاکم بخارا بمنازعت پیش آمد میر باتهام اتفاق با پسر مذکور کشته گردید - خان مذکور دست از وطن برداشته عزیمت دیار هند نمود - و سال سي و یکم جلوس خلدمکان بدکن پاتابهٔ غربت کشوده شرف اندوز ملازمت پادشاهي گردید و بمرحمت منصب دو هزاري هزار سوار و خطاب خاني سرمایهٔ ناموري اندوخت - و همراه خان فیروز جنگ (که بتسخیر قلاع وتنبیه غنیم مامور میشد) سررشتهٔ تعیناتي بدست آورد - و سال چهل و دوم چون قاضي عبدالله صدر فوت نمود او حسب الطلب از انجا بحضور رسیده بعنایت خلعت صدارت کل و انعام سه عدد انگشتري زمرد میناکار نقش بلند رتبگي درست کرد - و در هنگامے (۲) [که موکب پادشاهي بتسخیر قلعهٔ کهیلنا (که بعد فتح به تسخیر لنا موسوم شده) متوجه گردیده محاصرهٔ آن بمیان آمد] خان مذکور باضافهٔ دو صد سوار امتیاز یافته تعین گشته که از کتل انبه‌گهات بتل کوکن (۳) شتافته ازان طرف راه آمد و شد بر محصورین قلعهٔ مذکور مسدود سازد - خان مذکور کمرهمت بسته بدانجانب شتافت - و تردد نمایان بظهور آورده پشتهٔ (که بدست مقاهیر بود) بکشش و کوشش مستخلص گردانید و در جلدوی آن بخطاب بهادري بلندآوازه گشت - و سال چهل وهشتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار وپانصدي هزار و دوصد سوار چهرهٔ

---

(۲) در [بعضی نسخه] و هنگامیکه (۳) در [بعضی نسخه] بملکوکن *

کامیابي برافروخت - وسال چهل و نهم در محاصرهٔ قلعهٔ راهگیره و تعاقب زمیندار آنجا (که وادی فرار پیموده بود) خدمات شایسته بتقدیم رسانیده از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري هزار و درصد سوار چهرهٔ بخت را نور آگین ساخت - و پستر به تنبیه مقاهیر مامور شده چون سالم و غانم برگشت سال پنجاه و یکم باضافهٔ سه‌صد سوار و خطاب چین بهادر رایت امتیاز برافراشت - و چون همراه سلطان کام بخش تعین گردیده بود در چند روز خبر رحلت خلدمکان شنیده بے اطلاع احدے (۲) ازانجا نزد اعظم شاه آمد - و صحبت آنجا نا دلچسپ دیده از اثنای راه (که شاهزاده مزبور جانب هندوستان متوجه بود) جدائي گزیده باورنگاباد آمد - و پس ازان (که خلدمنزل ظفر یافته بعزیمت جنگ با سلطان کام بخش برادر خود رایت توجه بدکن برافراخت) او بملازمت پیوسته بعد مراجعت خسرواني بهندوستان بتفویض خدمت فوجداری مرادآباد قامت قابلیت آراست - وسال چهارم جلوس آن پادشاه با جمعے بمهم کرد دامن همت بر کمر عقیدت زد - چون نوبت سلطنت به محمد فرخ سیر رسید بوساطت قطب الملک و حسین علي خان دولت ملازمت دریافته از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري شش‌هزار سوار و خطاب اعتماد الدوله نصرت جنگ و تقرر بخشي گری دوم درجهٔ اعتلا پیمود - وسال پنجم جلوس آن پادشاه به بند و بست صوبهٔ مالوه

---

(۲) نسخهٔ [ب] بے اطلاع ازینجا ه

دستوري پذيرفت - و چون دران ايام حسين علي خان از دكن روانهٔ بارگاه خلافت شده كسے را نزد خان مذكور (كه متصل اجين بگردآوري جمعيت سرگرم بود) پيامهاي لطف آميز رعب افزا گفته فرستاد - او بے انتظار حكم سلطاني راهي دارالخلافه شد ازين جهت بپاي عتاب درآمده از خدمت و منصب معزول گرديد درين ضمن (كه حسين علي خان بدارالخلافه رسيده محمد فرخ سير را مقيد گردانيد) خان مذكور با جمعيت خود رفته با مردم سادات ملحق شد - در عهد سلطنت سلطان رفيع الدرجات ببحالي منصب قديم و بخشي‌گري دوم آب رفته بجو آورد - و بعد چندے ميان او و حسين علي خان صحبت برهم شده بنقاض باطن انجاميد - وچون حسين علي خان در اوائل سلطنت فردوس‌آرامگاه بعنواني (كه در احوالش بذوك خامه گذشته) كشته‌گرديد و غيرت‌خان همشيره زاده‌اش طريق گستاخي پيموده جيب زندگي را بچنگ اجل در داد خان مذكور از اصل و اضافه بمنصب هشت هزاري هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و يك كرور و پنجاه لك دام بطريق انعام و تسليم تعلقهٔ وزارت و خطاب وزير الممالك بوالا پايهٔ امارت تصاعد نمود و در همان سال بعد چهار ماه از تقرر وزارت مطابق سنه (۱۱۳۳) هزار و صد و سي و سه هجري رخت زندگاني را ته كرد - اميرے بود شجاعت نشان و سير فكر - رفقا خصوص مغايه را در كارسازيهاي معاملات (كه خود هم ميگرفت) رعايت ميكرد - در كم‌فرصتي ايام وزارت

از نوکران پادشاهي هرکه شکایت بےجاگیري پیش او برد از محال پانباني(۲) جاگیر او مقرر کرده چوپدار خود را محصل نموده سند جاگیر تیار ساخته بدست خود بآن کس مي سپرد - پسرش اعتمادالدوله قمرالدین خان است - که ترجمه‌اش علیحده نوکریز خامه شده *

* اخلاص خان اخلاص کیش *

هندو پسرے بود از قوم کهتري بلي(۳) - نام اصلي او دیبي داس نیاگانش قانون گوئي قصبهٔ کلانور (که از دارالسلطنت لاهور بفاصلهٔ چهل کروه است) داشتند - نام برده از سن صبي بکسب علوم مشغوف بود - و در دارالسلطنت سکونت ورزیده و بصحبت علما و فقرا رسیده صاحب استعداد گشت - و چون با ملا عبدالله سیالکوٹي نسبت شاگردي داشت بوساطت او ملازمت خلدمکان حاصل نموده باخلاص کیش موسوم گردید - و بمنصب کمے سال بیست و پنجم مشرف متاع خانه و سال بیست و ششم مشرف جانماز خانه و سال بیست و نهم مشرف عرائض و سال سیم پیش دست روح‌الله خان میربخشي از تغیر یارعلي بیگ و سال سي و سیوم از تغیر شرف‌الدین واقعه‌نویس کچهري خانسامان و پستر امین جزیهٔ صوبهٔ بیدر(۴) و سال سي و نهم امین و فوجدار پرگنهٔ اندور از تغیر محمد کاظم شد و درین سال منصب او چهار صدي سه صد و پنجاه سوار مقرر

---

(۲) در [بعضے نسخه] پانپاني (۳) نسخهٔ [۱] ذاي (۴) در [اکثر نسخه] صوبهٔ بدره

گرديده سال چهل و يکم باز بخدمت پيش دستي روح الله خان خانسامان چهرهٔ عزت برافروخت - و سال پنجاهم از راه عنايت نام او بلفظ محمد مصدّر شده بوکالت شاه عالم بهادر مقرر گشت - پس از ارتحال خلد مکان چون اعظم شاه بنابر وکالت مذکوره ازو ناخوش بود بوساطت بسالت خان ميرزا سلطان نظر باظهار بے تقصيري پرداخته پروانگي گرفته در اورنگاباد ماند - و بعد تسلط خلد منزل بحضور آمده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي يکهزار سوار و خطاب اخلاص خان و تفويض خدمت عرض مکرر بساط بلندمرتبگي گسترد - گويند چون سر دربار براى عرض تعلقهٔ مذکور پيش ميرفت ازانجا که پادشاه هم عالم بود بتقريب مقدمات علمي گفتگو بطول ميکشيد - تعلقه داران ديگر ساکت شده کذايه ميکردند که الحال کشاف و مشکوة درميان آمد - امور دنيوي موقوف بايد داشت - چون همت پادشاه و وزير آنوقت بسيار بلند افتاده بود درخواست هيچ يکے رد نميشد - خان مزبور (که در متصدي‌گري بسختي و دقت زبان‌زد بود) بخانخانان ظاهر نمود که نهال عالم‌نوازي پادشاه جز بيجاگيري اکثر مردم بار نخواهد آورد - خانخانان بد نامي تحقيق اين امور قبيح نسبت بخود دانسته تکليف آن باخلاص خان نمود - خان مزبور هم متحمل تشنيع مردم نشده دست ازان کشيد - و مستعد خان محمد ساقي (۲) برين کار مقرر گرديد - و در

(۲) در [بعضے جا] محمد شافي نوشته •

وقت جهاندار شاه ذوالفقار خان دیوانی تن بر تعلقهٔ سابق افزوده
با خود رفیق ساخت - و در عهد محمد فرخ سیر (که هنگامهٔ دار و گیر
بلند شده بود - و بعضے امرا نظر برو نیز داشتند) قطب الملک
و حسین علي خان پاس رابطهٔ قدیم مربي داشته اورا بوطن خود (که
قصبهٔ جانسهته (۲) باشد) روانه نمودند - بستر بپادشاه عرض نموده
اسناد بحالي منصب و جاگیر سابق فرستاده طلبداشتند - اگرچه
بغابر وارستگي مزاج بنوکري راضي نبود اما بمبالغهٔ هردو برادر آمده
ملازمت نمود - و بخدمت میر منشي گري و تحریر تاریخ متضمن
واقعات آن عهد مامور گردید - و پس از برداشتن محمد فرخ سیر
بمنصب هفت هزاري ترقي کرد - و در عهد فردوس آرامگاه نیز
بخدمت مذکور مي‌پرداخت - مرد مزاج گرفتهٔ دربار دیده بود
غیر از لباس سفید نمي پوشید - گویند درکم منصبي نیز عمدها
عزت او مي‌کردند - واقعات محمد فرخ سیر بقید قلم در آورده
به پادشاه‌نامه موسوم کرد - بوقت موعود چهره را بنقاب عدم پوشید *

* امین خان دکنی *

پسر خانزمان شیخ نظام است - در جنگ محمد اعظم شاه باتفاق
(۳) فرید برادر دیگر مقدمة الجیش و هراول برادران خود خان‌عالم
و منور خان بود - تلاش و ترددے در خور نام و نشان خانوادهٔ خویش
بسیار نمود - چون روزے چند از حیاتش باقي بود سالم ماند - گویند

---

(۲) ن [با جانسهته باشد (۳) در [اکثر نسخه] فرید صاحب برادر دیگره

وقتی (که خافعالم و منور خان بمقابلهٔ عظیم الشان عنان سبک ساختند) آن هر دو برادر پیش آهنگ بجانب چپ شاهزاده ریخته مردم روبرو را برداشته عقب برآمدند - آنها چون بسوی یسار خویش نگاه کردند بنگلهٔ شاهزاده بنظر درآمد - برگشته با سي سوار پروانه وار (۲) خود را همان طرف زدند - خلد منزل بعد فتح متوجه احوال خان مسطور شده با آنکه طرف مخالف بود اما ازانکه بقیه ایست از دزدهٔ شجاعت و پردلي مشمول نوازش گردانیده بصوبه داري ناندیر مجاهي ساخت - و پس ازان بفوجداري سرا (که عبارت از کرناتک بیجاپور است - و آن آلکائیست وسیع زر خیز) مامور گردید (۳) - و چون پیوسته بدان سرکار ولایات متصرفهٔ زمینداران متفرق است هر کدام بقدر مرز و بوم خویش پیشکش پادشاهي ادا مینماید - ازانجمله میسوریا (که مرزبان سرینگ پتن است - و آن مملکتیست بجمع افزون از چهارکرور روپیه - و در دکن هیچ زمیندارے باعتبار ساز و سرانجام و بسطت ملک و وفور خزائن سهیم و نظیر چه که بعشر عشیر آن نمیرسد) پیشکشے مقرري دارد - فوجدار سرا هم باندازهٔ زور خویش قلیل و کثیر میستاند - و در صورت زیاده طلبي بفوجکشي مي انجامد (۴) چنانچه با خان مذکور اتفاق افتاده فوجے گران بسرداري دلوا (که عبارت از بخشيِ لشکر است) بمقابله تعین گردید - بعد تلاقيِ فریقین

---

(۲) نسخهٔ [ب] مردانه وار (۳) در [بعضے نسخه] نامور گردید (۴) نسخهٔ [ب] بسرداري دلواي •

و کوششهای مردانهٔ طرفین مردم خان مذکور از کثرت مخالف همت باخته راه فرار گزیدند - آن بهادر با سه صد جوان دلاور پای ثبات افشرده نزدیک بود که نقدجان در بازد - ناگاه تیرے از دست او بسرداد رسیده بکوی‌عدم برد - هزیمت صورت نصرت گرفت - و شکست (۲) رنگ فتح پذیرفت - نقش حکومت درست نشست - و عمل قرار واقع نقش بست - مردم اطراف و جوانب حساب برداشتند و دردستها بصوبه و سرداري بشناختند - پستر بخان مذکور فوجداری کونول مفوض گشته در عهد فرخ سیر بتجویز حیدر قلي خان دیوان مستقل دکن بصوبه داری برار نامزد گردید - نایب او دخل یافته هنوز خود در بالکنده محال تیول قدیم خویش بود - که از آمدآمد امیرالامرا حسین علي خان از کوته اندیشي بخویشتن داري زده استقبال را لختی بمکث انداخت - امیرالامرا پس از فراغ جنگ داؤد خان از همراهان خویش اسد علي خان جولاق را (که جد او از ترکان علي مردان خاني بود) بضبط برار فرستاد - و بعد ازان که ملازمت دریافت صوبهٔ مذکور بدو وا گذاشت - و چون عوض خان بهادر از حضور بحکومت آنجا تعین گردید خان مزبور بایالت ناندیر شتافت - و از آزردي و بےانصافي باغوای زمینداران پرگنهٔ بودن مضاف ناندیر با جاگیردار آنجا ماندهاتا (۳) (که پدرش کانهوجي سوکیا از مرهتهای پنجهزاري بود - و در عهد خلدمکان مصدر کارها

---

(۲) یا بگوعدم باشد (۳) نسخهٔ [ب] ماندها نام که ه

شده) پرخاش بیجا سرکرده بعهد و پیمان بدست آورده از پا در آورد - و پس ازان بسابقهٔ نزاع بفکر مالش جگپت یلمه (که نرمل بتغلب گرفته) افتاد - آن بوصي دریافته بفتح سنگهه متبنای راجه ساهو (که سکاسه از آن ضلع بود) استعانت جست - قضا را وجهے دیگر (که یاور اندیشهٔ آن بدسگال گردد) پیدا شد - تفصیلش آنکه در همان ایام صلح صرهته قرار یافته نبل این بدنامي بر ناصیهٔ احوال امیرالامرا تا قیام قیامت کشیده شد - چنان مقرر گشت که از محال که بسبب استحکام مکان و زور طلبي حکام و مرزبان چوتهه متعذر الوصول باشد امیر الامرا اعانت نماید - چون در تعلقهٔ خان مزبور در هنگامهٔ شورش افزائي اشقیا هم از برخے جاها یکدام بطریق چوتهه نداده بودند با وصف مکرر نوشت و خواند امیر الامرا تن باین عار و ننگ نداد و در ادای چوتهه تهاون صریح بکار برد - آن صوبه از تغیر او بمیرزا علي یوسف خاني (که از اشجعان روزگار بود) نامزد گردید - خان مذکور (که بشهرت عزل در استقلالش اختلالے واقع شده بود) بتقریب شادي صبیهٔ خود بدالکنده شتافت - که یکدفعه فتح سنگهه باتفاق جگپت چیوسرش رسید - او نظر بر خاندان و عنوان خود کرده از بسیاري خصم نیندیشیده با مردم کمے باستقبال رفته - ازانجا (که درین انقلاب آباد اقبال با ادبار توام - و دولت و نکبت بهم است) خان مسطور (که بهروزش سپري شده خسران و زیان روی آورده بود) بدست آن ناکسان اسباب و اثاثهٔ امارت را باخته و ننگ و ناموس چندین ساله

بباد داده آخرها رهائي يافته ببالكنده نشست - پس ازان سيد عالم‌علي خان بهادر در ايام صاحب‌اختياري دكن مجددا اورا ببحالي صوبهٔ فانديرمستمال ساخته در جنگي (كه با نواب فتح جنگ اتفاق افتاده) بسرداري دست راست تعين فرمود - آن نابكار تيره روزگار بخلاف سپاهي پيشگان و نام آوران دست بكار نبرده تماشائي گرديد و خط بطلان بر كارنامهاي نياكان خويش كشيد - اگرچه بعد فتح فتح‌جنگ بتعلقه مرخص نمود اما وقارش از دلها برخاست - و اعتبار در ديدها نماند - درهمان ايام (كه عوض‌خان بهادر بنابر شلتاقش در مقدمهٔ بازگردانيد برار دل پري داشت) (۲) باعث عزل او شده متهور خان بهادر خويشگي‌را بجايش نصب نمود - او بمجرد استماع اين‌خبر نزد نواب فتح‌جنگ (كه دران وقت متوجه ادوني بودند) شتافت اما روي نيافت - برگشته بقصبهٔ پريني (۳) محال جاگير خود (كه دوازده كروهي پتهري سمت) آمده فرو كش نمود - و در محلات مشروط فانديرمزاحم عمل (۴) گرديد - هرچند خان منصوب در اصلاح كوشيد از جهالت و ناداني براه نيامد - و آخر كار خود را در قيد او داده مدتے زنداني ماند - چون پسرش مقرب خان (كه در احوالش نيز اشعارے باين سرگذشت رفته) بنوكري سرفراز گرديد باستشفاع او رهائي يافته ديهات پنجاه هزار روپيه از بالكنده باخراجات او مقرر شد

---

(۲) نسخهٔ [ب] دل بري داشت (۳) نسخهٔ [ب] پرمني (۴) در [بعضے نسخه] عامل •

و مدتے دست نگر پسر بسر برده چون از دست او بجان آمده بود
در سال ششم محمد شاهي خود را بخجسته بنیاد رسانیده دست
التجا بدامن معاضدت و مساعدت عوض خان بهادر زده ببحالی جاگیر
و منصب امیدواریها اندوخت - درین اثنا آصف جاه از هندوستان
قدوم فرمود - و جنگ مبارزخان درمیان آمد - باقتضای وقت استمالت
تازه یافته کمر رفاقت بمیان عزیمت بربست - و بتهیهٔ سرانجام
روزے چند در شهر مانده برآمد - چون از ادبار زدگي و ذات کشی
پی در پی عقل و هوش باخته مسخ شده بود از خام خیالي ورق
برگردانده راه برگردانید - وبایوار و شبگیر بمبارزخان (که مخفي وپنهان
سلسله جنبان عهد و پیمان شده بود) در پیوست - روز جنگ بے آنکه
تلاش و تردد ازو سرزند بآب تیغ مخالفان نقش هستی او از صفحهٔ
روزگار محو و ناچیز گشت - و کان ذلک في سنة (۱۱۳۷) سبع و ثلثین
و مائة و الف *

* امین الدوله امین الدین خان بهادر سنبهلی *

از شیخ زادهای قصبهٔ مذکور است - که از دارالخلافه شرقي
شمالي واقع شده - نسبش به تمیم انصاري میرسد - خان مذکور آغاز
ملازم پیشگي بنوکری جهاندار شاه عز افتخار[(۲)] اندوخت - و در عهد
محمد فرخ سیر داخل یساولان گردید - و در عهد فردوس آرامگاه
پیش آمد نموده بپایهٔ میر توزکي مرتقي شد - و رفته رفته بمنصب

---

(۲) در[بعضی نسخه] عز و افتخار *

چهار هزاري و پستر بپايهٔ شش هزاري شش هزار سوار و خطاب امين‌الدوله و عطاى محال سنبهل بکامل (۲) سه لک روپيه در تيول لواى ناموري برافراخت - مشغوف يار باشي و عيش پرستي بود - در همان عهد بعد رفتن نادر شاه از هندوستان روانهٔ ملک عدم گشت عمارت و باغ و سرا در موطن خود بسيار بکيفيت بنا نهاده - از پسرانش امين الدين خان و ارشد خان نام و نشانے داشتند *

* اعتماد الدوله قمرالدين خان بهادر *

مير محمد فاضل نام پسر اعتماد الدوله محمد امين خان بهادر است - اواخر عهد خلدمکان بمنصب در خور و خطاب قمرالدين خان نامور گرديده در عهد محمد فرخ سير بمنصب عمده و بخشيگري احديان مرتقي گشته در سال چهارم با عبدالصمد خان دلير جنگ بمهم کرد تعين يافت - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه بعد کشته شدن حسين‌علي خان (که غيرت خان همشيره زاده اش باتفاق مردم بارهه بر لشکر پادشاهي هجوم آورد) نام برده آثار دلاوري بظهور رسانيده پستر بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و تفويض تعلقهٔ بخشي‌گريِ دوم از گذاشت پدر خود و داروغگيِ غسل خانه ضميمهٔ تعلق احديان مدارج ترقي پيمود - و چون پدرش بدار القرار شتافت اگرچه براى وزارت نظام الملک آصف جاه از دکن طلب حضور گرديد او باضافهٔ منصب و خطاب اعتماد الدوله سربلندي

---

(۲) در [بعضے نسخه] بکابل •

اندوخت - چون آصف جاه بعد تفویض وزارت صحبت خود
کوک ندیده دل از بودن حضور برگرفت و بتقریبی بدکن معاودت
نمود تعلقهٔ وزارت در سنه (۱۱۳۷) هزار و یکصد و سي و هفت
هجري بنام او قرار یافت - مدتها بعیش و سرور گذرانید - یکبار
در سنه (۱۱۴۷) هزار و یک صد و چهل و هفت هجري (که بالاجي راو
مرهته در ضلع مالوه هنگامه برپا کرد) او باتفاق خاندوران هریکی با فوج
علیحده تعین شد - و چهار جنگ غالبانه کرد - و مقدمه بصلح
انجامید - و بار دوم همراه پادشاه بمهم علي محمد خان روهیله (که
آثار طغیان بظهور آورده بود) از شاه جهان آباد برآمد - او برغم
عمدة الملک و صفدر جنگ واسطهٔ افغان مزبور شده بملازمت
پادشاهي آورد - و دفعهٔ سیوم همراه شاهزاده (که بعد سلطنت
باحمد شاه ملقب گشته) با فوج بسیار بارادهٔ مقابلهٔ احمد شاه
دراني (که از لاهور اینطرف آمده بود) تا سرهند رفت - روزیکه
مقابله قرار داده بودند ناگاه گولهٔ اجل از توپخانهٔ قضا بار رسید
و مطابق سنه (۱۱۶۱) یکهزار و یکصد و شصت و یک هجري بدار
باقي پیوست - فراغت درست بود - و بحسن خلق و شیوهٔ تواضع
و فیض رساني نامی بنیکي بر آورده مقبول خاطر صغیر و کبیر گردیده
روادار اذیت هیچ کس نشد - املاک پدرش (که بعضے بتعدي
بتصرف آمده بود) قیمت واجبي نموده تتمه بمالکان رسانیده
و هرکه بفروخت راضي نشده مسترد گردانید - ادب مجبول

مزاجش بود - گویند در ایامے (که آصف جاه بدارالخلافه میرفت) نظر بکلان سالی او با وصف وزیر بودن برای خدمت او بر می‌خاست بعد درگذشتن او پسرش میرمنو چابک دستي بکار برده با چند هزار سوار بر سر اعدا تاخت - و آنها را قسمے از میدان برداشت که راه وطن پیش گرفتند - بدین تقریب بخطاب معین الملک رستم هند مخاطب شده صوبه‌دار لاهور و ملتان گشت - و در سنه (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجري (که شاه دراني از کابل متصل لاهور وارد شد) جنگ سهل بمیان آمده بصلح انجامید - شاه بدستور نادرشاه (۲)
از سیالکوت و گجرات و اورنگ‌آباد و پرسرور (۳) چهار محال پیشکش خود مقرر کرده برگردید - و در سنه (۱۱۶۵) یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجري باز بلاهور رسیده تا چهار ماه جنگ داشت - و بنفاق آدینه بیگ خان و کورامل نوکران خود مغلوب گردیده بملازمت پیوست - شاه از جانب خود نایب لاهور مقرر کرده مراجعت نمود معین الملک سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري روزے بشکار رفت - و طعام خورده درد احشا بهمرسید - از اسپ فرود آمده خواست قي کند - نشد - و دست هم اجابت نگردید - ناگاه جان بحق سپرد - و سند حکومت لاهور شاه بنام پسرش (که دوساله بود) کرده فرستاد - بنابر صغر سن او مادرش مستولي بر مهمات بود - ازین جهت رفقا متنفر شدند - درین ضمن پسر مذکور باجل

(۲) نسخهٔ [ب] از تتهه و سند و سیالکوت (۳) نسخهٔ [ا] بر سرور *

طبعي فوت نمود - و حکومت بخود بيگم يعني مادر طفل مزبور عايد شد - بعد چندے خواجه عبدالله خان پسر عبدالصمد خان بيگم را قيد نموده نيابت صوبه از شاه طلب داشت - و از هنگامهٔ تنخواه سپاه پای استقامت او از جا رفت - و کار ببيگم رجوع گرفت - پس ازان ميرزا جان نامي جماعه‌دار بيگم را مقيد نمود - و آخر بصلح منجر شد - پستر عماد‌الملک بر لاهور دويده بيگم را بقيد آورد چنانچه در احوال عماد‌الملک مفصل پيرايهٔ نگارش پذيرفته - و پسر ديگر اعتماد‌الدوله انتظام‌الدوله خانخانان است - که در عهد احمد شاه بتعلقهٔ وزارت از تغير صفدر جنگ سرفراز شد - و سنه (١١٦٧) هزار و يکصد و شصت و هفت هجري بدست اقارب خود کشته گرديد و يکے از پسرانش فخر‌الدوله است - که يک سال قبل از تحرير وارد دکن گشته در رفاقت نظام‌الدوله آصف جاه مي‌گذراند - بحال محرر اين اوراق مهرباني دارد - ديگر اخلاف هم ازو باقي مانده *

* اميرالامرا غازي‌الدين خان بهادر فيروز جنگ *

پسر کلان نظام‌الملک آصف جاه و برادر اعياني ناصر جنگ است نام اصلي او مير محمد پناه - پيوند خويشي با قمر‌الدين خان وزير داشت - پدر او را از صغر سن بحضور فردوس‌آرامگاه گذاشت - درانجا نشو و نما يافته ابتدا ببخشي‌گري احديان سرفرازي پذيرفت - و در سنه (١١٥٣) هزار و يک صد و پنجاه و سه هجري (که پدرش بانتقال خاندوران بخدمت مير بخشيگري سرفراز شده بدکن آمد)

او بنیابت تعلقهٔ مزبور بپایهٔ بلند رتبگي بر آمد - و پس از فوت پدرش در عهد احمد شاه قریب سه سال سادات خان میر بخشي بود - پستر تعلقهٔ مرقوم و خطاب امیر الامرائي بنام او قرار یافت پس از شهادت ناصرجنگ خاطرش بحکومت ملک دکن کشید اتفاقا دران ایام (که ایلچي شاه دراني رسیده بود) صفدر جنگ ماهار راو هولکر را حسب ایماي پادشاه بوعدهٔ مبلغ خطیر همراه گرفته بحضور آمد - و پیش از رسیدن او جاوید خان پیغامهاي شاه را قبول نموده ایلچي را رخصت نمود - صفدر جنگ حیران شد که هولکر را چه علاج نماید - امیرالامرا با هولکر اتفاق جسته او را برین راضي ساخت که صوبه داري دکن بنام امیرالامرا مقرر شود - او دست از تقاضاي زر موعوده خواهد برداشت - لهذا از پیشگاه سلطنت بصوبه‌داري دکن و خطاب نظام‌الملک سر عزت برافراخت - پستر سند صوبهٔ خاندیس بنام مرهته بمهر خود کرده داده بامید اعانت آنها در عین برسات گل ولاي صوبهٔ مالوه طي کرده وارد بلدهٔ برهانپور گردید - پستر باورنگ‌آباد آمده هفده روز توقف نمود - و بمرگ مفاجات (که طعام خورده بمستراح رفت - و برآمده قي کرد) مطابق سنه (۱۱۶۵) هزار و یکصد و شصت و پنج هجري بملک بقا پیوست استعداد علمي داشت - و آخرها همتے در مزاج او بهم رسیده بود پسرش غازي‌الدین خان ثالث است - که خطاب عماد‌الملک یافته و احوالش جداگانه سمت ارتسام پذیرفته *

* ابوالخیر خان بهادر امام جنگ *

از شیخ زاده‌های فاروقی ست - نسبش بشیخ فرید الدین شکرگنج (۲) میرسد - وطن اصلی بزرگانش (۳) میرپور (۴) سرکار خیرآباد اوده است از چندے بشکوه آباد سکونت گرفته بشکوه آبادی زبان زد گشت پدرش شیخ بهاء الدین در عهد خلد مکان بمنصب و تعلقهٔ صدارت و احتساب شکوه آباد سرفراز بود - نامبرده ابتدا بمنصب سه صدی سربلند گردیده مدتے برفاقت مرحمت خان در شادی آباد ماند و صوبهٔ مالوه بود - سالے (که نظام الملک آصف جاه از مالوه عزیمت دکن نمود) نام برده موافقت او گزید - چون مرد سپاهی کار دیده و درین مقدمات رای درست داشت منظور نظر تربیت گردیده در بزم مشورت دخیل گشت - و بمنصب دو هزار و پانصدی و خطاب خانی و عطای جاگیر در خور عز امتیاز یافته بفوجداری نبی نگر (۵) عرف اُتذور قوال قامت لیاقت آراست - چون در سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سی و شش هجری آن امیر بے نظیر از دار الخلافه مراجعت بدکن نمود خواجم قلی خان قلعه‌دار دهار و فوجدار ماندو صوبهٔ مالوه را همراه گرفته خان مذکور را درانجا گذاشت - پستر (که قطب الدین علی خان پنکوری بتعلقات مزبوره از حضور منصوب گردید) نام برده پیش آصف جاه آمده چون نظم صوبهٔ خاندیس بحفیظ الدین خان

---

(۲) در [بعضے نسخه] رحمة الله علیه میرسد (۳) نسخهٔ [ب] نیاگانش (۴) در [بعضے نسخه] راهر پور یا رامپور (۵) در [بعضے نسخه] بنی نگر عرف اُذور *

مقرر شد تعینات او گردید - و در تنبیه افواج مرهته تردد نمایان بظهور آورد - رفته رفته از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاري دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره رایت اعتبار برافراخت و گاهے بفوجداری گلشن آباد و لختے به نیابت خاندیس و چندے بخدمت فوجداری سرکار بگلانه نامزد گشت - و در عمل ناصرجنگ خطاب شمشیر بهادر یافته نایب صوبهٔ خجسته بنیاد شد - و در عمل مظفر جنگ باز بنظامت خاندیس سربلندي پذیرفت - و در عمل صلابت جنگ از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار و عطای پالکی جهالر دار سربلندگشته بخطاب امام‌جنگ مخاطب شده در جنگے (که وقت دیوانیء راجه رگهناتهه داس با مرهته رو داد) سرکردگي مثل هراولي داشت - گویند بآرزوی شهادت دران جنگ جویای مرگ بود - اما بحسب اقتضای تقدیر بعد جنگ به نقرهٔ قلیلے مطابق سنه (۱۱۶۶) هزار و یکصد و شصت و شش هجري پا بعدم سرا گذاشت - مرد جري بود - در گفتگو بےباک - مناسبت بمذکورات علمي هم داشت - سالے (که بابو نایک نام سردار مرهته جمعیت بسیار فراهم آورده برای گرفتن چوتهه کرنانک حیدر آباد بآن سمت شتافت) او با فوجے از سرکار تعین شد - که رفته باتفاق انور الدین خان تعلقه دار کرنانک مذکور و عبدالنبي‌خان فوجدار کرپه و بهادر خان فوجدار کرنول به تنبیه او پردازد - چنانچه تاختن او بر فوج مقاهیر و گرفتن اشیا و اسباب آنها قسمے (که شکست فاحش

یافته آن سردار دیگر برنخاست) زبان‌زد خاص و عام است - دو پسر
ازو باقي ماند - کلاني ابوالبرکات خان بهادر امام‌جنگ - جوهر جرأت
داشت - در جواني درگذشت - و دومین شمس‌الدوله ابوالخیر
خان بهادر تیغ جنگ - که در حالت تحریر مورد عنایت نظام‌الدوله
آصف جاه است - و بمنصب پنجهزاري پنج هزار سوار و علم و نقاره
و فوجداري محال یلغرب صوبهٔ بیدر سرافراز - اخلاق حمیده و توفیق
کلمة الخیر دارد *

* ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ *

میرزا مقیم نام خواهر زاده و خویش برهان‌الملک است - پدرش
خطاب سیادت خان داشت - نام برده پس از فوت خسر از پیشگاه
فردوس‌آرامگاه بنظم صوبهٔ اوده مامور گردید - و به تنبیه مفسدان
آن جا پرداخته منقاد ساخت - و در سنه (۱۱۵۵) هزار و یکصد و
پنجاه و پنج هجري برطبق حکم پادشاه بکومک علي وردي خان ناظم
صوبهٔ بنگاله (که افواج مرهتّه درانجا غبار فساد برداشته بود) بعظیم‌آباد
پتنه شتافت - در جلدوی آن قلعهٔ رهتاس وچناده باو مرحمت‌شد - چون
ناظم مذکور متوهم شده حکم پادشاه متضمن موقوفي کومک رسانید
او بصوبهٔ خود مراجعت کرد - و سنه (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه
و شش هجري حسب الطلب بحضور آمده باانضمام داروغگي توپخانه
چهرهٔ رشادت برافروخت - و سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه
هجري صوبهٔ الهآباد نیز از انتقال عمدة الملک امیر خان بوی قرار

گرفت - و در سال (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجري (که شاه دراني از قندهار قاصد هند گشته از لاهور این طرف آمد) او بر وفق حکم پادشاهي همراه سلطان احمد شاه تا سرهند شتافته پس از کشته شدن اعتماد الدوله قمرالدین خان پای استقامت محکم داشته تردد شایسته بظهور آورد - تا آنکه شاه دراني معاودت نمود - چون بعد یک ماه ازان بیست و هفتم ربیع الثاني سنه مذکور فردوس آرامگاه به نعیم جاوداني پیوست و احمد شاه پادشاه بر تخت سلطنت نشست و در ایام معدود خبر ارتحال آصف جاه از دکن رسید صفدر جنگ بخاطر جمع خلعت وزارت پوشید - ازانجا (که با علي محمد خان روهله خاطر بري داشت) قایم خان بنگش را بر سر سعدالله خان پسر روهله مزبور تحریک کرد - چون قایم خان با برادران بتفصیلے (که در احوال پدر او محمد خان بنگش ثبت یافته) کشته شد پادشاه را برداشته بر سر احمد خان بنگش برادر قایم خان برده تقاضای اموال قایم خان نمود - پادشاه در بلدۀ کول توقف فرمود و صفدر جنگ بدریا گنج (که فرخ آباد ازانجا بیست کروه است) شتافت - مادر احمد خان آمده بر شصت لک روپیه معامله انفصال کرد - پادشاه معاودت بدارالخلافه فرمود - و صفدر جنگ برای تحصیل زر قرار داده قدرے توقف ورزیده بضبط محالات متعلقۀ احمد خان پرداخت - و نولرای نامي را از قوم کایتهه (که ابتدا در سرکارش نوکر کم رتبه بود - و رفته رفته ترقي پیما گشته نایب صوبۀ

اودهه گردید) در قنوج داشته خود بحضور آمد - نام برده در هنگامهٔ افاغنه بکار آمد - صفدر جنگ باجتماع فوج پرداخته باتفاق سورجمل جات برسر احمد خان بنگش شتافت - و معرکهٔ کارزار آراسته شکست فاحش یافته سنه (۱۱۶۳) هزار و یکصد و شصت و سه هجري بدارالخلافه رسید - درین ضمن احمد خان بنگش در صوبهٔ الهآباد و اودهه گرد فساد برداشته از نهب و غارت و سوختن مکانها دقیقهٔ فرونگذاشت - لهذا صفدر جنگ در سال دیگر با ملهار هولکر و جي اپا سندهیه (که هردو سردار معتبر مرهته بودند) اتفاق جسته بعزیمت مقابلهٔ احمد خان کمر همت چست بست - این مرتبه هزیمت بر افاغنه افتاد - آنها رفته در دامن کوه مداریه (که شعبه ایست از کوه کمایون) پناه گرفتند - و آخر بعجز گرائیده خاطرخواه صفدرجنگ صلح قرار یافت - درین اثنا (که آمد آمد شاه دراني از لاهور بجانب دهلي زبانزد شد) او بموجب فرمان پادشاه هولکر را بوعدهٔ زر خطیر همراه گرفته سنه (۱۱۶۵) هزار و یکصد و شصت و پنج هجري بدارالخلافه آمد - چون جاوید خان بهادر خواجه سرا (که مدار علیه سلطنت بود) با قلندر خان ایلچي شاه دراني دار و مدار کرده اورا برگردانید صفدر جنگ داخل بلده شده ازانجا (که با خواجه سرای مذکور دلجمعي نداشت) روزیکه بخانه اش وارد گشته بود اورا ازهم گذرانیده مهمات سلطنت بقبضهٔ اقتدار در آورد - و پس ازان پادشاه بتحریک انتظام الدوله خانخانان پسر قمرالدین خان باو پیغام کرد

که داروغگی غسل خانه و توپخانه را بگذارد - او بمطلب پی برده روزے چند خانه‌نشین شده درخواست رخصت تعلقه نمود - چون منظور نگردید بے رخصت برآمده بر در کروهی بلدهٔ مزبور توقف گزید - و هر روز فساد در قدکشیدن بود - تا آنکه صفدرجنگ شاهزادهٔ جعلی را بتوزکی برداشت - و احمد شاه تعلقهٔ وزارت از تغیر او بانتظام الدوله مقرر فرمود - و عماد الملک بمحاربهٔ صفدر جنگ برخاسته تا شش ماه جنگ درمیان بود - آخر بوساطت انتظام الدوله بقرار بحالی صوبهٔ الهٓ‌آباد و اودهه صلح صورت گرفت - صفدر جنگ بتعلقهٔ خود عازم گردیده هفدهم ذي الحجه سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري درگذشت - پسرش شجاع الدوله است که ترجمه اش جداگانه سمت ایراد پذیرفته *

* آصف الدوله امیر الممالک *

سیومین پور نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او سید محمد - درحین حیات پدر بخطاب خاني و اسم صلابت جنگ بهادر مخاطب گردیده بصوبه داری حیدرآباد اختصاص گرفت - و پس از فوت پدر چون ناصر جنگ شهید برای دفع فتنهٔ مظفر جنگ متصل بندر پهلچري شتافت او نیز همراه بود - پس از وقوع شهادت ناصر جنگ باتفاق مظفر جنگ مراجعت نمود - چون در اثنای راه مظفر جنگ بر دست افاغنه کشته شد ازانجا (که او نسبت بدیگر برادران کلان سال بود) بر مسند حکومت نشست - و از حضور

احمد شاه پادشاه باضافهٔ منصب و خطاب آصف الدوله ظفر جنگ
پیرایهٔ امتیاز یافت - و ثانیا لفظ امیر الممالک افزوده شد - راجه
رگهناتهه داس (که مدار مهمات او بود) جمعے از کلاه پوشان فرانسیس (٢) را
(که همراه مظفرجنگ کمر عزیمت بسته بودند) دلدهي نموده رفیق
ساخت - و باورنگ آباد رسیده سنه (١١٦٤) هزار و یکصد و شصت
و چهار هجري بملک مرهته شتافته بآنها بقتال پرداخت - آخر صلح
بمیان آورده بحیدرآباد رفت - و در اثنای راه رگهناتهه داس بدست
سپاه ملازم کشته گشت - و رکن الدوله سید لشکر خان وکیل مطلق
سرکار او شد - و سال دوم (٣) (که غازي الدین خان فیروز جنگ برادر
کلانش بصوبه داري دکن مامور شده باتفاق مرهته بخجسته بنیاد
رسید) اگرچه او در چند روز گذشت (٤) اما مرهته بدستاویز اسناد او اکثر
ملک خاندیس و بعضے محالات صوبهٔ خجسته بنیاد کشیده گرفت
کارهای خانگي او مدت حکومتش منوط برای کار پردازان بود - چون
سند صوبه داري دکن بنام برادر او نظام الدوله آصف جاه (که از سابق
بنام ولیعهدي دخیل امور مملکت بود) از پیشگاه سلطنت صدور یافت
ناچار اورا بکنجے برنشاند - و در حبس گاه مطابق سنه (١١٧٧) هزار
و یکصد و هفتاد و هفت هجري انتقال نمود - و شهرت یافت که
نگهبانانش کشتند ٭

(٢) نسخهٔ [ب] فراسیس (٣) در [بعضے نسخه] سال دوم آن که (٤)
در [بعضے نسخه] در گذشت ٭

* اسمٰعیل خان بهادر پنی *

پدرش سلطان خان بصیغهٔ جماعه داري میگذرانید - صبیهٔ او بسرمست خان منسوب بود - و او پسر عظمت خان است - که در جنگ سید دلاور علي خان (و بروی فیل عضدالدوله عوض خان (۲) پیاده شده جان‌نثار گردید - پستر سرمست خان و سلطان خان برتبهٔ جاگیر داري مرتقي گشتند - اسمٰعیل خان با هزار سوار بشیوهٔ ارثي در سرکار صلابت‌جنگ و نظام‌الدوله آصف‌جاه نوکر بود - چون طالعش عروجے داشت رفته رفته بنیابت نظامت و متصدي‌گری محالات صوبهٔ برار چهرهٔ عزت برافروخت - چون با جانوجي بهوسله (۳) (که دران وقت تعلقه دار صوبهٔ مذکور از جانب مرهته بود) از سابق معرفت داشت بگجدار و مریز نقش عمل داري را درست ساخت - و مدتها راتق وفاتق مهمات آنجا ماند - آخرها بنابر اعتیاد بمکیفات (۴) دماغش از کار رفته آثار خود سري بعرصهٔ ظهور در آورد - و این معني باعث وحشت مزاج نظام الدوله آصف جاه گردیده تادیب او مصمم فرمود و سالے (که جهت تنبیه پسران رگهوجي بهوسله سمت ناگپور نهضت نمود) اگرچه نامبرده کشته شدن رکن الدوله کار پرداز سرکار آن نوئین والا مکان را توطیهٔ اصلاح شمرده خود را با جمعیت قلیل متصل لشکرش رسانید التفات نیافته حرفهای غضب شنید - خواست بمکان

---

(۲) نسخهٔ [ب] غوث خان (۳) در [بعض جا] بهونسله نوشته (۴) نسخهٔ [ب] ازدیاد مکیفات •

نخواست برگردد - درین ضمن فوجی (که بر سر او تعین شده بود) نمودار گردید - ناچار با سی چهل سواری (که دران وقت شرط رفاقت ادا نمودند) اسپ بمیدان نبرد تاخته صفوف برقندازان را برهم زده درمیان فوج سواران درآمد - بهر که میرسید شمشیری حواله میکرد چون بدنش جراحت بسیار داشت در وسط فوج رسیده از اسپ درافتاد - و مطابق سنه (۱۱۸۹) هزار و یکصد و هشتاد و نهم هجري جان بجان آفرین سپرد - پسرانش صلابت خان و بهلول خان مورد (۲) ترحم شده محال بالاپور و بدنیرهٔ بی بی و کرنج گانون صوبهٔ برار بجاگیر یافتند - و با جمعیت بنوکري مي پردازند *

* حرف البا ء *

* بیرام خان خانخانان *

جده واسطه بعلي شکر بیگ بهارلو (که از اعاظم طوائف ترکمان قراقوئیلو ست) میرسد - در زمان ارتفاع دولت این سلسله مثل قرا یوسف و پسرانش قرا سکندر و میرزا جهانشاه (که بسلطنت عراق عرب و آذربایجان رسیدند) علي شکر بیگ ولایت همدان و دینور و کردستان اقطاع یافت - تاحال آن ولایت بقلمرو علي شکر مشهور است (۳) پسرش پیر علي بیگ در زمان حسن پادشاه آقا قوئیلو (که باستیصال

---

(۲) در [بعض نسخه] بجهان آفرین (۳) نسخهٔ [ب] میر علي بیگ *

قراقوئیلو پرداخت) بحصار شادمان آمده نزد سلطان محمود میرزا رفت چند پسر برده بفارس شتافت - و با حاکم شیراز محاربه کرده منهزم گشت - و در همان ایام بر دست امرای سلطان حسین میرزا کشته شد - و پس ازان پسرش یار بیگ در زمان شاه اسمعیل صفوي از عراق بر آمده در بدخشان سکونت گرفت - و ازانجا نزد امیرخسرو شاه بقندز رفت - و پس از انقضای دولت او با پسر خود سیف علي بیگ (که پدر بیرام خان باشد) ملازم بابر بادشاه گردید - بیرام خان در بدخشان متولد شد - و بعد از فوت پدر ببلخ رفته تحصیل علم مي نمود - در شانزده سالگي بخدمت جنت آشیاني آمده روز بروز در ظل عنایت تربیت مي یافت - تا بسعادت قرب و مصاحبت و امارت رسید - و در قضیهٔ نامرضیهٔ قنوج جان سپاریها کرده سنبل (۲) رویه افتاد - و براجه مترسین (که از زمیندارانِ معتبر آن سرزمین بود) در قصبهٔ لکهنور التجا برد - چون این خبر بشیر خان رسید طلبداشت در راه مالوه باو پیوست - شیرخان برخاسته معانقه کرد - و در جلب خاطرش سخنان فریبنده گفت - و بتقریبی بر زبانش گذشت - هرکه اخلاص دارد خطا نمیکند - بیرام خان در جواب گفت چنین است هرکه اخلاص دارد خطا نخواهد کرد - و از نزدیک برهانپور بهزار گونه بیقراري باتفاق ابو القاسم حاکم گوالیار فرار نموده سمت گجرات راهي شد - در راه ایلچي شیرخان (که از گجرات مي آمد) آگاه گشته

---

(۲) در [بعضی نسخه] سنبهل *

(۲)
کس فرستاد - و ابوالقاسم را (که بصورت وجثه نمودے داشت) همراه گرفت - بیرام خان از نیک ذاتي و جوانمردي بمبالغه گفت - که من بیرام خانم - ابوالقاسم مردمي بجای آورده گفت - این ملازم من است میخواهد که فدای من شود - دست ازین باز دارند - بیرام خان بدین طریق نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت - و ابوالقاسم را از ناشناسي از هم گذرانیدند - بارها شیر خان میگفت - که همان زمان (که بیرام خان گفت - که هر که اخلاص دارد خطا نمیکند) فهمیده بودم که با ما نمي سازد - سلطان محمود گجراتي نیز تکلیف رفاقت کرد - بیرام خان قبول ننمود - و رخصت سفر حجاز گرفته ببندر مبارک سورت آمد و ازانجا بولایت هرودار شتافته بعزم ملازمت جنت آشیاني ره گرای ولایت سنده گردید - تا آنکه هفتم محرم سنه (۹۵۰) نهصد و پنجاه در وقتی [که پادشاه از ولایت مالدیو مراجعت کرده در قصبهٔ جون (که برکنار آب سنده واقع است - و بکثرت حدائق و انهار ممتاز اکثر بلاد آنجا ست) طرح اقامت انداخته بودند] شرف قدمبوس دریافته مورد عنایت گردید - حسب اتفاق روزیکه داخل جون میشود پیش از ملازمت اول گذرش (۳) بر جنگگاه افتاد - که فوج پادشاهي با ارغونیان محاربه داشت - بیرام خان خود را آمادهٔ جنگ ساخته مردانه کارزار کرد - چنانچه سپاه نصرت قرین متحیر ماندند - که همانا از جنود غیبي ست - و چون ظاهر شد که بیرام خان است غریو از مردم

---

(۲) نسخهٔ [ج] داشت گرفت (۳) در [اکثر نسخه] گذارش ٭

برخاست - و در سفر عراق عمدۀ ملازمان وفاکیش بود - شاه ایران هم اورا بحسن فراست و تهذیب اخلاقش منظور نظر ساخت چون شاه عالي قدر بجهت انبساط خاطر جنت آشیاني گاهے بزم جشنے ترتیب میفرمود وگاهے طرح شکارے مي انداخت روزے (که صحبت چوگان بازي و قبق اندازي بود) اورا بخطاب خاني سرفراز کرد - بعد معاودت از عراق با منشور نصائح شاهي و فرمان موعظت بنیان همایوني نزد میرزا کامران رفته بفکر صحیح خود چنان بخاطر آورد که بمیرزا (که نشسته باشد) هر دو منشور دادن مناسب نیست - و استاده تعظیم بجا آوردن از میرزا مستبعد - مصحفے بدست گرفته برسم پیشکش آورد - میرزا بجهت تعظیم آن راست ایستاد -درانوقت هر دو منشور گذرانید - وچون جنت آشیاني بعد فتح قندهار (که بموجب وعدۀ شاه بقزلباشیه سپرده) ارادۀ تسخیرکابل مصمم کردند مأمنے براي اهل وعیال ضرور بود - لهذا قلعه را جبرا ازانها گرفته حوالۀ بیرام خان نمودند و بشاه معذرت نوشتند - که بیرام خان فدوي طرفین است - باز حواله کردیم - و چون در سنه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک بعضے فتنه سازان از جانب بیرام خان سخنان غیر موقع بپادشاه رسانیدند خود بقندهار آمدند - ظاهر شد که آنچه گفته اند از صدق پرتو نداشت - مورد نوازش شد - و در یساق هندوستان عمدۀ جمیع سرداران و پیش قدمان معرکه او بوده به نیروي شهامت و جسارت فتحهاي نمایان کرد خصوص در جنگ ماچهیواره - که بسرداري خود بمردم قلیل با افاغنۀ

بسیار جنگ کرده غالب آمد - و سرهند وغیره پرگنات جاگیر یافته بخطابهای عالیه (یار وفادار و برادر نیکو سیر - و فرزند سعادت مند) اختصاص گرفت - و در سنه (۹۶۳) نهصد و شصت و سه باتالیقی شاهزاده محمد اکبر ممتاز گشته به تنبیه سکندر خان سور و انتظام مهام صوبهٔ پنجاب با شاهزاده تعین یافت - و در همین سال دوم ربیع الآخر روز جمعه (که عرش آشیاني در قصبهٔ کلانور مضاف پنجاب بر تخت جلوس نمودند) بیرام خان وکیل السلطنت شد - و حل و عقد امور خلافت و رتق و فتق جنود نصرت برای صواب نمای او تفویض یافت و بخطاب والای خانخانان کوس ناموري بلندآوازه ساخته درمخاطبات بخان بابا مخاطب گشت - و در سنه (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج با سلیمه سلطان بیگم (که جنت آشیاني در حیات خود با بیرام خان نامزد کرده بودند) عقد ازدواج اتفاق افتاد *

او صبیهٔ میرزا نورالدین محمد و خواهرزادهٔ جنت آشیاني ست میرزا پسر علاءالدین محمد - و او پسر خواجه حسین - که بخواجه‌زادهٔ چغانیان (۲) شهرت دارد - و نبیره زادهٔ خواجه حسن عطار - و ایشان بیواسطه فرزند خواجه علاءالدین - که خلیفهٔ خواجه نقشبند اند - صبیهٔ شه بیگم دختر علي شکربیگ جد سیوم بیرام‌خان (که در خانهٔ سلطان محمود بن سلطان ابوسعید بود) بخواجه زاده منسوب شده - بملاحظهٔ این نسبت گیتي ستاني دختر خود کلبرگ بیگم را بمیرزا انتساب

(۲) نسخهٔ [۱] جغانیان *

فرمودند - و بدین مناسبتها این نسبت واقع شد - بیگم طبع موزون داشته مخفي تخلص میکرد - این شعر مشهور ازوست * 　 * شعر *

* کاکلت را من ز مستي رشتهٔ جان گفته ام *

* مست بودم زین سبب حرف پریشان گفته ام *

بعد فوت بیرام خان عرش‌آشیاني بیگم را بنکاح خود آوردند - در سال هفتم جهانگیري فوت کرد *

سبحان الله باین قرب و منزلت و آن استقلال و اقتدار و آن همه دانائي و معامله داني و وفور اخلاص و عقیدت امورے چند از نیرنگئ تقدیر برلوحهٔ ظهور نقش بست - که مزاج عرش‌آشیاني ازان بزرگ منش منحرف گشت . و في الحقیقت فتنه سازان حسد آگین از ناتوان‌بیني و خود غرضي یکے را بصد رسانیده مزاج پادشاه نوجوان را برگردانیدند - و خوشامد سازان خانه براندازطبع آن امیر کهن سال را ازجا بردند - که آنچه بایست بمراعات آن نپرداخت - چنانچه روزے بیرام خان بکشتي سیر دریای جون میکرد - یکے از فیلان پادشاهي از جوش مستي بآب درآمده بطرف کشتي دوید - اگرچه فیلبان بزور تمام نگاهداشت اما خانخانان بتوهمے که داشت اضطراب بسیار نمود - و پادشاه بمراعات خاطر او فیلبان را نزد او فرستادند او حفظ توره نکرده فیلبان را گردن‌زد - ازین حرکت نهایت مزاج پادشاه برآشفت - و مفارقت او و ترک مدارا بدو تصمیم نمودند - چنانکه

در سنه (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت عرش‌آشیاني از آگره ببهانهٔ

شکار روانهٔ دهلي شدند - و درانجا رسيده بطلب امرا احکام فرستادند
و شهاب‌الدين احمدخان باستصواب ماهم انگه بتمشيت مهمات ملکي
مامور شد - خانخانان ميخواست خودرا بملازمت رساند - عرش آشياني
پيغام فرستادند که درين‌مرتبه ديدنها نخواهد شد - بهتر اينکه بحضور
نيايد - برخي برانند که پادشاه بعزيمت صرف شکار بر آمده چون
بسکندر آباد دهلي رسيد بترغيب ماهم‌انگه بشوق ملازمت مريم‌مکاني
ارخاي عنان بدهلي نمود - هيچ از جانب بيرام‌خان غبارے برحاشيهٔ
خاطر نبود - اگرچه حساد و اشرار از ابتدا در فکر آن بودند (که طرح
ديگر بر روی کار خودها آورده مدعا ياب شوند) و بقابو سخني (که
موجب بےالتفاتي شود) بحضور ميگفتند خصوص ادهم‌خان و مادرش
ماهم انگه اما چون صفای عقيدت بيرام خان در مرآت ضمير پادشاهي
منطبع بود آن حرفهای بے فروغ پذيرائي نمي‌يافت - ليکن چون
گفته اند *　　　　* شعر *

* هرچند باغيار عنايت نظرے هست *

* گوئيم بديشان که سخن را اثرے هست *

اهل عناد (که فرصت جو بودند) درين وقت کدورتها ذهن‌نشين
ساختند *

بالجمله او هم از راه درست اعتقادي خود اثاثهٔ سلطنت را
باامرای عمده روانهٔ حضور کرده درخواست سفر حجاز نمود - و باز
بوساوس بد نفسان چند خود را بميوات انداخت - و چون آوازهٔ فوج

پادشاهي بتعاقب او شهرت گرفت همه مردم پادشاهي ازو جدا شدند او هم تمن توغ و علم و نقاره و ساير ادوات امارت مصحوب حسين قلي بيگ همشيرزادهٔ خود بحضور فرستاد - و بامرا (كه نامزد (۲) تعاقب شده بودند) نوشت - كه من از همه دست برداشته ام - براى چه تصديع ميكشيد - مرا از مدتها زيارت عتبات عاليات نصب العين همت بود - الحال سررشتهٔ روائي مقصود بدست افتاد - ناچار امرا نيز برگشتند - چون راى مالديو راجهٔ جودهپور سر راه گجرات بود و با خان نزاع داشت از ناگور به بيكانير شتافت - و راى كليان مل زميندار آنجا بقدم اخلاص پيش آمده لوازم مهمانداري بتقديم رسانيد - درين اثنا شهرت يافت كه ملا پير محمد از گجرات رسيده بتعاقب مامور شد - فتنه انگيزان مزاج بيرام خان برشورانيدند - و قرار مخالفت داده بپنجاب عنان تاب ساختند - و باز بفريب كلمتره سرايان تيره بخت پرده از روى كار برداشته رو به پنجاب گذاشت - و در جمع مردم كوشيده بامراى اطراف نوشت - كه ارادهٔ سفر حجاز داشتم - ليكن چون معلوم شد (كه ماهم انگه و غيره مزاج پادشاهي را منحرف ساخته آوارگي مرا بخود نسبت ميدهند) لهذا بخاطر رسيد كه يک دفعه سزاى بدكرداران داده متوجه سفر مبارک شوم و ملا پير محمد شرواني را (كه درينولا علم و نقاره يافته متعهد اخراج من گشته) دريابم *

---

(۲) نسخهٔ [ج] نامزد شده بودند *

بالجمله همین چیزها باعث برآشفتگی او شده مغلوب غضب گردید - و نتوانست خود را باز داشت - مفتنان هم فرصت دیده زیاده تر مزاجش را بشورش آوردند - بهر تقدیر چون بغي خانخانان باعلان رسید عرش آشیاني اتگه خان را مفقلا ساخته خود هم متعاقب از دهلي برآمدند - دران وقت خانخانان در گرفتن جالندهر اهتمام داشت - آمدن اتگه خان معلوم کرده بمقابله (۲) شتافت - و بعد محاربهٔ سخت خانخانان هزیمت یافته در تلواره (که جائی ست مستحکم در کوه سوالک) براجهٔ آنجا راجه گنیس (۳) پناه جست - چون صیت وصول موکب اکبري بنواحي کوهستان رسید مردم پیش آهنگ او از قلعه برآمده جنگ نمودند - گویند دران زد و خورد سلطان حسن خان جلایر از لشکر پادشاهي کشته شد - و سر او را بریده نزد خانخانان بردند - بے اختیار گریسته گفت زندگي من گرای آن نمیئند که باعث خون این قسم جماعه شوم - بتاسف تمام جمال خان غلام خود را بحضور فرستاده درخواست عفو جرائم نمود - عرش آشیاني منعم خان را با امرای دیگر درون کوه فرستاد - که بعهد درست طمانیت افزای خاطر بیرام خان شده بملازمت بیارند - در ماه محرم سنه (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت سال پنجم خانخانان بحوالي ارد و رسیده - جمیع امرا پذیرا گشته باعزاز تمام آوردند - و چون روبرو آمد رپاک در گردن انداخته سر بپای پادشاهي گذاشت - و به های های گریست - عرش آشیاني

(۲) نسخهٔ [ب] بمقابل (۳) یا گنیش

از کمال رأفت در آغوش گرفته رو پاک از گردن او برداشتند - و پرسش احوال فرموده بدستور معین حکم نشستن فرمودند - و خلعت فاخره (که در بر داشتند) التفات فرموده رخصت زیارت اماکن شریفه دادند چون بشهر پتن متعلقهٔ گجرات (که پیش ازین بنهرواله موسوم بود) رسید چند روز جهت آسایش محمل اقامت کشاد - دران ایام موسی خان فولادي حاکم آن شهر بود - و طوائف افغانان بر سر او جمع آمدند ازان جمله مبارک خان لوحاني (که پدر او در جنگ ماچهیواره بقتل رسیده بود) انتقامے بخاطر آورد - و نیز زن کشمیری سلیم شاه با دخترے که ازو بود همراه قافلهٔ بیرام خان عزیمت حجاز داشت و مقرر شده بود که به پسر بیرام خان نسبت نماید - ازین رهگذر هم افغانان شورشے داشتند - روز جمعه چهاردهم جمادي الاول سنه مذکور بیرام خان بسیر کولابے (که سیرگاه آن شهر است - و بسهس لنگ شهرت دارد - چه هزار بتخانه در رویهٔ آن حوض است) رفته - در وقت فرود آمدن از کشتي آن جاهل چنان وا نمود که برای دیدن آمده وقت ملاقات خنجرے حواله کرد - که کارش تمام شد - درین وقت کلمهٔ (الله اکبر) بر زبان خانخانان رسیده ازین عالم در گذشت و بسعادت شهادت (که از مدتها بدعا میخواست - و از اهل الله استدعا میکرد) فایز گردید - گویند حجامت و غسل روز چهار شنبه بنیت شهادت ازسالها ناغه نمي کرد - چنانچه در زمان استقلال یکے ازسادات ساده لوح این را شنید - و در مجلس او برخاسته گفت - به نیت

شهادت نواب فاتحه خوانیم - تبسم کرده گفت - میر این چه غمخواري ست - شهادت میخواهم - اما نه باین زودي *

القصه از وقوع این سانحه هر کدام از ملازمان بجائی شتافت و بیرام خان در خاک و خون افتاده - جمعی از فقرا قالب خونین اورا برداشته حوالی مقبرهٔ شیخ حسام (که از مشائخ آنجا بود) بخاک سپردند - و بعد ازان بسعي حسین قلي خان (۲) خانجهان بمشهد مقدس مدفون گشت - قاسم ارسلان مشهدي در تاریخ این واقعه گوید - و گویند او پیش ازین سانحه بمدتی در خواب دریافته گفته بود *　　* بیت *

* بیرم بطواف کعبه چون بست احرام *
* در راه شد از شهادتش کار تمام *
* در واقعه هاتفی پی تاریخش *
* گفتا که شهید شد محمد بیرام *

نعش خان را بدهلي نقل نموده حسب وصیت در سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد و پنج بمشهد رضویه بردند - بیرام خان در شعر بسیار درست سلیقه بود - قصائد غرا و در اشعار استادان دخلهای بجا دارد (۳) و آنهارا جمع نموده دخلیه نام کرده - گویند زمانی (که بیرام خان درقندهار بود) جنت آشیاني این رباعي نوشتند *　　* رباعي *

---

(۲) در [بعضی نسخه] حسین علي خان (۳) در [بعضی نسخه] قصائد غرا دارد - و در اشعار اوستادان دخلهای بجا *

* ای آنکه انیس خاطر محزونی *
* چون طبع لطیف خویشتن موزونی *
* بی یاد تو من نیم زمانی هرگز *
* اما تو بیاد من محزون چونی *

* بیرام خان در جواب نوشت *
* رباعي *

* ای آنکه بذات سایهٔ بیچونی *
* از هر چه ترا وصف کنم افزونی *
* چون میدانی که بیتو چون میگذرد *
* چون می پرسی که در فراقم چونی *

گویند شبی همایون پادشاه با خان مخاطبه داشت - و او را غفلتی دست داد - فرمودند بتو میگویم - خان متنبه شده گفت پادشاهم حاضرم - لیکن شنیده ام که در ملازمت سلاطین حفظ چشم و در خدمت درویشان نگاهداشت دل و پیش علما پاسبانی زبان باید کرد - درین فکر بودم - که چون در حضرت هرسه چیز جمع شده - کدام یک را توانم نگاهداشت - پادشاه را این لطیفهٔ او بداهة خوش آمد (۲) تحسین نمودند *

صاحب طبقات اکبري نوشته که بیست و پنج کس از ملازمان بیرام خان بمنصب پنجهزاري رسیده صاحب علم و نقاره شدند حق این ست که بیرام خان بفضل و کمال و صلاح و تقوی و همت

(۲) نسخهٔ [ج] فرمودند *

و کرم آراستگي داشت - و مدبر شجاع و کاردان قوي دل بود - نظر
بر اسباب ظاهر حقے عظیم بدین خانوادۀ عالیۀ تیموریه ثابت کرد
درچنین تخالل ایام [که هنوز سلطنت همایون پادشاه انتظامے نگرفته بود
که از میان رفت - و پادشاهزاده خوردسال ناتجربه کار - سوای پنجاب
تمام ملک از تصرف بدر رفته - افغانان باآن همه کثرت و هجوم بدعوی
سلطنت لوای انا ولاغیري مي افراشتند - و درهرگوشه وکنار واقعه طلبان
طبل مخالفت مي زدند - امرای چغتیه (که دلدۀ اقامت هندوستان
نبودند) مشورت رفتن کابل میدادند - میرزا سلیمان قابو یافته در کابل
خطبۀ خود خواند] بمحض نیروی جگرداري و ثبات پائي و حسن
تدبیر صایبه و فکر رضیۀ بیرام خان آب رفته بجو آمد - و سلطنت را
استقرارے بهمرسید - عرش آشیاني هم بانواع دلجوئي و نوازش جمیع
مهام مفوض بدو داشته قسمها ازو گرفت - که آنچه مناسب و صلاح کار
باشد بعمل آرد - مداهنه و مراعات کسے منظور نباشد - واز لومت لایم
نترسد - واین مصرع خواند *

* مصرع *

* دوست گو دوست شود هر دو جهان دشمن باش *

چون روز بروز اقتدار و تسلط خانخانان زیاده تر شد خار حسد
در دلها شکست - ناتوان بینان حسد پیشه (۲) به شقیقه سازي و نمامي
دروغ و راست را باهم مي بافتند - و یکے را بصد رسانیده مزاج
پادشاهي منحرف میساختند - خانخانان هم در اقتدار و استقلال

---

(۲) نسخۀ [ج] نفاق پیشه ●

خود دیگرسه را بچشم اعتبار نیاورده اعتنا بشان آنها نمي‌کرد اما بدمظنگي و توهم بخود راه داده بود - که زود از جا در مي‌آمد پس از برهمزدگي هم خانخانان اصلا ارادهٔ بغي نداشت - بمجرد ابلاغ پیغام پادشاهي (که میر عبداللطیف قزویني آورد) اثاثه و اسباب امارت بحضور فرستاده ارادهٔ سفر حجاز نمود - فتنه اندوزان طرفین نگذاشتند - مخالفان بزمینداران سر راه نوشتند - که نگذارند بسلامت بدر رود - و موالف باغرا و اغوا پرداخت - که مردمے (که در هیچ مرتبه نبودند) براند اختن شما را بحسن تدبیر خود بسته بکامیابي نازش نمایند - و شما را با این همه حقوق بذلت و خواري برآرند (۲) - مردن بناموس به از زیستن بعار است - و بجائے رسانیدند که موجب خسار و نکال او گردید • نکته • آدمي را خویشتن بیني وحب جاه بروز بد مي‌نشاند - و در مهالک و آفات مي‌اندازد - ازین‌است که حب دنیا راس الخطایا ست •

* بیت *

* آفت سر و برگ هوس آرائی جاه است *

* سر باختن شمع ز سامان کلاه است *

* بهادر خان شیبانی *

محمد سعید نام - برادر خانزمان علي قلي‌خان - و از امرای پنجهزاری اکبري ست - در وقت نهضت الویهٔ همایوني بتسخیر هندوستان زمین‌داور بدو تفویض یافته بود - بعد چندے از بدسرشتي

---

(۲) در[بعض نسخه] برانند •

و در سال پانزدهم از تغیر مختار خان بفوجداري و قلعه داری ظفرآباد بیدر تعین گشت *

و چون قلعهٔ نلدرک بتصرف اولیای سلطنت درآمد حکومت آنجا بنام او تفویض یافت - و آخرها قلعه داری گلبرگه یافته با صاحب سجادهٔ روضهٔ قدوة الواصلین سید محمد گیسو دراز رحمةالله علیه بر سر لختے (۲) خود سریها پیچید - و کار بجنگ و جدال رسانید - پیش از فتح بیجاپور بیک سال درگذشت - از پسرانش (که همه صاحب کار بودند) مثل میرزا پرویز بیگ که قلعه دار ملکهیر (۳) عرف مظفرنگر (که هشت کروهی گلبرگه است) بود - و نور العیان (که خطاب جانبازخاني یافته و پستر بنام جد و باز بخطاب پدر مخاطب گشت) ابتدا قلعه دار مرتضی آباد مرچ شده آخر در دژداریٔ نصیرآباد دهارور (۴) متعلق بنکاپور (۵) سپري شده - اما نامور و عمده پرویز بیگ بود - نخست خطاب جان باز خاني یافته پس ازان به بیگلرخان مخاطب گردید - اکثر قلعه داریها داشت چون انکر (۶) فیروز گدهه مفتوح گشت قلعه داری آنجا نامزد او شد سالے نکشید که پیمانهٔ زندگیش لبریز گردید - پسرانش بیگ محمد خان قلعه دار ادوني شده - و میرزا معالي قلعه دار گلبرگه - ازانجا

---

(۲) در [بعضی نسخه] تخت - یا بخت باشد (۳) در [بعضی نسخه] ملکهر (۴) نسخهٔ [ا] دهاروار (۵) در [بعضی نسخه] بیکاپور - و در [بعضی جا] پنکاپور (۶) نسخهٔ [ا] انکر - و نسخهٔ [ب] انکیر *

بحکومت قندهار شتافته فوت کرد - پسرش برهان الدین قلندر است
که از مدتها قلعه داری ملکهیر دارد - و الف هیچ ندارد - قلندر
محض است - و بهمان چاردیوار ناپایدار که از سنگ زرد شکننده
ساخته اند در ساخته *

* احمد بیگ خان *

برادر زادهٔ ابراهیم خان فتح جنگ است - هنگامیکه صاحب صوبگی
بنگاله بعم او مقرر بود خان مذکور بحکومت اُودیسه می پرداخت
در سال نوزدهم جهانگیری مشار الیه بر سر زمیندار کردهه (که
رایت سرکشي و سرتابي بر افراشته بود) شتافت - ناگاه بے سابقهٔ
آگهي ورود موکب شاه جهاني از دکن براه تلنگانه دران دیار
اتفاق افتاد - ناگزیر دست ازان مهم باز داشته بموضع پپلي (که
حاکم نشین آن صوبه بود) شتافت - چون تاب مقاومت در خود
نمي یافت اسباب و اشیای خود برداشته بکتک (که از انجا
دوازده کروه بجانب بنگاله است) رفته دران مکان هم که قابلیت
تحصن نداشت نتوانست پای همت افشرد - ببردوان با صالح بیگ
فوجدار آنجا پیوست - و ازانجا هم بدر زده بعم خویش ملحق گشت
در روز جنگ (که ابراهیم خان را با امرای شاهي اتفاق افتاد) خان
مذکور با هفتصد سوار طرح بود - چون آتش قتال اشتعال پذیرفت
هراول ابراهیم خان همت بای داده جای خود گذاشت - زدو خورد
بمشار الیه رسید - او مردانه تلاشها نموده زخمها برداشت - و پس

از آنکه ابراهیم خان دران معرکه کشته شد احمد بیگ خان از کارشناسي و هوشیاري با وصف جراحات مولم بپامردی مردانگي و دليري گرم و گیرا بدهاکه که عیال و اموال ابراهیم خان درانجا بود خود را رسانید - اما موکب شاهي نیز از راه دریا .پاشنه کوب در رسید - مشارالیه چارهٔ بجز بندگي و فرمان پذیري نیافته بوسیلهٔ مقربان شاهزاده بملازمت استسعاد یافت - و پس ازانکه سریر فرمان روائی هندوستان بوجود کرامت آمود صاحب قران ثاني زیبندگي یافت خان مذکور بمنصب دو هزاري ذات هزار و پانصد سوار سرافراز گردیده بفوجداري و تیولداری سیوستان کامیاب عزت شد - و پس ازان به نیابت یمین الدوله آصف خان بحکومت ملتان سر عزت بر افراخت - و بعد از عزل آن تعلقه چون بحضور رسید بجاگیرداری پرگنهٔ امیتهي (۲) و جایس مضاف لکهنؤ اختصاص گرفت و در سال بیست و پنجم از تغیر مکرم خان صفوي بفوجداری بیسواره و اضافهٔ پانصدي پانصد سوار امتیاز یافت - و در سال بیست و هشتم معزول شده بسبب برخے امور چندے بے منصب و جاگیر گشت و در سال سیم از پیش گاه الطاف خسرواني ببحالی منصب سابق چهرهٔ مباهات بر افروخت *

* اوزبک خان نذر بهادر *

برادر کلانش یولم بهادر اوزبک - هر دو در بدو حال بنوکری عبدالله

---

(۲) نسخهٔ [ب] امیتهي *

خان بهادر فیروز جنگ فراغبالي داشتند - بهنگام اقامت جلیر در جرگهٔ ملازمان دولت توامان صاحبقران ثاني منخرط گشتند - و چون سریر کیوان نظیر هندوستان نگین دان آن یگانه گوهر خاتم جهانباني شد انوار نوازش پادشاهي بر وجنات احوال آن دو برادر تافت هرکدام بمنصب مناسب چهرهٔ روزگار خویش افروخت - دران وقت که مهابت خان خانخانان از حضور لامع النور بصاحب صوبگيِ دکن شرف دستوري یافت آنها نیز بهمراهي تعین شدند - اعلی حضرت بالمواجهه در بارهٔ پرداخت هر دو ارشاد فرموده بتنخواه تیول آباد پیش آمده در مراعات خاطر و پاس احترام باقصی الغایت میکوشید یولم بیگ باجل طبعي بساط زندگي در نوردید - قذر بیگ بخطاب اوزبک خان مورد عاطفت گشته سال چهاردهم حسب الالتماس شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و قلعه داريِ اوسا از تغیر مبارک خان نیازي کامیاب گردید - و در سال بیست و دوم بعنایت نقاره بلند آوازه شد - پس از مدتها (که در قلعه داريِ مذکور گذرانیده بحضور شتافت) تعین صوبهٔ احمدآباد گجرات گشت و در سال سیم جلوس مطابق سنه (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجري صبح زندگيِ او بشام ممات رسید - و بخواب عدم غنود مرد عشرت دوست عیش پرست بود - بتجرع راح ریحاني خوگر و بنغمه وسرود شیفته تر - غیر ازانکه سپاه را بقرار ضابطه نگهداشتي

هرزه خرج و باد دست بود - از ما حصل تیول تا آخر سال چیزے نمي‌گذاشت - همیشه میگفت اگر چز در دست رخت پس از مرگ من برآید عاصي باشم - پسرش تاتار بیگ دران اوان [که پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر رایت عزیمت بانتزاع سلطنت برافراشت و در مقامات فرمان باري برهان‌پور (که نیم‌کروهی شهر واقع است) اکثرے را بعطای منصب و خطاب برنواخت] مشارالیه نیز بافزونی رتبه و خطاب پدر سرافرازي یافت - و در جمیع معارک هیجا ملازم رکاب شاهي بود - چون حدیقهٔ ملک و ملت از خار و خس مخالفان سلطنت پیرایش یافت بتعیناتی دکن اختصاص گرفته بهمراهی شایسته خان امیر الامرا ناظم آنولایت در محاصرهٔ قلعهٔ چاکنه (۲) که در تصرف سیوای بهونسله بود کمر سعي بر میان عبودیت استوار بست و چون در سال سیوم آن حصن حصین بصولت و اقبال پادشاهي تسخیر پذیرفت حراست آن بعهدهٔ خان مذکور مفوض شد - پس ازان بتعلقهٔ کوکن که مسکن و ماوای مرهته است شتافت - و پیوسته با اشقیا زد و خورد داشته بجانفشاني سرخروئي یافت - برادرش محمد والي بخطاب ارني مخاطب گشته روزے چند بخشي فوج محمد اعظم شاه بوده پس ازان بقلعه داری فتح آباد دهارور و اعظم نگر بنکاپور سرفرازي یافت - و چون در گذشت پسرش ابوالمعالي بخطاب پدر فایزگردیده چندے بفوجداری بیر و پستر

---

(۲) نسخهٔ [۱] چاکنه ٭

بمحافظت قلعهٔ دهارور مي پرداخت - در مبادئ وصول رایات آصف جاه بولایت دکن احوالش بکمال پریشاني رسید - بے مهری روزگار تدارک آن ننموده در گذشت - الحال کسے که این سلسله را برپای دارد نمانده *

* اخلاص خان شیخ الهدیه *

پور کشور خان شیخ ابراهیم بن قطب الدین خان شیخ خوبن است که احوال او بقلم درآمده - شیخ ابراهیم سال اول جلوس جنت مکاني بمنصب هزاري سه صد سوار و خطاب کشور خان امتیاز یافته سال سیوم بقلعه داري رهتاس سر عزت برافراخت - سال چهارم بحضور آمده از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري دو هزار سوار نوازش پذیرفته بفوجداري اجینه نامزد شد - و سال هفتم در جنگ شجاعت خان با عثمان افغان (که بجانب او بهمه علم نخوت مي افراشت) دلیرانه جان در کار ولي نعمت درباخت - شیخ الهدیه بمنصب درخور سرفرازي یافته سال هشتم جلوس فردوس آشیاني همراه پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بهشت گرمی افواج متعینه جهت تنبیه ججهار سنگهه بندیله نامزد شد - سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار سرافرازي یافته بقلعه داري کالنجر مباهات اندوخت - و سال نوزدهم همراه پادشاه زاده محمد مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان مقرر شده از اصل و اضافه به منصب دوهزاري هزار سوار و خطاب اخلاص خان نامور گشت - و سال بیستم

حسب تجویز جملة الملک سعد الله خان (که پس از معاودت شاهزاده مذکور به بذن و بست بلخ شتافته بود) باضافهٔ پانصد سوار علم امتیاز برافراشت - و سال بیست و یکم معاودت کرده حسب الحکم از پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر جدا شده احراز سعادت ملازمت نمود - پستر بعطای علم لوای شادکامي برافراخت - و سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار محسود اقران گشته در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار شتافت - و سال بیست و سیوم باضافهٔ پانصدي و سال بیست و پنجم بعنایت نقاره کوس بلند رتبگي زد - و نوبت دوم همراه پادشاه زاده مزبور بسمت مذکور کمر عزیمت بست و سال بیست و ششم با پادشاه زاده دارا شکوه بمهم مسطور همپائي گزیده بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره از همچشمان تفوق جست و ازانجا همراه رستم خان به تسخیر بست گام جلادت برداشت و سال بیست و هشتم همراه جملة الملکي بتخریب قلعهٔ چیتور معین شد - و سال سیم همراه معظم خان در کمکیان دکن قرار یافته نزد پادشاهزاده محمد اورنگ زیب ناظم آنجا روانه گردید - و در محاربهٔ عادل‌خانیه دست جرأت برکشاده خود زخم نیزه بر ران برداشت - بعد از ظهور این تردد سال سي و یکم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود - تتمهٔ احوالش بملاحظه نیامده *

* افتخار خان خواجه ابوالبقا *

برادر زادهٔ عبدالله خان فیروز جنگ است - و همشیره زادهٔ مهابتخان خانخانان - لکهنؤ جاگیرداشته در سال هیزدهم شاهجهاني بخطاب افتخار خان رخدمت تزک و عصای مرصع از انتقال میر خان (که در خانهجنگی صلابت خان و امر سنگهه کشته شد) سر بلند گردید - و پستر بفوجداری اکبرنگر رخصت یافته بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار سرافرازي یافت - و در سال بیست و ششم بهمراهی رستم خان دکني در جنگ قزلباشیهٔ (۲) قندهار شجاعت و مردانگی خود بر همگنان روشن ساخت - هنگامے که فوج قزلباش بر میمنهٔ رستم خان تاخت آورد اکثر یلان میمنه را تزلزل در بنای عزیمت راه یافت - مگر افتخار خان با سردارے چند که عنان حماست از دست نداده تلاشهای مردانه نمود - و در جایزهٔ حسن تردد از پیش گاه خلافت و جهانباني باضافهٔ پانصدي ذات و پانصد سوار بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و عطای علم سربلند گشت - و چون فروغ رشادت و کار طلبي از ناصیهٔ احوال آن خانه زاد لایق العنایت تابش میداد در سال بیست و پنجم در جشن وزن شمسي باضافهٔ پانصدي و عنایت نقاره نوازش یافت - و چون سال بیست و هفتم بهمراهی مهین پادشاهزاده محمد دارا شکوه تعین یساق قندهار گردید حسب الالتماس آن شاهزاده بافزونی پانصدي ذات مباهي گشت

---

(۲) نسخهٔ [ب] قزلباش قندهار •

و در سال بیست و هشتم بتیولداري و فوجداري چوراگده مضاف
صوبهٔ مالوه تارک افتخار بر افراشته باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب
سه هزاري سه هزار سوار سرمایهٔ اعتبار اندوخت - و چون در سال سیم
شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن بجهت تادیب و تنبیه
سلطان عبدالله قطب شاه والي تلنگ مامور گشت و حسب منشور
مطاعه شایسته خان صوبه‌دار مالوه با افتخار خان و سایر فوجداران
و منصبداران تعینات آنصوبه از مالوه راهي شده بلشکر شاهزاده ملحق
گردید افتخار خان بامر شاهي در مورچال جنوبي باتفاق هادي‌داد
خان انصاري متعین شد - و پس از انجام آن مهم باقطاع خود دستوري
یافت - و چون در آخر همین سال شاهزادهٔ مذکور بتسخیر و تخریب
ولایت عادل شاه والي بیجاپور معین شد حسب‌الحکم پادشاهي
افتخار خان از تیول خود شتافته بفوج شاهي پیوست - پادشاهزاده
در سال سي و یکم با عساکر گران طی منازل نموده چون بحوالیٔ قلعهٔ
بیدر رسید سیدي مرجان قلعه‌دار (که از غلامان قدیم الخدمت ابراهیم
عادل شاه بود - واز سي سال بمحافظت آن قلعه مي‌پرداخت) با قریب
هزار سوار و چهار هزار پیادهٔ تفنگچي و باندار و سامان و سرانجام
فراوان باستحکام برج و باره همت گماشت - شاهزاده باتفاق معظم خان
میرجمله در ده روز توپها را بکنار خندق رسانیده برجے را (۲) بضرب توپ
خراب ساختند - اتفاقا روزے که از مورچال معظم خان یورش واقع شد

---

(۲) در [بعضی نسخه] برخي را •

قلعه‌دار عقب برج مذکور جرے عظیم کنده و آنرا بباروت و بان وحقه آموده خود نزدیک بدان آمادهٔ مدافعه بود که ناگاه شراره برجسته آتش بباروت درگرفت - و خرمن وجود او با دو پسرش در هم سوخت دلیران کوس فیروزي بلند آوازه ساخته داخل شهر گشتند - قلعه دار گرفتار چنگ اجل بود - پسران خود را با کلید قلعه فرستاد - روز دوم جای بسپرد - چنین حصن حصین (که سه خندق عمیق بعرض بیست و پنج گز و ژرفای پانزده گز درسنگ دارد) بمحض اقبال شاهزاده در عرض بیست وهفت روز بکمال آساني مفتوح گردید - و دوازده لک روپیه نقد و هشت لک روپیه را سرب و باروت و دیگر مواد قلعه‌داري و دو صد و سي توپ بقید ضبط در آمد - پادشاهزاده سلطان محمد معظم دومي خلف خود را با افتخارخان در قلعهٔ مذکور گذاشته خود بهمعناني اقبال متوجه پیش شد - و هنوز این مهم خاطرخواه انصرام نیافته بود که بحکم حضور شاهزاده با کمکیان بجا و مقام خود مراجعت نمود - و در همان ایام مهاراجه جسونت به بند و بست مالوه تعین گشته مجموع تیولداران برفاقت او مامور گشتند - خان مذکور از چستي و چالاکي پیش از همه براجه پیوست - ناگاه فلک نیرنگ ساز امرے (که در مخیلهٔ هیچکس نمیگذشت) بمنصهٔ شهود آورد

و در مبادي سال سي و دوم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با جیوش دکن بعزم مستقر الخلافه بسر زمیني مالوه درآمد - چون راجه سر راه بود و انتظار

همین روز مي کشید امادهٔ جنگ و پیکار گشت - افتخار خان با جمعی از منصبداران در میسرهٔ او جا گرفت - و با فوج مراد بخش (که در برانغار عالمگیري بود) در آویخته بمقابله و محاربه پرداخت و بترکتاز جرأت دواسپه بجانب عدم تاخت - گویند با آنکه خواجه‌زاده نقشبندي بود مذهب امامیه اختیار کرده - و دلائل و براهین آن مذهب را بمرتبهٔ یاد گرفته بود که دیگریرا رد آن متعذر مي نمود پارهٔ مساس بعلم هم داشت *

* ارادت خان میر اسحٰق *

سیومي پسر اعظم خان جهانگیري ست - در عهد فردوس آشیاني پس از فوت پدر بمنصب نهصدي پانصد سوار امتیاز یافته بمیرتزکي روی عزت بر افروخت - و در سال بیست و پنجم بخطاب ارادت خان و منصب هزار و پانصدي هشت صد سوار سرافراز گشته بداروغگیِ فیل خانه سر برافراخت - و در سال بیست و ششم از تغیر تربیت خان بخدمت آخته بیگي مفتخر گردید - و در همین سال بمنصب دو هزاري هزار سوار و خدمت بخشیِ دوم خلعت امتیاز پوشید - و در سال بیست و هشتم باضافهٔ هشت صد سوار و خدمت فوجداریِ سرکار لکهنؤ و بیسواره از تغیر احمد بیگ خان مورد نوازش گشت - و در سال بیست و نهم بحضور رسیده از تغیر اسد خان بخدمت عرض وقائع صوبجات سرمایهٔ اعزاز بدست آورد - و از اصل واضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار کام دل اندوخت - در اواخر عهد

اعلى حضرت بنابر وجهے از منصب معزول گرديده چندے بانزوا گذرانيد - در همان ايام صوبۀ فرماندهي بوجود زيبندۀ نمود عالمگيري زيب و زينت يافت - برادرانش ملتفت خان و خانزمان در ركاب آن صاحب اقبال درجه پيماي اعتبار گشته اولين در نخستين جنگ دارا شكوه نقد جان در باخته بود - بعد وصول رايات پادشاهي (۲) بمستقرالخلافه او مشمول عاطفت خسروانه گشته باضافۀ پانصدي پانصد سوار بر منصب سابق چهرۀ كاميابي برافروخت - و در همان ايام انتهاض الويۀ ظفر طراز از آگره بجانب شاهجهان‌آباد بقصد تعاقب دارا شكوه بصوبه‌داري اوده معين شده بمرحمت نقاره و بافزايش پانصدي پانصد سوار ديگر بمنصب سه هزاري سه هزار سوار ازان جمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه والا رتبه گرديد *

ازانجا (كه كار شكني خوي ديرينۀ فلك ناتوان بين است) كامے چند در ساحت كامراني بر خنگ مراد نرانده بود كه سكندري خورده از پا درآمد - يعني بعد دو ماه و چند روز شهر ذي الحجه سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري ازين سپنجي سرا درگذشت - اولا دختر ميرزا بديع الزمان پسر آقا ملا برادر آصفخان جعفر درخانه داشت - ثانيا بصبيۀ زاهد خان كوكه عقد بيوگاني بست - از بطن او پسر كلانش محمد جعفر است - رشدے و رشداسيئے داشت - فوت كرد - و برادر ديگرش مير مبارك الله در سال سي

---

(۲) نسخۀ [۱] پادشاهي بنفس •

و سیوم عالمگیري بفوجداري چاکنه (۲) مامور شده پستر بخطاب پدر مباهي گشت - و در سال چهلم بخدمت فوجداري نواح اورنگ آباد و از اصل و اضافه به منصب هفتصدي هزار سوار سرفرازي یافته بناموري علم شهرت برافراشت - و پس ازان بفوجداري مندسور مالوه تعین شده در عهد خلدمنزل با خانخانان منعم خان صحبتش کوک گردیده جلیس و انیس او شد - فوجداري دوآبهٔ پتنهٔ جالندهر نامزد او شده بود - مذاق (۳) بصنوف دانش داشت - و در شعر بسیار نازک‌خیال بود - واضح تخلص میکرد - صاحب دیوان است * بیت *

* رشک فرمای دلم نیست بجز عیش حباب *

* یافت یک پیرهن هستي و آن هم کفن‌است *

در عهد محمد فرخ سیر در گذشت - پسرش میر هدایت الله (که بخطاب هوشدار خاني و پستر بارادت خاني ناموري اندوخت) در عهد خلد منزل فوجدار نورمحل متعلق صوبهٔ پنجاب گردیده و مدتها در فوجداري دک پیراهه مضاف صوبهٔ مالوه گذرانیده سال ششم محمد شاهي همراه آصف جاه بدکن آمده بعد جنگ مبارز خان از تغیر دیانت خان مرحوم چندے بدیوانی دکن پرداخته چهارهزاري منصب داشت - از دیر باز در اورنگ آباد بسر مي برد - آخرها قلعه داري گلبرگه نامزد او شده بود - در سفر ترچناپلي (۴) همراه آصفجاه

---

(۲) نسخهٔ (ا) جاکذه - و نسخهٔ [ب] جاکنه (۳) نسخهٔ [ب ج] مذاق تصوف داشت (۴) نسخهٔ [ا] ترجنایلي •

بود - و وقت معاودت قریب باورنگ آباد سنه (۱۱۵۷) یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت بساط حیات در نوردید - فنون سپاهگري را بسیار ورزیده درین پیرانه‌سالي هم سلاح از خود جدا نمیکرد - و در شمشیر شناسي حرفهای بلند میزد - شعر را بے رتبه میگفت - و در جمع نسا حریص و کثیر الاولاد بود - پسران جوان بحضورش رخت زندگي ته کردند - در وقت تحریر پسر رشید او حافظ خان از انتقال پدر بقلعه داري گلبرگه مي پردازد *

* اشرف خان خواجه برخوردار *

خویش مهابت خان از خواجه‌زاده‌های نقشبندي ست - گویند چون مهابت خان بے اطلاع جهانگیر پادشاه صبیهٔ خود را بخواجهٔ مذکور منسوب ساخت پادشاه در غضب رفته خواجهٔ مذکور را روبرو طلب فرمود - و بر طبق حکم چند کوزهٔ خاردار بر خواجه زدند - چون مهابت خان رفته بشاهجهان پیوست خواجه نیز بهمراهیش آمده سررشتهٔ بندگي بدست آورد - و سال اول جلوس فردوس‌آشیاني از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار ذخیره اندوز نشاط گردید - و سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار لوای عزت برافراشت - و سال بیست و سیوم باضافهٔ هفتصد سوار تابینانش با ذات مساوي شد - و سال بیست و هشتم بتفویض قلعه‌داري اوسا مضاف دکن از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري دو هزار سوار تکیه بر چار بالش اعتبار زد - در اوائل عهد خلد مکان

بخطاب اشرف خان مخاطب شده سال دوم از قلعه داری مزبور معزول گردیده بحضور رسید - سال فوتش معلوم نیست *

* آله وردی خان *

عرق شجرهٔ نسبش (۲) از دودهٔ آل سلجوق منشعب است - گویند بسلطان سنجر سلجوقي منتهي میشود - مرد راست و درست و چست و چالاک بود - خبرهای بسیار (۳) از ایام شباب او نقل کنند - گویند بفرنگ افتاده - و بتهمت جاسوسي بگرفت و گیر آمده - اتفاقا روز عید بتقریب نیزه بازي اورا نزد حاکم آنجا حاضر کردند - درین فن کارنامها پرداخت - حاکم بتفقد احوالش شده به بیگنهیِ او وا رسیده قرین عزت و احترام روانهٔ هندوستان کرد - چندے در برهانپور بعیاري (۴) و طرازي (۵) گذرانیده چون برادر کلانش مخلص خان در خدمت سلطان پرویز قرب و منزلت داشت او نیز با سلطان مربوط گشته چهرهٔ کامیابي برافروخت - پستر هر دو برادر ازان رو (که در فنون شکار مهارت تمام داشتند - وجنت مکاني را بدین امر شغف و تولع بسیار بود) مطرح انظار عاطفت خسروانه گشته - آله وردي خان بخطاب معتقد خاني و خدمت قراول بیگي اختصاص گرفت - و نقش بندگيِ او با جنت مکاني بعنوان مصاحبت و ندیمي نشسته همواره در سیر و شکار بدوام حضور معلی افتخار مي اندوخت - و تور کلاني که مدار شکار قمرغه بدانست

---

(۲) نسخهٔ [ج] نسبتش (۳) نسخهٔ [ب ج] چیزهای بسیار (۴) نسخهٔ [ا] گردید (۵) در [بعضے نسخه] طراري *

(که آن را باور[2] گویند) از تصرفات اوست - در سال بیست و یکم بصرف مبلغ بیست و چهار هزار روپیه از ریسمان ترتیب داده از نظر گذرانید - دامی ست در کمال استواری - بار هشتاد شتر - طول ده هزار ذرعهٔ پادشاهی - و ارتفاع شش - بسان سراپرده بستونهای سترگ برپا کنند - و انواع سباع و وحوش دران گرد آورده صید نمایند و بعد شتقار شدن جنت مکانی در هنگامهٔ شهریار مراتب دولتخواهی و استرضای خاطر یمین‌الدوله را کما ینبغي بجا آورده خود را شایان الطاف پادشاهی ساخت - چون همراه آصف جاهی بتقبیل سدهٔ خلافت استسعاد یافت بمنصب دو هزاری ذات و سوار و خطاب الله وردي خان سرفراز گردید - چون با مهابت خان از صمیم قلب مربوط بود در محاصرهٔ پریندہ بذل مجهود فوق مقدور نمود - اگر امرای دیگر همین قسم کاربند تقید می‌شدند فتح بآسانی صورت میگرفت - و در سال هشتم باضافهٔ هزاری ذات دو هزار سوار بمنصب چهار هزاری ذات و سوار سر برافراخته بصوبه داری مالوه از تغیر خاندوران رخصت یافت - چون سال نهم حوالی قلعهٔ دولتاباد دکن مضرب خیام پادشاهی گردید یرلیغ جلال بنام الله وردي خان (که بهمراهی شایسته خان به تسخیر ضلع سنگمنیر و جانیر شتافته بود) بصدور پیوست - که بافتتاح حصون نظام‌الملکیه (که در سمت قلعهٔ چاندور و دهرپ[3] واقع است - و ازان جمله شش قلعه را مردم ساهو

---

(۲) نسخهٔ [ب] یاور گویند (۳) نسخهٔ [ا] دهرب ٭

و دو قلعه را بهوجبل نایکواري و شش قلعه را دیگر فتنه‌پژوهان متصرف اند - و باستظهار حصانت و استحکام آنها گرد فساد بر انگیخته زیردستان پرگنات نواحي را ایذا میرسانند) پردازد - خان مذکور اولا بپای حصار چاندور آمده آن معقل رصین را (که بر فراز کوه مرتفع واقع شده و بمتانت شهرت دارد) محاصره کرد - و بفراوان جد و جهد مفتوح ساخت - سایر گردن کشان آن ولایت از دیدن نیرنگی تقدیر جان و مال خود را در معرض زوال یافته حلقهٔ فرمان پذیري در گوش کشیدند - ابتدا کنهر راو (۲) قلعه دار انجرائي زینهار خواسته آن دژ استوار را تسلیم نمود - خان مسطور برای استمالت دیگر قلعه‌داران او را منصب دوهزاري تجویز نموده پنجاه هزار روپیه نقد از خزانه داد - و پستر حصار کاجنه و ماجنه (۳) را (که بقلعه داری دهرپ تعلق دارد) گرد گرفته بیورش دلیرانه ارکان ثبات محصوران متزلزل گردانیده بعهد و پیمان هردو قلعه بدست آورد - و همچنین قلعهٔ رواه (۴) و جوله و اهونت و دیگر حصون متینهٔ آن سر زمین (که همه بر فراز جبال واقع شده) بآساني و زودي مسخر ساخت - مگر حصن راجدهر (که جمعی از خویشان نظام شاه درانجا بودند - و در محافظت آن فراوان سعي و کوشش بجا مي آوردند) درمدت دو ماه مفتوح نموده همت بکشایش حصار دهرپ (که بمزید استحکام و ارتفاع شهرهٔ

---

(۲) در [بعضی نسخه] کنهیر راو (۳) نسخهٔ [ا] کاچنه و ماچنه (۴) نسخهٔ [ب] اوله و چوله - و نسخهٔ [ج] اوله و جوله ٭

آنبار است - و در استواري پای کمی از دولتاباد نمي‌آرد) بسعي چون بهوجبل پاسبان قلعه از دستبردهای متوالیهٔ خان مشار الیه هراسان شده بود بتجویز منصب سه هزاري و لک روپیه انعام آن حصار دشوار کشا را (که تسخیر آن بے مددگاریِ اقبال میسر نیست) سپرده در سلک بندها منسلک گردید - و درین سال بسیارے از معاقل منیعه و موائل رفیعهٔ این ولایت بعون همت کشور کشای پادشاهي بر دست اولیای دولت قاهره (۲) کشایش یافت - چنانچه طالب کلیم این معني را منظوم ساخت *

* نظم *

* شاها بخت کشور اقبـال گرفت *

* تیغت ز عدو ملک و سر و مال گرفت *

* چل قلعه بیک سال گرفتي که یکیش *

* شاهان نتوانند بچل سال گرفت *

بالجمله خان مزبور در سال دهم بفوجداریِ بیسواره و لکهنؤ رخصت یافت - و در آغاز سال یازدهم (که مرشد قلي خان فوجدار متهرا در اثنای تاخت بر یکے از مواضع بزخم تفنگ درگذشت) آله وردي خان به تیولداریِ آنجا سر برافراخته بانتقام کشي از سرکشان آن ناحیه دستوري یافت - و در آخر سال دوازدهم بمنصب والای پنجهزاري ذات و سوار بلند آوازه گشته بصاحب صوبگیِ دارالملک دهلي از تغیر غیرت خان امتیاز پذیرفت - چون سال پانزدهم بآوازهٔ انتهاض

(۲) نسخهٔ [۱] اولیای قاهره *

شاه صفي پادشاه ایران باستخلاص ولایت قندهار شاهزاده دارا شکوه
با آمرای رفیع مقدار و لشکر جرار بدانسو دستوري یافت و بوصول خبر
درگذشتن شاه (که در ماه صفر سنه (۱۰۵۲) هزار و پنجاه و دو هجري
باجل طبعي زندگي بسپرد) از کابل معاودت نمود آله وردي خان
نیز بهمراهيء این لشکر مامور بود - چون بعضے اطوار و اوضاع خلاف
آئین اخلاص و نمک خوارگي از وی سر زد و از بیباک مزاجي زبان
که باختیار نداشت سرباري گردید بعزل جاگیر و سلب منصب مورد
عتاب و خطاب گشت - و چون نیکو بندگیهایش در پیشگاه خلافت
ثابت و متحقق بود پرگنهٔ سنکرپور بجمع سي و چهار لک دام در
وجه معاش تنخواه شد - پستر بوسیلهٔ نخستین پادشاهزاده ببحالي
منصب سابق مباهي گشته در سال هیزدهم به تیولدارئ ایلچپور
کامروائي یافت - و بعد از فوت خاندوران ناظم دکن در تمام صوبهٔ برار
بحکم رانی پرداخت - چون اسلام خان بدکن آمد صحبتش باوی
براز نشد - بر وفق ملتمس حکم بطلب حضور صدور یافته در سال
بیست و یکم بسعادت استلام سدهٔ سنیه فایز گردیده گورکهپور جاگیر
یافت - و چون بعلت قندهار میان شاه عباس ثاني و فردوس آشیاني
سررشتهٔ اتحاد و یگانگي انقطاع یافت و راه آمد و شد رسل انسداد
پذیرفت از قضا در سال بیست و ششم غلام رضا نامے با هفت راس
اسپ عراقي از بندر عباسي ببندر سورت رسیده (۲) رقمي از شاه ایران

(۲) نسخهٔ [ج] از بندر سورت رسیده •

بنام مستحفظان طرق و شوارع آورد - که اسپی چند ملازم الهوردي خان (۲) میرآتش مي‌برد - کسی مزاحم نشود - و این سانحه موهم آن شد که خان مذکور برخی از تنسوقات (۳) با مکتوبی مصحوب او فرستاده که چنین رقمي حاصل نمود - ازانجا که فرستادن هدیه و مکتوب به بیگانه و مخالف از آئین بندگي دور با گوناگون سیاست سزاوار بود - اما از کرم عام و فتوت فطري باز او را بتغیر منصب و جاگیر تادیب نموده حکم شد - که بلا توقف از کابل بر آرند - تا در شاهجهان آباد رفته بخانهٔ خود اقامت گزیند - و بنام متصدی سورت فرمان رفت که اسپان و همگي مایعرف غلام رضا بسرکار ضبط نموده او را مغلول و مسلسل بفرستد (۴) - تا بموافق کردار بسزا رسد - و پس از آمدنش پژوهش رفت - بوضوح پیوست که او خطی لباسي با برخی ارمغاني بقللرآقاسيِ والیِ ایران گذرانده رقمي حاصل نموده - لهذا در سال (۵) بیست و هشتم حسب الالتماس شاهزادهٔ کلان بتازگي مشمول عنایت پادشاهي گردیده بمنصب پنجهزاري و تیولداریِ سرکار جونپور از تغیر مکرم خان تارک افتخار برافراخت - اگرچه درین مدت دو سال و هشت ماه از دولت آستان بوس محروم در انزوا گذرانید اما از شمول کرم خسروانه هفتاد لک دام بطریق مدد خرج سالیانه داشت و در هر وزن سال هزار اشرفي مي‌یافت - چنانچه تا هنگام کام اندوزي

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] برایش مي برد (۳) در [بعض نسخه] یا مکتوبی
(۴) نسخهٔ [ج] بفرست (۵) نسخهٔ [ب] و نهم ٭

ملازمت بعطای پنجهزار اشرفي سرافراز شده بود - در اواخر عهد سلطنت بصاحب صوبگی بهار فایز گردید *

چون ایام کوفت اعلی حضرت امتداد پذیرفت و انواع اختلال بر ملک و دولت راه یافت و شجاع دومي خلف خلافت در بنگاله مسلک خودسري پیش گرفته بر سر پتنه لشکر کشید الهوردي خان که سد راهش نمي‌توانست شد به بنارس آمده توقف گزید - شجاع راشته کوب بدان حوالي پیوسته از در لابه و چاپلوسي در آمده چندان بتالیف کوشید و مواعید سراسر امید بکار برد که آن آقسقال آزمونکار از جا رفته موافقت آن مدبر اختیار کرد - و در همه احیان رفاقت آن بادیه پیمای خسران و ناکامي نگذاشت - و پس از توالي و تواتر آوارگیها اواسط رجب سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجري شجاع خواست که از اکبرنگر رخت ادبار بنانده کشد آله وردي خان از معامله فهمي و کارشناسي رقم خذلان و نکال از ناصیهٔ حال آن رمیده بخت خوانده دانست که بر تقدیرے که بتکاپوي گریز از سطوت جیش عالمگیري آمان یابد لامحاله با دد و دام صحرای رخنگ محشور خواهد گردید - برهنموني خرد باراده پیوستن بجنود پادشاهي از همراهي او تقاعد ورزیده باکبرنگر مراجعت کرد - و چون بسیارے از مردم شجاع از بهبود حال و امید مآلش دل برگرفته قصد جدائي داشتند با او همداستان گشتند و چون آله وردي خان جوقے از خود داشت منزل خویش را استحکام

داده درمقام آن شد که اگر جمعے ازان جانب برسر او آیند بمدافعه پیش آید - و اعلان مخالفت نماید *

شجاع بشنیدن این خبر تدبیرے اندیشید - و خبرهای غیر واقع که فروغ از صدق نداشت شهرت داده بسمت اکبرنگر برگشت - و مردمرا تعین کرد که دور حویلی اورا گرفته برای یورش مترصد اشاره باشند و سراج الدین جابري دیوان خود را فرستاد که بلطائف وعده و وعید مستمال ساخته پیش او بیارد - چون از برگشتن شجاع بشهر و اشتهار اکاذیب باطله که ساخته او بود ارکان ثبات جمعے (که با آله وردي خان گرویده بودند) بسستي گرائید خان مزبور ناچار بر قول و عهد نااستوار دل نهاده با سیف الله پسر بهمراهی سراج الدین روانه شد - درین حالت مردم شجاع هجوم آورده او را در میان گرفتند - و برسم گنهگاران دستها بر پشت بسته بیرون اکبرنگر پیش شجاع بردند - آن تبه رای اورا بر فیلے نشانده همراه بشهر آورده دران مقام به تیغ انتقام با پسرش از هم گذرانید - و تمامی اموال اورا متصرف شد *

آله وردي خان پسران رشید داشت - هر یکے بمنصب عمده رسید چنانچه بجای خود رقم پذیر خامه گشته - اما با پدر نمي ساختند مگر همین پسر کوچک میرزا سیف الله - حافظه اش بحدے بود که هرچه از ابتدای طفلي بگوش او خورده سرزبان داشت - و شعرهم میگفت - منظور نظر پدر بود - مزاح و هزل بر طبیعت آله وردي خان

غالب بود - بلكه بهرزه گوئي و فحاشي كشيده - حتى كه اين شيوهٔ نامرضيه در اولاد و عشائر او سرايت كرده تا حال (كه از خاندانهاى عمده نام و نشانے نماند) اين سلسله بواسطهٔ اين رويهٔ نا ستوده يادگار روزگار است - با اين همه آله وردي خان بے رياضت و تقوى نبود در محبت اهل بيت رسول (عليهم السلام) غلو داشت - نذور حضرات ايمه هر سال بر مي‌آورد - و از ماحصل جايگير عشرے جدا كرده خيرات ميداد - در دوستي يكتاى وقت بود - با آشناى يكروزه كار صد ساله بجا مي‌آورد - از اهل دفتر بےاعتماد گرديده خود سررشته نگاه ميداشت - و مداخل و مخارج هر روزه را بخط خود در طومارے مي‌نوشت - و در ساحت دهاي سرائے و باغے احداث كرده - بنام او زبان زد خلائق است *

• اكرام خان سيد حسن *

از والا شاهيان خلد مكان است - مدتها بفوجداري بكلانه مضاف خانديس (كه در ايام شاهزادگي بخلد مكان فردوس‌آشياني بر سبيل انعام داده بودند) مي پرداخت - پس ازانكه خلد مكان بتقريب عيادت پدر والا قدر از برهان پور عزيمت صوبهٔ مالوه نمود او حسب الحكم ملحق گرديده مورد نوازش سلطاني شد - و در جنگ داراشكوه (كه متصل سموگدهه رو داد) مصدر ترددات نمايان گرديده حسن مجرا بظهور آورد - و سال اول جلوس بخطاب اكرام خان مخاطب گشت - و در جنگ شجاع [چون مهاراجه جسونت سنگهه

(که سرکردگی برانغار تعلق بار داشت) نرد دغا باخته شبانه راه وطن پیش گرفت - و بجای او اسلام خان تعین یافت] نام برده باتفاق سیف خان در هراولی مثل مذکور قرار یافته هنگام زد و خورد پای همت قایم ساخته تلاشهای مردانه بتقدیم رسانید - و در هنگامے (که پادشاه باراده جنگ داراشکوه عازم اجمیر بود) او بتفویض قلعه‌داری مستقر الخلافه از تغیر رعد انداز خان چهرهٔ عزت بر افروخت و پستر ازانجا معزول گردیده بفوجداری نواحی اکبرآباد از تغیر سید سالار خان قامت قابلیت آراست - سال پنجم مطابق سنه (۱۰۷۲) هزار و هفتاد و دو هجري دیدهٔ تماشائي را از گلزار هستي در پوشید *

* الله یار خان میر توزک *

از ایام شاهزادگی خلد مکان در زمرهٔ ملازمان بود - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه شرف همرکابي داشت - و در نبرد اول محمد دارا شکوه مصدر ترددات نمایان گردید - و سال اول جلوس بخطاب خاني نامور شده حسب الحکم خزانه از لشکر پادشاهي بملتان جهت اخراجات فوج (که بسرکردگی خلیل الله خان بتعاقب دارا شکوه رفته بود) برد - و پس از جنگ محمد شجاع بداروغگی ملازمان جلو و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار چهرهٔ افتخار بر افروخت - سال پنجم از تغیر هوشدار خان بخدمت داروغگی غسل خانه و عطای علم سرمایهٔ مباهات

اندوخت - و سال ششم مطابق سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري بعارضهٔ بدني بساط زندگي در پیچید *

* اسلام خان میر ضیاء الدین حسین بدخشی *

والا شاهيء قديميء خلد مكان است - عمرے در خدمت آن شاه قدر شناس بسر برده پیوسته مصدر خدمات عمده بود - در ایام شاهزادگي بديوانيء سرکار شاهي چهرهٔ اعتبار مي‌افروخت - چون استیلای داراشکوه بنابر فرط عاطفت اعلی حضرت بحالش بجائے انجامید (که از احکام سلطنت هرچه میخواست متمشي میساخت) شاهزادهٔ فتح نصیب بظاهر عزم ملازمت پدر عالي قدر و بباطن برداشتن برادر کلان مصمم نموده غرهٔ جمادي الاولی سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري سلطان محمد مهین خلف خود را با نجابت خان برسم منقلا از اورنگ‌آباد رخصت برهانپور فرمود میر مذکور (که تا آن وقت بخدمت دیواني قیام داشت) نیز بمرافقت سلطان دستوري یافت - متعاقب شاهزاده خود هم سایهٔ وصول ببلدهٔ مذکور انداخته بآهنگ مقصود باغ (۲) فرمانداري را (که نیم کروهيء شهر است) مخیم اقبال گردانید - میر مذکور بخطاب همت خان ناموري اندوخت - و بعد محاربهٔ جسونت بخطاب اسلام خان رایت اشتهار افراشت - و در جنگ دارا شکوه هنگامے (که رستم خان دکني عرصهٔ نبرد بر بهادر خان کوکه تنگ ساخت) او

(۲) نسخهٔ [ب] باغ فرح نیازي را ٠

با پردلان برانغار از جانب یمین مخالف در آمده مردانه وار بجنگ و پیکار در آویخت - پس از ابتسام گل فتح باقتضای مصلحت تعاقب داراشکوه ناگزیر وقت افتاد - محمد سلطان باتالیقی اسلام‌خان بنظم امور مستقرالخلافه معین گردید - و خان مذکور از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و انعام سي هزار روپیه مطرح‌انظار عاطفت گشته مرخص شد - و در جنگ شجاع بهراولی فوج برانغار مامور بود - چون راجه جسونت (که بسري و سروری برانغار نخوت میفروخت) از نفاق اندوزي و غدر اندیشي راه فرار سپرد خان مزبور بجای او سردار گشت - اتفاقا در عین‌گرمیٔ پیکار فیلی که او بران سوار بود بصدمهٔ بان رم کرده افواج برهم‌خورد - و اکثر مردم‌را پای‌استقامت از جای رفت - درین اثنا پادشاه خود بکمک رسیده بقیهٔ مردم را (که قدم استقلال افشرده روی همت از عرصهٔ کارزار نتافته بودند) قوي‌دل ساخت - و پس از وزیدن نسائم ظفر اسلام خان بهمراهیٔ سلطان محمد (که با معظم خان میر جمله و جمعی از امرا بتکامشیٔ شجاع معین شده) دستوري یافت *

چون شجاع از چیرگیٔ جنود منصوره با هزاران یاس و ناکامي دل از اقامت اکبرنگر برگرفته راه تانده گرفت معظم خان اسلام خان را با ده هزار سوار در اکبرنگر گذاشته ضبط و حراست این روی گنگ بعهدهٔ او تفویض نمود - و چون پنجم شعبان از دوم سال جلوس عالمگیري شجاع از پاشنه کوبیهای معظم خان بستوه آمده آوارهٔ

جهانگیرنگر گردید که رخت ادبار بسمت رخنگ کشد در همان ماه اسلام خان بنابر نقاض خاطرے (که با سردار داشت) یا بسبب بدمعاشی او تنگدل گشته بے صدور فرمان طلب عازم حضور گردیده بنابرین چندے بعزل منصب معاتب گشته در سال سیوم ببحالی رتبهٔ سابق دگر باره کامیاب دولت شد - و در سال چهارم بصوبه‌داری کشمیر از تغیر ابراهیم خان رخصت یافت - و هنگامے (که موکب پادشاهي بگلگشت آن همیشه بهار خرامش نمود) در مقام نوشهره (که پرگنه ایست وسیع بغایت معمور - و دوم منزل است از منازل کوهستان) خان مذکور بر طبق یرلیغ طلب سر آغاز سال ششم رسیده دولت زمین بوس دریافت - و باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب پنج‌هزاري سه هزار سوار مورد نوازش گردیده بصاحب صوبگی اکبرآباد رایت بلندنامي افراخت - و پس از وصول بدان مصر جامع یک ماه سالم نگذشته بود که در مبادی سنه (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار هجري پیک اجل در رسید - و مسافر ملک بقا گردید - غني کشمیري تاریخ فوتش یافته * مصرع * * مرد اسلام خان والا جاه *
۱۰۷۴

(۲)
در مقبرهٔ صاحب المعارف و الایقان میر محمد نعمان رحمه‌الله (که خان مذکور در خدمتش اعتقاد موفور داشت) مدفون گشت - و در حیات خود بتعمیر مسجدے عالي نزدیک مزار میر مذکور ثواب اندوز
(۳)
شد - تاریخ بنای آن یافتند * * باني اسلام خان بهادر *
۱۰۵۸

(۲) نسخهٔ [ج] رحمة الله علیه (۳) نسخهٔ [ج] مسجدے نزدیک *

و مسجد عیدگاه کشمیر (که در غایت رفعت و متانت است) ساختهٔ اوست - خلف الصدقش همت خان میر بخشی ست - و از بناتش یکے با میر ابراهیم ولد میر نعمان مزبور عقد بیوگانی داشت - میر مشار الیه بجهت رسانیدن اجناس شش لک و شصت هزار روپیه (که عالمگیر پادشاه نذر حرمین شریفین نموده بود) در سال دوم مرخص شده دران حدود در سال چهارم باجل موعود رخت هستی بر بست بالجمله اسلام خان خالی از کمال نبود - و اشعار آبدار از جویبار طبع نکته بارش تراوش میکرد - این دو بیت ازو مشهور است * بیت *

* بیتو شام غم بروز ما شبیخون می‌زند *
* مردم چشمم ز گریه غوطه در خون می‌زند *
* وسعتے پیدا کن ای صحرا که امشب در غمش *
* لشکر آه من از دل خیمه بیرون می‌زند *

* احتشام خان اخلاص خان شیخ فرید فتحپوری *

پسر دوم قطب الدین خان شیخ خوبن است - تا آخر عهد جنت مکانی بمنصب هزاری چهار صد سوار رسیده سال اول جلوس فردوس آشیانی باضافهٔ پانصدی دو صد سوار چهرهٔ عزت برافروخت سال چهارم بافزونئ دو صد سوار و سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب دوهزاری هزار و دویست سوار سربلند گردید - و سال هشتم بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار فایز گشته در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بپشت گرمئ افواج متعینه جهت تادیب

جهجهار سنگهه بندیله (۲) معین شد - و سال نهم در حینی (که دکن مضرب خیام سلطاني بود) بهمراهیٔ شایسته خان جهت تسخیر قلعهٔ جنیر و سنگمنیر دستوري یافت - و بعد مسخر گردیدن سنگمنیر بتهانه‌داري آنجا ماند - و سال یازدهم با اصالت خان جهت مالش فسادپیشگان مضافات پرگنهٔ چندوار رخصت پذیرفت - و سال پانزدهم در تسخیر قلعهٔ مؤ مصدر ترددات شده بستر همراه پادشاه زاده دارا شکوه بکابل شتافت - و وقت رخصت بعطای علم رایت کامراني بر افراشت - و سال هیزدهم بنظم صوبهٔ مستقر الخلافه نامزد گردیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار لوای افتخار بر افراشت - و سال نوزدهم بهمراهیٔ پادشاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان گام جلادت پیش نهاد - و چون پادشاهزاده ازانجا برگشته آمد و بهادر خان روهله بعزیمت تنبیه المانان از بلخ روانه شد اورا بمحافظت حصن شهر گذاشت - و سال بیست و دوم چون بعرض رسید (که او بنابر فزونیٔ ارتکاب مغیرات از رفتن با راجه بیتهل داس (۳) که بکابل تعین شده بود تعلل بکار برده) از منصب و جاگیر بر طرف گشته داخل لشکر دعا گردید - و سال سي و یکم مشمول عاطفت گشته بمنصب سه هزاري دوهزار سوار آب رفته بجو آورد و با شاه زاده سلیمان شکوه (که بمقابلهٔ پادشاه زاده محمد شجاع

---

(۲) نسخهٔ [ب] بوندیله (۳) در [بعضی نسخه] بتهل داس و در [بعضی] پتهل داس •

تعین گردیده بود) کمر همت بر بست - و بصوبه داری پتنه و خطاب اخلاص خان سربلندي یافت - و در عهد اول جلوس خلد مکان در کومکیان خاندوران (که بتسخیر آله آباد تعین شده بود) قرار یافته ازانجا (که خطاب اخلاص خان باحمد خویشگي عنایت گردیده بود) او بخطاب احتشام خان مخاطب گشت - و بعد جنگ و فرار شجاع از میدان وغا همراه شاهزاده محمد سلطان بیساق بنگاله پای همت برداشت - و در معارک آن صوبه قدم دولتخواهي افشرده اواخر سال ششم بحضور آمده دولت آستان بوس دریافت و سال هفتم همراه میرزا راجه جیسنگهه بمهم دکن معین شد - و پس از مسخر گردیدن پونه بتهانه داری آنجا رحل اقامت انداخت - و سال هشتم مطابق سنه (١٠٧٥) هزار و هفتاد و پنج هجري رخت هستي بسرمنزل بقا کشید - پسرش شیخ نظام است - که پس از جنگ اول داراشکوه از پیشگاه خلدمکان بمنصب هزاري چهار صد سوار سرافرازي یافت *

* اصالت خان میرزا محمد *

پسر میرزا بدیع مشهدي ست - که از اعاظم سادات آن بقعهٔ مقدس است - و ابا عن جد بخدمت فیض موهبت تولیت روضهٔ قدسیهٔ امام ثامن ضامن (٢) علي بن موسی رضا (علیه و علی آباءه السلام و التحیه) شرف اندوز و سعادت پذیر بود - میرزای مذکور در سال نوزدهم وارد هندوستان گشته احراز ملازمت اعلی حضرت

(٢) نسخهٔ [ب] ثامن و ضامن •

نمود - و بمنصب مناسب سرافرازي یافته صبیهٔ شاهنواز خان صفوي را
بعقد ازدواج او در آوردند - و چون سال بیست و دوم شاه زاده
مراد بخش بنظم دکن رخصت یافت شاه نواز خان صفوي (که بعد
از فوت اسلام خان بصیانت آن ولایت تعین شده بود) وکالت و اتالیقی
شاهزاده باو قرار گرفت - ازین جهت میرزای مذکور باعتبار قرابت
و خویشي با خان مشار الیه دستوری دکن یافت - و بالتماس شاهزاده
از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار سر برافراخت
شاهنواز خان او را سرفوج دکن نموده بر سر مرزبان دیوگدهه فرستاد
مشارالیه در مبادی حال توره و ضابطهٔ سلاطین ایران بکار برده در رکوب
و نزول و قیام و قعود غایت اهتمام مرعي میداشت - منصبداران
پادشاهي (که بدعوی خواجه تاشي با عمدها سر همسري میخاریدند)
یکدفعه از وی رمیدند - پس ازانکه براه و روش هند آشنا شد در
تلافی آن ایحاش کوشید - چون عقل درست و ادراک رسا داشت
باندک تاخت آن بومي را مغلوب رعب و هراس ساخته بر سر معامله
آورد - متعاقب شاهنواز خان رسیده بصوابدید میرزا مهم دیوگدهه را
فیصل داد - چون ببرهانپور معاودت نمود در تولد فرزند مجلس
بزرگانه بر آراسته شاهزاده مراد بخش را با جمیع اعیان و ارکان
بمنزل خود آورد - و زرها صرف نمود *

و چون در سال بیست و سیوم صوبه داری مالوه بشاهنواز خان
مفوض گشت او را تعین آن صوبه نموده بفوجداري و تیولداری

مندسور بر نواختند - و در سال بیست و پنجم بفوجداري ماندو مامور گردید - و چون در سال سیم شاهزاده محمد اورنگ زیب بتاخت و تاراج ولایت عادل‌شاهیه محکوم گشت میرزا نیز بر طبق امر اعلی بتعیناتي شاهزاده شتافت - هنوز آن مهم بانصرام نرسیده بود که زمانه بتمهید و توطیهٔ دیگر پرداخت - و انقلاب و آشوبے بهر ناحیهٔ ممالک محروسه پدید آمد - موميٰ‌الیه در دکن ماند - پس ازانکه شاهزاده محمد اورنگ زیب از بلدهٔ برهانپور لوای توجه بجانب مستقرالخلافهٔ اکبر آباد بر افراخت او را بخطاب اصالت خان بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و عطای توغ و نقاره بلند رتبه ساخت - و پس از اولین جلوس باضافهٔ پانصد سوار کامیاب مباهات گشته بدکن مرخص گردید - و شاهزاده محمد اکبر را (که در سن رضاعت بود) با سایر پردگیان حرم دولت از دولتاباد بحضور آورده شرف استلام سدهٔ خلافت دریافت - و در همین ایام بنابر جهتے گوشهٔ عزلت بر گزیده (۲) در سال سیوم بتازگي مورد عنایت خسروانه شده بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار باذن پایه گردیده بفوجداري مرادآباد از تغیر قاسم خان سر افرازي یافت - و در سال هفتم باضافهٔ هزار سوار ممتاز شد - پس ازان عارضهٔ صعب بر مزاج او طاري گشته مدتے علیل و مریض بود - در سال نهم آخر سنه (۱۰۷۶) هزار و هفتاد و شش هجري روزگار حیاتش سپري شده بعالم بقا شتافت - برادر او میر محمود

(۲) نسخهٔ [ج] خسرواني ٭

در سال چهاردهم عالمگیری (۲) تازه از ولایت رسیده بمنصب هزاری چهار صد سوار و خطاب عقیدت خان چهره آرای عزت گردید و کابلي بیگم صبیهٔ روح الله خان اول را باو پیوند بیوگاني دادند زود در گذشت *

* اعتماد خان شیخ عبد القوی *

بحلیهٔ فضل و کمال موصوف و بتدین و تشرع معروف بود - و از دیرباز در خدمت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر دوام حضور داشت - و از راست گفتاري و درست کرداري بمزید اعتماد و مزیت اعتبار علم اشتهار مي افراشت - هنگام نهضت الویهٔ عالمگیری از دکن باگره بقصد انتزاع سلطنت از نهصدي بمنصب هزار و پانصدي سربلند گردیده در جمیع معارک ملتزم رکاب شاهي بود بعد از جلوس بمنصب عمده درجه پیمای اوج امارت گردید - و در سال چهارم بخطاب اعتماد خان ممتاز امثال و اقران شد - چون بقدم خدمت و محرمیت اتصاف داشت و بسمت کار آگهي و معامله فهمي موسوم بود از سایر اعیان خلافت و نوئینان والا رتبت قرب و منزلتش افزود - گویند در خلوت بحضور پادشاه مي نشست و اکثر در جناب خلافت (۳) حرف او مسموع و عرض او مقبول بود اما برای هیچ کس کلمةالخیر نمیگفت - و باب فیاضي و فیض رساني مسدود میداشت - بنابر تقرب سلطاني و پندار اوستادی پادشاه

(۲) نسخهٔ [ج] چهاردهم تازه (۳) نسخهٔ [ج] حضرت •

(۲)
اعتنا بشان مردم نمیکرد - تعلي و تبختر زياده مي‌نمود - و از غايت تفقه و تفسّر نهايت تشدد و تعصّب داشت *

سعيداي سرمد (كه اصلش بقولے يهود و بروايتے ارمني ست و بعد اسلام حكميات را در خدمت مير ابو القاسم قندزي (۳) گذرانيده بعنوان تجارت از كاشان به تتهه وارد گشته مفتون هندو پسرے شد و هرچه داشت يغمائي ساخته ستر عورت هم بر بدن نداشت) چون بدهلي آمد صحبت دارا شكوه (كه بمچانين حسن اعتقاد داشت) با وی درگرفت - پس ازانكه كار پردازان تقدير زمام (۴) امور جهانباني بقبضهٔ اقتدار عالمگيري سپردند ازانجا (كه نيت حق‌طويت پادشاه مذكور مصروف پاس ملت غرّا و حفظ ظاهر احكام شريعت بيضا بود) بملا عبد القوي حكم شد كه اورا طلبيده تكليف لباس نمايد چون سرمد را آوردند ملا گفت چرا برهنه و عريان مي‌باشي - گفت شيطان قوي ست - و اين رباعي خواند *

* رباعي *

* خوش بالائے كرده چنين پست مرا *
* چشمے بدو جام برده از دست مرا *
* او در بغل من است و من در طلبش *
* درد (۵) عجبے (۶) برهنه كرده است مرا *

---

(۲) در [بعضے نسخه] تعبى و تجبر (۳) نسخهٔ [ا] قندرسكي - و نسخهٔ [ب] قندزكي (۴) نسخهٔ [ب] زمام جهانباني بقبضهٔ (۵) در [بعضے نسخه] دزه عجبے (۶) نسخهٔ [ا] گفته است ٭

ملا باتفاق دیگر فقها تجویز قتلش نمود - و این رباعی اورا که مستلزم انکار معراج است دستاویز کرد *

* رباعي *

* آن کو سر حقیقتش باور شد *
* خود پهن تر از سپهر پهناور شد *
* ملا گوید که بر شد احمد بفلک *
* سرمد گوید فلک باحمد در شد *

و راست (۲) آنکه عمده سبب قتل او مصاحبت دارا شکوه بود - والا مثل او مجذوب برهنه چندین هرزه گویان در هر کوچه و برزن می گردند *

بالجمله ملا عبد القوي در احتساب امر معروف و نهي منکر دست قوي داشت - در سال نهم سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت به تیغ جسارت یکے از مجاهیل ترکمان قلندر منش کشته گردید و این سانحه خالي از غرابت نیست - تفصیلش آنکه چون تربیت خان بایلچي گري نزد شاه عباس ثاني فرمانفرواى ایران دیار رفته بود از ناسنجیدگي و کلفت وضع خود آداب سفارت بآئین پسندیده بجا نیاورده وحشت افزای آن شاه سودائي طبع آشفته دماغ گردیده دیرین دوستیها را غبار آمای نقاض خاطر گردانید - و کار از طرفین بفوج کشي انجامید - دران ایام سید امیر خان ناظم کابل چند مغلے ترکمان بے سر و پا را بمظنهٔ جاسوسي گرفته بحضور فرستاد

(۲) در [چند نسخه] و راستي آنکه ٭

اعتماد خان بتحقیق حال آنها مامور گشت - خان مذکور یکے ازان چند کس را (که ترکمان سپاهي وضع بود) بے علاقهٔ بند و زنجیر بخلوت طلبیده تفتیش احوال مي‌نمود - درین وقت (که عرق جهالت آن جسارت کیش حرکت کرده) ناگهان از جای در آمده خود را بخادمے (که در بیرون اسلحهٔ او داشت) رسانید - و شمشیر از دست او گرفته با تیغ آهیخته بچالاکي بر گشت - و ضربتے کاري بخان مذکور رسانیده بهمان زخم قطع رشتهٔ حیاتش نمود - نزدیکان اورا نیز بتیغ انتقام از هم گذرانیدند - و خافي خان این حکایت بنوع دیگر در تاریخ خود آورده - اگرچه تحقیق خان مزبور (که فیمابین محرر و آن مرحوم رابطهٔ[۲] تمام بود) در جذب مرآة العالم و عالمگیر نامه معلوم اما چون نوشته (که از زبان رفقای آن قلندر استماع افتاد - و غرابت بیشتر دارد) درین جا ثبت میگردد - که آن قلندر از پهلوانان عیار پیشهٔ ایران بود - که آن گروه بشوخي و سرگله زدن از اُمرا بزور زر بستانند - و بهوا مي‌پرانند - ازین مرد هم مکرر در سورت و برهان پور کارها سر زده بود - چون گذر سیاحتش بساحت دهلي افتاد از امرای ایران رعایتها یافته قلندرے چند فراهم آورد - و هر روز بباغے با رود و سرود میگذرانید - این مقدمه شهرت گرفته برخے بکیمیا گري و جوقے بدزدي و رهزني متهم کردند و آخر بعرض رسید که جاسوس شاه است - چون جرأت و دلیری او

(۲) نسخهٔ [ج] ربط تمام •

معلوم همگنان بود کوتوال حسب الامر هنگامے که در خواب بود زنده بدست آورده مسلسل بحضور پادشاهي برد - اعتماد خان بپژوهش حال مامور شد - بعد از استفسار هرچند گفت که من سیاح گداپیشه‌ام مفید نیفتاد - تهدید زباني فرمود - آن اجل گرفته دید که رهائي نیست - گفت اگر امان دهید بگوش فواب آنچه هست میگویم چون نزدیک رسیده خم شد که چیزے بگوید باآنکه هر دو دست او بسته بودند بسرانگشتان نیمچه شمشیرے (که بر مسند اعتماد خان گذاشته بودند) چنان بچستي و چالاکي گرفته با غلاف بر سرش زد که بکدو (۲) خیاره‌گر دید - بهر تقدیر پادشاه بوقوع قتلش بسیار متاثر و متاسف گشته پرتو التفات بحال بازماندهای او افکند و پسران و خویشانش را باضافهٔ منصب و دیگر مراحم و مواهب کامیاب فرمود *

* آله وردی خان *

عالمگیرشاهي مهین پسر آله وردي خان مشهور است - جعفر نام داشت - اگرچه مزاج این پدر و پسر و دیگر برادران همه بمزاح و مطایبه مجبول و بشوخي و بیباکي مفطور و همه از یک کرباس بودند (چنانچه تا امروز هر که ازین سلسله است بتقاید اسلاف از سر سخریت و مضحکه فرا نمي استد - و در هزل جد دارد) میرزا جعفر را با پدر از ابتدا موافقت نبود - دامن همت بکمر تلاش برزده

---

(۲) نسخهٔ [ج] یکدو جنازه گردید *

جدا قطره زن عرصهٔ روزگار بود - بیداری بخت و حسن سعي مورد الطاف اعلی حضرت گشته در سال بیست و یکم بمنصب هزاري دو صد سوار سرفرازي یافت - و در سال بیست و سیوم بخدمت قراول‌بیگي که ارثي اوست اعتبار اندوخت - و پستر اضافهٔ منصب یافته بفوجداری جانبی (۲) مامور شد - و بعد از هزیمت دارا شکوه چون باغ نور منزل بموکب عالم‌گیري نضارت یافت اول حکمی (که از مکمن خاطر پادشاهي بمنصهٔ نفاذ رسید) تعین مشار الیه است بفوجداری متهرا و نظم مهمات آن چکله و تادیب مفسدان آن سرزمین که باقطاع دارا شکوه تعلق داشت - و از تفرق مردم او (که بنظم و نسق مهام آن قیام مي‌نمودند) مختل و نامنتظم شده تمرد سرشتان واقعه طلب آنجا سر بفساد برداشته طریق بغي و عصیان پیموده بودند - او بعطای ماده فیل و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار ازان جمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه مباهات اندوخته رخصت پذیرفت (۳) - و پستر بافزونی منصب و خطاب الله وردي خان عالمگیر شاهي بلندنامي یافت - و در سال سیوم از فوجداری متهرا تغیر شده بفوجداری گورکهپور تعین گشت - و در سال هفتم جبهه سای آستان خلافت گشته چهارده زنجیر فیل (که از زمیندار مورنگ گرفته بود) یا نه زنجیر فیل پیشکش خود. از نظر پادشاهي گذرانیده مورد عاطفت گردید - و مدتها دران محل گذرانیده در سال نهم

---

(۲) نسخهٔ [ج] جانتهي (۳) نسخهٔ [ج] یافت *

بافزایش منصب و ارسال فرمان تفویض فوجداری مرادآباد کامیاب
مراد گردید . و در سال دهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری
سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مورد عاطفت شد - و از تغیر
بهادر خان کوکه بنظم صوبهٔ آلهاباد شتافت - و در سال دوازدهم
سنه (۱۰۷۹) هزار و هفتاد و نه هجری همانجا بساط حیات
در پیچید - بشجاعت و همت شهرهٔ روزگار بود - و بجود و سخاوت
دستی باذن داشت - و خالی از کمال نبود - شعر میگفت - صاحب
دیوان است - ازوست * بیت *

* کمتر ز عاشقی نتوان بود در طلب *
* صد تیشه میخورد که رساند لبی بلب *

و با این خوبیها با پدر نمی ساخت - مشهور است که چون
آله وردی خان بنابر جهتی بغضب سلطانی در آمد و اعلی حضرت
سر دیوان فرمودند که این را کشیده بدر آرند جعفر چست و چالاک
از دنگل بر آمده از عقب گریبان پدر را گرفته کشید - و بدر ساخت (۲)
پدر که همیشه شاکی بود زبان شکوه درازتر ساخت - جعفر باعتذار (۳)
در آمد که هرگاه عدول از حکم پادشاهی ممکن نبود البته دیگری
باین امر اقدام مینمود - دران وقت ما را جای رونمودن نمیماند
و شاید حمیت و غیرت آن وقت کار را بکجا میرسانید - پسرش
امان الله است - چون در سال دوازدهم عم او حسن علی خان

---

(۲) نسخهٔ [ج] کشیده بدر ساخت (۳) نسخهٔ [ب] فراز تر ه

بفوجداري متهرا دستوري يافت اورا فوجدار نواحي اکبرآباد ساخته باعانت خان مزبور مامور کردند - پس ازان خطاب خاني يافته بهمراهي محمد اعظم شاه در جنگ مورچال بيجاپور سال بيست و نهم مردانه شربت واپسين نوشيد *

* اعتقاد خان ميرزا بهمن يار *

پسر يمين الدوله خانخانان آصف خان است - آزاده مشرب لا ابالي منش فراغت دوست عشرت گزين بود - ايام زندگاني را (۲) به همين آئين بسر برده اسباب ثروت و مکنت آنچه بايد مهيا داشته داد عيش ميداد - با فوج و فوج کشي کارے نداشت - در کمال آسودگي و بيغمي شبے بروز و روزے بشب ميرسانيد - در ميربخشيگري هرگاه ميخواست بتمارض از رکاب پادشاهي تقاعد نموده در هر جا بساط آرامش و تن‌آساني مي‌گسترد - و گاهے بتقريب ملاقات برادر خود شايسته خان سرے بدکن مي کشيد - و گاهے بهمين بهانه بولايت بنگاله مي‌شتافت - اوضاع مخترعه و کلمات متنوعهٔ او بسيار بر زبانها ست - نظر بر حقوق نياگان عاليشان او و انتساب او بخاندان خلافت (چه اعلى حضرت و چه خلدمکان) از برخے تکليف نوکري مرفوع القلم داشته در مراعات خاطرش ميکوشيدند - و در سال دهم جلوس فردوس آشياني به منصب پانصدي دويست سوار عز و (۳) افتخار اندوخت - و پس از فوت پدر عاليقدر باضافهٔ مناسب

(۲) نسخهٔ [ج] زندگي را (۳) نسخهٔ [ا] عز افتخار اندوخت *

امتیاز یافته همواره محفوف عواطف خسروانه (۲) بود در سال نوزدهم از اصل و اضافه بپایهٔ دو هزاري دو صد سوار بر آمده در سال بیست و دوم بمنصب سه هزاري سه صد سوار و خطاب خانه زاد خاني چهرهٔ مباهات افروخت - در سال بیست و پنجم از دکن (که بدیدن برادر خود شایسته خان رفته بود) معاودت نموده سعادت اندوز ملازمت پادشاهي گشت - از پیشگاه خلافت در آخر همین سال بمنصب چهار هزاري پانصد سوار و خطاب موروثي اعتقاد خان (که پدر و عم او باین نام ممتاز بودند) مطرح انظار نوازش گردیده بتفویض میر بخشي گري سرمایهٔ اعتبار اندوخت - ازانجا (که اکثر باظهار بیماري مراسم عهدهٔ مرجوعه را نمي توانست بتقدیم رسانید) سال بیست و ششم هنگام معاودت الویهٔ پادشاهي از کابل بدار الخلافه چون ساحت لاهور بعز نزول (۳) سعادت پذیر گردید التماس نمود که چندے در دار السلطنت اقامت گزیده بمعالجه پردازد - از بنده پروري بشرف دستوري بر نواخته بتقرر سالیانه شصت هزار روپیه خورسند ساختند - و پس از حصول صحت در سال بیست و هفتم بدرگاه خسروي ناصیه سا گشت - از خانه زاد نوازي ببحالی منصب و خدمت بآئین سابق سرافراز گردانیدند - و او تا آخر سال سیم بدان خدمت والا رتبت بے دواعی طمع و اغراض

---

(۲) در [بعض نسخه] محفوف و مشمول عواطف خسروانه بود (۳) نسخهٔ [ب ج] بفر نزول سعادت پذیر -

نفساني در کمال استغنا و بے پروائي پرداخته ذخیرۂ ستوده نامي اندوخت - و بعد از جنگ داراشکوه در مقام سموگدهه که شکارگاهے ست مشهور باحراز ملازمت عالمگیري کامیاب امتیاز گردیده در سال پنجم باضافۂ هزاري بمنصب پنجهزاري هزار سوار مطرح انظار عنایت خسروانه گشت - و در سال دهم برحمت علم اختصاص یافته بدیدن برادر کلان (که دران ایام ناظم بنگاله بود) از پیشگاه سلطنت مجاز گردید (۲) - و مدتے دران ولایت بعیش و کامراني اوقات گذرانیده در سال پانزدهم سنه (۱۰۸۲) هزار و هشتاد و دوم هجري بسیر عالم بالا شتافت - خدایش رحمت کناد - عجب مرد راست و درست بے ساخته و بے پروا بود - حق پرستي و فقیر دوستي بکمال داشت *

گویند روزے بدیدن مجذوبے کوچه گرد بے سر و پا شتافته بود چون این حرکات منافیِ سطوت امارت است پادشاه ازروی تعرض پرسید که کسے آنجا از بندهای پادشاهي هم بود - عرض کرد که یکے همین سیاه روی بود - و دیگر همه بندهای خدا بودند - پسرش محمد یار خان نیز در خوبیها یکتای زمان بود - احوالش جدا به تحریر آمده - و دختر او فاطمه بیگم زوجۂ مفتخر خان بن فاخرخان نجم ثاني در آخرها پیش خلد مکان اعتبارے داشت و صدر النسا بود *

---

(۲) نسخۂ [ب] برخصت ممتاز گردید ․

* اقضی القضات قاضي عبد الوهاب *

نبيرهٔ شيخ محمد طاهر بوهره است - که در پتن گجرات سکونت داشت - تحلّي بفضل و کمالات یافته بحرمين شريفين شتافت و بشيخ علي متقي (رحمه الله) پيوست - و مريد شد - و در ورع و تقوی (۲) و فن حديث يگانهٔ روزگار گرديد - چون بوطن (۳) اصلي معاودت نمود بدعتهائی (که اعتقاداً و عملاً در قوم خود شايع بود) برداشت و در شکست گروه مهدويه پيروان سيد محمد جونپوري ميکوشيد و حسب وصيت شيخ خود مداد بجهت طلبهٔ علم راست ميکرد و در وقت حل کردن آن تدريس مي نمود - ميگفت که يکے از ديگرے چرا مانع شود - مجمع البحار غريب اللغت حديث از تاليفات مشهور او ست - در سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش ميان اجين و سارنگپور مالوه جمعے در اثنای راه برو ريخته کارش باتمام رسانيدند گويند عهد کرده بود که تا سياهی تشيع و بدعتهای ديگر از دل قوم خويش شست و شو ندهد دستار بر سر نه بندد - چون در (۹۸۰) نهصد و هشتاد عرش آشياني داخل گجرات شده با شيخ ملاقات نمود دستار را بدست خود بر سرش پيچيد - و گفت ايفای نذر شما بر ذمهٔ من است - و ميرزا عزيز کوکه را بحکومت آنجا نامزد ساخت شيخ بياوری ميرزا اکثر رسوم آن قوم را برانداخت - پس از چندے (که ايالت آنجا بيکے از امرای ايران باز گرديد) آن جماعه باعانت او

---

(۲) نسخهٔ [ب] و در زهد و تقوی (۳) نسخهٔ [ج] بوطن اصلي *

بناژگي سر خلاف برداشتند - شیخ دستار از سر بکشاد - و بعزم دار الخلافهٔ آگره کمر بست - و با وصف منع سید وجیه الدین گجراتي ممتنع نشد - و رسید آنچه رسید - نعش اورا از مالوه بنهرواله (که عبارت از پتن است) آورده بخوابگاه نیاگانش سپردند *

قاضي عبدالوهاب در علم فقه و اصول مهارت تمام داشت - و در عهد فردوس آشیاني مدتے بخدمت افتای پتن که مولد اوست مي پرداخت - هنگامے (که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بانتظام مهام صوبهٔ دکن مامور گردید) قاضي بخدمت شتافته رعایت و احترام یافت - و از ابتدای جلوس آن شاه فتح نصیب بر سریر فرمان روائی هندوستان بخدمت جلیل القدر قضای عسکر در کمال استقلال و غایت نفاذ حکم و نهایت اعتبار و اقتدار اشتغال داشت و این امر چنانچه از قاضیِ مذکور متمشي شد از پیشینیان کسے را باین استقلال نشد - چه مزاج پادشاهي آنهمه مصروف پاس امور دینیه بود که نظم و نسق مملکتے بدین وسعت جز بحدود و سیاست شرعیه بکار نمي رفت - قضات بلاد و قصبات با حکام و ولات ثار (۲) بزر مي فروختند - قاضیِ حضور (که بزهد و تدین خود را وا نموده در تمشیت امور جزوي و کلي لوای انا و لا غیري مي افراشت) امرای عمده ازو حساب برمیداشتند و از حسد چون کباب مي سوختند

---

(۲) نسخهٔ [ب] نماز بزر مي فروختند - و در [بعضے نسخه] ناز بزر مي فروختند - اما صحیح ثار است که بمعنیٔ قصاص و داد قتیل باشد *

و با این همه میگویند که قاضي در اخذ و جر ید طولی داشت و زرهای خطیر اندوخته بود - مهابت خان لهراسپ (که به بیباکي و شوخي شهرت داشت) هنگامے (که بیساق دکن مرخص شد - و در حوالی دارالخلافه بدرخواست مساعده روزے چند فروکش نمود) دران اثنا سراغ یافت که سه چهار لک روپیه را جنس کشمیر و آگره خریده قاضي با مال تجار باحمدآباد میبرود - از قاضي دل‌بري (۲) داشت همه را کشیده طلبید - و بسپاه تنخواه نمود - پس ازانکه بعرض پادشاه رسید جواب داد که از روی اضطرار از سوداگران بطریق قرض گرفته‌ام - با منافع بآنها خواهم رسانید - قاضي سوای اغماض مصلحت ندید - و در سال هفدهم بسبب استیلای مرض از حسن ابدال برفتن دارالخلافه مجاز گردید - و سید علي اکبر قاضی لاهور بنیابت او مامور گشت - و در سر آغاز سال نوزدهم هیزدهم رمضان سنه (۱۰۸۶) هزار و هشتاد و شش هجري در شاهجهاناباد داعیٔ اجل را ابیک اجابت گفت - چهار پسر داشت - نخستین شیخ الاسلام که بقضائی دارالخلافه قیام داشت - بموجب طلب بحضور رسیده از انتقال پدر بخدمت قضای عسکر معلی معزز گردید - او بخلاف پدر دیانت واقعي داشت - و ورع و صلاح او منسوب بریا نبود - از ترکهٔ پدر (که لک اشرفي و پنج لک روپیه نقد و جواهر و جنس بسیار بود) دامے نگرفته بدیگر ورثه قسمت نمود - بکمال نیک نفسي زیست میکرد

---

(۲) نسخهٔ [۱] دل بري داشت *

نظر بر فساد زمانه (که مزاجها بکذب و زور آشنا شده) انفصال قضایا بر بینه و شواهد نمي‌نمود - و بیشتر ارخای عنان میکرد - تا مدعي و مدعی‌علیه باهم بفهمند *

گویند در باب جواز مهم بیجاپور و حیدرآباد پادشاه از و استفسار مسئله فرمود - او خلاف مرضي جواب داد - و در سال (۲) بیست و هفتم بتوفیق فطري آلهي جذبه در ربود - مستعفی خدمت گشته از تعلقات دنیوي دامن افشاند - با وجود عنایات پادشاهي و تحریض بر عدم ترک خدمت قضا عنان توجه از طرفی که رفته بود نگرداند - و بتجویز او قضای اردو بسید ابو سعید خویش قاضي عبدالوهاب که در دارالخلافه بود تفویض یافت - و در سال بیست و هشتم بسفر حجاز مرخص گشت - و پس از معاودت ببندر سورت خلد مکان باعزاز طلب داشته عنایت زیاده بحال او مبذول نمود چنانچه مکرر عطر بدست مبارک بر جامه‌اش مالید - و تکلیف قضا و صدارت بمیان آمد - ابا نموده التماس کرد که چندے رخصت وطن شود - که زیارت مقابر بزرگان و ملاقات عیال و اطفال دریافته خود را برکاب رساند - پس ازان از جذاب آلهي مسئلت مي‌نمود که باز آلودهٔ عمل پادشاهي نشود - اتفاقا در سال چهل و دوم فرمان شوق عنوان مصحوب نورالحق برادرش صادر گردید - بارادهٔ آنکه بعد آمدن بحضور اگر شغل صدارت اختیار نماید باو مفوض گردد

(۲) در [بعضی نسخه] در سال هفتم *

مشار الیه ناچار باکراه با دل ناخواه (که همواره از جناب خداوند حقیقي مستدعي بود که آلودۀ عمل پادشاهي نشود - و زود بمقصد اعلی پیوندد) از احمدآباد بار سفر بربست - درهمان ایام مرض اشتداد گرفت - و در سنه (۱۱۰۹) یکهزار و یکصد و نهم هجري طرفی (که جاذبه‌اش گریبان‌گیر بود) شتافت - پادشاه نیز نظر بر تقدس ذات او افسوس‌فرموده کلمۀ حق بر زبان راندند- که خوشا حال او که بعد ازحج خود را ملوث بامور دنیا نساخت- دریں‌سلطنت دوصد سالۀ (۲)
تیموریه در دیانت و خدا پرستي مثل او قاضیئ نگذشته - پیوسته در حالت قضا هم مستعفي بود - پادشاه نمي‌گذاشت تا به تقریب مهم بیجاپور (که جنگ مسلمین است) خود را کشید *

این امر جلیل‌القدر را دین بدنیا فروشان سخت آسان گرفته‌اند زرها برشوت خرج مي‌کنند - تا بابطال حقوق مردم صد چندان ستانند - نکاحانه و مهرانه را حلال‌تر از شیر مادر میدانند - از قضات ارثی قصبات چه توان گفت - که مس علم نصیب اعداست - و دفتر دیسپاندیه و گفتۀ زمیندارات کتاب و شرع آنهاست - هرگاه درشان‌قضات با علم و عمل حدیثی وارد شده (که از سه قاضي یکے بهشتي ست) و خواجه محمد پارسا (قدس سره) در فصل‌الخطاب گوید آن قاضی بهشتي هم مگر قاضیٔ بهشت باشد اندازۀ گمرهي و ضلالت این قوم که کمتر از جهال اند که تواند گرفت - آن مرحوم را هم چهار پسر بود

(۲) نسخۀ [ج] و درحالت قضا ٭

ازان جمله شیخ سراج الدین که دیوان برار بود - و زرهای پادشاهي بصرف آورده آخرکار خرقهٔ درویشي پوشید - و در اورنگ آباد در خدمت خواجه عبدالرحمٰن (که از مدتها خیرباد منصب و روزگار گفته بدر توکل زده صاحب وجد و حال بود) مرید گشت - و پس از واقعهٔ ناگزیر خلدمکان همراه شیخ خود بدار الخلافه شتافته بوقت موعود درگذشت - پسر دیگر محمد اکرم که مدتها صدارت احمدآباد داشت - و شیخ الاسلام خان خطاب یافته آخرها نابینا گشته در بندر سورت منزوي بود - درعهد خسرو زمان رخت هستي ته‌کرد - از پسران قاضي عبدالوهاب نورالحق و عبدالحق - که با یکدیگر در شکل و وضع بسیار مشابه و مانا بودند - روزے پادشاه هم اشتباه نمود که کدام یکےست - اولین باحتساب لشکر مامور بود - و دومین بداروغگیهای حضور مي پرداخت - پسر عبدالحق محمد معالي خان که خوگر شراب و شیفتهٔ راگ بود - و خود نیز بے حجابانه میخواند - و بشکار شوق کمال داشت - درین عهد مدتها بفوجداريِ ملکاپور برار (که هیزده کروهيِ برهانپور است) قیام داشته هیزده سال پیش ازین کما بیش درگذشت *

(۲)

باید دانست که بوهره بزبان هندي بمعنيِ تاجر است - چون اکثر این قوم بتجارت اوقات میگذرانند باین اسم موسوم شده اند - گویند قبل ازین بچهار صد و پنجاه سال تخمینا بارشاد یکے از مُلّهای فضلا

---

(۲) نسخهٔ [۱] هندوي •

(که ملا علي نام داشت - و قبرش در قصبهٔ کنبایت است) جمع از اهل گجرات (که دران وقت عموما بت پرست بودند) بدین اسلام در آمدند - و چون آن شخص مذهب امامیه داشت بهمان طریق گرائیدند - و پس ازان [که سلطان احمد (که از أمرای معتبر سلطان فیروز شاه پادشاه دهلي بود) بران دیار تصرف یافت - و اسلام شایع گردید] بتعلیم علمای وقت (که همه اهل سنت و جماعت بودند) برخے ازان جماعت باین آئین در آمدند - و چون بین الفریقین نزاع و جدال از قدیم الایام معمول و مستمر است غبار مخالفت میان یکدیگر برخاست - آنها که بر تشیع مانده اند همواره یکے از ملحاى فضلا از قوم خود دارند - که در مسائل شرعیه باو رجوع مي نمایند - و خمس مال را بسادات مدینهٔ منوره مي فرستند - و زکوة را بآن رئیس فاضل میدهند - که بفقرای قوم خود تقسمت (۲) مي نماید *

* اسلام خان رومي *

حسین پاشا ولد علي پاشاست - و پاشا بعرف آن ولایت عبارت از امیر است - بحکومت بصره مي پرداخت - و در ظاهر اطاعت سلطان روم مي نمود - محمد عم او بتقریبے از وی رنجیده باستنبول رفت - بداعیهٔ آنکه برادر زاده را معزول گردانیده خود منصوب شود چون مطلبش دران جا صورت پذیر نگشت پیش ابشر پاشای حلب (که عزل و نصب حکام برخے بلاد متعلقهٔ روم باختیار او بود) رفته

(۲) نسخهٔ [ج] بفقرای قوم قسمت مي نماید *

بد سلوکي و ناشایستگی اطوار برادر زاده ظاهر ساخت - و استدعای اقطاعی نمود - که محصول آن را صرف حوائج ضروري نماید - ابشر بحسین پاشا نوشت - که محلی از لواحق بصره بوی باز گذارد بعد ازانکه ببصره آمد حسین پاشا بر طبق نوشتهٔ ابشر کار بند شد و محمد را بدلجوئي نزد خود نگاهداشت - چون محمد باتفاق برادر خود پا از اندازه بیرون گذاشته بے اعتدالي آغاز نهاد حسین پاشا هردو را بند نموده روانهٔ هندوستان نمود - ایشان بلطائف الحیل بر کنار لحسا از جهاز بر آمده ببغداد پیش مرتضی پاشا رفتند - و محمد ازروی تدبیر و تلبیس اتفاق حسین پاشا با قزلباش و وفور خزانهٔ او وا نموده ظاهر ساخت - که اگر شما با جمعیت خویش آمده او را برآرید و حکومت بصره بمن متعلق شود همین خزانهٔ مزبور بشما عاید خواهد شد *

مرتضی پاشا این قصه بقیصر نگاشته دستوري گرفت - که از بغداد ببصره رفته حسین پاشا را بر آورد - و بصره را بمحمد سپارد - و چون این عزیمت از قوت بفعل آورده نزدیک بصره رسید حسین پاشا نیز پسر خود یحیی را با فوجے بهنبرد او فرستاد - یحیی چون دانست (که با او جمعیت بسیار است - و تاب مقاومت ندارد) راه مطاوعت سپرده باو پیوست - و حسین پاشا از شنیدن (۲) این خبر آسیمه سر شده (۳) عیال و اموال خود را به بهبها که از مضافات

(۲) نسخهٔ [ب] سراسیمه شده (۳) نسخهٔ [ب] منسهسا •

شیراز است برده بقزلباش ملتجی گردید - مرتضی پاشا به بصره آمده هرچند تجسس و تفحص نمود خزانه که محمد نشان داده بود نیافت - ازین رهگذر اورا با برادر و گروهے دیگر از هم گذرانید - پس از چندے اعراب جزائر از بے هنجاري و بد سلوکی مرتضی پاشا ستوه آمده هنگامه آرای قتال گشتند - مرتضی پاشا شکست یافته ببغداد شتافت - و جمعے کثیر را از مردم او بتیغ از هم گذرانیدند و این مژده را بحسین پاشا رسانیده اورا ببصره طلبیدند - او مال و عیال خود به بهبها (۲) گذاشته به بصره آمد - و کار حکومت از سر گرفت - و ده دوازده سال دیگر بایالت و حکمرانی آن آلکا پرداخت و همواره با سلاطین عظیم‌الشان هندوستان طریقهٔ ارسال عرائض و هدایا مسلوک میداشت - چنانچه در آخر سال سیوم عالمگیری نامهٔ اخلاص طراز مشتمل بر تهنیت جلوس با اسپان عراقی‌نژاد برسم پیشکش فرستاد *

بالجمله چون فرمان روای ملک (۳) روم بنابر بواعث نزاع و خلافے که ازو سر زد یحیی پاشا را بجایش تعین فرمود مشارالیه نتوانست دران مرز و بوم اقامت ورزید - و روی رفتن نزد قیصر هم نداشت ناکام با اهل و عیال و معدودے از ملازمان جلای وطن اختیار کرده روی عزیمت بایران دیار نهاد - پس از وصول دران سرزمین بوی عنایتے نشنید - و گل التفاتے نچید - برهنمونی اقبال تصمیم عزم

(۲) نسخهٔ [ا] هبها (۳) نسخهٔ [ج] ممالک روم ٭

هندوستان نموده رهگرا گشت - و این ارادهٔ دولت آمادهٔ او در پیشگاه خلافت درجهٔ استحسان پذیرفته خلعت با پالکي و ماده فیل حوالهٔ گرز بردار شد - که در راه بآن غربت‌گزین دیار اماني و آمال رسانیده آمید وار جلائل مراحم نماید - چون دوازدهم سال پانزدهم صفر سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد هجري بحوالیٔ دار الخلافهٔ شاهجهان‌آباد رسید بخشي‌الملک اسد خان و صدرالصدور عابد خان تا لاهوري دروازهٔ شهر پناه پذیرا شدند - دانشمند خان میربخشي پیشوا آمد - و در بارگاه خلافت آداب موافق ضابطه بجا آورده باجازت بوسه دادن تخت و مماس دست پادشاهي بر پشت او سرش از آسمان در گذشت - یک قطعه لعل قیمت بیست هزار روپیه و ده سر اسپ پیشکش گذرانید - و بنوازش یک لک روپیه نقد و دیگر انواع عطایا سرافرازي یافته بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب اسلام خان بلندنامي اندوخت - و حویلیٔ رستم خان دکني (که منزلے ست عالي بر لب آب جون) با فرش و دیگر لوازم و یک منزل کشتي (برای آنکه سفینه سوار از راه دریا بمجرای پادشاه مي‌آمده باشد) مرحمت گردید - و افراسیاب پسر کلانش بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب خاني و دیگر پسر او علي بیگ بخطاب خاني و هزار و پانصدي ممتاز گشتند - و پس ازان باضافهٔ هزاري هزار سوار و تنخواه ده ماهه نقد (۲) و معافیٔ خوراک دواب چهرهٔ

(۲) نسخهٔ [ج] ده ماهه و معافیٔ *

مراد افروخت - و پیشتر بتفویض صوبه‌داری مالوه اختصاص یافت *
ازانجا (که شجاعت و فراست از جبین حالش پیدا و کاردانی
و ریاست از جبهۂ روزگارش هویدا بود) بالطاف پادشاهی مرتقی
والاپایۂ امارت هندوستان شد - مرکوز خاطر خلد مکان آنکه اهل
و عیال خود طلبیده دل‌نهاد توطن این مرز و بوم گردد - او بنابر وجهه
در طلب قبائل و پسر سیومین خود مختار بیگ تعلل می‌نمود
و بایت و لعل میگذرانید - ازین جهت از منصب برطرف شده
و از دولت حضور مهجور گردیده در اوجین رحل اقامت انداخت
در آخر سال پانزدهم بالتماس عمدة الملک خان جهان بهادر ناظم
دکن ببحالی منصب و خدمت فایز گشته (۲) بسرداری فوج هراول
همت‌بخش ارباب وغا گشت - و مکررا با عساکر عادلشاهیه و نبیرۂ
بهلول بیجاپوری صف آرائیها اتفاق افتاد - در نوزدهم سال یازدهم
ربیع الآخر سنه (۱۰۸۷) هزار و هشتاد و هفت هجری در عین ترازو بودن
جنگ با غنیم جائی که خان مذکور بود قضا را وقت تقسیم آتش
در باروت اُفتاده فیل رم خورده راست در فوج غنیم رفت - مخالفان
هجوم آورده گرد گرفتند - و ریسمان عماری بریدند - و چون بر زمین
افتاد او را با پسرش علی بیگ خان بتہ تیغ در آوردند * * بیت *

* اجل راه سر کرد و اُفتاد پیش *
* کشان سوی دام فنا صید خویش *

---

(۲) در [بعضی نسخه] گشته خان مذکور بسرداری •

اورا زندگي مهلت نداد - و الا کارکردگي و خدمت طلبي با پردلي و درست اندیشي جمع داشته مصدر کارهای نمایان میشد - بزرگي و عمدگي بار میزیبید - طبع موزونے هم داشت - (۲) ازوست * رباعي *

* یکچند که سیر بینوائي کردیم *
* بر درگه کبریا گدائي کردیم *
* بردیم برسم هدیه لختے ز جگر *
* تا با سگ دوست آشنائي کردیم *

و بعد فوتش افراسیاب خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و مختار بیگ (که با متعلقان پدر در سال سیزدهم باوجین رسیده غایبانه بمنصب هفتصدي صد سوار سرافراز شده بود) بمنصب هزاري چهارصد سوار سر برافراختند و اموال خان متوفی سه لک روپیه و بیست هزار اشرفي (که در اوجین و شولا پور ضبط شده بود) بپسرانش معاف گشته حکم شد که مطالبهٔ پدر را جواب کنند - و پس ازان افراسیاب خان بفوجداري دهاموني مامور شده در سال بیست و چهارم بفوجداري مرادآباد از انتقال فیض الله خان کامیاب مراد گشت - و در همین سال مختار بیگ بخطاب نوازش خان مورد نوازش خسرواني گشته در سال سیم بفوجداري و قلعهداري مندسور رایت افتخار افراشت - و در سال سي و هفتم بحراست چکلهٔ مرادآباد مامور شد - و پس ازان

(۲) نسخهٔ [ج] داشت رباعي •

بفوجداری ماندو و ازان بعد بحکومت ایلچپور متعین گردید - و در سال چهل و هشتم بصوبه‌داری کشمیر درجهٔ اعتبار پیمود *

* اعظم خان کوکه (۲) *

معروف بفدائي خان کوکه مظفر حسین نام برادر کلان خانجهان بهادر کوکلتاش است - در عهد اعلی حضرت بدوام خدمات حضور بمزید رشادت و اعتبار ناصیهٔ احوال افروخت - ابتدا بداروغگی عدالت فایز شده و پستر بمرافقت سفیر بیجاپور بایصال برخی عطایای صاحبقران ثاني بعادل شاه والی آنجا مامور گشت - و در سال بیست و دوم بخدمت توزک سر برافراخت - و در سال بیست و سیوم بخشي‌گری احدیان یافت - و درسال بیست و چهارم از اصل و اضافه بمنصب هزاري چهار صد سوار و بخشي‌گری منصبداران کابل و داروغگی توپخانهٔ آنجا مفتخر گردید - و در سال بیست و ششم شرف اندوز حضور گشته بتفویض میر توزکي بر خود بالید - و پس ازان داروغگی فیول خاصه و پستر داروغگی افیال حلقه نیز بدو مفوض شد - و در سال بیست و نهم بیافتن داروغگی گرز برداران تحصیل مباهات نمود - و از تغیر تربیت خان میرتوزکي باز ضمیمهٔ کارها گردید - و از راه نوازش و خانه زاد پروري باضافهٔ پانصدي دو صد سوار بر نواخته در آغاز سال سیم بخطاب فدائي خان مورد عواطف خسروانه گشت - و بعد ازان (که مهام فرمانروائي

(۲) نسخهٔ [ب ج] اعظم خان معروف بفدائي خان کوکه *

بقبضهٔ اقتدار عالمگیري درآمد) بوسیلهٔ نسبت کوکلتاشي مشمول
الطاف پادشاهانه شده هنگامے (که در تعاقب دارا شکوه باغ اعزآباد
سواد دارالخلافهٔ دهلي از فر نزول جهانباني نضارت تازه یافت)
اورا بعطای نقاره باند آوازه فرموده بهمراهئ امیرالامرا شایسته خان
بکفایت مهم سلیمان شکوه (که از لکهنؤ بجناح استعجال طي منازل
نموده ارادهٔ لحوق بپدر داشت) مرخص گردید - خان مذکور پیش
از امیرالامرا بجانب بوریه (۲) شتافته آگهي یافت - که سلیمان شکوه
میخواهد - که باعانت پرتهي سنگهه مرزبان سري‌نگر از گذر هردوار
گذشته سرے بلاهور کشد - مشارالیه در یک شبانه روز هشتاد کروه
ایلغار کرده بهردوار رسید - آن سرگردان تیه حیراني از وصول خان
جلادت آئین مجال عبور نیافته ناچار بکوهستان سري‌نگر در آمد
فدائي‌خان معاودت نموده ناصیه‌سای آستان‌خلافت گردید - و رخصت
یافت که بخلیل الله خان (که در تعاقب دارا شکوه تعین شده)
پیوسته ضمیمهٔ جنود اقبال باشد - و در همین ایام (که الویهٔ عالمگیري
بعزیمت ملتان بقصبهٔ قصور پرتو نزول افکنده بود) حسب الطلب
بحضور آمده از انتقال ارادت خان صوبه‌دار اوده بفوجداری آنجا
و گورکهپور دستوري یافت - و بعد از جنگ شجاع و فرار او برفاقت
معظم خان میر جمله مامور گردید - که ملتزم رکاب سلطان محمد
بوده در تعاقب آن گریز پا پردازد - پس ازان (که سلطان محمد

---

(۲) نسخهٔ [ب] پوربه *

درین تکامشي و گرمي هنگامهٔ جنگ و جدال که با عم داشت از میر اهتمامي معظم خان ستوه آمده بشجاع پیوست - و پسترِ زقوم ادبار و بیدولتي از سیماي احوالش برخوانده قرین ندامت و تنبه بمعسکر پادشاهي رجع القهقري نمود) معظم خان حسب الحکم خدائي خان را با فوجي بحراست و خبرداري آن شاهزادهٔ نا صواب اندیش روانهٔ حضور ساخت - و در سال چهارم از تغیر صف شکن خان بخدمت میر آتشي خلعت سرافرازي پوشید *

چون آغاز سال ششم خطهٔ دلپذیر کشمیر مهبط موکب عالمگیري گشت قوم سنبل (که قبیله ایست از قبائل افغان نیازي که آن طرف دریاي نیلاب تمکن دارند) در سوالف ایام برخي ازانها در موضع (۲) دهکوت موسوم بمعظم نگر (که این روي آب است) اقامت گزیده مصدر شر و فساد میشدند - فوجداران و حکام بموجب حکم آنها را ازین طرف (۳) بآن روي آب دریا کوچانیده بودند - درین ولا آن طایفه بمقتضاي جهالت مسلک تمرد پیموده از آب نیلاب عبور نموده تهانهٔ پادشاهي را متصرف شدند - خان مذکور (که با توپخانهٔ منصور در کنار دریاي چناب بود) بر طبق یرلیغ والا باستیصال آن گروه پرداخته عرصهٔ آن ناحیه را از خار وجود آنها پیرایش داد - و بندوبست آن سرزمین نموده بخنجر خان (که بفوجداري آنجا معین شده بود) سپرده معاودت نمود - و در همین سال وقت مراجعت پادشاهي

(۲) نسخهٔ [ب] ونکوت (۳) نسخهٔ [ب] بآن روي دریا *

از لاهور بدار الخلافه چون عرصهٔ شکارگاه کانوادهن (۴) مضرب خیام پادشاهي گشت فدائي‌خان بمالش مفسدان توابع پتنه جالندهر (که از راه نا عاقبت بیني سر فساد برداشته بودند) معین گردیده کاربند حکم گشت - سال هفتم بمنصب چهارهزاري دو هزار و پانصد سوار سر بر افراخت - و در سال دهم بفوجداري گورکهپور باضافهٔ هزار و پانصد سوار بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار بلندرتبگي یافت و بستر صوبه داري اوده نیز ضمیمه گردید - و در سال سیزدهم بحضور رسیده بصاحب صوبگي لاهور اعلام سرافرازي بر افراخت چون در منزل غریب خانه شکست غریب باحوال محمد امین خان صوبه دار کابل راه یافت او از لاهور بپشاور شتافته بضبط آن نواحي پرداخت - و بستر بیساق جمو متوجه شد - و چون در همین ایام سال هفدهم سواد حسن ابدال معسکر پادشاهي گردید فدائي خان از تغیر مهابت خان بنظم کابل درجه پیمای اوج بلند نامي گشته با فوج شایان و سامان فراوان مرخص گردید - و بهراولي آغر خان بمالش افغانان بدسگال کوشیده براه بازارک و سه چوبه جنگ کنان از پشاور بجلال آباد رسید - و ازانجا بکابل رفت - و وقت برگشتن افغانان زیاده از مور و ملخ فراهم آمده سد راه گردیدند - کارزارے سخت واقع شد - فوج هراول از توزک افتاده اکثر توپخانه و بهیر بتاراج رفت - نزدیک بود که چشم زخم عظیم باو هم رسد - مردانه پای

(۴) در [اکثر نسخه] کانور و آهن *

تجلد افشرده قول را محفوظ نگاه داشت - و باز آغرخان را از تهانهٔ گندمک طلبیده هراول ساخت - و بار دیگر بر سر کتل جلک که درهٔ دشوار گذار است نبردے صعب اتفاق افتاد - سوای تیر و تفنگ آنقدر سنگ فیل ربا از تلهای کوه می غلطانیدند که عرصه بر لشکر پادشاهی تنگ گردید - بمحض تائید ایزدی چندان تلاشهای دلیرانه بکار رفت که آخرکار افغانان روگردان شده متفرق گشتند - فدائی خان بهمعنانی فتح و نصرت بجلال آباد رسیده در احداث محکمها و تعین تهانجات پرداخت - و در دفع آن طایفهٔ شورش انگیز از مراتب تاخت و تاراج و تخریب مساکن و مواطن چندانکه ممکن بود مساعی جمیله بفعل آورد - و در پیشگاه خلافت نیکو خدمتیهای او مقرون تحسین و آفرین گشته بخطاب اعظم خان کوکه فرق مباهات بذروهٔ اعلی سود - و در سال بیستم بحضور آمده از تغیر امیرالامرا بنظم عمده صوبهٔ بنگاله اختصاص یافت - و در سال بیست و یکم چون حکومت آن مملکت بپادشاهزاده محمد اعظم شاه مفوض گشت صوبهٔ بهار از تغیر وکلای شاهزادهٔ مذکور نامزدش گردید - خان مشار الیه رهگرای عزیمت تعلقه بود که نهم ربیع الاخر (۲) سنه (۱۰۸۹) هزار و هشتاد و نهم هجری بآخرت سرا شتافت - حویلی خان مذکور واقع لاهور از مکانهای عمدهٔ آن بلده است - مدتها اقامتگاه صوبه‌داران آنجا بود - پسر کلانش صالح خان (که خطاب فدائی خان یافته)

---

(۲) نسخهٔ [ب] ربیع الثانی •

احوالش بجای خود رقم پذیرفته - دومي پسر صفدر خان داماد خانجهان بهادر بود - در سال سي و سیوم (۲) عالمگیري در فوجداري گوالیار بر گدهی (۳) تاخته به تیر بندوق درگذشت *

* افتخار خان سلطان حسین *

پسر کلان اصالت خان میر بخشي ست - چون پدرش سال بیستم شاهجهاني در بلخ جهان‌گذران را پدرود نمود پادشاه قدر شناس نظر بر نیکو خدمتیهای آن بندهٔ کار طلب تلاش منش پسرانش را منظور نظر تربیت فرموده در سال بیست و یکم سلطان حسین بداروغگی قورخانه سرافرازي یافت - و در سال بیست و دوم بداروغگی داغ از تغیر رحمت خان سر عزت برافراخت - و در سال بیست و چهارم بفوجداري میان دو آب سرمایهٔ اعتبار اندوخت - و در سال سي و یکم باضافهٔ سواران از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار کامیاب دولت گردید - و بهمراهی مهاراجه جسونت (که بصلاح‌اندوزی دارا شکوه حقیقة بمقابل شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر تعین شده) رخصت مالوه یافت - درهمان ایام آن شاهزادهٔ نصرت نصیب بهمعنانی اقبال از دریای نربده گذشته بدان صوبه در آمد - راجه سد راه گشته مستعد کارزار گردید - پس ازان (که سران نامی راجپوت علف تیغ عالمگیري شدند - و مهاراجه هوش باخته راه فرار گرفت) جمعی از کمکیان بموکب عالمگیري پیوسته بسیارے جان بدر بردند

(۲) نسخهٔ [ج] در سال سیوم (۳) در [بعضی نسخه] بر کوتهی تاخته *

سلطان حسین (که با معتبران به پیش آهنگی هراول متعین بود) خود را بکنار کشیده راه آگره سر نمود - و چون سریر فرمان روائی هندوستان بجلوس عالمگیری تزئین پذیرفت ازانجا (که جوهر ماهیت او خالي از فروغ آگاهي نبود) بانواع التفات پادشاهي مفتخر گشته باضافهٔ منصب و خطاب افتخار خان چهرهٔ مباهات افروخت و بعد از جنگ شجاع از تغیر سیف خان بخدمت آخته بیگي و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار امتیاز گرفت - و در سال ششم از تغیر فاضل خان (که بوالا پایهٔ وزارت برآمد) بخدمت میر ساماني خلعت افتخار پوشید - و چون خان مذکور بی بمزاج پادشاهي برده بود مدتها کار را باستقلال تمام سرانجام داد *

در سال سیزدهم بپادشاه رسانیدند که شاهزاده محمد معظم ناظم دکن از بدهمنشیني و طبیعت پرستي بفریب خوشامد گویان از جا رفته ارادهٔ خود رائي و خود آرائي دارد - لهذا او را متعمد و محرم راز دانسته رخصت دکن یافت - و اندرز تلخ و شیرین در خور وقت بزبان او حواله رفت - موصی الیه خود را جلد و چسپان رسانیده امانت برگذارد - چون پادشاهزاده را مشرب اخلاص صافي بود و اخبار ناراست لمعان صدق نداشت جز تسلیم و رضا طلبي جوابے سر نزد - و برائت ذمهاش بر پادشاه متحقق گشت - و غضب بلطف تبدیل یافت - اما درین ضمن بسعایت بدگویان قابو جو بنابر جهتے عتاب متوجه حال افتخار خان گردید - و بعد رسیدنش بحضور

با آن همه اعزاز و اعتبارے که داشت مورد برطرفي منصب و خطاب شده گرز بردار تعين شد - که اورا از دریای اٹک در گذراند - و در سال چهاردهم بعفو تقصیر و بحالی منصب و خطاب مجددا مشمول التفات گشته بنظم صوبهٔ کشمیر از تغیر سیف‌خان مامور گردید - و پستر از کشمیر معزول شده دران هنگام (که شورش افغانان کابل شده بود) او باقامت پشاور رخصت یافت - و در سال نوزدهم بفوجداری بنگشات نامزد گشت - و در سال بیست و یکم بحکومت اجمیر مرخص شد و پس ازان بهمراهی شاهزاده محمد اکبر دستوري یافت - و در سال بیست و سیوم بفوجداری جونپور سرافراز گردید - و در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و دو هجري همان جا بساط هستي در نوردید - پسرانش عبدالله و عبدالهادي و عبدالباقي بحضور رسیده خلاع ماتمي یافتند - و در عهد خلدمنزل یکے از انها بخطاب امانت خان مخاطب گشته بنیابت مختار خان بامور خانساماني مي‌پرداخت - درین عهد کمال افلاس (۴) و فلاکت سرزده بدکن آمد - قدر شناسیهای نواب آصفجاه بفریادش رسیده بدیوانی دکن منصوب گردید - و آخرها بحراست حیدرآباد متعین گشت و درانجا پیمانهٔ حیاتش لبریزگردید - و دیگرے بخویشی معمور خان شهرت داشت - خطاب تفاخر خان یافته در عهد محمد فرخ سیر قلعه دار و حارس بیجاپور شده مدتها دران ویرانه بسر برد

(۴) در [اکثر نسخه] بکمال افلاس ٭

و ذره از آسودگي و جمعيت بر احوال پر اختلالش نگشود - همانجا زندگي بسپرد *

* آتش خان جان بيگ *

پسر بختان بيگ روزبهاني ست - كه سال اول جلوس خلد مكان در جنگ محمد شجاع جان نثار گرديد - نام برده در حين حيات پدر بدولت روشناسي پادشاه فايز بود - سال بيست و يكم بخطاب آتش خان لواي ناموري افراشت - و سال بيست و پنجم از تغير سلاح خان بخدمت ميرتوزكي چهرهٔ امتياز بر افروخت - برادرانش يكي منصور خان - كه چندے بميرآتشي دكن مامور بود - پستر حارس اورنگ آباد گرديد - دومين يوسف خان - كه در عهد خلد مكان بفوجداري قمرنگر عرف كرنول سرافرازي داشت - و در عصر خلد منزل بنظام صوبهٔ حيدرآباد نامزد شد - و پاپرا مفسد را كشت - اعقاب اينها در دكن باقي *

مجملے از كيفيت پاپرا بزبان قلم ميدهد - نام برده از اراذل اهل حرفهٔ تلنگانه بود - در عهد خلد مكان (۲) (كه رستم دل خان بني مختار صوبه دار حيدرآباد بود) پاپرا مذكور خواهر خود را كه مالدار بود كشته بدان دستمايه پيادگان فراهم آورده بر كوهے ملجاى خود ساخت و دست رهزني و دست اندازي بر مسافرين و رعاياى آنطرف (۳) دراز كرد - فوجداران و زميندارن نواح در فكر گرفتن او شدند - او باستماع

(۲) نسخهٔ [ب.] خلد مكاني (۳) نسخهٔ [ب] اطراف •

این امر نزد ونکت رام زمیندار پرگنهٔ بولاس (۲) سرکار ایلکندل شتافته نوکر او گردید - و بعد چندے دران جا شروع بقطاع الطریقي نمود زمیندار مزبور بعد اثبات دزدي او را مقید ساخت - چون پسر زمیندار مذکور کسل مند شده بود در ضمن اسارا رهائي یافته در موضع شاه پور عملهٔ پرگنهٔ تري کنده (۳) سرکار بهونکیر (۴) که جای قلب واقع شده با سروا نامي مفسد پیشه دمساز گشت - ودرانجا گڈهے ساخته علانیه بتاخت و تاراج مي پرداخت - رستم دل خان قاسم خان جماعه دار را فوجدار پرگنهٔ کلپاک (که بمسافت قریب از شاه پور واقع گشته) مقرر نموده برای دستگیر ساختن پاپرا تاکید نمود - در جنگ قاسم خان کشته شد - و سروا با پر دل خان نامي جماعه دار پیادگان همراهي خود در فنون سپاه گري بسفاهت پیش آمده جنگ یافک نموده کشته گردید - پاپرا چیره شده به بنای قلعهٔ تاریکنده پرداخت - و تا ورنکل و بهونکیر میدوید - و ابواب بلا بر روی سکنهٔ آن نواح مي کشود *

خلد منزل بعد فتح بر محمد کام بخش یوسف خان روزبهاني را صوبه دار حیدرآباد ساخته برای گرفتن پاپرا تاکید بلیغ فرمود - خان مزبور دلاور خان جماعه دار را با فوجے شایان تعین نمود - نام برده در وقتے (که آن شقي بمحاصرهٔ کلپاک سرگرم بود) بر سرش رسیده

---

(۲) نسخهٔ [ب] پولاس سرکار یلکندل (۳) نسخهٔ [ب] نري کنده (۴) در [بعضے نسخه] بهونکر •

بعد زد و خورد او را منهزم ساخت - و در کلپاک تهانه قایم نمود
درین ضمن خسرپورهٔ پاپرا [که با جمعے کثیر از مدتے در شاهپور
محبوس و در شکنجهٔ انواع عذاب بود - و غیر از زن او (که هر روز
جنس خوردني براى او مي برد) هیچکس ماذون نبود که پیش او
(۲)
برود] بدست زن خود چند عدد سوهان طلب داشته زنجیر پای
خویش و چند محبوس دیگر بریده روزے (که آن شقاوت آثار برای
شکار ماهي بیرون شاهپور رفته بود) باتفاق دیگران بر آمده پیادهای
نگهبان محبوس‌خانه و دروازهٔ قلعه را کشته متسلط گردید - باستماع
این‌خبر پاپرا مضطرب گردیده خود را نزدیک قلعه رسانید - و صدای
توپ از بالای قلعه بلند شد - چون برادرانش بزمیندارن کلپاک
اشارهٔ این معني کرده بود بمجرد رسیدن صدای توپ دلاور خان
با فوج روانه گشت - پس از رسیدن متصل شاهپور آویز و ستیز غریب
روداد - آخر پاپرا هزیمت یافته بتاریکنده شتافت - چون این خبر
بیوسف خان رسید اول میرزا علي کار پرداز خود را تعین نمود
و ثانیا خود هم با فوج شایان رسیده تا نه ماه بمحاصرهٔ تاریکنده
پرداخت - پس ازان جهندهٔ قول استاد نمود - هر که از قلعه
بر مي آمد انعام مي یافت - پاپرا تغیر وضع نموده از قلعهٔ مزبور
بدر زد - و بدست همان برادر زن گرفتار گردید - چون پیش یوسف
خان آوردند خان مزبور بند بند او را جدا ساخته سر او بحضور

(۲) در [اکثر نسخه] او بدست زن خود •

پادشاه فرستاد * * بیت *

* دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر *

* کای نور چشم من بجز از کشته ندروي *

* امانت خان میرک معین الدین احمد *

خان آمرزش نشان میرک معین الدین احمد امانت خان خوافي راستي منش درستي آئین - دیده ور حقیقت بین - فقیر مشرب غني مزاج - فرشته خوی قدس امتزاج - پسندیده شیم ستوده اخلاق صاحب مروت بلند وفاق - سعادت سیمای عالي فطرت - صافي ضمیر والا فکرت - موسس قواعد دیانت و امانت - مشید بنیان فتوت و سماحت - نیکو رای خیر اندیش - کم کینه و مهر بیش - اصل موطن اسلاف بزرگوار آن حمیده صفات بلدهٔ هرات دار السلطنت (۲) خراسان دیار است - جد کلانش میر حسن نام از پدر گرامي قدر خویش میر حسین (که از اعیان آن شهر بود) کیف ما اتفق رنجیده بر سبیل تهاجر بقصبهٔ خواف (که اُلکه ایست مختصر ازان مملکت و مردم آنجا از قدیم الایام بکیاست و فطانت شهرهٔ آفاق اند) سرے کشید - خواجه علاء الدین محمد (که از اکابر و روسای آن مکان بود) نظر بر قدم شناسائي نیاگان باستمالت و دلجوئي پرداخته در خانهٔ خود نگاهداشت - چون بوارق مجد و شرافت از ناصیهٔ حالش لمعهٔ ظهور میداد صبیهٔ خود را بحبالهٔ عقدش در آورد - ناگزیر مشار الیه

---

(۲) در [بعض نسخه] که دار السلطنت *

همان جا رخت اقامت انداخته صاحب اهل و عیال گردید - پس ازان
(که خواجه شمس الدین محمد خوافي مشهور خلف رشید خواجهٔ
مذکور در ملازمت عرش آشیاني پایه افزای بزرگي و اعتبار گشت)
میرک کمال ولد میر حسن مسطور مع پسر خود میرک حسین
نزد تغائي خود بهندوستان آمده روزگار برفاه و آسودگي میگذرانید
(۲)
درین جا نیز با یکے از بنات سادات همشهري خویش پیوند بیوگاني
نمود - میرک عطاءالله ازان عفیفه متولد شد - که در یساق بلخ بخشي
پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بود - و بمزید قرب و اعتبار امتیاز
داشت - بنابر وجهے از شاهزاده جدا شده در زمرهٔ ملازمان پادشاهي
انسلاک یافته بمنصب هفت صدي سرافراز گشته اولا ببخشي گري
احدیان متعینهٔ کابل و پستر بدیواني صوبهٔ پتنه تعین یافت - همان
جا در آخر عهد اعلی حضرت شمع حیاتش به تندباد اجل خاموش
گردید - اما میرک حسین در عهد جنت مکاني بمنصب سلطاني
و التفات خاقاني چهرهٔ عزت افروخته بکارداني و معامله فهمي
سمت اشتهار گرفت - در سال هشتم جهانگیري بهمراهي شاه زاده
سلطان خرم مخاطب بشاهجهان بر مهم رانا متعین شد - چون
اُدیپور مضرب خیام شاهي گردید و مکانهای معتبر رانا تهانه نشین
(۳)
گشت مشار الیه ببخشي گري و واقعه نویسي کوهلمیر مامور شد

(۲) نسخهٔ [ب] همسریٔ خویش (۳) نسخهٔ [ب] کوبهلمیر - و در
[بعضے نسخه] کوهنسلمیر •

و پس ازان ببخشي گري دكن سرماية اعتبار اندوخت - و بعد از جلوس صاحب قراني بتفويض ديواني دكن امتياز يافت - و ازان وقت تا امروز (كه زياده برصد سال است) اين كار ارثي اين خانواده شده - در سال هشتم بانعام ده هزار روپيه و عطاي خلعت و اسپ مباهي گشته بعنوان سفارت با ارمغاني يک لک و بيست و پنج هزار روپيه نزد نذر محمد خان والي بلخ بر رفاقت پاينده بے سفير خان مذكور رخصت يافت - و در نامة پادشاهي القاب مومي اليه بفقرة سيد صحيح النسب و پسنديده حسب مصدر گرديد - و بعد معاودت از توران ديار بنابر جهتے معاتب گرديد - چون فوت نمود ورثه در مطالبة سركار مشغول الذمه ماندند - خاندوران نصرت جنگ ديرين آشنائي مرعي داشته باعانت خويش برات آنها حاصل كرده خلف ارشد آن مرحوم ميرک معين الدين احمد مذكور در ريعان شباب بود - بعد تحصيل علوم رسميه بنوكري پادشاهي فايز گشته در سال (۱۰۵۰) هزار و پنجاهم هجري از پيش گاه خلافت ببخشي گري و واقعه نويسي صوبة اجمير چهرة رشد ميان همسران بر افروخت - و پس ازان اغلب كه بتقريب كارے بدكن شتافت چنانچه شيخ معروف بهكري در نسخة ذخيرة الخوانين (كه در سال (۱۰۶۰) هزار و شصتم بتحرير در آورده) مرقوم ساخته - ميرک معين الدين پسر ميرک حسين خوافي (كه حقيقت پدر و پدر كلان ايشان در بزرگي و قبيله داري از آفتاب بزرگ تر است) درين حوالي

بفهم و فراست و دانش و حسن خط بهرهٔ کامل دارد - و در دیار دکن بعزت بسر مي‌برد - در سال بیست و هشتم شاهجهاني بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بیساق قندهار رفته بعد معاودت ازان مهم در همین سال مطابق سنه (۱۰۶۴) هزار و شصت و چهار هجري از پیشگاه فردوس‌آشیاني بخدمت دیواني و بخشیگري و واقعه‌نویسی صوبهٔ ملتان نوازش یافت - و زمان ممتد دران دیار گذرانید - وضیع و شریف و صغیر و کبیر آنجا نظر بر راستي و درستي و صلاح و تقوی (که پیرایهٔ حالش بود) حلقهٔ ارادت در گوش کشیده مریدانه سلوک میکردند - تا امروز میرک جیو زبان زد اهل آن دیار است - دو کروهی شهر باغی و حویلئی طرح کرده - که بکوتلهٔ میرک جیو شهرت دارد و در عهد عالمگیري بدیوانی صوبهٔ کابل اختصاص گرفته بخطاب امانت خان مخاطب گردید *

هرچند نزول اسما از مبدأ فیاض بمناسبت معنی ست و مسمی را در مطابقت اسم جهد بجا اما این جا نتوان گفت که اسم عین معنی ست - بلکه این را ازو هزاران شرف و بها ست - در عالم ایجاد و تکوین هیچ صفتی بامانت و دیانت نمیرسد - بس عزیز و کم‌یاب - هرجا گل کند بهار نمو برکات است - و سرمایهٔ علو درجات کیمیای اقبال و سعادت است - و سرچشمهٔ افزوني و زیادت - در چار بازار روزگار سودها بدلالگی دیانت برده اند - و در حدیقهٔ زندگاني ثمرات مقصود از شجر امانت چیده *

بالجمله در سال چهاردهم عالمگیری از اصل و اضافه بمنصب هزاری دو صد سوار و از تغیر عنایت خان بدیوانی خالصهٔ شریفه و عنایت دوات بلور اعزاز اندوخت - و چون سال شازدهم اسد خان (که پس از فوت جعفر خان بامور وزارت بر سبیل نیابت می پرداخت) دست از کارها کشید حسب الحکم خان مذکور و دیوان تن افراد دفتر خودها بدستخط و مهر خویش می‌رسانیدند ازانجا [که همه ارباب دیانت (که بےشوب ریا و غرض باشد) مصروف احقاق حق و بهبود ولی‌نعمت است] اصلا از لومت لایم خوف (۲) و ترس ندارد - دران ایام بیگمات محل و خواجه سرایان معتبر (که بپادشاه راه سخن داشته مغرور قرب و اعتبار بودند) بشوم‌طمعی خود مجوز و مکلف کارهای بے ضابطه شده مکرر سفارش بیجا میکردند - چون اینجا سفارش وقعے نداشت و هرچه متضمن کفایت سرکار و رفاه خلق‌الله می بود بے تحریک محرکے بعمل می‌آمد قطعا تیغ شان نبرید - ناگزیر کمر بستیزه چست بسته چون ناخن کاوش آنها هیچ جا بند نشد بتقریر عبد الحکیم پیش‌دست پرداختند ازانجا (که بسبب سفارش پیوسته دل‌نگران و برای استعفا بهانه جو می بود بهمین تقریب در سال هیزدهم در مقامات حسن ابدال مستعفي گردید - هرچند پادشاه فرمود (که تقریر پیش‌دست موجب استعفا نمی‌گردد) قبول ننمود - چون نقش دیانت و کاردانی بر لوحهٔ

(۲) در [بعض نسخه] خیف و ترس •

خاطر پادشاهي مرتسم بود فورا خدمت حراست دار السلطنهٔ لاهور و قلعه داری آنجا تفویض یافت - و هنگام رخصت دیوانی صوبه نیز (۲) ضمیمه گشت - هرچند از قبول کار مالي ابا آورد پادشاه فرمود که پسر کلانش عبدالقادر سرانجام خواهد داد - درانجا هم سوای حویلی خواني پوره متصل چوک کلان حویلي و حمام طرح نموده که مشهور عالم است - در سال بیست و دوم هنگامے (که سواد اجمیر مضرب خیام پادشاهي بود) بتفویض دیوانی صوبجات دکن خلعت امتیاز یافت - ازان بعد تا امروز این دیواني اکثر درین دودمان مانده چون سال بیست و پنجم خجسته بنیاد اورنگ آباد بورود موکب پادشاهي فیض‌آمود گردید حویلی نظام شاه مشهور بسبز بنگله (که بالفعل حاکم نشین آن بلده است) محل سکونتش بود - بشاهزاده محمد اعظم شاه تعلق گرفت - خان مغفور خواست که گدهی هرسول را که دو کروهی شهر است خرید نموده بطریق ملتان ببودباش خود بیاراید - پادشاه حویلی ملک عنبر را که متصل شاه گنج است تجویز فرمود - آن مرحوم باستعارت راضي نشده از سرکار والا ابتیاع نمود چنانچه آن هم بکونله اشتهار گرفته *

اوائل سال بیست وهفتم چون نهضت پادشاهي بجانب احمدنگر تصمیم یافت ازانجا (که پیش‌نهاد خاطر ممالک پیرای خلیفهٔ زمان تسخیر بیجاپور و حیدر آباد بود) آن حق آگاه از جنگ مسلمین

(۲) در [بعضی نسخه] صوبهٔ نبیر •

احتراز لازم شمرده فرد استعفای نوکري (که سر دست داشت) گذرانید - پادشاه قدر شناس متفرس گشته همراه نگرفت - و بحراست خجسته بنیاد گذاشت - پس از چند ماهے سال (۱۰۹۵) هزار و نود و پنج هجري (۴) طایر روح پر فتوحش بسیر هوای حدیقهٔ جنان پرواز نمود - جنوبیٔ شهر (که متصل آن درگاه عرفان پناه شاه نور حمامي واقع شده) آسود * سید بهشتي شد * ۱۰۹۵ تاریخ این واقعه یافتند - حقیقةً اطلاق این حرف مرگ برامثال این بیدار دلان (که بتحصیل حسنات صوري و ادخار مثوبات معنوي زندگی ابد دارند) از مرسومات است * * بیت *

* هرگز نمرده اند و نمیرند اهل دل *

* حرفے ست نام مرگ برین قوم ترجمان *

حقایق آگاه میان شاه نور حمامي (که درویش صاحب کمال بود) اکثر میفرمود - که آنچه مردم از ما مي طلبند این بابای پیر دارد و اشاره بآن شناسا دل مي نمود *

خوافي خان صاحب تاریخ لب لباب (که مرد صادق القول انصاف پژوه است) آورده - که دیانت دار واقعي (که ترقی خویش ملحوظ نداشته رفاه خلق بیش از کفایت سرکار منظورش باشد و در حکومت او ضررے مالي و جاني باحدے نرسیده) بجز امانت خان کمتر شنیده و دیده شد - مکرر عمال مطالبه دار و زمینداران

(۴) نسخهٔ [ا ب] بسر هوای *

نادار در محبوس خانه قریب بهلاکت رسیده برای سرکار غیر از
مظلمه و بدنامي حاصلے نبود - قلیلے بقدر حال بوعده و قسط بهرکس
مقرر نموده سرداد - چنانچه در لاهور یکدفعه ازین وجوه نقصان
دو لک روپیه از نوشتهٔ اخبار نویسان بعرض رسید - بر خاطر پادشاهي
گران گذشت - چون بر کیفیت حال اطلاع شد استحسان فرمودند
در دکن هم ده دوازده لک روپیه بابت بقایای سنوات بر ذمهٔ
رعایای سقیم‌الحال بود - که هر سال احدیان و منصبداران تعین شده
دامے وصول نا کرده خود مبلغے موقوفانه گرفته طومار ندارد مي‌آوردند
همین‌قسم مبلغ خطیر از پیشکش به بومیان نادار یک قلم معاف
نمود - اتفاقا روزے پادشاه تعریف دیانت او مي‌کرد - عرض نمود
که مثل من خاین دیگرے نخواهد بود - هر سال مال ولي نعمت را
بر باقي‌داران معاف مي‌نمایم - پادشاه فرمود که میدانم شما خزانهٔ
آخرت ما را معمور میکنید - انتهی کلامه *

في الواقع در پیش گاه خلافت نقش نوکری آن بزرگوار با این
منصب قلیل (که زیاده بر دو هزاري نبوده) بوضع غریب نشسته
بسا امور که در دایرهٔ مردمي (۲) نمي‌گنجید اگرچه همه حکم پادشاهي
بودے از خدا ترسي و مهربان‌دلي بعمل نمي‌آورد - و ازان جهت
که خلاف مرضی آقا ست استعفای نوکري مي‌نمود - پادشاه حق‌آگاه
نظر بر بے غرضي و راست مزاجی او بتغافل میگذرانید *

---

(۲) نسخهٔ [ب] مروت *

از مخلص خان بخشي نقل كنند كه ميگفت امانت خان طرفه جا در مزاج خلد مكان داشت - دران هنگام (كه بلدهٔ اورنگ آباد بقدوم پادشاهي زينت پذيرفت) شاهزاده معز الدين عرضي نمود كه كارخانجات ما بسبب قلت مكان بيرون شهر افتاده درين برشكال بوسيده مي‌شود - حويليهاى سنجر بيگ متوفى كه حمامش مشهور آن شهر است (كه بناكارگي داخل نزولي شده (۲) و هنوز ورثه اش برنيامده) براى نگهداشت اسباب مطلوب - پادشاه بنا بر تعلقه بآن مرحوم پروانگي فرمود - ناشنيده انگاشت - باز عرضي شاهزاده از نظر گذشت بمحمد علي خان خانسامان (كه در قرب و اعتبار سهيم و شريك نداشت) حكم شد - كه بامانت خان سزاولي نموده آن مكان را بكسان شاهزاده حواله نمايد - آن حق‌پرست باين هم اعتنا ننمود - تا آنكه روزے در سواري (كه هر دو در جلو بودند) محمد علي خان عرض كرد كه براى حويلئ مرشد زاده هرچند سزاولي نموده بجائے نرسيد پادشاه متوجه امانت خان شدند - خان مذكور بے محابا عرض كرد كه هرگاه درين برق و باران بشاه زاده جا بهم نمي رسد مردم سنجر بيگ را كجا سر و سايه پيدا مي‌شود - من بر خود مي ترسم كه كل و كورے چند دارم - فردا اين روز بر آنها ست - معا فرد استعفاى نوكري گذرانيد - كه اين كار بديگرے مقرر شود - پادشاه سر فرو برده هيچ نگفت *

(۲) در [اكثر نسخه] شده هنوز *

در اوضاع معیشت ضوابط اغنیا بکار نمي برد - و به تکلفات دنیاداران اصلا آشنا نبود - و تحلي بفضل و کمالات رسمیه نیز داشت ترجمهٔ شرعة الاسلام (۲) (که نسخه ایست جامع در آداب شریعت) از مولفات او ست - و در خط شکسته و نستعلیق صاحب تعلیم و تصرف است - هفت پسر و هشت دختر داشت - از همه اعقاب کثیر ماند ه - الا وزارت خان متخلص بگرامي (که پسر دوم اوست) بحسنات شگرف سرآمد اوان بود - طبع موزون داشت - صاحب دیوان است - این شعر ازو مشهور * بیت *

* تا قافله سالار جنون فال سفر زد *

* دیوانهٔ ما دامن صحرا بکمر زد *

یک پسر داشت موسوم بمبرک معین خان - پیش ازین چندے ودیعت حیات سپرد - ازو فرزند نماند - احوال دیگر اخلاف آن غفران پناه مثل میر عبد القادر دیانت خان و میر حسین امانت خان ثاني و کاظم خان جد بیواسطهٔ محرر این اوراق جداگانه بر صفحهٔ بیان ثبت گردیده - از حسن نیت آن بزرگوار است که درین انقلاب آباد روزگار (که بیک بست وکشاد مژه چه خاندانهای عظیم الشان گرفتار ذلت و خواري نگشته - و تا چشم زدن آنکه سر بفلک میسود بخاک راه یکسان گردیده) فرزندان او بچهار واسطه تا حالت تحریر (که (۱۱۵۹) هزار و یک صد و پنجاه و نهم هجري ست) بعزت

---

(۲) در [بعضے نسخه] شرعیه •

و آبرو دیوانی دکن و دیگر خدمات عمده بے تفرقهٔ حادثهٔ روزگار (که کمتر بدیگران مشاهده میشود) دارند •

* ایرج خان *

خلف رشید قزلباش خان افشار است - در حیات پدر بر شادت وکارطلبی نامے برآورده مصدر بهادري و بردلي گردید - و در خدمت داروغگی توپخانهٔ دکن بکارداني و بیغرضي شهرت تمام گرفت - چون پدرش در سال بیست و دوم شاهجهاني در قلعه داری احمدنگر در گذشت او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و خطاب خاني و محافظت قلعهٔ مذکور سرافراز ساختند از همت فطري و کرم ذاتي مردم پدر را نگذاشت که متفرق شوند همه را از سپاه و شاگردپیشه نگهداشت - و جوبای نام گشت - و از سعادتمندي و نیک‌اندیشي قرض پدر را بر ذمهٔ خود گرفته بپرورش خویش و تبار همت مصروف نمود - در سال بیست و چهارم باضافهٔ پانصدي بر نواخته از انتقال قزاق خان بتهانه داری پاتهري مضاف صوبهٔ دکن نوازش یافت - و بستر بحضور رسیده در سال بیست و پنجم بخدمت میرتوزکي چهرهٔ افتخار برافروخت - و چون بادشاهزاده دارا شکوه با لشکرگران بیساق قندهار مامور شد بخشیگری بخان مزبور تفویض یافته بعطای علم تارک مباهات افراخت و پس از معاودت ازان مهم بفوجداری جمو و کانگره و انعام پنجاه و هفت محل از کوهستان مزبور سربلند گردید - و در سال سیم

چون شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن بمالش علي (۲)
عادل شاه و تاخت و تاراج ملک او مامور شد خان مزبور نیز بهمراهی
میر جمله (که با لشکر جرار حضور کمکی شاهزاده قرار پذیرفته)
رخصت یافت - و شاهزاده بعد از کشایش قلعهٔ بیدر اورا باتفاق
نصرت خان و کارطلب خان بسمت احمدنگر (که مردم سیوا و مذاجي (۳)
بهونسله سر بشورش برداشته بودند) کسیل نمود - بنابر حدوث
عارضه بمزاج اعلیحضرت دارا شکوه از کمین جوئي و قابو طلبي (که
همیشه در شکست برادران میکوشید) مهم بانجام نارسانیده آمرای
کمکي را بسزاولی شدید طلب حضور نمود - ایرج خان (که با داراشکوه
ربط تمام داشت - و خود را داراشکوهي میگرفت) باتفاق معتقد خان
پسرکلان نجابت خان نقاره زنان راه هندوستان گرفت - گویند شاهزاده
بوزیر خان نایب برهانپور نوشته بود که باستمالت هر دو پرداخته
نگاهدارد - و الا فریب و غدرے بکار برده آنها را دستگیر نماید - چون
بظاهر بادهٔ مزبور پیوستند خان مذکور بتقریب ضیافت استدعای
قدوم نمود - میخواستند که طریق اجابت پیمایند - آگهي شد که
زیر کاسه نیم کاسه هست - همان وقت کوچ کرده براه افتادند - و از
دریای نربده بدست قاصدان شاهزاده ایرج خان این بیت نوشته داد
ظاهرا بوزیر خان فرستاده باشد * بیت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بمالش عادل شاه (۳) نسخهٔ [ج] نصیر خان و در [بعضی
نسخه] نصیري خان ٭

* صد شکر که از فربده پایاب گذشتیم *
* صدگوز و نود ریش که از آب گذشتیم *

و چون بحضور رسید بفوجداری یکے از محلات شرقیه دستوري یافت و در ایام جنگ باشارهٔ دارا شکوه جمعیت زیاده نگاه داشته روانهٔ مستقرالخلافه شده بود - نتوانست خود را بر وقت رسانید - و پس ازان (که کوس کامیابی عالمگیري بلند آوازه شد - و داراشکوه پی سپر دشت فرار گردید) خان مذکور ناصیهٔ خجالت بر زمین ضراعت گذاشته باستشفاع عمدة الملک جعفر خان بعفو جرائم مشمول مراحم خسروانه گشت - و در همان ایام خان مشار الیه بصوبه داری مالوه رخصت یافت - ایرج خان نیز درسلک کمکیان آنصوبه انسلاک گرفت و در آغاز سال سیوم بفوجداری بهیلسه (۲) مضاف صوبهٔ مسطور سرمایهٔ عزت اندوخت - پس ازان بفوجداری ایلچپور اختصاص گرفت و چون سال نهم دلیر خان بتحصیل پیشکش چاندا و دیوگدهه (۳) تعین یافت خان مذکور نیز بمرافقت او مامور شد - و بتقدیم نیکوخدمتي دران مهم مورد عنایت پادشاهي گشته از اصل و اضافه بمنصب دوهزار و پانصدي دو هزار سوار چهرهٔ دولت افروخت - پس ازان مدتے بتعیناتی دکن گذرانیده در سال نوزدهم بار دیگر بفوجداری ایلچپور از تغیر خانزمان متعین گشت - و در سال بیست و چهارم بنظم صوبهٔ

(۲) نسخهٔ [ا] بهسلیه - و نسخهٔ [ب] بهسله (۳) نسخهٔ [ج] چاندوا و دیوگدهه ٭

برهان پور فرق اعتبار بلند نمود - و بعد ازان بصاحب صوبگی برار سرمایهٔ اعزاز اندوخت - بیست و سیوم رمضان آغاز سال بیست و نهم سنه (۱۰۹۶) هزار و نود و شش هجري بساط حیات در نوردید - و در باغ خودش (که پیوسته بدیوار قصبهٔ ایلچپور است) مدفون گشت - متصل آن سرائی و پورهٔ احداث نموده - و مقابل قصبه کنار رود خانهٔ (که از میان مي گذرد) طرح سکونت ریخته - تا حال واماندهایش همان جا اقامت دارند - مشار الیه بسیار خوش وضع و صاحب سلوک بود - و طعام خوب بوفور داشت - و چون اسباب و دستگاهے زیاده بر امارت او بود همواره پریشان و قرضدار مي بود ابتدا صبیهٔ صادق خان میر بخشي در خانه داشت - و بدان سبب گردن اعتبار بیش از دیگران بر مي افراشت - ازان عفیفه اولاد نشده درگذشت - خان مزبور را سه پسر بود - هیچ کدام ترقي نکرد - میر مومن خویش او از همه رشیدتر بود - چندے بنیابت حسن علي خان بهادر عالمگیر شاهي بصوبه داري ایلچپور مي پرداخت - کلان تر پسران او میرزا عبدالرضا چون متکفل محاسبهٔ ذمهٔ پدر شد سرا و پوره را (۲) بلا شرکت قابض گشت - لا ولد بود - زوجه اش مشهور ببهو بیگم ماماي صالحه - تا وصال اوقات خود را بشایستگي بسر برده - وجه معاش همان محصول پوره بود - دیگرے میرزا منوچهر که در جواني درگذشت - ازو پسرے ماند اوباش وضع - بهو بیگم مذکوره دخترے

(۲) نسخهٔ [چ] بیگم تا وصال *

از برادر خویش بفرزندي گرفته بازدواج او در آورد - پیش ازین هفت سال کما بیش چون آن صالحه رخت هستي ته کرد همه چیز بطریق ارث باو باز گردید - و بعد دو سال او هم راه عدم پیمود و پسرانش متصرف اند - سیومین میرزا محمد سعید بیشتر در ملازم پیشگي گذرانیده راه و رسمے داشت - بشعر و سخن آشنا و از همه جا با خبر بود - ازوست *

* بیت *

* نقشے که بر زر است نداند سوسري *

* این گرد نامه ایست که حاضر کند پري *

خطاب پدر یافته چندے تحصیلدار چاندا بود - آخرها پریشان شد و هیچ جا ناخنش بند نگردید - سر زده بسمت کرناتک شتافت چندے همراه عبدالقادر خان پسر عبدالنبي خان میانه در بالاگهات کرناتک گذرانید - پستر بپایان‌گهات رفته درانجا پیمانهٔ هستیش پر شد - اولاد نداشته - درین پیرانه سالي هم خالي از حسن صورت نبود - با راقم محبتے داشت - غفرالله له *

(۲)

* اشرف خان میر محمد اشرف *

پسر کلان اسلام خان مشهدي ست - بجامعیت کمالات نفسانیه موصوف - و باحتوای فضائل انسانیه معروف - هنگامے (که پدر عالي‌قدرش ناظم دکن بود) او از جانب والد بحراست بلدهٔ برهانپور مي پرداخت - چون آن خان مغفرت نشان ودیعت حیات سپرد

---

(۲) نسخهٔ [۱] میرزا محمد اشرف *

مشار الیه باضافهٔ پانصدي دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار مورد مرحمت پادشاهي گردید - و در سال بیست و ششم بداروغگیِ داغ سرافرازي یافت - و چون سال بیست و هفتم شاهزاده دارا شکوه با عساکر موفوره بیساق قندهار دستوري یافت میر مذکور باضافهٔ پانصدي و خدمت دیوانیِ آن فوج سر برافراخته بخطاب اعتماد خاني چهرهٔ ناموري برافروخت - و پس ازان بداروغگیِ کتاب خانهٔ سرکار والا پیرایهٔ اعزاز یافت - و در انجام سال سي و یکم (که زمان قریب الاختتام فرمان روائیِ اعلی حضرت است) بخدمت دیواني و بخشي‌گریِ فوج سلیمان شکوه (که باتالیقیِ میرزا راجه جیسنگهه بر سر شجاع غفلت آئین تعین شده بود) امتیاز یافت و پس از جنگ سموگدهه و هزیمت دارا شکوه چون الویهٔ ظفر طراز عالمگیري بجهان ستاني ارتفاع آسماني گرفت خان مذکور از مرافقت سلیمان شکوه تخلف ورزیده از اسلام آباد متهرا بعز بساط بوس رسیده کامیاب افزایش منصب گردید - و در همین ایام چون موکب پادشاهي بعزم تعاقب دارا شکوه از دریای ستلج عبره نمود خان مشار الیه بصوبه‌داریِ (۲) کشمیر از تغیر لشکر خان دستوري یافت - و در سال چهارم بمناسبت اسم بخطاب اشرف خاني بلند نامي گرفت - و در سال دهم از تغیر رضوي‌خان بخاري بخدمت دیوانیِ سرکار بیگم صاحبه خلعت سرفرازي پوشید - و در سال سیزدهم بمنصب سه هزاري

(۲) نسخهٔ [ج] بفوجداریِ کشمیر ٭

و خدمت خانساماني والا مرتبه گرديد - مدتے بدان کار پرداخته
در سال بیست و یکم بواقعه‌خواني مامور شد - و چون سال بیست
و چهارم همت خان میربخشي در گذشت اشرف خان مسند آرای
بخشیگری اول گردیده بدرست فهمي و ملایمت کارها بتقدیم رسانید (۲)
و نهم ذي القعده سال سیم سنه (۱۰۹۷) هزار و نود و هفت هجري
(که پنج روز از فتح بیجاپور گذشته بود) شمع زندگی آن شرافت نشان
خاموش گشت - بصلاح و عبادت و پرهیزگاري و تقاوت آراستگي
داشت - و از بسکه ذایقه اش چاشني گیر نعمت تصوف بود
مثنوی مولانا را انتخاب نموده بمطالعهٔ آن التذاذ وافر مي برد
رتبهٔ خطوط نسخ و شکسته و تعلیق و نستعلیق را بدرجهٔ کمال رسانیده
اصاغر و اکابر از شکسته نویسی او سرمشق درست قلمي مي گرفتند
پسر نداشت *

* آغر خان پیر محمد نام *

از اُمرای عهد خلد مکان است - نسب این قوم باغر نام (که از
اولاد یافث بن نوح علیه السلام بود) منتهي مي شود - لهذا بدین
لفظ ملقب گشته اند - اکثر این مردم بجوهر جرأت و جلادت موصوف
در هرجا علم جانفشاني برافراشته نامے بجگرداري برآورده اند
وقت سلطنت فردوس آشیاني حسین قلي نامے (که ازین فریق با تمن
خود بنوکری پادشاهي امتیاز یافت) بمنصب هزار و پانصدي

---

(۲) در [بعضے نسخه] سي و یکم *

هشتصد سوار و خطاب خاني رسيده سال بيست و پنجم فوت نمود (۲)

نام برده سال اول جلوس عالمگيري بسرداري تيپاه قرار گرفته همراه
شاهزاده محمد سلطان و معظم خان بتعاقب محمد شجاع جانب
بنگاله تعين گرديد - و در معارک آنجا داد دليري و دلاوري داده
ترددات شايسته بظهور رسانيد - گويند روزے لشکر پادشاهي را عبور
از آب گنگ بايستے کرد - و آن طرف آب مذکور مردم محمد شجاع
با سامان حرب فراهم شده مستعد ممانعت بودند - نام برده (که
بقراولي لشکر پادشاهي مامور بود - و پيش پيش دلير خان هراول
ميرفت) اسپ را بآب زده همين که بالاى آن کنار برآمده چپقلش
عظيم روداد فيل مستے (که پيش روى فوج خصم بود) آمده اورا
با اسپ بخرطوم برداشته دور انداخت - نام برده در همان گرمي
بضرب شمشير کار فيلبان را ساخته بجاى او نشست - درين ضمن دلير
خان اين ماجرا بچشم خود ديده از عقب رسيد - و تحسين گويان
بر گرد وى گرديد - نام برده گفت فيل براى آن خداوند گرفته ام
بمن اسپے از اسپان کوتل مرحمت شود - دلير خان گفت فيل هم
بشما مبارک - و دو اسپ خوب جهت وى فرستاد *

بالجمله موصى اليه سال سيوم بخطاب خاني سر برافراخته همراه
خانخانان بمهم آشام شتافت - و کارهاى دست بسته بتقديم رسانيد
با آنکه خانخانان از ترددهاى او راضي بود اما چون مذاق او شيوة

---

(۲) نسخهٔ [ب] قرار يافته *

تعدي براهل دیهات بکار برده خلل در نسق مي افکندند و ممانعت پیش نمي رفت في الجمله در حق او تغافل داشت - ازین جهت خان مزبور آزرده گشته سال پنجم خواه نخواه دستک راه از خانخانان گرفته روانهٔ حضور گردید - اگرچه خانخانان این ماجرا بپسر خود محمد امین خان که میربخشي بود نوشت و او بعرض پادشاه رسانید ولهذا آغرخان چند روز از ملازمت و مجرا ممنوع و بتغیر منصب معاتب ماند اما باز ببحالی منصب مورد نوازش گشته در کمکیان صوبهٔ کابل انتظام پذیرفت - و دران صوبه بتنبیه افاغنهٔ خیبر (که فساد پیشگان مقرري اند) گام سعي فراختر زده دقیقهٔ از زد و کشت و تخریب اماکن و مساکن آنها فرو نگذاشت - سال سیزدهم طلب حضور گردیده بیساق دکن (که سیوا بهونسله سر تمرد برداشته بود) نامزد گشت - درانجا نیز جوهر مردانگي بر روی روز افکنده مکرر بر سر افواج مرهته تاخته هزیمت داد - پستر حسب الحکم به پیشگاه سلطنت شتافته سال هفدهم باز بمهم افاغنهٔ کابل مرخص گردید - و این مرتبه نیز به نیروی شجاعت چنانچه باید بتادیب آنها پرداخت - سال هیزدهم بتهانه داری جگدلک قامت قابلیت آراست - سال بیست و چهارم براه داری کابل و عطای نقاره کوس امتیاز بر نواخت - و سالها در دار الملک بکارهای پادشاهي سرگرم ماند - سال سي و پنجم (که پادشاه او را بدکن طلبداشته) پس از وصول بنواح اکبراباد مردم جات (که دران ایام شیوهٔ سرکشي و قطاع الطریقي داشتند) بر سر قافله

ریختہ چند ارابۂ عقب ماندہ را تاراج نمودہ مردم را باسیری گرفتند - نام بردہ بدریافت این خبر برگذهی آنها تاختہ گرفتها را از چنگل آنها رها ساخت - و متہورانہ بمحاصرۂ گذهی دیگر پرداخت درین ضمن گولی بندوق باو رسیدہ مطابق سنہ (١١٠٢) یک هزار و یکصد و دو هجري بدار آخرت پیوست - پسرش آغر خان ثاني ست - کہ رفتہ رفتہ بخطاب پدر سر بلند گشتہ - در عہد فردوس آرامگاہ هم زندہ بود - نامے بہ بلند رتبگي برآوردہ بوقت موعود درگذشت *

* ارسلان خان *

پسر الہوردي خان اول است - ارسلان‌قلي نام داشت - سال پنجم جلوس خلد مکان از تغیر خواجہ صادق بدخشي بفوجداري بنارس سرفرازي یافتہ سال هفتم از تغیر ضیاءالدین خان بفوجداري سیوستان صوبۂ تتہہ و از اصل و اضافہ بمنصب هزاري نہصد سوار ازان جملہ هفتصد سوار دو اسپہ سہ اسپہ و خطاب ارسلان خان نامور گشت و سال دهم بفوجداري سلطان پور بالہري (٢) نامزد شدہ منصب دو هزاري هشتصد سوار دو اسپہ سہ اسپہ قرار یافت - و سال چہلم باضافۂ پانصدي درجۂ تصاعد پیمود - تتمۂ احوال او مسموع نشد *

* امیر خان میر میران *

پسر خلیل الله خان یزدي ست - والدۂ مکرمۂ او حمیدہ بانو

---

(٢) نسخۂ [ب] ملہري *

بیگم صبیهٔ سیف خان و صبیه زادهٔ یمین الدوله آصف خان است
در سال بیست و نهم شاهجهانی باضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب
هزار و پانصدی پانصد سوار چهرهٔ امتیاز برافروخته بخدمت
میرتوزکی سرفرازی یافت - و در سال سی و یکم چون خلیل الله
خان بصوبه داری دهلی اختصاص گرفت اورا بخطاب میرخانی
برنواخته بهمراهی خان مذکور تعین نمودند - و در عهد خلد مکان
بعد فوت پدر باضافهٔ منصب فایز گشته بفوجداری کوهستان جمو
پایهٔ اعتبار برافراخت - و در سال دهم بهمراهی محمد امین خان
میربخشی بمالش فیهٔ طاغیهٔ یوسف زئی مامور گشته سردار اورا
با جمعی بنواحی شهباز گدهه (که نزدیک لنگرکوت است) تعین نمود
او مواضع حوالی آن را غارت نموده در فضای کوه کرة مار (۲) درآمده
چند قریهٔ دیگر را آتش زده بخاک برابر ساخت - و با مواشی بسیار
بالشکر معاودت نمود - و در سال دوازدهم از تغیر حسن علی خان
بداروغگی منصبداران جلو جبههٔ اعزاز افروخت - و در همین سال
از انتقال اله وردی خان عالمگیر شاهی بصوبه داری الهاباد قامت
مباهات برآراسته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار
دو اسپه بلند پایه گشت - و در سال چهاردهم از خدمت معزول شده
سعادت ملازمت اندوخت - و بنابر جهتی روزی چند بسلب منصب
معاتب گردید - و در همین سال ببحالی مورد انظار عاطفت گشت

---

(۲) نسخهٔ [ب] کره بار *

و چون در سال هفدهم از پیشگاه خلافت و جهانباني فوجداری ایرج باو نامزد گردید بعلت ابا و امتناع ازان کار از منصب برطرف شده گوشهٔ انزوا برگزید - و در سال هیزدهم بتازگي مشمول عواطف خسروانه گشته بخطاب امیر خان و اضافهٔ منصب درجهٔ پیمای علو مرتبت شد - و بایالت صوبهٔ بهار رخصت یافت - و درانجا بمالش عالم و اسمعیل و دیگر افغانان شاهجهان پور و کانت گوله مساعیٔ موفور بظهور آورده آنها را (که بعد از استیلای افواج پادشاهي بپناه قلعه درآمده بودند) دستگیر نمود - و در سال نوزدهم بتقبیل آستان سلطنت افتخار اندوخته در رکاب شاه عالم بهادر بیساق کابل مرخص شد *

از دیر (۲) این مرز و بوم بسکونت گزیدنیٔ گروها گروه افغان بلغاک خانهٔ شورش و فساد گردیده - خصوص در عهد عرش آشیاني - که هر جوقی بخود سري و فتنه گري گردن افراخته و از عصیان منشي باهم یکتائي گزیده غبار طغیان برانگیختند - عساکر پادشاهي بقصد استیصال آن مفتنان بد سرشت مدتها آن زمین را پی سپر سم ستوران داشت چون بقتل و غارت از اندازه افزون خرابیٔ تمام بآن جمع نافرجام راه یافت هرچند بسیاری بزوایای ناکامي و بیغولهای گمنامي درساختند لیکن هنوز اطفای نایرهٔ بغي و فساد آن اشرار بالکلیه واقع نشده همواره مهم کهنه لنگ درمیان بوده بهٔ نیروی شمشیر زنی

(۲) نسخهٔ [ب] از دیرباز این مرز و بوم *

سعید خان بہادر ظفر جنگ اکثر خار بن شورش این طایفهٔ بد سرشت
(۲)
کنده گردید - و پس ازان بتوالیِ مرور و عبور موکب فردوس‌آشیانی
بدارالملک کابل و آمد و شد افواج گران پادشاهي (که بتسخیر بلخ
و بدخشان و جهت مهم قندهار ازین راه تعین یافته) بیشترے ازینها
ترک شورش انگیزي نموده پای ادب در دامن اطاعت پیچیدند
و بسیارے از خود سران (که در مرز و بوم خود بسربرده گردن بربقهٔ
باج گذاري نمي‌دادند) از حد خویش قدم فراتر گذاشتند - بالجمله
مهمات آن ولایت نظم و نسق شایسته گرفته صورت امنے بظاهر پدید
آمد - و پس ازانکه نوبت فرمان روائي بخلد مکان رسید بنابر
سستي و فراغت دوستیِ صوبه داران آن جسارت اندیشان تبه رای
هوای فساد در دماغ پندار افکنده لوای خلاف و عصیان برافراشتند
و چون زنبور خانه دفعةً برشوریده مثل مور و ملخ بر جوشیدند
و مانند خیل زاغ و زغن فضای آن ناحیه را در گرفتند - چه فوجهای
پادشاهي دستخوش تاراج آن نکوهیده کاران گردیدند - و اُمرای عمده
در مقابل آنها غیر از خود را بغارت دادن و کشته شدن طرفے
نبستند - آخرالامر رایات پادشاهي بحسن ابدال برافراخته شد
و تدابیر بسیار بکار رفت - قلع ریشهٔ فساد آنها نگردید - و بعد
معاودت بلاهور شاهزاده محمد معظم بخطاب شاه عالم بهادر
امتیاز یافته تعین آن مهم گشت - و پادشاه زاده بتفرس درست

---

(۲) در [بعضے نسخه] بتوالي و تواتر عبور موکب •

و رای صائب خود یا از غیب دانی (که اهل دول اکثر ملهم می باشند) (۲)
بند و بست آن مملکت برهم خورده منحصر بصوبه‌داری امیر خان (۳)
دانسته تجویز آن کار بحضور بر نگاشت - خان مذکور در سال بیستم
سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری چهارم شهر محرم از تغیر
اعظم خان کوکه بنظم آن صوبه رایت ناموری بر افراخت - و ابتدا
بهراولی آغر خان بمالش افغانان حوالی پشاور از قرار واقع پرداخته
فوجی بسرکردگی خان مذکور بر لمغانات کمیل نمود - و آغر خان
دران نواحی افغانان‌کشی زیاده نموده با ایمل خان (که بشاه شهرت
یافته دران کوهستان سکه بنامش میزدند) کار بمشت و گریبان
رسانید - و از جسارت و پردلی درین حالت (که مردمش راه هزیمت
سپرده بودند) قدم ثبات افشرد - نزدیک بود که از پای درآید - برخی
هوا خواهان او جان نثاریها نموده عنانش گرفته ازان مهلکه برآوردند
و امیر خان پس از ضرب دست نمایان بتدریج چنان بتالیف
و استمالت آن بیگانگان شهرستان آدمیت پرداخت که سران آن طایفه
از وحشت و رمیدگی برآمده بی وسواس پیش او آمد و شد
میکردند - و حساب بر میداشتند - و در حکومت بیست و دو ساله
هرگز چشم زخمی باو نرسید - و هیچ زبونی و بد عملی نکشید
در سال چهل و دوم بیست و هفتم شوال سنه (۱۱۰۹) یکهزار
و یکصد و نه هجری جهان گذران را وداع نمود - در مذهب امامیه

(۲) نسخهٔ [ب] برهم زده (۳) نسخهٔ [ج] هشتم *

متعصب بود - و زرهای بسیار بفضلا و ملحای ولایت ایران میفرستاد بدارالخلافه در مقبرهٔ پدرش مدفون گردید - امیری بود تمام‌دانش خرد آئین - مدبران روزگار و متدبران آموزگار نسخهٔ تدبیرات کلیه و جزویه اگر از حاشیهٔ ضمیرش بردارند سزاست - فکر حکمت آمیزش سوء المزاج فساد را از طبیعت ملکی برآورد - و سبابهٔ نبض شناس زمانهٔ او رگ خواب فتنه گرفت - کارهای دست بسته اش دست ستمگران بر پشت عجز بربست - و کوششهای پای برجای او هرزه گردان کوی رهزنی را از پا نشاند - بنیاد جور برافکند - بال و پر (۲) از ستم برکند - بلند اقبال والا دولتی (۳) - که هرچه ریاض اندیشه‌اش نهال تدبیر کاشت بثمرات تقدیر بارور گردید - بر لوحهٔ ارادت او جز نقش مراد ننشست - و بر صفحهٔ امیدش غیر معنی مقصود صورت نبست سرگروههای (۴) افغان را (که سر خود سری یکسر و گردن از فلک برتر می‌افراشتند) چنان بربقهٔ استمالت کشید که بایلی آرزومند گشتند و آن وحشی نژادان رمیدهٔ آشنائی را چنان صید اخلاص و دوستی نمود که خود را بفتراک اطاعت بستند - از نیرنگ پردازیهای درست اندیشی او سران آن قوم باهم بساط منازعت گسترده در پی یکدیگر افتادند - غریب تر آنکه هر یکی باصلاح کار خود بصوابدید او توسل می‌جست *

---

(۲) در [بعض نسخه] بال پرواز ستم (۳) نسخهٔ [ج] بلند اقبال والا دولتی (۴) نسخهٔ [ا ب] سرکردهای *

گویند نوبتی کم طایفهٔ از طوائف افغانان ماند که گرد ایمل خان فراهم نیامد - هرکه دران کوهستان بود آذوقهٔ چند روزه برداشته حاضر شد - حشرے و انبوهے مجتمع گردید - که تلافي و تدارک آن بفوج صوبه‌دار کابل ممکن نبود - امیرخان مضطرب گشته از عبدالله خان خویشکي (که از مشاهیر منصبداران و اعیان کمکیان بود - و بفراست و کیاست معروف) مکاتیب مزوره بسردار هر طایفه نویسانید - که ما مدتها منتظر لطیفهٔ غیبي بودیم - که سلطنت بافغانان منتقل شود الحمد لله که امید دیرین برآمد - لیکن از اوضاع این شخص (که بپادشاهي برداشته اند) مطلع نیستم - اگر قابل سلطنت باشد بنویسند - ما هم خود را برسانیم - که اختیار نوکري مغل ناچاري ست آنها در جواب تعریف ایمل خان نوشته ترغیب آمدن نمودند - عبدالله خان باز نوشت که این اوصاف مسلم - اما عمده در ریاست عدالت و رعایت سویت است در جانب و اجانب - بنابر امتحان باو تکلیف نمایند که آنچه ملک بتصرف آمده بمیان قوم تقسیم نماید اگر حیف و میلے دارد ظاهر خواهد شد - سران طوائف بر رای او عمل نموده باو پیغام کردند - او ایستادگي کرد - که ملک قلیل بمردم کثیر چگونه بخش شود - بمجرد این حرف در روئي و اختلاف پدید آمد - بسیارے از جهاله و عوام برخاسته رفتند - ناگزیر شروع بتقسیم نمود - چون البته مراعات شیعهٔ خود و آنها (که قریب‌تر بودند) واجب دید دگر باره گرد نزاع و غبار تنازع برخاست

هر یکی از سران و سرداران راه موطن خود گرفته بعبدالله خان معزولیها نوشتند - زوجۀ محترمه‌اش مشهور بصاحبجي دختر نیک اختر علي‌مردان خان امیرالامرا عجب کدبانوی عاقله و ضابطۀ کارشناس بود - بیشتر در مقدمات ملکي و مالي شریک و سهیم میشد و به نیک اندیشي و معامله فهمي کارهای عمده متمشي مي‌نمود *

گویند شبی از سوانح کابل فوت امیر خان گوش زد خلد مکان گردید - همان وقت ارشد خان را (که مدتی دیوان کابل بود - و دران ایام بدیواني خالصه اختصاص داشت) طلب داشته باضطراب فرمود - که سخت امری رویداد - که امیرخان درگذشته - و ملکی (که مهیای هزار شور افزائي و فتنه‌انگیزي ست) خالي مانده - تا رسیدن سردار دیگر مبادا فسادی سر کشد - خان مزبور بجرأت عرض کرد که امیر خان زنده است - که میگوید مرده - پادشاه حواله بسوانح داد - گفت مسلم - لیکن ضبط و ربط و رتق و فتق آن ملک وا بسته بصاحبجي ست - تا او هست احتمال تخلل ندارد - خلد مکان همان وقت بآن مدبرۀ کاردان نوشت - که تا رسیدن شاهزاده شاه عالم بهادر بخبرداري پردازد *

(۲)

گویند چون برآمد و درآمد ازان کوهستان پر شر و شور صوبه‌داران را خالي از دشواري نیست لشکر سرداری مرده چگونه بسلامت برمي آید - صاحبجي فوت امیر خان را چنان مخفي کرد

---

(۲) در [اکثر نسخه] برآمد درآمد ‌*

که اصلا صدائی و ندائی بلند نشد - و شخصی را مشابه بامیر خان ساخته در پالکی آئینه دار نشانده طي منازل مي‌نمود - و سپاه هر روز میدید - و مجرا میگرفت - بعدازانکه از کوهستان بر آمد بتعزیت پرداخت *

گویند تا رسیدن بهادر شاه (که مدتی ممتد کشید) صاحبجي زیاده بند و بست آن ولایت نمود - چون اکثر قبائل سران افاغنه بتعزیت امیر خان آمده بودند همه را باعزاز نزد خود نگاهداشته بافغانان پیغام کرد - که آنچه مرسوم شما ست بگیرید - و دست فتنه انگیزي و رهزني کوتاه ساخته پا از اندازه فراتر ننهید - و الا این گوی و میدان - اگر من غالب آمدم تا قیام قیامت نامی بر صفحهٔ روزگار خواهد ماند - آنها از سر انصاف بتجدید عهد و پیمان پرداخته اصلا سر از اطاعت او نه پیچیدند *

از برخی ثقات شنیده شد که این بانوی عصمت آئین در ایام جواني روزی چوډول سوار از کوچهٔ میگذشت - فیل خاصهٔ پادشاهي (که در تمام فیلان سر حلقه بود) در عین شورش مستي از رو برو پیدا شد - هرچند ارباب اهتمام خواستند که آنرا برگردانند فیلبان (که این قوم خالي از شرارت نمي باشند - و غرور خاصگی پادشاهي هرباري بود) هرگز ممنوع نگردید - و بی محابا فیل راند - هرچند ازین طرف دست به تیرهای ترکش بردند فیل خرطوم خود را بر چوډول انداخته خواست که در پیچیده بمالد - کهاران چوډول را

بر زمین انداخته بدر زدند - آن شیر زن بدوکان صرافے (که منداني چوترلش بود) بر جسته بحجرهٔ آن خزیده دروازه بر بست - امیرخان روزے چند از غیرت هندوستان زائي بتهاجر و ناخوشي پرداخت اعلی حضرت بمواجهه فرمودند - که او کار مردانه کرد - و ستر خود و ناموس تو نگاهداشت - اگر فیل بخرطوم پیچیده بعالمے مینمود کدام آبرو مي ماند *

بالجمله امیرخان را از صاحبجي فرزندے نشد - و چون او بر خان مزبور سخت غالب بود در کمال اخفا مدخولها نگاهداشته اولاد بسیار بهم رسانید - و آخر الامر بر صاحبجي هم ظاهر گشته بنظر التفات و تربیت بر نواخت - و پس ازانکه دو سال بعد فوت امیر خان در بند و بست کابل گذرانیده ببرهان پور رسید چون از پیشگاه خلافت برخصت بیت الله مجاز شده بود پسران را روانهٔ حضور نموده خود به بندر سورت شتافت - پستر بخابر تفتیش مال امیر خان حکم رفت - که صاحبجي نیز بحضور بیاید - تا رسیدن فرمان جهاز او راهي شده بود - دران اماکن شریفه بسبب صرف مبلغهای خطیر شریف مکه و غیره باعزاز و احترام پیش آمدند پسر کلان امیر خان بخطاب میر خاني و منصب هزاري شش صد سوار سرافرازي یافته با صبیهٔ بهره مند خان میر بخشي کدخدا شد و در عهد بهادر شاه بنیابت آصف الدوله بنظم صوبهٔ لاهور چندے مامور بود - دیگرے از پسرانش میرزا جعفر عقیدت خان است

که در زمان خلد منزل بصوبه‌داری پتنه شتافته پستر به بخشیگری پادشاهزادهٔ عظیم‌الشان متعین گشت - و احوال میرزا ابراهیم مرحمت خان و میرزا اسحق امیر خان (که بیش از همه برادران علم اشتهار و ناموري برافراخته - و هردو با خدیجه بیگم زوجهٔ روح‌الله خان ثاني از یک مادر اند) جداگانه نقش پذیر خامه گشته - و دیگر پسران چندان اعتبار نیافتند - مثل هادي خان که بنیابت مرحمت خان به پتنه رفته - و سیف خان که بفوجداري پورنیه مي پرداخت و اسد الله خان که بتجویز نظام الملک آصف جاه به بخشي‌گري دکن فایز گشته *

* امانت خان ثاني *

میر حسین پسر سیوم امانت خان خوافي ست - بحسن رشادت و جوهر فراست جلیس و انیس والد خویش بود - پس‌از رحلت آن آگاه‌دل پسندیده اخلاق نسبت بسایر اخوان منظور نظر خلیفة‌الرحمن حضرت خلدمکان گردیده با کم‌منصبیها نقش اعتبار درست نشست گویا (من برکة البرامکة)(۲) بقیهٔ همهٔ اعتبارات بود که والد مرحومش داشت - که همه این سلسله مشمول نوازش خانه‌زاد پروري بودند گویند روزے پادشاه قدر شناس بدار عام بر آمد - خان مذکور با پسر چون بسراپرده در آمد چوبدارے (که این‌طایفه از عضوضت

(۲) در [بعضی نسخه] من برکة البرامکة بقیته همه اعتبارات بود - و در نسخهٔ [ب] بجای بقیته القیه نوشته *

و گزندگي قاطبهٔ شایان چوب و لایق دار است) دست پسر گرفته باز داشت - خان مذکور از فرط غضب و خشم پاس ادب و حفظ حضور ننموده برگشته آن سلاطت آئین را زیر مشت گرفت - و رفته عرض نمود - که هرگاه خانه‌زادان بامثال این مردم ننگ و غیرت خود بای دهند در کار حضرت ازینها چه توقع ناموس و حمیت است پادشاه بخاطر داشت او تمام چوکی آنروز ازین فرقه بر طرف فرمود *

بالجمله چون کاردانی خان مشار الیه دل‌نشین پادشاه شده بود در ایام قریب باختتام سال سي و یکم (که بلدهٔ بیجاپور بنزول ظفر شمول موکب سلطاني رشک امصار و اقطار گردید) در آغاز سال سي و دوم بخطاب پدر فرق اعزاز برافراخته مواد ناموري اندوخت و بدیوانی صوبهٔ دارالظفر بیجاپور متعین گشت - چون آخر سال سي و سیوم رایات فیروزي آیات از قصبهٔ بدري (که هفده کروهي شمالی بیجاپور است) باهتزاز آمده سواد قطب آباد کلکله (۲) مضاف تورکل (۳) (که جنوبی بیجاپور بمسافت دوازده کروه بر کنار دریای کشنا ست) مضرب خیام نصرت اعتصام گردید خان موصی الیه از دیوانی بیجاپور بدفترداری تن از تغیر حاجي شفیع خان پایهٔ اعتبار بلند تر افراخت - و در سال سي وششم از تغیر معمور خان بحراست خجسته‌بنیاد جبههٔ کامراني افروخت - و باضافهٔ سواران و منصب از اصل و اضافه بهزار و پانصدي نهصد سوار درجهٔ اعزاز پیمود

(۲) نسخهٔ [ب] کلکه (۳) در [بعضی نسخه] نورکل ●

دران نواحی سراسیمه میگشت) دستگیر مردم پادشاهی گردید
اعتماد خان با دیگر آمرای گجرات دل در دولتخواهی بسته وجوه
دراهم و رؤس منابر را بنام اکبری مزین ساخته با امیران
و سرداران آندیار باستقبال بر آمده ملازمت حاصل نمود
چون چهاردهم رجب این سال بلدهٔ احمد آباد بقدوم پادشاهی
رونق گرفت بروده و چانپانیر و سورت به تیول اعتماد خان
و دیگر آمرا قرار یافت - آنها استیصال میرزایان بر ذمهٔ کاردانی
خود گرفتند - چون پادشاه بسیر دریای شور متوجه گردید آمرای
گجرات (که بعذر سرانجام اسباب در شهر توقف نمودند) چون
مدتی خلیع العذار بسر برده بودند دانستند که دیگر محال است
که بدستور سابق تسلطی بهم رسد - در فکر گریز افتادند - اختیار الملک
گجراتی از همه سبقت جسته فرار گزید - ناگزیر دولتخواهان پادشاهی
اعتماد خان را با دیگران بحضور آوردند - اورا از نظر انداخته
چندے حوالهٔ شهباز خان شد - و درسال بیستم بتازگی مشمول (۲)
عواطف فرموده ریاست دربار معلی مفوض بدو گشت - که آنچه
از نقیر و قطمیر فیصل یابد (خصوص معاملهٔ جواهر و مرصع آلات)
بدیده وری او قرار گیرد - و در سال بیست و دوم چون بقافله سالاری
میر ابوتراب گجراتی مردم روانهٔ حجاز شدند اعتماد خان (که
از دیرباز آرزوی طواف اماکن شریفه داشت) نیز رخصت

---

(۲) در [بعضی نسخه] نموده •

وقت - و پس از مراجعت پتن گجرات بانقطاع یافت - و در سال بیست و هشتم از تغیر شهاب الدین احمد خان بایالت گجرات سربلند گشته با جمعی از منصبداران روشناس عمده دستوري یافت - هرچند بعضی مقربان دولتخواه عرض کردند [آنروز (که او نیرو بکمال داشت - و دوستداران یکرو فراوان) چارهٔ خود سران گجرات نیارست نمود - امروز (که عنصري پیکر در کاهش و همراهان یکدل ناپدید) فرستادن او بدین خدمت چگونه سزاوار باشد] در نگرفت *

چون اعتماد خان باحمد آباد درآمد شهاب الدین احمد خان عزیمت حضور نمود - ملازمان حق ناشناس او (که سابق هم بزر پرستاري در کمین جانگزائي بوده بمداراي ناهنجار خس پوش میشد) ازو جدا گشته ببسیچ آنکه جاگیر از دست رفت - تا بدار الخلافه رسیده نشود و خرجها بمیان نیاید و داغ صورت نگیرد بلب نانے رسیدن دشوار - همان بهتر که سلطان مظفر را (که در پناه لونبهه کاتي (۲) روزگار میگذرانید) بسري برگرفته سر بشورش برداریم - هرچند کارآگهان باعتماد خان برگذاردند که شهاب الدین احمد خان دست از دلاسا برگرفته بدرگاه میرود و امراي کمکي هنوز نرسیده - آن سزاوار که او را ازین سفر بازداشته

---

(۲) نسخهٔ [ب] لوتهه کاتي - و در [بعضے نسخهٔ اکبر نامه] اونبهه کاتهي و در [بعضے] اونیه کاتهي ٭

انقطاع را روزے چند باو باید وا گذاشت - یا لختے خزینه برکشاده چارهٔ شورش آنها نمود - یا هنوز که هنگامهٔ ناسپاسان فراهم نیامده بچستی و چالاکي کار آنها بانجام باید رسانید هیچ کدام نپذیرفته گفت - فتنه را نوکران او بنیاد کرده اند - او خواهد نشاند - یا جواب خواهد گفت - چون سلطان مظفر بآشوب گرایان پیوست و آتش فتنه شعله‌ور گشت ناگزیر اعتماد خان ببرگردانیدن شهاب الدین احمد خان (که تا قصبهٔ گدهي بیست کروهي احمد آباد راه سپرده بود) شتافت - اگرچه خیر اندیشان گفتند (که درین شورش که غنیم بدروازه کروه رسیده شهر را پرداختن کار آسان را برخود دشوار کردن است) سودمند نیامد *

سلطان مظفر شهر را خالي پنداشته جلو ریز آمده متصرف گشت - و جمعیتے فراهم آورده آمادهٔ پیکار گردید و بمجرد تقارب هنوز کارزار دست نداده بود که بیشترے از همراهان شهاب الدین احمد خان جوش بےحقیقتي زده راهٔ بیوفائي سپردند - و سخت سراسیمگي رو آورد - اعتماد خان و شهاب الدین احمد خان به پتن شتافته متحصن گشتند و خواستند که ازین ملک برکناره شوند - ناگاه پارهٔ کمکي سپاه و برخے مردم از غنیم جدا شده در رسیدند - اعتماد خان از پیشین حال پندے گرفته زرها داده سرگرم خدمت گردانیده

و خود با شهاب الدین احمد خان به بنگاهداری ایستاده مردم را بسرکردگی شیر خان پسر خود بکارزار شیر خان فولادی فرستاده چیره دست آمد - درین اثنا میرزا خان عبد الرحیم (که با فوج شایسته بمالش سلطان مظفر و سرتابان گجرات تعین شده بود) در پیوست - و اعتماد خان را در پتن گذاشته با شهاب الدین احمد خان روانهٔ مقصود گردید - اعتماد خان مدتی در حکومت آنجا گذرانیده در سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج در گذشت دو هزار و پانصدی منصب داشت - اگرچه صاحب طبقات اکبری او را چهار هزاری نوشته - شیخ ابوالفضل گوید هراس و فریب و نا درستی با تدرے آراستگی و سادگی و فروتنی معجون ساخته گجراتی نام کرده اند - و ازان میان اعتماد خان را سر آمد آن گروه گردانیده اند *

* امیر فتح الله شیرازی *

در حکمت نظری و عملی یکتای روزگار بود - اگرچه در دانش گاه خواجه جمال الدین محمود و مولانا جمال الدین شروانی و مولانا کرد و میر غیاث الدین منصور شیرازی فراوان شناسائی اندوخت لیکن پایهٔ دانش ازانها بلند تر گشت (۲) - علامی ابو الفضل چنان سراید که اگر کهن نامهای دانش مفقود شوند او اساس نو بر نهد و بوان رفتها آرزو نبرد *

* نظم *

(۲) نسخهٔ [ج] گذاشت *

* هم علم را بقوت عقلش سر قدر *

* هم عقل را بشوکت علمش علوّ شان *

عادل شاه بیجاپوری بهزاران خواهش از شیراز بدکن طلبید و وکیل مطلق خود ساخت - پس ازانکه روزگارش سپری شد سال بیست و هشتم سنه (۹۹۱) نهصد و نود و یک بفرمان طلب عرش آشیانی بفتحپور رسید - خانخانان و حکیم ابو الفتح پذیرا شده بملازمت آوردند - و باصناف نوازش پادشاهی اختصاص یافته در کمتر زمانے بدولت مصاحبت و پایهٔ قرب و منزلت برآمد - و بخدمت صدارت امتیاز گرفت - دختر مظفر خان تربتی بازدواجش در آوردند - گویند بسه هزاری منصب رسید و در جشن سر آغاز سال سیم باامین الملکی بلند رتبه گردید - حکم شد که راجه تودرمل مهمات ملکی و مالی بصوابدید میر رو براه کند - و کهن معاملها (که از زمان مظفر خان تشخیص نیافته) بانجام رساند - میر فصلے چند (که متضمن کفایت سرکار و رفاه رعایا بود) بر گذارد - پذیرفته شد - و در همین سال بخطاب عضد الدوله ناموری اندوخته برهنمونی راجی علي خان (۴) مرزبان خاندیس دستوری یافت - ازانجا بناکامی برگردیده بخان اعظم (که بتاخت ولایت دکن و مالش سران آنديار تعین شده بود) پیوست - چون او با شهاب الدین احمد خان و دیگر کمکیان

---

(۴) در [بعضی نسخه] راجه علي خان *

پیش سلوکي پیش گرفت آن مهم نسقے درست نیافت - میر فراوان آزار یافته سال سي و یکم اندوهناک نزد خانخانان بگجرات شتافت *

گویند میر بسرانجام مهام دکن رخصت یافته بود - چون میان اعظم خان کوکه و شهاب الدین احمد خان نقش صحبت درست ننشست راجي علي خان از مشاهدهٔ نفاق أمرا لشکر دکن را بخود متفق ساخته بمقابله بر خاست - هرچند میر خواست اورا براه آرد صورت نبست - ناچار بگجرات نزد خانخانان آمده که او را بکمک برد - بنابر وجهے آن هم دست نداد - ازانجا ناصیه‌سای آستان خلافت گشت - سال سي و چهارم سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت هجري وقت معاودت پادشاه از کشمیر بعارضه در شهر ماند - حکیم علي را در تشخیص و تجویز لغزشے رفت صاحب بداوني گوید چون خود حکیم بود بمنع حکیم مصري ممتنع نشده چارهٔ تب محرق بهریسه نمود - و زندگي بسپرده در خانقاه میر سید علي همداني گذاشته بودند - بحکم پادشاهي برداشته بر فراز کوه سلیمان که دلکشا جائے ست نگاه داشتند

۹۹۷

فرشته بود تاریخ یافته اند - عرش آشیاني بفوت میر بسیار متاسف و اندوه گین شده بر زبان مبارک گذرانیدند (۲) - که میر وکیل و حکیم و طبیب و منجم ما بود - اندازهٔ سوگواری ما

(۲) نسخهٔ [ب] بر زبان گذرانید *

که تواند شناخت - اگر بدست فرنگ افتادے و همگي خزائن در برابر خواستے بآرزوی این سودا فراوان سود کردے - و آن گرامي گوهر را بس ارزان اندوختے (۲) * نظم *

* شهنشاه جهان را در وفاتش دیده پر نم شد *
* سکندر اشک حسرت ریخت کافلاطون ز عالم شد *

شیخ فیضي در مرثیهٔ او قصیدهٔ غرّا گفته - این چند بیت ازانجا ست * نظم *

* هرگز نموده اند و نمیرند اهل دل *
* حرفے ست نام مرگ برین قوم ترجمان *
* بر قد روح پیرهنے بیش نیست تن *
* گیرد چو کهنه گشت سپهر کهن ستان *
* بارے ست بر حیات و غبارے ست بر نشاط *
* پوشیدن لباس کهن بر توانگران *
* لیکن کریم کیست درین قحط سال جود *
* کو جامه کهنه ناشده بخشد بناتوان *

در طبقات آورده که امیر فتح‌الله (با آنکه در جمیع علوم عقلي و نقلي در ایران و هند بل در ربع مسکون قرین خود نداشت) از نیرنجات و طلسمات ماهر بود - آسیائے ساخته که خود حرکت میکرد - و آرد میشد - و آئینهٔ درست کرد که از دور

---

(۲) نسخهٔ [ج] گوهر گرامي را ○

و نزدیک اشکال غریبه مرئي میگشت - و آنکه بیک چرخ دوازده بندوق پر میشد (۲) نیز از اختراع او ست - صاحب بداوني نوشته که میر دنیا دوستي بمرتبهٔ داشت که با این بزرگ‌رتبگي دست از معلمیِ صبیان نمیکشید - بخانهٔ اُمرا رفته بپسران ایشان رسمي علوم مي‌آموخت - و حرمت علم نگاه نمیداشت در جلو پادشاه تفنگ بر دوش و کیسه بر کمر پیاده میدوید و در فنون پهلواني رستمي میکرد - و مشهور است که میر با این علم و فضل در حق پادشاه میگفت - که اگر در خدمت این کثرت‌آرای وحدت‌گزین نمي‌رسیدم راهے بایزد شناسي نمي‌بردم
میر در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو هلالیِ هجري تاریخ آلهي وضع کرد - از دیرباز عرش‌آشیاني را اندیشه آن بود که در آباد بوم هندوستان تازه سال و مه بکار آید - که تاریخ هجري با کهنگي از ناکامي آگهي مي‌بخشد - و آغاز آن روز شماتت اعدا و کلفت احبا ست - لیکن از انبوهیِ دانش‌وران رسمي که روائیِ تاریخ را ناگزیریِ دین پنداراند پیدائي نمي گرفت - میر و امثال او (که بآئین آلهي گرویدند) این تاریخ را اساس بر نهاده فرامین بممالک محروسه جهت اجرای آن قلمي گشت - بنای آن بر زیج جدید گرگاني گذاشته جلوس اکبر را سر آغاز بر گرفتند

---

(۲) نسخهٔ [ج] بر میشدند •

و سال و ماه شمسي حقيقي شد - و كبيسه از ميان برافتاد و نام ماه و روز فارسي بحال خود ماند *

* اسمٰعيل قلي خان ذو القدر *

برادر خرد حسين قلي خان خانجهان از اُمراى اكبري ست در جنگ جالندهر چون بيرام خان شكست خورده بر گشت مردم پادشاهي بتعاقب پرداخته اسمٰعيل قلي خان را زنده بدست آوردند - و پس از انكه برادرش نوازش يافت او نيز بعاطفت پادشاهي اختصاص گرفته بهمراهي برادر مصدر كارها ميشد و چون خانجهان در صوبه‌داري بنگاله رخت هستي بر بست او با اموال و اسباب برادر بحضور رسيده مورد الطاف گرديد - و در سال سيم بمالش الوس بلوچ (كه راه سرتابي سپرده مراسم اطاعت و پرستاري بجا نمي‌آوردند) مامور شد - چون ببلوچستان در آمد لختي بوميان تمرد پيش گرفته زود زينهاري گشتند - و سران آن طايفه غازي خان و وجيه (۲) و ابراهيم خان دولت ملازمت دريافتند - از پيشگاه خلافت آن آباد ملك بآنها باز گرديد و در سال سي و يكم (كه راجه بهگونت داس را بعلت جنون از حكومت زابلستان بر گردانيدند) اسمٰعيل قلي خان بجايش قرار يافت - اما او از گرم بازاري خام آرزوها بميان آورده از نظر افتاد - حكم شد كه بر كشتي نشانده از راه بهكر روانهٔ حجاز

(۲) نسخهٔ [ا] و جبيه - و نسخهٔ [ج] و جهتيه *

نمایند - ناچار بتضرع و لابه‌گذاري رو آورد - اگرچه پذیرفته شد
لیکن ازانجا باز داشته بمالش یوسف زئي تعین گشت - ناگاه
از نیرنگئ فلکي اقسام بیماریها بعلت فساد هوا در کوهستان
سواد و بجور پدید آمد - سرداران آن الوس خود بخود پیش
خان آمده بعجز گرائیدند - چون زین خان حاکم زابلستان کار
بر جلالهٔ روشاني (۲) بمرتبهٔ تنگ گرفت که او از تیراه بدین
کوهستان درآمد زین خان بتلافئ پیشین خجالت (که در هنگامهٔ
بیربر تهاون نموده بود) بکوهستان در شد - و صادق خان از حضور
دستوري یافت که در دشت سواد جا گیرد - تا جلاله بهر طرف
که رو گذارد گرفتار گردد - و اسمٰعیل قلي خان که تهانه‌دار
آن دشت بود از آمدن صادق خان تباه سگالي پیش گرفت
و گذرگاه را خالي گذاشته روانهٔ درگاه شد - ناگاه جلاله راه یافته
بدر زد - ازین جهت اسمٰعیل قلي خان چندے معاتب گردید
و در سال سي و سیوم بایالت گجرات سرفرازي یافت - و چون
شاهزاده سلطان مراد در سال سي و ششم بدارائي مالوه دستوري
گرفت اسمٰعیل قلي خان بپایهٔ وکالت شاهزاده بلند نامي
اندوخت - اما بامور اتالیقي نبارست نیک پرداخت - سال
سي و هشتم صادق خان بجایش رفته او طلب حضور شد - و سال

(۲) در [نسخها اکثر جا] روشاني آمده - و نسخهٔ [ا] روستاني - و اغلبکه روستائي باشد •

سي و نهم بكالپي كه در تيولش بود دستوري يافت - تا بآبادي جاگير در كوشد - و درسال چهل و دوم سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج هجري بمنصب چهار هزاري بلند رتبه گرديد - گويند بسيار عيش دوست بود - و در مآكل و ملبوس و فرش و ظروف تكلف تمام بكار مي‌برد - هزار و دويست زن داشت - چون بدربار ميرفت مهر بر ازار بند آنها ميكرد - آخر همه ستوه آمدند و اتفاق كرده مسموم نمودند - پسرانش ابراهيم‌قلي و سليم قلي و خليل‌قلي در عهد اكبري مناصب مناسب داشتند *

* آصف خان ميرزا قوام الدين جعفر بيگ *

پسر ميرزا بديع الزمان ولد آقا ملاى دوات دار قزويني مشهور است - ميرزا بديع الزمان هم در زمان داراى ايران شاه طهماسپ صفوي وزير كاشان بوده - و ميرزا جعفر بيگ نيز همراه جد و پدر بارياب مجلس شاه ميشد - درسال بيست و دوم اكبري سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد و پنج در ريعان شباب تازه از عراق وارد هند گشته همراه عم خود ميرزا غياث الدين علي آصف خان بخشي (كه از مهم ايدر وا پرداخته بحضور آمده) ملازمت پادشاهي دريافت - عرش آشياني بمنصب دويستي داخل آصف خان سرافراز فرمود - او بكم منصبي راضي نشده ترك مجرى و آمد و رفت دربار نمود - اين استغنا بر خاطر پادشاه گران آمده بحال تباه به بنگاله (كه در آنوقت آب و هواى

معصوم داشت - و گناهگارے را که میفرستادند اغلب زنده
بر نمیگشت) تعین کرد *

گویند مولانا قاسم کاهي ماوراء النهري (که از کهنه شاعران بود
و بکمال آزادي میزیست) در آگره برخورده مستفسر احوال گشت
چون معلوم کرد گفت تو نغزک جواني - به بنگاله مرو - میرزا
گفت چه کنم - توکل بر خدا کرده میروم - خوش طبعانه گفت
زینهار توکل برو مکن - که همان خداست که مثل امام حسین را
در کربلا برده شهید ساخت - اتفاقا میرزا چون به بنگاله پیوست
خان جهان ترکمان صوبه‌دار آنجا بیمار بود - درگذشت - و مظفر
خان تربتي بجایش منصوب گردید - چندے نگذشته که بغي
قاقشالان و شورش معصوم خان کابلي گرد نا‌ایمني دران ناحیه
برانگیخت - و بجائے کشید که مظفر خان در قلعهٔ ٹانده در آمده
محصور گشت - میرزا همراه بود - چون اورا گرفته کشتند اکثرے
رفقا بطلب زر گرفتار شدند - میرزا ببذله گوئي و نکته سرائي
ازان باز خواست رهائي یافته در فتح پور سیکري بسجود
قدسي آستان سلطنت جبین سعادت افروخت - ازانجا (که
بخواري و ناکامي بر آورده بودند - و او برهنموني اقبال باز
خود را بفتراک دولت بست) بر خاطر پادشاهي پسندیده آمد
در اندک زمانے بمنصب دو‌هزاري و خطاب آصف خان بر نواخته
از تغیر قاضي علي بخشي بیگي بمیر بخشي گري علم اعتبار

افراخت - و بمالش رانا زمیندار اودیپور تعین شد - از مراتب تاخت و تاراج (۲) و قتل و اسر دقیقهٔ فرو نگذاشت - و در سال سي و دوم (که اسمعیل قلي خان ترکمان بخابر خالي گذاشتن درهٔ که جلال‌الدین روشاني ازان بدر رفت معاتب گردید) آصف خان بجای او بتهانه داری دشت سواد تعین گشت - و در سال سي و هفتم سنه (۱۰۰۰) هزار هجري (چون جلالهٔ روشاني که نزد عبد الله خان اوزبک والی توران رفته بود ناکام برگشته در تنگناهای تیراه آغاز فساد نمود - وافغانان افریدي و اورک زئي پیمان را گسسته بدو گرویدند) آصف خان از پیش گاه خلافت باستیصال او نامزد گشته در سنه (۱۰۰۱) هزار و یکم باتفاق زین خان کوکه تنبیه واقعي بجلاله نموده اهل و عیال اورا با وحدت علي (که برادرش مي‌گفتند) و دیگر خویشان و یکجهتان او قریب چهار صد کس دستگیر ساخته بحضور آورد - و در سال سي و نهم (چون کشمیر از میرزا یوسف خان تغیر کرده باحمد بیگ خان و محمد قلي افشار و حسن عرب و غیره اویماق بدخشي تنخواه شد) آصف خان دستوري یافت - که آنولایت را بتازه جاگیر داران درخور بخش نموده زعفران و شکاری جانور بخالصه بازدارد او جمع را بدستور قاضي علي سي و یک لک خروار و هر یک بیست و چهار دام قرار داده بشایستگي تقسیم اقطاع نموده

---

(۲) در [اکثر نسخه] تالان •

در سه روز از کشمیر بلاهور رسید - و در سال چهل و دوم چون مملکت کشمیر بسبب جاگیر داران متفرقه رو بویرانی آورد آصف خان بحکومت آندیار اختصاص گرفت - و در سال چهل و چهارم آغاز (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري از تغیر رای پتر داس (۲) بدیوانیٔ کل سر برافراخته دو سال باستقلال تمام سرانجام داد و چون در سنه (۱۰۱۳) هزار و سیزده شاه زاده سلطان سلیم خیال بغی از سر وا کرده بتقریب تعزیت مریم مکاني بملازمت پدر بزرگوار رسید و دوازده روز در غسل خانه نظر بند مانده مشمول عواطف و اشفاق گشت قرار یافت که صوبهٔ گجرات در تیول خود گرفته صوبهٔ آله آباد و بهار را (که بے حکم متصرف است) وا گذارد - چنانچه صوبه داریٔ بهار بنام آصف خان مقرر شد و بمنصب سه هزاري امتیاز یافته بتعلقه مرخص گردید - و چون سریر خلافت بجلوس جهانگیري رونق گرفت طلب حضور گشته باتالیقیٔ شاهزاده سلطان پرویز تحصیل افتخار نموده به تنبیه رانا (که مهم سر دست آنوقت بود) تعین شد - اما بنابر شورش سلطان خسرو از راه برگردانیده در سال دوم (۱۰۱۵) هزار و پانزده هجري هنگام انتهاض الویهٔ جهانگیري بکابل از تغیر شریف خان امیر الامرا (که به بیماریٔ صعب در لاهور ماند) بخدمت والای وکالت و منصب پنج هزاري و عنایت قلمدان مرصع بلند مرتبه

---

(۲) در [بعضے نسخه] مقرداس •

گشت - و (چون دنیاداران دکن خصوص ملک عنبر حبشي بعد فوت عرش آشیاني از کم فرصتي و قابو جوئي قدم جسارت و جرأت پیش گذاشته بسیارے از محالات بالا گهات را از تصرف اولیای دولت بر آورده - و خانخانان از هنگامه سازي و شورش طلبي در آغاز کار باطفای نایره نپرداخته وا گذاشت - تا آتش فتنه بالا گرفت - و پس ازانکه خود متعهد تمشیت مهم دکن گردید استدعای کمک نمود) جنت مکاني سلطان پرویز را باتالیقي آصف خان میرزا جعفر تعین فرموده اعاظم اُمرا مثل راجه مانسنگهه و خانجهان لودي و امیرالامرا و خان اعظم و عبد الله خان (که هر یکے بافراده تسخیر ملکے را بسنده بود) از پی یکدیگر رخصت دکن یافتند - اما از بے رشدی شاهزاده و افراط شراب و ارتکاب مغیرات کارے صورت نبست - بلکه بعلت نفاق اُمرا هر مرتبه که لشکر ببالا گهات بردند بزبوني و رسوائي بر گشت - و با آن همه سر و سرداري بسبب اختلاف آرا از آصف خان تدبیرے پیش رفت نشد - تا در سال هفتم (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک هجري در همان جا باجل طبعي در گذشت - صد حیف ز آصف خان تاریخ است - از یکتایان روزگار بود - در همه فن صاحب یک فن - و در هر هنر تمام - فهم تند و فطرت بلند او شهرهٔ آفاق - خود میگفت هرچه من بدیهه نفهمم بیمعني خواهد بود گویند بیک نگاه تمام سطر را میخواند - در فراست و کارداني

و اجرای مهام ملکي و مالي ید بیضا داشت - و بظاهر و باطن آراسته - شعر و انشای او کمال متانت دارد - باعتقاد جمعے بعد از شیخ نظامیء گنجه مثنویء خسرو و شیرین به ازو کسے نگفته در عشرت آرائیء خسرو و شیرین گوید * * نظم *

* هوس مطلق عنان شد شوق خود کام *
* سر دست صنم بگرفت با جام *
* چنین بے نقل دادن باده تا کی *
* بده بوسه که هم نقل است و هم مي *
* فتادش تن ز تاب شرم در تب *
* ز نام بوسه زد تبخاله اش لب *
* ملک بگرفت و شوقش کرده سرمست *
* ز دستش جام و بوسیدش لب و دست *
* صنم هر دم ز آب دیده آن شب *
* ز نقش بوسه شستے دامن لب *

این چند بیت نیز ازوست * * نظم *

هرکس که شبے نشست با تو * بسیار بزور (۲) ما نشیند
تا با چو توئے توان نشستن * دل پهلوی ما چرا نشیند
از حق مگذر نمي توان دید * با دلبر اگر خدا نشیند
جعفر ره کوی یار دانست * مشکل که دگر ز پا نشیند

---

(۲) نسخهٔ [ج] بروز ما *

* دیگر *

* شد حال غیر ظاهر بروی ز یک تغافل *

* در بوالهوس شناسي باشد محک تغافل *

گویند شوقے به گل و گلزار و باغ و چمن بسیار داشت نخل و نهال بدست خود مي نشاند - اکثر روز بیل در دست کار میکرد - و زنان هم بسیار جمع کرده بود - در بیماري واپسین یکصد سهیلي را از محل برآورد - از اناث و ذکور اولاد بسیار گذاشت - اما هیچ کس از پسرانش پیش آمدے نکرد - میرزا زین‌العابدین بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار رسیده در سال دوم شاه جهاني از سرمایهٔ زندگي تهي دست شد - پسرش میرزا جعفر که همنام و هم تخلص جد خود بود شعر را خوب میگفت - در هر موسم بفراهم آوردن جانوران شغفے داشت - میان او و زاهد خان کوکه و میرزا ساقي (۲) پسر سیف خان اختلاط تمام بود اعلی حضرت اینها را سه یار مي نامید - آخر ترک منصب نموده باکبرآباد سکونت گرفت - فردوس آشیاني بمسالیانه موظف فرمود - و در عهد عالمگیري باضافه سرافرازي یافت - در سنه (۱۰۹۴) هزار و نود و چهار پیمانهٔ حیاتش لبریز گردید ازوست * نظم *

* نمي دهند بهر بوالهوس ریاست عشق *

(۲) در [نسخهای اکبرنامه] شافي نوشته *

* کھے که باب سردار گشت سردار است *

* دیگر *

* درین که کوهکن از ذوق داد جان چه سخن *
* همین که تیشه بسر دیر زد سخن باقي ست *
* هزار بلبل شوریده خاک شد جعفر *
* هنوز رسم خود آرائی چمن باقي ست *

دیگر از پسران آصف خان سهراب خان نیز در عهد اعلی حضرت بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار فایز گشته بمنزل خاموشان جا گزید - و دیگرے میرزا علي اصغر است - که در همه برادران عیاش و نا مقید بود - زبان باختیار نداشت - حرف بے صرفه و بے محل بسیار میزد - در یساق پرینده میان پادشاهزاده شاه شجاع و مهابت خان سپه سالار سنگ اندازیها نمود - پس ازان در مهم ججهار بندیله تعین گشت - چون قلعه دار دهامونی در تاریکی شب بدر رفت مردم لشکر بقلعه در شده دست تطاول بغارت اموال کشادند - ناچار خاندوران به ممانعت تاراجیان بقلعه درآمد - شخصے از سمت جنوبي فریاد زد که در یکے از برجها جمعے از مقهوران ظاهر میشوند - علي اصغر گفت که من رفته دستگیر میکنم - هرچند خاندوران منع نمود که شب است - درین قسم هجوم عام (که دوست و دشمن تمیز نمیشود) رفتن خوب نیست ممنوع نگشته بدانجانب شتافت - چون بالای دیوار قلعه بر آمد

ناگاه گل مشعلے (که غارتگران روشن کرده بپژوهش مال میگشتند)(۴)
بانبار باروت (که درته برجے بود) افتاده آتش گرفت - تمام
آن برج با هشتاد گز دیوار دو جانب آن که ده گز عرض داشت
پرید - علي اصغر با برخے از همراهان و جمعے از غارتگران که بالای
دیوار بودند بهوا رفته متلاشي شد - صبیهٔ معتمد خان بخشي
در خانه داشت - چون دست تصرف بآن عفیفه نرسانیده بود
بعد ازین واقعه بحکم پادشاهي خاندوران بعقد خود در آورد *

* افضل خان شیخ عبدالرحمن *

پسر علامي فهامي شیخ ابوالفضل است - در خدمت پدر
تربیت یافته - در سال سي و پنجم عرش آشیاني برادر زادهٔ
سعادت یار کوکه را بدو پیوند بیوگاني دادند - چون پسرے ازو
متولد شد پادشاه به بشوتن مسمی فرمود - که نام برادر اسفندیار
بود از پهلوانان عجم - در هنگامے (که شیخ ابوالفضل بسپه سالاری
دکن مامور گردید) تیر روی ترکش شیخ او بود - هرگاه کارے
رو میداد و هرجا ضرور میشد شیخ عبد الرحمن را میدوانید - و او
به نبردی پردلي و آگهي سرانجام گزیده میداد - در سال چهل
و ششم (که ملک عنبر حبشي علي مردان بهادر حاکم تلنگانه را
در آویزه دستگیر ساخته آن ولایت را متصرف شد) شیخ او را
با فوجے جرار از ساحل گنگ بدان سو روانه نمود - و شیر خواجه را

---

(۴) نسخهٔ [ب] بفروغش مال مي کشیدند *

که در پتهري بود برفاقتش سرگرم ساخت - شيخ عبدالرحمن باتفاق شيرخواجه از نزديکي نانديرعبور گنگ نموده قريب بآب مانجرا (۲) با ملک عنبر در آويخته لواي فتح و نصرت برافراخت - الحق شيخ عبدالرحمن با شجاعت و کارداني درست انديش روزگار شيخ بود - با آن همه ذخيرهٔ خاطر (که جنت مکاني را از جانب پدرش بود) در ايام فرمان روائي ايشان بزور خدمت و حسن پرستاري بل بمحض ياوري طالع و بختمندي خود را مورد التفات پادشاهي گردانيده بخطاب افضل خان و منصب دو هزاري سرفرازي يافت و در سال سيوم باضافهٔ منصب و صاحب صوبگي بهار و پتنه از تغير اسلام خان بلند رتبه گشت - چون گورکهپور که شصت کروهي پتنه است بتازگي از پيش گاه خلافت و جهانباني بجاگير او مرحمت شد افضل خان شيخ حسام بنارسي و غياث بيگ را (که بخشي و ديوان آن صوبه بودند) با جمعي از منصب داران دران بلده گذاشته خود بگورکهپور نهضت نمود - اتفاقا قطب نام مجهولي از مردم اوچهه (۳) در زيّ درويشي بولايت اجينه (۴) که در نواحي پتنه واقع است رسيده خود را سلطان خسرو وا نموده بانواع مواعيد مفسدان واقعه طلب آنجا را بفريفت - و با خود متفق ساخت - و در کمتر فرصتي جمعي فراهم آورده بجناح استعجال

---

(۲) در [بعضي نسخه] مانچرا (۳) در [اکثر نسخه] اوچه (۴) در [بعضي نسخه] اجنيه - يا اچينه باشد ٭

به پتنه شتافته یکسر بقلعه درآمد - شیخ (۴) بنارسي از آسیمه سري باستحکام قلعه نپرداخت پرداخت - با غیاث بیگ از راه دریچه خود را بکشتي رسانیده راه فرار سپرد - مفتنان اموال افضل خان و خزانهٔ پادشاهي را متصرف گشته صلاي داد و دهش درداده بجمعیت مردم پرداختند افضل خان بمجرد استماع این خبر بمالش او گرم و گیرا رو آورد - آن جعلي قلعه را مستحکم ساخته خود با فوج در گذار آب پن پن عرصهٔ نبرد آراست - و باندک زد و خوردے سررشتهٔ جمعیت او از هم گسیخت - و دیگر بار خود را بقلعه رسانید - افضل خان پاشنه کوب بقلعه درآمد - آن وخیم العاقبت دست و پاي زده چند کس را ضایع ساخت و دستگیر گشته بیاسا رسید - چون این ماجرا بعرض جنت‌مکاني رسید فرمان شد که بخشي و دیوان را با منصبدارانے (که در حراست شهر مساهله نموده اند) از همانجا سر و ریش تراشیده معجر پوشانیده واژونه بر خر نشانده روانهٔ درگاه سازند - و در شهرها و قصبها سر راه تشهیر نمایند - تا موجب عبرت سایر نامردان کوته اندیش گردد - و در همان ایام افضل خان را نیز عارضهٔ طاري شده بود - طلب حضور گردید - و پس از ادراک ملازمت مدتے گرفتار الم دمل بوده سال هشتم از دار فنا بملک بقا پیوست *

---

(۴) نسخهٔ [ب] شیخ حسام بنارسي

* اسلام خان چشتی فاروقی *

شیخ علاءُ الدین نام داشت - از نبائر شیخ سلیم فتحپوری ست بوفور اخلاق مرضیه و فزونیِ صفات پسندیده سرآمد اقارب و عشائر خود بود - و بیمن نسبت کوکلتاشیِ جنت مکانی به منصب پادشاهي و مزید عزت و اعتبار اختصاص داشت - و همشیرهٔ علامیِ فہّامی شیخ ابوالفضل باو منسوب بود - چون سریر خلافت بجلوس جهانگیری زینت پذیرفت بخطاب اسلام خانی و منصب پنج هزاری بلند رتبگی یافته بصوبه‌داریِ بهار چهرهٔ مراد افروخت و در سال سیوم ازانتقال جهانگیر قلی خان لاله بیگ بصاحب صوبگیِ مملکت وسیع بنگاله سرفراز گردید - چون آن ولایت از زمان شیر شاه در تصرف امرای افغان در آمده بود در عهد عرش آشیانی عساکر گران و جنود سنگین بسریِ نوئینان عظام تعین یافت و مدتها تلاش و تردد عظیم و قطره و پویهٔ سترگ بکار رفت تا آن فیهٔ مسلطه مستاصل گشتند - بقیه ازان قوم در سرحدها مانده - ازان میان عثمان خان پسر قتلوی لوهانی نامے به بزرگي بر آورده مکرر با افواج پادشاهي مبارزتها نمود - خصوص در ایام حکومت راجه مانسنگهه که هر چند مساعیِ نمایان بتقدیم رسانیده خار بن فساد او برکنده نگشت - چون نوبت باسلام خان رسید فوجے بسرداریِ شیخ کبیر شجاعت خان (که قرابت قریبه با خان مذکور داشت) با اُمرای کمکي از اکبرنگر ترتیب داده بر سر او تعین نموده

و به نیروی پردلي و شهامت آن شجاع مشهور پس از جنگي (که ماحی کارنامهٔ رستم و اسفندیار تواند شد - چنانچه مفصل در احوال خان مذکور رقمزدهٔ کلک خبر سنج گشته) عثمان خان بعدم سرا شتافته برادرش زینهاري گردید - در جلدوی این نیکو خدمتي در سال هفتم بمنصب شش هزاري عام امتیاز افراخت - و سال هشتم سنه (۱۰۲۲) یک هزار و بیست و دو هجري ایام زندگیش بسر آمد - نعش اورا به فتح پور سیکري که مولد و مدفن نیاگان اوست نقل نمودند - احوال او از نوادر حالات است - صلاح و اتقای او بمرتبهٔ بود که غالبا در مدت العمر بمسکر و منهي ارتکاب ننموده - و با وصف آن جمیع طوائف رقاصیهٔ (۲) تمام صوبهٔ بنگاله را (از لولی و هورکني و کنچني و ڈومني) بهشتاد هزار روپیه درماهه نوکر کرده سالی نه لک و شصت هزار روپیه بآنها میرسانید - و مردم خوانهای زیور و اقسام اقمشهٔ بخششي گرفته مي استادند - انعام میکرد - و توزک امارت را بجائی رسانیده بود که جهروکه (۳) درشن خاص و عام و غسلخانه که لازمهٔ سلاطین است بعمل مي آورد - و فیلان را بجنگ مي انداخت - و در لباس تکلف نمیکرد زیر دستار تاقیه میگذاشت - و زیر جامه پیراهن مي پوشید و از طعام تصرفي یکهزار لنگري بتکلف میکشیدند - لیکن اول

(۲) نسخهٔ [ب ج] رقاصهٔ تمام (۳) نسخهٔ [ب] جهروکه درشن خیمه خاص و عام و غسلخانه ٭

پیش او نان جوار و باجري و ساگ و خشکهٔ برنج سانهي
مي‌آوردند - همت و سخاوت او ناسخ داستان جود حاتم و معن گشته
یکهزار و دو صد فیل بمنصبدار و نوکر خود در صوبه‌داری بنگاله
(۲)
بخشید - و یک قلم بیست هزار کس از سوار و پیاده از قوم
شیخ زاده نگاه داشت - پسرش اکرام خان هوشنگ نام همشیره زادهٔ
شیخ ابوالفضل میشد - مدتے تعینات دکن بود - در آخر عهد
جهانگیري بقلعه داری آسیر مامور شد - دختر شیر خان تونور در خانه
داشت - باو نساخت - برادرانش همشیرهٔ خود را از خانهٔ او بردند
با وصف انتساب چنین خاندان ظالم طبیعت بود - در اواسط
عهد اعلی حضرت بنابر وجهے از جاگیر و منصب دو هزاري
هزار سوار افتاده نقدي مقرر شد - در فتح پور انزوا گرفته بتولیت
مزار شیخ سلیم چشتي قیام مي نمود - در سال بیست و چهارم
درگذشت - برادر علاتي او شیخ معظم بتولیت روضهٔ مذکوره سرافرازي
یافت - و در سال بیست و ششم بفوجداری فتح پور و از اصل
و اضافه بمنصب هزاري هشتصد سوار امتیاز گرفت - و در جنگ
(۳)
سموگڈهه (که با دارا شکوه در فوج التمش بود) در عین گرمی
کارزار مردانه نقد هستي بر افشاند *

* ابوالفتح خان دکني *

از اولاد میر سید محمد جونپوري ست - بسبب مصاهرت

(۲) نسخهٔ [۱] هشت هزار (۳) در [اکثر نسخه] سموگر *

جمال خان حبشي بمراتب سترگ دنيوي متصاعد گرديده در شجاعت و سخاوت علم اشتهار افراخت - گويند چون در عهد مرتضی نظام شاه سلطان حسن بن سلطان حسين سبزواري که احمد نگر زا بود بخطاب ميرزا خان مخاطب گشته بمنصب پيشوائی آن دودمان بلند رتبه گرديد از بد سرشتي و تبه رائي ميران حسين پسرش را از دولتاباد برآورده باحمد نگر سرير آرا ساخت - و مرتضی نظام شاه را بتعذيب تمام روانهٔ عدم نموده زياده بر سابق علم (۲) استقلال و اقتدار افراشت - پس از چندے مفتنان مزاج طرفين را از يکديگر منحرف ساختند - چون حسين نظام شاه از کوتاه فکري و نا تجربگي کلمات تهديد آميز اکثر بر زبان راندے ميرزا خان علاج واقعه را پيش از وقوع کاربند گشته او را در قلعه مقيد ساخت و اسمٰعيل پسر برهان شاه را (که او در آن وقت از دست برادر خود مرتضی نظام شاه گريخته ملازم عرش‌آشياني بود) تخت‌نشين آن مملکت نمود - و روز جلوس ساير امراى مغل را بقلعه طابيده بمبارکباد اشتغال داشت - که ناگاه جمال خان حبشي که منصبدار صده بود (۳) با ديگر دکني و حبشي اتفاق کرده بر دروازهٔ قلعهٔ احمد نگر هجوم آورد - که از چند روز حسين نظام شاه را نديده ايم - او را بنمائيد - ميرزا خان از غايت نخوت و استکبار

---

(۲) نسخهٔ [ا] علم استقلال در اقتدار افراشت (۳) نسخهٔ [ج] منصبدار بود ه

در جواب بجنگ و جدل پرداخت - چون کارے پیش نرفت ناچار میرزا خان سر حسین نظام شاه را (۲) بر سر نیزه کرده بالای برج نصب نمود - و فریاد زدند که اینست سر کسے که برای او نزاع دارید پادشاه ما اسمعیل نظام شاه است - برخے بمشاهدهٔ این حال خواستند برگردند - جمال خان گفت که الحال ازین مرد انتقام کشیده عنان پادشاه را بدست خود باید آورد - و الا مال و ناموس ما در معرض تلف است - بسعي او بلوای عام گشته بدروازهٔ قلعه آتش زدند - میرزا خان ناچار بجانب جنیر گریخت - و آنها داخل قلعه گشته غریب کشی غریب نمودند - میرزا محمد تقي نظیري (۳) و میرزا صادق اردو بادي (۴) و امین اعز الدین (۵) استرابادي را (که هر یک بمنصب پیشوائي و امیري (۶) رسیده دران عصر بکمالات رسمي در اقالیم سبعه نظیر خود نداشت) با بسیارے از وضیع و شریف مغل از نوکر و سوداگر ته تیغ کشیدند - و میرزا خان را نیز از جنیر گرفته آورده اعضایش را از هم جدا کرده سر بازار آویختند *

جمال خان (که مهدوي مذهب بود) زمام مهمات پادشاهی اسمعیل شاه بقبضهٔ اقتدار خود آورده او را (که کوچک سال

---

(۲) در [بعضی نسخه] سر حسین را (۳) در [بعضی نسخه] نظري (۴) نسخهٔ [ج] ازدوبادي (۵) نسخهٔ [ب] عزالدین (۶) در [بعضی نسخه] و امرائي رسیده ٭

بود) نیز بمذهب خود خوانده خطبهٔ اثنا عشریه را برانداخت و بتربیت طایفهٔ مهدویه همت گماشته قریب بده هزار سوار مهدوی جمع ساخت - دران هنگام این قوم از هر جانب باحمدنگر رو آوردند - سید الهداد (که از احفاد میر سید محمد جونپوری ست که دعوی مهدویت نموده) با پسر خود سید ابوالفتح وارد دکن گردید - چون سید الهداد بزهد و ریاضت و تقاوت و پرهیزگاری شهرت داشت جمال خان بدو اخلاص بهمرسانیده دختر خود را بپسرش سید ابوالفتح نسبت نمود - آن سید زاده یک مرتبه بدولت عظیم رسیده صاحب اسباب و دستگاه گشت - چون برهان شاه از هرج و مرج دکن و فرمان روائی پسر واقف گردید از عرش آشیانی رخصت گرفته بولایت موروثی درآمد - و بامداد راجه علی خان فاروقی و ابراهیم عادل شاه در حوالی رهنکهیره با جمال خان جنگ نموده لوای چیرگی برافراخت - از قضا جمال خان بزخم تفنگ کشته گشت - و اسمٰعیل نظام شاه دستگیر گردید * ع * بگو مروج مذهب سر جمال گرفت *
۹۹۹
بطریق تعمیه تاریخ آن واقعه است *

برهان نظام شاه از سر نو مذهب امامیه را رواج داده بقتل مهدویه و غارت اموال ایشان حکم عام فرمود - در اندک زمانی نام و نشان آنها نماند - سید ابوالفتح با برادر زن خود (که پسر جمال خان باشد) گرفتار گشته مدتها در حبس گذرانید - پس از

استمداد از زندان گریخته فوج متفرق جمال خان را جمع نموده ملکے از بیجاپور بتصرف آورد - ابراهیم عادل شاه علي آقا ترکمان را بر سرش تعین کرد - اتفاقا علي آقا کشته شد - سید ابوالفتح فیلان و اسپان او را بدست آورده صاحب سرانجام گشت ناچار عادل شاه بتفویض منصب عمده و تنخواه پرگنهٔ کوکاک استمال نموده پس از چندے در مقام غدر شد - سید باقتضای وقت والده و زن خود را بر اسپان سوار کرده جریده ببرهانپور ایلغار نمود - خانخانان مقدم او را گرامي داشته منصب پنج هزاري تجویز فرموده صاحب طبل و نقاره گردانید - و پس ازان به تیولداري مانکپور و صوبهداري الهآباد مامور گشته دران دیار نامے بشجاعت و مردانگي برآورد - و در سال هشتم جهانگیري بهمراهي شاهزاده سلطان خرم بمهم رانا تعین گشته بسنه (۱۰۲۳) هزار و بیست و سیوم هجري در تهانهٔ کوتهلمیر بیمار گشته در پور ماندل درگذشت *

میر سید محمد جونپوري سر چشمهٔ مهدویه است - اویسي بود - از فراوان روحانیه فیض بر گرفته بر صوري و معنوي علم چیره دست آمد - برخے مرید و خلیفهٔ شیخ دانیال دانند - که خلیفهٔ راجي حامد شاه مانکپوري ست - حنفي مذهب بود در اواخر (۹۶۰) نهصد و شصت هجري از شوریدگي حال و غلبهٔ وقت دعوی مهدویت کرد - بسیارے بدو گرویدند

و بسا خوارق برگذارند - گویند چون بافاقه آمد ازان دعوي برگشت اما جمعے (که زمان صحو ادراک نکموده) بر همان اعتقاد ماندند جوقے بر انکه مراد او از (انا مهدی) مهدی هادي ست نه مهدی موعود بلسان شرع - و بعضے گویند که در واقعهٔ بسید نمودند که هاتفے میگفت (انت مهدي) لهذا دانست که من مهدی موعودم - و مدتے برین بوده از جونپور بگجرات شتافت - سلطان محمود کلان والی آنجا به نیایش بر خاست - از تنگ چشمی زمانیان بهند نیارست بود - یازش ایران زمین نمود - که ازان راه بحجاز رود - در اثنای سفر بروي (۲) کشف شد که این محض ابتلا بوده - بمریدانے که همراه بودند گفت حق تعالی خطرهٔ مهدویت از دل من محو کرد - اگر بسلامت بر گردم همه را ازانچه خوانده ام بر گردانم - چون بفراه رسید در گذشت و همان جا آسود - جهالهٔ ضلالت کیش بیشترے از افغان پنی و لختے از قوم دیگر اورا مهدی موعود دانسته آن مذهب مخترع را لازم گرفته اند - مولف این اجزا را با یکے از مقتدای این طایفه اتفاق صحبت افتاد - ظاهر شد که سوای مسئلهٔ ما نحن فیه قواعد و اصولے چند از احادیث استنباط کرده معتقد خود ساخته اند - که مخالف اصول و فروع مذاهب اربعه است *

---

(۲) نسخهٔ [ا] اورا کشف شد *

* احمد بیگ خان کابلی *

چغتائي ست - و ابا عن جد خانه زاد دودمان تیموریه نیاکانش درین سلسله برتبهٔ امارت رسیده - جدش میر غیاث‌الدین ترخان از آمرای صاحب قرانی بود - مشارالیه مدتها در کابل بموافقت میرزا محمد حکیم گذرانیده - و داخل یکهای میرزا بود - چه جوانان یکه تاز میدان شجاعت و بهادری (که بقرب و اعتبار میرزا اختصاص داشتند) بدان نام مشهور بودند - پس از فوت میرزا محمد حکیم بآستان بوسی اکبري استسعاد یافته بمنصب هفت صدي کامیاب عزت و دولت گشت - و در سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري (که کشمیر از تغیر میرزا یوسف خان رضوي بجاگیرداران متفرقه تنخواه شد) سرحلقهٔ آنها او بود پستر چون همشیرهٔ میرزا جعفر آصف خان بعقد ازدواج خود در آورد ثروت و مکنتے دیگر بهم رساند - و اعتبارے افزونتر پیدا کرد - و در عهد جهانگیري درجه پیمای اوج امارت شده به منصب سه هزاري و خطاب خاني علم اشتهار بر افراشت و بحکومت کشمیر چهرهٔ ناموري بر افروخت - و در سال سبزدهم معزول شده بحضور رسید - و پس از چندے دور حیاتش سپري گردید - چون مردانهٔ پردل بود و بفضل و کمال بهره‌مند هفتصد سوار چیده با خود داشت - پسرانش همه سپاهي و دلاور - سرآمد آنها سعید خان بهادر ظفر جنگ است که

بمنتهای مراتب منصب رسیده فخر دودهٔ خود گردید - و احیای
نام نیاکان خویش نمود - برخے اوضاع و اشیا را بنام او تا حال
در هندوستان نسبت میدهند - زبان زد خاص و عام است
احوالش جدا بشرح و بسط ثبت گردیده - و پسر کلانش
(۲)
محمد مسعود نامي در جنگ افاغنهٔ تیراه بکار آمده - دیگر
پسرش مخلص الله خان افتخار خان است - که در مبادی جلوس
شاه جهاني باضافهٔ پانصدي دو صد و پنجاه سوار به منصب
دو هزاري هزار سوار و بخطاب مذکور مفتخر گردید - و در سال
دوم باضافهٔ هزار سوار و فوجداری جمو سر بر افراخت - و پستر
اضافهٔ پانصدي یافته در سال چهارم بشهرستان نیستي شتافت
و پسر دیگرش ابوالبقا ست - که با برادر کلان خود سعید خان
بهادر مي‌بود - در سال پنجم تهانه داری پایان بنگش یافته
در سال پانزدهم چون قلعهٔ قندهار بتصرف پادشاهي در آمده
در جایزهٔ جنگے که با قزلباش در میان آمد سعید خان بخطاب
بهادر ظفر جنگ و او باصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي
هزار سوار و خطاب افتخار خان سرافرازي یافت *

* اعتماد الدوله میرزا غیاث بیگ طهرانی *

(۳)
پسر خواجه محمد شریف هجري تخلص است - که در مبادی

---

(۲) نسخهٔ [ج] پسر دیگرش (۳) نسخهٔ [ب] پسر خرد محمد
شریف هجري تخلص است *

حال بوزارت تاتار سلطان ولد محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو
که بیگلر بیگی خراسان بود اختصاص داشته - از مشاهدهٔ کاردانی
و رشادتش محمد خان وزارت خود را با جمیع مهام برای رزین او
تفویض نمود - و پس از فوتش قزاق خان پسرش خواجه را
صاحب اختیار خود ساخت - چون روزگارش سپری گشت پرتو
التفات شاه طهماسپ صفوی بر احوال او تافته بوزارت هفت سالهٔ
یزد امتیاز یافت - چون آنرا بآئین شایسته سرانجام داد بوزارت
اصفهان مامور شده در سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار
در گذشت * یکی کم ز ملان وزرا * تاریخ است - برادرانش خواجه
میرزا احمد و خواجگی خواجه اند - اولین پدر میرزا امین مولف
هفت اقلیم است - کلانتری ری با تصدّی خالصه (۲) داشت - طبعش
موزون بود - شاه از کمال عاطفت می‌فرمود * بیت *

میرزا احمد طهرانی ما * ثالث خسرو و خاقانی ما

و دومین نیز صاحب سخن است - پسرش خواجه شاپور که
در شاعری مسلم و مشهور است - و خواجه را دو پسر بود - آقا
محمد طاهر وصلی تخلص - و میرزا غیاث الدین محمد معروف
بغیاث بیگ - که با صبیهٔ میرزا علاء الدوله آقا ملا منسوب بود
بعد فوت پدر غیاث بیگ از ناسازی روزگار با دو پسر و یک دختر
بطریق فرار روانهٔ هند شد - در راه اسباب بغارت رفته احوال

(۲) در [بعضی نسخه] خالصات •

بمرافقهٔ انجامید که همگی دو استر سواری بود - که بنوبت سوار میشدند - چون بقندهار رسید صبیهٔ دیگر مهرالنسا نام متولد گشت ملک مسعود تاجر قافله باشی که بعرش آشیانی روشناس بود از حال او مطلع شده بسلوک پسندیده پیش آمد - چون بفتحپور رسید معرفی (۲) نموده به ملازمت پادشاهی کامیاب گردانید - او بحسن خدمت و وفور رشادت بمنصب سه صدی رسیده سال چهلم بدیوانیِ کابل نامزد شد - و پس ازان بتدریج به منصب هزاری و دیوانیِ بیوتات اختصاص یافت *

و چون سلطنت بجنت مکانی رسید در سر آغاز جلوس میرزا را بخطاب اعتمادالدوله سرافراز ساخته با میرزا جان بیگ وزیر الملک شریک دیوانیِ سرکار والا گردانیدند - و در سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده هجری محمد شریف پسرش از تباه خردی با جمعی متفق شده خواست سلطان خسرو را از قید بر آورد که زود گرد شگافته شد - و راز مخفی برملا افتاد - جنت مکانی او را با دیگران بیاسا رسانید - میرزا در خانهٔ دیانت خان محبوس گشته بجریمهٔ دو لک روپیه رهائی یافت - چون دخترش مهرالنسا زوجهٔ شیر افکن خان بعد کشته شدن او حسب الحکم بحضور رسید ازانجا (که از سابق منظور نظر محبت پادشاهی بود چنانچه در احوال شیرافکن خان ثبت افتاد) خواستگاری بمیان آمد

---

(۲) در [بعضی نسخه] معرفتی نموده *

او بدعوی خون شوهر ایستادگي نمود - جنت مکاني بنابر آنکه قطب الدین خان کوکلتاش بدست شوهرش کشته شده معاتب فرموده بسلیمه بیگم والدهٔ سببیٔ خود بخشیده - روزے چند بناکامي گذرانید - در جشن نوروز سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست هجري بتازگي نظر فریب گشته کهنه خواهش نوي گرفت و دیرین آرزو تازگي پذیرفت - بهزاران سور و سرور بازدواج در آمد اولاً نور محل و ثانیاً نور جهان بیگم خطاب یافت - و بتقریب این نسبت خاص اعتمادالدوله بوکالت کل و منصب شش هزاري سه هزار سوار و علم و نقاره بلند پایه گردید - و سال دهم بعنایت مخصوص محض (که در حضور نقاره بنوازد) از سایر امرا امتیاز گرفت - و در سال شانزدهم سنه (۱۰۳۱) یکهزار و سي و یک (که مرتبهٔ دوم گلگشت کشمیر نصب العین عزیمت پادشاهي شد) چون حدود سبیبا (۲) مهبط رایات گردید پادشاه جریده بسیر قلعهٔ کانگره متوجه گشت - روز دیگر بنابر آنکه احوال اعتماد الدوله تنگ شده آثار یاس از چهرهٔ احوالش ظاهر گردید نور جهان بیگم شروع باضطراب کرد - ناچار عطف عنان باردو نموده بعیادت تشریف بخانهٔ اعتمادالدوله ارزاني داشت - وقت سکرات بود گاهے از هوش میرفت - و گاهے افاقت میشد - بیگم بجانب پادشاه اشاره نموده بپدر گفت - که میشناسید - او در چنین (۳) وقت این بیت

(۲) یا سیبا باشد (۳) نسخهٔ [۱] در چنان وقتے •

انوري خواند * * نظم *

* آنکه نابینای مادر زاد اگر حاضر شود *

* در جبین عالم آرایش به بیند مهتري *

پس از دو سه ساعت برحمت حق پیوست - بچهل و یک کس بفرزندان و خویشان او خلعت ماتمي عنایت شد *

اعتماد الدوله اگرچه شعر نمي گفت اما تتبع شعر متقدمین بسیار کرده - در انشا ید طولی داشت - و شکسته را متین (۲) و آبدار مي نوشت - و خوش محاورهٔ رنگین صحبت شگفته رو بود - جهانگیر پادشاه میگفت که صحبت او به از هزار مفرح یاقوتي ست و با نویسندگي و معامله فهمي نیک اندیش کار روا بود و خوش سلوک پسندیده معاش و بسیار عاقبت بین سلیم النفس با دشمن هم عداوت نمیکرد - و اصلا غضب نداشت - بند و زنجیر و تازیانه و دشنام در خانه اش نبود - اگر همه واجب القتل بودے همین که بدو ملتجي شدے یا هفتهٔ مجرائیِ او گشتے رهائي یافته بمطلب خود رسیدے - و با این همه آسایش طلب نبود - همه روزش در جز رسي و نوشتن میگذشت - در دیوانیِ او محاسبهٔ عمال پادشاهي که از مدتها ملتوي بود انفصال یافت *

نور جهان بیگم با حسن صوري خوبیهاي معنوي بسیار داشته برسائیِ طبع و درستیِ سلیقه و شعور تند و فکر بجا یگانهٔ روزگار

---

(۲) نسخهٔ [ا] مبین *

بود - پادشاه میگفت تا او بخانهٔ من نیامد زینت خانه و معنی کدخدائی نفهمیده بودم - اکثر زیور و لباس (۲) و اسباب تزئین و تقطیع که معمول هند است اختراعی و ابداعی او ست - مثل دو دامنی (۳) جهت پیشواز و پنچتولیه جهت اوڑهنی و باداه و کناری و عطر و گلاب که بعطر جهانگیری موسوم است و فرش چاندنی همه وضع او ست - و بمرتبهٔ پادشاه را شیفته و مطیع خود ساخته بود که جز نامے از پادشاهی بجهانگیر نماند (۴) - مکرر میگفت که من سلطنت را بنور جهان پیشکش کردم - جز یک سیر شراب و نیم سیر گوشت دیگر هیچ چیز نمیخواهم - وفی الواقع بغیر از خطبه آنچه لوازم فرمان روائی بود بیگم بعمل می آورد - حتی در جهروکه نشسته مجرای اُمرا میگرفت - و سکه بنام او زدند * نظم *

* بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور *

* بنام نور جهان پادشاه بیگم زر *

و طغرای مناشیر باین عبارت رقم می یافت - حکم علیه عالیه مهد علیا نور جهان بیگم پادشاه - و بقدر سی هزاری منصب محالات تنخواه شد - گویند تیول این سلسله آنچه حساب کردند نصف ممالک محروسهٔ پادشاهی بود - جمیع خویشان و منسوبان این دودمان حتی غلامان و خواجه سرایان منصب خانی و ترخانی

---

(۲) نسخهٔ [ج] لباس تزئین (۳) در [بعض نسخه] دو دامن (۴) نسخهٔ [ا] از پادشاه •

یافتند - هیره کنیز دائي دل آرام مرضعهٔ بیگم بجای حاجي کوکه صدر اناث شد * * بیت *

* کنند خویش و تبار از تو ناز و میزیبد *

* بحسن یک تن اگر صد قبیله ناز کند *

و بیگم در انعام و بخشش نیز افراط داشت - گویند روزے که بحمام میرفت سه هزار روپیه خرج مقرري بود - و در محل پادشاهي از دوازده ساله تا چهل ساله کنیز بسیار جمع شده بود باحدي و چیله عقد کرده داد - اما هرچند نسوان صاحب ملکات رضیه باشند در اصل سرشت بنقصان عقل مفطور اند - با این همه خوبیها آخر خمیر مایهٔ شورش و آشوب هندوستان گشت چه دخترے که از شیرافگن خان داشت بشاهزاده شهریار پور خرد جنت مکاني داده در فکر ارتفاع دولت او افتاد - و مزاج جهانگیري را از چنین خلف رشید وارث مملکت (که بخطاب شاه بلند اقبال شاهجهان ملقب بود) منحرف نموده کار بجائے رسانید که بفوج کشي و قتال و جدال انجامید - و عالمے بچار موجهٔ فنا فرو رفت - چون تقدیر برآن رفته بود (که سریر خلافت بجلوس صاحب قرآن ثاني زینت یابد) هیچ فایده بر سعیهای بیحاصلش مترتب نگشت - پس از جلوس اعلی حضرت بسالیانهٔ دو لک روپیه موظف ساختند - گویند بعد از جنت مکاني جز لباس سفید نپوشید و در مجلس شادي باختیار خود ننشست - سال نوزدهم سنه

(۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج در سن هفتاد و دو سالگي در لاهور ودیعت حیات سپرد - و در مقبرهٔ (که در حوالی روضهٔ جنت مکاني خود بنا نموده بود) مدفون گردید - بیگم طبع موزون نیز داشته مخفي تخلص میکرد - ازوست * نظم *

* دل بصورت ندهم نا شده سیرت معلوم *
* بندهٔ عشقم و هفتاد و دو ملت معلوم *
* زاهدا هول قیامت مفکن در دل ما *
* هول هجران گذرانده‌ایم قیامت معلوم *

* اعتبار خان خواجه سرا *

از معتمدان جنت مکاني بود - و از صغر سن بپادشاه پرستاري اختصاص داشت - چون خسرو بعد فرار گرفتار گردیده بحضور آمد و هنگام نهضت پادشاهي از لاهور بکابل شریف خان امیر الامرا (که خسرو سپرده او بود) بنابر بیماري در لاهور ماند خسرو حوالهٔ موصی الیه شد - نامبرده ابتدا بمنصب در خور سرفرازي یافته سال دوم حویلی گوالیار به تنخواه او مقرر گشت - و سال پنجم به منصب چهار هزاري هزار سوار کامیابي اندوخت - و سال هشتم از اصل و اضافه بپایهٔ پنجهزاري دو هزار سوار لوای شادکامي برافراشت - و سال دهم باضافهٔ هزار سوار بر فراز بلند رتبگي برآمد و سال هفدهم به منصب پنج هزاري چهار هزار سوار فایز شد چون بسیار پیر گشته بود بتفویض صوبه داری مستقر الخلافه

و حراست قلعه و خزائن آنجا سر افتخار بآسمان رسانید - و سال هیزدهم (که پادشاهزاده شاه جهان از ماندو کوچیده عزیمت ملازمت پدر نمود - و فیمابین بآتش‌افروزی جمعے شعلهٔ فتنه زبانه بر کشید) پادشاهزاده بفتح پور رسیده توقف داشت - و پس از رسیدن افواج پادشاهي طرح داده بیک سو مایل‌گردید - پس ازانکه موکب خسروي بنواحی اکبرآباد رسید او چون در حراست آنجا شرائط نیکو بندگي بتقدیم رسانیده بود از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري پنج هزار سوار و عطای خلعت و شمشیر مرصع و اسپ و فیل درجهٔ اعتلا پیمود - و وقت موعود پا بعدم سرا کشید *

* ابراهیم خان فتح جنگ *

خلف اعتماد الدوله میرزا غیاث است - ابتدا از پیشگاه جنت‌مکاني ببخشیگري و واقعه‌نویسی احمدآباد گجرات مامور شد دران هنگام شیخ فرید مرتضی خان صوبه‌دار آنجا چهار بخشي را (که میخواستند بضابطه کار کنند) دخل نداده بود - میرزا ابراهیم از کار شناسي و زمانه سازي اصلا نام تعلقه نگرفته هر روز بمجری میرفت - پس از یک ماه شیخ گفت که چرا بکار موجوعه قیام نمي‌نمائي - میرزا گفت مرا با کار غرض نیست - همین لطف نواب میخواهم - شیخ بوکیل حضور بر نوشت که هرچه او باعتماد الدوله نوشته باشد بے کم و کاست بر نگارد - چون میرزا غیر از خوبیهای شیخ هیچ بقلم نمي آورد وکیل به بیان واقع مطلع ساخت

مرتضی خان بآرامیده وضعي و سنجیده روزگاری میرزا استحسان نموده مهمات منصبداران باو را گذاشته حویلي و فیل و نقد از خود رعایت کرد - و پس از دو سه روز بمهماني در خانهٔ میرزا رفته جمیع اسباب تزک از فرش و ظروف طلا و نقره و دیگر لوازم (که از سرکار خود فرستاده بود) هبه نمود - و در آخر مجلس دستکي بنام منصبداران گجرات نوشت - که ضیافت بخشي نمایند پنجاه هزار روپیه در تحت اسم خود و پنجاه هزار روپیه بنام دیگر اهل مناصب و لک روپیه بزمینداران (۲) تفریق فرموده بمتصدیان خود گفت - که بالفعل از خزانهٔ من این مبلغ بمیرزا برسانید - و شما بمرور تحصیل کرده داخل خزانه کنید - و مکرر بحضور نوشته در عرض یک سال بمنصب هزاري برآورد - چون سلسلهٔ اعتمادالدوله پیش آمد کرد میرزا بحضور رسیده در سال نهم به منصب هزار و پانصدي سه صد سوار و بخطاب خاني سرفراز گشته بخدمت بخشیگری حضور اختصاص یافت - و بتدریج به منصب والای پنج هزاري و خطاب ابراهیم خان فتح جنگ لوای تفوق برافراشته بصاحب صوبگی بنگاله و اوڈیسه دستوری یافت *

چون در سال نوزدهم که شاهزاده شاه جهان از راه تلنگانه عازم بنگاله شد احمد بیگ خان برادر زادهٔ او (که بنیابت اوڈیسه

---

(۲) نسخهٔ [۱] بر زمینداران ٭

مي پرداخت) برسر زمیندار کروهه (۲) رفته از سنوح این امر غریب به پهلي (که حاکم نشین آن صوبه است) (۳) رسیده بنه و بار خود برداشته بکتک (که دوازده کروه است) شتافت - و چون استعداد مقاومت درخود ندید راه بنگاله پیش گرفت - شاهزاده باوقیسه در آمده بابراهیم خان مصحوب جان نثار خان و اعتماد خان خواجه ادراک پیغام فرستاد - که چون از نیرنگی تقدیر گذر موکب منصوره بدین دیار افتاده اگرچه وسعت این ملک در نظر همت جولانگاه نگاهے بیش نیست اما چون این سرزمین سر راه واقع شده سرسري نمي توان گذشت و گذاشت - اگر او ارادهٔ رفتن حضور داشته باشد تعرض بدو و تصرف بمال و ناموس او نیست و اگر توقف را اصلح داند بهرجا که درین ملک اقامت گزیند بدو مسلم است - ابراهیم خان (که از صیت نهضت رایات شاهي از ڈهاکه باکبرنگر آمده بود) در جواب معروض داشت - که فرمودهٔ حضرت ترجمان احکام الهي ست - و جان و مال بندها بحضرت تعلق دارد - اما آئین نمک شناسي و حقوق تربیت پادشاهي سد راه من شده - نه بملازمت میتوانم رسید - و نه قرار فرار بخود داده روی خجلت باماثال و اقران توانم نمود - و چون پادشاه این دیار به پیر غلام سپرده اند برای زندگی مستعار مجهول الکمیت

---

(۲) در [بعضے نسخه] کرونده - و در [بعضے] کردهه (۳) نسخهٔ [۱] این صوبه است •

که معلوم است چه مانده - نمي‌توان در کار راي نعمت تهاون ورزید - ناچار سر خود را پانداز سم ستوران موکب اقبال ساخته میخواهم بعد از قتل من این ملک به بندهای درگاه ارزاني باد چون مردم او متفرق بودند و حصار اکبرنگر وسعتے عظیم داشت ابراهیم خان بمقبرهٔ پسر خود [که یک کروهیِ قلعه بر کنار دریای گنگ (که سابق پایان آن جریان داشته - و از مدتے بفصل مذکور افتاده) در کمال استحکام و رزانت اساس گذاشته] تحصن جست تا از جانب دریا کمک نوارَه و آذوقه نیز تواند رسید *

شاهزاده از قول و فعلش (که حرف قتل بر زبان رانده و بپای خویش بمقبره در آمده) شگون فتح فرا گرفته دران بلده پرتو نزول افکنده بهادران را به محاصرهٔ آن محوطه بر گماشت پس ازانکه از درون و بیرون نیران قتال التهاب گرفت عبدالله خان فیروز جنگ و دریا خان روهله (بنابر آنکه آنطرف آب زه و زاد اکثر همراهان ابراهیم خان بود) از دریا گذشتند - ابراهیم خان سراسیمه گشته با احمد بیگ خان (که در همان ایام باو پیوسته بود) از حصار بر آمده عرصهٔ کارزار آراست - جنگے عظیم بمیان آمد احمد بیگ خان مردانه استاده زخمها برداشت - ابراهیم خان از مشاهدهٔ این حال تاب نیاورده جلو انداخت - درین تاختن سر رشتهٔ انتظام از هم گسیخت - بیشترے همراهان دست بکار نا برده راه گریز سپردند - ابراهیم خان با معدودے پای همت

افشرد - هر چند مردم خواستند که ازان مهلکه بر آرند راضي نشد (۲)
و گفت که وقت من مقتضي این کار نیست - چه به ازین که جان
در کار آقا سپري شود - هنوز سخني تمام نشده بود که از جوانب
هجوم آورده بزخمهای جان ستان کارش تمام ساختند - چون عیال
و اموال ابراهیم خان در قلعه که بود احمد بیگ خان خود را
درانجا رسانید - شاه زاده نیز از راه دریا بدان سو راهي گشت
ناگزیر مشار الیه ملازمت دریافت - و قریب چهل لک روپیه نقد
سوای دیگر اجناس از اقمشه و فیل و غیره بقید ضبط شاهزاده
درآمد - احمد بیگ خان ازان هنگام مورد عنایت شاهي بود - در
سال اول جلوس منصب عمده یافته حاکم تتهه و سیوستان گردید
و پس ازان بایالت ملتان امتیاز اندوخت - و باز بحضور رسیده
پرگنهٔ جایس و امیتهي پورب بجاگیر او قرار گرفت - همانجا (۳)
باجل طبعي در گذشت - ابراهیم خان اولاد نداشت - اهلیهٔ او
حاجي حور پرور خانم (که خالهٔ نور جهان بیگم میشد) زندگي
دراز یافته تا اواسط عهد عالمگیري در دار الخلافهٔ شاه جهان آباد
کول جلالي بطریق التمغا داشت - بجمعیت و رفاه گذرانیده
در گذشت *

---

(۲) نسخهٔ [ا] راضي نشده که وقت من (۳) نسخهٔ [ب] امیتهي پوري
بجاگیر او ٠

* اسد خان معموري *

پسر عبد الوهاب خان عنايتي (۲) تخلص برادر خرد مظفر خان معموري ست - كه در سخن طرازي و عبارت سنجي سليقهٔ درست داشت - و صاحب ديوان است - در عهد جهانگيري ابتدا بخشيِ قندهار شد - (۳) پس ازان كه سلطان داور بخش پسر خسرو باتاليقيِ خان اعظم كوكه صاحب صوبهٔ گجرات گرديد او را ببخشيگريِ آن ولايت برنواختند - همانجا وديعت حيات سپرد اسد خان سپاهي‌دوست بود - چون همراه عم خود مظفر خان به تتهه شتافت جوانان خوب ارغونيه نوكر كرده همراه گرفت و نامے بهمت و جوانمردي بر آورد - و در پيشگاه سلطنت نيز (۴) پايهٔ اعتبار خويش برتر افراخت - و چون سلطان پرويز باتاليقيِ مهابت خان بتعاقب شاهزاده وليعهد رخصت يافت او هم در سلک كمكيان منتظم گشت - مهابت خان بعد از رسيدن برهان پور او را بمحافظت ايلچ پور تعين كرد - چون ساير اُمرا و منصبداران دكن بكمک ملا محمد عادل‌شاهي معين شدند او نيز همراهي برگزيد - ناگاه در جنگ بهاتوري (كه مابين ملا محمد و ملک عنبر اتفاق افتاد) چشم زخمے عظيم بعادل شاه رسيد و برخے اُمراي پادشاهي دستگير شدند - و خان مزبور گرم و گيرا

---

(۲) نسخهٔ [ج] عنائي تخلص (۳) نسخهٔ [اب] شده پس ازان (۴) در [بعض نسخه] سرمايهٔ اعتبار خويش •

ازان معرکه بر آمده خود را به برهانپور رسانید - و چون شاهجهان از بنگاله معاودت نموده بمحاصرهٔ آن بلده پرداخت خان مذکور باتفاق راو رتن تحصن جسته در نگاهداشت شهر مساعي جمیله بتقدیم رسانید - و کارهای دست بسته نمود - شاهزاده ناچار بے نیل مقصود برخاست - و او از پیشگاه خلافت و جهانباني ببخشي گري دکن سر بلند گردید *

گویند خانجهان لودي (که بعد فوت سلطان پرویز بایالت دکن مستقل گشت) بفاضل خان آقا افضل که دیوان دکن بود از روی تعظیم بر مي خاست - و برای او قیام نمي نمود - بسیار اظهار ملالت کردے - و گفتے که برای مغلے بر مي خیزد - و برای من سید بر نمي خیزد - در مبادئ جلوس اعلی حضرت از خدمت معزول گشته بحضور شتافت - و چهارده زنجیر فیل پیشکش گذرانید و چون در ایام محاصرهٔ برهانپور مردم او در مواجههٔ مردم شاهي زبان بدشنام و فحش کشوده بودند سخت متوهم و خوفناک بودے - ازانجا که صاحبقران ثاني دریای کرم و معدن عفو بود بالطاف پادشاهانه خوشدل و خرسند ساخت - و در سال دوم بخدمت فوجداري لکهي جنگل باضافهٔ پانصدي ذات بمنصب (۲) دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار معزز و مفتخر گردانید

(۲) نسخهٔ [ج] بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار *

و در سال چهارم سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و یکم هجري در لاهور بساط هستي در نوردید *

* اوداجي رام *

از برهمنان دکن است - بهوشیاري و فطانت صاحب نام و نشان گشته زمینداري ماهور تا مهکر بدست آورد - و به نیروي بخت بیدار و رشادت و کار طلبي نزد ملک عنبر اعتبارے بهم رسانیده صاحب حشم و جاه گردید - و در عهد جنت مکاني در سلک ملازمان پادشاهي انسلاک یافته بمنصب چهار هزاري ذات و سوار پایه برتر افراخته در کمکیان دکن امتیاز یافت - چون خالي از زور و مکر نبود نزد همه صوبه داران دکن نقش او بوقار و بزرگي نشسته - هرگاه عساکر منصوره ببالاگهات دکن بر مي آمد بنابر شناسائي آن سرزمین صوابدید کارها براى او مفوض میشد - و او از نیک طینتي در کارسازي خلق کوشیده وسیلۀ کامیابي عالمے میگشت - سال هفدهم جهانگیري پادشاه زادۀ ولیعهد شاه جهان عزیمت بنگاله وجهۀ همت ساخته از برهانپور بماهور رسید - امراى دکنیه را که چشم داشت رفاقت ازانها نبود رخصت فرموده احمال و اثقال زیاده را با فیلان حوالۀ اوداجي رام نموده در قلعۀ ماهور گذاشت - و چون مشارالیه در تقدیم خدمات پادشاهي هم مساعي جمیله بکار مي برد مهابت خان زیاده تر از همه عزت و اعتبارش افزود *

چون سال نوزدهم أمراى پادشاهي را بكمك عادل شاهيه با ملك عنبر در موضع بهاتوري پنج كروهىِ احمد نگر اتفاق جنگ افتاد و از كشته شدن ملا محمد لاري سردار لشكر بيجاپور سر رشتهٔ انتظام آنها گسيخت جادو راى و اوداجي رام دست بكار برده راه هزيمت سپردند - و بشومىِ اينها شكست عظيم بر فوج پادشاهي افتاد - لشكر خان ابو الحسن و ميرزا (۲) خان منوچهر و عقيدت خان بخشىِ دكن با رشيدا پسرش و چهل و دو منصبدار اسير سرپنجهٔ تقدير گشته گرفتار قيد ملك عنبر آمدند - بدنامىِ اين چشم زخم با آنكه جادو راى كانتيه عمده تر بود عايد حال اوداجي رام گشته بسوء تدبير و گريزپائي زبان زد مردم گرديد - و متاع اعتبارش كساد يافته گرمىِ بازارش بآن رونق نماند و چون سال سيوم ساحت برهانپور از پرتو قدوم اعلى حضرت ضيا پذيرفت و افواج گيتي كشا باستيصال خانجهان لودي تعين يافت اوداجي رام را بعطاى چهل هزار روپيه و اضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار برنواخته آب رفته بجوى آمالش باز آمد - و در سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري بهمراهىِ خانخانان مهابت خان در ايام محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد ديرين مرضے كه داشت اشتداد نموده رخت هستي بر بست *

---

(۲) در [بعضے نسخه] ميرزا جان منوچهر *

اوداجي رام با آنکه بحیله کاري و تزویر شهرت گرفته بود لیکن نامے بهمت و سخاوت برآورده - در فیض رسانيء خلائق تقصیر نمیکرد - و ازین رو سرآمد اُمرای دکنیه بود - باوجود ضعف بنیه در پیرانه سالي بعشق و شاهد بازي حریص بود - زنے داشت مشهور برای باگهني - که پس ازو امور زمینداري را بآئین شایسته سرانجام میداد - چون مردم کارآمدني نوکر داشت بعد فوتش سپهسالار باقتضای وقت (که مردم او متفرق نگردند) جگ جیون پسرش را با وجود صغر سن سه هزاري ذات دو هزار سوار منصب تجویز نموده مخاطب باوداجي رام ساخت - واو چون بسن رشد و تمیز رسید از نظم و نثر فارسي و حسن خط بهرهٔ تمام برگرفت و اوضاع اهل دکن را ترک داده برنگ اُمرای هند معاش برساخت - و بعزت و وقار بسر برده ماهور در جاگیر داشت پس از هر که بجانشینيء آن سلسله نشسته خود را اوداجي رام مي‌نامید - از غرائب اتفاق همهٔ آنها لاولد بودند - (۲) کار بمتبنيء افتاد - بلکه جگ جیون را نیز متبني مي‌شمارند - و چون بعد او نوبت بونکت راو رسید آن حالت و منصب و آن دولت و جمعیت نماند - برسوم دیسمکهي اوقات میگذرانید - پس ازو دو متبنایش مادهو راو و شنکر راو قلیل منصبے یافته محالات زمینداريء سرکار ماهور و باسم بینهما تقسیم یافت - و رفته رفته

---

۲) نسخهٔ [ج] کار به تبني افتاد •

از پیوشدن آنها و تسلط حکام (۲) دخل دیسمکي هم منقطع گشته اگر احیانا در مکانے گماشته دخیل باشد بازگشت بآنها ندارد درین ایام نخستین از منصب و جاگیر افتاده درگذشت - و دومین فی الجمله در پرگنه باسم دخلے دارد - و رسومي میگیرد *

* افضل خان ملاي ملا شکرالله شیرازی *

در دار العلم شیراز پس از دانش‌اندوزي مدتے بدرس و افادهٔ علوم رسمي اشتغال داشت - چون از راه دریا به بندر سورت رسیده وارد خطهٔ برهانپور شد خانخانان (که مقناطیس دلها بود) صید احسان خود نموده نگاهداشت - و بمصاحبت برگزید بعد ازان بشاهزاده شاهجهان پیوسته میر عدل لشکر ایشان شد و در مهم رانا منشي و مصاحب همراز بود - چون بصوابدید او مصالحت با رانا قرار یافت بیش از پیش اعتبارش افزوده بدیوانی سرکار پادشاه زاده امتیاز گرفت - و پس از انجام یافتن آن یساق بالتماس شاهي از پیشگاه فرمان روائي بخطاب افضل خان ناموري اندوخت - و در مهم دکن از جانب شاهزاده با راجه بکرماجیت بموافقت وکلای عادل (۳) شاهیه به بیجاپور شتافته او را بشاهراه عقیدت و فرمانبرداري رهنمون گشته پنجاه زنجیر فیل کوه شکوه و نفائس جنس و نقد و مرصع آلات برسم پیشکش آورده از نظر گذرانید - و در سال هفدهم (که پرگنهٔ دهولپور شاهزاده

---

(۲) در [چند نسخه] تسلط احکام دخل (۳) نسخهٔ [ج] عادل شاه *

بجاگیر خود در خواسته دریا خان را بپاسبانی آن تعین نمود - و پیش ازین استدعا آن پرگنه بسلطان شهریار تنخواه گشته از طرف او شریف الملک دخیل کار گردید - و فیما بین پرخاش انجامیده اتفاقا تفنگی بچشم شریف الملک رسیده کور ساخت) زمانه را خمیر مایهٔ فتنه بدست افتاد - مزاج نورجهان بیگم (که جانب شهریار را داشت) بآشوب گرائید - جنت مکانی هم (که زمام اختیار خود بقبضهٔ اقتدار بیگم سپرده بود) باغوای او (۲) از پسر ولیعهد دل دگرگون فرمود - و شاهزاده (که بجهت مهم قندهار از دکن طلب (۳) حضور شده بود) موقوف گشته آن یورش بر شهریار باتالیقیٔ میرزا رستم صفوي قرار گرفت - و بشاهزاده حکم شد که عوض جاگیر قدیم از صوبهٔ دکن و گجرات و مالوه بتصرف آورده هر جا ازین مکان خواسته باشد محل اقامت نماید - و امرای کمکي برای یساق قندهار روانه کند غرض آنکه اگر شاهزاده بتغیر جاگیر و جدائیٔ مردم تن در دهد بمرور فتورے دیگر بجمعیت و سامان او راه خواهد یافت - و اگر بشورش در آید و طریق سوء ادب پیش گیرد ناگزیر تادیب او را وجههٔ همت سازند - تا روزگار فتنه پرداز پیشتر چه نیرنگیها بر روی کار آرد *

شاهزاده افضل خان را بحضور روانه نمود - که ببراهین عقلي خاطر نشین جنت مکاني نماید که این کنگاش محض خطا ست

(۲) در [بعضے نسخه] باغوای او (۳) در [بعضے نسخه] طلب شده بود *

سهل انگاری چنین مهم سترگ غیر از بداندیشی دولت ثمرهٔ
ندارد - امور کلي بر رای زنان مفوض نداشته خود بنظر دوربین
بسنجند - و حاشا که در ارادت این معتقد قصورے واقع شده باشد
اگر بگفتهٔ بیگم جاگیر من تغیر مي‌فرمایند باین وضع میان دشمنان
چگونه بسر برد - التماس آنست که جاگیر مالوه و گجرات نیز
تغیر شود - و بندر سورت که دروازهٔ مکه است عنایت فرمایند
که رفته مجاور شوم - و همگي غرض شاهزاده آنکه شاید غبار
شورشے که مرتفع گشته بآبیاری مدارا و ملایمت فرو نشیند - و پردهٔ
آزرم و ادب از میان برداشته نشود - اما بدخواهان واقعه طلب
نوعے اسباب فساد را آماده نساخته بودند که باصلاح کوشی افضل
خان نتیجهٔ مرتب گردد - اگرچه جنت مکاني متاثر شده به بیگم
فهمانیدند بیگم زیاده بر سابق بعناد و عداوت افزوده بے نیل
مقصود رخصت معاودت داد - چون شاهزاده را بیقین پیوست
(که هرچند مدارا بکار رود محمول بر زبوني داشته بر تحکم
خواهد افزود) ناچار پیش از اجتماع افواج پادشاهي باید شتافت
یحتمل که این حجاب از میان برگرفته آید - (۲) چون این قصه درین
اوراق هرجا بقدر اقتضای مقام تحریر یافته بتکرار نپرداخته
بمطلب مي‌گراید - که پس ازانکه شاهزاده از مقابل پدر عطف
عنان نموده بماندو و ازانجا ببرهان پور طرح اقامت انداخت

---

(۲) نسخهٔ [ب] قضیه ٭

افضل خان بنابر برخی مصالح مهمات برفتن بیجاپور دستوري یافت
و چون شاهزاده از وصول عساکر حضور توقف برهان‌پور صلاح ندیده
براه تانگانه عازم بنگاله گردید اکثر ملازمان راه بیوفائي سپردند
میرزا محمد پسر افضل خان نیز با اهل و عیال فرار نموده
جدائي گزید - شاهزاده سید جعفر بارهه را که بشجاعت خان
مخاطب گشته با خان قلي اوزبک برادر کلان قلیج خان شاهجهاني
بدنبال فرستاد که تا مقدور بمواسا برگرداندند - و الا سرش بیارند
او پای حمیت افشرده بکمانداري ایستاد - هرچند بسخن سرائي
و چرب زباني دلدهي نمودند موثر نشد - خان‌قلي را از پا درآورد
و سیدجعفر را زخمي‌ساخت - و خود هم مردانه جان درباخت و چون
شاهزاده همواره در صدد تدارک مافات بوده استرضای خاطر پدر
بزرگوار را جویا بود بعد از مراجعت بنگاله افضل خان را با پیشکشی
شایسته در سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج سال بیستم جهانگیري
روانهٔ حضور ساخت - جنت مکاني از نا مهرباني افضل خان را هم
در حضور نگهداشته بخدمت خانساماني مباهات بخشید - و سال
بیست و دوم (که انتهاض الویهٔ پادشاهي بسیر کشمیر اتفاق افتاد)
افضل خان بنابر صعوبت راه با کارخانجات زاید در لاهور ماند
و هنگام مراجعت سانحهٔ ناگزیر روداد - شهریار در لاهور خود را
بسلطنت موسوم‌ساخته افضل‌خان‌را وکیل و مدار علیه جمیع مهمات
گردانید - و چون او در باطن دولتخواهي شاهجهان مضمر داشت

روزے (که شهریار افواج مرتب ساخته بسرداری سلطان بایسنغر بمقابلهٔ آصف خان تعین کرد - و خود هم سوار گشته از عقب راهي شد) بر گذارد که رفتن خود شایان دولت و مناسب حال نیست - توقف تا رسیدن خبر لشکر ضرور است - بمبالغه نگاهداشت تا مردم بے سر و پا (که زرهای مفت گرفته فراهم شده بودند) بدون سردار بے آنکه هنگامهٔ ستیز و آویز گرم شود پریشان گشتند ناچار شهریار بقلعهٔ ارک خزید - و چون در سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت فردوس آشیاني سریر آرای هندوستان گردید بیست و ششم جمادی الآخر (۲) سر آغاز جلوس بوسیلهٔ فضائل صوري و معنوي و ذریعهٔ اخلاص خالص و عقیدهٔ راسخ و قدم خدمت و وفور مزاجداني و کار شناسي (که بمزید اعتبار و مزیت اعتماد امتیاز داشت) از دارالسلطنت لاهور رسیده دولت ملازمت اندوخت و باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب چهار هزاري ذات و دو هزار سوار سر بلند گشته بخدمت میر ساماني بدستور سابق منصوب گردید - و در سال دوم از تغیر ارادت خان سارجي بخدمت والا مرتبت دیوانیٔ کل و اضافهٔ هزاري هزار سوار پایه بلند تر افراخت * مصرع * * شد فلاطون وزیر اسکندر * تاریخ است ۱۰۳۸ و در سال ششم برای تحصیل مجد و شرف التماس قدوم پادشاهي بمنزل خود (که مسمی و مورخ بمنزل افضل است) نمود ۱۰۳۸

(۲) نسخهٔ [ب] جمادي الثاني •

و از محل رکوب خلافت پناهي تا منزل خود (که بیست و پنج جریب مسافت داشت) اقسام اقمشه پانداز گستره - و در سال یازدهم بمنصب هفت هزاري سر افتخار بکیوان رسانید - و در سال دوازدهم که سنش بهفتاد رسیده بود عارضهٔ (۲) جسماني طاري گشته آثار ارتحال بر وجنات احوالش لایح گردید - اعلی حضرت بعیادت بسر وقت او تشریف فرموده بذل تفقدات نمودند - دوازدهم رمضان سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت هجري در لاهور ازین سرای پر ملال در گذشت - تاریخ فوتش یافته اند * ع *

* ز خوبي برد گوی نیک نامي * ۱۰۴۸

فاضل مهذب الاخلاق بود - اعلی حضرت مکرر مي فرمود که در بیست و هشت ساله ملازم پیشگي در حق هیچ کس از افضل خان سخن بد نشنیده ام - در فصاحت حسان وقت بود - و در هیئت و هندسه و حساب نیز مهارتے داشت - آنچه گویند (با این همه علم و دانش اصلا بکاغذ نمي رسید - و سیاق دان نبود) یحتمل که بنابر عالي جاهي و بے پروائي باشد - بلے تمام اختیار بر دیانت رای ناگر گجراتي (که پیش کارش بود) گذاشته - همه جواب و سوال او مي کرد - چنانچه یکے از ظرفا بعد فوتش در مرثیه (۳) گفته که چون فرشتها در قبر سوال نمودند خان گفت که از دیانت رای بپرسید که جواب شما خواهد داد - مقبرهٔ او آنروی آب جون واقع اکبرآباد است

---

(۲) در [بعض نسخه] عمرش (۳) نسخهٔ [ج] چنانکه ٭

فرزندے ازو نماند - برادر زادهٔ خود عنایت الله خان مخاطب بعاقل خان را به پسري برداشته بود *

* اخلاص خان حسین بیگ *

از والا شاهیان فردوس آشیاني ست - پس از انکه اعلی حضرت بر تخت پادشاهي نشست سال اول او به منصب دو هزاري هشت صد سوار و انعام شش هزار روپیه نقد لوای کامراني برافراشته بدیوانئ صوبهٔ برهان پور مامور گردید - و سال سیوم باضافهٔ دو صد سوار کام دل بر گرفت - و سال چهارم بفوجدارئ اجمیر سرمایهٔ سربلندي اندوخت - و سال سیزدهم مطابق سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري سفر آخرت اختیار کرد - نعیم بیگ پور او بمنصب پانصدي دو صد و بیست سوار مرتقي گشته سال پانزدهم رو بعدم خانه نهاد *

* آصف خان (۲) مشهور بآصف جاهي *

میرزا ابوالحسن نام پسر اعتماد الدوله و برادر کلان نور جهان بیگم است - پس ازان که بیگم بشرف ازدواج جنت مکاني اختصاص گرفت میرزا بخطاب اعتقاد خاني و خانساماني امتیاز یافت و در سال هفتم جهانگیري سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست هجري صبیهٔ او ارجمند بانو بیگم را (که به ممتاز محل موسوم است

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] آصف خان ابوالحسن مشهور بآصف جاهي *

و دختر زادهٔ میرزا غیاث الدین آصف خان میشد) در عقد تزویج شاهزاده سلطان خرم مخاطب بشاهجهان در آوردند - و سال نهم بخطاب آصف خاني و اضافهای پی در پی بمنصب شش هزاري شش هزار سوار سر افتخار بر افراخت - و دران ایام که میان جنت مکاني و شاهزاده شاه جهان غبار کلفت و ملال برخاست بد اندیشان واقعه طلب آصف خان را بجانب داریٔ شاهزاده متهم داشته مزاج بیگم را از چنین برادرے که رکن رکین خلافت بود منحرف ساختند * * بیت *

* چون غرض آمد هنر پوشیده شد *

* صد حجاب از دل بسوی دیده شد *

و او را مخل مطلب پنداشته بتقریب آوردن خزائن آگره از حضور برآوردند - اما آصف خان بنابر وصول شاهزاده بفتح پور بر آوردن خزانه از قلعهٔ مبارک آگره صلاح وقت ندانسته بحضور برگشت و هنوز بحوالیٔ متهرا نه پیوسته بود که ارباب کنگاش بزم شاهي بمبالغه عرض کردند که درین هنگام مثل آصف خان سردارے را از دست نباید داد - چه فوت چنین قابو خلاف آئین حزم و هوشیاري ست - شاهزاده که (همگي همت والای او بتحصیل (۲) رضاجوئیٔ پدر بزرگوار مصروف بود) عمدا مسامحه بکار برد - و پس از انکه شاهزاده از مقابل پدر والا قدر عنان تاب گشته بمالوه

(۲) نسخهٔ [ا ب] که شاهزاده را که همگي •

شتافت سال هیزدهم آصف خان بصاحب صوبگی بنگاله رخصت یافت - اما دران ایام که روانه شدن شاهزاده به بنگاله (۲) بتحقیق پیوست بتقریب نگرانی خاطر بیگم از جدائی برادرزاده از راه برگردانیدند چون در سال بیست و یکم سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج بر کنارهٔ آب بهت از مساهله و مسامحهٔ او مهابت خان استیلا یافته جنت مکاني را بدست آورد آصف خان (که سلسله جنبان این همه فساد بود) پس ازین حرکت بے برکت دید که سعي بجائے نمیرسد و رهائي از چنین دشمن قوي غیر متصور است - ناگزیر بقلعهٔ اتک که در تیولش بود شتافته متحصن گشت - مهابت خان بسرکردگي میرزا بهروز پسر خود جمعے را فرستاد که گرم و گیرا رفته محاصره نمودند - و بعد ازان خود شتافته بعهد و پیمان بر آورده با ابو طالب پسر و خلیل الله خویش او نزد خود نگاه میداشت و پس ازانکه از حضور آواره گشت در گذاشتن آصف خان تهاون مي نمود - بعد از مبالغه از جانب پادشاهي خاطر خود بعهد و سوگند وا پرداخته روانهٔ درگاه ساخت - درین هنگام آصف خان بصاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافته منصب والای وکالت نیز ضمیمهٔ مراحم گردید - و بعد آن بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار لوای ناموري افراشت - و در سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت هجري سال بیست و دوم جنت مکاني هنگام معاودت

---

(۲) نسخهٔ [ج] در همان ایام •

از کشمیر چون از منزل راجور کوچ نمود در اثنای راه پیالهٔ معتاد خواست - همین که بلب نهاد گوارا نیفتاد - و تا رسیدن منزل حال بدین منوال بود - روز دوم بیست و هفتم صفر سفر آخرت گزید - غریب شورشے در اردو افتاد - آصف خان داور بخش پسر خسرو را از قید برآورده بسلطنت موهوم برداشت - او باور نمیکرد بایمان غلاظ تسلای بخش خاطر او شده روانهٔ منزل پیش گشت بیگم (که خواهان سلطنت شهریار بود) میخواست آصف خان را با اعظم خان میر بخشي (که هر دو رکن رکین سلطنت و محل مدعای او بودند) مقید نماید - هرچند کسان بطلب برادر فرستاد آصف‌خان عذرے خواسته نزد او نرفت - بیگم نیز با نعش جنت‌مکاني از عقب راهي‌شد - آصف خان بنارسي‌نام هندو مشرف فیل خانه را (که در تیزروي و سبک تگي شهرتے داشت) از منزل چنگیزهتي بخدمت شاهجهان گسیل نمود - و چون وقت مقتضی تحریر نبود این خبر را بتقریر او حواله کرده انگشتری مهر خود باو سپرد - تا سجلے باشد بر اعتماد - و آن‌شب در نوشهره بسر برده روز دیگر از کوه بر آمده در بهنبهر نزول نمودند - و بتجهیز و تکفین پرداخته نعش را پیشتر فرستادند - تا در باغے (که بیگم آنطرف آب لاهور اساس نهاده بود) بخاک سپارند - چون مجزوم و متیقن وضیع و شریف بود (که این همه توطیهٔ استدامت دولت شاهجهان است - و داور بخش گوسفند قرباني بیش نیست) همه

أمرا و سایر بندها فرمان‌پذیر آصف خان بودند - و او (که از بیگم مطمئن خاطر نبود) سررشتهٔ احتیاط از دست نداده مردم را از آمد و رفت نزد بیگم ممنوع ساخت - بلکه گویند بیگم را از محل پادشاهي برآورده در منزل خود جا داد - چون بسه کروهی لاهور رسید سلطان شهریار (که بعلت داء الثعلب موی ریش و بروت ریخته و از تف آتشک آبله زده پیشتر بلاهور شتافته بود) خود را باسم بے مسمای سلطنت موسوم ساخته در عرض یک هفته بصرف هفتاد لک روپیه لشکرے فراهم آورده بسرداری میرزا بایسنغر پسر سلطان دانیال از آب گذرانید - و خود با دو سه هزار سوار در ظاهر شهر لاهور ایستاده انتظار نیرنگی تقدیر داشت * ع *

* منتظر تا فلک از پرده چه آرد بیرون *

بعد تلاقی فریقین در حملهٔ اول انتظام فوجش از هم گسیخت - و دست بکار نا برده هر کدام براهے شتافت - شهریار ازین خبر موحش بهبود خویش نسنجیده بقلعه در آمد - وخود را بپای خویش بدام افکند - أمرا بدرون ارک شتافته داور بخش را سریر آرا ساختند - و شهریار را (که بحرم‌سرای جنت‌مکاني رفته در کنجے خزیده بود) فیروز خان خواجه سرا بیرون آورده به الّه وردي خان سپرد - او فوطهٔ کمرش کشوده هر دو دستش بآن بسته پیش داور بخش حاضر ساخت - و پس از تقدیم کورنش و تسلیم محبوس گشته بعد از دو روز مکحول گردید *

و چون این ماجرا از روی نوشتهٔ ساهوکاران معلوم شاهجهان شد خدمت پرست خان رضا بهادر را از احمد آباد گجرات پیش آصف خان بلاهور فرستاد - و بخط خاص ترقیم یافت که درین وقت (که آسمان آشوب طلب و زمین فتنه‌خیز است) اگر داور بخش را با دیگر شاهزادگان آوارهٔ صحرای عدم نمایند بصلاح قریب‌تر است آصف خان روز یکشنبه بیست و دوم شهر ربیع الآخر (۲) سنه مذکور داور بخش را دستگیر ساخته خطبه بنام شاهجهان خواند - و بیست و ششم جمادی الاول او را با گرشاسپ برادرش و سلطان شهریار را با طهمورث و هوشنگ پسران سلطان دانیال از زندان زندگانی برآورد - چون فردوس آشیاني بآگره رسیده سریر آرای هندوستان گشت آصف خان با شاهزاده دارا شکوه و محمد شجاع و محمد اورنگ زیب (که نبسهٔ او مي شدند) و سایر أمرا از لاهور بآگره رسیده دوم رجب همین سال بزمین بوس خلافت استسعاد یافته بخطاب یمین الدوله آصف خان و در مخاطبات بلفظ عمو سرش بفلک برین رسید - و بپایهٔ والای وکالت و تفویض مهر اوزک و منصب هشت هزاري هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه (که تا آن وقت هیچ امیرے بدان مرتبه نرسیده بود) بلند مرتبه گردید - و پس ازان (که یمین الدوله در مجلای فوج خود پنج هزار سوار خوش‌اسپهٔ درست‌یراق از نظر گذرانید) منصب نه هزاري نه هزار سوار و جاگیر

---

(۲) نسخهٔ [ب] ربیع الثاني ٥

سیر حاصل پنجاه لک روپیهٔ وصولي مرحمت شد - و در آغاز سال پنجم از برهانپور جهت گوشمال محمد عادل شاه بیجاپوري بتزک تمام و فوج سنگین دستوري یافت - و چون حوالیٔ بیجاپور مخیم عساکر نموده دست بزدن و بستن بر کشاد محمد امین مصطفی خان (۲) داماد ملا محمد لاري و خیریت خان (۳) عم رندوله خان حبشي از قلعه برآمده به پیشکش چهل لک روپیه آشتي قرار داده بقلعه برگشتند خواص خان که مدار علیه سلطنت بیجاپور بود از ویرانیٔ آن ملک و قلت آذوقه و کمیٔ کاه و هیمه در فوج پادشاهي آگهي یافته بدفعیه مي پرداخت - گویند درین یساق نه قحط غله فقط بود - بلکه فقدان همه مایحتاج بجائے رسیده که جفت کفشے بچهل روپیه مي ارزید و نعل بندیٔ یک اسپ بده روپیه میشد - ناچار یمین الدوله از گرد بیجاپور برخاسته بسمت رای باغ و مرچ که ملکے آباد بود سرے کشیده از تاخت و تاراج دقیقهٔ فرو نگذاشت - چون برشکال بر سر رسید مراجعت نمود *

گویند درین مهم روزے در مجلس خلوت آصف خان تقریبے شد - اعظم خان گفت که الحال پادشاه محتاج ما و شما نیست آصف خان گفت غیر از ما و شما هم کار ملکي نخواهد شد - این حرف بپادشاه رسید - گران آمد - فرمود که احسان او بر ذمهٔ من ثابت است - لیکن آینده در امور خلافت باو تصدیع نباید داد

---

(۲) نسخهٔ [ج] داماد محمد لاري (۳) در [بعضے نسخه] خبرت خان *

پس ازان صحبتها اگرچه کج دار و مریز بود لیکن بظاهر سر موئے
در رتبه و اعتبار نکاست - بلکه پس از فوت مهابت خان در سال
هشتم خطاب والای خانخاناني و سپه سالاري ضمیمهٔ القابش
گردید - سال پانزدهم سنة (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک در لاهور
بکوفت ممتد استسقا بعالم بقا خرامید - گویند با خوش‌خوري
اشتهای بسیار داشت - یک من شاه جهاني خوراک شبانه روزي
میشد - و چون بیماري بدیر کشید بیک پیاله نخود آب اکتفا
می‌نمود - (زهے افسوس آصف‌خان) تاریخ است * در حوالئ مقبرهٔ
جنت مکاني مدفون گشت - حسب الحکم عمارتے و باغچهٔ ترتیب
یافت - روزے که اعلی حضرت بعیادت او رفتند سوای حویلئ
لاهور که به بیست لک روپیه مرتب شده و دیگر منازل و بساتین
دهلي و آگره و کشمیر دو کرور و پنجاه لک روپیه از جواهر و نقد
و طلا و نقره و اجناس دیگر نوشته از نظر اعلی حضرت گذرانید
که همه ضبط سرکار شود - پادشاه بیست لک روپیه بسه پسر
و پنج دختر او و حویلئ لاهور بدارا شکوه مرحمت نموده تتمه
ضبط فرمود *

آصف خان از هر علم بهره داشته - و معقولات را بیشتر ورزیده
لهذا در القابے (که برای او در دفاتر پادشاهي مي‌نوشتند)
این فقره داخل است (شعله افروز فطرت اشراقیان دانش‌آموز
طبیعت مشائیان) و او خوش‌نویس درست محاوره و سیاق دان

معامله فهم بود - محاسبهٔ عمال خالصه و امرای دیگر خود فیصل می‌کرد - احتیاج برهنمونی کسے نبود - اخراجات و مصارفے که در سرکارش بود بعقل نمی‌گنجد - خصوص در ضیافت قدوم پاشاه و شاهزادها و بیگمان که بقرابت قریبه اکثر اتفاق میشد - سوای پیشکش و نذور (که مبلغے خطیر بودے) چه تکلفها که در اطعمه و اشربه بکار نمی رفت - و چه آرا و پیرا که بیرون و درون را در نمی‌گرفت - و نوکر هم عمده و بیش قرار نگاه میداشت - و مثل پدر بسیار ملایم و متواضع بود - پسران و خویشان آن نوئین منیع الشان (که درین دولت والا اقتدار بمراتب سترگ امارت فایز گشته اند) درین صحائف هریکے بجای خود رقم پذیر شده اما ممتاز محل (که صبیهٔ قدسیهٔ او ست) (۲) در سن بیست سالگي بشرف همخوابگیِ فردوس‌آشیاني در آمده چهارده نوبت متکفل بار حمل گشت - ازان جمله چهار پسر و سه دختر تا آخر ایام سلطنت والد ماجد نضارت بخش چارچمن زندگي بودند - سال چهارم جلوس سنه (۱۰۴۰) هزار و چهلم هجري در بلدهٔ برهان پور آن عفیفه را (که عمرش از سي و نه سال در گذشته بود) بمجرد تولد دختر ستوده سیر موسوم بگوهر آرا بیگم حال متغیر گشت بطلب پادشاه اشاره نمود - اعلی‌حضرت بکمال اضطرار رسیده بملاقات واپسیی ذخیرهٔ مدت دوري اندوختند - هفدهم ذیقعده بیگم

---

(۲) در [بعضے نسخه] لفظ که نیست •

در باغ زین آباد آنروی آب تپتي بامانت مدفون گردید * * ع *

۱۰۴۰

* جای ممتاز محل جنت باد * تاریخ است *

گویند محبتی مفرط میان زوجین مکرمین بود - چنانچه اعلی حضرت بمفارقت آن پرده نشین خلوتکدهٔ عدم مدتها ترک ملبوس رنگین و استماع نغمه و استعمال عطریات فرموده ترتیب جشن و اعیاد موقوف نمود - و تا دو سال از جمیع مستلذات اجتناب بعمل آمد - و متروکهٔ آن مرحومه (که زیاده بر یک کرور روپیه بود) نصف به بیگم صاحبه و تتمه بدیگر فرزندان تقسیم یافت و پس ازین واقعه بشش ماه شاهزاده محمد شجاع و وزیر خان و ستي خانم صدر النسا نعش آن مغفوره را باکبرآباد برده جنوب رویه مشرف بر دریای جون (که تعلق براجه مانسنگهه داشت و ارثاً براجه جیسنگهه رسیده بود) دفن کرده روضهٔ رفیعه بکمال طراحي و تقطیع (که نظیر آن در هندوستان نیست) بصرف پنجاه لک روپیه در مدت دوازده سال صورت انجام گرفت - و سي موضع از حویلی اکبرآباد و پرگنهٔ نگرچند (۲) بحاصل یک لک روپیه از قرار دوازده ماه و محصول دکاکین و سرای متعلقهٔ آن مقبره که دو لک روپیه است وقف نمودند *

* اهتمام خان *

از والا شاهیان فردوس آشیاني ست - سال اول جلوس بمنصب

(۲) در [بعضی نسخه] مکرچند *

هزاري دو صد و پنجاه سوار مورد تفضل شد - سال سیوم [چون الکهٔ
دکن معسکر پادشاهي گردید - و سه فوج بسرداری سه امیر جهت
مالش خان جهان لودي و تخریب ملک نظام الملک دکني (که
او را پناه داده بود) تعین یافت] او بهمراهی اعظم خان بداروغگی (۲)
توپ خانهٔ آن فوج اختصاص گرفت - و در محاربهٔ (که اعظم خان
بر سر خان جهان لودي تاخت آورد - و بهادر برادر زادهٔ خانجهان
بمدافعه پا قایم ساخت) در برآمدن بر قلهٔ کوه او باتفاق بهادر خان
روهله از پیش‌قدمان بوده مصدر تردد نمایان گردید - و پس ازانکه
اعظم خان عزیمت استیصال مقرب خان و بهلول پیش‌نهاد همت
ساخته جانب جامکهیری راهي گشت او به تسخیر قلعهٔ تلنگي
نامزد شده در گرفتن آن نیکو خدمتي بظهور آورد - سال چهارم
از اصل و اضافه بمنصب هزاري چهار صد سوار امتیاز یافته
به تهانه‌داری جالنه مامور گشت - و سال پنجم باضافهٔ دویست
سوار سربلندي پذیرفت - و سال ششم بمنصب دو هزاري هزار و
دویست سوار سرمایهٔ امتیاز اندوخت - و سال نهم (که اعلی‌حضرت
نوبت دوم بدکن تشریف فرمود - و سه فوج بسرداری سه عمده
بگوشمال ساهو بهونسله و تخریب ملک عادل خانیه مرخص شد)
او باضافهٔ سه صد سوار بهمراهی خان دوران دستوري پذیرفت
و در محاصرهٔ قلعهٔ اوسا حصول مجرا نموده بعد تسخیر بتفویض

(۲) نسخهٔ [ا] و داروغگیٔ •

قلعه‌داري آنجا سر عزت بر افراخت - و سال دهم بعنایت نقاره گوس شادماني نواخت - و سال سیزدهم ازانجا عزل یافته حسب الالتماس شاه زاده محمد اورنگ زیب بهادر حاکم دکن به تهانه داري کهیرله مضاف برار لواي امتیاز بر افراشت - و سال چهاردهم از دکن بحضور شتافته بمرحمت خلعت و اسپ و فیل به تهانه داري غوربند از تغیر همت خان طبل شادکامي زد - و سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان شتافته بعد افتتاح قلعهٔ غور (۲) بحراست آن مخصوص گشت - و چون ظاهر شد که سلوک خوب با مردم آنجا ندارد سال بیستم تغیر شده در همان سال مطابق سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجري در گذشت *

* اسلام خان مشهدي *

میر عبد السلام (۳) مخاطب باختصاص خان است - از دیرین ملازمان ایام شاهزادگی فردوس آشیاني ست - در ابتدا سمت منشي‌گري داشت - در سنه (۱۰۳۰) یکهزار و سي سال پانزدهم جهانگیري (که الویهٔ شاهي مرتبهٔ ثاني باصلاح مهمات دکن باهتزاز آمد) میر بوکالت دربار مامور شده به منصبي درخور و خطاب اختصاص خان سرافرازي یافت - در هنگامي (که مزاج جنت مکاني از جانب شاهزاده منحرف شده او را از حضور بر آوردند) بخدمت شاهي پیوسته در گردش فلکي از رکاب شاهي انفکاک

---

(۲) نسخهٔ [ا] غوري (۳) نسخهٔ [ج] میر عبد الله مخاطب *

نجست . و پس از انکه قلعهٔ جنیر مطرح اقامت شاهي گردید (چون دران ایام ابراهیم عادل شاه رخت زندگاني ازین جهان فاني بر بسته بود) بتعزیت و دلجوئی واي عهد او محمد عادل شاه رخصت بیجاپور یافت - اختصاص خان مراسم تسلیه و آداب سفارت چنانچه شاید بتقدیم رسانیده در سرآغاز جلوس اعلی حضرت بر سریر فرمان روائی هندوستان با پیشکش گران و اقسام جواهر بیش بها سعادت استلام عتبهٔ خلافت اندوخته بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و خطاب اسلام خان و خدمت بخشي گری دوم و عرض مکرر (که متصدی آن جز معتمد نشاید) سر برافراخت - و چون اعلی حضرت باستیصال خانجهان لودي لوای عزیمت بدیار جنوبي برافراشت او بحراست اکبرآباد (که مستقر الخلافه و دارالسلطنت هند بوده) مامور شد - و چون شیر خان تونور ناظم گجرات سال چهارم بساط هستي در نوردید اسلام خان به تفویض منصب پنجهزاري و مرزبانی آن دیار نامزد گردید - و در آخر سال ششم بوالا پایهٔ میر بخشي گري تصاعد نمود - (بخشی ممالک) تاریخ است * ۱۰۴۳
و سال هشتم از تغیر اعظم خان بنظم ممالک فسیحة الممالک بنگاله دستوري یافت - و در انجا ابواب فتوحات شگرف بر روی روزگارش کشوده گردید - مالش آشامیان بآئین گزین - و اسیر شدن داماد مرزبان آشام - و تسخیر قلاع که (۲) یکروز در عرض دو پهر پانزده حصار

(۲) نسخهٔ [ج] قلاع آنها که یکروز *

مفتوح گشت - و گرفتن سري کهات و ماندو - و تهانه‌نشین شدن تمام محال کوچ‌هاجو - و بدست افتادن پانصد سفینهٔ آنها در سال یازدهم پیرایهٔ وقوع گرفت - و مانک رای برادر مرزبان مگهه (که باستقلال حکومت چاتگام داشت) از استیلای مردم رخنگ ملتجي باسلام خان گشته سال دوازدهم سنه (۱۰۴۸) (۲) هزار و چهل و هشت در جهانگیرنگر معروف بدهاکه بخان مذکور پیوست - و در سال سیزدهم اسلام خان حسب الطلب بحضور رسیده بوصول رتبهٔ رفیعهٔ وزارت دیوان اعلی چهرهٔ برتري افروخت - و چون خاندوران نصرت‌جنگ صاحب صوبهٔ دکن کشته شد اسلام خان در روز جشن سال نوزدهم بمنصب شش هزاري ذات و سوار چهرهٔ کامیابي افروخته بمرزبانی آن ولایت اختصاص گرفت - و برادر و پسران و داماد او باضافهٔ مناصب خوش‌دلي اندوخته بهمراهي تعین گشتند *

گویند چون خبر فوت خاندوران رسید اعلی حضرت باسلام خان فرمود که کسے را برای صوبه‌داري تجویز نمایند - او بخانه آمده با مشیران هوا خواه خود گفت - که پادشاه چنین فرموده - بعد از تامل واني آنچه بخاطر میرسد نام خود باید گرفت - گفتند این چه رای صواب است - وزارت اعظم و قرب حضور باجے بحکومت دکن نمیدهد - گفت مسلّم - اما آنچه بذهن درآمده پادشاه برای

---

(۲) در [اکثر نسخها] سنه (۴۸) چهل و هشت - اغلبکه رقم هزار را بقصد اختصار ترک گفته ●

وزارت سعدالله خان که بدو سر التفات است بهانه‌طلب شده - مبادا بتقریبی عزل بمیان آید - پس درین صورت چه بهتر - همه باستحسان رای او گرائیدند - همان روز آخر وقت بخلاف معمول و استمرار شمشیر و سپر بسته بدربار حاضر شد - پادشاه استفسار فرمود عرض کرد - حکم شده بود که کسی را بجهت دکن برگزینند - سوای غلام دیگری بخاطر نرسید - مستحسن افتاده فرمودند که نیابت وزارت بکه باید داد - گفت بهتر از سعدالله خان کسی نیست منظور شد - همین که او رهگرای تعلقه گردید وزارت کل بالاصالت به سعدالله خان تفویض یافت - درست قیاسی و راست اندیشی اسلام خان برهمگنان ظاهر گشت - و در سال بیستم از اصل و اضافه بعالي منصب هفت هزاري هفت هزار سوار امتیاز یافت *

و چون از برهان‌پور به بلدهٔ اورنگ آباد انتهاض نمود عارضهٔ جسماني طاري گشت - دانست که سفر واپسین است - بصوابدید چتر بهوج کاتب سرکار خود و خواجه عنبر متصدی جاگیر دفاتر را سوخته اموال را بپسران و برادران و سایر مردم محل خفیه قسمت کرده طومار بیست و پنج لک روپیه روانهٔ حضور ساخت - چهاردهم شوال سال بیست و یکم سنه (١٠٥٧) هزار و پنجاه و هفت پیمانهٔ حیاتش لبریز گردید - حسب الوصیت در سواد آن معموره مدفون گشت - و مقبره و باغی طرح انداخت تا امروز اگرچه کهنگي دریافته تر و تازگي دارد - خواجه عنبر

بر سر قبر نشست - اعلی حضرت ازین ماجرا آگهي یافته نظر بر دیرین بندگيِ او اغماض نمود - و در خور هر کدام به پسرانش رعایت اضافه و خدمت فرمود - و چتر بهوج بدیوانيِ مالوه سرافراز گردید *

اسلام خان از علم معقول و منقول و انشا و خط بهرهٔ تمام داشت و در مهمات پادشاهي حریص بود - نمي‌خواست که بدیگر ارباب کار دخل دهد - و کارها را بدقت و سختي مي‌کرد - اهل دکن (که از خاندوران دلریش بودند) چشم مرهمي داشتند - حاصل نشد اما در ملک آبادي همتے گماشت - و ذخائر قلاع را بغایت فروخته از سر نو مرتب کرد - اسپ و فیل خوب در سرکارش جمع شده بود با آنکه طاقت سواريِ اسپ نداشت لیکن در تیمار و احتیاط آن سعي بلیغ مي کرد - شش پسر داشت - ازان جمله احوال اشرف خان و صفي خان و عبدالرحیم خان جداگانه ثبت شده پسر سیومین او میر محمد شریف بعد فوتش به منصب هزاري دو صد سوار سر افرازي یافته - و سال بیست و دوم فردوس آشیاني همراه سلطان محمد اورنگ زیب بمهم قندهار شتافته - و سال بیست و چهارم بداروغگيِ مرصع آلات نامور شد - پستر ببخشیگري و واقعه‌نویسيِ دارالخلافه چهرهٔ عزت برافروخت - آخرها متصديِ بندر سورت گردید - در ایام استیلای مرض اعلی حضرت (که سلطان مراد بخش ارادهٔ سلطنت نمود) او را گرفته محبوس ساخت

چهارمین میر محمد غیاث بعد فوت پدر بمنصب پانصدی صد سوار سر بلند گردیده سال بیست و هشتم فردوس آشیانی بخشی‌گری و واقعه نویسی برهان پور و داروغگی کرکیراقخانهٔ آنجا یافت - و در عهد عالمگیری مکرر متصدی بندر سورت و بخشی و واقعه نگار اورنگاباد شده سال بیست و دوم بساط حیات در نوردید ششمین میر عبدالرحمن سال شانزدهم عالمگیری بحجابت حیدر آباد دستوری پذیرفته چندے بخشی و وقائع‌نگار بلدهٔ اورنگاباد بود مدتے باختهٔ بیگی‌گری و داروغگی عرض مکرر می‌پرداخت *

* اصالت خان میر عبدالهادی *

پسر میر میران یزدی ست - که با پدر خویش میر خلیل‌الله در سال دوم جهانگیری از حادثهٔ تالانی رخت ناکامی بدار الامن هندوستان کشید - یعنی مزاج شاه عباس ماضی صفوی از میر انحراف یافته برسر عتاب و غضب شتافت - و سحر جمعیت احوالش بشب دیجور تفرقه انجامید - ناچار بپای فرار بادیهٔ غربت پیمود - چون ازان مهلکه نیم جانے بسلامت بدر بردن مفت خود میدانست پسر زادها عبدالهادی و خلیل الله را بنابر صغر سن و مضیق فرصت نتوانست همراه برداشت هر دو در عراق ماندند - هنگامے که خان‌عالم بسفارت ایران دیار اختصاص یافت جنت‌مکانی از کمال التفات و مهربانی باحوال میر میران در نامهٔ نامی اشاره بطلب پسرانش بر زبان خامه

گذارش فرمود - شاه عالي جاه از فرط مروت و مردمي آن هر دو هجران دیدهٔ جفا کشیده را روانهٔ هند ساخت - و پس از تلثیم سدهٔ خلافت و جهانباني بسرچشمهٔ افضال جنت مکاني دامن احوال آن دو غم آمود (که غبار آلود حوادث بود) شست و شو یافت *

میر عبدالهادي در سال سیوم شاهجهاني بخطاب اصالت خان مورد الطاف خسرو زمان گشته بحسن عقیدت و اخلاص و مزید پرستاري و جانفشاني پایهٔ اعتبار برافراخت - و در سال پنجم بهمراهیِ یمین‌الدوله بمالش عادلشاهیه و پی سپر ساختن مملکت بیجاپور رخصت یافت - چون بحواليِ بهالکي رسیده قبل نمودند اهل آن مکان از کوتاه نظري روزانه بسر دادن توپ و تفنگ پرداخته در تاریکیِ شب از طرفی که مورچال نداشت بدر رفتند - اصالت خان (که از پیش قدمان این فوج بود) از جلادت و جسارت فراز قلعه برآمده بالای چوبین تختهٔ (که در زیر آن ادوات آتشبازي گذاشته بودند) ایستاد - ناگاه آتشی بآن آلات در گرفت - و با آن تخت اورا بهوا برده بمکانی که انبار کاه بود افتاد - پارهٔ از دست و رویش ببارود سوخته - اما بپاسبانیِ لطف ایزدي از آسیب هلاک محفوظ ماند - و در سال ششم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ذات پانصد سوار و بخدمت بخشي‌گریِ فوج متعینهٔ شاه شجاع (که به یساق پرینده دستوري یافته) سر بلند گردید - و دران مهم در تقدیم خدمات پادشاهي بمرتبهٔ کوشید

که مهابت خان سپه سالار با همه کج خلقي متوجه احوالش گشته دستخط قبوض و بروات بنیابت خود بخان مذکور وا گذاشت و چون ازان سفر بحضور رسید در سال هشتم از تغیر باقر خان نجم ثاني به تفویض صوبه‌داري دار الملک دهلي باذن پایه‌ي یافته باضافهٔ هزار و پانصدي ذات هزار و هفتصد سوار (که بواسطهٔ ضبط صوبه افزوني جمعیت ناگزیرست) بمنصب سه هزاري دوهزار و پانصد سوار و عنایت علم و فیل و خلعت خاصه چهرهٔ کامیابي برافروخت - و چون جکتا (۲) زمیندار موء (۳) از ناسپاسي سر خودسري برافراشت از پیش‌گاه خلافت سه فوج سي‌هزار سوار ازان جمله یکے بسرداري اصالت خان تعین گردید - خان مذکور بمحاصرهٔ نور پور پرداخته هر روز اسباب تضئیق محصوران آماده‌تر میگردانید چون قلعهٔ موء (که قوي اعتضاد جکتا بود) بسعي بهادران منصور مفتوح گردید متحصنان نور پور نیم شبے راه گریز پیموده آن‌مکان را بآساني وا گذاشتند - پستر اصالت خان باتفاق سران دیگر رو به تسخیر تاراگدهه آورد - و آن مهم را بآئین شایسته بانجام رسانید و در سال هبزدهم بخدمت جلیل القدر میر بخشي‌گري از انتقال صلابت خان فایز گردید *

چون تسخیر بلخ پیش‌نهاد همت پادشاهي گشت بامیرالامرا ناظم کابل اشاره رفت - که تا رسیدن عساکر قاهره از بدخشانات

---

(۲) در [بعضے نسخه] چکتا (۳) نسخهٔ [ج] مورہ

هرچه تواند بتصرف آرد - و اصالت خان با برخے از منصبدار
و احدي در مبادئ سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و پنج هجري
رخصت کابل یافت - که از چغتا و دیگر الوسات حوالی کابل
و ثغور آن جوانان کار طلب فراهم آورده امیر الامرا تجویز منصب
نموده باقي را در سلک احدیان منسلک سازد - و از مناهج
توران دیار آگهي گرفته راهے که دشوار گذار نباشد اختیار نموده
به تصفیهٔ طرائق آن پردازد - خان مزبور بعد فراغ از امور مرجوعه
و پس از تعین عساکر حضور در سال نوزدهم بهمراهئ امیر الامرا
از غوربند گذشته خواست عازم بدخشانات گردد - چون بکلهار (۲) رسید
ظاهر شد که راه بکمال صعوبت است - و آذوقه نایاب - بصوابدید
امیر الامرا اصالت خان با ده هزار سوار کار طلب با هشت روزه
آذوقه بقصد تاخت خنجان (۳) و اندراب بر سبیل ایلغار از هند گذشته
بنواحئ اندراب رسید - و مواشئ بسیار با سایر اسباب و اموال
اهالي آنجا غنیمت گرفته احشام علي دانشمندي (۴) و ییلاق (۵) کرمکي
با خواجه زادها اسمٰعیل اتائي و مودودي و قاسم بیگ میر هزاره
اندراب را همراه بر داشته بهمان سرعت عنان مراجعت بر تافت
و چون همدرین سال شاه زاده مراد بخش با لشکر منصور بجانب
بلخ دستوري یافت خان مذکور بسرکردگئ فوج طرح دست راست

---

(۲) نسخهٔ [ا] بکلها رسید (۳) نسخهٔ [ج] جنجان (۴) در [بعضے
نسخه] پیلاق (۵) نسخهٔ [ج] کرنکي ●

متعين گرديد - و از كابل پيشتر باستعجال راهي شده در توسيع مضائق راه كمال جد و جهد بكار برد - و پس از وصول عساكر پادشاهي ببلخ در آغاز سال بيستم باتفاق بهادر خان رهله بتعاقب نذر محمد خان والئ توران شتافته بدستبرد نمايان آوارهٔ باديهٔ فرار گردانيده باضافهٔ هزاري بمنصب پنجهزاري بلند آوازه گشت و چون شاهزاده دل نهاد توقف آن ولايت نگرديده علم معاودت افراخت حكومت آنجا ببهادر خان و اصالت خان تفويض يافته استيصال اهل تمرد و فساد به نخستين واگذاشته كار سپاه و خزانه و احوال پردازئ رعايا بدومين باز گرديد - و در آخر همين سال بيستم سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت خوشي لبچاک با پنج هزار سوار الملانان باشارهٔ عبد العزيز خان والئ بخارا از گذر كليف گذشته اراده داشت كه بصوب درهٔ كز و شادمان (كه چراگاه دواب لشكر پادشاهي بود) آواره گردد - اصالت خان مالش آن مفسد بمبالغه بعهدهٔ خود گرفته بگام سرعت روانه گشت وقتي بمخاذيل رسيد كه اينها پارهٔ مواشئ آن حدود رانده ميبردند رستمانه با مخالفان در آويخته بسيارے را بر خاک هلاک انداخت و استخلاص مواشي نموده بتعاقب بقية السيف پرداخت - چون شب پردهٔ ظلام افكند در درهٔ كز فرود آمد - و بجهت تجديد وضو چلته را بر كند - بتصرف هوا گرفتار تب گشته بشهر بر گرديد و بهمان كوفت بر بستر ناتواني افتاده در عرض دو هفته بساط حيات

در نوردید - و چون هنوز چهل مرحله از منازل عمر طی نکرده بسلسلهٔ جنبانی بخت کارفرما از حقیقت ورزي و وفا سرشتي مصدر کارهای شگرف میشد پادشاه از فوتش قرین تاسف و تحسر شده بر زبان گذرانید که اگر اجل فرصتش میداد امور عمده ازو تمشیت مي یافت - و مرتقی مدارج علیا مي گشت - اصالت خان در زمان خویش بحسن سلوک و نیکو معاشي شهرت تمام داشت - و در مروت و حیای چشم یکتای روزگار بود - حرف درشت بر زبانش نرفته - و در شکست کسے نمیکوشید - و شجاعت با تدبیر هم آغوش داشت - پسرانش سلطان حسین افتخار خان و محمد ابراهیم ملتفت خان و بهاء الدین اند - و بجای خود مذکور - آخرین چندان ترقي نکرده *

* امیر خان میر ابوالبقا *

رشید ترین پسران قاسم خان نمکین است - به کار شناسي و معامله داني سرآمد برادران بود - و بارجمندي و بختیاري ممتاز اخوان - بحضور پدر در عرصهٔ تلاش پا پیش گذاشته بمنصب پانصدي رسید - و پس از فوت پدر بتدریج اوج پیمای مراتب عالیه گردید در عهد جنت مکاني بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار سرافرازي یافته بنیابت یمین الدوله بحکومت صوبهٔ ملتان تعین گشت - و در سال دوم شاهجهاني چون مرتضی خان انجو صوبه‌دار تهته رخت هستي بربست خان مزبور باضافهٔ پانصدي ذات

پانصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سر برافراخته بنظم آنصوبه مامور شد - و در سال نهم هنگام معاودت شاهزاده از دولتاباد بدار الخلافه به تیولداری سرکار بیر مضاف صوبهٔ (۲) دکن تعین شده چندے در کمکیان آنولایت انتظام داشت - و در سال چهاردهم از تغیر قزاق خان بضبط الکای سیوستان رخصت یافت - و در سال پانزدهم از تغیر شاه خان بار دیگر بصاحب صوبگی تتهه اختصاص گرفت - و همانجا در سال بیستم سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري پیمانهٔ حیاتش برآمود - و درگورخانهٔ پدر موسوم بصفهٔ صفا که بر کوه محاذی جنوب رویهٔ قلعهٔ بهکر است مدفون گردید - زیاده بر صد سال عمر داشته و اصلا در حواس و قوایش فتورے واقع نشده - در زمان جهانگیری بخطاب میرخان معروف بود - اعلی حضرت بافزایش الف بخطابش یک لک روپیه ازو پیشکش گرفته بامیر خان نامي فرمود - او هم مثل پدر اولاد بسیار داشت - پسر کلانش عبدالرزاق نهصدی شاه جهاني ست - در سال بیست و ششم جلوس اعلی حضرت در گذشته - دیگر ضیاءالدین یوسف که در اواخر عهد فردوس آشیاني بمنصب هزاري شش صد سوار فایز گشته و پستر بخطاب ضیاءالدین خان درجهٔ اعزاز پیموده - نبیره اش میر ابوالوفا نامي که در آخرهای زمان خلد مکان داروغگی جانماز خانه ضمیمهٔ خدمات دیگر داشت و بحدت فهم و درستی استعداد روشناس پادشاه قدر شناس بود

---

(۲) نسخهٔ [ج] صوبهٔ اورنگ آباد دکن ٭

و دیگر پسرش که شاید از همه خرد تر خواهد بود میر عبدالکریم ملتفت خان است - که مقرب حضرت عالمگیر پادشاه بود - و بخطاب پدر مخاطب گشته - احوالش جدا بتحریر در مي آید - صبیهٔ خان مرحوم درخانهٔ شاهزاده مراد بخش بود - اما این وصلت شگرف پس از فوت خان مزبور بعد مدتها واقع شد - چه شاهزادهٔ مرقوم را از دختر شاهنواز خان صفوي فرزندے نمیشد - اعلی حضرت در سال سیم آن عفیفه را که شایستگی ازدواج شاه زاده داشت یک لک روپیه از جواهر و دیگر اشیا بطریق جهاز عنایت فرموده باحمدآباد فرستاد که در عقد نکاح شاهزاده که دران وقت صاحب صوبهٔ آن ولایت بود در آرند *

* اعظم خان میر محمد باقر عرف ارادت خان *

از نجبای سادات ساوه است - که از بلاد قدیمهٔ عراق است خشک شدن بحیرهٔ آنجا بمیلاد سعادت بنیاد جناب خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله) بین الناس مشهور - میر ابتدا که وارد هند گردید از جانب آصفخان میرزا جعفر بفوجداری سیالکوت و گجرات و پنجاب شتافته پس ازان بدامادی خان مذکور شهرتے گرفته بروشناسی جنت مکاني امتیاز یافت - و بعد آن بوسیلهٔ یمین الدوله آصف خان ترقي کرده به منصب عمده و خدمت خانساماني افتخار اندوخت - و چون درین کار دولت خواهي و جز رسی بسیار بکار برد مشمول عواطف پادشاهانه گشته سال پانزدهم از خانساماني

بصوبه‌داری کشمیر سر بر افراخت - و ازان جا بحضور رفته بمنصب والای میر بخشي‌گري بلند رتبه گردید - پس از ارتحال جنت مکاني در هنگامهٔ شهریار با یمین الدوله همداستان و یکجهت بوده لوازم حسن عقیدت و مراسم نیکو بندگي بتقدیم رسانید - و پیش از یمین الدوله از لاهور باگره آمده دولت ملازمت فردوس‌آشیاني دریافت - و باضافهٔ پانصدي هزار سوار بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و مرحمت علم و نقاره و بعالي‌میربخشي‌گري سر برافراخت و بعد ازان بر طبق التماس یمین‌الدوله پنجم رجب سر آغاز جلوس وزارت دیوان اعلی بدو اختصاص گرفت - و در سال دوم بناظم صوبجات دکن مامور گشت *

و چون مبادی سال سیوم معمورهٔ برهان‌پور بفر قدوم اعلی حضرت رونق و بها یافت ارادت خان شرف اندوز آستان بوس شده بخطاب اعظم خان علم مباهات افراشت - و بسرې سه فوج پنجاه هزار سوار بمالش خان جهان لودي و تسخیر مملکت نظام شاهیه دستوري یافت - خان مزبور بوشکال را در دیول‌گانون گذرانیده چون موضع رام پوري ساحل گنگ مخیم گردید و ظاهر شد که هنوز خانجهان از نواحی بیر بر نیامده اردو در مچهلي‌گانون (۲) گذاشته شبگیر نمود و بغتة بر سر خانجهان رسید - او که راه فرار بسته دید و پای گریز شکسته ناگزیر آمادهٔ پیکار گشت - اما چون اکثر مردم عساکر پادشاهي

(۲) نسخهٔ [ج] منجهلي گانو یا مچهلي گانو باشد *

بتاراج بنه و بارش پرداخته بودند افواج از ترک افتاد - خانجهان درین فرصت بر کوه بر آمد - و پای همت افشرده تلاش و تردد نموده آخرالامر راه فرار سپرد - اگرچه از جنگ چنین فوج سنگین بدر رفتنش دشوار می‌نمود با آنکه بهادر خان روهله و برخے راجپوتیه در جانفشانی تقصیر نکردند لیکن لشکر پادشاهی که زیاده بر سی کروه نوردیده بود و طاقت طاق گشته نتوانست دنبال گرفت - و پس ازانکه او در پناه دولتاباد خزید اعظم‌خان بمالش نظام‌شاهیه رو آورد - هنگامے که بسه کروهی دهارور رسید خواست قصبه را تاخته تسخیر قلعه را (که بدشوار کشائی و فزونیء اسباب قلعه‌داری در دکن مشهور - و برفراز پشتهٔ واقع شده از دو جانب جرهای عمیق دشوار گذار دارد) بوقت دیگر واگذارد - اهل قلعه بانداختن تیر و تفنگ اشتغال ورزیدند و مردم قصبه (که اسباب و اموال بخندق در آورده بودند) باستظهار آن بجنگ میکوشیدند - ناچار جمعے بخندق در شده دست نهب و اسر کشوده غنیمت بسیار بر گرفتند - اعظم خان از فرط دلیری و دلاوری شب پیاده بخندق در آمده بعد ملاحظه معلوم کرد که در یک جانب آن دریچه ایست بگچ و سنگ برآورده - آنرا به بیل و کلند شگافته بقلعه در میتوان آمد - و سنگ انداز هم ندارد و طرز قلعه داری هم خوب نیست - دل بکشایش حصار بر نهاد و بازو بجرأت و جسارت بر کشاد - نگهبانان قلعه را از مشاهدهٔ کار طلبی و پیکار گزینیء بهادران دست از کار و کار از دست رفت

بیست و سیوم جمادی الاخری سال چهارم سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل یورش نموده خان اعظم با سایر سران ازان دریچه درآمد سیدي سالم قلعه‌دار و اهل و عیال اعتبارراو و شمس عم ملک بدن و جدهٔ مادری نظام شاه با همگي عمله و فعله اسیر گشتند - و اسباب بسیار بغارت رفت - و قلعه بفتح‌آباد مسمی گردیده حراست آن بمیر عبدالله رضوي مقرر شد - اعظم خان بمنصب شش هزاري شش هزار سوار بلند رتبه گردید - و چون کار نظام شاه از نظام و رونق افتاد و مقرب خان (که سپه سالار او بود) باعظم خان ملتجي گشته در همین سال در سلک ملازمان پادشاهي انتظام گرفت خان مذکور به پیغام رندوله خان بیجاپوري (که بوسیلهٔ شما اگر عفو تقصیرات عادل شاه شود متکفل مي‌شوم که دیگر او پا از دایرهٔ انقیاد بیرون ننهد) بر کنار آب مانجرا رسیده فرود آمد اتفاقا روزے گروهے از مخالفان هجوم‌کرده (۲) بهادر خان رهله و یوسف محمد خان تاشکندي را زخمي ساخته دستگیر کردند - و بسیارے از لشکر پادشاهي قتیل و اسیر گردید - اعظم خان بطرف چتکوبه (۳) و بهالکي و بیدر رفت - که شاید تلافیِ جسارت آنها نماید - بنابر فقدان آذوقه و علیق برگشته از گنگ گذشت - و چون بوضوح پیوست (که نظام شاهیه بارادهٔ مصالحه با بیجاپوریان ببالاگهات

(۲) در [بعضے نسخه] روزے کہیٔ مخالف هجوم‌کرده (۳) نسخهٔ [ب] چتکوبه - و در [بعضے نسخه] جتکوبه •

برآمده بجانب قلعهٔ پرینده شتافته اند) عنان عزیمت بدان صوب منعطف گردانید - و قلعهٔ مذکور را گرد گرفت - چون بیست کروهی آن گیاه نمانده بود بے نیل مدعا برخاسته بدهارور (۲) در آمد - و در همین سال حسب الطلب بحضور رسید - اعلی حضرت فرمود که درین یساق از تو دو کار شایسته یکے آواره ساختن خانجهان و دوم فتح قلعهٔ دهارور بوقوع آمد - و دو خطا نیز واقع شد - چه بعد التجای مقرب خان نبایستے بسمت بیدر شتافت - و هرگاه تسخیر پرینده صورت‌پذیر نبود توقف چرا بایست کرد - خان‌مذکور بخطای خود اعتراف نمود - و چون تمشیت مهمات دکن ازو چنانچه باید نشد معزول گردید - و در سال پنجم از انتقال قاسم خان جوینی بصوبه‌داری بنگاله رخصت یافت - در انجا جمعیت نیک فراهم آورد اکثر از مردم ایران بودند - سال هشتم بحکومت اله‌آباد نامزد گشت و در سال‌نهم بنظم صوبهٔ گجرات تعین شد - و چون منکوحهٔ شاهزاده محمد شجاع دختر میرزا رستم صفوي در گذشته بود در سال دوازدهم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري صبیهٔ اعظم خان را برای شاهزاده خواستگاري کردند - سلطان زین العابدین از بطن او متولد شد *

اعظم خان در مملکت وسیع گجرات مدتها بضبط و ربط پرداخت - در سال چهاردهم از کار طلبي بر سر زمیندار جام (که

---

(۲) نسخهٔ [ج] بدهار درآمد *

بخلاف سایر بومیان سر باطاعت در نمي آورد) فوج کشیده
بخوانگر که حاکم‌نشین آن ولایت است رسید - جام از مستي نخوت
بهوش گرائیده بتقبل یکصد اسپ کچهي و سه لک محمودي
برسم پیشکش و برانداخت دار الضرب آنجا که سکهٔ محمودي میزد
راه انقیاد و اطاعت پیموده اعظم خان را دید - او ازان خود سر
وا پرداخته باحمدآباد معاودت نمود - و پس ازان به تیولداري
اسلام آباد متهرا مامور شده سرا و پوره درانجا احداث نمود
و بعد آن بحکومت بهار شتافت - در سال بیست و یکم بجهت
صوبه داري کشمیر طلب رفت - او عرضي نمود که مرا تحمل
سرماي آن دیار نیست - از تغیر میرزا حسن صفوي بحراست
سرکار دار الخیور جونپور مباهي شد - و در سال بیست و دوم
سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه بعد از طی هفتاد و شش مرحله
از مراحل عمر در بلدهٔ مسطور از عالم فاني بجهان جاوداني
انتقال نمود - تاریخ فوتش از کلمهٔ (اعظم اولیا) ۱۰۵۹ مستفاد مي‌گردد
در باغی که پیش از انقضای سال حکومت بر کنار دریای جونپور
اساس گذاشته و تاریخ بنای آنست * ع *

۱۰۵۸
* بهشت نهم بر لب آب جوی *

مدفون گردید - پسرانش بمناصب عمده ترقي کردند - احوال هر یکے
جداگانه تحریر یافت - گویند اعظم خان بصفات حسنه اتصاف
داشت - مگر در محاسبهٔ عمال تشددے مي‌کرد - در سلطنت

تیموریه بامدار کارهای نمایان مزیت و رجحان گرفته از ابتدا تا انتها بعزت و آبرو گذرانید . البته خالي از صفای نیت نخواهد بود که تا امروز (که قریب صد سال گذشته) اخلاف و اعقاب او در هر زمانه برفعت و اعتلا ناموري داشتند . چنانکه این صحیفه از هر کدام باز گوید *

• اعتقاد خان میرزا شاپور *

پسر اعتماد الدوله و برادر آصف خان است - در لطافت مزاج و نظافت وضع و صفای معاش و تکلف ملبوس و نفاست اطعمه و مبالغه در الوان آن از یکتایان روزگار بود - گویند دران وقت یمین الدوله و میرزا ابوسعید و باقر خان نجم ثاني بخوش طعامي شهرهٔ آفاق بودند - اما او درین امر از هرسه بیش بوده - در سال هفدهم جهانگیري بصاحب صوبگی کشمیر سر افتخار بر افراشت و مدتها در حکومت آنجا گذرانید - و درین مدت برنج مکود و پان کنگیري از برهان پور برای او مي بردند - در ایام صوبه داري او حبیب چک و احمد چک (که سرهاي بیمغز آن شوریشتان بدعوی ریاست آن مملکت آگنده بود) فسادهای عظیم بر انگیخته آخر کار رخت ادبار به تبت کشیدند - اعتقاد خان (که بمنصب پنجهزاري ذات و سوار اختصاص داشت) در سال پنجم جلوس اعلی حضرت از کشمیر معزول شده در آغاز سال ششم باحراز سعادت ملازمت مستسعد گردیده نفائس و نوادر کشمیر از کالکیهای پر قاز (که

مشکین پرچم سلسله مویان را بیتابی رشکش چون موی آتش دیده سرگرم پیچ و تاب دارد) و انواع شال از جامه وار و کمربند و گوش‌پیچ طرحدار خصوصا پشمینه از لوس و کرک که جانورے ست وحشي ماکول‌اللحم (که در ولایت قرا تبت (۲) بهم‌رسد) و قالینهای شال باف خوش قماش و خوش طرح (که گزے بصد روپیه مرتب مي‌شود - و قالینهای کرمان نسبت بآن حکم پلاس دارد) برسم پیشکش از نظر انور گذرانید - و در همین سال هفدهم شعبان خدمت صوبهٔ دهلي از تغیر لشکر خان نامزد او گردید - و در سال شانزدهم از تغیر شایسته خان بصوبه‌داری بهار مامور شد - چون زمیندار پلاؤن متعلقهٔ آن صوبه بسبب کثرت تراکم اشجار و تشابک اغصان سر نخوت برافراشته تن باطاعت حکام در نمیداد اعتقاد خان در سال هفدهم زبردست خان را با فوجے آراسته تسیل کرد - او بکمال دلیري و چستي از کتلهای دشوار گذار و جنگلهای خاردار گذشته مفسدان سر راه را از تیغ بیدریغ گذرانید - پرتاب زمیندار آنجا در مقام ایاي درآمده بوسیلهٔ خان مذکور بتقبل لک روپیه پیشکش هر ساله اعتقاد خان را در پتنه در یافت - و از پیشگاه خلافت بر وفق ملتمس اعتقاد خان بمنصب هزاري ذات و سوار سر برافراخته پلاؤن را بیک کرور دام قرار داده جاگیرش تن گردید و چون در سال بیستم شاهزاده محمد شجاع از بنگاله طلب

---

(۲) نسخهٔ [ج] قراتیت •

حضور گشت نظم آن ولایت (که در آبادي و فراخي و فزوني
محصول و کثرت مواد معیشت با اقلیمے مساوي ست) نیز
بعهدهٔ اعتقاد خان تفویض یافت - و چون بار دیگر صوبهٔ بنگاله
بشاه شجاع نامزد گردید اعتقاد خان ازان دیار بر آمده بآهنگ
احرام آستان سلطنت رهگرا گردید - هنوز بحضور نرسیده بود
که نظم صوبهٔ اوده باو قرار گرفته فرمان بصدور پیوست که هر جا
رسیده باشد بعد از وصول بتعلقه شتابد - و در سال بیست و سیوم
سنه (۱۰۶۰) هزار و شصتم هجري اعتقاد خان از بهرایچ روانه
شده بمستقر الخلافه رسیده سپنجي سرای دنیا را پدرود نمود
گویند اول کسے (که در اکبر آباد طرح حویلیهای جدید انداخت)
سه کس بودند - خواجه جهان جهانگیري - و خواجه ویسي دیوان
سلطان پرویز - و اعتقاد خان - و از همه مطبوع تر و مصنوع تر حویلی
خان مذکور بود - چون پسند طبع دقت آفرین اعلی حضرت افتاد
خان مشار الیه پیشکش نمود - ازان رو که بهترین منازل آن شهر
بوده در سال شازدهم بعاي مردان خان امیر الامرا بطریق انعام
مرحمت شد *

* آله یار خان *

پدرش افتخار خان ترکمان که در عهد جنت مکاني از کمکیان
بنگاله بود - چون نظم آن مملکت باسلام خان چشتي تفویض یافت
او فوج را بسرکردگی شجاعت خان شیخ کبیر بر سر عثمان خان

لوحاني[۲] (که دران حدود سر خود سري و تمرد مي افراخت) گسیل نمود - سرداری برانغار نامزد افتخار خان بود - چون کارزار ترازو گردید و هر فوج مقابل خود گرم مجادله گشت عثمان خان فیل مست جنگي را پیش انداخته بر هراول فوج پادشاهي تاخت - و آن را زیر و زبر ساخته بکارزار افتخار خان پرداخت خان مذکور پای همت افشرده دست و بازوی نبرد بر کشاد و پس ازان (که جمعی از نوکران و رفقای قدیمش بگانگونهٔ جان‌نثاري چهرهٔ رادمردي بر افروختند) آن سرشار نشهٔ جلادت مردانه جرعهٔ ممات در کشید *

الله یار خان پس از جان‌فشانیٔ پدر مورد نوازش جنت‌مکاني گشته بمرور ایام پایهٔ دولت و امارت برتر افراخت - در اواخر عهد آن پادشاه عالي‌جاه و سر آغاز جلوس صاحبقراني به منصب دو هزار و پانصدي اختصاص داشت - و بدستور قدیم در کمکیان بنگاله انتظام یافت - قاسم خان ناظم آن مملکت عنایت الله پسر خود را با خان مذکور به تسخیر بندر هوگلي (که از مشاهیر بنادر بنگاله است) رخصت نمود - در حقیقت سرداري و کار فرمائي مفوض بخان‌مشار الیه بود - دران فتح مصدر خدمات شایسته گشته بتدابیر صایبه و بهادریهای نمایان در سال پنجم درخت[۳] کفر و ضلال فرنگ

---

(۲) نسخهٔ [ا] نوهاني (۳) نسخهٔ [ب] درخت تسلط فرنگ که دران مرزو بوم *

(که دران مرز و بوم رگ و ریشه فرو برده بود) برافگنده بجای (۲)
ناقوس آواز تسبیح و تهلیل بلند گردانید - و در جلدوی آن باضافهٔ
سواران و منصب سرافراز گشت - و پس ازان خان مذکور در
صوبه‌داری اسلام‌خان باتفاق برادرش میر زین‌الدین‌علي سیادت خان
بولایت کوچ‌هاجو که شمالي بنگاله است لشکر کشیده در استیصال
مخاذیل آشامیان (۳) (که در اعانت مرزبان ولایت‌مذکور کوشیده محالات
سرحد پادشاهي را بجبر و قهر متصرف شده بودند) مساعی جمیله
بکار برده بسیارے ازان تفسیده دلان بادیهٔ ضلالت را از سرچشمهٔ انتقام
سیراب ساخته بدستبردهای قوي سرکشان آن ناحیه را عبرت پذیر
و فرمان بردار گردانیده سالم و غانم معاودت نمود - و از پیش گاه
خلافت بمنصب سه هزاري سه هزار سوار تارک افتخار برافراخت
و در همان صوبه حیات مستعار بپایان آورده در سال بیست و سیوم
آغاز سنه (۱۰۶۰) هزار و شصت رخت هستي بربست - صاحب
اولاد و عشیره بود - پسرانش اسفندیار و ماه یار و ذوالفقار بجاگیر
و تیول در خور و تعیناتي آن صوبه کام اندوز بوده دومین در سال
بیست و دوم بحضور پدر. و سیومین در سال بیست و ششم بعد
از والد خود در گذشتند - و رحمن یار برادرش سال بیست و پنجم
بالتماس شاهزاده محمد شجاع ناظم آن دیار از اصل و اضافه

(۲) نسخهٔ [ا ج] بجای ناقوس تسبیح و تهلیل (۳) در [بعضے
نسخه] آساميان ٭

بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و بخدمت حراست جهانگيرنگر سر برافراخت - پستر بخطاب رشيد خان مخاطب گشته در سال بيست و نهم بنيابت شاهزاده محمد شجاع بحراست صوبهٔ اوديسه مقرر شده بود - از رفتن آن ديار تقاعد نموده به نخستين كار مي پرداخت - هنگامي (كه شجاع از مقابل عالمگير شاه روگردان شده ببنگاله رخت ادبار كشيد - و بتعاقب معظم خان خانخانان بے ثبات گشته دست و پاي بيحاصل ميزد - و در سال دوم عالمگيري بجهت گذرانيدن برشكال در ٹانده طرح اقامت انداخت) چون شنيد (كه رشيد خان در مقام سركشي و خلاف است - و مجموع زمينداران آنحدود بموافقت او دم از مخالفت ميزنند - و مي‌خواهد با نوارهٔ پادشاهي بمعظم خان پيوندد) لهذا مهين پسر خود زين‌الدين را با سيد عالم بارهه تعين نمود - تا او بعد از وصول بجهانگيرنگر تمهيد كشتن رحمن يار كرده از روي غدر و مكيدت بفسانه و فسون روزے او را در بارعام طلبيده بمردم اشاره نمود - هر يک حربه انداخته از هم گذرانيدند (۲) *

* احمد خان نيازي *

پسر محمد خان نيازي ست - بشجاعت و سخاوت اتصاف داشت - و بجميع ملكات رضيه موصوف بود - در عهد جنت‌مكاني چون رحيم خان دكني (كه از امراى نظام شاهيه بود) با جخوه

(۲) در [بعضي نسخه] گذرانيد *

فراوان بر سر ایلچپور آمده آنرا جبرا و قهرا بدست آورد با آنکه فوج گران از جیوش پادشاهي دران حوالي نبود احمد خان در آغاز شباب از جلادت فطري و تهور ذاتي با مردم قلیل مکرر بآن متصرف و متغلب عرصهٔ مصاف بر آراسته بآویزش نمایان و دستبردهای شایان اورا از شهر بر آورده علم نام‌آوري بر افراشت و ازان وقت پیوسته در یساق پر مشاق دکن به تقدیم خدمات پادشاهي مساعیِ مشکور بکار برده در ایام محاصرهٔ دولت آباد بهمراهیِ خانزمان بهادر بآوردن خزانه و رسد غله (که از برهانپور بکتل روهنکیره (۲) رسیده بود) روانه گشت - خان زمان احمد خان را (که فی الجمله کسل مزاج داشت) با بهار (۳) سنگهه بندیله در ظفرنگر گذاشت - اتفاقا هردو سردار با معدودے نزدیک قصبهٔ فرود آمده سپاه خود را همراه خانزمان راهي ساختند - ناگاه یاقوت خان حبشي (که بعادلشاهیه پیوسته بود) بهیئت مجموعي که بر سر خانزمان میرفت آنها را با مردم قلیل در میدان خالي یافته بےمحابا ریخته بجنگ در پیوست - احمد خان با بهار سنگهه بندیله نوعے پای ثبات افشرد که آن خیره سران را روی کار نمانده انگشت حیرت بدندان گرفته پشت گردانیدند - روز فتح عنبرکوت نیز تردد نمایان از احمد خان سر زد - و مردم کار آمدنیِ او بسیار بکار آمدند - چنانچه مهابت خان میگفت که شریک غالب این فتح اوست - و در یساق

(۲) در [نسخهای اکبرنامه] روهنکهیره (۳) نسخهٔ [ج] پهار سنگهه *

پرینده روزے (که بر سر کهی غنیم مهابتخان چیرگي نمود) احمد خان تلاشهای بجا کرده مورد تحسین و آفرین گشت - و ازین رو خان سپه سالار در احترام و اعزازش کوشیده سوای خان زاده نام نمي گرفت *

چون سال نهم ساحت دولتاباد به پرتو ورود اعلی حضرت منور گردید خان مذکور باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار سر برافراخته بهمراهی شایسته خان (که بتسخیر سنگمنیر و ناسک دستوري یافته بود) معین گردید
او از کار طلبي باجازت سردار انفتاح قلعهٔ رام سج (۲) وجههٔ همت ساخته آنرا به نیروی تدبیر و بازوی شهامت از دست مردم ساهو برآورده بحوزهٔ تصرف درآورد - و پس ازان بعنایت نقاره بلندپایگي یافته ملتزم رکاب پادشاهي بود - پستر بفوجداری گلشن آباد کام دل اندوخت - چون نهال استعدادش نشو و نما یافتهٔ آن سرزمین بود بهمعنانیء سرور و انبساط عنان عزیمت بدان دیار تافت - و در سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري ذات و سوار مباهي گشته بصیانت قلعهٔ احمدنگر سرافراز گردید - و در سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یکم آغاز سال بیست و پنجم برحمت آلهي پیوست - ملکهٔ شجاعت و سخاوت ارثي داشت - و دیگر اوضاع و اطوارش هم در کمال استواري بود - در سرکارش هرگز برطرفي نمیشد

---

(۲) نسخهٔ [ب] رام سیج *

جاگیرے (که در وجه علوفهٔ کهے تنخواه میکرد) گویا ملک او بود - اگر ده بیست اضافه هم می‌آورد دست متصدیان سرکارش بباز یافت آن نمي رسید - و باوجود اسباب دولت و بزرگي با همه کس سر تواضع فرود آوردے - و بکمال خاکساري و خدا شناسي بسر بردے - و از بسیاري عشائر و اولاد تمندار عمده بود - چون پدرش اشتي برار را وطن قرار داده مدفن خود ساخت مشار الیه در آبادي قصبه کوشیده طرح باغے انداخت - و بتاسیس مسجدے عالي و مقبرهٔ پدر پرداخت - مدتها باقامت اذان و صلواة زیارتگاه خلائق بود - درین ایام غیر از اجداث کهنه نه از قطان نامے و نه از مساکن نشانے مانده *

* آتش خان حبشي *

از أمراى حکام دکن ست - در عهد جنت مکاني بدرگاه پادشاهي ملتجي شده بمنصب درخور سرافرازي یافته پس ازان (که سریر خلافت بجلوس فردوس آشیاني زیب و فر پذیرفته) او سال اول از اصل و اضافه به منصب دو هزاري هزار سوار امتیاز اندوخته سال سیوم (که دکن مورد فوج پادشاهي گشت) بانعام بیست و پنجهزار روپیه مفتخر گشته در افواج متعینه جهت گوشمال خانجهان لودي و تادیب نظام الملک دکني بهمراهي شایسته خان مختص گشت - و پس ازان در کمکیان صوبهٔ دکن انتظام یافت دور محاصرهٔ دولت آباد همراه خانخانان مهابت خان و پستر

باتفاق خان زمان سرگرم مهمات سرکار پادشاهي بود - پستر بحضور رسیده سال سیزدهم بخلعت و اسپ و انعام ده هزار روپیه کام دل برگرفته بخدمت فوجداری بهاگل‌پور مضاف صوبهٔ بهار بلندرتبگي حاصل ساخت - و سال پانزدهم (که شایسته خان ناظم آنجا بر سر پرتاب زمیندار پلاؤن (۲) لشکر کشید) او بسرکردگی برانغار معین گردید سال هفدهم بحضور رسیده یک زنجیر فیل بطریق پیشکش گذرانید و ظاهرا باز تعینات دکن گشته سال بیست و چهارم از دکن آمده یک فیل دیگر پیشکش نمود - و سال بیست و پنجم مطابق سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یک هجري بملک عدم شتافت *

* الله قلي خان اوزبک *

پسر النگ توش مشهور است - که از قزاقان و یکه‌تازان توران‌دیار بوده - اصلش از الوس المان - نامش جتي (۳) - در جنگی سینه را تاخته ازان وقت در السنهٔ عوام بالنگتوش اشتهار یافت - النگ در ترکي برهنه است - و توش سینه را گویند - نوکر نذر محمد حاکم بلخ بود - وکهمرد (۴) را با لواحق و توابع با هزارجات در تیول داشت - و چون نوکر علوفه خوار کم داشت ایمانچي و غارتگر بسیار فراهم آورده پائین قندهار و غزنین بتاخت و تاراج روزگار میگذرانید - و پیوسته بر سر خراسان میدوید - شاه ایران نتوانست

---

(۲) نسخهٔ [۱] پلاموں (۳) در [بعضی نسخه] جیتي (۴) در [بعضی نسخه‌ای اکبر نامه] کمهرد - و الله اعلم *

شر او را از رعایای آنحدود کفایت کرد - رفته رفته بهمین قزاقی نامے بسپه سالاري برآورد - و دست تصرف باطراف و جوانب دراز کرده بجهت ضبط هزارجات (که یورت آنها در حدود غزنین واقع است - و از قدیم بحاکم غزنین مال‌گذاري مي نمودند) حصارے اساس گذاشته تهانهٔ خود قایم نمود - و بر سر آن میان او و خانه زاد خان خانزمان پسر مهابت خان (که از جانب پدر در کابل حکم راني مي‌کرد) در سال نوزدهم جهانگیري محاربهٔ عظیم واقع شد - اوزبک و المان بسیار علف تیغ انتقام گردیدند النگ توش چنگ رسا (۲) خورده راه هزیمت برگزید - و بعد از واقعهٔ هایلهٔ جنت مکاني در سر آغاز جلوس اعلی حضرت نذر محمد خان از فرصت طلبي بهوس تسخیر کابل گران لشکرے کشید النگ توش بقصد تلافيء مافات در قتل و غارت سکان حوالیء کابل تقصیر ننمود - و آخرها چون ایام دولت نذر محمد خان بسر آمد و اقبالش رو بادبار آورد تیول النگ توش را بے سابقهٔ تقصیر تغییر نمود - و به سبحان‌قلي پسر خود داد - و همچنین اکثر ارکان و اعیان خود را رنجانید - و کشید بجائیکه کشید - آله تلي پیش ازانکه نذر محمد خان امام قلي خان برادر کلان خود را خلع نموده سمرقند و بخارا را ضمیمهٔ بلخ نماید مشار الیه از پدر جدا شده به مددگاريء بخت بارادهٔ بندگيء درگاه پادشاه از ماوراء النهر

---

(۲) نسخهٔ [ا] سر چنگ رسا ٭

سال سیزدهم بکابل رسید - پادشاه دریا نوال از راه قدر شناسی پنجهزار روپیه بطریق انعام بر خزانهٔ اٹک تنخواه فرمود - و پنجهزار روپیه سعید خان ناظم کابل (که برسم مساعدت از خزانهٔ آنجا داده) آن نیز بصیغهٔ انعام محسوب گردید - و چون سال چهاردهم احراز ملازمت نمود بمنصب هزاري سرفرازي یافت - چون غریب نوازي و خاندان پروري شیوهٔ رضیهٔ فردوس آشیاني بود او را باضافهای پی در پی به منصب دو هزاري بلند پایه گردانید - و در سال بیست و دوم بهمراهی رستم خان و قلیچ خان در نبرد قزلباشیهٔ قندهار مصدر ترددات نمایان گردیده بافزایش پانصدي سرمایهٔ عزت اندوخت - و چون در سال بیست و چهارم جعفر خان بصاحب صوبگی بهار رخصت یافت خان مذکور بدان صوبه تعین گشت - و در سال بیست و ششم ازانجا بحضور آمده بافزونی سواران از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار علم اعتبار افراخت *

* الف خان امان بیگ *

اصلش چغتای برلاس است - ابا عن جد حلقهٔ ملازمی سلسلهٔ تیموریه در گوش بندگي داشته - علي شیر خان (که از معتمدان و کار پردازان صاحب قراني بود) از اجداد اوست - پدرش میرزا جان بیگ (که بتبدل احوال (۲) اختلال بمبانی اوضاع سابقهٔ او راه

---

(۲) در [بعضی نسخه] که تبدل احوال و توسط اختلال *

یافت) در خدمت خانخانان میرزا عبدالرحیم ملازم گردیده بزرگی
پایه افزای اعتبار و چهره آرای عمدگی گشت - چون بساط حیات
در نوردید امان بیگ بمرور دهور احیای طریقهٔ پیشین اسلاف نموده
در سلک نوکران صاحب‌قران ثانی انتظام گرفت - و بقلاوزی بخت
بیدار و پای‌مردی رشادت اطوار بمنصب هزار و پانصدی هزار
و پانصد سوار و تفویض نگهبانی قلعهٔ قندهار (۲) در مدارج دولت
و معارج اقبال متصاعد شد - و مدتے مدید و زمانے ممتد دران
حصار متانت انحصار گذرانیده در سال بیست و ششم بخطاب
الف خان جبههٔ ناموری افروخت - و در آخر همین سال سنه (۱۰۶۳)
هزار و شصت و سیوم هجری رخت زندگی ازین سپنجی سرا
بر بست - پسران جوان شایسته داشت - ازان جمله قلندر بیگ که
شش صدی شاهجهانی بود - بعد نخستین محاربهٔ دارا شکوه (که
نزدیکی عماد پور متصل سموگدهه اکبرآباد اتفاق افتاده) از موارد
تفضل عالمگیری بخطاب خانی و قلعه داری کایان مضاف صوبهٔ
بیدر سرفرازی یافته برخصت دکن جمعیت اندوخت - در بارگاه
سلطنت (۳) این خانواده گویا باب قلعه داری قرار یافته بود - خان مذکور
و پسرانش مدة العمر خود را در حفاظت حصون دکن گذرانیده
خان مذکور مدتها در کایان بسر برده پستر بحراست احمد نگر

---

(۲) در [بعضے نسخه] قندهار دکن (۳) نسخهٔ [ب] این خانواده باب
قلعه داری •

* بسم الله الرحمن الرحيم *

ستایش بیکران و نیایش بے اندازه مالک الملکے را سزد که آثار پادشاهان نامدار و مآثر اُمرای کامگار نمونه ایست از قدرت شامله و ارادت کاملهٔ او - فرمان فرمائے که احکام بالغه اش دل و دست جهانیان را فرا گرفته - هیچ ذرهٔ را بے اقدار جلیل المقدار او حرکتے میسور نیست - و بے حکم محکم او هیچ متحرکے را سکونے مقدور نه - انتظام بخشے که بساط بسیط را بوجود سلاطین عالي‌تبار زیب و زینت داده مهد امن و امان ساخت - و نوئینان بلند مقدار را با تخت نشینان نسبت جوارح با دل بخشیده واسطهٔ انجاح امور عامهٔ برایا گردانیده - نافذ الحکمے که بیک لفظ کن عالم عالم مصنوعات را از مکمن عدم بعرصهٔ وجود آورد - بالغ الحکمتے که در خلقت اشیا جهان جهان لطائف (که صاحب طبعان از دریافت آن بعجز

گرایند) ودیعت نهاد * لراقمه *

* نظم *

خدایا بحکم تو اندر جهان * زمین ساکن است و روان آسمان
بزرگي ده جنّ و آدم توئي * همه شه شهنشاه عالم توئي

و درود نامحدود بر قافله سالارے که پس از بعثت اتباع احکام آلهي نموده قلت متابعان و کثرت مخالفان را بنظر در نیاورد و بر گمراهان ضلالت منش غوایت بنیان تاخت و تاراج برده شکستهای متواتره داده جزای اعمال در کنار آنها نهاد - تا آنکه دین متینش روی عالم را فرا گرفت - و باطراف و اکناف رسیده رواج و روائي یافت * لراقمه *

* نظم *

محمد شه ملک دنیا و دین * که تیغش برانداخت بنیاد کین
بخیل رسل جمله تاج سر اوست * که ختم سري چون نبوّت برو ست

و بر آل خیر مآل و اصحاب نیک نصاب او باد - که رکن رکین ایوان حکم راني و درے از معمورۀ همه داني او یند *

اما بعد بر تماشائیان این بازیچۀ عبرت و ناظران این تماشا گاه اعتبار مخفي نماند - که والد مغفور راقم این سطور میر عبد الرزاق (که مخاطب به صمصام الدوله گردیده) در ایامے (که بقطب پورۀ اورنگ آباد حالت انزوا داشت) چون در فن سیر خیلے آگاهي بهم رسانیده (حتی که احوال سلاطین تیموریۀ هندوستان و امرای عهد آنها سر زبانش بود) و در نسب داني قسمے مهارتش رسیده (که اکثرے نام و احوال نیاگان خود ازو

تحقیق میکردند) برای صرف وقت مشغلهٔ اندیشیده بتالیف این نسخه (که مشتمل است بر احوال امرای عهد پادشاهان مزبور) توجه می‌گماشت - چنانچه احوال بسیارے ازانها مسوده نموده و جمعے از تسوید به تبییض برده بود - پس ازان (که نواب آصف جاه بر سر عنایت آمده بحضور طلبداشته بکار سرکار خود مامور گردانید - و بعد تر نواب نظام‌الدوله شهید دیوانی سرکار خود سپرده صاحب اختیار ساخت) اتمام آن نسخه در پردهٔ التوا ماند - روزے محرر این کلمات ظاهر نمود که نسخهٔ خوبے تمهید یافته - اگر اتمام می پذیرفت - آن بزرگ بر زبان آورد که تو تمام خواهي کرد - بعد تر آن مبرور بوکالت نواب صلابت جنگ امتیاز اندوخته آخر سر در هر آن کار کرد - و خانه بتاراج آمد - آن اجزا بغارت مردم رفت - بعد از چند سال قدرے اجزا بدست آمد - میر غلام علي آزاد سلمه الله (که با آن مغفور دوستی بسیار داشت) آن اجزا را فراهم آورده خطبه و تمهید نوشته احوال آن مرحوم ضمیمه ساخت - و پس ازان جزوے چند دیگر هم بهم رسید - چون راقم را فرمودهٔ آن بزرگ بخاطر می خلید همواره بخیال آن سرگرمي داشت - تا آنکه

درسال (۱۱۸۲) هزار و یکصد و هشتاد و دو هجري شروع نموده احوال تتمهٔ مردم از کتب تاریخ فراهم آورده انضمام داد و تمهیدے (که والد مرحوم در ابتدا خود نوشته - و محرر بر بیاضے

نقل گرفته بود) و خطبه و تمهیدے (که میر آزاد نوشته) با چهار ترجمه (که آنهم مرقوم قلم میر آزاد است) نیز ثبت نمود *

کتبے (که در وقت تالیف بنظر محرر این سطور بود) بدین تفصیل است - اکبرنامهٔ شیخ ابوالفضل مبارک - طبقات اکبري تالیف خواجه نظام الدین احمد - منتخب التواریخ تالیف شیخ عبد القادر بداوني - گلشن ابراهیمي مشهور بتاریخ فرشته تالیف محمد قاسم - عالم آرا تالیف سکندر بیگ منشيء شاه عباس دارای ایران - هفت اقلیم تالیف امین احمد رازي - زبدة التواریخ تالیف نور الحق - اقبال نامه تالیف معتمد خان بخشي - جهانگیر نامه که جنت مکاني احوال دوازده سالهٔ خود نوشته - ذخیرة الخوانین تالیف شیخ فرید بهکري - مجمع الافغاني که کسے برای خانجهان لودي نوشته - پادشاه نامه تالیف ملا عبد الحمید لاهوري و محمد وارث - عمل صالح تالیف محمد صالح کنبو - وقائع نعمت خان - عالمگیر نامه تالیف محمد کاظم منشي - مرآت العالم تالیف بختاور خان خواجه سرا - تاریخ آشام - خلاصة التواریخ که در عهد عالمگیر پادشاه هندوئے نوشته تاریخ دلکشا مشتمل بر بعضے سوانح عهد عالمگیري که هندوئے نوشته مآثر عالمگیري تالیف مستعد خان محمد شافي - بهادر شاه نامه تالیف نعمت خان عالي - لبّ لباب تالیف خوافیخان تاریخ محمد شاهي - فتحیه تالیف یوسف محمد خان - تذکرهٔ

مجمع النفائس تالیف سراج الدین علی خان آرزو - مرآت واردات تالیف محمد شفیع وارد تخلص - جهان کشا تاریخ نادر شاه تذکرهٔ سرو آزاد و خزانهٔ عامره هر دو مولف میر غلام‌علی آزاد مرآت الصفا تالیف میر محمد علی برهانپوری - تاریخ بنگاله *

امید از مطالعه کنندگان این کتاب آنست که اگر سهوے یا خطائے بنظر آید در اصلاح کوشند - و بنظر عیب پوش پوشند *

مخفی نماند که مغفور مبرور جامع این نگارین نامه بنای تقدیم و تاخیر احوال اشخاص که مذکور اند بر سال فوت قرار داده چون سال فوت بعضے معلوم نشده بنابران تا سالے که احوال آنها نگارش یافته همان سال را بجای سال فوت اعتبار نموده شد *

لله المنه این نامهٔ طرب افزا در سال (۱۱۹۴) یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری باتمام رسید - و تاریخ اتمام او چنین صورت گرفت *

* نظم *

قلم حدیقهٔ آراست از بهار سخن * پسند اهل خرد عیش گاه هر دانا
سواد کلک بهار آفرین راقم آن * شکست ناز ارم رشک جنة الماوی
۱۱۹۴
دبیر عقل رقم کرد سال اتمامش * زهے ادیب مصاحب مآثر الامرا

تمهیدے که مولف مغفور این نسخه هنگام شروع بقید قلم آورده

از مبادی سن رشد و تمیز با وصف صرف اوقات بمتداولات

درسیهٔ شوقی بتصفح سیر و تاریخ بود - هرگاه فرصتی دست میداد برخی بسرگذشت سلاطین سابقه عبرتی فرا میگرفت - و لختی از احوال درویشان بلند مرتبه تنبه(٢) میشد - گاهی کلام حکما و اصحاب تقی(٣) بصیرتی می افزود - و وقتی موزون سخنان شعرا اهتزازی می آورد تا آنکه در عشرهٔ ثالثهٔ سنین ندامت قرین (که ازان بعمر تغیر رود) زمانه بکشاکش ملازم پیشگی افگند - و اوقات به تحصیل معاش صرف گردید - پس ازان ترفه و تنعم باشغال دیگر انداخت مساس صفحهٔ نماند - و آشنائی کتاب از میان رفت - مگر گاه گاهی اندیشهٔ تسوید اندوختها پیرامون خاطر میگردید - تا ارمغانیئی بنورسان عالم شهود سرانجام یابد - اما زمانه بزبان حال می سرائید *

* نظم *

* دماغ برفلک و دل بپای مهر بتان *

* چگونه حرف زنم دل کجا دماغ کجا *

ناگاه از نیرنگی تقدیر و بوالعجبی روزگار در سنه (١١٥٥) یکهزار و یکصد و پنجاه و پنج عزلتی و انزوائی روی داد - که بظاهر آبستن هزاران تشویش و خلش توهم میشد - لیکن دل رهین فراوان آسودگی و آسایش بوده این فرصت غیر متصور و فراغ نامترقب را مغتنم پنداشت - و همان دیرین آرزو سراپای دل گرفت

(٢) در [بعض نسخه] تنبیهی (٣) نسخهٔ [ا] نقي - یا اصحاب نهی باشد *

و کهنه تمنّا بتازگي گل کرد - اما ملاحظهٔ تجدید ترتیب مانع
تحریر گردید - چه هر آئینے و روشے (که بخیال میگذشت)
پیشینیان بدان اسلوب دفترها پرداخته اند - و سایر فرق را از
صاحب کمالان معنوي و والا دستگاهان صوري رأساً و ضمناً و اصالةً
و تبعاً هم بعنوان بسط و اطناب وهم برسم ایجاز و اختصار
استیعاب و استیفا نموده - و دل بدان نسق نمي گرائید - و از
قبیل اعلام معلوم مي شمرد - که بغتةً بخاطر فرو ریختاند که اگر
۹۶۳
از آغاز نخستین سال جلوس عرش آشیاني (که نصرت اکبر ازان
منبي ست) تا زمان حال اُمرای والا شان و نوئینان بلند مکان
(که در نوبت دولت خود برخے به نیروی اقبال و حسن نیت
خیر مآل مصدر اُمور فخیمه و مظهر کارهای عظیمه گشته گوی
نیکنامي بستوده انجامي برده اند - و جوقے بباد بروتِ شوکت
و دستگاه و نخوت مال و جاه بخود سري و گردن کشي وبال
و نکال اندوخته) به تنسیق حروف تهجي نگارش پذیرند و در
ضمن احوال مقالات غریبه و حکایات عجیبه و تدابیر صایبه و
کاردانیهای شگرف و فوج کشیهای سترگ و بهادری نمایان
و مردانگی شایسته گذارش یابد و تقریباً کلیات سوانح دو صد
سالهٔ سلاطین ستوده شیم تیموریهٔ هندوستان شکر الله سعیهم
با بسیارے کهنه خانوادها ذکر پذیرد هرآئینه بتازه نگارین صفحهٔ
تالیف نقشے نو مي بندد - و این نامه را از مولفات دیگران امتیازے

بهم میرسد - لهذا دل نوی گزین را بدین ترتیب غریب آئین داعیهٔ تصمیم یافت - و چهرهٔ مقصود بشگرف وجه روی نمود *

اگرچه درین وقت کتابے موسوم بذخیرة الخواقین (۲) تصنیف شیخ فرید معروف بهکري متضمن احوال اُمرا بنظر رسید و اکثر مطالب آن ضمیمهٔ این نسخه گردید لیکن چون بنای آن بر اخبار سماعي مخالف تحقیق اهل این فن بود و ماخذ این نسخه کتب معتبرهٔ ثقات است رجحانے بدیهي و مزیتے ظاهر بران متحقق و ثابت گشت - و چون در عهد عرش آشیاني (که منتهای مناصب امارت پنجهزاري گري بود - مگر در آخر دولت آن پادشاه والا جاه دو سه کس بمنصب هفت هزاري پایهٔ عزت برافراختند) نوکری پادشاهي قدرے عظیم و منصبها اعتبارے سترگ داشته بسیارے در قلیل منصبے صاحب جمعیت و دستگاه بوده اند بنابرین تا پانصدی آنوقت مذکور ساخت - و تا عهد فردوس آشیاني و اواسط زمان خلدمکان (که کثرت مناصب و مراتب بمیان آمد) تا سه هزاري و صاحب طبل و علم بقید تحریر آورد و بعد ازان بنابر یساق (۳) پر مشاق دکن و افزایش نوکران و کم حاصلی ملک آن حلاوتها نماند - و رفته رفته این دایره وسیعتر گردید چنانچه درین زمانهٔ بے خیر و برکت (که بسا هفت هزاري بهفت

(۲) نسخهٔ [ج] الخوانین (۳) در [بعضے نسخه] پر مساق •

و هشت روزگار خسارت زدهٔ ننگ و نام اند - و در هر ناحیه و جانب بسیارے شش هزاري و پنج هزاري سیلي خور شش و پنج چرخ بد سرانجام) بهفت و پنج اکتفا نمود - و بیشترے اسلاف (٢)
(که بزاویه نشینئ خمول فرسوده اند) به طفیلي داستان اخلاف گرامي رتبه بنام‌آوري جاوید زندگي اندوختند - و بسیارے ابنا و احفاد (که از بے رشدي بمناصب عالیه ترقي نکرده) در ذیل نیاگان بلند مرتبه بفروغ بیان چهرهٔ احوال افروخته - و جوقے بنا بر کمالے از کمالات صوریهٔ حسبیه بلا تقید منصب معتبر بنگارش آمد و این نسخهٔ جامعهٔ کثیر الآثار **بمآثر الأمرا** مسمی گردید *

چون درین دودمان سلاطین تیموریه برای هر یکے از آبای سامیه و أمهات صافیه لقبے تعین مي یابد (چنانچه صاحبقران مراد از امیر تیمور است - و فردوس‌مکاني اشاره بظهیر الدین محمد بابر پادشاه - و جنت آشیاني عبارت از نصیرالدین محمد همایون و عرش آشیاني لقب عظیم جلال‌الدین محمد اکبر است و جنت مکاني ایما به نورالدین محمد جهانگیر - و فردوس آشیاني و اعلی حضرت هردو خطاب شهاب الدین محمد صاحبقران ثاني شاه جهان‌است - و خلدمکان مراد از نفس‌نامئ محيالدین محمد اورنگ‌زیب عالمگیر غازي ست - و خلد منزل قطب‌الدین

---

(٢) در [بعضے نسخه] فرمودہ اند ٭

محمد معظم شاه عالم مخاطب ببهادر شاه است - و والدهٔ ماجدهٔ عرش آشیانی حمیده بانو بیگم ملقبه بمریم مکانی - و أم محترمهٔ خلد مکان ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل - و همشیرهٔ کلان ایشان جهان آرا بیگم مدعو به بیگم صاحبه اند) بنابرین درین کتاب هرجا ضرورت داعی بود بنابر اختصار بالقاب اکتفا رفت - و بنام دیگر پادشاهان تصریح بکار آمد - مگر بعضے جا محمد شاه پادشاه را بلقب فردوس آرامگاه یاد نموده شد *

خطبه و تمهیدے که میر غلام علی آزاد ادامه الله بر سر اجزای فراهم آمدهٔ ابتداءً نوشتند

چون نسخهٔ مزبور رواج یافته فی الجمله نام شهرتے تحصیل نموده و نیز خطبهٔ مذکوره مشتمل بر احوال مولف مرحوم بود راقم سطور آنرا ضمیمهٔ کتاب گردانید *

حمد شاهنشاهے که اورنگ نشینان سلطنت را رتبهٔ والای جهانبانی کرامت نمود - و مسند طرازان امارت را منصب پیش دستی این گروه والاشکوه مرحمت فرمود - و صلوة و سلام بر جهان پناهے که نظم و نسق کارامت بچه رونق پرداخت - و عالم جن و بشر را بمهر خدا داد نبوت مسخر ساخت - و آل فرخنده خصال که شاهزادهای والاتبار اند - و اصحاب تقدس انتساب که وزرای عالی مقدار اند *

اما بعد این کتاب ست ممتاز و کارنامه ایست بے انباز تصنیف مورد تائیدات یزداني جامع کمالات انساني امیر بے نظیر نواب صمصام الدوله شاه نواز خان علیه‌الرحمة و الرضوان که بخامهٔ سحرطراز بتحریر این‌نسخه پرداخت - و مدت پنج سال باحیای جمعے ابنای جنس خود صرف ساخت - ماهران فن اخبار و محققان وقائع روزگار مي‌شناسند که مصنف علیه الرحمة چه قدر خون از رگ اندیشه چکانیده - و مراتب تحقیق مطالب و تصحیح مقاصد بکجا رسانیده - اما اوراقے که بتسوید در آمد قریب دوازده سال در طاق نسیان ماند - و این طاؤس رعنا در کنج قفس بال و پرے بیفشاند (۲) - فرصت دست نداد که مسوده از سواد به بیاض بر آید و شب یلدا بصبح عالم‌افروز گراید - تا آنکه مصنف علیه‌الرحمة را جرعهٔ شهادت چشاندند - و نتائج طبع والا را بگرد یتیمي نشاندند - خانهٔ مصنف بتاراج درآمد - و کتب‌خانه یکقلم شیرازهٔ جمعیت گسیخت - فقیر غلام علي متخلص بآزاد حسیني واسطي بلگرامي (که با مصنف علیه الرحمة دوستي لانهایت داشت) بر فقدان این کارنامهٔ بے نظیر دستهای افسوس برهم مالید - و مدتے ریشهٔ سراغ در شش جهت دوانید - هیچ گل نکرد که این نسخه کجا رفت - و بدست که افتاد - بعد یک سال کامل از شهادت

---

(۲) در [چند نسخه] نیفشاند •

مصنف علیه الرحمة سررشتهٔ تفحص بجائے رسید - و یوسف گم گشته چهرهٔ پیدائي وا نمود - طرفه شگفتگي بهم رسید - و عجب انشراح دست داد - فی‌الفور آستین بترتیب و تبییض این مسوده برشکست و اوراق پریشان را شیرازهٔ جمعیت بر بست - و هرگاه این نسخهٔ مجزّا از کتب خانهٔ مصنف علیه الرحمة هجرت نموده جای دیگر افتاد از بے احتیاطي اجزاء نسخه یکجا نماند - و حکم اوراق خزان بهم رساند - بعد محنت تمام اوراق پراگنده فراهم رسید - لیکن ترجمهٔ قطب الملک عبدالله خان وزیر اعظم محمد فرخ سیر پادشاه (که مصنف علیه الرحمة بقلم داده بود) بمعرض تلف درآمد و ترجمهٔ امیر الاُمرا سید حسین علي خان برادر قطب الملک از اول ناقص بدست افتاد - و ترجمهٔ نواب آصف جاه و خلف او نواب نظام الدوله شهید مصنف علیه الرحمة خود بتحریر در نیاورد - و تنگ چشمي روزگار فرصت نداد - جلالت شان این هر چهار امیر آفتاب‌نظیر ظاهر - و اثبات تراجم اینها درین نامهٔ والا قدر از جملهٔ ضروریات - اتفاقاً فقیر تراجم اربعه را در تالیف خود سرو آزاد لباس رقم پوشانیده - ترجمهٔ قطب الملک و نواب (۲) آصف جاه و نواب نظام الدوله شهید از سرو آزاد درینجا نقل افتاد - و ترجمهٔ امیر الاُمرا سید حسین علي خان هر قدر که

---

(۲) نسخهٔ [ا] بعینها از سرو آزاد *

بدست آمد بحال داشته آغاز آن از سروآزاد انضمام پذیرفت و بعضی تراجم دیگر ضروري درین‌اجزا نیست - مثل ترجمهٔ شیخ ابو الفضل صاحب اکبرنامه که عمدگی او حاجت شرح ندارد و مصنف علیه الرحمة در انشا تتبع شان او میکند - و ترجمهٔ سعدالله خان وزیر اعظم فردوس آشیاني - و مصنف علیه الرحمة در بعضی مواضع حوالهٔ مطلبي بزبان قلم میدهد - و محل حواله ناپیدا ست - ازینجا مستفاد میشود که نامهٔ طراز علیه الرحمة تراجم عمدگان (۲) را در سلک تحریر کشیده - لیکن تندباد حادثه بغارت برد - و نیز قلم مصنف علیه الرحمة بعضی تراجم را ناتمام گذاشت - هرچه شد شد - و هرچه ماند ماند - اکنون کرا دماغ که این تراجم را فراهم آرد - و بالحاق پردازد - و دیباچهٔ کتاب مصنف علیه الرحمة خود املا نمود - مگر تحریر حمد و صلوة باقي مانده بود - فقیر (۳) فقرات حمد و صلوة نوشته مصدّر ساخت - و درین مقام اول ترجمهٔ مصنف علیه الرحمة ثبت میشود - بعد ازان شروع در تحریر اصل کتاب میرود - بعونه سبحانه تعالی *

---

(۲) نسخهٔ [اب] عمده را (۳) نسخهٔ [ب] فقیر در مکان حمد و صلوات آیهٔ قرآني را تبرکا تاج عنوان ساخت ٭

نواب صمصام الدوله شاه نواز خان شهيد خوافي اورنگ آبادي رحمه الله تعالى

نام اصلي او مير عبد الرزاق است - و اصلش از اعيان سادات خواف - جدّ اعلاى او مير كمال الدين در عهد اكبر پادشاه از خواف سرے بهند كشيد - و در سلك عمده نوكران پادشاهي درآمد - پسرش ميرک حسين در زمان جهانگيري نوكري درگاه سلطاني بامتياز داشت - پسرش ميرک معين الدين مخاطب به امانت خان در عهد شاه جهاني بمنصبے عمده فرق امتياز(۲) برافراخت - و در عهد عالمگيري بديواني لاهور و ملتان و كابل و كشمير بنوبت سرفرازي يافت - و هنگامے (كه صوبه داري ملتان بشاهزاده شاه عالم نامزد شد) نيابت صوبه داري بامانت خان ضميمهٔ ديواني قرار يافت - و او باقتضاى خطاب خود در كمال امانت و ديانت بسر مي‌برد *

وقتے در ايام ديواني حكم سلطاني بنام او صدور يافت - كه فلان شخص را روانهٔ درگاه بايد ساخت - امانت خان آن شخص را طلبيده تكليف رفتن درگاه سلطاني كرد - آن شخص گفت اگر شما كفيل آبروى من ميشويد ميروم - امانت خان جواب داد كه من بر شخصے كه با پدر و برادران سلوک چنين و چنان

---

(۲) نسخهٔ [ج] اعتبار *

کرده باشد (یعني عالمگیر پادشاه) اعتماد ندارم - چگونه کفیل میتوانم شد - منهیان این خبر را به پادشاه رسانیدند - پادشاه در غضب آمد - و از منصب و جایگیر (٢) و دیوانی خالصه عزل کرد - امانت خان ایامے معدود بیکار ماند - آخر پادشاه را نقش خاطر شد که این شخص از خدا ترسید - و ملاحظهٔ من نکرد - همین وصف والا مربي شد - پادشاه او را باز نواخت و بمنصب و جایگیر و دیوانی خالصه پیرایهٔ امتیاز بخشید و نوعے شخصیت او ذهن‌نشین شد - که در جمیع مهمات قول و فعل او را اعتماد کلي بهم رسید - ایامے (که پادشاه در هند بود - و صوبه‌داری دکن بخانجهان بهادر کوکلتاش عنایت فرمود) دیوانی دکن و بخشي گري و وقائع نگاري به امانت خان مرحمت شد - او دیواني را باستقلال تمام کرد - خان جهان بهادر اکثر بخانهٔ او مي‌آمد - و او را نظامت اورنگ آباد هم شده بود *

از جملهٔ پسران او چهار کس اعتبار بهم رسانیدند - اول میر عبد القادر دیانت خان - دوم میر حسین امانت خان که یکے بدیوانی تن و دیگرے بدیوانی خالصه سرفرازي یافت و نیز امانت خان را حکومت بندر سورت مقرر شد - و بعد

---

(٢) نسخهٔ [اب ج] جایگیر و خدمت عزل کرد •

فوت او حکومت آنجا بدیانت خان عنایت شد - و این دیانت
خان پیش از حکومت سورت بدیوانی دکن مامور شده بود
و بعد حکومت سورت دو باره بدیوانی دکن سر عزت برافراخت
سیوم میر عبدالرحمن وزارت خان - متخلص بگرامي - او بدیوانی
مالوه و دیوانی بیجاپور سربلندي یافت - شعر برجسته میگفت
و دیوانے فراهم آورده - ازوست * نظم *

* تا قافله سالار جنون فال سفر زد *
* دیوانهٔ ما دامن صحرا بکمر زد *

* دیگر *

* فصل گل آمد و من توبهٔ بیجا کردم *
* چه ستم برقدح و جور بمینا کردم *
* با رفیقان زخودرفته سفر دست نداد *
* سیر صحرای جنون حیف که تنها کردم *

چهارم کاظم خان که بدیوانی ملتان سرفرازي یافت - میر
حسن علي (۲) پسر کاظم خان مذکور پدر نواب صمصام الدوله
شاه نواز خان است - و نسب نواب صمصام الدوله از جانب مادر
بمیر حسین امانت خان که بالا مذکور شد میرسد - میر
حسن علي والد نواب صمصام الدوله در عمر بیست سالگي فوت کرد
و فرصت نشو و نما نیافت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] حسین علي *

مخفي نماند که اولاد میرک معین الدین امانت خان مذکور بحد کثرت رسید - و محلهٔ عظیمے ازین قبیله در بلدهٔ اورنگ آباد آبادي پذیرفت - و دیوانيِ دکن و اکثر خدمات عمدهٔ این ممالک باین دودمان تعلق گرفت - و عالمے از فیض این خاندان بهره اندوخت - دیوانيِ دکن بعد میر عبدالقادر دیانت خان به خلف او علي نقي خان مقرر شد - و بخطاب پدر یعني دیانت خان مخاطب گردید - و بعد وفات او این منصب والا بمیرک محمد تقي پسر او تفویض شد - و خطاب وزارت خان یافت - و بعد از انتقال او ببرادرش میر محمد حسین خان تقرر گرفت - میر محمد حسین خان در عهد نواب آصف جاه و بعد آن در کمال اعتبار بسر مي‌برد - و آخرها بخطاب یمین‌الدوله منصور جنگ سرفرازي یافت - و او و نواب صمصام الدوله در یکروز بمرتبهٔ شهادت فایز شدند *

اکنون باحوال نواب صمصام الدوله زبان قلم را رطب مي‌سازم مناقب این امیر بے نظیر زیاده ازانست که زبان قلم تقریر تواند کرد - یا وسعت قرطاس احاطه تواند نمود - حقا که چشم روزگار امیرے باین جامعیت کمالات ندیده - و سپهر کهن سال صاحب دولتے باین حیثیت در میزان نظر نسنجیده - از عنفوان نشوونما آثار رشد از ناصیهٔ او پیدا بود - و انوار استقبال از جبین

حال جلوه مینمود - ولادت او بیست و نهم رمضان سنه (۱۱۱۱)

احدی عشر و مائة و الف در دار السلطنت لاهور واقع شد
چون اقرباء او اکثر در اورنگ آباد بودند باین علاقه در ریعان شباب
از لاهور باورنگ آباد آمد - در اوائل بمنصبے از پیشگاه نواب
آصف جاه (طاب ثراه) سرفرازي يافت - و بعد چندے بدیوانیء
پادشاهیء صوبهٔ برار مامور شد - و مدتے برین عهده قیام نمود
و بر وجه احسن سرانجام داد - نوعیکه نواب آصف‌جاه نوبتے
فرمود - کار میر عبد الرزاق خان نمکے دارد - چون محمد شاه والیء
دهلي در سنه (۱۱۵۰) خمسین و مائة و الف نواب آصف جاه را
بحضور خود طلبید و نواب آصف جاه خلف الصدق خود نواب
نظام الدوله ناصر جنگ را به نیابت خود در دکن گذاشته عازم
دارالخلافه شد صحبت نواب صمصام‌الدوله با نواب نظام الدوله
گیرا افتاد - نواب نظام‌الدوله او را بدیوانیء سرکار خود و دیوانیء
پادشاهي هردو سرافراز فرمود - و او هردو خدمت عمده را
باستقلال تمام سرانجام داد - و دیانت و امانت را بسرحد
کمال رسانید *

چون نواب آصف جاه از هند بدکن لوای معاودت بر افراخت
مغویان نواب نظام الدوله را بر سر مخالفت والد بزرگوار آوردند
رای نواب صمصام الدوله برین نبود - بلکه تحریض بر موافقت
مینمود - چون جمّ غفیر از مغویان هر طرف بودند گفتهٔ نواب
صمصام الدوله پیش نرفت - روزے که با پدر و پسر جنگ واقع

شد نواب صمصام الدوله بر فیل ردیف نواب نظام الدوله بود
چون فوج نواب نظام‌الدوله شکست خورد و مردم (۲) آصف جاهي
فیل او را حلقه کردند حرز الله خان نبیرهٔ سعد الله خان وزیر
(که با نواب صمصام الدوله آشنائي داشت) با او گفت - که
(۳) نظام الدوله بخانهٔ پدر میرود - شما کجا میروید - شرط رفاقت
تا وقتیکه باید بجا آوردید - اکنون ازین مهلکهٔ کناره باید کرد
مشار الیه از فیل فرود آمده یکسو شد - و مدتی معاتب نواب
آصف جاه ماند - و انزوائی (۴) اختیار نمود - درین ایام بتحریر و تسوید
مآثرالامرا اشتغال ورزید - و مدت پنج سال اوقات برین منوال
گذرانید - آخر نواب آصف جاه در پایان عهد خود مطابق سنه
(۱۱۶۰) ستین و مائة و الف او را از عتاب برآورد - و بدستور
سابق بدیوانی برار مامور ساخت - و عنقریب نواب آصف جاه
درگذشت - و نواب نظام‌الدوله بر مسند پدر به نشست - و نواب
صمصام الدوله را از برار طلبیده بدیوانی سرکار خود بدستور
سابق سرفراز ساخت - و او باستقلال تمام عهدهٔ دیواني را
(که کار وزارت شش صوبهٔ دکن است) سرانجام داد - و چون نواب
نظام الدوله حسب الطلب احمد شاه فرمانروای هندوستان قصد

---

(۲) نسخهٔ [ا] مردم آصفجاه (۳) نسخهٔ [ج] نواب نظام الدوله (۴)
در [بعضی نسخه] انزوا اختیار نمود •

شاه جهان آباد کرد نواب صمصام الدوله را بدکن گذاشت - و وقت وداع انگشتري خود را بار عنایت کرد - و فرمود این مهر سلیماني ست - لیکن نواب نظام الدوله تا دریای نربده (۲) رفته بر طبق حکم سلطاني بدکن عطف عنان نمود - و چون رایات نواب نظام الدوله در ملک ارکات خرامید و بر مظفر جنگ ظفر یافت نواب صمصام الدوله هر چند بنواب نظام الدوله عرض کرد که اقامت این آلکا (۳) مصلحت نیست محمد علي خان پسر انور الدین خان شهامت جنگ گوپاموئي را باتفاق فرنگیان انگریز درین ملک باید گذاشت که اینها برای تنبیه نصارای (۴) فراسیس پهولجهري (۵) کفایت میکنند نواب نظام الدوله گوش نکرد - و بعضی کوتاه اندیشان (که بنابر اغراض نفسانیٔ خود اقامت آن ملک میخواستند - و برای منفعت جزوي چشم از انتظام کلي پوشیدند) مزاج نواب نظام الدوله را بر سر اقامت آن ملک آوردند - تا آنکه گذشت آنچه گذشت *

بعد شهادت نواب نظام الدوله ریاست بمظفر جنگ رسید

---

(۲) نسخهٔ [اب ج] نربدا - بالف (۳) در [نسخها] الکه بها مي نویسد اما در کتب لغت آلکا بالف آمده (۴) نسخهٔ [ج] نصارای فراسیس کفایت میکنند (۵) در [بعضی نسخه] پهلچهري - و در [بعضی] پهلچري - و در [بعضی] پهلچري - و در [بعضیجا] پهلچیري *

و ازان ملک عطف عنان فرمود - و قریب شهر کرپه (۲) رسیده بقتل رسید - و مسند ریاست بتمکن نواب صلابت جنگ امیر الممالک خلف الصدق نواب آصف جاه زینت پذیرفت - و الویهٔ فیروزي از نواحئ کرپه بر سر شهر کرنول رسید - نواب صمصام الدوله تا اینجا همراه لشکر بود - در کرنول از لشکر جدا شده بر جناح استعجال خود را باورنگ آباد رسانید - فقیر محرر ترجمه نیز باتفاق وقت (۳) با نواب صمصام الدوله از لشکر باورنگ آباد آمد نواب صمصام الدوله بشهر رسیده چندے خانه نشیني اختیار کرد و نهم رجب سنه (۱۱۶۵) خمس و ستین و مائة و الف قصد حضور نواب امیر الممالک بحیدر آباد کرد - و بعد وصول حضور بصوبه دارئ حیدرآباد امتیاز یافت - و بعد چندے از صوبه داري معزول شده باورنگ آباد آمد - و گوشهٔ انزوا بر گزید - تا آنکه نواب امیر الممالک باورنگ آباد تشریف آورد و چهاردهم صفر سنه (۱۱۶۷) سبع و ستین و مائة و الف نواب صمصام الدوله را بعطای خلعت وکالت مطلق خود و از اصل و اضافه بمنصب هفت‌هزاري هفت هزار سوار و خطاب صمصام‌الدوله بر نواخت - و او مدت چهار سال بمنصب وکالت مطلق پرداخت و بحسن رای و تدبیر مهمات جزوي و کلي را طرفه رونقے داد

---

(۲) یا کڑپه باشد (۳) در [چند نسخه] باتفاق نواب ٭

باوصف بے اسبابي طاسے بربهت - که عقل عقلا را حیران ساخت - چه وقتے (که وکالت باو مقرر شد) سرکار نواب امیرالممالک عجب حالتے داشت - که از بے زري نوبت بفروخت اثاث البیت رسیده بود - نواب صمصام الدوله نوعے حسن تردد نمود که آب رفته بجوی آمد - و نسق برهم خورده باز انتظام پذیرفت - سرکشان حلقهٔ اطاعت در گوش و کج مزاجان غاشیهٔ راستي بر دوش کشیدند و امن عجیبے در ممالک بهم رسید - و رعایا و برایا در ظلال عدالت و انصاف طرفه آسودگي یافتند - و در عرصهٔ چهار سال مدت وکالت خود جمع و خرج ملک را برابر کرد - مي گفت سال آینده انشاءالله تعالی جمع بر خرج مي افزاید *

بالجمله بعد تقرر وکالت عنقریب رایات نواب امیرالممالک را در اهتزاز آورد - و بارادهٔ تنبیه رگهو بهوسله جانب برار متوجه شد و رگهو را مالش داده پنج لک روپیه پیشکش بر گرفت - و از برار رو بطرف نرمل کرد - سریا راو (۲) زمیندار نرمل از عهد نواب آصف جاه پای تمرد افشرده مکرر فوج سرکار را غارت کرده بود نواب صمصام الدوله بحکمت عملي اورا مقید ساخت - و ملک او را بضبط سرکار عالي درآورد - و در سال اول از وکالت این دو کار عمده بر کرسي نشاند - و ایام برشگال در حیدرآباد

---

(۲) در [بعضے نسخه] سریا راو •

گذرانید - و در سال دوم از وکالت سنه (۱۱۶۸) ثمان و ستین و مائة و الف نواب امیرالممالک را بملک میسور برد - و از راجهٔ میسور پنجاه لک روپیه پیشکش بر گرفت - و اوائل موسم برشکال بحیدرآباد معاودت نمود - درین ایام سلطان دهلي عالم‌گیر ثاني برای نواب صمصام الدوله ماهي و مراتب فرستاد - شخصے این مصرعه تاریخ یافت * ح *

۱۱۶۸

* از شاه هند آمد ماهي و هم مراتب *

در سال سیوم از وکالت سنه (۱۱۶۹) تسع و ستین و مائة و الف کمک راو بالاجي کرد - بیانش اینکه راو بالاجي شهر سانور(۲) را محاصره کرد - افاغنهٔ سانور حصار شهر را مستحکم نموده پای جلادت افشردند - و بارها از حصار برآمده مردم مورچال را زدند - راو بالاجي عاجز آمد - و استمداد از نواب صمصام‌الدوله کرد - سبحان الله مثل راو بالاجي (که ممالک دکن و هند را بتصرف در آورده - و پادشاه دهلي و ارکان(۳) سلطنت را متزلزل ساخته) رجوع بنواب صمصام الدوله آورد - و دست بدامن استعانت زد - نواب صمصام الدوله نواب امیرالممالک را بکمک راو بالاجي برد - و لشکر را بساٺور رسانید - و مورچال قایم کرد و آتش کاري توپخانه بجائے رسانید که افاغنه رنگ باختند

(۲) نسخهٔ [ب] شانور (۳) نسخهٔ [ب] و سلطنت اورا ٭

و در مصالحه زدند - بعد ازین نواب صمصام الدوله در فکر
بر انداخت نصارای افتاد *

مخفي نماند که چون نواب نظام الدوله ناصر جنگ برای
دفع مظفر جنگ بملک ارکات رفت مظفر جنگ باعانت نصارای
فراسیس ساکن پهولچهري مصاف داده شکست یافت - نصارای
به پهولچهري خزیدند - و مظفر جنگ دستگیر شد - باز نصارای باتفاق
افاغنه راه غدر پیمودند - و نواب نظام الدوله را شهید ساختند
و مظفر جنگ را بسرداري برداشتند - نوعی (که راقم ترجمه در سرو آزاد
مفصل بقلم آورده) اینکه پیش ازین نصارای در بنادر مخصوص بودند
و پا از حد خود بیرون نمیگذاشتند - بعد شهادت نواب نظام الدوله
چیره شدند - و لذت ملک گیري دریافتند - بعضے ملک ارکات را (۲)
فراسیس بتصرف درآورد - و بعضے آن الکا را نصارای انگریز فراگرفت
و نیز انگریز بر بنگاله مسلط شد - و قلعهٔ بندر سورت را گرفت
و هلمّ جرّا ابتدای بنای تسلط نصارای اینست * (۳)

القصه بعد شهادت نواب نظام الدوله مظفر جنگ نصارای
فراسیس را نوکر گرفت - و رفیق خود ساخت - و بعد قتل او
نصارای بصیغهٔ نوکري در رکاب نواب امیر الممالک شدند
و سیکاکل و راج بندري و دیگر مواضع را در جایگیر خود گرفتند

---

(۲) در [اکثر نسخه] خیره (۳) نسخهٔ [ج] ابتدای تسلط نصارای *

و طرفه اقتدارے بہم رسانیدند - که حکم حکم ایشان شد
موسي بوسي سردار نصاری بخطاب سیف الدوله عمدة الملک
ناموري اندوخت - و حیدر جنگ صاحب اختیار سرکار عمدة الملک
گردید - جنس و فصل حیدر جنگ اینکه نام اصلی او
عبدالرحمٰن است - پدرش خواجه قاندر بلخي در عہد نواب
آصف جاه از بلخ آمده اعتبارے پیدا کرد - و فوجدار مچهلي بندر
شد - و محاسبۂ سرکار بر ذمۂ او برآمد - و او در مچهلي بندر
با بعضے نصاری آشنا شده بود - باین علاقه به بندر پهولچهري رفت
و در پناه نصاری نشست - حیدر جنگ دران وقت خرد سال بود
و کورندور نام کپتان یعني حاکم پهولچهري او را بسیار دوست
میداشت - و چون مظفرجنگ رئیس شد کورندور جمعے نصاری را
بسرداری موسي بوسي همراه مظفر جنگ کرد - و عبدالرحمٰن را
(بنابر اینکه جہت جامع بین المسلمین و النصاری است) همراه
موسي بوسي داد - و چون عبدالرحمٰن جوهر قابل بود ترقی عظیمے
کرد - و حل و عقد سرکار فرنگي بدست آورد - و باسد الله
حیدر جنگ مخاطب شد *

الحاصل نواب صمصام الدوله بعد انفصال معاملۂ افاغنۂ سانور
خواست که نصاری را از میان بردارد - نواب امیرالممالک باشارۂ
نواب صمصام الدوله نصاری را از نوکري بر طرف کرد - نصاری
از لشکر جدا شده راه حیدر آباد گرفتند - و شهر حیدر آباد را

در اختیار خود کرده متحصّن شدند - نواب امیر الممالک متعاقب[۲] رسیده شهر را محاصره کرد - تریب دو ماه محاصره ماند - و جنگها باهم واقع شد - آخر بنا بر نفاق اعیان بصلح انجامید - و عمدة الملک و حیدر جنگ آمده ملاقات نمودند - و چون در ایام محاصره انتظام جاگیرات نصاری برهم خورده بود عمدة الملک و حیدر جنگ رخصت گرفته بطرف راج بندري و سیکاکول[۳] محالات جاگیر خود رخت بربستند - نواب صمصام الدوله برشکال در حیدر آباد بسر برد

و در سال چهارم از وکالت سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف از حیدر آباد برآمد - رام چندر مرهتّه از عهد نواب آصف جاه بهالکي و غیره محالات توابع صوبهٔ بیدر جاگیرات لکوک در تصرف داشت - و از بے سلیقگي و بے حیثیتي بتقدیم لوازم نوکري نمي رسید - نواب صمصام الدوله خواست که جاگیرات را ازو انتزاع نماید - رامچندر باستعداد اسباب جنگ پرداخت - و حرکت مذبوحي کرده حلقهٔ اطاعت در گوش کشید - و جاگیرات او سواے بهالکي بضبط سرکار عالي درآمد - نواب صمصام الدوله اوائل برشکال با نواب امیر الممالک باورنگ آباد آمد - و درین ایام فوجے را فرستاده قلعهٔ دولت آباد را محاصره کرد - و از سادات بخاري (که از عهد عالمگیر پادشاه قلعه داري را متوارث بودند) قلعه را گرفت

---

(۲) در [اکثر نسخه] بتعاقب رسیده (۳) در [بعضے جا] چیکاکل ه

بعد ازین فلک شعبده‌باز ورق گرداني آغاز کرد - و در شکست نواب صمصام الدوله کمر کین بر بست - و آن همه عقل و هوش که داشت ازو باز گرفت *

مجملا شرح واقعه اینکه - زر مشاهرهٔ سپاه بسیار بر ذمهٔ سرکار بود - مغویان سپاه را برغلانیدند - سپاه هنگامهٔ تقاضا برپا نمودند نواب صمصام الدوله اگر قصد میکرد بسرانجام دو لک روپیه این فتنه فرو مي نشست - چون وقت زوال دولت رسیده بود اعتنا نکرد - بتاریخ ششم ذي القعده سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف مردم سپاه نواب شجاع الملک بسالت‌جنگ خلف نواب آصف جاه را از خانه برآورده پیش نواب امیر الممالک بردند - و خلعت وکالت مطلق از عزل نواب صمصام الدوله دهانیدند - طرفه بلوای عام شد - و اوباش و بازاریان شهر غلو کرده خواستند که بر خانهٔ نواب صمصام الدوله ریزند اما اسبابی بظهور آمد که تا شام بلوی در توقف افتاد - شب اهل بلوی متفرق شدند - نواب صمصام الدوله اندیشید که فردا اگر یورش نمایند با آنها مقابل شده نمي توان جنگید - بهتر آنکه کناره باید کرد - نیم شب احمال و اثقال ضروري بر افیال بار نمود و خانه را با امتعهٔ لکوک و اقسام نفائس و تنسوقات واگذاشت و با جمیع اهل بیت ذکور و اناث قصد قلعهٔ دولتاباد کرد - از رفقاء او قریب پانصد کس سوار و پیاده حق رفاقت بجا آوردند - مشعلها

روشن‌کرده صمصام از خانه برآمد - و رو بظفر دروازهٔ حصار شهر پناه آورد - محافظان ظفر دروازه تاب اقامت نیاورده رو بفرار نهادند قفل دروازه شکسته از دروازهٔ شهر پناه برآمد - و قریب بصبح هشتم ذی القعده سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف بدولتاباد رسید بعد رفتن او بقلعه اثاث البیت او قدرے بتاراج غارتگران رفت و اکثر بضبط سرکار عالي درآمد - بعد چندے فوجے از سرکار تعین‌شد و قلعهٔ دولتاباد را محاصره کرد - و جنگها درمیان آمد *

نواب صمصام الدوله بشمائل رضیه و خصائل مرضیه متحلي بود اما گاه باشد که حق‌تعالی نظرکردهای خود را از نظر خلق مي‌اندازد و برای رفع مراتب اُخروي در دار الامتحان دنیا ببلائے مبتلا مي‌سازد مصداق این معني در نواب مذکور مشاهده افتاد - که با آن فضائل و شمائل جمیع خلائق امیر و فقیر و درباري و بازاري ازو برگشتند و جز بگیر و بکش حرفے بر زبان (۲) نمي آوردند - اگر کسے بر جادهٔ وفا قایم بوده دوستئ او را بحال داشت کجا یارا که دم زند یا سلسلهٔ تلاشے جنباند - فقیر تنها خود را بر آشوب قیامت زدم و نظر از مخالفت تمام عالم برداشتم - و با نواب شجاع الملک ملاقاتها نموده بنای مصالحت گذاشتم - و برای تمهید قواعد اصلاح و تشئید مبانئ آشتي مکرر بقلعه رفتم - و بچه سحر پردازي

(۲) نسخهٔ [ب] زبانها *

و افسون کاري محاصرۀ قلعه را بر خیزانیدم - و هنوز شروط مصالحه باتمام نرسیده بود که نواب نظام الدوله ثاني ناظم صوبۀ برار از ایلچپور باورنگ‌آباد تشریف آورد - و نواب امیرالممالک او را بمنصب والای ولي عهدي خود مخصوص ساخت - و بنظام الملک آصف جاه مخاطب گردانید - نواب آصف جاه ثاني راقم ترجمه را طلبیده باستمالت نواب صمصام الدوله مامور ساخت - و طومار مطالب او را موافق استدعا دستخط فرموده حوالۀ فقیر نمود طومار را گرفته بقلعه رفتم - و اورا سرگرم ارادۀ حضور ساختم - نواب آصف جاه سرداران عمده را باستقبال فرستاد - نواب صمصام الدوله غرۀ ربیع الاول سنه (۱۱۷۱) احدی و سبعین و مائة و الف از قلعه برآمده در ظاهر قلعه با سرداران استقبال ملاقات نمود - و همان روز ملازمت نواب آصف جاه ثاني و نواب امیرالممالک حاصل کرد و مورد انواع مراحم گردید *

درین ایام بالاجي راو بارادۀ مخالفت قریب اورنگ آباد رسید و بسواس راو پسر خود را مقدمة الجیش کرد - و راجه رام چندر (که از موطن خود بعزم حضور نواب امیر الممالک بسندکهیر سي کروهي اورنگ آباد رسیده بود) مرهته او را درانجا محاصره نمود - و قافیۀ او را تنگ ساخت - نواب آصف جاه از اورنگ آباد بسندکهیر (۲) نهضت فرمود - و رام چندر را از ورطۀ

(۲) نسخۀ [ب] بسند کهیرا *

هلاکت را رهانید - و در عرض راه محاربات عظیمه بوقوع آمد

نواب آصف جاه داد شجاعت و جگرداري داد - و جمعے کثیر (۲)

اعادي را بشمشیر آتشبار سپند مجمر ساخت - نواب صمصام الدوله

درین نهضت ملتزم رکاب بود - درین اثنا خبر آمد که عمدة الملک

موسي بوسي و حیدر جنگ از کار جایگیرات خود فراغ حاصل

کرده قصد حضور نواب امیر الممالک دارند - و بحیدر آباد

رسیدند - و حیدر جنگ نواب صمصام الدوله را متواتر خطوط (۳)

نوشت - و آن‌قدر مراتب اخلاص بمعرض اظهار درآورد که

مشار الیه را بر اخلاص او اعتماد کلي بهم رسید - و از مکرو بیم

غفلت تام روی داد - و لشکر فیروزي از سندکهیر معاودت نموده

در حوالی شاه گدهه رسیده بود که حیدر جنگ بحضور رسید

و لشکر بهیئت مجموعي باورنگ آباد آمد - و سواد شمالی

شهر مخیم شد *

نواب صمصام الدوله زمام اختیار خود را بکلي بدست

حیدر جنگ سپرد - و او براه چاپلوسیها در آمد - و دامے از مکر

و فریب بر چید - هرچند آشنایانے که بر خداع او آگاه شدند

بصراحت و کنایت بنواب صمصام الدوله خبر کردند باور ننمود

و تکیه بر اخلاص دشمن نموده خیر خواهی آشنایان را در میزان

---

(۲) نسخهٔ [ج] جمعے اعادي را (۳) نسخهٔ [ج] خط نوشت *

اعتبار نسنجیدن - تا آنکه بتاریخ بیست و ششم رجب سنه (۱۱۷۱) احدی و سبعین و مائة و الف نواب امیر الممالک بسیر باغ بیگم واقع اورنگ آباد تشریف برد - و حیدر جنگ مادهٔ خداع آنجا مهیا ساخت - نواب صمصام الدوله و نواب یمین الدوله که بالا مذکور شد حسب الطلب در باغ بیگم رفتند - هر دو را نظر بند کردند - و بلشکر برده هر کدام را در خیمهٔ علیحده جای دادند - و میر عبدالحي خان و میر عبدالسلام خان و میر عبد النبي خان پسران نواب صمصام الدوله را نیز طلبیده با پدر در یک خیمه مقید ساختند - و (۲) دور خیمه محافظان نصاری نشستند - و خانهٔ نواب صمصام الدوله را دو باره آنچه جمع شده بود بغارت بردند - و مستورات سادات را از خانه اخراج نمودند و اقربای نواب صمصام الدوله را و متوسلانے که فی الجمله استطاعتے داشتند آنها را در قید شدید کشیدند - و زرها گرفتند - و ستمے بر سادات گذشت که واقعهٔ کربلا بتازگي صورت گرفت *

الحاصل این حرکات بر حیدر جنگ مبارک نیامد - نواب آصف‌جاه ثاني درین فکر افتاد که نقش هستیٔ او را از صفحهٔ روزگار بشوید - وجهش اینکه حیدر جنگ با نواب صمصام الدوله نقض عهد کرد - و اطمینان ازو برخاست - وجه دیگر اینکه حیدر جنگ

---

(۲) نسخهٔ [ج] و در خیمه ٭

اول نواب آصف‌جاه را بے پر و بال ساخت - بعد ازان بقید نواب صمصام‌الدوله پرداخت - بیانش اینکه نواب آصف جاه فوج سنگینے از برار در رکاب آورد - و رتق و فتق مهمات ملکي و مالي در قبضهٔ اقتدار خود کرد - حیدر جنگ دید که با وصف نواب آصف جاه نقش تسلط من درست نمي‌تواند نشست - در شکست نواب آصف جاه افتاد - و بانواع حیله سازي فوج را از نواب جدا ساخت و زر سپاه هشت لک روپیه از نزد خود تسلیم نمود - و نواب را تنها ساخت - بعد ازان نواب صمصام الدوله را مقید کرد - و خاطر خود را از هردو طرف جمع نمود - و خواست که نواب آصف جاه را ببهانهٔ صوبه داری حیدر آباد بحیدر آباد فرستد - و در قلعهٔ گلکنده نگاه دارد - و میدان را براي جولان خود خالي سازد و ندانست که تقدیر بر تدبیر مي خندد *

سیوم رمضان قریب باستوا سنه (١١٧١) احدی و سبعین و مائة و الف حیدر جنگ در خیمهٔ نواب آصف جاه آمد نواب آصف جاه پیشتر با مشیران خود مخفي قتل حیدر جنگ قرار داده بود - حضار محفل خاص حیدر جنگ را گرفته ذبح کردند و نواب آصف‌جاه بر اسپے سوار شده از لشکر تنها برآمد - و این همه توپخانهٔ فرنگ در مقام حیرت معطل ماند - و جرأتے نمود که کارنامهٔ رستم و افراسیاب را منسوخ ساخت - از مذبوح شدن حیدر جنگ عمدة الملک موسي بوسي و دیگر اعیان لشکر

هوش باختند - و درین رستخیز واقعه طلبان نواب صمصام الدوله و یمین الدوله و میر عبدالغني خان پسر خرد نواب صمصام الدوله را شربت شهادت چشانیدند - طرفه اینکه حیدر جنگ (که در حقیقت قاتل این سادات است) چهار گهري پیشتر از سادات بقتل رسید - و قتل او را نواب صمصام الدوله بگوش خود شنید و گفت که حالا سلامت[۲] ما هم بنظر نمي آید - و باستقلال تمام مستقبل قبله نشست - تا آنکه لچهمنان[۳] نام هندوئی از رفقاء نصاری آمد - و شهید ساخت - پدر و پسر را در مقابر آباء (که جانب جنوبي شهر قریب بدرگاه شاه نور قدّس سرّه است) زیر خاک سپردند - و یمین الدوله را در قبرستان آبای او (که پائین گنبد شاه نور قدس سره است) دفن ساختند - راقم ترجمه تاریخ شهادت هر سه سید آیهٔ کریمهٔ (وجوهٌ یومئذٍ مسفره) یافت - و نیز تاریخ شهادت نواب صمصام الدوله درین قطعه نظم کرد * نظم *

رفت صمصام الدوله زجهان * سیوم ماه شریف رمضان

سال این واقعه آن سید خود * گفت ما کشتهٔ عبدالرحمن

و نیز این رباعی مستزاد در تاریخ نظم ساخت * رباعي *

* صمصام الدوله آن امیــر والا - دانش آگاه *

* ناحق شده کشته درکمین گاه دغا - وا مظلوماه[۴] *

---

(۲) نسخهٔ [ب] سلامتیٔ ما (۳) نسخهٔ [ج] لچمنان (۴) نسخهٔ [ب] این غم جانکاه *

* آزاد بعرض میرساند تاریخ - یاران‌شنوید *
۱۱۷۱

* کردند شهید ناکسان سید را - انّا للّـه *

مخفي نماند که میرعبدالحي خان و میرعبدالسلام خان روز شهادت والد خود محفوظ ماندند - سببش اینکه میر عبدالحي خان را بتقریبے یک روز پیشتر از پدر جدا ساختند - و میر عبدالسلام خان را بعارضهٔ بیماري از خیمه در عمارت فرستادند - ازانجا که حیات هردو برادر مقدر بود حافظ مطلق (تعالی شانه) در دل اعدا انداخت که هردو پسر را از پدر جدا نمودند - در سلامت میر عبدالحي خان و میر عبد السلام خان نکتهٔ بخاطر راقم ترجمه القا شد که الاسماء تتنزّل من السماء - اسم حي و سلام کار خود کرد - و هر کدام مسمّای خود را محفوظ داشت *

القصه بعد کشته شدن حیدر جنگ نواب امیر الممالک و نواب شجاع الملک و عمدة الملک موسي بوسي و ذوالفقار جنگ برادر حیدر جنگ (که بعد قتل او قایم مقام شد) قصد حیدرآباد کردند - و بعد وصول حیدر آباد ذوالفقار جنگ بطرف راج بندري و سیکاکل محالات جایگیر خود رفت - و عمدة‌الملک راه پهولچهري گرفت - با ذوالفقار جنگ و زمیندار سیکاکل جنگ درمیان آمد ذوالفقار جنگ شکست فاحش خورد - و سپاه تمام بغارت درآمد و کارخانجات جواهر خانه و توشه خانه و افیال و توپخانه بدست زمیندار افتاد - و با معدودے جان بسلامت برد - و اچهمنان

قاتل نواب صمصام الدوله بقتل رسید - و همچنین محمد حسین جماعه دار[2] فرقهٔ کاردیان (که با جماعهٔ خود بر نواب صمصام الدوله و اقربا و رفقاء او متعین بود - و انواع بدسلوکیها بعمل آورد) خود با جماعه کشته شد - و عمدة الملک موسي بوسي (که بطرف پهولچهري رفت) چینا پٹن[3] بندر انگریز را محاصره کرد و مکرر آتش کارزار اشتعال گرفت - آخر انگریز غالب آمد و عمدة الملک با کمال خستگي به پهولچهري گریخت - و در چند ماه انتقام خون سادات گل کرد - بلکه انتقامے (که از ذات حیدر جنگ شد) نواب صمصام الدوله بگوش خود شنیده رفت *

نواب صمصام الدوله جامع الکمالات بود - و با جمیع علوم آشنا مسائل هر فن در خزانهٔ حافظه حاضر داشت - و در شعرفهمي دم یکتائي میزد - و مصطلحات زبان فارسي خوب مي‌دانست میرزایان ولایت (که با او بر میخوردند) در مصطلحات داني تعجب میکردند - میگفت من در دو چیز دعوي دارم - یکے عدالت که بدقائق معاملت چنانکه باید وا میرسم - و حق را از باطل جدا مي‌سازم - دوم شعر فهمي - روزے با راقم ترجمه گفت که این مطلع فیضي مشهور است * * بیت *

---

(٢) نسخهٔ [ب] جمعدار (٣) در [بعضے نسخه] چینا پٹن *

* مرا براه محبت دو مشکل افتاده است *

* که خون گرفته ام و یار قاتل افتاده است *

مطابق معنئ ظاهر یک مشکل خون گرفته شدن عاشق است و مشکل دوم قاتل افتادن یار - پس نجات متعذّر - و بخاطر من معنئ دیگر رسیده - یک مشکل اینکه عاشق خون گرفته است مبادا سوای معشوق دیگرے اورا کشد - مشکل دوم اینکه یار قاتل افتاده است - مبادا سوای عاشق دیگرے را کشد - هردو امر بر عاشق ناگوار است - منشئ بے بدل بود - و انشاء او در خطوط نویسي طور خاصے دارد - حیف که منشآت او جمع نشد - اگر تدوین مي یافت چشم ناظران را کحل الجواهر میکشید - در تاریخ داني یکتای عصر مي زیست - خصوص احوال امرا و سلاطین تیموریهٔ هند که نسّابهٔ این گروه بود - برهانش همین کتاب مآثر الامرا ست که قدر آنرا صاحب این فن مي شناسد - کتب خانهٔ عظیمے از کتب عربي و فارسي فراهم آورد - و اکثر این کتب را بدست خود مقابله و تصحیح نمود - درین هنگامه کتب خانه برهم خورد اوصاف حمیدهٔ او زیاده ازان است که زبان تقریر ادا نماید - مثل علو مزاج و متانت رای که ارسطو را شاگرد او توان گفت - و وقار و تمکین و کوچک دلي و غمخوارئ خلائق و عدالت و حیای چشم و وفا و صفا و صدق و راستي - با صفت دروغ سخت ناخوشي داشت - و دروغ گو را اصلا در نظر اعتبار نمي آورد و زرے

که او را حاصل میشد همان وقت ده یکي برای مستحقان بر مي آورد - و خزانۀ ده یکي علیحده میشد - و بر ارباب استحقاق صرف مي یافت - امیرے امارت زیب بود - وقتے که بر مسند مي‌نشست بے تکلف شان امارت را زیب میداد و شکوه ریاست در جبین او بچه رونق جلوه مینمود - در هفته دو روز برای عدالت مقرر داشت - جمعه و سه‌شنبه - و مدّعي و مدّعی علیه را در حضور خود طلبیده بنفس نفیس متوجه تنقیح میشد - مراتب نظم و نسق ملک همه سر دست داشت در روز و شب اصلا خلوتے برای مشورت ملکي نبود - و هیچ مشیرے نداشت - دانایان عصر بر علوّ نظر و وفور عقل او آئینۀ حیرت بودند - نماز صبح خوانده متوجه مهمات میشد وقت استوا قیلوله میکرد - و نماز ظهر خوانده باز رو بمهمات مي آورد - و تا نیم شب بلکه بیشتر بکارهای مالي و ملکي مي پرداخت - و اصناف مردم ارباب مطالب سوال و جواب خود را خود بالمواجهه مي کردند - و واسطۀ دخل نداشت در دیوان بجبروت مي‌نشست - و در خلوت بکوچک دلي و انبساط تمام اختلاط میکرد *

نواب سالار جنگ بهادر نقل کرد که نواب صمصام الدوله بعد آمدن از قلعۀ دولت آباد با من گفت که چنین معلوم شده بود که این اسباب ظاهري (که نزد من جمع شده) هیچ

باقي نماند - گفتم چه طور معلوم شد - گفت چنين بمن آگاهي دادند - و نيز نواب مذكور نقل كرد كه روزے (كه وكالت را ازو گرفتند - و هنگامهٔ عجيبے برپا شد) من و جمعے كثير در خانهٔ نواب صمصام الدوله شب بيتوتت (۲) كرديم - مردم را از فكر خواب نبرد - پگاه تر (كه با نواب صمصام الدوله برخوردم) گفت امشب بحضور خواب رفتم - و نيز نقل كرد كه نواب صمصام‌الدوله با من گفت كه پيش از رفتن قلعه موجودات فراشخانه گرفته شد - دو صد و كسرے زياده قالين و شطرنجي برآمد و روزے (كه بقلعه رفتم) هيچ فرش نبود - دران حالت اصلا تغيرے بخاطر راه نيافت - راقم ترجمه گويد وقتے (كه نواب نظام الدوله بملك اركات تشريف برد - و بر مظفر جنگ ظفر يافت) عمال آن ملك حضور طلب شدند - و بعلاقهٔ ديواني بر در نواب صمصام‌الدوله خيمه نصب كرده آنها را جاي دادند - روزے از خيمهٔ نواب صمصام الدوله برآمدم - شخصے دويده آمد - و گفت كه حاجي عبدالشكور عامل معزول ميگويد - كه من در اختيار سزاولانم - از جا جنبيدن نميتوانم - شما تا اينجا تصديع كشيد - فقير با عامل مذكور آشنا نبودم - ليكن نرفتن دور از شيوهٔ مروت ديدم - رفتم - او از محاسبه و تقيد سزاولان

---

(۲) نسخهٔ [ب] شب خواب بنوبت كرديم ٭

حکایت کرد - همان ساعت نزد نواب صمصام الدوله برگشتم (۲) و گفتم حاجي عبدالشکور نام عاملے در زمرهٔ عمال بر در حاضر است او را روبرو باید طلبید - نواب گفت ضابطه نیست که عامل محاسبه‌دار روبرو بیاید - گفتم نمیگویم که محاسبهٔ او معاف شود همین قدر میخواهم که یک مرتبه روبرو شود - نواب درمقام انکار بود - و من در مقام اصرار - آخر نواب او را روبرو طلبید و حالت او را مشاهده کرد - و شفقت بسیار نمود - گفت فردا بر در خانهٔ نواب نظام‌الدوله حاضر باید شد - و چوبدارے را تاکید کرد که هر وقتے که فلاني حاضرشود مرا خبر باید کرد - فردا حاجي عبدالشکور بر درخانه حاضر شد - و چوبدار خبر رساند نواب صمصام الدوله بنواب نظام الدوله عرض کرد - که حاجي عبدالشکور نام عاملے در زمرهٔ عمال محاسبه دار طلب حضور شده میر غلام علي بمن گفت که اورا یک مرتبه رو برو باید طلبید گفتم عامل محاسبه دار روبرو نمي آید - هرچند انکار بمبالغه کردم میر مرا نگذاشت - ناچار رو برو طلبیدم - حالا من هم بحضرت همین عرض دارم که یک مرتبه آن شخص رو بروی حضرت بیاید - نواب نظام‌الدوله حکم فرمود که حاضر شود همین که از در در آمد و نظر نواب نظام الدوله بر هیئت او

---

(۲) در [بعضی نسخه] رفتم •

افتاد چه مي بيند - پير نود سالهٔ منحني - پيراهنے در بر
و دستار سبزے بر سر - و عصا و تسبيحے (۲) در دست - صورت ولايت
و محل ترحم - نواب نظام الدوله او را نزديک (۳) خود طلبيد
و نشاند - و حرفها پرسيد - و بر فرد محاسبهٔ او دستخط
معاف کرد - و يوميه معين نمود - و سواري از سرکار خود
عنايت نموده رخصت فرمود - مناقبے (که از نواب صمصام الدوله
رنگ بست بيان شده) نمے از سحاب و پرتوے از آفتاب است
حق تعالی آن مرحوم را برحمت خاص نوازد - و صدر بهشت
برين را بجلوس او مزين سازد *

پوشيده نماند که بعد (۴) از شهادت نواب صمصام الدوله چون
لشکر بحيدر آباد رفت مير عبدالحي خان را همراه برده در
قلعهٔ گلکنده نگاه داشتند - و مير عبدالسلام خان بنابر بيماري
در اورنگ آباد ماند - او را بقلعهٔ دولت آباد فرستادند - و نواب
آصفجاه ثاني بعد قتل حيدر جنگ شبديز عزم جانب برار
جولان داد - و فوجے و سامان حرب فراهم آورده کمر به تنبيه
جانوجي پسر رگهو بهونسله بربست - و با وصف قلت جمعيت
اين طرف و کثرت غنيم لوای فيروزي برافراخت - و بعد ازان

---

(۲) نسخهٔ [ج] تسبيح (۳) نسخهٔ [ب] نزديک طلبيد (۴) نسخهٔ [ج]
بعد شهادت نواب ٭

روی توجه بحیدرآباد آورد - نواب امیر الممالک (که برای نظم
و نسق ملکي جانب مچهلي بندر خرامیده بود) عطف عنان
نمود - و در سواد حیدرآباد ملاقات هر دو برادر واقع شد
نواب آصف جاه بدستور سابق بر مسند (۲) ولایت عهد نشست
و زمام مهمات (۳) مالي و ملکي بقبضهٔ اقتدار خود در آورد

و پانزدهم ذیقعده سنه (۱۱۷۲) اثنین و سبعین و مائة و الف
میر عبدالحي خان را از قلعه بر آورده از سر نو احیا فرمود
سابق خطاب میر عبدالحي خان (۴) شمس الدوله دلاور جنگ بود
بعد بر آمدن از قلعه بخطاب پدر (یعني صمصام الدوله
صمصام جنگ) و منصب ششهزاري پنج هزار سوار مورد عنایات
گردید - و میر عبدالسلام خان هم حسب الحکم از قلعهٔ دولت آباد
بر آمد - و با اهل بیت خود برخورد - سلمهما الله تعالی *

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی - اما بعد عرض
میدارد فقیر عبد الرزاق الحسیني (۵) الخوارزمي الاورنگ آبادي
که از مبادی سن رشد و تمیز الخ - انتهی کلامه *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بر مسند والای ولي عهدي نشست (۳) نسخهٔ [ج] مهام
(۴) نسخهٔ [ب] خان بهادر (۵) یعني تا آخر آنکه پیشتر در صفحهٔ
[۵] گذشت ٥

مقدمه در فهرست کتاب

باید دانست که برخی ترجمهای رقمزدهٔ کلک بانی این نسخه بنابر راه یافتن افراط و تفریط بمسودها ناقص بود - حتی المقدور باتمام و اصلاح آن کوشیده بعد اختتام آن فهرس اسامی مردم مذکور الاحوال را جزو کتاب ساخته بعد اسماء ملحقه قاف الحاق بشنگرف رسم نمود - که فارق باشد میان گفتگوی آن بزرگ و من هیچمدان - و این مجموعهٔ جلیل القدر بنقوش هفت صد و سي ترجمه زیب و زینت گرفت - چنانچه تفصیل ذیل آئینه‌دار این مدعا ست *

۸۵

حرف الالف - هشتاد و پنج ترجمه

اسمٰعیل بیگ دولدي (ق) - اعتبار خان خواجه عنبر (ق) افضل خان خواجه سلطان - ادهم خان کوکه - اشرف خان میر منشي - ابراهیم خان اوزبک (ق) - آصف خان عبدالمجید اسکندر خان اوزبک - الغ خان حبشي (ق) - اعتماد خان خواجه سرا - آصف خان خواجه غیاث الدین علي - اعتماد خان گجراتي - امیر فتح الله شیرازي - و کیفیت وضع تاریخ الهي اسمٰعیل قلي خان ذوالقدر - آصف خان میرزا قوام الدین جعفر بیگ افضل خان شیخ عبد الرحمن - اسلام خان چشتي فاروقي ابوالفتح خان دکني - و بیان مذهب مهدویّه - احمد بیگ خان کابلي - اعتماد الدوله میرزا غیاث بیگ طهراني - و احوال نورجهان

بیگم - اعتبار خان خواجه سرا (ق) - ابراهیم خان فتح جنگ
اسد خان معموري - اوداجي رام - افضل خان شکر الله
اخلاص خان حسین بیگ (ق) - آصف خان ابو الحسن مشهور
بآصف جاهي - و احوال ممتاز محل - اهتمام خان (ق) - اسلام
خان مشهدي - اصالت خان عبد الهادي - امیر خان ابو البقا
اعظم خان میر محمد باقر - اعتقاد خان شاه پور - الله یار خان
پسر افتخار خان - احمد خان نیازي - آتش خان حبشي (ق)
الله قلي خان اوزبک - الف خان امان بیگ - احمد بیگ خان
برادرزادهٔ ابراهیم خان - اوزبک خان نذر بهادر - اخلاص خان
شیخ الهدیه (ق) - افتخار خان خواجه ابو البقا - ارادت خان
میر اسحٰق - اشرف خان خواجه برخوردار (ق) - الله (۲) وردي
خان - اکرام خان سید حسن (ق) - الله یار خان میر
توزک (ق) - اسلام خان میر ضیاء الدین حسین - احتشام خان
اخلاص خان (ق) - اصالت خان میرزا محمد - اعتماد خان شیخ
عبد القوي - الله وردي خان پسر الله وردي خان - اعتقاد خان
میرزا بهمن یار - اقضی القُضات قاضي عبد الوهاب - و احوال
قاضي شیخ الاسلام - اسلام خان رومي - اعظم خان کوکه - افتخار
خان سلطان حسین - آتش خان جان بیگ (ق) - امانت خان
میرک معین الدین احمد - ایرج خان ولد قزلباش خان - اشرف

---

(۲) نسخهٔ [ا] الله وردي خان غرق - یا عرق - والله اعلم •

خان میرزا محمد اشرف - آغر خان پیر محمد (ق) - ارسلان خان ارسلان قلي (ق) - امیر خان میر میران - و احوال صاحب جي صبیهٔ علي مردان خان - امانت خان میر حسین - ارشد خان میر ابو العلا (ق) - اسمعیل خان مکها (ق) - ابو نصر خان پسر شایسته خان (ق) - امان الله خان نبیرهٔ الله وردي خان ابراهیم خان پسر علي مردان خان - احسن خان سلطان حسن (ق) امیر خان عبد الکریم - آصف الدوله جملة الملک اسد خان امیر الامرا حسین علي خان - اعتقاد خان محمد مراد فرخ شاهي و کیفیت گرفتاري محمد فرخ سیر پادشاه - اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر (ق) - اخلاص خان اخلاص کیش (ق) - امین خان دکني - امین الدوله امین الدین خان بهادر سنبهلي (ق) اعتماد الدوله قمر الدین خان بهادر (ق) - امیر الامرا غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ (ق) - ابو الخیر خان بهادر امام جنگ (ق) ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ (ق) - آصف الدوله امیر الممالک (ق) - اسمعیل خان بهادر پني (ق) *

۲۹

حرف الباء - بیست و نه ترجمه

بیرام خان خانخانان - و احوال سلیمه سلطان بیگم - بهادر خان شیباني - باز بهادر بایزید - بابا خان قاقشال - بهادر

---

(۲) در [بعضی نسخه] میر محمد اشرف (۳) در [بعضی نسخه] امین خان چیني بهادر (۴) در [بعضی نسخه] سنبلي (۵) یا پني باشد *

پسر سعید بدخشي (ق) - باقي محمد خان کوکه (ق)
پاینده خان مغل (ق) - پیشرو خان مهتر سعادت (ق)
بهادر الملک (ق) - بیرم بیگ ترکمان - بهادر خان اوزبک (ق)
بیگلر خان - بالچو قلیچ (۲) (ق) - بے بدل خان سعیدای گیلاني
و کیفیت تخت طاؤسي - باقر خان نجم ثاني - بهرجي زمیندار
بگلانه - و احوال آن آلکا - بهادر خان روهله - بردل خان بیرام خان
باقي خان چیله قلماق - برتهي راج راتهور (ق) - بهرام سلطان ولد
نذر محمد خان - و احوال خانان توران - و کیفیت استرداد بلخ
بهادر خان باقي بیگ - پادشاه قلي خان تهور خان - و کیفیت
ابتدای بغي سلطان محمد اکبر - بزرگ امید خان (ق) - بهره مند
خان میر بخشي - باقي خان حیات بیگ - و کیفیت نظر بند
نمودن سلطان محمد معظم (۳) - بسالت خان میرزا سلطان نظر (ق)
بیان خان شیخ فاروقي (ق) - برهان الملک سعادت خان (ق) *

۱۶

حرف التاء - شازده ترجمه

تردي بیگ خان ترکستاني - تاتار خان خراساني (ق)
ترسون محمد خان - تولک خان قوچین (ق) - تردي خان (ق)
ترخان مولانا نورالدین - تخته بیگ سردار خان (ق) - تاش بیگ
تاج خان (ق) - تربیت خان عبدالرحیم (ق) - تهور خان میرزا
محمود - تربیت خان فخر الدین احمد - تقرب خان حکیم داؤد

---

(۲) در [بعضی نسخه] بالچوقلیچ (۳) در [بعضی نسخه] اعظم *

تربیت خان شفیع الله - تربیت خان میر آتش - و کیفیت تسخیر قلعهٔ ستاره - ترکتاز خان (ق) - تیغ بیگ خان میرزا کل (ق) *

۲

حرف الثاء - دو ترجمه

ثاني خان هروي - ثناء الله خان امان الله خان (ق) *

۱۷

حرف الجیم - هفده ترجمه

جعفر خان تکلو - جلال خان قورچي (ق) - جگ مال برادر خرد راجه بهارهمل (ق) - جانش بهادر (ق) - جهانگیر قلي خان لاله بیگ - جگناتهه پسر راجه بهارهمل (ق) - جان سپار خان ترکمان - جادو رای کایتهه - جهانگیر قلي خان شمس الدین جگراج عرف بکرماجیت (ق) - جان نثار خان قدیمي - جان سپار خان خواجه بابا (ق) - جلال کاکر (ق) - جعفر خان عمدة الملک جان سپار خان پسر مختار خان - جان نثار خان خواجه ابوالمکارم (ق) - چورا من جات (۲) *

۲۲

حرف الحاء - بیست و دو ترجمه

حاجي محمد خان سیستاني - حسن خان کهتریه (۳) - حیدر محمد خان آخته بیگي (ق) - حاجي یوسف خان (ق) حکیم مسیح الدین ابوالفتح - حکیم عین الملک شیرازي (ق) حکیم همام - حسن بیگ خان بدخشي شیخ عمري - و کیفیت

---

(۲) یا جورا من جات باشد (۳) در [بعض نسخه] تکریه *

بغي خسرو - حکیم علي گیلاني - و حقیقت جنگ فیلان
درحضور عرش آشیاني - و کیفیت حوضے که حکیم مزبور ساخته
حاکم بیگ داماد اعتماد الدوله - و احوال اچهد رپ سنّاسي
حکیم صدرا مسیح الزمان - حبش خان سیدي مفتاح - و احوال
بعضے عادل‌شاهیه - حیات خان داروغهٔ آبدار خانه (ق) - حسام‌الدین
خان - حکیم حاذق گیلاني - حقیقت خان اسحٰق بیگ (ق) - حسین
بیگ خان اوزبک - حسن علي خان بهادر عالمگیرشاهي - و احوال
رضي الدین خان - حکیم الملک میر مهدي - و بیان عروض
استسقای محمد اعظم شاه (ق) - حسین خان خویشگي - و احوال
شاه بیگ - حمید الدین خان بهادر عالم‌گیرشاهي (ق) *

۴۴

حرف الخاء - چهل وچهار ترجمه

خضر خواجه خان - و احوال سکندر سور - خواجه جلال الدین
محمود - خواجه معظم برادر مریم‌مکاني - خان‌زمان علي قلي
خواجه جهان هروي - خان‌عالم چلمه بیگ - خانخانان منعم بیگ
خان‌جهان حسین قلي بیگ - خواجه شاه منصور شیرازي
خداوند خان دکني - خواجه نظام الدین احمد - خواجه
شمس‌الدین خوافي - و تحقیق خواف - خواجگي فتح الله (ق)
خواجگي محمد حسین (ق) - خواجه جهان کابلي جهانگیري
خسرو بے اوزبک - خان اعظم کوکه - و کیفیت فوت سلطان مظفر
گجراتي - و ارتداد اکبر پادشاه - خانخانان عبد الرحیم - و احوال

میان فہیم - خدمت پرست خان رضا بہادر - خان جہان لودي
خان عالم برخوردار - خواجه ابوالحسن تربتي - خان زمان امان الله
خواجه جهان خوافي (ق) - خان دوران نصرت جنگ - خان جهان
بارهه (ق) - خسرو سلطان ولد نذر محمد خان - خواجه
عبد الهادي (ق) - خوشحال بیگ کاشغري (ق) - خواص
خان بختیار خان (ق) - خلیل الله خان برادر خرد اصالت
خان - خان دوران سید محمود - خانزمان میر خلیل - و کیفیت
عشق سلطان اورنگ زیب با زین آبادي - خواجه عبد الرحیم
خان (ق) - خانزمان شیخ نظام - خانجهان بهادر کوکلتاش میر ملک
حسین - خدا بنده خان پسر شایسته خان - خان عالم اخلاص خان (ق)
خانجهان بهادر کوکلتاش خان علي مراد (ق) - خاندوران امیر الامرا
خواجه عاصم - و احوال نادر شاه (ق) - خدا یار خان تهي (ق)
خان زمان میواتي - خواجه عبدالله خان (ق) - خواجم قلي خان
بهادر (ق) *

۲۱

حرف الدال - بیست و یک ترجمه

دریا خان عنایت - رستم خان (ق) - دولت خان لودي
دیانت خان قاسم بیگ (ق) - دلاور خان کاکر - داراب خان
میرزا داراب - دربار خان روهله - دیانت خان دست بیاضي
دیندار خان بخاري (ق) - دولت خان خواص خان - دانشمند
خان - داؤد خان قریشي - دیانت خان حکیم جمالا (ق) - داراب

خان بن مختار خان - دلیر خان داوزي (۲) - دلیر خان عبد الروف (۳) میانه (ق) - دیانت خان میر عبدالقادر - داؤد خان و بهادر خان و سلیمان خان (ق) - دلاور خان بهادر (ق) - دیانت خان میر علي نقي - دهیراج راجه جی سنگهه سوائي (ق) *

حرف الذال - شش ۶ ترجمه

ذوالقدر خان ترکمان (ق) - ذوالفقار خان قراماتلو - ذوالفقار خان محمد بیگ - ذوالفقار خان نصرت‌جنگ - ذکریا (۴) خان بهادر هزبر جنگ (ق) - ذوالفقار الدوله میرزا نجف خان بهادر *

حرف الراء - هشتاد ۸۰ ترجمه

روپسي برادر زادهٔ راجه بهارهمل (۵) (ق) - راجه بهارهمل - رای سرجن هادا (ق) - رای لونکرن کچهواهه (ق) - راجه بیربر راجه تودرمل کهتري لاهوري - و ضوابط مستحدثهٔ او - راجه بهگونت داس - راجه مدهکر بندیلاه (ق) - راجه رام چند بگهیله (ق) - رام‌چند چوهان (ق) - راجه بکرماجیت پتر داس (ق) رای بهوج پسر رای سرجن هادا (ق) - رای درگا سیودیه (۶) (ق) رای رای سنگهه بهورتهیه - و کیفیت قلعهٔ دیوگدهه (۷) (ق) - راجه

---

(۲) در [اکثر نسخه] بني مختار (۳) در [بعضی نسخه] داوري - اما گمان برم که داؤد زئي باشد (۴) املای صحیح زکریا ست بزای معجمه عجب که مولف این نام را در ذال آورده (۵) نسخهٔ [۱] بهارامل (۶) در [بعضی نسخه] سیسودیه (۷) نسخهٔ [۱] آیوگدهه *

رامداس کچهواهه - راجه باسو (ق) - راجه مان سنگهه پسر
راجه بهگونت داس کچهواهه - و کیفیت الکای اڈیسه - راجه
راج سنگهه کچهواهه (ق) - راجه رایسال درباري - رانا سگرا پسر
رانا اودي سنگهه (ق) - راجه مها سنگهه و جگت سنگهه (ق)
راجه سورجمل پسر راجه باسو - راجه سورج سنگهه راتهور (ق)
راجه بکرماجیت رای رایان - و کیفیت قلعهٔ کانگره - رای
گوردهن سورج دهج - راجه بر سنگهه دیو بندیلاه (ق) - رستم
(۲)
خان شغالي - رانا کرن پسر رانا امرا (ق) - راو رتن هادا پسر
(۳)
راو بهوج (ق) - راو سور بهورتهیه (ق) - راجه بهارتهه بندیله (ق)
راجه ججهار سنگهه بندیلاه (ق) - راجه روز افزون (ق)
رحمت خان میر فیض الله (ق) - راجه انوپ سنگهه
بدگوجر - راجه گج سنگهه پسر راجه سورج سنگهه (ق) - راجه
رامداس نروري (ق) - راجه کشن سنگهه بهدوریه (ق) - راو
(۴)
امر سنگهه پسر کلان راجه گج سنگهه (ق) - رای مکند کایتهه
راجه جگت سنگهه پسر راجه باسو (ق) - راجه جیرام بدگوجر (ق)
رشید خان انصاري - و کیفیت جلاله و نیاکانش - راجه
بیتهل داس کور (ق) - راجه بهار سنگهه بندیلاه (ق) - راو
ستر سال هادا نبیرهٔ راو رتن (ق) - راجه سیورام کور (ق) - راجه

---

(۲) در [بعضی نسخه] شمالي (۳) در [بعضی نسخه] بوندیله (۴)
در [بعضی نسخه] کایت - یا کاتب باشد •

اندرمن دهندهیره (ق) - رام سنگهه ولد کرمسي راٿهور (ق) روپ سنگهه راٿهور (ق) - رستم خان مقرب خان (ق) - راجه انروده گور (ق) - راجه راجروپ (ق) - راجه رگهوناتهه (ق) رحمت خان حکیم ضیاء الدین - و احوال فوت دارا شکوه و مراد بخش (ق) - راجه تودرمل شاهجهاني (ق) - راو کرن بهورتهیه (ق) - راجه سجان (٢) سنگهه بندیله (ق) - راجه دیبي سنگهه بندیله (ق) - راجه رای سنگهه سیسودیه (ق) - راجه رام سنگهه کچهواهه (ق) - رشید خان الهام الله (ق) - راو بهار سنگهه هادا (ق) - رضوي خان سید علي (ق) - رندوله خان غازي (ق) روح الله خان اول پسر دوم خلیل الله خان - روح الله خان خانه زاد خان (ق) - راو دلپت (٣) بندیله - و کیفیت کلاه پوشان فرنگ (ق) - رامسنگهه هادا (ق) - رستم دل خان - راجه جهیله رام ناگر (ق) - راجه محکم سنگهه کهتري (ق) - رعایت خان ظهیر الدوله (ق) - روشن الدوله رستم جنگ (ق) - راجه چندر سین (ق) - راجه سلطانجي (٤) بنبالکر - راجه گوپال سنگهه گور (ق) راجه ساهوجي (٥) بهونسله (ق) - رکن الدوله سید لشکر خان بهادر نصیر جنگ - راجه ببیر بهادر (ق) *

---

(٢) یا سجان سنگهه باشد (٣) در (بعضی نسخه) راو دلیپ (٤) یا نبالکر باشد (٥) در [چند جا] بهونسله نوشته *

۴
حرف الزاء - چهار ترجمه

زين خان كوكه - زاهد خان پسر صادق خان (ق) - زاهد خان كوكه (ق) - زبردست خان (ق) *

۵۵
حرف السين - پنجاه و پنج ترجمه

سيف خان كوكه - سيد محمود خان بارهه (ق) - سيد احمد خان بارهة (ق) - سلطان خواجه نقشبندي - و كيفيت مشيري عرش آشياني - سيد حامد خان بخاري (ق) - سيد عبد الله خان پسر مير خواننده (ق) - سمانجي خان قرغوچي (ق) سيد راجو بارهه (ق) - سعيد خان چغتا - سيد قاسم و سيد هاشم بارهه (ق) - سيف خان سيد علي اصغر (ق) - سردار خان خواجه يادگار (ق) - سيد دلير خان بارهه - و كيفيت فيل سفيد (ق) سيد هزبر خان بارهه (ق) - سيف خان ميرزا صفي - سرافراز خان چغتا (ق) - سيد شجاعت خان بارهه - سپهدار خان محمد صالح (ق) - سعيد خان بهادر ظفر جنگ (۲) - سردار خان شاه جهاني سرافراز خان پسر لشكر خان (ق) - علامي سعدالله خان - و كيفيت دولتخانۀ خاص - و حقيقت قرار داد داشتن تابينان (ق) - سيد منصور خان بارهه - سجان سنگهه و پرمديو پسران سورجمل سيسوديه (ق) - سيد عالم بارهه (ق) - سيد هدايت الله صدر (ق) سيد اختصاص خان بارهه عرف سيد صلابت خان (ق) - سيد

(۲) نسخۀ [۱] ظفر جنگ چغتا ٭

شجاعت خان بهادر بهکري (ق) - سعادت خان پور ظفر خان (ق)
سيادت خان مير زين الدين علي (ق) - سيد مظفرخان بارهه و سيد
لشکرخان بارهه - سبل سنگهه (٢) سيوديه (٣) (ق) - سرافراز خان بلولي
سيد اختصاص خان سيد فيروز خان (ق) - سيد عزت (٤) خان
عبدالرزاق گيلاني (ق) - سيد اميرخان خوافي (ق) - سربلند خان
خواجه رحمت الله (ق) - سيف خان فقير الله - سيف الله خان
مير بحر - سيد عبدالله خان بارهه (ق) - سردار خان چيله
و کيفيت نظر بند شدن سلطان محمد معظم - سيادت خان سيد
اوغلان (ق) - سيدي ياقوت خان حبشي (ق) - سرافراز خان سيد
لطيف (ق) - سيد حسين خان بارهه (ق) - سيد رستم خان
دکني (ق) - سعد الله خان هدايت الله (ق) - سيد نجم الدين
علي خان بارهه (ق) - ستر سال بنديله (ق) - سعادت الله خان (ق)
سيف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلير جنگ (ق) - سيف الدوله
سيد شريف خان بهادر (ق) - سعد الله خان بهادر مظفر جنگ (ق)
سادات خان ذوالفقار جنگ (ق) - سراج الدوله انور الدين خان
بهادر ظفر جنگ (ق) *

٥٤

حرف الشين - پنجاه و چهار ترجمه

شمس الدين محمد خان - شاه قلي خان نارنجي (ق) - شاه

---

(٢) در [بعضے نسخه] سنبل سنگهه (٣) در [اکثر نسخه] بلولي

(٤) يا عرب خان باشد *

بداغ خان (ق) - شيخ گدائي كنبو - شيخ محمد بخاري (ق) شاه محمد خان قلاتي - شيخ احمد فتح‌پوري - شاه فخر الدين (ق) شجاعت خان عرف مقيم خان عرب - شيخ عبدالنبي صدر شيخ عبد الرحيم لكهنوي - شيخ جمال بختيار (ق) - شهاب الدين احمد خان - شيخ ابراهيم پور شيخ موسى (ق) - شيرويه خان (ق) - شيخ عبدالله خان - و مجملے از احوال شيخ محمد غوث و شيخ بهلول - شيخ ابو الفيض فيضي - شهباز خان كنبو شريف خان اتگه (ق) - شاهم خان جلاير - شاه قلي خان محرم شيخ ابوالفضل مبارك - شير افگن خان علي قلي بيگ - شريف خان اميرالامرا - شجاعت خان شيخ كبير - شمشير خان ارسلان بے اوزبك (ق) - شيخ فريد مرتضى خان بخاري - شجاعت خان سلام‌الله عرب (ق) - شاه بيگ خان ارغون - شاه نواز خان بهادر ميرزا ايرج - شير خواجه (ق) - شهباز خان معروف بشيرو روهله (ق) شير خان تونور - شير خان تربتي (٢) - شاه قلي خان وقاص حاجي (ق) شادي خان اوزبك (ق) - شجاعت خان شادي بيگ (ق) شاه بيگ خان اوزبك (ق) - شير خان سيد شهاب بارهه (ق) شيخ مير خوافي (ق) - شاه نواز خان صفوي - شمس الدين خان پسر كلان نظر بهادر (ق) - شمشير خان حيات تربتي (ق) - شجاعت خان رعد انداز بيگ خان (ق) - شهامت خان سيد قاسم بارهه

---

(٢) در [نسخها] تربتي نوشته •

شمشیر خان ترېذي - شیخ عبد العزیز خان (ق) - شریف الملک حیدرآبادي - شایسته خان امیرالامرا - شجاعت خان محمد بیگ ترکمان (ق) - شجاعت خان بهادر محمد شاه نام (ق) - شهداد خان خویشگي - شجاع الدوله - و احوال احمد شاه دراني (ق) شجاع الملک امیرالامرا (ق) *

حرف الصاد - ۹/ نه ترجمه

صادق محمد خان هروي - صادق خان میربخشي - صلابت خان روشن ضمیر (ق) - صفدر خان خواجه قاسم (ق) - صف شکن خان میرزا لشکري (ق) - صف شکن خان محمد طاهر (ق) صفي خان پسر دوم اسلام خان مشهدي - صلابت خان خواجه میر خوافي - صف شکن خان میر صدرالدین (ق) *

حرف الضاد - ۱/ یک ترجمه

ضیاء الدوله پسر خواجه سعد الدین خان (ق) *

حرف الطاء - ۲/ دو ترجمه

طیب خواجه جویباري - طاهر خان طاهر شیخ (ق) *

حرف الظاء - ۲/ دو ترجمه

ظفر خان پسر زین خان کوکه (ق) - ظفر خان خواجه احسن الله (ق) *

٣٠

حرف العين — سی ترجمه

علي قلي خان اندرابي (ق) - عبدالله خان اوزبک - عبدالمطلب
خان (ق) - عرب بهادر - علي مردان بهادر (ق) - عزت خان
خواجه بابا (ق) - عوض خان قاقشال (ق) - عبد الله خان
فيروز جنگ - عزيزالله خان پسر يوسف خان (ق) - عاقل خان
عنايت‌الله - و احوال ستي خانم (ق) - عبدالرحيم بيگ اوزبک (ق)
عرب خان نور محمد (ق) - علي مردان خان امير الامرا
و كيفيت هنگامهٔ اوزبكان در بلخ - عبدالله خان سعيد خان (ق)
عسكر خان نجم ثاني (ق) - عبدالرحمن سلطان (ق) - عبدالرحيم
خان پنجمين پور اسلام خان مشهدي (ق) - عنايت خان خوافي
عبد الرزاق خان لاري (ق) - عاقل مير عسكري (ق) - عزيز الله
خان پسر سيوم خليل الله خان (ق) - علي مردان خان
حيدر آبادي (ق) - عيسی خان مبين (٢) - عنايت الله خان (ق)
عضد الدوله عوض خان بهادر قسور جنگ (ق) - عبد العزيز خان
بهادر شيخ مقبول عالم (ق) - عمدة الملک امير خان مير
اسحٰق (ق) - علي محمد خان روهله (ق) - علي وردي خان
ميرزا بندي (ق) - عماد الملک غازی الدين خان پسر امير الامرا
فيروز جنگ (ق) *

---

(٢) در [بعضی نسخه] متين - و در (بعضی جا) ملين *

٧

حرف الغين - هفت ترجمه

غازي خان بدخشي - و كيفيت اختراع سجده پيش عرش آشياني
غيرت خان خواجه كامگار - غالب خان بيجاپوري (ق) - غضنفر
خان پسر الله وردي خان - غيرت خان محمد ابراهيم (ق)
غازي الدين خان بهادر فيروز جنگ - غازي الدين خان بهادر
غالب جنگ (ق) *

١٥

حرف الفاء - پانزده ترجمه

فرحت خان مهتر سكائي (ق) - فتح خان حبشي - و احوال
ملك عنبر - فدائي خان ميرظريف - فدائي خان ميرزا هدايت الله
فاضل خان آقا افضل (٢) اصفهاني - فيروز خان خواجه سرا (ق)
فتح جنگ خان روهله - فاخرخان نجم ثاني (ق) - فيض الله خان
پسر زاهد خان كوكه - فتح جنگ خان ميانه - فاضل خان شيخ
مخدوم صدر (ق) - فدوي خان محمد صالح و صفدرخان محمد
جمال الدين (ق) - فاضل خان برهان الدين - فضائل خان مير
هادي - فتح الله خان بهادر عالمگيرشاهي *

٢٩

حرف القاف - بيست و نه ترجمه

قرا بهادر خان (ق) - قاسم محمد خان نيشاپوري (ق) - قتلق قدم
خان (ق) - قمر خان (ق) - قيا خان كذك - قطب الدين خان انگه

---

(٢) در [چند نسخه] فاضل •

قاسم علي خان (ق) - قريش سلطان كاشغري - قاسم خان مير بحر (۲)
قطب الدين خان شيخ خوبن - قليچ خان اندجاني - قاسم خان تمكين
قاسم خان جويني - و كيفيت هوگلي بندر - قبچاق خان امان بيگ
قزلباش خان افشار (ق) - قزاق خان باقي بيگ اوزبك - قاضي
محمد اسلم - قليچ خان توراني - قاسم خان مير آتش - قباد خان
مير آخور - قطب الدين خان خويشگي پسر دوم نظر بهادر
قوام الدين خان اصفهاني - قلعه دار خان ميرزا علي - قليچ خان
خواجه عابد پور عالم شيخ (ق) - قاسم خان كرماني - قطب الدين
خان خويشگي عرف بايزيد - قطب الملك سيد عبد الله خان
قادر داد خان بهادر انصاري (ق) - قطب الدوله محمد انور
خان بهادر *

حرف الكاف - ۹ نه ترجمه

كمال خان گكهر - كاكر علي خان (ق) - كنور جگت سنگهه
كشن سنگهه راتهور - كاكر خان عرف جهان خان (ق) - كار طلب
خان (ق) - گنج علي خان عبد الله بيگ (ق) - گيري سنگهه
كامگار خان پسر دوم جعفر خان (ق) *

حرف اللام - ۵ پنج ترجمه

لشكر خان اكبري - لشكر خان مشهدي - لشكر خان جان نثار
خان - لطف الله خان - لطف الله خان صادق (ق) *

---

(۲) در [بعضے نسخه] نمكين *

حرف المیم - یکصد و پنجاه و دو ترجمه

مصاحب بیگ - ملا میر محمد خان شیروانی - میر شاه ابو المعالی - محمد سلطان میرزا - مهدی قاسم خان - محمد قاسم خان بدخشی - محمد قلی توقبائی (ق) - محمد قلی خان برلاس - مجنون خان قاقشال - میر محمد خان مشهور به خان کلان - معین الدین خان فرنخودی (ق) - مهر علی خان سلدوز (ق) - میرزا میرک رضوی خان (ق) - محمد مراد خان پسر امیر بیگ (ق) - مظفر خان تربتی - میر معز الملک اکبری - میر علی اکبری موسوی - میرزا شرف الدین حسین محب علی خان پسر میر نظام الدین علی (٢) - معصوم خان فرنخودی میر گیسوی خراسانی - مخدوم الملک عبد الله - و احوال شیخ حسن علائی - میر زاده علی خان (ق) - میرزا فولاد بیگ پسر خدا داد برلاس - و مجملے از احوال ملا محمد تتوی - میرزا سلیمان - محب علی خان رهتاسی - میر ابو تراب گجراتی - میر شریف آملی - و تحقیق مردم نقطویه - میر مرتضی سبزواری معصوم خان کابلی - میرزا مظفر حسین صفوی - میرزا جانی بیگ ارغون - و احوال صوبهٔ تتهه - میرزا یوسف خان رضوی مادهو سنگهه کچهواهه (ق) - میر حسام الدین - مخصوص خان برادر خرد سعید خان چغتا (ق) - میر معصوم خان

(٢) در [چند نسخه] لفظ علی نیست ٭

بهكري - ميرزا شاهرخ - مير خليل الله يزدي - و احوال شاه
نعمت الله ولي - محمد قلي تركمان (ق) - مهتر خان انيس (ق)
ميرزا غازي بيگ - ميران صدر جهان - ميرزا چين قليچ
ميرزا فريدون خان برلاس (ق) - محتشم خان شيخ قاسم (ق)
ميرزا علي بيگ اكبر شاهي - مير جمال الدين انجو - ميرزا
راجه بهار سنگهه (ق) - مير فضل الله بخاري - معظم خان
شيخ بايزيد (ق) - محمد تقي سيم ساز - ملا محمد تتهه
محمد خان نيازي - مظفر خان مير عبد الرزاق - مقرب خان
شيخ حسو - مرتضى خان انجو - مصطفى بيگ تركمان (ق)
مهابت خان خانخانان - مختار خان سبزواري - مير محمد
امين مير جمله - و كيفيت اصفهان - محلدار خان - مرشد قلي
خان تركمان - و احوال مرشد قلي خان لله استجلو - مخلص خان
برادر كلان الله وردي خان - معتمد خان محمد شريف - ميرزا
رستم صفوي - موسوي خان صدر (ق) - مبارز خان روهله - مهيس
داس راتهور (ق) - مير سيد جلال صدر - و احوال ملا محمد
صوفي مازندراني - محمد زمان طهراني (ق) - مادهو سنگهه
هادا (ق) - ميرزا والي - مكرمت خان ملا مرشد - و كيفيت بلدة
شاه جهان آباد - ميرزا حسن صفوي - مرتضى خان سيد نظام
معتقد خان ميرزا بيگي - ميرزا عيسى ترخان - محمد علي
خان محمد علي بيگ - مغل خان پسر زين خان كوكه - مير

شمس (ق) - مرشد قلي خان خراساني - و كيفيت دهار و دكن
ملتفت خان - معمور خان مير ابوالفضل - مكند سنگهه هادا (ق)
معتمد خان محمد صالح خوافي (ق) - مبارك خان نيازي
ميرزا ابو سعيد - مصطفى خان خوافي - ميرك شيخ هروي
مانوجي و پرسوجي - ملا علاء الملك - مير جمله (٢) معظم خان
و احوال سلطان شجاع - و كيفيت جنگ بهادر و آسام - ميرزا نودر
ميرزا ابو المعالي - محمد صالح خان ترخان - ملا احمد نايته
و تحقيق نوايت - مخلص خان قاضي نظاما (ق) - ميرزا راجه
جي سنگهه كچهواهه (ق) - محمد قلي خان بهوسله - ميرزا سلطان
صفوي - ميرزا مكرم خان صفوي - ميرزا خان منوچهر - مهابت
خان لهراسپ - مبارز خان مير كل - مرتضى خان سيد شاه
محمد (ق) - مهاراجه جسونت سنگهه راتهور - مير سيد محمد
قنوجي - و حكايت شيخ محمدي - ملتفت خان مير ابراهيم حسين
محمد امين خان مير محمد امين - مختار خان شمس الدين
مغل خان بلخي - محمد علي خان خانسامان - مهابت خان
حيدرآبادي - موسوي خان مير معز (٣) - محمد بديع سلطان (ق)
مصطفى خان كاشي - و حكايت آمدن محمد اعظم شاه نزد
خلد مكان (ق) - مخلص خان عالمگيري - مرتضى خان سيد

---

(٢) در [بعضى نسخه] مير محمد سعيد مير جمله معظم خان (٣) در
[بعضى نسخه] ميرزا معز •

مبارک خان (ق) - محتشم خان میر ابراهیم - مطلب خان سبزواري میرزا صفوي خان (ق) - منور خان شیخ میران (ق) - مختار خان قمرالدین - میرزا یار علي بیگ (ق) - میر احمد خان اول - محمد اسلم خان (ق) - منعم خان خانخانان بهادر شاهي - میرزا محمد هاشم خلیفه سلطان - محمد مراد خان پسر مرشد قلي خان محمد حسین (ق) - میرزا شاه نواز خان صدر الدین - مکرم خان میر اسحٰق - میر ویس غلزي (ق) - محمد یار خان پسر میرزا بهمن یار - میر جمله خانخانان عباد الله نام (ق) مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ (ق) - محمد کاظم خان - و احوال مولف تا رویداد انزوا - مبارز خان عماد الملک - معز الدوله حیدر قلي خان اصفهاني (ق) - موتمن الملک جعفر خان (ق) مها راجه اجیت سنگهه راتهور - و کیفیت فوت سلطان محمد اکبر (ق) - میر احمد خان ثاني - و کیفیت هنگامهٔ محبوب خان در کشمیر - معزالدوله حامد خان بهادر صلابت جنگ (ق) - محمد غیاث خان بهادر غیاث بیگ (ق) - محمد خان بنگش (ق) موتمن الدوله اسحٰق خان (ق) - متهور خان خویشگي - محتشم خان میر خان - مقرب خان پسر امین خان (ق) - مبارز الملک سر بلند خان - مها راجه جانوجي جسونت بنالکر (ق) مجدالدوله عبدالاحد خان (٢) (ق) *

---

(٢) در [بعضے نسخه] عبد الصمد خان •

١٥

حرف النون - پانزده ترجمه

نیابت خان عرب (ق) - نور قلیج (ق) - نقیب خان میر غیاث الدین - نورالدین قلي (ق) - نظر(٢) بهادر خویشگي - نجابت خان میرزا شجاع - نوازش خان عبدالکافي - نامدار خان (ق) ناصر خان محمد امان (ق) - نصیر الدوله صلابت جنگ (ق) نظام الملک آصف جاه - نظام الدوله ناصر جنگ - نجیب الدوله شیخ علي خان بهادر (ق) - نجیب الدوله نجیب خان (ق) نظام الملک نظام الدوله آصف جاه *

٥

حرف الواو - پنج ترجمه

وزیر جمیل (ق) - وزیر خان هروي - وزیر خان مقیم نام (ق) وزیر خان حکیم علیم الدین - وزیر خان محمد طاهر *

٦

حرف الهاء - شش ترجمه

هاشم خان پسر قاسم خان (ق) - هادي داد خان (ق) هوشدار خان - هزبر خان خلف آله وردي خان (ق) - همت خان میر عیسی - همت خان سپهدار خان *

٨

حرف الیاء - هشت ترجمه

یوسف محمد خان کوکلتاش (ق) - یوسف خان کشمیري (ق) یوسف خان ولد حسین خان تکریه (ق) - یعقوب خان بدخشي (ق)

---

(٢) در [چند جا] نذر بهادر بذال معجمه نوشته ه

یاقوت خان حبشي - یوسف محمد خان تاشکندي - یکه‌تاز خان عبدالله بیگ - یلنگتوش خان بهادر (ق) *

حرف الالف - اسمٰعیل بیگ دولدي

از آمرای فردوس مکاني ست - در دلاوري و کنگاش مسلم وقت بود - چون همایون پادشاه از ملک عراق مراجعت نمود و بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار پرداخت و کار بر محصوران دشوار گردید و آمرا از میرزا عسکري جدائي گزیده هریک از قلعه پایان آمده خود را نزد پادشاه مزبور رسانیدند مشار الیه نیز شرف زمین بوسي دریافت - و پس از فتح قندهار حکومت زمین داور بمشار الیه مقرر شد - و در ایام محاصرهٔ کابل او بهمراهیٔ خضر خواجه خان بر سر شیر علي نوکر میرزا کامران [که بر طبق گفتهٔ میرزا از کابل بخابر غارت قافلهٔ ولایت (که بچاریکاران رسیده بود) رفته بعد غارت بنابر انسداد طرق (که مردم پادشاهي نموده بودند) نتوانست بکابل رسید - لهذا بجانب غزنین شتافت] تعین گردید - و در کتل سجاوند بشیر علي مذکور رسیده بجنگ در پیوست - و مردم پادشاهي ظفر مند گردیده با فراوان غنائم بحضور جنت آشیاني رسیده مشمول عنایت گردیدند - و چون قراچه خان (که تقدیم خدمات شایان نموده مطرح عنایت بیغایت شده بود) بدر تنگ حوصلگي زده جمع کثیر را از راه برده بجانب بدخشان نزد میرزا کامران روان شد موما الیه هم از فریب خوردهای او بود

ازین جهت در حضور پادشاه باسمٰعیل خرس ملقب گشته - و پس ازانکه پادشاه خود متوجه ملک بدخشان گردید روز جنگ با میرزا کامران مشار الیه دستگیر شد - و بشفاعت منعم خان جان‌بخشي یافته سپرد او شد - و در یورش هندوستان همراه رکاب خسرواني بود - و پس از فتح دهلي بهمراهی شاه ابوالمعالي بجانب لاهور نامزد شد - تتمهٔ احوالش بملاحظه نیامده *

* اعتبار خان ناظر *

خواجه عنبر نام خواجه سرای مقرب فردوس‌مکاني بود - در سالے (که همایون پادشاه عزیمت عراق مصمم نموده از متصل قندهار روانه شد) او را با جمعے دیگر بخابر آوردن هودج مریم مکاني رخصت فرمود - او رفته خدمت پسندیده بجای آورد - و در سنه (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو هجري او در کابل بحضور رسیده ادراک سعادت ملازمت نمود - پادشاه اورا در خدمت شاه زاده محمد اکبر تعین فرمود - و پس از انتقال جنت آشیاني اکبر پادشاه او را روانهٔ کابل فرمود - که محمل مریم مکاني والدهٔ پادشاه را بحضور آورد - چنانچه در سال دوم جلوس او در رکاب مریم مکاني بشرف ملازمت امتیاز اندوخت - و بعد چندے بحکومت دهلي علم افتخار افراخته درانجا درگذشت *

* افضل خان *

خواجه سلطان علي نام - ابتدا در سرکار جنت آشیاني باشرافـ

خزانه اختصاص داشت - از رشادت و کارداني مشمول الطاف همايوني گشته در سنه (٩٥٦) (٢) نهصد و پنجاه و ششم صاحب ديوان خرج گرديد - يعني بمساعدت طالع ارجمند بمشرفي بيوتات امتياز يافت - و چون در سنه (٩٥٧) نهصد و پنجاه و هفت هجري ميرزا کامران برادر خرد جنت آشياني در مخالفت برادر بزرگوار (که زياده بر پدر اشفاق و الطاف مرعي ميداشت) بر دارالملک کابل استيلا يافت با متصديان و ملازمان پادشاهي در مقام گرفت و گير در آمده خواجه را نيز مقيد ساخت - و بزجر و تعدي نقد و جنس بر گرفت - و چون نهضت هندوستان پيش‌نهاد عزم پادشاهانه گرديد خواجه بوالا منصب مير بخشيگري علم ترفّع مي افراشت چون واقعهٔ ناگزير جنت آشياني بميان آمد تردي بيگ خان (که ادعاء امير الأمرائي داشت) باتفاق خواجه بانتظام مهمّات دهلي پرداخت - ازانکه در جنگ هيموی مشهور خواجه بهمراهي هردار انتظام بخش فوج قول بود در هنگامے (که آن بقال فتنه ساز خود بر قول تاخت آورد) خواجه را پای ثبات از جا رفته باتفاق اشرف خان مير منشي و مولانا پير محمد شرواني (که برای شکست هنگامهٔ سپه سالاری تردي بيگ خان قابوئے مي جست) مسلک فرار اختيار نمود - چون اُمرا انهزام خورده با هزاران خجالت و شرمساري بموکب اکبري (که از صوبهٔ پنجاب

---

(٢) در [اکثر نسخه] در سال نهصد .

بقصد محاربهٔ هیمو بسهرند رسیده بود (۲) پیوستند بیرام خان تردي بیگ خان را فرصت نداده از هم گذرانید - و خواجه را با میر منشي (که گمان نفاق و زرداري میداشت) نظربند نمود - و پس ازان خواجه با میر منشي فرار نموده سفر حجاز اختیار کرد - و در سال پنجم اکبري بشرف آستان بوس استسعاد یافتند - و مورد افضال عرش آشیاني شده بپایهٔ والای امارت و منصب سه هزاري مرتقي گردید - مآل کار او و تاریخ فوتش بنظر شیرازه بند این پریشان اوراق نرسیده *

* ادهم خان کوکه *

پسر خرد ماهم انگه است - که بفزوني عقل و درستي اخلاص نسبت قوي بعرش آشیاني داشت - از زمان آمایش گهواره تا آرایش تخت بدوام ملازمت و وفور اعتبار و کثرت محرمیّت و اعتماد ممتاز بود - در برهم‌زدگیِ دولت بیرام خان شریک غالب گشته تمشیت مهام ملکي و مالي از پیش خود گرفت - و با آنکه منعم خان وکیل السّلطنت هم شد باستقلال تمام بکارها مي پرداخت - ادهم خان از امرای پنج هزاري ست ابتدا بمحاصرهٔ مانکوت در رکاب پادشاهي به بهادري و راد مردي (۳) بلندنامي اندوخته - آن قلعه ایست در کوهستان

---

(۲) نام سابقش مرهند است - در زمان اکبر شاه بسهرند زبان‌زد روزگار گشت (۳) نسخهٔ [ب] دلاوري - و راد مردي بمعنیٔ دلاوري ست .

سوالک بر قلهٔ کوه فلک فرسا مشتمل بر چهار قلعه - بر فراز کوهچها بطرز غریب ساخته اند - که تمامی آن یک حصن بنظر می آید - سلیم شاه وقتی (که از مهم گکهران بر گشت) اساس آن گذاشته - تا برای لشکر پنجاب مامنی باشد - می خواست لاهور را ویران کرده آنجا آباد سازد - چه آن شهری ست بزرگ - مسکن اقسام تجّار و اصناف مردم - باندک توجه لشکر عظیم و یراق فوجها مهیّا توان کرد - چون سر راه فوج مغل واقع شده بود مبادا درانجا رسیده استعداد فراوان بهم رساند و کار از علاج بگذرد - درین اندیشه اجلش در رسید - در سال دوم سکندر سور درانجا متحصّن گشته آخر بزینهار گرائید - و قلعه تسلیم نمود - سال سیوم بیرام خان (که همیشه از ادهم خان متوهّم می بود) محال هتکانتهه (۲) نزدیکی آگره مسکن طایفهٔ بهدوریه (که تمرّد و سرکشی آنها با سلاطین روزگار شهرهٔ آفاق (۳) بود) بجاگیرش مقرر کرد - تا بدین وسیله هم متمرّدان آن نواحي سزا یابند - و هم او در حضور نباشد - و بیک خیال دو کار شگرف صورت گیرد - با چندی از آمرا رخصت داد ادهم خان بکوشش نمایان آن ضلع را عملي ساخته ارباب عصیان را بر انداخت - و بعد از آوارگی بیرام خان و اختتام کارش عرش آشیاني آخر سال پنجم مبادی سنه (۹۶۸) نهصد و شصت

(۲) نسخهٔ [ج] هتهکانتهه (۳) نسخهٔ [ا ب] آفاق است ٭

و هشت هجري اورا با پیر محمد خان شرواني و أمراء دیگر بتسخیر ولایت مالوه (که بیداد گري و مدهوشي باز بهادر مکرر بعرض رسیده بود) تعین نمودند - چون بنواحي سارنگ‌پور (که مستقر او بود) پیوست باز بهادر از مستي و بیهوشي (که شب و روز درین کار بود) اندکے بخود آمده در مقام پیکار نشست - پیوسته از طرفین دلاوران رزم آزموده بر آمده لوازم نبرد بجا مي‌آوردند - تا روزے چپقلشے عظیم بمیدان آمد - باز بهادر شکست خورده بجانب خاندیس فرار نمود أدهم خان بسرعت شتابان خود را بسارنگپور رسانیده تمام اموال و اسباب او را با پاتّران و کنیزان (که نغمهٔ حسن و حسن نغمهٔ ایشان در آفاق امتیاز و اشتهار (۲) داشت) متصرف شد - و ازین کامیابي و حصول خزائن و دفائن و امتعهٔ نفیسه (که اندوختهٔ سالها بود) کلاه نخوت او کج شد - و نشهٔ (۳) غرورش افزود هر چند پیر محمد خان نصیحت کرد سودمند نیفتاد - مملکت مالوه بأمرا تقسیم کرده چند زنجیر فیل از جملهٔ غنائم همراه صادق خان ارسال حضور نمود - و خود بعیش و عشرت مشغول گشت - بخاطر عرش آشیاني گران رسید - اصلاح او اهم دانسته در شازده روز از آگره ایلغار فرمود - و بیست و هفتم شعبان

(۲) نسخهٔ [ج] انتشار و اشتهار داشت (۳) درفارسي نشه مي‌نویسند - اما این لفظ که عربي ست در اصل نشوه است ٭

سال ششم وقتی (که ادهم خان بعزیمت تسخیر قلعهٔ گاگرون در کروهی سارنگپور بر آمده میرفت) ناگاه موکب اقبال پیدا شد - بدریافت شرف زمین‌بوس مباهي گشت - عرش آشیاني یکسر بخانه‌اش رفته فرود آمدند - گویند ادهم خان خیال فاسد در سر داشت - و بهانه مي جست - روز دوم (۲) ماهم انگه با مردم محل رسید - و پسر را از گران خواب غفلت هوشیار ساخته آداب پیشکش و ضیافت بتقدیم رسانید - و آنچه از باز بهادر بدست آورده بود از صامت و ناطق با همهٔ پاتّران بنظر اشرف گذرانید - عرش آشیاني برخے را باو مرحمت نموده بعد وقفهٔ چهار روز علم معاودت بآگره افراشتند *

گویند چون عرش آشیاني لوای معاودت بر افراختند در منزل اول ادهم خان از سفاهت و بیخردي ماهم انگه مادر خود را (که صاحب اختیار محل بود) بران داشت که دو مغنّیهٔ حسینه از پاتّران باز بهادر مخفي بدو حواله نماید - که بنابر روادري کسے بحال آنها نخواهد پرداخت - اتفاقا همان ساعت بپادشاه خبر رسید - حکم مقام فرموده مردم را بتفحّص برگماشت - ادهم خان مضطر گشته هر دو را بصحرا سر داد چون متفحّصان گرفته آوردند ماهم انگه آن بیگناهان را بقتل رسانید - و عرش آشیاني اغماض فرمودند - لیکن همین سال باقتضای

(۲) نسخهٔ [ب] دهم - اما صحیح دوم است *

مصلحت ملکي حکومت مالوه به پیرمحمد خان باستقلال مقررشد و ادهم خان حسب الطلب بحضور رسید *

چون شمس الدین محمد خان اتگه بقرب و اعتبار لوای تفوّق و برتري افراخته درجمیع امور خلافت دخل تمام داشت این مدهوش جواني و سیه مست دولت همواره برو حسد بردے - منعم خان خانخانان (که گرفتار همین بیماري بود) همواره بکهنه عیاري آن مغرور تهور و مغلوب خشم را بفتنه و غدر تحریک مینمود تا آنکه دوازدهم رمضان سال هفتم در دولتخانهٔ پادشاهي اتگه خان و منعم خان با اُمرای دیگر مشغول مهمات سلطنت بودند - ادهم خان بے اعتدالانه با جمعے از خود بے اعتدال تر رسید - همه بتعظیم برخاستند - اتگه خان نیم قیامے نمود - آن بے محابا دست بخنجر کرده متوجه اتگه خان شد - و اشاره بهمراهان کرد - بزخمهای جانگزا کار آن آقسقال دولت تمام کردند و پس ازان ادهم خان بے باکانه شمشیر در دست گرفته متوجه محل سرا شده بر ایوان مرتفع (که بر دور محل خاصه بود) برآمد - غوغا بلند گشت - عرش آشیاني از خواب بیدار شده از دیوار قصر سر بر آورده استکشاف احوال نمودند و بخشم و غضب شمشیر گرفته برآمدند - همین که ادهم خان بنظر آمد فرمودند که اي بچهٔ لادهٔ اتگهٔ مرا چرا کشتي آن گستاخ پیش دویده دستهای عرش آشیاني گرفت - و گفت

پادشاه غور فرمایند - اندکی تلاش واقع شده - پادشاه دست از چنگ او کشیده مشتی بقوت بر روی او زدند - که معلق[2] بزمین افتاد - بفرحت خان خاصه خیل و بسنگرام هوسناک (که ایستاده بودند) فرمودند - که چه تماشا میکنید - این دیوانه را بر بندید - آنها فرمان پذیر گشته بر بستند - حکم شد که[3] از بالای صفه سر نگون اندازند - دو مرتبه انداختند - تا گردن آن خود سر شکست - و باین طرز آن سفاک هتاک[4] مطابق سنه (۹۶۹) نهصد و شصت نه هجري بقصاص مکافات رسید ۹۷۰ حسب الارشاد هردو نعش را روانهٔ دهلي ساختند - (دو خون شد) تاریخ است[5] - گویند ماهم انگه (که درین وقت بر بستر بیماري افتاده بود) شنید که ادهم خان چنین بے اعتدالي نموده پادشاه مقید کردند - مهر مادري برداشته اورا بملازمت آورد شاید پسر را وا رهاند - پادشاه ماهم انگه را دیده فرمودند که ادهم انگهٔ ما را کشت - ما هم اورا کشتیم - آن عاقلهٔ روزگار گفت خوب کردند - اما نمي دانست که بسیاست رسیده - چون بیقین پیوست حفظ آداب حضور نموده بظاهر جزع و فزع

---

(۲) نسخهٔ [ب] معلق زنان افتاد (۳) در [بعضی نسخه] دیوانه سر را (۴) نسخهٔ [ج] هتاک بقصاص مکافات رسید (۵) چون این واقعه درسنه (۹۶۹) بوه تاریخ [دو خون شد] که عددش ۹۷۰ است غلط نخواهد بود زیراکه تاریخ گویان فرق یک یا دو عدد جایز داشته اند ٭

نکرد - لیکن رنگ از رو رفت - و دل بهزاران زخم مجروح
گشت - پادشاه نظر بر قدم خدمت او بتسلي خاطرش پرداخته
رخصت خانه فرمودند - آمده بسوگواري نشست - و مرضے که
داشت رو بتزاید آورد - و بعد ازین واقعه بچهل روز بدار بقا
شتافت - عرش آشیاني مشایعت نعش او نموده رقتها کردند
و باعزاز و احترام روانهٔ دهلي ساخته عمارت عالي حسب الحکم
بر مزار ماهم انگه و ادهم خان اساس یافت *

* اشرف خان میر منشي *

محمد اصغر نام - از سادات حسیني مشهد مقدس است
و صاحب طبقات اکبري او را از سادات عرب شاهي شمرده
یحتمل که بنابر عموم و خصوص تباینے درین کلام نباشد - اما آنچه
علامي شیخ ابو الفضل اورا سبزواري نوشته لامحاله از تحریفات
نسخه نویسان است - در فن انشا و دقائق سخن ید طولی داشت
و سر موئے از دقت یابي و موشکافي فرو نمي‌گذاشت - و در
خطاطي و خوش نویسي بهفت قلم استاد - خصوص در تعلیق
و نسخ تعلیق سرآمد روزگار و یگانهٔ دهر بود - علم جفر را با عمل
ورزیده - در ملازمان جنت آشیاني انسلاک یافته بمزید قرب و عزت
درجهٔ اعتبار پیموده بخطاب میرمنشي امتیاز یافت - و پس
از فتح هندوستان بخدمت میرعرضي و میر مالي اختصاص
گرفت - و در قضیهٔ تردي بیگ خان (که با هیمو بقال در سواد

دهلي اتفاق افتاد و اکثرے دل بای داده راه گریز سپردند) او (که در امر جنگ مشیر و همداستان بود) نیز در فرار زده[۲] متهم بنفاق و بد دلي گردید - روزے (که بیرام خان تردي بیگ خان را بقتل آورد) اشرف خان را با سلطان علي افضل خان بعلت گریز پائي مقید ساخت - و پس ازان سفر حجاز اختیار نموده سال پنجم اکبري سنه (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت هجري هنگامے (که عرش آشیاني از ماچهیواره باختتام مهم بیرام خان متوجه کوه سوالک بود) شرف آستانبوس دریافت ازان بعد همواره مشمول عواطف پادشاهي بوده بافزایش منصب سر برافراخت - سال ششم هنگام معاودت رایات پادشاهي از مالوه بخطاب اشرف خاني مشرف گردید - و در یساق بنگاله بهمراهی خانخانان منعم خان دستوري یافت - در سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سیوم در بلدهٔ گور (که بنابر سمّیت هوا وبای عام شیوع یافته اکثر نوئینان عمده رهگرای فنا گشتند) رخت هستي بر بست - بدو هزاري منصب رسیده - و با کمالات دیگر موزون طبع بود - گاه گاهے اشعار صاف متین انشا میکرد ازوست *

* نظم *

* یا رب تو مرا بآتش قهـــر مسوز *
* در خانهٔ دل چراغ ایمـــان افروز *

---

(۲) در [اکثر نسخه] نیز بدر زده ٭

* این خلعت بندگي که شد پاره ز جرم *

* از راه کرم برشتهٔ عفو بدوز *

و در تاریخ آبشخورے (که مولانا میر در دار الخلافهٔ آگره بنا کرده) گفته * نظم *

* در راه خدا کرده بنا ملا میر *

* چاهے ز براى نفع مسکین و فقیر *

* گر تشنه لبے بپرسد از سال بنا *

* گوئي آبے ز بقعهٔ خیر بگیر * (۲)

پسرش میر مظفر نیز در عهد اکبري بمنصب مناسب پایه افزای روزگار خود گشته در سال سي و هشتم بحکومت ولایت اوده مي پرداخت - حسیني و برهاني نبائر اشرف خان در دور اعلی حضرت بمنصب قلیل سرافرازي داشتند *

* ابراهیم خان ازبک *

از آمرای جنت آشیاني ست - در سال فتح هندوستان اورا همراه شاه ابوالمعالي بلاهور تعین کردند - که اگر سکندر سور از کوهستان برآمده دست اندازي در ممالک پادشاهي نماید تدارک آن باحسن وجوه بظهور رسد - پس ازان خان مزبور سرهرپور (۳) مضاف جونپور بجایگیر یافته همواره با علي قلي خان

(۲) نسخهٔ [چ] گوید (۳) در [بعضے نسخه] ذرهرپور - و در [بعضے] به سرهرپور مضاف جونپور جایگیر یافته *

خان زمان بحفظ آنحدود مي‌پرداخت - تا آنکه بعهد عرش آشياني آثار بغي خانزمان و سکندر خان ازبک بر روی روز افتاد - و اشرف خان مير منشي فرماني مشتمل بر موعظت پيش سکندر خان برد - سکندر خان بگرمي بر خورده گفت که ابراهيم خان آق‌سقال يعني ريش‌سفيد و قرب جوار است - او را رفته مي بينم - و باتفاق وی متوجه بارگاه خسرواني ميشوم - بدين اراده بسرهرپور رفت و ازان جا هر دو باتفاق نزد خان زمان رفتند - و قرار دادند که خان مذکور همراه سکندر خان بسمت لکهنو رفته آتش خلاف افروزد - چنانچه خان مذکور بدان سمت شتافته مصدر هنگامه آرائي شد *

چون منعم خان خانخانان با علي‌قلي خان‌زمان ملاقات کرده قرار بندگي ازو به تجديد گرفت و از حضور خواجه جهان (که مدار عليه مهمات سلطنت بود) رسيد خانخانان خواست که باتفاق او بخيمهٔ خان‌زمان رود - و خان مزبور را بگرو در لشکر خود طلبيد - و قرار برين يافت که خان‌زمان والدهٔ خود و خان مزبور را با پيشکش لايق روانهٔ حضور نمايد - لهذا خانخانان و خواجه جهان رو ببارگاه سلطاني نهادند - و خان مزبور را تيغ و کفن در گردن انداخته بنظر والا رسانيدند - و پس از قبول اين معني و عفو جرائم خان زمان تيغ و کفن را از گردن او فرود آوردند - و چون بار ديگر خان زمان و سکندر خان سال دوازدهم

اکبري سلسله جنبان بغي و عدوان گشتند خان مذکور باتفاق سکندر خان بجانب اوده شتافت - و چون سکندر خان راه بنگاله گرفت خان مزبور بوساطت خانخانان بعفو (٢) جرائم مشمول عواطف گشته داخل متعینان خانخانان گردید - تاریخ فوتش بنظر نیامده - پسرش اسمعیل خان است که علي قلي خان زمان قصبهٔ سندیله در جاگیر او داده بود - چون سال سیوم اکبري قصبهٔ مزبور بجاگیر سلطان حسین خان جلایر از حضور مقرر شد او در عمل دادن ایستادگي بمیان آورد - پس ازانکه بزور گرفت فوجے از خان زمان آورد - و جنگے کرده شکست یافت *

* آصف خان خواجه عبدالمجید هروي *

از فرزندان شیخ ابوبکر تایبادي (٣) ست - که از صاحب کمالان وقت بود - امیر تیمور چون در سنه (٧٨٢) هفت صد و هشتاد و دو بتسخیر هرات (که در تصرف ملک غیاث الدین بود) رو آورد بتایباد رسیده کس نزد شیخ فرستاد - که چرا به تیمور ملاقات نمي کني - گفت مرا با او چه کار - امیر خود رفت و بشیخ گفت - چرا ملک را نصیحت نکردي - جواب داد نصیحت کردم نشنید - خدای تعالی شما را برو گماشت - اکنون شما را نصیحت میکنم بعدل - اگر نشنوید دیگرے را بر شما

(٢) نسخهٔ [ا] بعفو تقصیرات مشمول (٣) نسخهٔ [ب] ایبادي - و در بعضے نسخه] تابیادي *

گمارد - امیر میگفت مرا در سلطنت بهر کس از درویشان صحبت شد هر کدام را از خود در دل وهمی دیدم - مگر شیخ که من خود را در حجاب می یافتم *

خواجه عبد المجید در سلک ملازمان جنت آشیانی انتظام گرفته بحسن رشادت و کاردانی در وقت نهضت هندوستان بدیوانی سرکار همایونی سر بر افراخت - و چون کهن روزگار بجلوس عرش آشیانی رونق جوانی از سر گرفت خواجه بوفور کار طلبی از دیوانی بسرداری رسیده جامع سیف و قلم گردید و دران هنگام (که عرش آشیانی بتقریب هنگامهٔ بیرام خان لوای عزیمت پنجاب بر افراشت) خواجه بخطاب آصف خان سر افراز گشته بحکومت دهلی مباهات اندوخت - و بتدریج صاحب طبل و علم شده بمنصب سه هزاری امتیاز یافت - و چون فتو نام غلام عدلی (که قلعهٔ چنار را متصرف بود) اظهار تسلیم آن نمود حسب الامر پادشاهی آصف خان باتفاق شیخ محمد غوث رفته آن قلعه را بصلح بر گرفت - تیولداری سرکار کره مانکپور بخان مزبور تفویض یافت - دران ایام غازی خان تنوری (۲) (که از امرای عمدهٔ افغان بود) مدتی در خدمت عرش آشیانی گذرانیده بدر فرار زده با برخی بولایت پنه (۳) (که ملکی ست

(۲) در [بعضی نسخه] تنور - و در [بعضی] سور (۳) در [بعضی نسخه] بهته - و در [بعضی نسخهای اکبرنامه] پنه آمده *

بسر خود) پناه برده در مقام فتنه انگیزي در آمد - آصف خان در سال هفتم براجه رام چندر والی آنجا پیغام برگذارد - که در سلک خراج‌گذاران ممالک محروسه درشده مخالفان را بسپارد راجه از سرمایگی (۲) نخوت و غرور باتفاق آن مخاذیل آمادهٔ پیکار گردید - آصف خان چیره دستیها نموده پناه بردها را بقتل رساند - و راجه هزیمت یافته بقلعهٔ باندهو (که مستحکم‌ترین قلاع آن ولایت است) متحصن گشت - آخر بوسیلهٔ قبول بندگی درگاه و باستشفاع راجهائے (که مقرب بساط سلطنت بودند) حکم عدم مزاحمت باحوال راجه بآصف خان رسید خان مذکور دست ازان باز داشت - لیکن ازین فتح قوت و مکنتے تمام بهم رسانیده داعیهٔ تسخیر گدهه پیش گرفت چه جنوبی ولایت پنه ملکے ست وسیع مشهور بگوندوانه - صد و پنجاه کروه طول - و هشتاد کروه عرض - گویند در باستاني زمان هشتاد هزار قریهٔ آبادان داشته - سکنهٔ آن گوند - که قومے ست فروتر - و اهل هند زبونش شمرند - پیشتر چندین راجها بسر مي‌بردند - دریتوقت ریاست آنجا براني درگاوتي نام زنے رسیده - که بوفور شجاعت و حسن تدبیر و بسیاری داد و دهش تمام ملک را یک قلمه ساخته - و گدهه بلدهٔ عظیم آن ملک است و کتنگه نام موضعے که بانضمام آن شهرت دارد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] سرکشي *

آصف خان از جواسیس استکشاف مداخل و مخارج آن ملک کرده در سال نهم با ده هزار سوار عزیمت آن دیار نمود رانی (که درانوقت جمعیت فراهم نداشت) با معدودے آمادهٔ جنگ شد - و گفت منکه سالها ریاست آن ملک کرده باشم در حوصلهٔ فطرت من گریختن کي گنجد - مردن بناموس خوشتر از زیستن بعار است - اعیان آنولایت سماجت از کار بردند که قرار داد جنگ مستحسن - اما سررشتهٔ تدبیر از دست دادن نه آئین شجاعت[۲] است - چندے بجاهای محکم بسر باید برد تا تفرقهٔ لشکر بجمعیت گراید - بنابرین چندے باین وضع گذرانید - چون آصف خان گدهه را متصرف شده دنبال نمي گذاشت راني سران لشکر را طلبیده گفت که خاطر من خواهان جنگ است - هر که خواسته باشد برود - جنگ من شق ثالث ندارد - یا مردن است یا فتح - بمحاربه رو آورد چون بیر ساه پسرش زخمها برداشت گفت از معرکه او را برآورده بمامنے رسانند - و چون خود زخمي گشت بمعتبرے گفت که مغلوب جنگ شده ام - مبادا مغلوب نام و ننگ شوم حق نمک بجا آر - و بخنجر کار مرا اتمام کن - او جرأت نکرد ناچار جمدهر برآورده کار خود ساخت - آصف خان بتسخیر چورا گدهه (که قلعه ایست دارالملک آنجا - و بکثرت خزائن

(۲) نسخهٔ [ب] فراست *

و دفائن بر اکثر ممالک مزیت داشت - و بیر ساه مستحکم ساخته بود) روی توجه آورد - و پس از آویزش چون بیرساه مردانه فرو رفت قلعه مفتوح گردید - و بعد ازین فتح (که سرآمد فتوحات آصف خان بود) صاحب جواهر و خزائن بیقیاس شده نخوت و غرور را بخود راه داد - و بیراه روی پیش گرفت - از هزار فیل غنیمت دو صد فیل بحضور فرستاد - اما سال دهم (که خان زمان شیبانی باتفاق امرای اوزبکیهٔ شرقی علم بغی برافراشته مجنون خان قاقشال را در قلعهٔ مانکپور محصور ساخت) آصف خان با پنج‌هزار سوار بکمک رسید - و چون عرش آشیانی باطفای نایرهٔ آن فساد بدان‌ناحیه پیوست او شرف ملازمت (۲) دریافته نفائس غنائم گدهه پیشکش نموده مجلای سپاه بنظر درآورد - و بتازگی مشمول عواطف گشته بتعاقب فیهٔ باغیه نامزد شد - لیکن متصدیان سلطنت (که چاشنه خور رشوتهای او شده بودند) دریفوقت از راه طمع و حسد ذخیره اندوزی و خیانت‌ورزی او برمز و ایما میگفتند سخن سازان دوروبه یکی را هزار ساخته بآصف خان میرسانیدند و او دل بپای میداد - تا بیستم صفر (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه حفظ مرتبهٔ خود نکرده بتوهم واهی گریخت - و در سال یازده (که مهدی‌قاسم خان بحکومت‌گدهه تعین شد) آصف خان بهزاران حسرت دل ازان‌ملک برداشته (۳) با وزیرخان برادر خود حسب الطلب

---

(۲) در [اکثر نسخه] ملازمت دریافته (۳) نسخهٔ [ب] خرابی ٭

خانزمان در جونپور بدو ملحق گشت - در صحبت اول تجبّر و نخوت او دیده از آمدن پشیمان گردید - و چون معلوم کرد که خانزمان چشم بمال او دوخته بجدائي فرصت جو گردید - درین اثنا خان زمان او را همراه برادر خود بهادر خان بر سر افغانان فرستاده وزیر خان را نزد خود نگاهداشت - بنابرین هر دو برادر موعد فرار قرار داده براه مانکپور هر یکے گریخت - بهادر خان بتعاقب شتافته در آویخت - مردم آصف خان بهزیمت پراگنده شده خود دستگیر گشت - که ناگاه وزیر خان بسر وقت بهادر خان رسیده از سرگذشت آگهي یافت - چون مردم بهادر خان بتاراج اشتغال داشتند وزیر خان خود را راست کرد - ناچار بهادر خان فرار گزید - و اشاره کرد که آصف خان را (که بالای فیل مقید بود) از هم بگذرانند یک دو شمشیر حواله کردند - سرانگشت دست جدا شده بر سر بیني زخمے رسید - که وزیر خان آمده خلاص ساخت - و هر دو برادر در سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه بکره آمدند - آصف خان وزیر خان را نزد مظفر خان تربتي باگره فرستاد - تا بوسیلهٔ او عفو جرائم شود - مظفر خان (که بموجب طلب در سنه (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهار روانهٔ پنجاب بود) وزیر خان را همراه برده در شکارگاه بملازمت عرش آشیاني رسانیده استشفاع تقصیرات نمود - حکم شد که آصف خان باتفاق مجنون خان در کره مانکپور بمحافظت سرحد قیام نماید - و در همین سال

(که عرش آشیانی بر سر خانزمان و بهادر خان ایلغار فرموده آنها را علف تیغ بیدریغ ساخت) درین جنگ آصف خان مراتب جانفشانی بکمال قدرت بتقدیم رسانید - و در سنه (۹۷۵) نهصد و هفتاد و پنج پرگنهٔ بیاک از تغیر حاجی محمد خان سیستانی بجاگیرش مقرر شد - که سرانجام خود نموده در مهم رانا اودیسنگهه منقلای لشکر فیروزی باشد - چون در اواسط ربیع الاول سنه مذکور عرش آشیانی از آگره بمالش رانا نهضت نمود رانا قلعهٔ چیتور را بجیمل نامی (که سابق در قلعهٔ میرتهه بود) سپرده خود بزوایای کوهستان متواری گشت - آصف خان در محاصرهٔ آن قلعهٔ استوار (که بر فراز کوهی ست - و ارتفاعش قریب بیک کروه - و آن کوه میان دشت مسطحی ست که بلندی و پستی (۲) مطلقا ندارد - و از پایان دورش شش کروه - و جائیکه دیوار است سه کروه - و سوای حوضهای بزرگ و سنگین که از آب باران پر میشود چشمهٔ آبی بالا نیز هست) مصدر خدمات شایسته و مورد کارهای دست بسته گردید - پس ازان (که بعد از چهار ماه و هفت روز محاصره بیست و پنجم شعبان سنه مزبور سال دوازدهم اکبری قلعه مفتوح شد) تمام سرکار چیتور بجاگیر آصف خان مقرر گشت *

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] بلند و پستی *

* اسکندر خان اوزبک *

از سلاطین زاده‌های آن قوم است - در خدمت جنت آشیانی مصدر کارهای شایسته گشته ابتدای عزیمت هندوستان بخطاب خانی امتیاز یافت - و پس از فتح بحکومت آگره اختصاص گرفت و در هنگامهٔ هیمو آنرا گذاشته در دهلي بتردي بيگ خان پیوست و بهمراهي او بسرداري جرانغار رو به پیکار آورد - چون دلیران هر دو سو دل از جان برداشته باهم آویختند هراول و جرانغار پادشاهي شرائط مردانگي بتقدیم رسانیده هراول و برانغار غنیم را از پیش برداشته بتعاقب شتافت - و غنائم فراوان بدست افتاده سه هزار کس از مخالف بخاک نیستي فرو رفت - درین هنگام (که فتح چنین کرده در پی گریختها شتاب داشتند) هیمو بر تردي بیگ خان تاخته بفرار آورد - بهادران (که از تعاقب برمیگشتند) حیرت زده براه تردي بیگ خان میشتافتند - بالجمله اسکندر خان ناچار از معرکه عنان‌تاب گشته در سهرند بملازمت عرش‌آشیاني رسید - و در فوج منقلا با علي قلي خانزمان (۲) بجنگ هیمو تعین گشت - و پس از فیروزي بتعاقب هزیمت یافتگان و حراست دارالملک دهلي از دست برد اوباشان دستوري یافت - او مسارعت نموده خیلی از نفوس شریره و اشخاص معطله را از زندان زندگاني خلاص ساخت - و غنائم موفوره اندوخت - و در جالدوی

(۲) نسخهٔ [ا] هیمون *

تردداتِ پسندیده بخطاب خان‌عالم علم افتخار افراشت *

چون خضر خواجه خان حاکم پنجاب از پیش روی سکندر خان سور (که مدعی ملک بود) برگشته در لاهور باستحکام برج و باره همت گماشت و او تحصیل آذولایت را مفت وقت دانسته سرگرم اجتماع مردم گردید عرش آشیانی عجالة الوقت سکندر خان را سیالکوت و آنحدود در جاگیر داده بر جناح استعجال روانه فرمود که اعتضاد خضر خواجه خان باشد - و پس ازان بتیولداری اوده کامیاب گردید - چون آرام و آسایش شوره مزاجان واقعه طلب در فساد انگیزی و فتنه پژوهی میباشد دهم سال اسباب طغیان سرانجام داده راه‌سداد واگذاشت - اشرف خان میرمنشی از بارگاه سلطنت تعین شد که مستمال تفقدات ساخته بحضور بیارد - او چندے بلیت و لعل گذرانیده نزد خان زمان شتافت - و باتفاق یکدیگر رایت بغي بر افراخته هر یک بناحیهٔ دستمایهٔ آشوب گشتند - چنانچه اسکندر خان با بهادر خان شیبانی یکتائی گزیده در نواحی خیرآباد با میر معزالملک مشهدی (که از جانب پادشاه بمالش آن طایفهٔ ناسپاس تعین شده بود) عرصهٔ کارزار بر آراست هر چند آخرها بهادر خان چیره دستی یافت اما اسکندر خان اول جنگ شکست خورده آوارهٔ دشت هزیمت گردید - و در سال دوازدهم (که خانزمان و بهادر خان بار دیگر محرک سلسلهٔ بغی و فساد گشتند) اسکندر خان را (که نیز در اوده دم نخوت میزد)

محمد قلي خان برلاس با فوج گران بر سرش تعین گشته در اوده محصور نمود - مدتے از طرفین جنگ قایم بود - چون خبر کشته شدن خانزمان و بهادر خان رسید اسکندر خان شکیب بای داده از در مکر و تزویر در آمد - و آشتي پیش گرفت - و چندے بدین حیل بسر برده با اهل و عیال بکشتیٔ چند (که براي همین روز آماده مي‌داشت) نشسته از دریا گذشت - و پیغام نمود که من بر همان عهدم - عنقریب میرسم - چون زبانش با دل موافق نبود اُمرا از دریا عبور کرده سر در دنبالش گذاشتند - او خود را بقصبهٔ گورکهپور (که درانوقت در تصرف افغانان بود) رسانیده نزد سلیمان کراني حاکم بنگاله شتافت - و همراه پسرش بتسخیر اُدیسه رفت - چون برگردید افغانان بودنش در میان خویش مناسب ندیده با وی در کمین غدر شدند - خان مذکور آگهي یافته بخانخانان (که در جونپور بود) ملتجي شد - سپه‌سالار استمزاج پادشاهي نموده بهزاران امید طلب داشت - اسکندر خان ایلغار کرده بخانخانان پیوست - خان سپه سالار سال هفتدهم سنه (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه هجري همراه خود بملازمت پادشاهي آورده بذریعهٔ شفاعت آن عمدة الملک صفح جرائم او شده به تیولداریٔ سرکار لکهنو مورد التفات گردید - و وقت رخصت بعنایت چارقب و کمر و شمشیر مرصع و اسپ با زین طلا سرافرازي یافته با خانخانان تعین گشت - و چون بلکهنو رسید بعد چندے مزاج عنصریٔ او

از اعتدال طبعي بيرون رفته بر بستر بيماري افتاد - تا دهم جمادي الاول سنه (۹۸۰) نه صد و هشتاد تار و پود هستيء او گسيخت از امراى سه هزاري بود *

* الغ خان حبشي *

از غلامان سلطان محمود گجراتي ست - در سلطنت او اعتبار يافته بمرتبهٔ سرداري رسيد - عرش آشياني در سال هفدهم جلوس (كه متوجه احمد آباد بود) خان مذكور با جمعيت خود باتفاق سيد حامد بخاري پيش از امراى ديگر آمده استلام سدهٔ سلطنت نمود - و سال هيژدهم به تيول مناسب سرافراز گرديد و سال بيست و دوم بهمراهيء صادق خان به تنبيه راجه مدهكر بنديله زميندار اوندچه تعين گشته در روز نبرد آثار جلادت بظهور آورده چپقلشهاى مردانه كرد - و سال بيست و چهارم [چون راجه تودرمل و غيره براى دفع فتنهٔ عرب (كه آخرها به نيابت خان مخاطب گشته - و دران سال در مضافات صوبهٔ بهار گرد فساد انگيخته بود) مرخص شده] او نيز باتفاق صادق خان بكمك راجهٔ مذكور مقرر شد - و در گوناگون ترددات شريك خان مزبور بود - در جنگي (كه چيتهٔ (۲) باغي كشته شد) سرداريء جرانغار تعلق باو داشت - و مدتها تعينات صوبهٔ بنگاله بود تا آنكه درگذشت پسرانش بجاگيرات سرافراز گرديده درانجا بسر مي بردند *

---

(۲) در [بعضي نسخه] چيته - و در [بعضي نسخهاى اكبرنامه] خبيطه *

* اعتماد خان خواجه سرا *

پهول ملک نام - در ایام حکومت سلیم شاه بجوهر رشدے که داشت بخطاب محمد خان ممتاز گشت - چون دولت افغانان بر افتاد او در سلک ملازمان اکبري منسلک گردیده خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و بنابر آنکه متصدیان اشغال سلطنت از خیانت ورزي و بد نیتي یا از بیوتوفي و ناپروائي در معموری خانهٔ خود کوشش نموده گنجها برای خود سامان مي دادند و در تحصیل خزانهٔ پادشاهي تا بتکثیر و افزونیِ آن چه رسد اهمال مي‌ورزیدند عرش آشیاني در سال هفتم بعد سنوح قتل شمس الدین خان انگه خود بدین کار توجه گماشت - محمد خان بمقتضای کارداني مکنون ضمیر پادشاهي دریافته در باب تحصیل خزانه و تعمیر آن مقدمات معقوله ذهن نشین ساخت - و از پیشگاه خلافت بخطاب اعتماد خان و منصب هزاري اختصاص یافته جمیع خالصات بدو مفوض گردید - در اندک فرصتے بحسن تردد و لطف کفایت او قسمے که مرکوز خاطر عرش آشیاني بود کارخانهٔ عظیم البنیان خزانه بوجه شایسته انتظام گرفت و در سال نهم هنگامے (که ماندو بپرتو نزول رایات پادشاهي فروغ آگین شد) میران مبارک شاه والیِ خاندیس بارسال پیشکش مصحوب ایلچیان کاردان اظهار بندگي و فدویت نموده درخواست که صبیهٔ رضیهٔ خود را بحرم‌سرای سلطاني در آورده

بپذیرائی ملتمس او اعتماد خان (که معتمد نیک اندیش بود) مامور گردید - چون نزدیک بقلعهٔ آسیر رسید میران مبارک شاه باکرام و احترام بدرون قلعه برده آن عفیفه را با جمعے از اعیان ولایت خود و سرانجام گزیده روانه ساخت - اعتماد خان وقتے (که عرش آشیانی از ماندو مراجعت باگره فرموده) در نخستین منزل شرف آستانبوس در یافت - پس ازان مدتے بهمراهی خانخانان منعم و خانجهان ترکمان تعین بنگاله بوده بصدور مردانگي و شگرف پرستاري نفس (۲) نیکو خدمتي مي افزود چون بحضور رسید ازانجا (که بعدالت پژوهي و کار شناسي اتصاف داشت) در سال بیست و یکم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار از انتقال سید محمد میر عدل بحکومت بهکر از حدود دیبالپور مالوه دستوري یافت - و از کار طلبي لشکر بصوب سیهوان برده چیره دستي نمود - و بمصالحت باز گشت *

چون کامیابي و مقصود آرائي بیشترے را سررشتهٔ خرد از دست برد [خاصه این طایفه را (که در حقیقت ببدهنجاري و هرزه درائي مفطور اند) چه آزمون کاران دانشور چنان برگذارند که جز آدمي هر جاندارے را که خصي کنند ازان سرکشي فرو نشیند و مردم زاد را بر افزاید] اورا غرور افزوده از زیردستان اعتبارے نگرفته پیوند دلها در نظر نیاورد - و با سکنه و مخادیم آنجا

(۲) در [بعضے نسخه] نقش •

بد سلوکي پيش گرفت - و با اين خوی نکوهيده با نوکر در داد و ستد گفتگوی بے آزرمي کردے - و حيله افروزي را تدبير اندوزي نام نهاده حق نگذاردے - در سال بيست و سيوم سنه (٩٨٦) نهصد و هشتاد و شش (که عرش آشياني بمملکت پنجاب انتهاض فرمود) او خواست سپاه خود را بجهت داغ اسپان روانهٔ حضور نمايد - از خرد غنودگي پيشين وامها (که بروزگاران داده بود) سرانجام انديشيد - هرچند تهيدستي خود را نمودند دل نهاد حق گذاري نشد - صبحے مقصود علي نام نوکرے (که يک چشم بود) با برخے بد گوهران فرومايه آن خواب آلود غفلت را از هم گذرانيد - برخے براندهٔ او عرض احوال خود مي نمود برهم شده گفت که بر چشم کور تو بايد شاشيد - او بے توقف جمدهر بشکمش زد - که نفس نکشيد - اعتماد پور (٢) شش کروهيِ آگره آباد کردهٔ اوست - تالاب کلانے و عمارتے ساخته مقبرهٔ هم براى خود اساس گذاشته بود - همانجا مدفون گرديد *

* آصف خان خواجه غياث الدين علي قزويني *

پسر آقا ملاى دوات دار - مشهور است که در عهد شاه طهماسپ صفوي از باريابان مجلس شاهي بود - و ديگر پسرانش (٣) ميرزا بديع الزمان و ميرزا احمد بيگ بوزارت بلاد عظيمهٔ ايران اختصاص داشتند - گويند از اولاد شيخ الشيوخ شيخ شهاب الدين

---

(٢) نسخهٔ [ب] اعتماد خان پور (٣) نسخهٔ [ب] و پسرانش *

سهروردي است - که از کمال اشتهار و نهایت کمال محتاج بیان
و توصیف نیست - او در نسب به محمد بن ابي بکر الصدیق
میرسد - و در تصوف انتساب بعم خویش شیخ نجیب الدین
سهروردي دارد - جامع علوم ظاهر و باطن و شیخ الشیوخ
بغداد بود - و صاحب تصانیف رایقه (۲) - مثل عوارف المعارف
در سنه (۶۳۲) ششصد و سي و سه یا دو برحمت حق پیوست

خواجه غیاث الدین علي بطلاقت لسان و کسب کمال اتصاف
داشت - و خالي از جلادت و پردلي نبود - چون بهندوستان
وارد گردید برهنموني بخت سعید مشمول عنایت عرش آشیاني
گشته به بخشیگري امتیاز یافت - و چون در سنه (۹۸۱)
نهصد و هشتاد و یک در ایلغار نه روزهٔ گجرات و محاربه
با شورش افزایان آنجا (که میرزا کوکه را در احمد آباد محاصره
داشتند) خدمات مستحسنه بتقدیم رسانیده بود بخطاب
آصف خان سر افتخار بر افراخت - و هنگام معاودت الویهٔ
ظفر طراز پادشاهي بدار الخلافه او را بجهت تمشیت مهمات
بخشیگري آن صوبه (که باستصواب میرزا کوکه در رفاه و اصلاح
سپاه کوشد) مامور ساخت - و در سال بیست و یکم بصوبه
ایدر (که مضاف صوبهٔ احمد آباد گجرات است) با جمعي
از امرا تعین شد - که آن سرزمین را از خس و خاشاک

---

(۲) در [بعضی نسخه] لایقه ۰

سرکشان گردن فراز پاک سازد - زمیندار آنجا نراین داس راتهور
از غرور افزائي و تباه اندیشي با برخے از تهور گزینان از تنگنای
کوهستان برآمده عرصهٔ مبارزت آراست - چپقلشهای سخت
از طرفین جوهر زدای همت و مردانگي گردید - فوج هراول
پادشاهي را پای ثبات از جا رفت - میرزا مقیم نقشبندي (که
مقدمة الجیش بود) دران گرمیِ آویزش شربت گوارای واپسین
در کشید - نزدیک شد که چشم زخمے عظیم رسد - آصف خان
با سرداران برانغار و جرانغار پای جلادت افشرده بکارزار
در آمد - مخالف باندازهٔ توانائي گرد پیکار انگیخته غبار آلود
هزیمت گشت - و در آخر سال بیست و سیوم عرش آشیاني
اورا از مزیت اعتبار و وفور اعتمادش بجانب مالوه و گجرات
رخصت فرمود - که سپاه مالوه را باستصواب شهاب الدین احمد
خان ناظم آنجا بداغ رسانیده بگجرات شتابد - و بصوابدید (۲)
قلیج خان حاکم آن دیار رونق افزای جنود پادشاهي گشته
از چگونگیِ سپاه چراغ شناسائي افروزد - آصف خان کاربند
حکم پادشاهي شده بلوازم امر مرجوعه و مراسم خدمت ماموره
از روی راستي و درستي مي پرداخت - تا در سنه (۹۸۹)
نهصد و هشتاد و نه در گجرات ابلق ایام خود را بداغ اجل
رسانید - از پسرانش یکے میرزا نورالدین است - که چون

---

(۲) نسخهٔ [۱] و بصوب دیگر قلیج خان •

سلطان خسرو گرفتار گردید و جنت مکاني روزے چند حوالهٔ آصف خان میرزا جعفر فرمود نور الدین (که پسر عم آصف خان میشد) تنها پیش خسرو رفته صحبت میداشت - و قرار داده بود که هرگاه قابو بدست افتد از قید برآورده کامروا گرداند پس ازان (که خسرو حوالهٔ اعتبار خان خواجه سرا شد) نور الدین هندوئے را (که نزد خسرو میرفت) همراز گردانیده هرکرا از فدائیان خسرو در مي آورد بآن هندو نوشته میداد تا در پنج شش ماه قریب چهار صد کس هم عهد و پیمان گشته خواستند که در اثنای راه قصد جنت مکاني نمایند - اتفاقا یکے از رفقا بتقریبے کیبیده (۲) خواجه ویسي دیوان شاه زاده سلطان خرم را ازین ماجرا آگهي داد - او فورا بشاهزاده اظهار نموده بجنت مکاني رسانید - همان زمان باحضار آن خون‌گرفتها حکم شد نور الدین و محمد شریف پسر اعتماد الدوله را با چندے دیگر بر دار کشیدند - و طومار اسم نویسي آنها را (که از پیش هندوی اعتبار خان بر آمده) بالتماس خان جهان لودي ناخوانده در آتش انداختند - و الاّ کس بسیارے بیاسا میرسیدند *

* اعتماد خان گجراتي *

از غلامان هندوی سلطان محمود والي گجرات بود - چون

---

(۲) نسخهٔ [اب] کبیده - و هر دو صحیح است *

سلطان را اعتماد تمام بدو بهم رسید در حرم خود محرم ساخته
آرایش زنان باو حواله نمود - اعتماد خان بجهت ملاحظه
و احتیاط کافور خورده اسقاط رجولیت از خود کرد - ازانجا
(که بعقل معاش و متانت وضع و صلاح ظاهري اتصاف داشت)
بتدریج بپایهٔ امارت برآمد - چون در سنه (٩٦١) نهصد
و شصت و یک سلطان بعد انقضای هیزده ساله سلطنت بغدر
برهان نام خادمے کشته شد و آن بد گوهر ببهانهٔ طلب سلطاني
دوازده امیر را نامهٔ زندگي در پیچید اعتماد خان از پیش بیني
نرفته بامدادان یکجهتان را فراهم آورده به پیکار برآمد - و آن
شایان نیستي را از هم گذرانید - چون سلطان فرزند نداشت
اعتماد خان برای تسکین نایرهٔ فتنه و فساد رضی الملک نام
خرد سالے را از اولاد سلطان احمد بانیء احمد آباد بر سریر
خلافت اجلاس داده بسلطان احمد شاه مخاطب گردانید
و زمام مهمات دارائي بقبضهٔ اقتدار خود در آورده جز نام
پادشاهي برو نگذاشت - سلطان پس از پنج سال از احمد آباد
برآمده بسید مبارک بخاري (که از اعاظم اُمرا بود) پیوست
و بعد از جنگ از اعتماد خان شکست خورده آوارهٔ دشت
سرگرداني گشت - و باز چون نزد اعتماد خان آمد او همان
سلوک پیش گرفت - سلطان از نابخردي همواره با همدمان (٢) خود

---

(٢) نسخهٔ [ب] با مردمان خود ٭

مشورت قتل او میکرد - اعتماد خان آگهي یافته پیش دستي نموده از میان برداشت - و در سنه (٩٦٩) نهصد و شصت و نه طفلے نتهو نام را (که ازان طبقه نبود) بحضور امرا آورده قرآن (٢) برداشت - که این پسر صلبی سلطان محمود است - مادرش آبستن بود - سلطان بمن سپرد - که اسقاط حمل نمایم - لیکن پنج ماه سپري گشته بود - بدان قیام ننمودم - ناچار امرا تصدیق نموده بسلطان مظفر ملقب ساخته بسلطنت برداشتند - و وزارت بر نهج سابق باعتماد خان باز گردید - اما مملکت را امرا میان خودها تقسیم کرده هر یکے مستقل گشت - و باهم در افتاده غالب و مغلوب یکدیگر بودند *

چون اعتماد خان سلطان را باختیار خود نگاه میداشت چنگیز خان پسر اعتماد الملک غلام ترک دم استقلال زده با اعتماد خان بر سر این (که اگر سلطان مظفر فی الواقع پسر سلطان محمود است چرا اورا مطلق العنان نمي‌سازي) بتنازع برخاست - و آخر باعانت مرزایان باغیه (که از عرش آشیاني گریخته باو پیوسته بودند) بر سر اعتماد خان لشکر کشید - او بے استعمال سیف و سنان سلطان را گذاشته بدونگرپور شتافت - پس از چندے الف خان و جهجهار خان (که از امرای حبشیه بودند) سلطان را آورده باعتماد خان سپردند - و خود جدا شده باحمد آباد بچنگیز

---

(٢) در [بعضے نسخه] نتهو *

خان پیوستند - و ازو بے جهت متوهم گشته بقتلش برداختند اعتماد خان ازین ماجرا آگهي یافته سلطان را همراه گرفته باحمد آباد آمد - چون امرا با یکدیگر کمر منازعت چست بستند میرزایان باغیه بشنیدن اختلال آندیار از مالوه برگشته بهرونج (۲) و سورت را متصرف شدند - سلطان هم (که انتهاز فرصت میجست) روزے از احمد آباد برآمده نزد شیر خان فولادي (که طرف راجح داشت) شتافت - اعتماد خان بشیر خان نوشت - که نتهو پسر سلطان محمود نیست - من میرزایان را طلبیده بپادشاهي بر میدارم - امرائے (که با شیر خان متفق بودند) گفتند - که حضور ما اعتماد خان مصحف برداشته الحال این سخن از روی عداوت میگوید - شیر خان بر سر احمد آباد فوج کشید - اعتماد خان متحصن گشته بمیرزایان التجا آورد - و هنگامهٔ شورش گرم شد - چون نزاع و جدال بطول انجامید اعتماد خان دید که کارے پیش رفت نمي‌شود - و اصلاح آن ولایت برهم خورده از اندازهٔ طاقت او بیرون است - بعرش‌آشیاني ملتجي گشته ترغیب تسخیر گجرات نمود - پادشاه در سال هفدهم سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد چون به پتن گجرات رسید سنگ تفرقه در جمعیت شیر خان افتاده - و میرزایان نیز به بهرونج شتافتند - و سلطان مظفر (که از شیر خان جدا شده

---

(۲) در [نسخهای صحیحهٔ اکبر نامه] بروچ آمده *

THE

MAÁSIR-UL-UMARA

BY

NAWÁB SAMSÁMUD-DOWLA SHAH NAWÁZ KHAN

VOL. I

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

MAULAVÍ ABD-UR-RAHÍM

ARABIC PROFESSOR CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA.

PRINTED BY MAULAVI KABIR-UD-DIN AHMAD KHAN BAHADUR, AT THE URDU GUIDE PRESS AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY NO. 57 PARK STREET, CALCUTTA.

1888.